هزار سخن از سخنان امیر المومنین

عمر بن الخطاب (رض)



جمع آوری:

شیخ یونس سامرائی

ترجمه، توضیح وتعلیق:

محی الدین شیخ طه قریشی

هزار سخن از سخنان برگزیده امیر المومنین عمر بن خطاب رضي الله عنه

تالیف و گرداوری به ترتیب حروف هجاء:
یونس الشیخ ابراهیم السامرائی
مقدمه، شرح و اعراب گذاری متن عربی:
شیخ محی الدین طه قریشی

نام کتاب: هزار سخن از سخنان امیر المومنین عمر بن خطاب رضی الله عنه

تالیف: یونس شیخ ابراهیم السامرائی

ترجمه و شرح: سید محی الدین قریشی

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۸

تیراژ: ۱۰۰۰جلد

صفحه آرایی و حروفچینی: مهتاب سقز(امید مقدس)

چاپ: چاپخانه کمال(سلیمانیه)

فهرست

عنوان — صفحه

معرفی مترجم

شارح و مترجم کتاب «ألف کلمة لعمر بن الخطاب» ماموستا سیدمحی‌الدین قریشی فرزند مرحوم سیدطه قریشی متولد ۱۳۱۷ هـ . ش از سادات و مشیخت برزنجه و از خانواده‌ی علمی، متدین و باتقوا در روستای سرسبز تموغه از توابع شهرستان سقز دیده به دنیا گشوده و به عالم خلقت و طبیعت سلام گفته است.

تحصیلات ابتدایی خود را در روستای مذکور در خدمت مدرس و امام جمعه و جماعت محل تولد خود آغاز نموده و علوم مقدماتی را در مدارس‌علوم‌دینی شهرستان سقز و روستاهای تابعه،گذرانده است. سپس به روستاها و شهرهای دیار عزیز کردستان در خدمت مفاخر علمی مکریان، شهرهای نقده، پیرانشهر و دست اخر در مهاباد شهر زنده و سربلند، زانوی ادب را در جهت‌کسب‌دانش و معارف اسلامی به زمین نهاده و تلمّذ نمودهاست.

ایشان در محضر علامه، دانشمند متبحر و متبرز، فقیه آگاه و بصیر، استاد معروف و شهیر در دیار کردستان استاد حاج ملا حسین مجدی (رحمه الله) به افتخار شهاده‌ی علمی، (اجازه نامه‌ی معمول در مناطق کردستان) نائل آمده است. پس از فراغت از علوم متداوله‌ی معقول و منقول به منظور کسب فیض و برکت و درس ادب و اخلاق و طریقه و شیوه‌ی سلوک در ارشاد مسلمانان، به مدت دو ماه در خدمت علامه‌ی شهیر و عارف ربانی استاد متبحر در فقه و تفسیر، استاد حاج ملا عبدالهادی افخم‌زاده در روستای سرا از توابع شهرستان سقز و نیز در مدرسه‌ی علوم دینی مشهور در دیار کردستان کسب فیض نموده و با توصیه و سفارش معزّی الیه، از اوایل سال ۱۳۴۰ به عنوان مدرس و امام جمعه و جماعت در روستای آیچی سکونت ورزیده است و با جدّ و جهد وظیفه‌ی مقدس تدریس و تبلیغ امامت جمعه و جماعت را به عهده داشته است و چندی بعد در سمت نماینده‌ی اوقاف در روستاها ضمن وظیفه‌ی تدریس به این مهم پرداخته و ایفای وظیفه کرده است.

وی در سال ۱۳۵۱ به استخدام رسمی در سازمان اوقاف و امور خیریه در آمده و در مرکز استان کردستان و شهرستان سقز در سمت مسئول امور دینی و امور ثبتی و قضایی، صادقانه خدمت کرده است. نهایتاً در سال ۱۳۷۱ به افتخار بازنشستگی نائل آمدهاست و بعد از فراغت، مجدداً به تدریس علوم دینی و در ضمن به تألیف چندین کتاب دینی و تاریخی مشغول بوده است. ایشان دارای مدارک علمی از مفاخر علمای اهل سنت، و گواهی افتاء و تدریس از وزارت علوم و معارف اسلامی می‌باشم.

«هجرتین از دیدگاه تاریخ»، عنوان اولین کتاب از مولف است که در ۱۳۸۵ منتشر شده و کتاب پیش رو«هزار سخن از سخنان امیر المومنین»، دومین کتاب مولف است. «صدیق ابوبکر، صاحب رسول الله» عنوان تالیفی دیگر(در دست چاپ)است از ایشان. مولف در این کتاب به گزینش، ترجمه و شرح یکصد حدیث از احادیث مسلم و بخاری و همچنین نوشتن چدین مقاله به زبانهای کردی، فارسی و عربی پرداخته است. خداوند توفیق را رفیقش گرداند. و این آثار دینی را در باقیات الصالحات مقرون به قبول فرماید و ما ذلک علی الله بعزیز.

ناشر

بسم الله اَحمَدُهُ وَ اَستَعِینُ بِهِ وَاَستَغفِرُهُ وَ صَلّی اللهُ وَ سَلَّمَ عَلَی رَسُولِهِ اَلاَمِینِ وَ نَبیِّهِ اَلکَرِیمِ وَ عَلی آلِهِ وَ اَصحابِهِ اَجمَعِینْ .

اللّهُمَّ اِجعَلْ عَمَلِی هَذا خَالِصاً لِوَجهِکَ اَلکَرِیمِ اللَّهُمَ اِنِّی اَسأَلُکَ اَنْ تَنفَعَ بِهِ وَ اَنْ تُثِیبَنِی عَلَیْهِ وَ اجْعَلْ ثَوابَهُ لِوالِدَیَّ وَ لِاِبنِی اَلشَهِیدِ مُحَمَّد وَلِاِخْوانِنا اَلَّذِینَ سَبَقُونَا بالْاِیمانِ وَ اُحْشُرْنا مَعَ الَّذِینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِم مِنَ النَّبِیینَ وَ الصِّدِیقِینِ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِینَ وَ حَسُنَ اُولئِکَ رَفِیقاً

پیشگفتار

و بعد چون جمع کثیری از اصحاب کبار از جمع مهاجرین و انصار چون ابوبکر و عثمان و علی از خلفای راشدین و چون ابوعبیده و عبدالله ابن عباس و عبدالله ابن مسعود و عمرو بن عاص و معاویه ابن ابوسفیان این داهیه‌ی ملت عرب و همچون عبدالله ابن سلام و حضرت عایشه ام المؤمنین و نیز چون حسن بصری از تابعین و دیگر رجال دین و اندیشمندان در تاریخ اسلام رضون الله علیهم اجمعین.

هر یک به گونه‌ای نبذه‌ای از شاخص‌های معنوی و نبوغ فکری و مقام اجتهاد حضرت عمر ابن الخطاب را در مناسبات متعددی بیان فرموده‌اند و در زمینه‌های مختلف در بحث سیاست و مملکت‌داری و تشریع اصول کلّی قضاوت و داوری در بین مسلمانان و همچنین در بحث مهارت در فن حرب و قیادت لشکریان و در طرح‌ریزی نقشه و تاکتیک‌های جنگی در نبردهای آزادی‌بخش اسلام و همچنین در باب فن خطابت و سخنوری و فصاحت و بلاغت در القاء مطالب و ایراد خطابه‌های خود و در کنار این صفات خجسته نیز زهد و تقوا و تواضع و فروتنی و مردم‌داری، این مرد بزرگ در تاریخ اسلام را ستوده‌اند و از وی به عنوان عبقری زمان و نابغة دوران در عالم اسلام یاد کرده‌اند .

لذا نگارنده بر آن شد با تأسی به این بزرگان و از جهت تناسب موضوع به ترجمه و شرح و اعراب گذاری متن کتاب « الف کلمهٍ لامیرالمؤمنین عمر ابن الخطاب » مجموعه گردآوری هزار جمله از سخنان و کلمات قصار امیرالمؤمنین عمر ابن الخطاب (رض) از طرف جناب یونس الشیخ ابراهیم السامرائی ، بپردازد و الحمدلله که نگارنده افتخار این خدمت ناچیز را با بضاعت علمی کم پیدا کرد و به ترجمه و شرح مختصری از آن پرداخته و با افزودن مقدمه ای برمطالب کتاب به عنوان «سیری بر شرح حال عمر » به منظور اهدای ثواب آن به روان پاک و بی‌آلایش والدین عزیز و روان پاک فرزند شهیدم و به دوستداران علم و دانش و علاقه‌مندان به عدل و آزادی و آزاد منشی در خدمت به جامعه بشری به آماده سازی آن برای چاپ و انتشار ، مبادرت ورزید . و ماذالک علی الله بعزیز

۱. چنانکه گفته شد کتاب حاضر تنها ترجمه نیست بلکه شرح بسیاری از کلمات حضرت عمر را در

۱ـ بزرگان و اصحاب از عمر ابن خطاب به عنوان عبقری زمان یاد کرده‌اند ، دکتر احمد علی محمد خطیب ـ حیات عمر الخطاب حیاته علمه ادبه صفحة اول و دوم .

خود دارد و ترجمة بعضی از جملات ، با ترجمه‌ی فارسی منظوم از محمد بن عبدالرّشید وطواط دزج شده که مجموع آن ۱۰۴ کلمه و مأخوذ از کتاب «اطواق الذّهب »علامه‌ی زمخشری ، که نگارنده بـا تناسـب موضوع عیناً به نقل و ذکر آن پرداخته و گاهی به شرح و ذکـر داسـتان آن نیـز مبـادرت ورزیـده اسـت. امیدوارم که این کار نیز مورد رضایت خداوند متعال و مسلمانان قرار گیرد .

چند باش به این و آن نگران — پندگیر از گشت دیگران
واعظت مرگ همنشینان بس — استادت فراق اینان بس
پدرت بمرد و باخبر نشدی — مادرت رفت و دیده وانشدی
داغ فرزندو هجر همسالان — همه دیدی نمیشوی نالان
این دل و جان آهنین کز توراست — نتوان کرد جزو آتش راست

حیرت سجادی برگزیده از تاثیر قران بر اشعار

وَعَلیهِ التُّکلان
وَلا حَولَ وَلا قُوَّةَ اِلا بِالله العَزیزِ المَنّان
سید محی الدین شیخ طه قریشی

هَذَا كِتَابٌ هَيِّنُ اَلتَناوُلِ اَلْفَتْهُ مَعَ كَثْرَةِ اَلشَّوَاغِلِ[1]

سیری بر شرح حال عمر در تحقیقات ارباب سیر

عمر بن خطاب ابن نفیل از قبیله بنی عدی، از قبایل قریش و از اشراف مکه است که بر حسب تحقیق، نسب او در جد هفتم[2] با پیامبر اکرم ﷺ مشترک است. مادرش حنتمه، دختر هاشم، پسر مغیره، پسر عبدالله، پسر مخزوم نیز از قبیله‌ی قریش است و به سلسله‌ی طیبه‌ای منتسب می‌گردد. عمر، کنیه‌ی ابوحفص و لقب فاروق داشت و «دوازده سال قبل از بعثت پیامبر خدا در سال ۵۸۳ میلادی در مکه درمحله‌ی بنی عدی دیده به جهان گشود. در این هنگام سن پیامبر عظیم‌الشأن اسلام چهارده ساله بوده‌است.» عمر در سن ۲۳ سالگی با زینب دختر مظعون ازدواج کرده که ثمره‌ی آن، ازدواج دختری به نام حفص بود که بعداً افتخار جوار رسول خدا را پیدا کرده و به عقد ایشان درآمده است. عمر رضي الله عنه به لحاظ علاقه‌ی شدیدی که به فرزند دخترش داشت برخلاف عادات و رسوم زمان جاهلیت، که به دختران خود وقعی قائل نبوده و احترامی نمی‌گذاشتند کنیه[3] خود را ابوحفص انتخاب کرده است ... عمر در اصل اسمی است که استعمال آن در بین عرب‌ها کم‌سابقه است و این اسم از باب قواعد در نزد ارباب فن «نحویان» اسمی غیرمنصرف و معدول از عامر[4] است و چون عامر بر وزن فاعل بر عمران و آباد کردن و احداث دلالت دارد، احتمالاً هنگام نامگذاری ایشان خطّاب و نزدیکان عمر رضي الله عنه معنی وصفیت را در حال علمیت نیز ملحوظ داشته‌اند و تفأل زده شده است که این کودک، در آینده منشاء اثر و مصدر خیر و برکت و نقطه عطفی در خدمت به ملک و مملکت باشد. آری تقدیر بر این شد و خواست خداوندی نیز بر این امر تعلق گرفت که به هنگام تصدی امور مسلمین، دو امپراتوری روم و ایران به دست وی قبضه گردد و فرهنگ آنها را به طور کلی تغییر دهد. وی فرهنگ عدل و داد را در جهان عرضه نمود و به اسلام و مسلمین عزّت بخشید. [عمر رضي الله عنه در سن ۲۶ سالگی یعنی در سال ششم بعثت، به اسلام مشرف شد] و در خلال سالهای بعد از آن همواره با کفّار و مشرکان در پیکار و مبارزه به سر برد و چه بسا در این راه سختی‌ها و دشواری‌های فراوانی را با اتکا به نیروی ایمان و باوری راستین به جان خریده وهرگز ضعفی از خود نشان نداده است.

۱ـ به نقل از علامه الشیخ معروف النودهی البرزنجی.

۲ ـ اخبار عمر، ص ۲۷۷، و ابن سعد ، جلد ۲، ص ۱۹۰.

۳ ـ اخبار عمر ،ص ۲۷۵، در روایتی آمده است که در روز بدر، پیامبر خدا ابوحفص را کنیه‌ی عمر قرار داده است.

۴ ـ اخبار عمر، علی و ناجی طنطاوی ، ص ۲۷۵ که جمله‌ی عربی آن به این شرح است. «عمر علی ما یقول النحویون، اصله عامرٌ. عدل عنه [illegible] حال الوصفیه فمنع من الصرف للعَلَمیه وَالْعَدل.

عمر و فراگرفتن دانش خواندن و نوشتن و مهارت در هنرهای متداول زمان

رشد و پرورش عمر در میان خانواده و درآغوش گرم پدر و مادر خود بوده است. ایشان در کودکی چنان برازنده و جذاب بودند، که والدینشان از محبّت و عشق و علاقه‌ی شدیدی که به وی داشتند او را عُمَیْر، مُصَغَّر به معنی عمر *کوچولو* می‌خواندند.

او به مانند سایر همسالان خود، در قریش رشد و پرورش یافت و به دلیل استعدادهایی که از خود نشان می‌داد امتیازات بیشتری را کسب نمود، به نحوی که پس از مراحل تمیز و رشد فکری، خواندن و نوشتن را فرا گرفته و به جهت آشنایی به بعضی از علوم بر اقران خود پیشی گرفته است.

هنگام بعثت پیامبر خدا ، تعداد باسوادان در سطح مکه جمع قلیلی را تشکیل می‌دادند . عمر در قریش جزو هفده نفری بود که به خواندن و نوشتن و قرائت کتب آشنایی داشته و به هنگام سپری نمودن دوران کودکی آنچنان از قدرت و نیروی جسمانی و همچنین نبوغ جسمی و فکری برخوردار بود که در تمامی ابعاد بر دوستان خود برتری داشت. او در زمان اوج جوانی در هنرهایی چون شمشیرزنی، کشتی گیری و میدان‌داری، سوارکاری و مسابقه‌ی اسب‌دوانی و در باب فوت و فن جنگی که از هنرهای متداول آن زمان بوده نیز ، مهارت کامل داشته است[۵].

به طوری که خلیفه‌ی اسلام ابوبکر صدیق، در بستر بیماری خود از شخصیت و مهارت وی درزمینه‌های ذکر شده یاد می کند و می گوید: ای کاش در آن وقت که خالد را به جبهه‌ی شام اعزام کردم، عمر را نیز به جبهه‌ی عراق اعزام می‌نمودم؛ آن گاه دو جناح (دوبال) خود را در راه خدای خود گشوده بودم. آری به حق عمر مصداق خواسته‌ی صدیق بود و چه‌بسیار در کارهای مهم او را یاری داده است. عمر به علاوه ی تسلط بر هنرهای مورد اشاره، به لحاظ نبوغ فکری در فراگرفتن اشعار و قصاید غرّای شعرا و ادبای عرب نیز دارای ذوق ویژه‌ای بوده است.

وی از قصاید و اشعار اُدَبا و شعرا آنچه راکه در بازارهای عکاظه، مجنّه، ذوالمجاز می‌شنید به خوبی حفظ کرده و به یاد داشته است به طوری که نمونه‌ی آن در موقفی که با شعرای مشهور عرب حطیئه ۶و حسّان بن ثابت ۷ و زبرقان ۸ داشته پیداست. سپس در باب علم نسب و جامعه‌شناسی نیز

---

۵ ـ الفارق عمر محمد حسین هیکل، صفحه‌ی ۳۳، که عبارت عربی آن به این شرح است: « و کان له فی الحرب مواقف ورثها عن اخوان بنی مخزوم » عمر در جنگ ، مهارت و جایگاهی داشت که آن را از دایی‌های خود بنی مخزوم به ارث برده بود .

۶ ـ الفاروق، جلد اول، صفحه‌ی ۳۳.

۷ ـ خلفاء الرسول، تألیف خالد محمد خالد، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۶۵، عمر خود به این گونه شبانی در نزد دایی‌های خود نیز اعتراف کرده است که زمانی نگهداری گوسفندان آنها را به عهده داشته و اجره‌ی او قبضه‌ای از خرما و مویز بوده است.

۸ ـ خلفای راشدین، عبدالوهاب نجار، صفحه‌ی ۱۱۲.

مقام والایی را کسب نموده به نحوی که به واسطه‌ی آن شهرت یافته است و این دانش مهم را از خطاب پدر خود که از بزرگان و دانشمندان آگاه به علم نسب در بین عرب بوده فرا گرفته است.

به علاوه عمر در باب سخنوری فصاحت و بلاغت و صراحت لهجه آنچنان مهارت کامل داشته است که به جهت آن نقش فعال و مؤثری را در حل منازعات و اختلاف‌های حاصله در بین قبایل و عشیرت‌های عرب ایفاد کرده است و او به عنوان سفیر صلح و آشتی و نماینده‌ی ویژه‌ی قریش هم‌چون پدر و نیاکان خود در حل منازعات قبایل و عشایر عرب دارای نفوذ کامل بوده و حکم و قضاوت وی مقبول و مورد پسند عموم واقع گشته است.

عمر در اوان جوانی و در هنگام شبانی و صحرانوردی

اقوام عرب از قدیم‌الایام براساس یک‌نوع سنت ملی و متداول آن زمان، فرزندان خود را به قلب صحرا کوه‌ها، دره‌های پر از فراز و نشیب، بیابان‌های طولانی و دشت‌های سخت و ممتد عربستان فرستاده‌اند تا به نوعی از شغل‌های معمول و متداول در آن زمان مانند شترچرانی، شبانی گوسفندان، شکار حیوانات و پرندگان، کارهای دشوار کوهنوردی و دیگر هنرهای سخت و دشوار، عادت کنند. به نحوی تلخی و سردی روزگار را برخود هموار سازند و با مشاهده‌ی زیبایی‌های طبیعت، شگفتی‌های جهان هستی را درک کرده و با قبول ضعف و ناتوانی آدمیزاد در مقابل قدرت مطلقه در عالم طبیعت هم‌چون پولادی آبدیده، پخته و آزموده با اندوخته‌ای از تجارب حاصله به قلب جامعه‌ی بشری برگردند.

خطاب نیز براساس چنین آداب و رسومی فرزند خود را به قلب صحرا و دره‌های عربستان در نواحی مکه فرستاد تا در ضمن عادت کردن به سختی‌ها و دشواری‌های روزگار از لحاظ تربیت روحی و تکوین شخصیت اخلاقی به مانندنوعی تمرین درس مقاومت در مقابل مشکلات روزگار فرصت داشته باشد نبوغ فکری و استعداد ذاتی خود را به بوته‌ی آزمایش گذارد.

آری خطاب با این ذهنیت، عمر را در حالی که عبایی پشمی و خشن را بر او پوشانیده بود به دره‌ای به نام دره‌ی ضجنان -دره‌ای سرسبز و خرم و بیابانی وسیع و ممتد از نواحی مکه- به شبانی شتران خود فرستاد تا با کوله‌باری از تجربه مشقت‌های زندگی، به قلب جامعه‌ی بشری برگردد و شغل و کاری را متناسب با توانائی خود انتخاب کند.

اما سخت‌گیری و بی‌رحمی او به نحوی بود که به علاوه بر تحمیل این چنین کارهای سخت‌و

دشوار وی را همیشه مکلف کرده که از گله‌ی گوسفندان دایی‌هایش[۹] نیز نگهداری نموده و کوله‌باری از علوفه و خاشاک صحرا را جمع‌آوری کرده و با خود همراه آورد. در واقع این کار به حدی برای عمر سخت و دشوار بود که بارها از پدرش در مقابل تحمل اینگونه موارد چنین یاد کرده است: خطاب آنچنان قسی القلب و سخت‌گیر بود که اگر دستور و فرمان او را انجام می‌دادم به شدت خسته و کوفته می‌شدم و چنآنچه به گونه‌ای هم کوتاهی می‌کردم مورد بازخواست و تنبیه قرار می‌گرفتم.

در هر حال هر گونه خاطره‌ی ناخوشایند در قلب انسان‌ها در زندگی مادی و معنوی آنها در آینده ماندگار خواهدبود و چه بسا این تجربه برای اندیشمندان و افراد مجرب و اهل تفکر نقش بازدارنده ایفا نموده و به مانند آزمونی ارزشمند به غیر خردمندان کسی را نمی‌توان یافت که بار چنین تجربه تلخی را به دوش خود هموار سازد.

پس تأثیر این گونه خاطره‌ها برای شخصیتی چون فاروق چگونه قابل تعبیر می‌باشد زیرا که وی فردی اهل نظر و تدبیر بوده است. بدیهی است که تاثیر آن مثبت و مفید بوده آنچنان که حسن ختام آن شکر و سپاس و تقدیری است که فاروق به هنگام گذر بر ضجنان محلی که در آن به شترچرانی مشغول بود به آن تصریح دارد.

زمانی که خلیفه‌ی اسلام امیرالمؤمنین رضی الله عنه بر محله‌ی سرسبز و خرم و پر از اشجار محله‌ی آباد ضجنان که در ایام نوجوانی در آن‌جا به شبانی شتران مشغول بوده گذر می‌نماید بلافاصله خاطره‌ی تلخ زمان جوانی خود را به یاد آورده و در مقایسه‌ی وضع کنونی خود باآن شرایطسخت ودشوار چنین می‌گوید لاالِهَ الاّ اللهُ اَلمُعطِی ماشاءَمَنْ شاءَ جز ذات ذوالجلال خداوندی و معبودی نیست او خدایی است که عطا کند هر آنچه را که خواسته‌ی خود برآن بود به هر کسی راکه مشیت وخواست خود برآن تعلق گرفته است.

سپس به پاس آن موهبت بزرگی که خداوند متعال در حق وی روا داشته است به ابیاتی به شرح زیر که امام طبرانی به نقل آن پرداخته است، مبادرت می‌کند.

لا شَـيءَ فِيمـا تَـرى تَبقَـى بَـشاشَتُهُ ‌‌ ‌ ‌ يَبقَـى اَلإلَـهُ وَ يُـؤدَّى المـالُ وَ الوَلَـدُ

«هر آنچه را که در جهان می‌بینی از بین‌رفتنی است و ماندنی نیست، تنها خداوند ماندنی است و مال و فرزندان بشر نیز هلاک شدنی هستند.»

۹ـ خلفاء الرسول، تألیف خالد محمد خالد، ج ۱، ص ۱۶۵، عمر به شبانی گوسفندان دایی‌های خود اعتراف کرده و اجر او مقداری خرما و مویز بوده است.

سپس فرمود خود را در این‌جا می‌بینم که برای خطاب شتران می‌چرانید در حالی که جبّه‌ای پشمی و خشن را در تن داشتم، به یاد دارم که او (خطاب) تندخوی و سخت‌دل بود، آنچنان که اگر فرمان او رانجام داده بودم، مرا به رنج و تعب افکنده بود و اگر هم به گونه‌ای کوتاهی کرده بودم مرا کتک زده بود و اینک کسی بر بالای من جز خدای عز وجل نیست.

راستی فاروق به حق فارق بین حق و باطل و ناطق به حق است. او در بیان اینگونه حقیقت‌ها جز اظهار تواضع و فروتنی و اعتراف و اقرار به موهبت الهی و بیان واقعیت‌ها چیزی را اعلام نکرده است. در این زمینه چون تذکر موضوع از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود لذا نگارنده به درج بقیه‌ی ابیاتی که سرآغاز آن به بیت مذکور شروع شده و در روایت طبرانی آمده است مبادرت می‌نماید.

لَا شَيئَ فِيمَا تَرى تَبقى بَشاشَتُهُ — يَبقَى الإلَهُ وَ يُوْدَى المالُ وَ الوَلَدُ

لَمْ تُغْنِ عَنْ هُرمُزَ يَوماً خَزائِنُهُ — والخُلدُ قَدْحاوَلَت عادَ فَما خَلَدُوا

و لَا سُلَيمانَ اِذ تَجرى الرِّياحُ لَهُ — والاِنسُ وَ الجِنُّ فِيما تَرِدُوا

اَينَ المُلوكُ الَّتِى كَانَت نَوافِلُها — مِن كُلِّ اَوبٍ اِلَيها راكِبٌ يَفِدُوا

حَوضاً هُنا لِكَ مَورُوداً بِلاكَذِبٍ — لابُدَّ مِن وِردِهِ يَوماً كَما وَرَدوا

شاعر در ابیاتی که مورد تذکر فاروق بود، به این نکته اشاره می‌کند: هیچ چیز جز ذات پاک آفریدگار جهان باقی‌ماندنی نیست. مال و منال و مکنت، اموال، شکوه، جاه و جلال همه‌ی اعراض کذایی هستند و قابل تغییر و تحولند. همه‌ی اینگونه موارد فناپذیر و ناگزیر به سوی نابودی و هلاک مطلق در حرکتند و گنج و خزاین انبوه هرمز شاه ساسانیان ایران باستان و قدرت و زور عاد از اقوام پیشین که قرآن کریم به آن اشاره دارد که در بساط زمین و در دل کوه و دره‌های ممتد حیاتی را ساخته و سکنی گزیده‌اند. همچنین قدرت و نفوذ قلمرو حکومت سلیمان از پیامبران پیشین با آن‌شکوه و جلال که زمین و زمان و باد سخت دوران را قبضه کرده و سطوت آن بر انس و جن سایه افکنده بود و نهایتاً ملک و اموال انباخته‌ی شاهان دیرین که قافله کاروان‌های متعددی غنایم جنگی و مالیات و خراج مملکت را در انبارهای آنها انباشته‌اند و سوارانی نیز به سوی سرا پرده‌ی آنان در حرکتند.

آری خداوند حتی یک روز و یک ساعت و یک لحظه هم آنها را از گریز مرگ حتمی، مطمئن ننموده و دوام و بقای آنها را تضمین نکرده است. بالاخره همه شربت مرگ نوشیدند و دار دنیا را وداع گفتند. زیرا دنیای موجود به مثابه حوض و چشمه‌ای زلال و بس بزرگی است که تشنگان بر

آن وارد شده و به قصد ادامه‌ی حیات کذایی جرعه‌ای از آن نوشیده و رفته‌اند و اینگونه تمثیل‌ها به حدی آشکار و عیان است که راه انکار و تکذیب آن خلاف خرد و عقل انسان است.

امیرالمؤمنین حضرت عمر رضی الله عنه از اندوخته علم و دانش و حکمت خود همواره اینگونه واقعیت‌ها را متذکر شده است و با اظهار تواضع و فروتنی تحولات و تغییرات روزگار را از زاویه‌ی ادراک خود برای دیگران چنین ترسیم کرده و به دنیای فانی و زودگذر نیز چنین نگریسته است.

وارد شدن عمر به صحنه‌ی سیاست و سفارت و تجارت

آنچه را که تاریخ اسلام در باب نبوغ فکری، تفکر در مسایل اقتصادی و شعور سیاسی و درک مسایل اجتماعی از فاروق (عمر) به یاد دارد همانا سپری کردن دوران کودکی در آغوش خانواده و گذراندن سنین خواندن و نوشتن در مکه و همچنین گذراندن دوران جوانی و خاطرات تلخ ایام شبانی او در بیابان‌های سخت و ممتد عربستان است.

وی در بازارهای مشهور مکه مانند عکاظه، مجنه و ذوالمجاز به جهت تحصیل فنون مختلفه‌ی ادبی اجتماعی و فرهنگی و هنرهای معمول و متداول آن عصر نیز عرض وجود کرده و حضور مستمر داشته است که این امر باعث گردید با کوله‌باری از علم و دانش و تجربه‌ی سرد و گرم آن روزگار پا به جامعه‌ی پرتحرک در عرصه‌ی زندگی اجتماعی نهاده و به فعالیت در جهت کار و زندگی راه یابد. و در جولانگاه زندگی پرتلاطم دهر، رشد فکری و نبوغ اقتصادی و شعور سیاسی و اجتماعی خود را به بوته‌ی آزمایش بگذارد و سیر تکاملی خود را طی کند.

فاروق رضی الله عنه با چنین اندوخته‌ای از تجارب ایام و با تبعیت از گذشتگان خود که به تجارت و امور بازرگانی عادت کرده بودند به داد و ستد معمول در محل و توسعه‌ی آن در خارج از مکه همت گماشت و به طور جدّی در این زمینه برنامه‌ی کار خود را شروع کرد و بدین وسیله و از این طریق راهی را به سوی سیاست و اقتصاد بر خود بازنموده و بابی را در زمینه‌ی آشنایی با فرهنگ و آداب ملت‌های خارج و استفاده‌ی بهینه از علم و دانش آنها برخود گشود و در پی آن به کشورهای عراق و سوریه و فلسطین سفر کرد. به علاوه در این مرحله‌ی سیاسی ـ اقتصادی از بعضی شهرهای فارس و روم نیز گذر کرده است و در این گونه سفرها با سادات ممالک و شاهان عرب ملاقات‌هایی داشته و به بحث و گفتگو نشسته است.[۱۰]

---

۱۰ ـ حیات عمر، محمود شبلی، صفحه‌ی ۱۶. الفاروق محمدحسین هیکل، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۵. که جمله‌ی عربی آن به شرح زیر درج می‌شود. «یلقی بنشاطه فی التنقل بین سادات الممالک یتعلم منهم و یتلقی عنهم» که مسعودی نیز در مروج‌الذهب به آن اشاره کرده است.

فاروق که خود ذاتاً دارای روحیه‌ی دانش‌پذیری و حقیقت جویی بود. با بهره جستن از دو فرهنگ امپراتوری روم و ایران و همچنین با استفاده از مجالس حکما و اندیشمندان توانست به گونه‌ای شخصیت معنوی خود را فزونی دهد و به نحوی مجذوب و شیفته‌ی پند و امثال حکما و قصائد و اشعار شعرا و ادبا گردد که در اکثر مناسبت‌ها از اندوخته‌های آنها در سخنان خود به عنوان حجت قاطع استناد کرده است تا جایی که در زمان تصدی امور مسلمین نیز به اصالت اینگونه سنن ملی و آداب و رسوم و پند و امثال ملت‌ها تأکید کرده و جوانان مسلمان و عامه‌ی مسلمین را به فراگیری آن توصیه نموده است. در کل عمر از بُعد اصالت خانوادگی و این که او از قریش و در محیط زندگی اشرافی آن روزگار رشد کرده است و از این حیث که او در باب فصاحت و بلاغت و در فن سخنوری مهارت کامل دارد و به صفات ویژه‌ای چون شهامت و شجاعت و غرور ملی آراسته است و از طرفی به عنوان شخصیتی مصلح، حقیقت‌جو که جز حق نمی‌جوید و جز حق نمی‌گوید و همواره طرفدار حق است.

به حق شایسته است که از وی به عنوان شخصیتی اندیشمند و متفکر و آزاده و آزدایخواه، شخصیتی جامعه‌شناس و پرتلاش یاد کرد.

عمر رضی الله عنه به موجب اینگونه ویژگی‌ها در میان قریش و در بین قبایل و عشیره‌های عربُ در همه‌ی ابعاد سیاسی و اجتماعی و در اختلافات حاصله در بین اقوام مختلف به عنوان سفیر صلح و نماینده‌ی ویژه‌ی قریش مطرح و مد نظر بوده به طوری که در بسیاری از مشاکل امور، قضاوت و داوری، او را مقبول و معتبر پنداشته‌اند و در منازعات بین قبایل و عشیره‌های عرب تنها رأی و نظر وی را به عنوان حجت قاطعه در رتق و فتق مسایل حاذ مؤثر و نقش تعیین کننده‌ای برای وی قائل بوده‌اند که تاریخ در بسیاری از موارد این گونه ویژگی‌ها را بیان می‌کند. برای نمونه می‌توان به جنگ و ستیزی که در بین قبایل قریش (سکنه‌ی مکه) با عشایر و ایلات عرب که بر اثر تفاوت‌های طبقاتی به وقوع پیوسته و به وسیله‌ی مداخله‌ی حکیمانه‌ی او به صلح و آشتی انجامید اشاره نمود. به طوری که اگر داوری عمر نبود بدون شک امنیت و وحدت اعراب سال‌های متمادی طعمه‌ی جنگ ویرانگری و ناامنی قرار می‌گرفت. شایان توجه است که خانواده‌ی عمر بن خطاب رضی الله عنه و نفیل هم به جهت برخورداری ازاصالت خانوادگی و وجه‌ی اجتماعی در بین قبایل عرب سال‌ها سفارت قریش و داوری‌های بین عشیره‌ها را به عهده داشته‌اند. مغیره جد حنتمه مادر عمر علاوه بر سمت فرماندهی سپاه بنی‌مخزون در بین قریشیان به جهت داوری‌های عادلانه به عنوان شخصیّتی سرشناس و معتبر مورد اعتماد مردم و محبوب همگان بوده است. بنابراین می‌توان گفت

که عمر در همه‌ی ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و داوری در بین قبایل و عشیره‌های مختلف به شخصیتی قهرمان مبدل گشته بود.

حال باتوجه به مواردی که به آن اشاره شد موضع گیری عمر را در مقابل شورشی که در سطح مکه به وجود آمده بود چگونه باید توجیه کرد؟

اندیشمندان و ارباب تفکر و خرد با توجه به تجربه‌ی روزگار در هر گونه انقلاب‌های سیاسی، اقتصادی، دینی، اجتماعی و فرهنگی، دو دیدگاه متفاوت را در تقبل و تعهد و یا عدم پذیرش اینگونه انقلاب‌ها ارائه داده‌اند.

۱ـ دیدگاه مثبت که آن هم توجه کردن به ابعاد ارزش‌های معنوی، قیم‌های اخلاقی و احترام به حقوق اجتماعی مردم، احتفاظ به آزادی افکار و اندیشه‌ها و اجرای عدالت اجتماعی است.

۲ـ دیدگاه منفی که آن هم توجه کردن به ابعاد قضیه و توجه نمودن به موقعیت سیاسی و اجتماعی آن، همچنین احتفاظ به مطامع و منافع شخصی است که در چشم‌انداز این گونه انقلاب‌ها مد نظر است.

موضع گیری عمر علیه این شورش جدید و دیدگاه او

با توجه به این مطلب که ملّت‌ها، قبایل و عشیره‌های عرب در آن فترت از زمان که به موجب عدم بعثتِ رسول به گمراهی و تباهی گراییده و غرق در فساد اخلاقی بودند و بدون قید و شرط علاقه‌مند و پایبند به معتقدات موروثی (خداسنگی، پرستش بُتها و نوعی حماسه‌ی ملی و هیجان‌های عاطفی، غرور قدرت قبیله‌ای) گردیده بودند، به طوری که با تمام قدرت از حریم آن دفاع می‌نمودند.

بدیهی است در چنین شرایطی، گرایش به دین و آیین جدید و شورشی که در سطح مکه در حال شکل گیری است، آنچنان کار سهل و ساده‌ای نیست که هر کسی بدون تعمّق و تدبر در محتوای آن به سوی کیش و آیین جدیدی بشتابد و برنامه‌های آن را بپذیرد. لذا با توجه به موارد مذکور، موضع خصمانه‌ی عمر در مقابل پیامبر اسلام و مسلمین در برابراین شورش جدید یک امر غیرمنتظره نیست. زیرا عدم آشنایی با هر پدیده‌ای و عدم تعمق و تدبر در ماهیت هر قضیه‌ای به ویژه عدم درک ماهیت دین و آیینی که اساس و پایه‌ی آن بر ریشه‌کن کردن خرافات و اوهام ذهنی و فروپاشیدن نظام سنت گرایی است. علی‌الخصوص، قیام علیه معتقدات موروثی، عقاید مذهبی و سنن ملی قوم وملتی که از دیر زمان به آن علاقه‌مند بوذه و حمایت از آن امری ریشه‌دار می‌باشد که تقبل آن چنان سخت و دشوار است که انسان‌ها را به هرگونه موضع گیری خصمانه‌ای خواهد خواند.

بدیهی است در مسئله‌ی مذکور، عمر نیز از این قاعده مستثنی نبوده، او تا زمانی که از دید هیجان عاطفی و شخصیت‌گرایی به حماسه ملی و معتقدات موروثی مباهات کند بی‌شک جاهل و فرومایه بوده وباحقیقت هاو واقعیت ها موضعی خصمانه خواهد داشت لکن وقتی که با تعمق لازم و بدور از هرگونه تعصب و سنت‌گرایی و بهره‌جستن از عقل و خرد با بصیرت و آگاهی و غور لازم در ماهیت و محتوای این انقلاب می‌اندیشد و با قضیه‌ی به وقوع پیوسته خصمانه برخورد نمی‌کند، بدون شک او دانشمند و فیلسوف است و در این راستا مرد میدان و قهرمان داستان خواهد بود.

در تحلیلی که گذشت این حقیقت باز روشن و عیان می‌گردد که در هر نوع شورشی که رهبریت آن مردم را به سوی توحید و یکتاپرستی، عدالت اجتماعی، آزادی مشروع و مباح دعوت کند و به سوی یک هدف و برنامه‌ی واحد، حرکت نماید و همچنین سرفصل رسالت خود را مبارزه با کفر و الحاد و قیام علیه خرافات و موهومات و نابودی معتقدات موروثی و قیام علیه نوعی سنت‌گرایی اعلام نماید، در این صورت شکی نیست که عده‌ای به جهت حمایت از حمیت ملی و حراست از وحدت قومی موضع‌گیری نموده و به گونه‌ای علیه این دین و آیین جدید قیام خواهند کرد و این باز خود نتیجه‌ی هر گونه انقلاب نوپایی است که در تاریخ ملت‌ها می‌توان به فراوانی به آن اشاره کرد.درمصداق جمله‌ی عربی : المَرءُ عَدُوٌّ ما جَهِلَ یعنی انسان‌ها دشمن چیزی هستند که به آن آشنایی و دلباختگی ندارند، این نوع موضع‌گیری‌ها قابل انتظار و پیش‌بینی است.

فاروق رضی الله عنه که پیش از اسلام هنوز واقعیت‌ها را براساس بصیرت لازم و از طریق عقل و خرد و ژرف‌بینی کامل جستجو نکرده بود و به اتحاد و همبستگی شهروندان مکه به شدت علاقمند بود، درضمن طرفدار سنت‌های دیرینه‌ی اعراب بوده و به وضوح مشاهده می‌کرد که اکثریت قاطع شهروندان مکه با یک اقلیت مزاحم مواجه گردیده‌اند و این اقلیت به پا خاسته نه تنها به حریم مقدسات ملی و مذهبی اعراب مکه تجاوز می‌کرد بلکه نیاکان و اجداد آنها را نیز تسفیه کرده و مُهر نادانی و جهالت را برچهره‌ی آنان چسبانیده بود.

در این صورت ارق ملی و تعصب بر معتقدات موروثی اعراب او را نهیب می‌زد تا در جهت رفع این گونه تجاوزهای غیرمطلوب که به حریم شهروندان روا داشته شده ، عکس‌العمل و درنتیجه اقداماتی را تدارک ببیند. لذا براین اساس موضع خصمانه‌ی خود را اظهار کرد؛ و در مرحله‌ی نخست مصلحت ندید که دشمنی خود را از پیامبر و مردان سرشناس مکه چون ابوبکر و حمزه و عثمان و عبدالرحمن بن عوف و زبیر بن عوام شروع کند زیرا به خوبی دریافته بود که مبارزه علیه مردان سرشناس عاقبت وخیمی را در بر خواهد داشت. لذا با تغییر رویه خود، به آزار و اذیت جمعی از

زنان و مردان بی‌چاره و بی‌گناه چون لبیبه کنیز بنی‌مؤمل و نیّره کنیز بنی عدی و مردانی نیز که در پی مهاجرت به دیار غربت بودند، پرداخت. وقتی که متوجه شد اذیت و شکنجه نمی‌تواند مانعی بر سر راه طرفداران پیامبر باشد و آنها به مهاجرت و ترک دیار خود ادامه داده و درواقع بر ایمان و عقیده‌ی خود کاملاً پایدار هستند و با این رویه نمی‌توان از گسترش این شورش به پا خاسته جلوگیری کرد، ناگزیر تاکتیک خود را مجدداً عوض نمود و برآن شد که به شیوه‌های ممکن موضع خصمانه‌ی خود را علیه پیامبر اعلام کند. ولی آیا چنین کاری را به آسانی و بدون دردسر و بدون انتحار و خودکشی می‌توان عملی کرد بدیهی است اقدام براین امر مهم، دشواریهای بس بزرگی را در بر خواهد داشت.

عمر در تردید به اتخاذ تصمیم به یکی از سه مورد مهم

او یا باید با مردان سرشناس قریش و سران قبایل عرب درگیر شود و شخصاً خود نظاره‌گر جنگ‌های داخلی و دودستگی در بین اعراب و شهروندان مکه باشد یا این‌که ناگزیر بایستی شاهد و ناظر اذیت و آزار مردان و زنان و پدیده‌ی ناشی از مهاجرت شهروندان و خویشان خود به دیار غربت باشد و یا با تأسی از غرور و خودمحوری مشاهده شده در شخصیت وی به قتل و ترور پیامبر اقدام کند که البته این مورد اخیر بیشتر از موارد دیگر خطر نابودی و هلاک او را در پی داشته است. زیرا هم‌چنانکه اشاره گردید، قبیله‌ی بنی‌هاشم[11] و پیروان پیامبر چون ابوبکر و حمزه و عثمان و علی و عبدالرحمن بن عوف و زبیر بن عوام به انتقام پیامبر به پا می‌خواستند و به طور حتم او را به قتل می‌رساندند. آری در موضع‌گیری خصمانه چنین مواردی در پیش رو بوده و موقعیت عمر را به طورکل تهدید می‌کند. که البته همه‌ی این پیش‌بینی‌ها ناشی از عدم آگاهی به ماهیت و محتوای این دین جدید بود.

بالاخره حاکمیت جهل و تعصب و غروری که در عمر وجود داشت به تأسی از این ذهنیت کاذب که اگر کسی در راه حفظ و حراست از مقدسات ملی و مذهبی و دفاع از ظلم و ستم کشته شود، مرد جاوید روزگار خواهد بودو مقام و منزلت برتری را کسب خواهد نمود تحت هیجانات عاطفی و تعصب و حماسه ملی‌گرایی و غرور کسب شهرت قرار گرفت و به قتل و ترور پیامبر که رهبری این شورش جدید را به عهده داشت همت گماشت و شمشیر خود را از غلاف بیرون کشیده و با موجی از احساسات به قصد ترور پیامبر، راه تپه‌ی صفا را پیش گرفت در این حالت هولناک

---

۱۱ ـ الفاروق، محمد حسین هیکل، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۱.

فریاد زد، های مردم! من آن کسی را که مردم را دچار تفرقه کرده است و عموم خردمندان را نادان شمرده است و به خدایان آنها ناسزا گفته است خواهم کشت و به این غائله خاتمه خواهم داد.

برخورد با نعیم پسر عبدالله و انصراف از قصد خود

در این اثنا و موقعیت حساس در محلّی به نام هاجره (محله‌ای در مکه) با مردی به نام نعیم بن عبدالله[۱۲] از بنی زهیر برخورد می کند. وی از عمر می‌پرسد کجا می‌روید؟ عمر پاسخ می‌دهد: می‌خواهم محمد را به قتل برسانم. نعیم می گوید: یا عمر غرور کاذب تو را فرا گرفته است. اگر محمد را ترور کنی، چگونه از قهر بنی‌هاشم و بنی‌زهیر در امان خواهی ماند. بهتر آن است به فکر خانواده‌ی خویش باشید. هم‌اکنون سعید بن زید پسرعمو و داماد شما و فاطمه دختر خطاب مسلمان شده‌اند و دین محمد را قبول کرده‌اند. عمر با شنیدن این خبر آشفته شد. خبر پیوستن نزدیکان وی به دین و برنامه‌ی جدید و از طرفی یقین صحت داشتن پیام نعیم بن عبدالله باعث گردید که از ترور محمد صرف‌نظر کرده و به خانه‌ی داماد و خواهرش بشتابد تا کار آنها را یکسره نموده و سپس تصمیم تلخ خود را از سر بگیرد. آری در حالی که خشم شدید او را فرا گرفته بود شتابزده به طرف خانه‌ی آنها رفت، چون به نزدیک در رسید، به ناگاه نغمه‌های تازه‌ای به گوشش رسید، آن‌گاه مطمئن شد که سخنان نعیم صحت داشته است. آری و در چنین حالت حساسی به شدت دروازه‌ی بسته را باز کرد. سعید و فاطمه دختر خطاب و خباب بن ارت به عنوان معلم سه نفر جمعی بودند که در خانه حضور داشتند. آنان بلافاصله صحیفه‌ای را که در پیش‌رو داشتند پنهان‌کرده وخباب هم خود را در گوشه‌ای از خانه پنهان نمود. وقتی که عمر داخل شد و چگونگی امر را جویا شد، سعید و فاطمه موضوع را انکار کردند. ولی چون عمر نغمه‌هایی را به گوش خود شنیده بود ، مگر می‌توانست تردید کند؟ آنگاه مطمئن‌شد که آنان مسلمان شده‌اند، در حالی که او به اوج عصبانیت رسیده بود به سعید داماد خود حمله‌ور شد و او را کتک زد. خواهرش به دلیل عاطفه‌ای که نسبت به همسرش داشت و همچنین هم‌کیش بودن در دین و آیین جدید با وی، برآن شد که شوهرش را کمک کند. عمر در حالی که سخت خشمگین بود آنچنان سیلی محکمی را بر او فرود آورد که صورتش را آغشته به خون کرد. سپس داماد و خواهرش که موضع عمر را خصمانه دیدند، علی‌رغم میل او موقعیت خود را اعلام نمودند و گفتند، یا عمر ما مسلمان شده‌ایم و از تو می‌خواهیم هرچه از دستت برمی‌آید کوتاهی نکن.[۱۳]

---

۱۲ ـ خلفاء الرسول، خالد محمد خالد، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۵۴ و حیات عمر، صفحه‌ی ۱۶.

۱۳ ـ الفاروق، هیکل، صفحه‌ی ۴۲ و اخبار عمر، صفحه‌ی ۱۶.

پرتو ایمان و اثر آن بر قلب عمر رضی الله عنه

عمر رضی الله عنه وقتی که حرف آنها را قطعی دانست، و صورت خونین خواهرش را مشاهده کرد، غریزه عاطفی وی را نهیب زده و او را وادار به بیان یک حقیقت نهفته کرد و نوعی آرامش قلبی و درونی را نیز در خود احساس نمود، لذا از آنها درخواست کرد تا صحیفه‌ای را که در پیش رو داشتند به او نشان داده تا به آن اندیشده و در آن غور کند. خواهرش که نوعی تحول را در وی احساس کرده و امیدی را در وجودش درک نمود، پس از اندکی تأمل چنین گفت، راستی این کلام، کلام مقدسی است و جز پاکان کسی نمی‌تواند آن را درک نماید و تو ای برادر لازم است غسل نموده و پاک شوی، آن‌گاه می‌توان در آن اندیشید و متن و محتوای آن را دریافت. عمر ناگزیر از حالتی که در خود احساس می‌نمود به غسل و تطهیر پرداخته و سپس صحیفه‌ای را که قبلاً پنهان کرده بودند به او تسلیم نمودند و او نیز تعهد داد پس از مطالعه و مداقه نظر عیناً صحیفه را پس دهد. عمر رضی الله عنه که به متن آن توجه کرد و متوجه گردید که آغاز آن با بسم‌الله شروع شده و آیاتی از سوره‌ی طه را در آن مشاهده نمود که در خصوص عظمت خداوند، خلقت زمین و زمان و از جان و روح و شکلی از زنده بودن و جان داشتنِ موجودات و جانداران بحث می‌نمود. درنتیجه دریافت که این کلام، کلامی است مقدس که مردم را به حق دعوت می‌کند. آن‌گاه از این پیام مهم به آن نقطه از فرازهای احساس عظمت و شکوه خداوند رسید که موجودات هستی در مقابل عظمت و قدرت مطلقه‌ی خداوند، ذره‌ی کوچکی بیش نیستند و وقتی که به آیه‌ی کریمه‌ی : «لا اِلهَ اِلاّ اَنا فَاعبُدُونِی» توجه بیشتری را مبذول کرد مبنی بر این‌که جز او کسی شایسته‌ی پرستش نیست و نباید دیگری را با وی پرستش کرد. طوری این آیات کریمه در ژرفای جان او راه یافت که چندین بار آن را تکرار نمود. در نتیجه چنین گفت، راستی چه نیکوست این کلام و چه گرامی است این پیام. حقاً کسی که این آیات را فرو فرستاده است، شایسته نیست که دیگری را جز او پرستش کرد و او به حق شایسته‌ی پرستش و عبادت است.[۱۴] پس درخواست نمود وی را به محلّی که محمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در آنجاست معرفی کنند تا مسلمان شود. در این موقع حساس که حالت ویژه‌ای در او مشاهده کردند، خباب بن ارت که در گوشه‌ای از خانه خود را از ترس وی پنهان نموده بود، یقین کرد که این آیات در ژرفای جان او اثر گذاشته است. بلافاصله خود را ظاهر کرده و بر او تکبیر گفت. مژده باد یا عمر رضی الله عنه که دعای رسول خدا در حق تو مستجاب گشته است. آن گاه که فرمود خداوندا اسلام را به وسیله‌ی یکی از این دو نفر عمرو بن هشام و عمر بن خطاب عزت بخشید. سپس

۱۴ ـ خلفاء الرسول، خالد محمد خالد، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۵۷، «لا یَنبَغِی لِمَن هذهِ الآیاتُ اَن یَکُونَ لَهُ شَریکٌ یُعبَدُ مَعَهُ دُلُّونی عَلی مُحَمَّدٍ».

به خانه‌ی ارقم، محلی که رسول خدا و یاران او در آن جا حضور داشتند، رفتند. وقتی به نزدیک منزل رسیدند، عمر هیجان‌زده در را کوبید، جمعی از اصحاب از جمله حمزه بن عبدالمطلب که گفته می‌شود سه روز قبل مسلمان شده بود متوجه شد که عمر رضی‌الله‌عنه جلوی در ایستاده و قصد ورود به خانه را دارد. وقتی که او را با شمشیری از غلاف کشیده دیدند، بیم آن داشتند که به قصد ترور پیامبر آمده باشد لذا بلافاصله به رسول خدا خبر دادند و او را در جریان گذاشتند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «در را بر او بگشایید» و شخصاً خود جلو در حضور پیدا کرد. حمزه رضی‌الله‌عنه اظهار کرد، اگر وی قصد سوئی داشت، با شمشیر خود او را خواهیم کشت. پیامبر خدا به محض دیدن عمر حمایل شمشیر و عبای وی را به شدت در دست گرفته و آن چنان وی را تکان داد که از وحشت لرزیده و به زانو افتاد. پیامبر خدا او را توجیه فرموده و از قصد و نیت او مطلع گردید. سپس با اقرار به شهادتین گفت: اَشهَدُ اِنَّکَ لَرَسول اُلله خدای تو به حق است و تو به حق رسول و فرستاده‌ی خدایی. آن گاه به اسلام تشرف حاصل کرد و ایمان آورد. در این حالت پیامبر و اصحاب همه تکبیر گفتند. آن چنان که طنین آن فضای اطراف را پر کرد و خبر آن در سطح مکه نیز منتشر شد. در واقع برکت تلاوت قرآن مجید در خانه‌ی سعید و فاطمه دختر خطاب و جاذبه‌ی آن، آنچنان در قلب عمر اثر گذاشت و او را متحول کرد که شمشیر بُرّای او، که زمانی علیه اسلام و مسلمین از غلاف کشیده شده بود، اکنون بر فرق دشمنان اسلام فرود آمده و در جهت پیشرفت اسلام و مسلمین به کار گرفته می‌شود.

تشکیل کلاس‌های قرآن

حال شایسته است به تشکیل کلاس‌های قرآن کریم و اثرات مثبت آن که بنا به دستور رسول خدا در سطح خانواده‌ها تشکیل می‌شد. به نحوه‌ی اداره کردن آن اشاره‌ای نیز مبذول گردد. راستی چون هدف از نزول قرآن کریم در اصل توحید و شناخت خدای یگانه و توانا می‌باشد و تلاوت آن نقشی کلیدی و اساسی را در شناخت شگفتی‌های جهان هستی و وقوف بر حیات جاودان انسان در عالم آخرت ایفا نموده و می‌نماید لذا جز از این طریق و جز از بُعد تعمق و تدبر در متن و محتوای آن در عالم نمی‌توان روش صحیحی را در زندگی اجتماعی جامعه‌ی بشریت پیدا نمود و در اصل هم رسالت پیامبر خدا نیز در تحقق چنین مهمی خلاصه شده است.

لذا طبیعی بود که پیامبر در آغاز کار و در سرفصل برنامه‌های دعوت به اسلام، نخست به تأسیس کلاس‌های قرآن کریم و تعلیم و تعلم آن مبادرت ورزد. براین اساس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم در سطح هر خانواده سه نفره به تشکیل حلقات قرآن مجید و آموزش دادن آن دستور مؤکد فرمود.

اسره و حلقات [۱۵]

دستور و برنامه‌های کاری پیامبر درخصوص برگزاری کلاس‌های قرآن کریم چنین بود: هر دو نفری که به سلسله‌ی اسلام درآمده بودند به لحاظ تقویت بُعد معنوی و مادی و ایجاد روح اخوت اسلامی، شخص سومی را که از لحاظ بار مالی وضع مناسب‌تری داشته و توان تقبل هزینه‌های انفاق را داشت به آنان ملحق می‌نمود و به عنوان یک خانواده‌ی واحده‌ی اسلامی در جهت تقویت احساس روحیه‌ی مسئولیت‌پذیری به آنها مسئولیتی واگذار می‌نمود و همچنین در بین آنان به تشکیل حلقاتی از درس قرآن کریم امر می‌فرمود تا از این طریق به روابط دینی و اجتماعی آنان استحکام بخشیده و به تدریج در بین مسلمانان نوعی اتفاق و همبستگی و اتحاد را برقرار می‌کرد. آری از این جهت که دین مبین اسلام بر مبنای یک سلسله روابط معنوی و اجتماعی استوار گردیده است، چه نیکو و پسندیده است که در آغاز کار آن چنان عمل کرد که در آینده، نهال اسلام به ثمر نشیند و نتیجه‌ی مطلوبی را به همراه آورد. در خانه‌ی سعید ابن زید، شخصی به نام نعیم ابن عبدالله به عنوان مسئول هزینه‌ی زندگی این خانواده و خباب ابن ارت به عنوان معلم آموزش قرآن کریم حضور مستمر داشتند. در خانواده‌های دیگر که این گونه کلاس‌ها در سطح آن تشکیل می‌گردید به همین روال این برنامه مهم ادامه داشته و اصل بر این بود که اگر یکی از اعضای این حلقات درسی، قدرت و توان حفظ آیات و فراگیری کمتری داشت. بقیه او را یاری داده و کمکش کنند. راستی این نوع تربیت و آموزش تدریجی در آن برهه از زمان که مسلمانان، جمعیتی بیش از چهل نفر نبوده‌اند[۱۶] در واقع این امر راه و روشی بود به سوی تعمق و تدبر در متن و محتوای این پیام مقدس. و این امر آنچنان احساس مسئولیت مشترکی را در همه‌ی ابعاد معنوی و مادی در قلب مسلمانان شکوفا و زنده نگاه می‌داشت که در آینده مسلمانان قادر گردیدند در گوشه و کنار جهان به نحو جامع‌تری آن را دنبال کنند به طوری که نسل اندر نسل اینگونه راه و روش خردمندانه را استمرار بخشیده و بر آن سبک و منهج صحیح قدم گذاشته‌اند.

چرا این گونه کلاس‌ها در محل‌های پنهان برگزار می‌گردید؟

درخصوص این موضوع که چرا تشکیل کلاس‌های قرآن در مکان‌های خلوت و پنهان برگزار شده است و چگونه آن را با حزم و احتیاط اداره کرده‌اند. آن چه که به عنوان حجت قاطع می‌توان به

۱۵ ـ اخبار عمر، علی طنطاوی و ناجی طنطاوی، صفحه‌ی ۲۲.

۱۶ ـ اخبار عمر، صفحه‌ی ۱۵.

آن اشاره کرد این است که دشمنان اسلام همیشه در تعقیب مسلمانان به جستجو پرداخته و از اذیت و آزار آنها هیچ‌گونه دریغی نکرده‌اند، در این صورت طبیعی است که اداره کردن اینگونه اجتماعات در محل و مکان پنهان یک نوع اجتناب و پرهیز از شرّ و ممناعت دشمنان تلقی گردیده است و این امر یک نوع حُسن تدبیر محسوب می‌شود و همچنین با عنایت به این که فلسفه‌ی تعلیم و تعلم کلام مقدس، تعقل مفاهیم و تعمق در امر ونهی و حفظ دستورات و احکام اسلام و در واقع درک ماهیت آن است.

لذا نه تنها تلاوت لفظی، بلکه حفظ مخارج حروف و استمرار در خواندن و تکرار تلاوت آن، یا به گونه‌ای نغمه‌خوانی و سرعت در قرائت آن و این گونه تعلیم و تعلم با این کیفیت خاص جز در فضای آزاد و در مکان و محل‌های پنهان و خلوت ممکن و میسر نمی‌باشد. لذا اداره کردن این حلقات درسی با آن سبک و شیوه‌ی خاص نقش فعالی را در تعقل و تدبر محتوای قرآن کریم ایفا نموده است و در عین حال توانسته تمرینی در جهت رشد فکری و نبوغ استعدادهای بشری را در بر گیرد.

مقایسه‌ی دو شخصیت سرشناس قریش که یکی به بهشت برین راه یافت و دیگری به دوزخ آتشین [۱۷]

عمر رضی الله عنه از برکت اسلام و در پرتو آیه‌های قرآن کریم و جاذبه‌ی روحانیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم به امتیازهای ویژه‌ای نایل آمد و به یکی از بزرگان اسلام و اصحاب کرام مبدل گردید. پیامبر خدا او را به لقب فاروق به معنی فارق بین حق و باطل ملقب و در غزوه‌ی بدر نیزاو را به ابوحفص مکنّی گردانید و به عنوان یکی از مُلهَمِین در عالم اسلام و یکی از عشره‌ی مبشّره و همچنین به عنوان یکی از شهدای اسلام در هنگامی که به همراه ابوبکر صدیق در کوه اُحُد در خدمت پیامبر خدا بودند اعلام فرموده است. آری او خلیفه‌ی مسلمین و امیرالمؤمنین است و همیشه در خدمت پیامبر خدا شمشیر از غلاف کشیده و مورد مشورت آن حضرت بوده است و در حیات ابوبکر و خلافت وی به عنوان وزیر، مشاور و قاضی مدینه و فرماندهی سپاه اسلام انجام وظیفه می‌نمود و در نهایت شرف، افتخار جوار رسول خدا را به مانند ابوبکر صدیق کسب کرده است و در کل به موجب این اعمال پسندیده راهی را به سوی بهشت برین بر خود باز کرده و دری از رحمت خدای عالمیان را بر خود گشود.

آری او یکی از شخصیت‌های سرشناس قریش است که به بهشت برین راه یافته است.

---

۱۷ ـ خلفاءالرسول، خالد محمد خالد، صفحه‌ی ۱۱۳ و کتاب هجرتین از دیدگاه تاریخ از مؤلف

و اما عمرو بن هشام (ابوجهل) که قبل از اسلام از رجال سرشناس قریش و به عنوان شخصیتی دانشمند اهل حکمت و عقل و خرد سرشار در بین قبایل و عشیرت‌های عرب مطرح بوده به طوری که او را ابوالحکم به معنی پدر دانش و خرد می‌خواندند، چون از راه عنان و لجاج، خودمحوری و خیره‌سری و تعصب و غرور کاذب و اعجاب به نفس، راه کفر و الحاد را پیش گرفت و موضع خصمانه‌ی خود را علیه پیامبر اسلام و مسلمین دنبال کرد از طرف پیامبر خدا به ابوجهل به معنی پدر جهل و نادانی و مصدر شرّ و فساد شهرت پیدا کرد و برای همیشه به همراه این کنیه ننگین و لعن و نفرین مردم از دنیا رفت و به شیوه‌ای بسیار مفتضح در غزوه‌ی بدر به همراه دیگر ملحدان به درک اسفل السافلین راه یافت و راهی را به سوی دوزخ بر خود باز کرده و دری را از شرّ و عذاب و نقمت و لعنت خدای را بر خود گشود و به عنوان فرعون اسلام و طاغوت زمان به جمع فرعونیان پیوست و مورد نفرین عالم گردید.

پدیده‌ی مهاجرت و انگیزه‌ی آن در تجربه‌ی روزگار و در راستای تاریخ ملت‌های ستمدیده

واژه‌ی هجرت در کل به معنای گریز از کفر و بی‌ایمانی و پناه بردن به دیاری امن از دست جهل و نادانی و هجرت از محیط ظلم و ستم و بیدادگری و فرار از فساد و نابه‌سامانی است. در حقیقت هجرت مسلمانان از سوی مکه به سوی مدینه، سفری ناچار از یک محیط محدود و بسته به سوی یک فضای آزاد و وسیع و متصل به جامعه‌ی بشریت محسوب می‌گردد که این اقدام سرفصلی از شروع یک عهد جدید گردیده و گامی در جهت توسعه سیاسی حیات عالم اسلام رقم زده شود فلسفه‌ی هجرت در واقع انتقال دادن رشته‌ی تحولات تکاملی و همه‌جانبه‌ی رسالت در تمام جبهه‌های سیاسی و اجتماعی آن است. در موضوعی که بدان اشاره رفت مسلمانان به طور عموم و همچنین فاروق به عنوان قهرمان داستان مشمول این مفهوم کلی است. در مقایسه‌ی وضعیت کلی و پرخفقان مکه نسبت به مدینه بدیهی است چون فعالیت فاروق در مکه محدود بود به نحوی که به طور مطلوب قادر نبود آنچنان شایسته باشد نبوغ، درک و فراست خود را به منصه ظهور گذاشته و با بهره جستن از فروغ عقیده و ایمان از نیروی بازوان مفتول مانند و پرقدرت خوداستفاده نموده و با تشعشع برق نیزه و شمشیرش لرزه بر اندام دشمنان اسلام اندازد، لذا این امر عامل گردید تا او نیز مثل سایر مهاجرین به دیار غربت روی آورده و فعالیت خود را از سر گیرد و به نحو مطلوبی نبوغ و توان خود را در این محیط آزاد و فضای وسیع به نمایش گذارد و به قول خود غلام و خدمت‌گذار پیامبر اسلام باشد.

مهاجرت از دیدگاه تاریخ[۱۸]

مهاجرت و ترک دیار به عنوان یک پدیده‌ی اجتماعی از قدیم‌الایام در بین اقوام و ملت‌ها امری رایج بوده و در گذشته بیشتر اتفاق افتاده است. عواملی چون ظلم و بیدادگری، شکنجه و اختناق افکار، سلب آزادی‌های فردی و اجتماعی، ستم مذهبی و ملی حاکم بر اقوام مختلف باعث گردیده که ناگزیر، جوامع ناچار به ترک دیار و مملکت خود گشته و علی‌رغم میل باطنی به ممالک دیگری روی آورند تا زمانی به دور از شکنجه و آزار و فشار روحی در فضائی سالم و آرام آرمان‌های دینی و ملی خود ادامه دهند و غم و اندوه خود را در دل داغدیده‌ی خود فرونشانند. و در آنجا ماندگار شد که درنهایت با پیدا کردن یاران فعال و درست‌کار در کنار آنها زمانی سکنی گزیده تا در فرصت مناسب و در زمان مقتضی از آنها کمک بگیرند و ملجأ و پناهی را برای خود و قوم و کسان خود در روزگارهای سخت زندگی اجتماعی منظور دارند.

راستی ترک دیار و مملکت و جلای وطن و اختیار دیار غربت و محل و مکان ضروری و اجباری کاری بس دشوار وناگوار است آن چنان که هیچ قوم و ملتی حاضر نخواهد بود در هر مقطع زمانی جز در مواقع اضطراری و از روی اجبار آن را تحمل نماید. زیرا که عشق و علاقه به وطن و پای‌بندی و وفاداری به آب و خاک و مملکت از ایمان نشأت گرفته و احتفاظ به آن از نفیسه‌ی جان عزیزتر و گرامی‌تر است و مبالغه نخواهد بود که ادعا کنیم اسکله و ساختار وجود انسان‌ها از آن مایه می‌گیرد زیرا حبّ وطن به عنوان یک غریزه فطری، عاملی است که در هیچ شرایطی در دل و درون انسان‌های آزاده و پاک سرشت فراموش شدنی نبوده و نیست. متأسفانه در عصر حاضر که آن را عصر تمدن و تکنولوژی نام نهاده‌اند، هنوز هم اینگونه ستم‌های مذهبی و ملی سبب گردیده که آزادی‌های فردی و اجتماعی توأم با نوعی از شکنجه و آزار در سطح ممالک، شرافت و حیثیت جامعه را تحت‌الشعاع قرار دهد که به عنوان نشانه‌های بارز وخالی از ادعا به کشورهای افغانستان، ترکیه، سوریه و عراق در عصر بعثی‌ها و سایر کشورهایی که مورد ستم واقع شده‌اند اشاره کرد.

در هر حال در مسئله‌ی مورد بحث در داستان مهاجرت مسلمانان به دیار حبشه و یمن و ترک وطن، داستان مهاجرت عمر ابن خطاب به مدینه به عنوان قهرمان داستان نیز از اینگونه موارد مستثنی نبوده و با اصل انگیزه مهاجرت‌ها به درستی قابل تطبیق و تعبیر می‌باشد، مضاف‌اینکه هجرت عمر (فاروق) به عنوان شخصی قدرتمند و بانفوذ در شرایطی به وقوع پیوسته و به گونه‌ای این مسئله شایان بحث بوده که به نوعی حماسه و اظهار قدرت ایمان و عقیده تلقی و به عنوان تجلی‌بخش غلبه‌ی حق بر باطل محسوب گردیده است.

۱۸ـ جهت توضیح بیشتر به کتاب «هجرتین از دیدگاه تاریخ» مراجعه شود.

شرایط مهاجرت عمر فاروق رضی الله عنه

آن چه که تاریخ اسلام در خصوص انگیزه‌ی مهاجرت عمر به مدینه به یاد دارد آن است که وقتی قریش از قراردادها منعقد در پیمان عقبه‌ی اول و دوم باخبر شده که به موجب آن بزرگان اوس و خزرج حمایت خود را از پیامبر خدا اعلام کردند، و همچنین شاهد برگزاری کنفرانس وحدت مسلمانان گردیدند که در طی آن در بین بزرگان اصحاب چون ابوبکر و عمر و حمزه و زید ابن حارثه و عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف ابن مسعود و عباده پسر حارثه همچنین بلال و مصعب ابن عمیر و ابوعبیده و سالم مولای حذیفه سعید ابن زید و طلحه بن عبدالله رضی الله عنهم عقد اخوت اسلامی منعقد گردیده و سپس شاهد عقد اخوت اسلامی در بین علی ابن ابی‌طالب رضی الله عنه با رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم شدند و یقین حاصل نمودند که مسلمانان بر اساس چنین امر مهمی در آینده، در مقابل هر گونه توطئه‌ای در برابر دشمنان اسلام مقاومت می‌کنند و چنین موضع‌گیری را خطر جدی علیه خود پنداشته و مطمئن شدند که در فرصتی مناسب مسلمانان رهسپار مدینه خواهند گردید.

درنتیجه به دلیل حمیت جاهلی و عرق سنت‌گرایی به اذیت و آزار بیشتری علیه مسلمانان و مستضعفان پرداخته و به شیوه‌های مختلف مسلمانان را در تنگنا و فشار مضاعف قرار دادند به طوری که از شدت فشار حاصله، مسلمانان شکایت احوال خود را به نزد رسول خدا تقدیم داشتند و از ایشان درخواست نمودند که با مهاجرت مسلمانان موافقت فرماید. آری در چنین شرایط حاد و در شرایطی که اذیت و آزار قریش بیشتر از هر زمان شدت گرفته بود و محیط زندگی اجتماعی مسلمانان تلخ‌تر و تاریک‌تر می‌گردید و از سوی دیگر موقعیت مدینه به موجب انعقاد پیمان‌های عقبه‌ی اول و دوم در حمایت از مسلمانان و پیامبر اسلام جهت مهاجرت مساعد بوده و نقطه‌ی مهمی برای تبلیغ دین و خداپرستی در آنجا در چشم‌انداز مسلمانان ظاهر می‌گشت. نقطه امیدواری فراوانی بود و براین اساس به محض صدور فرمان مهاجرت به سوی مدینه، مسلمانان دسته دسته و گروه گروه غالباً همراه با افراد خانواده خود به سوی مدینه حرکت کردند. اگر چه قریش به نوعی از سیل مهاجرین ممانعت کرده و حتی مانع رفتن زنان با شوهران خود بودند. ولی با این وصف هم‌چنان مسلمانان به سوی مدینه در حرکت بودند و هر روز به جمع آنها افزوده می‌شد. به راستی به نحوی فشار زندگی و روحی بر مسلمانان فزونی یافته بود که فاروق هم از این امر مستثنی نبوده بلکه به شدت در رنج و عذاب بود و تاب آن را نداشت. ناگزیر او هم با کسب تکلیف از رسول خدا راه غربت را در پیش گرفت و به سوی مدینه حرکت کرد ولی آیا او هم مثل سایر مسلمانان مهاجر با حزم و احتیاط و به صورت مخفیانه راهی مدینه شد. یا این که در کمال شهامت و شجاعتی بی‌نظیر علی‌رغم دشمنان

اسلام اعلام وجود کرده و قدرت و زور خود را در راه عزت و شکوه اسلام به آزمایش می‌گذارد. بی‌گمان جواب مثبت خواهد بود، چون در کارنامه‌ی عمر رضی الله عنه هیچ‌گونه ترس و رعبی از دشمنان در میان نیست. او پس از مصمّم شدن، شمشیرش را به کمر بست، کمانش را به دوش گرفت، چند تیری را در دست خود قرار داد و پس از این نیزه‌اش را به دست گرفت، چون شیری غرّان، با تأنی و عزّت نفس به خانه‌ی خدا رفت و هفت بار خانه‌ی خدا را دور زد، در مقام ابراهیم ایستاد و نماز خواند. سپس در مقابل انبوهی از کفار و در برابر سران قریش اعلام وجود کرد. نیت خود را که مهاجرت به مدینه بود، اظهار نمود و با صدای رسا چنین فرمود: «چه چهره‌های زشت و نادرستی را می‌بینم، خداوند بینی‌های شما را به خاک ذلت افکنَد، بدانید من به مدینه می‌روم، اگر کسی می‌تواند مرا از قصد خود بازدارد و با من درستیزد و بخواهد مادرش برایش گریه کند و زنش بیوه گردد، بچه‌هایش یتیم شوند، بیاید با من در پشت آن دره روبه‌رو شود» و اینچنین بود که کسی حاضر نشد وی را از قصد خود باز دارد.

ارباب سِیَر و اصحاب نظر در بسیاری از موارد موقف او را در مقابل دشمنان اسلام، بدون کم و کسر بیان کرده‌اند.[۱۹] امام علی ابن ابی‌طالب وی را در چنین موقفی نیز ستوده است آنچنان که در این گونه موارد و این نوع تظاهر قدرت و ایمان در چنین شرایط حادی نشانی بارز از شجاعت و شهامت ذات او متجلی می‌گردد. در هر حال عمر پس از اعلام وجود و اظهار موضع خود به محلی که با عیاش و عمر بن عاص در خارج از شهر قرار گذاشته بود رفته تا با همدیگر هم‌سفر گشته و به سوی مدینه رهسپار گردند. ایشان دردهکده قبا بر عمر بن‌عوف میهمان شده و همچنین عایله‌اش میهمان بر رفاعه پسر ابوالمنذر گردید و در نتیجه این بود که وقتی پیامبر خدا به همراهی ابوبکر به مدینه مشرف گردید، عمر نیز در جمع استقبال کنندگان مقدمش را گرامی داشت.

فاروق رضی الله عنه و امتیازهای ویژه‌ی او در پرتو آیات و احادیث

فاروق رضی الله عنه با درخواست پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم برای قبول اسلام دعوت شده است. آن جا که فرمود: «اللّهُمَّ اَعِزِّ الاِسلامَ بِعُمَر ابنِ الخَطّابِ» خدایا به سبب مسلمان شدن عمر پسر خطاب دین اسلام را عزت ببخشید. لذا در راستای چنین اصلی و به جهت نبوغ ذاتی و فراستی که از ایشان سراغ می‌رود و همچنین به واسطه‌ی به کارگیری نیروی بازوان ستبر و پرقدرتش در راه اسلام ارعاب نیزه و تیر و شمشیر برنده‌اش شایسته است به بخشی از ویژگی‌های فاروق و امتیازهایی که در خدمت به اسلام و

۱۹ ـ الفاروق عمر، محمد حسین هیکل، جلد ۱، صفحه‌ی ۵۶ و حیات عمر محمود شلبی، صفحه‌ی ۲۲.

مسلمین کسب نموده است و نیز جوایزی که پیامبر خدا در حق وی و به پاس فداکاری‌هایش تجویز فرموده است اشاره‌ای گذرا معمول گردد و به طور فشرده و مختصر آن را در خدمت خوانندگان گرامی عرضه نمود.

فاروق در بیشتر غزوه‌ها و همچنین سفر و حضر، همواره ملازم حضور و آماده‌ی دستور و فرمان پیامبر بوده است که مواردی از آن در جمله‌ی عربی «فَكُنْتُ عَبدَهُ وَ خادِمَهُ وَ جِلوازَهُ» که بارها عمر به افتخار آن را بیان نموده است که او افتخار غلامی و خادم و گارد محافظ پیامبر را داشته است و به آن مباهات کرده است، پیدا و هویداست.

او در غزوه‌ی اُحُد در ستاد فرماندهی در کنار سایبان کوچکی که مقر پیامبر در تپه‌ی احد بوده با شمشیر عریان خود در کنار رسول خدا در حال آماده‌باش ایستاده و از وجود مسعودش محافظت کرده است.

فاروق همواره این گونه فداکاری‌ها را از خود نشان داده‌است. دانشمند مشهور فرانسوی «الکساندر مازاس» در کتاب زندگانی عمر صفحه‌ی ۱۸ نیز به آن نوع فداکاری‌ها اشاره کرده است که او پیوسته دوش به دوش محمد ﷺ راه می‌رفت تا هر متجاوزی را به زور بازوان تنبیه کند. فاروق کارنامه‌ی فداکاری خود را در این دو کلمه بیان می کند: «من در خدمت پیامبر شمشیر از غلاف کشیده‌ای بودم که به هر نقطه‌ای نشانم می‌داد، نشانه می‌رفتم، تا دستور و فرمان به کاری نمی‌داد، هیچ کاری را انجام نمی‌دادم» آری شاخص‌های صراحت گویی، جرأت و فداکاری، همچنین حُسن تدبیر و ابتکار عمل فاروق ایجاب می کرد که پیامبر ﷺ در حال سفر او را در التزام خویش قرار داده و در حضر نیز او را در خدمت خویش نگاه دارد. چون فاروق را به عنوان وزیر و مشاور خود می‌دانستند نظریات و نقشه‌ی او را در بسیاری از موارد فعال و مؤثر می‌پنداشت.

درحدیثِ آمده است «وَاللهُ جَعَلَ الحَقَّ عَلی لِسانِ عُمَرَ وَ قَلبِهِ» پیامبر زبان و ضمیر فاروق را یکی از مظاهر آشکار شدن حق می‌شمارد و همچنین در حدیث «اِنَّهُ قَد کانَ فِیما مَضَی قَبلَکُم مِنَ الأُمَمِ ناسٌ مُحَدَّثُونَ وَ اَنَّهُ اِن کانَ فِی اُمَّتِی هذِهِ مِنهُم فَاِنَّهُ عُمَرَ ابنُ الخَطّاب»[۲۰] یعنی در ملت‌های قبل از شما، افرادی وجود داشتند که اهل الهام بودند و از مسایل نهانی و پشت‌پرده طوری بحث کرده‌اند که گویی چیزهایی به آنها گفته شده است و اگر در امت من همچنین کسی وجود داشته باشد همانا عمر ابن الخطاب است.[۲۱]

---

۱۹ ـ صحیح بخاری، صفحه‌ی ۱۴۹.

۲۱ ـ کتاب تاریخ الخلفا، سیوطی، صفحه‌ی ۱۲۲.

او را نیز محدث و دارنده‌ی الهامات می‌خواند و بار دیگر در حدیث: «لَم اَرَ عَبقَرِیاً فِی‌النّاسِ یَفْرِ فِریَه» یعنی در میان مردم نابغه‌ای را ندیده‌ام که در عملکرد مانند فاروق باشد، او را چنین معرفی نموده است.

همچنین وقتی که فاروق برای مراسم عمره از پیامبر اجازه خواست به هنگام وداع فرمود: «یا أُخَیَّ لا تَنسَنا مِنْ دُعائِک»[۲۲] یعنی ای برادر از دعای خویش مرا فراموش نکنید که این جمله به حدی در ژرفای قلب فاروق اثر گذاشت که بارها گفته است واله اگر آن چه را که خورشید بر آن تابیده است به من داده بودند به اندازه‌ی این کلمه مرا خشنود و مسرور نمی‌کرد. فاروق همچنانکه مشمول اینگونه امتیازهای معنوی گشته است. یک بار دیگر نیز مشمول یک نوع امتیاز ویژه قرار گرفت. اسبی که از طرف شخصی به نام تمیم داری به پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم اهدا گردیده بود، پیامبر بزرگوار صلی الله علیه وسلم آن را به پاس خدمات شایسته به فاروق عطا فرموده‌اند که این اسب اهدائی به اسم درّه مشهور بوده است، و درباره‌ی ملقب بودنش به لقب فاروق نیز در کتاب مروج‌الذهب، جلد اول، صفحه‌ی ۶۶۲ اشاره شده است.

الکساندر مازاس نویسنده‌ی معروف فرانسوی در زندگی‌نامه‌ی عمر رضی الله عنه در صفحه‌ی ۱۹، نیز می‌گوید: «محمد صلی الله علیه وسلم از کوشش عمر رضی الله عنه در اجرای احکام دین خشنود گردید، و او را فاروق لقب داد».

پس در خصوص موافقات عمر رضی الله عنه، بایستی به این نکته اشاره نمود که در کتاب‌های معتبر ازجمله حدیث، تفسیر و تاریخ اسلامی، مورخین، موافقات عمر رضی الله عنه را بیش از بیست فقره روایت کرده‌اند که چون ذکر آن در این بخش موجب ملال است تنها به ذکر نام سوره‌ها و آیه‌های کریمه که در مورد موافقات عمر آمده است اکتفا می‌گردد.

در مورد تحریم شراب و مراحل تدریجی آن در سوره‌های بقره و مائده و نساء و توبه، آیه‌های ۲۱۹ بقره، ۴۳ سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۹۰ و ۹۱ سوره‌ی توبه و در مورد حجاب پوشیدن زنان سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۳، و درباره‌ی اتخاذ مقام حضرت ابراهیم در کعبه، سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۲۵ و در مورد اسیران غزوه‌ی بدر، سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۶۷ و در مورد پذیرش منع ورود اشخاص به منازل بدون کسب اجازه، سوره‌ی نور، آیه‌ی ۵۸ و در آخر نیز در مسئله‌ی افک و افترای منافقین نسبت به

۲۲ـ درتفسیر المنیر تألیف دکتر وهبة الزحیلی ج۵ص۱۷۵ در تفسیر آیه‌ی «یا أیها الذین آمنوا اتَّقوا و ابتغوا إلیه الوسیلة و جاهدوا فی سبیله» آیه‌ی ۳۵ از سوره المایدة این عنوان آمده است: قدصحَّ أنه (ص) قال لعمرَ لما استأذنه فی العمرة «لا تنسانا یا اخی من دعائکَ» و أمره أیضا أن یطلب من أویس القرنی (رح) أن یستغفر له و امر امَّته بطلب الوسیلة له. کما تقدم. فمن یسأل لی الوسیلة حلَّت له الشفاعة که مناسبت موضوع مبادرت شد.

ام‌المؤمنین رضی الله عنها سوره نور آیه‌های ۱۱۲ و ۱۵ اشاره شده است که مجالی برای تفسیر و توضیح آن وجود ندارد.

نقاط مثبت در زندگی‌نامه عمر بن خطاب رضی الله عنه

آنچه را که تاریخ اسلام در کارنامه‌ی مثبت عمر به یاد دارد آن است که او هم‌چون سایر قریش و قبایل عرب که به بُتها و بت‌خانه‌های به عنوان یک عقیده‌ی اصلی و یک اعتقاد درونی به آن اعتقاد داشته و پای‌بند بوده‌اند: عمر برخلاف آن اعتقاد و در خلاف آن عقاید حرکت کرده است. در واقع تنها چیزی که در ارتباط با بُتها و بتخانه‌ها نسبت به عمر مطرح است شاید همین مورد باشد که او هم‌چون شهروندان مکه گاهی این بُتها را در پاره‌ای از موارد یاد کرده است و آن هم براساس یک سری عادات و رسومی بوده است که در آن فترت از زمان مرسوم و معمول بوده است. اساساً عمر چون سایر قریش و اعراب سکنه‌ی مکه هرگز بت ویژه‌ای را پرستش نکرده است و برای بُتهای مشهور مکه مثل هبل و لات و عزی هرگز اشکی را در پی آن به عنوان عشق و علاقه به آن نریخته است و دلایلی نیز بر آن وجود ندارد. فقط آن چه را که درباره‌ی او به اثبات رسانیده‌اند این است که او هم‌چون شهروندان به طواف کعبه و اعتکاف در آن علاقه‌مند و پای‌بند بوده است و به پاره‌ای از منکرات آن زمان از قبیل می‌خوارگی و حضور در می‌خانه‌ها و علاقه‌ی شدید به زن گرفتن که آن هم در آن برهه از زمان هنوز حکمی درباره‌ی آن نبوده است پایبند و علاقه‌مند بوده است و آنچه که بیشتر از هر چیز درباره عمر به یاد داشته‌اند، این است که او به شدت به وحدت عرب و جلوگیری از ظلم و ستم اعتقاد داشته و در این زمینه و در راستای این هدف مبارزه کرده است. در کل علمای اسلام، این نقطه‌ی مثبت در کارنامه‌ی عمر را به عنوان نقطه‌ی عطفی در گرایش او به اسلام تلقی کرده‌اند و بر این اساس هم به هنگام تدبر در آیات قرآن کریم به عظمت و شکوه خداوند ذوالجلال و اصالت رسالت پیامبر تسلیم شده است.

اعلام موقعیت عمر رضی الله عنه در مقابل قریش

عمر رضی الله عنه پس از تدبر و تعمق لازم در آیات قرآن کریم که در خانه‌ی سعید ابن زید و فاطمه‌ی دختر خطاب داشت و همچنین پس از این که به اسلام مشرف گردید و در خانه‌ی ارقم که به مانند دانشگاه کوچکی از جمع مسلمانان تشکیل گردیده در حضور پیامبر در آن به فراگرفتن احکام اسلام و آیات قرآن مجید مشغول بودند او نیز بخش‌های دیگری از این کلام مقدس را گوش کرده و

آنچنان طراوت متن و محتوای این پیام و جاذبه‌ی معنویت آن در ژرفای جان وی اثر کرد که نه تنها بر خود روا نداشت که موقعیت خود را از دشمنان اسلام پنهان دارد بلکه با اصرار و ابرام نگذاشت که پیامبر و مسلمانان نیز بعداً شعائر اسلامی را در خانه‌ی دربسته ارقم ابن ارقم مخفیانه و در پنهان انجام دهند. لذا بر آن شد با همان حماسه و هیجانی که قبلاً در مبارزه و پیکار با مسلمانان از خود نشان می‌داد و از نظام کفار و مشرکین دفاع می‌کرد، این بار با اعلام موقعیت خود مبارزه‌ی جدیدی را با سران کفر و الحاد شروع نموده و از نظام مسلمانان دفاع کند. لذا براساس حس بشردوستی که درایشان وجو داشت، سریعاً موقعیت اسلام‌آوردن خود را در میان قریش ظاهر کرده و مبارزه‌ی خود را آغاز نمود.[۲۳] در روایتی آمده است که عمر رضی الله عنه گفت همان شب که به اسلام تشرف حاصل کرده بودم به فکر آن بودم فردای آن با سرسخت‌ترین دشمنان اسلام و با کسانی که به شدت سر خصومت با پیامبر اسلام دارند مبارزه‌ی خود را شروع کنم و موقعیت خود را بر علیه آنها اعلام نمایم. بامداد آن شب بدون تأخیر به سوی خانه‌ی عمرو بن هشام (ابوجهل) حرکت کردم، چون دروازه‌ی خانه‌ی او را کوبیدم بلافاصله در را باز کرده و به من خوش‌آمد گفت. سپس علیرغم میل او اسلام آوردن خود را به او اعلام کردم. چون این خبر بر او دشوار و ناخوشایند بود لنگه‌ی دروازه را بر من پرت کرد و با لحنی بسیار تند و خشن چنین گفت: «ای بدا بر تو برای ارمغانی که نزد ما آورده‌اید» آری چنین بود که عمر رضی الله عنه مبارزه خود را مجدداً دنبال کرده و با رفتن به انجمن قریش موقعیت خود را نیز به آنها اعلام می‌کند و آن چنان وانمود کرده است که از هیچ چیز جز خدای خود باکی ندارد و در این زمینه پسرش عبدالله ابن عمر رضی الله عنه که او در آن هنگام جوان اهل رشد و تعقل بود از اصرار پدرش بر اشاعه‌ی خبر و تحدی او با قریش چنین خبر می‌دهد: «وقتی که پدرم عمر اسلام آورد به سئوال و جستجو پرداخته که چه کسانی در اشاعه‌ی خبر دست بالایی دارند و نقش خبررسانی را ایفا می‌کنند. گفتند جمیل پسر معمر جمحی. سپس به سوی او رفت و موقعیت اسلام‌آوردن خود را با وی در جریان گذاشت. جمیل بدون تأخیر و شتابان خبر مسلمان شدن عمر را در سطح شهر در میادین و معابر پخش کرد. وقتی به دم درِ مسجد رسید و جمعی به دور و بر کعبه بودند بانگ برداشت یا اهل قریش، عمر منحرف شده است، او صابئی است، مردی گمراه است، به دین محمد پیوسته است. عمر که او را رها نکرده و به دنبال او بود، اعلام کرد، خیر، جمیل دروغ می‌گوید، من منحرف نشده‌ام و گمراه نیستم و با میل و رغبت خود مسلمان شده و به دین و برنامه‌ی محمد صلی الله علیه وسلم و خدای یگانه ایمان آورده‌ام و باورم بر آن است که

---

۲۳ ـ الفاروق عمر، محمد حسین هیکل، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۸.

خدای محمد، خدای قادر و توانایی و جز او خدایی شایسته‌ای پرستش و عبادت نیست و محمد به حق رسول و فرستاده‌ی خداست» وقتی که قریش موضع او را در مقابل خود و برعلیه دین و معتقدات خود دیدند بر او شوریدند، او را خسته و کوفته کردند به طوری که بر اثر شدت ضربات بر زمین افتاد و تاب مقاومت بیشتری را نداشت. در هر حال مجدداً به پا خواسته و مبارزه‌ی خود را دنبال کرد. صف مهاجمین را شکافت، به فردی به نام عتبه‌ی پسر ربیعه حمله کرد، او را به زمین کوبید و بر قفسه‌ی سینه‌ی او نشست. انگشتان خود را آن چنان بر حدقه‌ی او فرو برد که فریاد برآورد عمر مرا کشت. سیل مهاجمین وی را از چنگال عمر رهایی داده و از مرگ حتمی او را نجات دادند. در این اثنی پیرمردی شریف و خردمند بر آنان ظاهر شد و از ماجرا جویا شد. گفتند عمر گمراه شده است. این مرد خردمند و شریف که گفته می‌شود او عمر بن عاص بن وائل سهمی بود آنها را ملامت کرد و گفت: او را چکار دارید، مردی است که برای خود راهی را انتخاب کرده است، او را در انتخاب عقیده‌ی خود آزاد بگذارید. او در بین قبیله‌ی خود از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. اگر او را اذیت کنید کار قریش تباه خواهد شد، قبیله‌ی او بنی عدی بنی کعب به دفاع از وی برخاسته و جنگ و ستیز نامطلوبی به وجود خواهد آمد.آری بر اثر توجیه این پیرمرد فتنه‌ی حاصله پایان گرفت و او را آزاد کردند.[۲۴] عمر پس از آن درگیری سخت، خسته و کوفته و در کنار کعبه نشست، نتیجه‌ی مبارزات خود را ارزیابی کرده و نتیجه‌ی آن را مثبت دید زیرا چنین آزمایشی، آزمایش قدرت ایمان و عقیده می‌باشد. با این اقدام او از هر بُعد، زمینه را برای گسترش اسلام در سطح مکه فراهم نمود و دیگر مجال آن فرارسید که از رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسب تکلیف کرده تا دین اسلام را از مخفیگاه خارج و آشکارا به تبلیغ و دعوت به آن پرداخته شود و دامنه‌ی آن را در سطح شهر و اطراف توسعه دهد. عمر رضی الله عنه پس از این که کار مبارزاتی خود را به آزمایش گذاشته و نتیجه‌ی آن را مثبت ارزیابی کرد، از رسول خدا درخواست نمود تا در مقابل قریش و مشرکین در صفوف منظم و منسجم در حضور رسول خدا با شعار الله اکبر به سوی کعبه خانه‌ی خدا حرکت کرده و در اطراف کعبه به طواف و نماز بپردازند. آری خواسته‌ی عمر پذیرفته شد و در دو صف منظم عمر خود در صف اول دست راست و حمزه‌ی پسر عبدالمطلب در صف دوم دست چپ و پیامبر خدا در جلوی آنها قرار گرفت و به سوی خانه‌ی خدا رژه رفتند به طوری که در طول مسیر خانه‌ی ارقم تا صحن کعبه هیچ گونه قدرتی جرأت نکرد در مقابل آنان عرض وجود کرده و مانع

۲۴ ـ الفاروق عمر، محمد حسین هیکل، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۹ و اخبار عمر، علی و ناجی طنطاوی، صفحه‌ی ۲۵ و خلفای راشدین، عبدالوهاب نجار صفحه‌ی ۱۶۳، تفسیر خازن، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۱۴.

رفتن آنها به کعبه شوند. وقتی به صحن کعبه داخل شدند در حضور پیامبر هفت‌بار کعبه را دور زدند و به نماز و راز و نیاز با خدای خود پرداختند که با این اقدام، دیوار وحشت، رعب و خطرِ تهدید قریش را شکستند و موقعیت خود را اعلام نمودند. مشرکین که صفوف مسلمین را منظم و منسجم دیدند، احساس خطر کردند و بلافاصله از اطراف خانه‌ی خدا پراکنده شدند. عمر با صدای طنین‌انداز خود بانگ برداشت «لا نَعبُدُ اللهَ سِراً بَعدَ اليَوْمِ » بعد از امروز خدا را در خفا و پنهان نمی‌پرستیم. رسول خدا چون پراکندگی کفار را به منزله‌ی غلبه‌ی حق بر باطل دید و صلابت عمر را باعث این تفرقه دانست لذا لقب فاروق را بر عمر رضي الله عنه اعطا فرمود و این نشان افتخار را بر گردن او آویخت. آری عمر رضي الله عنه به حق فارق بین حق و باطل است.

بازتاب این عمل متهورانه درقلب تاریخ و درخاطره‌ی مسلمانان

علمای اسلام و دانشمندان، ارباب سیر و اصحاب نظر بازتاب این عمل شجاعانه‌ی عمر رضي الله عنه را در قلب تاریخ و در خاطره‌ی مسلمانان چنین تعبیر کردند. اما خاطره‌ی آن در قلب تاریخ و بر صفحات کتب سیر، آنچنان به یاد ماندنی است که همه‌ی اندیشمندان و ارباب تفکّر و خرد و بزرگان اصحاب به روایات متعدد و عبارات گوناگونی که محتوای آن همه در یک کانال و در یک بُعد معنوی که آن به هم متصل و گره خورده است، به نقل داستان آن پرداخته و به عنوان شاخص‌ترین خدمات عمر در آن برهه از زمان از آن یاد کرده‌اند.[۲۵]

امام بخاری محدث بزرگ اسلام در نقد و بررسی اخبار به نقل از عبدالله ابن مسعود، خدمات عمر فاروق را چنین ستوده است:«كـانَ إِسلامُ عُمَرَ فَتْحاً وَ هِجرَتُهُ نَصْراً وَ إمارَتُهُ رَحْمَتاً». عمر، اسلام‌آوردنش، فتح بابی بود بر اسلام، هجرتش نصرت و پیروزی و سرفرازی اسلام و مسلمین و خلافتش خیر و رحمتی بس بزرگ بود به طوری که در امر توسعه‌ی دین به هنگام مسلمان شدن عمر، کفار از اذیت و آزار ما مسلمانان دست کشیدند. به طوری آزدانه توانستیم در خانه‌ی خدا نماز بخوانیم و کعبه را آزادانه طواف کرده و دور بزنیم.

و اما خاطره‌ی آن در قلب مسلمانان، آن توفیق حاصل شد که بتوانند به وسیله‌ی عمر قدرت و شکوه خود را به نمایش گذاشته، از خانه‌ی ارقم تا صحن کعبه در انظار کفار مکه رژه بروند و در داخل کعبه، نیز به طواف بپردازند و همچنین به راز و نیاز و نماز خواندن مشغول گردند و در تظاهر به کلمه‌ی لاإِلهَ إلا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسولُ الله ، در داخل کعبه که کسی از کفار و مشرکین نتوانسته است

۲۵ ـ الفاروق عمر، محمد حسین هیکل و خلفاءالرسول، خالد محمد خالد، صفحه‌ی ۱۵۱.

به اعتراض زبان به سخن بگشاید و به نحوی عرض وجود کند در کل آن چنان خاطره‌ای به یادماندنی بر جای گذاشته که هرگز نسل آینده‌ی مسلمانان این گونه خدمات ارزنده و ارزش‌مندی را فراموش نکرده و به آن ارج می‌نهند.

و اما خاطره‌ی عنایت پیامبر به امتیاز ـ لقب فاروق ـ در قلب عمر و در کارنامه‌ی وی نیز آنچنان خاطره‌ای بزرگ و ارزش‌مندی است که اثرات آن همیشه در اعمال و نقش آن در برنامه‌ی کار ایشان از هر بُعد متجلی و نمایان بوده است و آنچنان این افتخار، ارجمند و عزیز بود که اصحاب کبار در حضور پیامبر بزرگوار به آن هنگام که عمر را به این نشان بزرگ معرفی کرد، همه آنچنان تکبیر گفتند که فضای کعبه و دور و بر طنین‌انداز شد و کفار نیز به رعب و خوف و هراس درآمدند. در مصداق آیه‌ی کریمه‌ی «اِنْ تَنصُرُوا اللهَ یَنْصُرکُم وَ یُثَبِّتْ اَقدامَکُم» آری به حق اقدام نمودن به عرض وجود و رژه رفتن در قبال انبوهی از دشمنان اسلام، آن هم در شرایطی که تعداد مسلمانان بیش از چهل نفر نبوده‌اند، آن را هم نمی‌توان چیزی جز امداد غیبی و نصرت خدائی و درواقع معجزه‌ای بزرگ در حق پیامبر تلقی کرد. به یقین در هر مقطعی از زمان درصورتی که مسلمانان اراده نمایند که با استعانت از قدرت ایمان و ثبات قلبی در جهت شکوفائی دین و اعتلای کلمه حق در مقابل کفر جهانی قیام کنند به استناد آیه‌ی مورد اشاره، دل‌های آنها مطمئن و آرام گشته و قدم‌های آنان استوار خواهد بود.

فاروق رضی الله عنه در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه در پست وزیر و مشاور و معاونت خلیفه اسلام

در صفحات قبل به استناد منابع معتبر تاریخی به پاره‌ای از ویژگی‌های فاروق اشاره‌ای گذرا کردیم. حال که بحث تحلیلی ما در این بخش از گفتار از شناساندن شاخص‌های معنوی اوست، ضروری است که در تجلی بخشیدن به پیامدهای آن نیز به پاره‌ای از خصوصیات ذاتی و ابعاد سیاسی و اجتماعی و دیدگاه‌های حکیمانه‌ی او در این مقطع خاص مبادرت شود. بنابراین در این راستا که فاروق، قهرمان داستان است، و برزبان صدق رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم، عبقری زمان و نابغه‌ی دوران است، و شخصیتی است که مظاهر حق بر زبان و ضمیر او نهاده شده است و او نیز یکی از محدثین و دارندگان الهام در امت اسلامی است در مصداق فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم «اَللّهُمَّ اَعِزَّ اَلاِسلامَ بِعُمَرَ بنِ الخَطّاب» بدون تردید این حقیقت پیداست که جلوه‌ی ایمان فاروق، درک و فراستش، ابعاد فکر، اندیشه، نبوغ عقل و خردش در استنباط مسایل سیاسی و اجتماعی در برخورد با واقعیت‌ها و در

اندیشیدن به اعماق بعضی از حوادث به وقوع پیوسته، همچنین در مواقع حساس، ژرف‌نگری او در استعراض طرح‌ها و تاکتیک‌های حربی و در کل تعمق در همه‌ی مسایلی را که به خلیفه‌ی اسلام پیشنهاد می‌کند و تقاضاهایی را که به او عرضه می‌دارد، نقش اساسی و تعیین کننده‌ای را در سرنوشت اسلام و در پیشرفت برنامه‌های مترقیانه‌ی آن می‌تواند ایفا کند. در واقع بر مبنای خواسته‌ی به‌حق خدا برنامه‌های فاروق و ترازنامه‌ی دفتر او به اسلام و مسلمین عزت بخشیده است. او هم‌چنان که در حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم به جهت ویژگی‌های خاص ازجمله صراحت‌گویی، جرأت اظهار نمودن حقیقت‌ها و فداکاری‌های مستمر در شکوفایی آیین اسلام و همچنین به لحاظ حُسن تدبیر و عمق اندیشه در سیاست امور که باعث می‌گردید مورد اعتماد پیامبر و در سِمت وزیر و مشاور نیز ملازم حضور پیامبر باشد بر همین اساس در عصر خلافت صدیق نیز ایشان به عنوان شخصیت اهل نظر در سِمت وزیر و مشاور[۲۶] و به عنوان معاون خلیفه در خدمت به اسلام می‌توان نقش فعال و مؤثری را ایفا کند که نمونه‌ی آن در بسیاری از مناسبت‌ها و موارد حساس و در پیشنهادهای اصلاحی به خلیفه‌ی اسلام پیدا و هویداست.

نقش عمر رضی الله عنه در پیام‌رسانی فرمانده‌ی سپاه، و سفارش انصار به حضور ابوبکر رضی الله عنه

ابوبکر رضی الله عنه پس از اخذ بیعت از مهاجرین و انصار و فراغت از امر تدفین و وداع از پیامبر بزرگوار و بعد از ایراد خطابه‌ای داغ در رابطه با اسلام و مسلمین و احتفاظ به آرمان‌های مقدس اسلام، همچنین پس از اعلام موضع خود در همه‌ی زمینه‌های سیاسی و اجتماعی در سمت خلیفه‌ی اسلام در سرفصل همه‌ی کارهای خود به عنوان جانشین پیامبر خدا، دستور آن حضرت را مبنی بر اعزام سپاه اسلام به فرماندهی اسامه بن زید به مرزهای روم در دستور کار خود قرار داد. لذا به محض اعلام تصمیم، ابوبکر بر اجرای دستور پیامبر همه‌ی افراد سپاه که فاروق نیز جزو آنها بود در اردوگاه (جرف) واقع در شش کیلومتری مدینه به دور فرمانده‌ی سپاه جوان و پرفراست منتخب رسول‌الله جمع شدند و منتظر دستور حرکت گردیدند. لکن در این مقطع حساس که قبایل متعددی از مرتدین با استفاده از موقعیتی که به موجب رحلت پیامبر پیش آمده بود و نیز بر اثر فضای اندوهناکی که به همین سبب در سطح مرکز سایه افکنده بود به بهانه‌ی امتناع از پرداخت زکات و نوعی فرصت‌طلبی قصد تهاجم به مرکز مدینه را در سر می‌پروراندند و این امر مهم خطر جدی علیه مرکزیت حکومت

---

۲۶ ـ الفاروق عمر، محمد حسین هیکل، جلد ۱، صفحه‌ی ۷۹. «اَدّی اَبوبَکرٍ لِعُمَرَ حَقَّهُ فَاصطَفَاهُ وَزیراً یُشیرُ عَلَیهِ کَما کانَ یُشیرُ عَلی رَسولِ الله (ص)».

اسلامی و وحدت و هماهنگی مسلمانان تلقی می‌شد. آری تصوّر همه این موارد احتمالی فرمانده سپاه را بر آن داشت به لحاظ پیشگیری از هرگونه خطر تهاجم مرتدین عمر بن خطاب را که سربازی منضبط، هوشمند و شخصی با کفایت و درایت بود به حضور خلیفه‌ی اسلام ابوبکر رضي الله عنه سفارش نماید تا از خلیفه تقاضا کند در این مقطع حساس دستور اعزام سپاه را لغو کرده و موقعیت مدینه را مدنظر قرار دهد و نیز به هنگام حرکت عمر رضي الله عنه به نزد خلیفه اسلام، فرماندهان سپاه از گروه انصار به او سفارش کردند، که اگر ابوبکر به برگشتن سپاه موافقت نکند از خلیفه اسلام درخواست نماید تا فرماندهی سالخورده، مجرب و آزموده‌ای را در جای اسامه در سپاه بگمارد. فاروق وقتی سفارش فرمانده‌ی‌خود، حضرت اسامه رضي الله عنه را در حضور ابوبکر خلیفه‌ی اسلام عرضه نمود در پاسخ اسامه چنین گفت: «والله اگر بر اثر نبودن نیرو در مدینه گرگ‌ها و سگ‌ها مرا پاره‌پاره کنند باز مأموریتی را که پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم به این سپاه داده است باید اجرا گردد»[۲۷].

خلیفه اسلام در رابطه با درخواست فرماندهان سپاه از گروه انصار در رابطه با عزل اسامه آنچنان عصبانی و ناراحت شد که از جای خود برخواست و ریش عمر را در دست گرفت و به شدت بر او فریاد زد[۲۸]: «مادر به عزایت بنشیند ای پسر خطاب، چگونه ممکن است اسامه که فرمانده‌ای است که رسول خدا صلى الله عليه وسلم او را تعیین کرده است، حالا تو می‌گویی او را عزل کنم قطعاً باید سپاه مورد نظر پیامبر به مرزهای روم اعزام گردد و تأخیری در آن نباید صورت گیرد.» آری چون عمر تصمیم ابوبکر را جدی دانست، بلافاصله به اردوگاه برگشته و جریان را به فرمانده سپاه عرضه داشت که تصمیم خلیفه قطعی است و باید سپاه به نقطه‌ی مورد نظر اعزام گردد در هر حال لازم است که فاروق مأموریت خود را در برابر مقررات نظامی و رعایت نظم و انضباط انجام دهد زیرا او مردی پایبند به نظم و انضباط و اهل خرد و اندیشه و افکار است.

عمر رضي الله عنه در سمت وزیر و مشاور برای ابوبکر رضي الله عنه

فاروق در طول جنگ‌های ارتداد و غائله‌ی آشوب‌گران که به طمع اشغال شهرهای بزرگ مکه، طائف و مدینه مرکز حکومت اسلامی، قبایل و دسته‌هایی را جمع کرده و در صدد تهاجم فرصت‌طلبانه برآمده بودند، همچنین در پاک‌سازی شبه‌جزیره از لکه‌ی کفر و الحاد در طول خلافت

---

۲۷ ـ لَو خَطَفَتِنِی الکِلابُ وَالذِّئابُ لَن اَرُدَّ قَضاءً بِهِ اَمَرَ رَسُولُ الله (ص) الفاروق، محمدحسین هیکل، صفحه‌ی ۷۸ و فِی رِوایَه «وَالَّذِی نَفسُ اَبِی‌بَکرٍ بِیَدِهِ لَو ظَنَنْتُ اَنَّ السُّباعَ تَخطِفُنِی لَاَنفَذتُ بَعثَ اُسامَهَ کَما اَمَرَ بِهِ رَسُولُ الله (ص) ⇦ ⇦ الفاروق، محمدحسین هیکل، صفحه‌ی ۷۷.

۲۸ ـ «ثَکِلَتکَ اُمُّکَ وَ عَدِمَتکَ یَابنَ الخَطّاب اِستَعمَلَهُ رَسُولُ اللهِ وَ تَأمُرُنِی اَن اَنزِعَهُ»: الفاروق عمر، محمدحسین‌هیکل، صفحه۷۸

ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه او وزیر، مشاور و معاون تام‌الاختیار خلیفه اسلام بود که به عنوان نمونه می‌توان به فرمان اعطای یک قطعه زمین خالصه به طلحه ابن عبیدالله اشاره نمود. که ابوبکر یک قطعه زمین را به طلحه اعطا کرده بود،[۲۹] وقتی که او برای امضای سند به نزد فاروق می‌رود، فاروق از امضای سند خودداری می‌کند، به این دلیل که سایر مسلمانان از چنین عطایایی استفاده نکرده‌اند. وقتی که طلحه به حضور خلیفه برگشت و او را در جریان امر قرار داد، خلیفه اسلام سخن فاروق را قبول کرد و آن را پذیرفت. در بسیاری از موارد نحوه‌ای درک و فکر و فراست فاروق در سیاست امور مملکت مورد قبول خلیفه‌ی اسلام بود که جز در سه مورد صدیق رضی‌الله‌عنه در قبول نظریه‌های فاروق رضی‌الله‌عنه تردیدی را در خود نشان نداده است. اگر چه در آخر یکی از این سه مورد را نیز قبول کرده است :

۱ ـ عزل خالد از فرماندهی سپاه، به علت نوعی خودمحوری و بعضی کارهای غیرمتعارف در محل.

۲ ـ درباره‌ی جمع کردن قرآن به صورت یک مجموعه‌ی مکتوب منظم و منضبط

۳ـ درباره‌ی تقسیم غنایم بر حسب سوابق و مراتب سپاهیان.

که آن هم به این علت بوده است که بعضی واقعیت‌ها دارای ابعاد گوناگون و خاصیت‌های متفاوتی هستند که هر یک از این دو شخصیت بزرگوار، دانشمند و سیاست‌مدار فقط یک بُعد و یک خاصیت آن را مورد توجه قرار داده‌اند که در این صورت تفاوت دیدگاه‌ها را به نسبت شیخین این دو چهره‌ی شاخص اسلام در آن مقاطع مهم و در مقاطع دیگر نیز نمی‌توان قصور و نقصی در جهت آنان تلقی کرد. در واقع نه ابوبکر در برنامه‌ی کار خود کوتاهی کرده و نه عمر هم افراطی عمل کرده است. خداوند عالمیان هر دوی آنان را رحمت کند.

فاروق رضی‌الله‌عنه در احراز پست‌های حکومتی

پس از گزارش پاسخ ابوبکر به فرمانده‌ی سپاه و اعلام موضع او در زمینه‌ی اعزام قطعی سپاه اسامه به مرزهای روم، هم‌چون سایر سپاهیان در اردوگاه منتظر حرکت به سرحدات روم نشست. سپس طولی نمی‌کشد که ابوبکر خلیفه همراه چند نفر دیگر وارد اردوگاه می‌شود و بلافاصله فرمان حرکت سپاه را صادر و اعلام می‌نماید. به هنگام حرکت ابوبکر خود پای پیاده در جلوی فرمانده‌ی سپاه تا نقطه‌ای دور از اردوگاه، سپاه را بدرقه می‌کند. عبدالرحمن بن عوف جلوی اسب او را در

۲۹ـ برای توضیح بیشتر به روایت شماره ۷۲۳ عنوان : «قال عمر لبلال بن حارث أنَّ رسولَ الله لم یعطک لتحجره عن الناس إنما أقطعک لتعمل. فخذ ما قدرتَ علی عمارته» مراجعه شود.

دست دارد و اسامه نیز سوار بر اسب شده است. پس از توصیه‌های رسول خدا و دستورات مهم در زمینه‌های مختلف در آخرین لحظه‌ی وداع از سپاه اسلام، خلیفه از اسامه خواهش می‌نماید تا در صورت موافقت عمر را در مرکز مدینه ابقا کند، تا برای همکاری‌های لازم در سیاست امور و رتق و فتق مسایل از نبوغ فکری و درک و فراست او استفاده شود. اسامه درخواست خلیفه‌ی اسلام را پذیرفته و او را در خدمت ابوبکر باقی می‌گذارد.

سپس خلیفه‌ی اسلام همراه عمر و سایرین به مدینه برمی‌گردد و عمر در پست وزیر مشاور و معاون خلیفه انجام وظیفه می‌نماید و کسی هم تعجب نمی‌کند یک سرباز صفر در سپاه اسامه ناگاه به سمت وزارت و مقام معاونت خلیفه نایل آمده است زیرا در اسلام فقط خدمت مطرح است. پست‌ها و مقام‌ها به گونه‌ای مورد توجه نیست و مزیتی را در بر ندارد. تاریخ القاب و تشریفات خاصی را برای هیچ‌کس و کسانی به یاد ندارد. آری فاروق از این جهت که به نظم و انضباط و مقررات نظامی پایبند و فرمان و دستور فرماندهی سپاه اسلام را به خوبی انجام داده است تا جایی که مورد ملامت و سرزنش خلیفه‌ی اسلام نیز واقع شده است، به طوری که در چند سطر قبل به آن اشاره شد. [مادرت به عزایت بنشیند، چگونه اسامه را عزل کنم که رسول خدا ﷺ او را تعیین فرموده است.]

آری، به حق شایسته است که در پست یک سرباز صفر و ساده خدمت کند و آماده‌ی پذیرش هر گونه دستوراتی از طرف فرمانده مربوطه خود باشد و نیز از این جهت که او در طرح‌ها و تاکتیک‌های جنگی مهارت کامل دارد شایسته است که در مقام فرماندهی سپاه اسلام ایفای وظیفه نماید و از این جهت نیز که او دارای ویژگی‌های درک و هوش سرشار است و در باب فراست و درایت و نبوغ فکری و تجربه‌ی سیاست امور و از طرفی که به صراحت‌گویی، جرأت کار و ابتکار در عمل شهرت داشته است، لاجرم شایسته است که در پست وزارت و مشاورت در امور مملکت همواره ملازم حضور خلیفه‌ی اسلام بوده و مورد توجه وی باشد و از این حیث هم که او شخصیتی است پرصلابت و بافراست و در عین حال حق‌خواه و عدالت‌جو است و در رتق و فتق مسایل و معضلات امور نیز تجربه‌ی کامل دارد، شایسته است که در پست قضاوت و دادگری به خدمت گمارده شود. در این صورت و در راستای چنین تحلیلی که تاریخ اسلام همه‌ی این گونه ویژگی‌ها را در صفحات زرین خود درج نموده است می‌توان گفت فاروق در طول حیات پربرکت خود گاهی یک سرباز صفر در سپاه اسلام است و آماده‌ی هر گونه فداکاری و بذل جان است و گاهی هم فرمانده‌ی ستون‌های نظامی و گاهی نیز وزیر مشاور در خدمت خلیفه است و گاهی هم قاضی و حاکم شرع در مدینه است و روزی امیرالمؤمنین و خلیفه‌ی اسلام است.

نقش معجزه‌ی قرآن به نسبت معجزه‌ی سایر پیامبران[۳۰]

بدیهی است هر پیامبری را معجزه‌ای است که بر صحت رسالت وی دلالت دارد و حجتی است که رسالت او را تأیید و تصدیق می کند. رسالت پیامبران پیشین و معجزات آنان برحسب تصریح قرآن کریم و اسناد تاریخی، مقطعی و همگام با عصر و زمان خود و متناسب با رشد فکری و نحوه‌ی سلیقه و افکار آنها و دیدگاه‌های آنها بوده است. مانند معجزه‌ی حضرت موسی در برابر فرعون که عصای خود را افکند و مار عظیم و آشکاری شد و دست خود را در بغل فرو برد و بیرون آورد که در برابر چشم بینندگان سفید و روشن بود. (سوره‌ی شعرا ، آیه‌ی ۲۹ تا ۳۳).

و مانند معجزه‌ی حضرت عیسی در برابر بنی‌اسراییل که از گِل چیزی به شکل پرنده ساخت و به اذن خدا در آن دمید و زنده شد و نیز کور مادرزاد و مبتلایان به بیماری برص را بهبود بخشید و مردگان را زنده کرد. (سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۴۹).

معجزه‌ی پیامبران پیشین چیزی خارج از موضوع رسالتی بوده است که به آن مژده داده‌اند و به سوی آن مردمان را دعوت کرده‌اند. این نوع معجزات هم‌چون رسالت آنان مقطعی بوده که در مقطعی از زمان وجود داشته و سپس منقضی گردیده و در قلب امواج حوادث روزگار ناپدید گشته است و به صورت روایت برای بازماندگان بازگو شده‌اند که اگر قرآن کریم آنها را ذکر نکرده بود، کسی تحقق آنها را امروزه به صورت قطعی باور نمی‌نمود. اما رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم ، محمد بن عبدالله، رسالتی همگانی، جامع و فراگیر و متناسب با رشد فکری و تکامل جامعه‌ی بشری تحقق یافته است و رسالت وی برای همه‌ی ملت‌ها، همه‌ی کشورها و در همه‌ی اعصار و دوره‌ها بوده است. در این صورت پیداست که معجزه‌ی پیامبر اسلام، هم‌چنان که بخشی از آن حسی و قطعی است، مانند اسراء و معراج و شق‌القمر و نالیدن شاخه‌ی درخت خرما، همچنین سخن گفتن جمادات و حیوانات در خدمت پیامبر. بخش دیگر آن نیز معجزه‌ی عقلی و جاودانی است. آنچنان که نه تنها در عصر نزول قرآن در مقابل اقوام و ملت‌های آن زمان، بلکه از آن زمان تا فنای زمان و تا آخر انسان در همه‌ی ادوار، در مقابل همه‌ی اقوام و ملت‌ها، معجزه‌ی دائمی محمد رضي الله عنه رسول خدا به شمار می‌آید و معجزه‌ی قرآن تا دامنه‌ی قیامت استمرار دارد، ولی معجزه‌ی سایر پیامبران با گذشت زمان منقرض خواهد بود و جز حاضران کسی آن را ندیده است[۳۱].

۳۰ـ ذکر این عنوان به جهت ارائه‌ی یکی از شاخص‌های حضرت عمر رضي الله عنه در پیشنهاد به ابوبکر جهت جمع‌آوری قرآن کریم می‌باشد.

۲۷ ـ اتقان سویتی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۶۷.

حفظ و حراست قرآن

به حکم آیه‌ی ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُۥ وَقُرْءَانَهُۥ ﴿١٧﴾﴾ قیامت/۱۷

«بی‌گمان برماست که قرآن را در سینه‌ی تو ای پیامبر جمع کنیم و آیه‌های آن را بر زبان تو جاری کنیم»

و نیز به حکم آیه‌ی ﴿وَ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا ٱلذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ﴿٩﴾﴾ حجر/ ۹

«بی‌گمان ما خود قرآن را فرو فرستادیم و در تمام دوران‌ها و زمان‌ها خود حافظ و نگاه‌دارنده آن هستیم.»

حفظ و حراست آیه‌های قرآن چه در عصر پیامبر و چه در عصرهای بعدی از طرف خدای عالمیان تضمین گردیده است و جاودانه نیز در طول زمان خواهد ماند، در حالی که سایر کتاب‌های ادیان قبل از اسلام، به شهادت صریح قرآن در سوره‌ی مائده آیه ۱۳ :

﴿يُحَرِّفُونَ ٱلْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِۦ وَنَسُوا۟ حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُوا۟ بِهِۦ﴾

«صاحبان ادیان قبلی بخشی از کلام خدا را از معانی و مواضع خود تحریف نمودند و بخش فراوانی را از آن چه که در تورات بود و به آنها تذکر داده شده بود، ترک کرده و فراموش نمودند»

به‌علاوه به موجب تضاد اکثر مطالب آنها با عقل و خرد سالم و نیز ضد و نقیض‌هایی که در آن هویداست، خداوند عالمیان این کتاب‌ها را و معجزات پیامبران پیشین را از حوادث روزگار و از نوعی تحریف و تغییر محفوظ نکرده است. اما قرآن کریم به عنوان آخرین پیام آسمانی که بر خاتم انبیا محمد بن عبدالله صلی الله علیه و سلم فرود آمده است، کتابی است جاودانی و جهانیان را به اتیان به مثل خود فراخوانده است و از زمان نزول آن تاکنون متن و محتوای آن بدون هیچ‌گونه کم و کسری و هیچ‌گونه عیب و نقصی محفوظ و مصون باقی مانده است. در کل با تعمق و تدبر در آیه‌های قرآن مجید، که سرگذشت ملت‌های پیشین را در بر دارد و به عنوان نکوهش از آنها یاد می‌کند می‌توان گفت که کتاب‌های آسمانی و پیام‌هایی را که خداوند ذوالجلال به سوی پیامبران خود فرو فرستاده است، به دو بخش تقسیم کرد. بخش اول کتاب‌هایی است که قریب به دوهزار سال قبل یا بیشتر در اختیار پیامبران بوده و به شهادت تاریخ بعد از چند قرن در فترتی از بعثت پیامبران در فاصله‌ای از زمان به علت گرایش مردم به سوی ماده‌گرایی و مطامع دنیوی، انحطاط فکری و غلبه‌ی آرزوهای نفسانی بر آنها، همچنین ژرف‌اندیشی آنها در رذایل اخلاقی، بی‌شک کتاب‌ها تحریف شده‌اند و نسخ به آن راه یافته است. همچنان که نسخه‌ی اصلی آن در طول دوران در طومار روزگار پیچیده شده

است و آن چه را که امروز از این کتاب‌ها در دسترس هست معلوم نیست چه بخشی از آن تحریف شده و نادرست هستند و چه بخشی درست و صحیح می‌باشند. لکن با این حال به عنوان این که در اصل کتاب‌هایی هستند از جانب خدا فرو فرستاده شده‌اند، به نحوی ایمان اجمالی به آنها لازم است. اما از آن‌جایی که احکام آن منسوخ گردیده است، فاقد اعتبار عملی هستند و بخش دوم آن کتابی است، به عنوان قرآن که هزار و چهارصد و اندی سال قبل از طرف خداوند ذوالجلال بر خاتم انبیا، محمد بن عبدالله ﷺ نازل گردیده است و از راه تواتر قطعی (چه کتبی، چه شفاهی) به دست ما مسلمانان رسیده است و آن کتابی است که بر حق فرود آمده است و مردم را به سوی حق می‌طلبد. کتابی است که احکام و دستورات آن تغییرپذیر نیست و جاودانه، استوار و پایدار، بدون هیچ گونه کم و کسری و هیچ‌گونه نقص و عیبی، با حفظ متن و محتوای آن تاکنون باقی مانده و تا طول زمان نیز باقی خواهد ماند. این کتاب مقدس و این پیام معزز در طول بیست و سه سال از پیامبری محمد بن عبدالله ﷺ به مناسبت‌های مختلف و به مقتضای حال و مقام و اوضاع و براساس حوادثی که پیش می‌آمده است به وسیله‌ی فرشته‌ی وحی، جبرئیل بر پیامبر فرستاده‌ی خدا نازل گردیده است. جبریل امین، عین الفاظ و کلمات و معانی آیه‌ها را بر پیامبر فروخوانده است و پیامبر آن را آموخت. و فرا گرفت آن چه را که نمی‌توانست خود یاد بگیرد. نقش حضرت جبریل در این وحی و پیام‌رسانی تنها نقل آن پیام از جانب خداوند آگاه و بینا و تواناست که او امین وحی بود.

﴿نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلۡأَمِينُ ﴿١٩٣﴾ عَلَىٰ قَلۡبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُنذِرِينَ ﴿١٩٤﴾ بِلِسَانٍ عَرَبِيّٖ مُّبِينٖ ﴿١٩٥﴾﴾ الشعرا/ آیه‌ی ۱۹۳ ـ ۱۹۵

«جبریل أمین قرآن را بر قلب پاک تو نازل کرده است تا بوسیله‌ی آن مردم را از عذاب خدا بترسانی و آن را نیز به زبان عربی آشکار نازل کرد.»

پس براساس تحلیلی که گذشت، ترتیب و نظم آیه‌ها و مواضع و شماره‌های ترتیبی آنها امری است توقیفی [۳۲] و نقش پیامبران تنها نقش فراگیری و تعقل آن است.

---

۳۲ ـ بدرالدین زرکشی در کتاب البرهان فی علوم القرآن، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۵۶، چنین گفته است: «فأما الآیات فی کل سوره و وضع البسمله اوایها فترتیبها توقیفی فلاشک و لا اختلاف فیه و لهذا لایجوز تعکیسها» و اما آیه‌های هر سوره وگذاشتن‌بسلمه‌در آغاز آنها توقیفی و به فرمان پیامبر صورت گرفته و در این مطلب تردید و اختلافی وجود ندارد. الاتقان، سیوتی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۹۹.

کتابت آیه‌ها در حیات پیامبر

پیامبر گرامی در حیات خود به محض فرودآمدن یک آیه یا چند آیه‌ای، دستور ضبط آن در حافظه‌ها و ثبت آن در اوراق و ابزار لازمه را صادر فرموده است. به هنگام فرود آمدن آیه‌ها، یکی از کاتبان وحی را که جمع کثیری در مکه و در مدینه از مهاجرین و انصار بیشتر اوقات افتخار حضور داشته‌اند و عنوان کاتبان وحی را افتخاری بس بزرگ در حق خود تلقی کرده‌اند به حضور خود فرا خوانده است. و او را در پهلوی خود می‌نشاند، آیه‌ی فرود آمده را بر او دیکته نموده است و او طبق اشاره‌ی پیامبر به نوشتن آن پرداخته است و مجدداً تأکید فرموده است تا آن آیه را بر او باز خواند تا در صورت اشتباه آن را اصلاح کند. آری پیامبر گرامی در حیات پربرکت خود به ضبط و ثبت آیه‌ها و سوره‌های قرآن کریم دستور مؤکد داده است و طبق دستور مبارک، تمام آیه‌ها و سوره‌ها همان‌طور که جبریل به او گفته بود به کاتبان خود امر فرموده است. که این آیه را در همین محل از این سوره بنویسید. بر این اساس، تمام آیه‌های قرآن کریم با نظارت دقیق پیامبر در اوراق و کاغذهایی نازک نوشته شده است و این نسخه‌ی اصلی در منزل پیامبر بزرگوار و زیر نظر وی نگاه‌داری شده است که در اتقان سیوطی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۰۵ به نقل از حارث محاسبی متولد ۲۴۳، در اشاره به این مطلب چنین آمده است: «وَكانَ ذلِكَ بِمَنزِلَهِ أَوراقٍ وُجِدَتْ فِي بَيْتِ رَسُولِ اللهِ فِيها القُرآنُ مُنْتَشِراً جَمَعَها جامِعٌ وَ رَبَطَها بِخَيطٍ حَتّى لايَضِعَ مِنها شَيءٌ» ، آیه‌ها و سوره‌های قرآن کریم به صورت پراکنده و نامرتب در آن اوراق و برگه‌ها وجود داشت. ما آنها را جمع کردیم و با نخی بسته شد تا ضایع نگردد و تلف نشود و در جمله‌ای نیز از زید بن ثابت کاتب ویژه‌ی پیامبر آمده است: «كُنّا عِندَ رَسُولِ اللهِ نُؤَلِّفُ القُرآنَ مِنَ الرِّقاعِ» یعنی ما کاتبان وحی در حضور پیامبر خدا قرآن را به رقعه‌ها، اوراق‌های نازک و برگه‌های کاغذ مرتب و متناسب و با نظارت رسول خدا می‌نوشتیم. آری در مجموع کتابت و ضبط قرآن در مرحله‌ی اول در حیات پیامبر خدا از جمله کارهای مهمی بود که به عنوان اصلی در احتفاظ به این گنجینه‌ی گران‌بها به اسلام و مسلمین حیات جدیدی را بخشیده و از ضیاع آن جلوگیری شده است.

در تحلیلی که گذشت، پیداست که حفظ و حراست این کتاب آسمانی و این پیام جاودانه‌ی اسلام، ضبط آیه‌ها و سوره‌های آن در حافظه‌ها، همچنین ثبت و درج آن در اوراق و برگه‌ها به عنوان دو امر مهم همیشه مورد نظر پیامبر گرامی بوده و به آن توجه فرموده است. در واقع اگر ضبط آیه‌ها و سوره‌های قرآن در حافظه‌ها، یک قرن حفظ و حراست قرآن مجید را تضمین کند، بدون شکّ ثبت و نوشتن آن ممکن است قرن‌ها قرآن کریم را از فراموشی و نسیان و تغییر و تبدیل و

تبدّل مشابهات به یکدیگر و یا محو شدن محفوظات به علت مرگ ومیرها و فناپذیری‌ها مصون و محفوظ بدارد. پیامبر گرامی در حیات پربرکت خود به حفظ و ضبط آیه‌ها در حافظه‌ها اهمیت ویژه‌ای را مبذول فرموده‌اند. زیرا در عصر پیامبر قرآن به صورت کتاب آنچنان مرتب و منظم نبود و نوشت‌افزارها هم پراکنده در دسترس مسلمانان بوده است. بنابراین تعلیم و تعلم آیه‌ها از راه ضبط در حافظه‌ها و انتقال از سینه‌ها صورت گرفته است. پیامبر گرامی در تشویق مسلمانان در پرداختن به این امر مهم چنین اعلام نموده است: «خَیرُکُم مَنْ تَعَلَّمَ القُرآنَ وَ عَلَّمَهُ» (بخاری شریف)، «بهترین شما کسانی هستند که قرآن را یاد گرفته و به دیگران نیز آموخته‌اند.» علما و اندیشمندان اسلامی ویژگی‌های ضبط و حفظ آیه‌ها در سپردن به حافظه‌ها و خزانه‌های فکری، عامل بسیار مهمی تلقی کرده‌اند: ۱ــ جاذبه‌ی معنوی و اعجازانگیز سوره‌ها و آیه‌ها در شکافتن اسرار طبیعت و اسرار و رموز آفرینش جهان، به گونه‌ای که جاذبه‌ی معنوی آن چه بسا افرادی را که از دور به متن و محتوای این کلام مقدس گوش فرا داده‌اند و با تعمق در مستوای رفیع آن نگریسته‌اند به خود مجذوب کرده است، به طوری که به محض گوش کردن به آن به محضر پیامبر شتافته و ایمان آورده‌اند.

جاذبه قرآن کریم

در طبقات ابن سعد، جلد ۳، صفحه‌ی ۸۲ آمده است مصعب بن عمیر که از اشراف‌زادگان مکه بود، رهگذر از این و آن، آیه‌هایی را گوش کرده و به محتوا و فراز معنوی آن می‌اندیشید و دریافت که این کلام از خدای یگانه و تواناست. آن گاه درنگ نکرد و بلافاصله به خانه‌ی ارقم که پیامبر خدا در آن مخفیانه سکونت داشت، شتافته و به خدای این کلام و محتوای این پیام ایمان آورد و زندگی اشرافی خود را پشت سر انداخت. همچنین در نمودهای دیگری که بحث تفصیلی آن را در این بخش از گفتار مناسب نمی‌بیند امثال آن در کتب تاریخ زیاد آمده است که تنها به داستان عمرابن‌الخطاب عده‌ی قلیلی اشاره می‌شود. عمر وقتی در خانه‌ی سعید ابن زید و فاطمه‌ی دختر خطاب در آیه‌ی سوره‌ی طه تعمق کرد، آنچنان فراز معنوی آن، او را مجذوب کرده که بدون تأخیر راهی خانه‌ی ارقم شد و در محضر پیامبر به زانوی ادب نشسته و ایمان آورد و به طور مخلصانه توان خود را در خدمت به اسلام و مسلمین به کار گرفت به طوری که نه تنها در مکه و عربستان بلکه بعدها در دو امپراطوری عظیم جهان، روم و ایران، قانون عدل و داد و آزادی اندیشه و افکار را پیاده کرد. همچنین مروه شخصیتی از ملوک کنده، شخصیتی ادیب و فرزانه، سخن‌شناس و ادب‌سنج، او وقتی بخشی از آیه‌های قرآن کریم را از کاروانیان گوش کرد و به آن توجه نمود دریافت که این

کلام به کلام آدمیان نمی‌گنجد و از مقوله‌ی سخنان انسان‌ها نیست و متن و محتوای آن را جز به خدای واحد و توانا نمی‌توان نسبت داد او چون به ژرفای آن فرو رفت، یقین کرد که صاحب این کلام شایسته‌ی عبادت و پرستش می‌باشد. بالاخره جاذبه‌ی معنوی این کلام، آنچنان در فروه اثر گذاشت که به محضر پیامبر شتافت و دین اسلام را پذیرفت.

همچنین جوانی ادیب و فرزانه از انصار، چون زید بن ثابت که بعداً به عنوانِ کاتب ویژه‌ی وحی پیامبر صلی الله علیه وسلم معروف گردید، او چون شخصی اندیشمند و دارای حافظه‌ی قوی بود، وقتی از هم‌کاران خود بخشی از کلام خدا را فرا گرفت دریافت که این کلام، کلام به حقی است و مردم را به حق می‌خواند و چنین کلامی احق به اتباع است، او هم بدون تأخیر به حضور پیامبر شتافت و دین حق را پذیرفت و آنچنان ملازم حضور پیامبر بود که به افتخار کاتب وحی نایل آمد و به موجب آن چه در زمان ابوبکر و چه در زمان عثمان بن عفان یکی از عاملین مؤثر در جمع‌آوری قرآن مجید گشت.

۲ـ عاملی دیگر از عوامل مؤثر در گرایش به دین اسلام، تلذذ به نغمه‌ها و نواهای دل‌پذیر و حُسن موسیقایی آن است بدون شک در راستای این گونه مزایای جالب و دل‌پذیر، فصاحت و بلاغت این کلام نیز مؤثر است که تعمق در سبک آن و در جاذبه‌ی القای آن به حدی اعجاب‌انگیز است که به مجرد گوش فرادادن به آن و توجه به ریز کلمات و مستوی رفیع آن انسان را مجذوب و شیفته‌ی فراگیری خود می‌کند. به گونه‌ای که جمعی از مسلمانان در مواقع نبرد با دشمنان در حال اقامه‌ی نماز، وقتی چند تیری به وجود آنها اصابت می‌کند تا فراغت از آن به این گونه موارد توجه نمی‌کند و یواش تیرها را از بدن خود بیرون می‌آورد و به نماز خود ادامه می‌دهد. آری امثال این گونه مردان بزرگ در اسلام، که مجذوب ارزش‌های معنوی و جاذبه‌ی این کلام مقدس گردیده‌اند بسیار است و عامل مهمی در فراگیری آیه‌های قرآن و ضبط آن در حافظه‌ها، بی‌گمان همان جاذبیت قرآن است و همین امر باعث شده است که جمع کثیری، قرآن را به حافظه‌ی خود بسپارند.

نقش عمر رضی الله عنه در جمع‌آوری قرآن

سال دوازده هجری، ده ماه پس از وفات جانکاه پیامبر، جنگ شدیدی مشهور به جنگ یمامه در سرحدات روم در بین مرتدین و پیروان مسیلمه‌ی کذاب، پیامبر دروغین یمامه و سپاهیان اسلام، به فرماندهی خالد بن ولید (سیف‌الله الخالد) درگرفت.

اگر چه این نبرد خونین از یک طرف به کشته شدن اهرم کفر مسیلمه‌ی کذاب و بیست هزار نفر از پیروان او، همچنین بیست هزار نفر اسیر جنگی بینجامید و خالد در این نبرد سخت به غایله‌ی

مرتدین خاتمه داد، اما از طرف دیگر در پی آن جمع کثیزی از بهترین یاران مهاجر و انصار و حافظان و قاریان قرآن که در جمع مهاجرین شهید، زید بن خطاب برادر تنی عمر نیز وجود داشت به کام مرگ فرو رفتند و به درجه‌ی شهادت افتخارآفرین نایل شدند، فاروق رضی‌الله‌عنه از شهادت برادرش به حدی متأثر گردید که به مرز اغما نزدیک شد و آنچنان مرگ او وی را متأثر و داغدار نمود، به هنگامی که عبدالله پسرش سالم از جبهه به مدینه برگشت بر او فریاد زد[۳۳]:

«مَا جاءَ بِکَ وَ قَدْ هَلَکَ زَیْدٌ اَلاّ واریْتَ وَجهَکَ عَنِّی»

چرا تو سالم برگشتی، در حالی که برادرم زید شهید گردیده است. چرا روی خود را از من نمی‌پوشی؟

عبدالله در پاسخ پدرش چنین گفت:

«سَألَ اللهَ الشَّهادَةَ فَاُعطِیَها وَ جَهَدْتُ اَنْ تُساقَ اِلَیَّ فَلَمْ اُعطِها»

هر دو از خدای خود شهادت خود را خواستار بودیم، لکن خداوند فقط خواسته‌ی او را پذیرفت.

آری با این اعتذار پدرش را تسلی داد. عمر اگر چه شهادت برادرش بر او بسیار سنگین و دشوار بود، اما شهادت انبوهی از حافظین قرآن و فرهیختگان اسلام بیشتر و مهم‌تر از هر چیز او را متأثر و متألم گردانید. و عمق فاجعه‌ی این معرکه‌ی شوم نیز به حدی گسترده بود که به طور کلی قلب عمر را لرزانید و خبر اسفناک این فاجعه‌ی مهم نیز شهروندان مدینه را به غم و اندوه فرو نشاند. فاروق با این ذهنیت که اگر امثال این نبردهای خونین در آینده تکرار شود، و جمع دیگری را به کام خود گیرزد و اگر چنآنچه همه‌ی این بزرگان چه در جنگ‌ها و چه با مرگ طبیعی وفات یابند، به یقین فقدان آنان فقدان نظم و ترتیب آیت‌ها و سوره‌هایی را که این آیه‌ها در آن نازل شده است را در بر دارد. لذا زیر فشار امواجی از نگرانی و احساس خطر مواجه واقع گردید. در این رابطه که فراخی نیز در قلبش پدیدار گردیده است، بر آن شد در چاره‌اندیشی این معضل که آینده‌ی اسلام را تهدید می‌کند، خلیفه را در جریان بگذارد که براین‌اساس برای پیشنهاد آن به خلیفه‌ی اسلام، به مسجد شتافت. با احساس مسئولیت در سمت معاونت به عنوان وزیر مشاور در عرض مطالب چنین گفت، با توجه به عمق حادثه‌ای که در نبرد خونین یمامه پیش آمده که عده‌ای از حافظان و قاریان قرآن شهید شده‌اند و بیم آن می‌رود که در جنگ شدید دیگری تعداد کثیری یا همه‌ی آنان نیز کشته شوند و در نتیجه نیمی از آیات قرآن از بین برود پیشنهاد می‌شود خلیفه‌ی اسلام دستور دهد تا آیه‌های قرآن که تاکنون در سینه‌های یاران پیامبر حفظ شده و در اوراق و الواح پراکنده بدون

۳۳ـ الفاروق، عمر، محمدحسین هیکل، جلد ۱، صفحه‌ی ۸۳ و ۸۴

رعایت ترتیب آیه‌ها نوشته شده است به صورت یک کتاب واحد، منظم و مرتب و یکجا نوشته شود تا در آینده به موجب این گونه پراکندگی‌ها،این گنجینه‌ی گران‌بها تلف نرفته و خطر نابودی آن موقعیت مسلمانان را تهدید نکند. ابوبکر که به حق شخصیتی اصول‌گرا و به شدت پیرو کتاب و سنت بود و از طرفی هم به صورتی فجئی و ناگهانی با این پیشنهاد مواجه گردید، سریعاً آن را رد کرد و در پاسخ فاروق چنین گفت: «کَیفَ اَفعَلُ شَیئاً لَمْ یَفْعَلْهُ رَسُولُ الله» چگونه کاری را انجام دهم که پیامبر به آن دستور نداده است؟

فاروق ناگزیر با دلایلی روشن و متقن بر انجام آن تأکید کرد و به کلام‌الله مجید سوگند یاد کرد که این عمل (جمع کردن قرآن) کار نیکو و پسندیده‌ای است. ابوبکر بعد از مدتی تردید که فراخی برایش حاصل شد و او را نیز شرح صدری حاصل آمد، پیشنهاد فاروق را پذیرفت و در پی آن زید بن ثابت که جوان بیست‌ساله و شخصیتی اهل نظر و رأی و چهره‌ای درخشان از بزرگان اصحاب و از معروف‌ترین کاتبان وحی پیامبر خدا بود به سوی خود فرا خواند در حالی که هنوز فاروق در نزد او بود مطلب را به حضور او با وی در میان آورد و چنین گفت، تو جوان عاقلی هستی، هیچ‌کس گمان بدی نُسبت به تو ندارد زیرا تو کاتب و نویسنده‌ی وحی رسول الله صلی الله علیه وسلم بودی و هر چه به پیامبر اکرم از قرآن وحی می‌شد آن را می‌نوشتی و جمع‌آوری می‌کردی و ما تو را امین و امانتدار می‌دانیم. بر توست که به گردآوری قرآن همت بگماری. زید اگر چه به آغاز هم‌چون ابوبکر نوعی تردید به خود نشان داد،اما وقتی ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه اهمیت این کار را بیان کردند او هم بعد از مدتی تردید فراخی بر دلش افکنده شد و امر خلیفه را پذیرفت و دامن همت را بر کمر زد و به جمع‌آوری قرآن کریم پرداخت. پس وزنه‌ی ثقل و سنگینی آن، آنچنان بر او دشوار بود، که خود در جمله‌ای پرمحتوایی چنین ابعاد آن را بازگو می‌کند : «سوگند به خدا که اگر ابوبکر مرا مکلف و مجبور کرده بود بر این که کوهی از کوه‌ها را از جای برکنم و در جای دیگر قرار دهم بر من آسان‌تر بود از این که قرآن را جمع‌آوری کنم.»[۳۴]

بعد از این اعلام عمومی، و همکاری مسلمانان در امر نوشتن آیه‌های قرآن، ابوبکر طی حکمی، عمر بن خطاب و زید بن ثابت رضی الله عنهما را نیز متصدی تحویل گرفتن آن نوشته‌ها نموده و مقرر داشت هر نوشته‌ای را بدون شهادت دو گواه معتبر نپذیرند. یعنی دو نفر شهادت بدهند که آن خط نوشته در مقابل رسول خدا نوشته شده است و آن نوشته آیات قرآن است که نازل گردیده است. آری طبق

۳۴ـ لَو کَلَّفَنِی نَقلَ جَبَلٍ مِنَ الجِبالِ مَا کانَ اَثْقَلَ عَلَیَّ مِمّا اَمَرَنِی بِهِ مِن جَمعِ‌القرآنِ . تاریخ الخلفا، سیوطی، صفحه‌ی ۷۷ و دایره‌المعارف قرآن، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۰۶، دکتر جعفر اسلامی.

این فرمان، عمر و زید رضی الله عنه هر دو باهم بر در مسجد نشستند و هر کس نوشته‌ای را از آیه‌های قرآن می‌آورد و دو نفر شهادت می‌دادند که این نوشته در حضور پیامبر و با املای او نوشته شده، آن را تحویل گرفته و با همان املا آن رامی‌نوشتند[۳۵].

ستاد زیر نظر خلیفه‌ی اسلام در کمال دقت و مراقبت لازم به کار خود ادامه داد و در تطبیق نوشته‌ها آن چه را که در منزل پیامبر از ابزاری که بر آن آیه‌ها و سوره‌های قرآن نوشته شده بود، آن را نیز به ستاد آوردند و به دستور ابوبکر صدیق قرآن را از روی آنها جمع‌آوری کرده و در یک دفتر مخصوص یک‌جا از پوست آهو ثبت و درج کردند. زید رضی الله عنه متصدی ستاد فرمود، همه‌ی آیات قرآن مجید را به استناد دو نفر گواه معتبر جمع‌آوری نموده و در دفتر ویژه نوشتیم. ولی در سوره‌ی برائت (سوره‌ی توبه) بسم‌الله الرحمن الرحیم را ننوشتیم، زیرا دو نفر گواه حاضر نبود که بر آن گواهی بدهند که پیامبر به اول این سوره‌ی مبارکه بسم‌الله را دستور داده است و پیامبر را هم مجال آن نبود که بیان کند این سوره با سوره‌ی انفال یکی هستند یا خیر، لذا ما آن را ننوشتیم. در صحیح بخاری باب‌الجمع القرآن آمده است که زید بن ثابت به حدی واقع‌گرا و با حزم و احتیاط بود که در آخرین آیه‌ی سوره‌ی برائت، آیه‌ی «لَقَد جائَکُم رَسُولٌ مِنْ اَنفُسِکُمْ، عَزیزٌ عَلَیهِ مَا عَنِتُّمْ» هر چند خود آن را در موقع نزول و در آخر عرضه‌ی آن بر پیامبر که وجود آیه را در آخر این سوره یقیناً تأکید کرده بود و جمع کثیری از اصحاب نیز وجود آن را در آخر این سوره حفظ کرده بودند، متأسفانه چون کسی نوشته‌ی آن را به ستاد نیاورده بود، جای آن را خالی گذاشتند تا ابوحزیمه‌ی انصاری نوشته‌ی آن را آورد و طبق شرایط آن را در آخر سوره‌ی توبه نوشتند.

در نهایت در پی نظارت مستقیم خلیفه‌ی اسلام و تلاش بی‌وقفه‌ی فاروق معاون ابوبکر رضی الله عنه و تلاش پیگیر همه‌ی اصحاب مهاجر وانصار، همچنین نهایت دقت و تحقیق عمیق زید بن ثابت ظرف یک سال تمام کار نوشتن آن به اتمام رسید و همه‌ی سی‌جزء کلام‌الله مجید را در یک صفحه‌ی بزرگ از پوست آهو نوشتند و بدین وسیله به پراکندگی آن خاتمه دادند و در پایان کار پس از شور و بحث لازم و تبادل نظر نهایتاً بنا به پیشنهاد ابن مسعود که وی اظهار داشت در حبشه برگ‌هایی که نوشته می‌شوند و به صورت کتاب درمی‌آیند، آن را مصحف می‌نامند به اتفاق عموم آن را مصحف نامیدند و سپس آن را به دست ابوبکر صدیق، خلیفه‌ی اسلام و جانشین پیامبر سپردند. ابوبکر نیز آن را در محل امنی در صندوق محکمی (به نام ربعه) گذاشت و سعد را مأمور نگاه‌داری

---

۳۵ ـ انَّ ابابکرٍ قالَ لِعُمَرَ وَ لِزَیدٍ اُقعُدا عَلی بابِ المَسجِدِ فَمَن جائَکُما بِشاهِدَینِ عَلی شَیئٍ مِن کِتابِ اللهِ فَاکتُباهُ، کتاب الاتِقان، سیوطی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۰۴ و دائره‌المعارف قرآن ترجمه‌ی اتقان، دکتر جعفر اسلامی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۰۸.

آن نمود. این نسخه‌ی نفیس براساس آن چه که منابع معتبر عین این عبارت را به نقل از بخاری شریف نقل کرده‌اند، «لَقَد بَقِيَتِ الصُّحُفُ عِنْدَ اَبِي‌بَكرٍ حَتَّى حَضَرَتْهُ الوَفاةُ فَدَفَعَها اِلى عُمَرَ لاَنَّهُ وَصَالَةٌ بِالعَهْدِ» در نزد ابوبکر هم‌چنان که به آن اشاره شد سپردند و در نزد او نگاه‌داری شده است. بعد از وفات او بر حسب وصیتش آن مصحف را به دست فاروق، خلیفه‌ی بعدی سپردند و او نیز آن را در جعبه‌ای محکم نگاه‌داری می‌کرد و هنگامی که فاروق به درجه‌ی شهادت نایل آمد برحسب وصیتش آن مصحف را به حفصه‌ی دختر عمر، ام‌المؤمنین رضی الله عنها سپردند و در زمان عثمان رضی الله عنه هنگامی که می‌خواست آن را بار دیگر بنویسد از ام‌المؤمنین رضی الله عنها درخواست نمود که آن را به عنوان نسخه‌ی اصلی در اختیار وی قرار دهد تا به عنوان اصلی بر آن استناد کند و پس از نگاشتن مصحف‌هایی که به استان‌ها می‌فرستاد، آن مصحف رامرجع اول قرار دهند. آری وقتی که کار نوشتن مصحف‌ها پایان یافت، همان‌گونه که تعهد کرده بود، آن مصحف را سالم و دست‌نخورده به ام‌المؤمنین حفصه رضی الله عنها برگردانید.

جمع‌آوری مجدد قرآن به وسیله‌ی عثمان بن عفان رضی الله عنه

در سطح مکه و دور و بر قبایل و عشیره‌های مختلفی وجود داشت که هر یک به لهجه‌ای سخن می‌گفتند. در عصر پیامبر خدا و در زمان نزول قرآن، فصیح‌ترین لهجه‌ها، لهجه‌ی قریش بود و قرآن هم به لهجه‌ی قریش نازل شد. مسلمانان هر یک به لهجه و اصطلاح خود قرآن را تلاوت می‌نمودند و تا پیامبر در حیات بود، کسی به گونه‌ای در قرائت قرآن مجید اختلافی نداشت و به حضور پیامبر رفته‌اند و نحوه‌ی قرائت خود را از وی دریافت داشته‌اند و فرموده‌اند قرآن به این لهجه‌ها هم نازل شده است. بعد از حیات پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، که اسلام توسعه پیدا کرد و به اقطار و اطراف عالم گسترش یافت، مردم به موجب اختلاف لهجه‌ی خود دچار اختلافی بس شدید گردیدند، به نحوی که نزدیک بود که بر اثر اختلاف در قرائت قرآن با هم درستیزند و به تشتت و تفرقه بگرایند. در این رابطه حذیفه‌ی یمان، فرمانده‌ی سپاه اسلام در آذربایجان و ارمنستان که در سطح جبهه‌ها و در بین جمع کثیری از سپاهیان در نحوه‌ی تلاوت و قرائت آیه‌های قرآن اختلاف شدیدی را احساس کرد و شخصاً ناظر برخی از اختلاف در قرائت‌های شازه و غیرمتواتر در بین سپاهیان بود، به شدت نگران و خطر این گونه اختلاف‌های حاصله را امر مهم و خطر جدی علیه اسلام و مسلمین در آینده تلقی کرد و با موجی از اضطراب و افسردگی از اواضاع به مرکز برگشت. طی گزارش مفصلی در جمله‌ی «یا اَميرَ المُؤمِنِينَ اَدرِكْ هذِهِ الاُمَّةَ قَبْلَ اَنْ تَختَلِفُوا اِختِلافَ اليَهُودِ وَ النَّصارى» یا امیرالمؤمنین رضی الله عنه هر چه

زودتر این امت را دریابید، قبل از این که در کتاب خدا مانند یهود و نصارا دچار تفرقه و اختلاف گردند. خلیفه‌ی مسلمین را در جریان امر قرار داد. عثمان رضی‌الله‌عنه خلیفه اسلام چون متوجه قضیه گردید و گزارش حذیفه را امر مهم و خطر جدی در اختلاف بین جبهه‌ها و در آینده بین مسلمانان تلقی کرد، مردم را به مسجد فراخواند و طی خطابه‌ای بسیار غرا و توجیه مسایل، اختلاف حاصله در جبهه‌ها را در مسئله‌ی قرائت آیه‌ها از زبان حذیفه بازگو فرمود و مهاجرین و انصار را به یاری خود طلبید تا در حل این معضل به شور بحث لازم پرداخته و راه حل مناسبی را در رفع این گونه اختلاف‌های قرائتی پیدا کند و موجبات اختلاف و ابعاد آن را دقیقاً بررسی کنند. ترتیبی اتخاذ شود که به اختلاف‌ها پایان دهند. خلیفه خود شخصاً مواردی را پیشنهاد کرد و به آن انگشت گذاشت. سپس ستاد دوازده‌نفره‌ای از مهاجرین و انصار را تشکیل و هشت نفر دیگر را به عنوان اعضای عادی به هم‌کاری ستاد نیز معرفی کرد. ستاد مذکور با نظارت خلیفه‌ی اسلام و به ریاست زید بن ثابت کار خود را آغاز نمود. عثمان رضی‌الله‌عنه به عنوان خلیفه‌ی اسلام، کسی را به حضور ام المؤمنین حفصه رضی‌الله‌عنها حرم رسول الله فرستاد و از وی درخواست نمود مصحفی را که با نظارت دقیق ابوبکر و فعالیت همه‌جانبه‌ی عمر و با خط زیدبن ثابت رضی‌الله‌عنه نوشته شده و در نزد وی نگاه‌داری گردیده است به عنوان امانت برای او بفرستد تا آن مصحف را اساس کار ستاد قرار دهد. ام‌المؤمین بعد از اخذ تعهد اعاده‌ی آن مصحف، آن را در جعبه‌ی مخصوص خود برای عثمان فرستاد. به علاوه خلیفه‌ی اسلام نیز دستور داد تمام مصحف‌های شخصی را به ستاد تشکیل شده تحویل دهند و همه‌ی ابزارهایی که بر آن آیه‌های قرآن نوشته شده است نیز در اختیار ستاد قرار گیرد تا با مطالعه‌ی دقیق ستاد با هم‌کاری مهاجر و انصار کار تحقیقاتی خود را آغاز کند. و عثمان خود در کار تحقیقاتی و تطبیق ابزارها با املای عصر ابوبکر رضی‌الله‌عنه ستاد را هم‌کاری نموده است و اشتباهاتی را که به نظر می‌رسید تصحیح می‌نموده است. ستاد متحد کردن قرائت‌ها بعد از مدتی تحقیق و بررسی مصحف‌ها و کتیبه‌ها و تطبیق آنها با مصحف عصر ابوبکر، با نظارت دقیق عثمان امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه و با در نظر گرفتن کلیه‌ی مواد مصوبات شورای اصحاب مهاجر و انصار، کلیه‌ی قرائت‌های شاذه را حذف کردند و قرائت‌های متواتر را در مصحف امام به شیوه‌ی خاص جا دادند و تمام مصحف‌هایی که تهیه و تنظیم کرده بودند با لهجه‌ی قریش نوشتند. سپس ستاد مذکور پایان کار خود را به خلیفه‌ی اسلام اعلام کرد. خلیفه چون کار ستاد را مرتب و دقیق تلقی کرد آنها را تحسین و تقدیر نمود. عملکرد ستاد در هشت نسخه‌ی مرتب با خط زیبای زیدبن ثابت آماده‌ی عرضه به حضور خلیفه‌ی اسلام و مسلمین گردید. عثمان که کار تهیه‌ی مصاحف را خاتمه‌یافته تلقی نمود طبق تعهد خود اصل نسخه‌ی عصر

ابوبکر را سالم و دست‌نخورده به ام‌المؤمنین حفصه رضي الله عنها باز گرداندند. آن‌گاه یکی از نسخه‌ها را برای خود برداشت که با کمال مراقبت از آن نگاه‌داری کرد و سایر نسخه‌ها را هر یک به وسیله‌ی یکی از قاریان معروف به مراکز استان‌ها و شهرهای بزرگ فرستاد و در آخر مصحف مدینه را در اختیار زیدبن ثابت قرار داد و به همه‌ی قاریان هم دستور داد تا قرآن را به لهجه‌ی قریش و به سبک آنان تلاوت کنند و مسلمانان را نیز بر این شیوه بیاموزند و حلقه‌های تدریس قرآن را به نحو احسن اداره نمایند. مسلمانان می‌توانند از روی مصحف امام، نسخه‌ی مورد نظر خود را نیز استنساخ کنند و از آن استفاده نمایند.

قابل ذکر است که ام‌المؤمنین حضرت عایشه، حفصه و ام‌سلمه (رَضِيَ اللهُ عَنهُن) هر یک از روی مصحف امام نسخه‌ای را برای خود استنساخ کرده و در نزد خود نگاه داشته‌اند. سپس خلیفه‌ی اسلام با مشورت مهاجرین و انصار تصمیم گرفت که طی فرمانی اعلام کند تا همه‌ی مصاحفی که قبلاً در اختیار مسلمانان بوده است با آب شستشو شوند و سپس آنها را بسوازنند تا مسلمانان براثر اختلاف قرائت در مصاحف دچار نوعی تشتت و اختلاف نگردند. مسلمانان از صمیم قلب فرمان امام را اطاعت کرده و مصاحفی را که قبلاً در اختیار داشتند با آب شستشو کرده و آنها را سوازندند. آری با این عمل خداپسندانه اختلاف قرائت در تلاوت قرآن مجید پایان گرفت و مسلمانان اتحاد و هماهنگی خود را بازیافتند. ابوداود در مسند صحیح از سوید بن غفله خبری روایت می‌کند که سوید بن غفله گفت، علی ابن ابی‌طالب فرمود، عثمان رضي الله عنه را جز به نیکو یاد مکنید، به خدا سوگند قبلاً عثمان با ما مشورت کرده بود که لازم است مسلمانان به خاطر اجتناب از پراکندگی و اختلاف به یک قرآن مراجعه کنند و ما آن را تأکید کردیم[۳۶]

اجر و پاداش ابوبکر رضي الله عنه از همه بیشتر است

علی بن ابی‌طالب رضي الله عنه خدمات ارزشمند و گرانبهای حضرت عثمان رضي الله عنه را ستوده است، و در جملاتی به عبارات مختلف، خدمات ابوبکر خلیفه اسلام را در جمع کردن و کتابت آیات قرآن را نیز ستوده است. در جمله‌ای **«أعظم الناس فِي المصاحف أجرا ابوبكر هو أول من جمع كتاب الله»** و در جمله‌ای دیگر با عبارت «رحم الله أبوبكر هو أولُ من جمع كتاب الله بين اللوحين» خدمات ابوبکر صدیق را ستوده است. در کل همه‌ی ستاد جمع‌آوری قرآن کریم به جهتی قابل ستایشند. اول عمر فاروق رضي الله عنه که با پیشنهاد حکیمانه‌ی خود و با اصرار بر ضرورت جمع‌آوری قرآن با دلایل روشن و

۳۶ـ دایره‌المعارف قرآن، ترجمه‌ی دکتر جعفر اسلامی، صفحه‌ی ۲۱۱.

متقن موافقت ابوبکر را به اقدام بر این کار مهم جلب نموده است، دوم صدور فرمان ابوبکر و تشکیل ستاد فعال زیرنظر خود و اشراف کامل بر آن، سوم موافقت زید بن ثابت رضی الله عنه بر نوشتن و جمع‌آوری آن همه کتیبه‌ها، الواح و اوراق پراکنده که در کل همه این موارد شایان توجه و قابل ملاحظه است.

نقش مصحف ابوبکر رضی الله عنه و نقش مصحف عثمان رضی الله عنه

براساس آن چه که دانشمندان علوم قرآن و اندیشمندان و ارباب تحقیق بیان کرده‌اند از جمله تحقیقاتی که دانشمند ربانی شیخ محمد علی صابونی مفسر بزرگ در جهان معاصر و استاد دانشگاه شریعت و معارف اسلامی، در مکه‌ی مکرمه در کتاب خود به عنوان «التبیان فی علوم القرآن» بیان کرده است: مصحفی که به پیشنهاد فاروق و به دستور و فرمان خلیفه‌ی اسلام ابوبکر صدیق و در عهد وی که جمع‌آوری گردیده است به لحاظ مزایای مشروحه‌ی زیر به نسبت سایر مصاحف دیگر، دارای مقام برتر و امتیاز بیشتری است. ۱ـ تحقیق و تطبیق کامل در کل آیاتی که بر اوراق و ابزار کتابت نوشته شده است علاوه بر حُسن و زیبایی خط و حُسن کتابت و صحت آن. ۲ ـ جامع بودن به کل آیاتی که متن و محتوای آن ثابت شده و به هیچ‌گونه‌ای نسخ و تغییری به آن راه نیافته است. ۳ـ اتفاق امت و تواتر حاصله بر این که کل آیات ثبت شده، آیاتی هستند که اصحاب کرام به طور شفاهی از پیامبر صلی الله علیه وسلم دریافت نموده‌اند و به دستور او و اشاره‌ی وی ثبت گردیده است. ۴ ـ شمول آن بر تمام قرائات سبعه مشهور به «قرائت هفت‌گانه» آن چه که به نقل صحیح آمده است. بنابراین همین مصحف نفیس که با نظارت کامل ابوبکر و تلاش پیگیر زید بن ثابت و فاروق رضی الله عنهم همچنین همکاری‌های ستاد مهاجرین و انصار با آن همه حزم و احتیاط که در گردآوری و دریافت آن به کار گرفته شده است شایسته‌ی مقام برتر و امتیاز بیشتری بر سایر مصاحف دیگر است.

بدیهی است اقدام به چنین امر مهمی و تلاش در گردآوری همه‌ی اوراق و نوشت‌افزارها و این همه فداکاری و هماهنگی لازم را جز توفیق وعنایت خداوندی به معنی «جعل الاسباب نحو مطلوب الخیر» چیزی دیگری در آن نمی‌توان دخالت داد و نقش آن در حفظ و حراست از کتاب خدا نیز نقشی آنچنان فعال و مؤثر است که تاریخ اسلام همیشه آن را به یاد داشته و ابعاد آن را در بطن جامعه‌ی بشریت و نقش آن را نیز در متن صفحات زرین خود به عنوان بزرگ‌ترین خدمت به حیات جاویدان اسلام و کتاب خدا ثبت و منظور گردانیده است و به طوری هم نقش این امرمهم و این کار اساسی در بین اصحاب کرام اثر گذاشته است که بزرگان مهاجر و انصار ویاران رسول خدا از آن تحسین و تقدیر کرده‌اند. به گونه‌ای که امام متقیان علی مرتضی بعد از وفات ابوبکر رضی الله عنه در

جمله‌ای بسیار گویا و شفاف همچنان که به آن اشاره شد، عمل او را ستوده و مزد و پاداش کار وی را مضاعف تلقی کرده است. «اَعظَمُ النّاسِ فِی المَصاحِفِ اَجراً اَبوبَکرٍ رَحْمَةُ الله عَلی اَبوبَکرٍ هُوَ اَوّلُ مَن جَمَعَ کِتابَ اللهِ» اجر و ثواب ابوبکر در باره‌ی مصاحف از اجر و ثـواب تمـام مـردم بیـشتر اسـت. رحمت خدا بر ابوبکر باد که او نخستین کسی بود که تمام آیات کتاب خدا را در یـک جـا جمـع کرد. همچنین این امام بزرگوار، عمل خلیفه‌ی اسلام، عثمان بن عفان را که به همه‌ی اختلاف حاصله در قرائات مختلفه خاتمه داد و قرآن کریم را بر یک لهجه‌ی واحد و یـک شـیوه‌ی مخـصوص بـه لهجه‌ی قریش که فصیح‌ترین و آسان‌ترین لهجه‌ها است قرار داد و قرآن را یکـی کـرد، سـتوده و عمل آن را نیز عملی نیکو و بسیار پسندیده تلقی کرده است، فرمود: عثمان را جز به نیکی یاد نکنید، او درباره‌ی یکی کردن قرآن و اختلاف به قرائات مختلفه با ما مشورت کرد و ما کار و تفکـر او را پسندیده و تأکید و تأیید کردیم.[۳۷]

ضبط و ثبت دو اصل مهم در حفظ و نگه‌داری از کتاب خدا

خداوند عالمیان جهت حفظ متن و محتوای قرآن، کتاب جاویدان خویش، و حراسـت از کیـان این کلام مقدس، دو اصل مهم و ارزش‌مندی را در دسترس انسان‌ها و جامعـه‌ی بـشریت قـرار داده است که هر دوی آن، هر کدام از یک بُعد مکمل یکدیگر و نگاه‌دارنده‌ی رسالت پیامبرند.

۱ ـ یکی ضبط و نگاه‌داری آیات و سوره‌های قرآن کریم در حافظه‌ها و در مخزن فعال افکار و اندیشه‌های بشری است. (خزینه الخیال) که از آن به عنوان قوای حافظه تعبیر می‌شود که این اصـل، امری طبیعی، خودکار و فعال و همیشه آماده و در دسترس انسان‌هاست.

۲ ـ دومی ثبت و کتابت کردن مطالب در ابزار و در صفحات اوراق و الواح است که البته ایـن اصل به نسبت دومی در احتفاظ به مطالب دارای امتیاز بیشتری است، زیرا کتابت کـردن آیـات یـا مطالب دیگر که به گونه‌ای معتبر و مدنظر است می‌تواند قرنها در بطن جامعه و در صـفحه‌ی جهـان در اختیار انسانها و نسل‌های آدمی‌زاد در آینده قرار گرفته و باقی بماند که از این طریق هـیچ گونـه تغییری شبیه نسیان و فراموش کاری یا مرگ و بیماری بدان مکتوب روی نمی‌آورد و به طـور قطـع نقص و ضعف حافظه‌ها را هم تلافی کرده و خلاء حاصل شده را پر خواهد کرد.

بنابراین آیات قرآن کریم این کلام مقدس را از این دو طریق می‌توان از همه‌ی حوادث روزگار مصون و محفوظ نگاه داشت. در آیه‌ی «اِنّا نَحْنُ نَزّلْنَا الذّکْرَ وَ اِنّا لَهُ لَحافِظُونَ» به وضـوح بـر ایـن دو

۳۷ ـ دایره‌المعارف قرآن، ترجمه‌ی اتقان، سیوطی، دکترمحمد جعفر اسلامی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۱۲.

اصل اشاره شده و بر آن دلالت دارد. پیامبر گرامی در حیات پربرکت خود در جهت حفظ و حراست از قرآن مجید، هم‌چنان که به حفظ و ضبط آن دستور فرموده است به ثبت و کتابت آن نیز دستور مؤکد داده است.

در حدیث شریف «خَیرُکُم مَن تَعَلَّمَ القُرآن وَ عَلَّمَهُ» نیز به این دو اصل مهم اشاره شده است. زیرا آموزش دادن و فراگرفتن «تعلیم و تعلم» هم از طریق ضبط و حفظ کردن مطالب در سینه‌ها و حافظه‌ها ممکن است و هم از طریق کتابت و نوشتن.

دو اصل مهم، دو کتاب بزرگ، کتاب قرآن کریم و کتاب این کَون عظیم

خداوند عالمیان در دلالت بر وجود فناناپذیر خود دو کتاب بزرگ و ارجمندی را به جامعه‌ی بشریت بر انسان که اشرف مخلوقات است، دارای تفکر و خرد است ارائه فرموده است. یکی از این دو کتاب ارزش‌مند گویا و ناطق است و دیگری صامت و ساکت. کتابی که گویا و ناطق است، قرآن کریم است که کلام خدا و پیامی است آسمانی. در خلال ۲۳ سال رسالت برحسب مقتضیات زمان بر پیامبر خدا محمد بن عبدالله نازل گردیده است. این کتاب آن چنان پرمحتوا و دارای جاذبه‌های روحی و معنوی است که همه‌ی افراد جامعه را در تحدی به اتیان به مثل از کوتاه‌ترین سورتی از قرآن مجید به عنوان حجت بر صحت رسالت پیامبر فراخوانده است.

این کتاب ارجمند در دسترس عالمیان در کتاب‌خانه‌های بزرگ در دانشگاه‌ها، در مساجد و منازل اشخاص در دسترس مردم و در اختیار عامه‌ی خلق خدا قرار دارد که بدون اجرت و مزد، رایگان می‌توانند از آن استفاده کنند. این کتاب عظیم همه‌ی پند و امثال، قصص و اخبار و داستان گذشتگان و طاغیان زمان از فرعون، نمرود و از مستکبران جهان را در بر دارد. همچنین داستان و سرگذشت پیامبران پیشین از نوح، و ابراهیم، عیسی و موسی و داستان رسولان به حق خدا و رسالت و پیام‌های آنان را به طور مطلوب بازگو می‌کند. هم‌چنان که انسان‌ها را به توحید و عقیده‌ی راستین به وجود خدا و روز واپسین فرا می‌خواند. انسان‌ها را نیز به علم و دانش، به افکار و اندیشه‌ی صحیح، به صنعت و تکنیک و اختراع و اکتشاف نهفته‌های عالم آفرینش و شگفتی‌های اعجاب‌انگیز در عالم خلقت و راه دستیابی به آن سفارش نموده است. به نحوی که اگر انسان‌های متفکر از راه عقل و خرد و با دید فارغ از هر گونه تعصب و لجاجت با بصیرت کامل در آن تعمق کنند و به ژرفای آن تدبر نمایند، به درستی خداوند عالمیان را یافته‌اند و بر عظمت و شکوه آفریدگار سر تعظیم فرود آورده‌اند و سعادت دین و دنیای خود را تضمین کرده‌اند.

امّا کتاب دومی که کتابی صامت و ساکت است و از طریق آن نیز می‌توان خدای عالمیان را شناخت، آن عبارت است از این کون موجود، از این کرات آسمانی و کهکشان‌های عظیم و بی‌پایان، از زمین، از سرزمین پنهاور و برین و صحراها و کوه‌های فراوان و این نقش و نگارهایی که در آن به کار گرفته شده است. آری اگر این کتاب گسترده و پرمحتوا به ظاهر ساکت و صامت و فاقد نطق و بیان است، اما نشانه‌های بارز آن شگفتی‌های عالم خلقت، پدیده‌های پر از حکمت و اندرز آن که عقل و خرد را متحیر و سرگردان ساخته است، نشانه‌های آن گزیا و ناطق است. پدیده‌های آن به طور فعال آموزنده است، نقش و نگار آن، نظم و ترتیب آن، مستحکم و پایدار است. این همه نظم و نظام در آسمان و زمین به حقیقت حجت قاطعی است بر وجود پروردگار و صانع قادر و توانا به طوری که می‌توان از طریق اندیشیدن به آن، تفکر در اسرار خلقت آن، یگانگی خداوند متعال و آفریدگار جهان را دریافت نمود. آری این دو کتاب موجود (قرآن کریم و کون موجود) در برابر فکر و اندیشه‌های انسان‌ها است. نشانه‌های آن به درستی با عقل و خرد انسانی تطبیق می‌کند و راهی را به سوی شناخت و معرفت خالق جهان باز کرده است.

راستی اگر انسان‌ها راه درست این دو کتاب بزرگ را در پیش گیرند و نشانه‌های آن را هدف قرار دهند، به درستی سعادت خود را یافته‌اند.

عمر رضی الله عنه چون به ژرفای آیه‌های سوره‌ی طه در منزل سعید ابن زید و فاطمه‌ی دختر خطاب، خواهر خود با دیدی فارغ از تعصب و لجاجت نگریست به عظمت و شکوه آیات خداوند و راز آفرینش توجه نمود، راه سعادت حیات جاودانه را بر خود باز کرد و افتخار بس بزرگی را کسب نمود اما چون عمرو بن هشام (ابوجهل) راه لجاج و عناد را پیش گرفت، آیات کون موجود و فرازهای معنوی قرآن کریم را نادیده دانست سرانجام به دوزخ آتشین و لعن ونفرین همیشگی گرفتار آمد. در نزد ارباب خرد و اهل دانش و حکمت، این حقیقت بس آشکار و روشن است که قرآن کریم کتابی است که همه‌ی پند و امثال و حکمت‌های آموزنده‌ی ملت‌های پیشین را در بر دارد و به طوری بسیار شفاف، داستان‌های پیامبران و سرگذشت آنان را بازگو می‌کند و از بُعد خداشناسی و استدلال به انفس و آفاق و نشانه‌های رموز آفرینش کتابی است گویا و ناطق و معلمی است مقتدر و توانا که شاگردان مکتب خود را به درس‌های اخلاقی، اصلاحی و راه‌کارهای صحیح اسلامی درس داده است و درس‌های مفید و سازنده‌ای را به آنها آموخته است و هم‌چنان که کتاب این کون عظیم و بی‌پایان به هزارها هزار میلیون روز و ماه و ستارگان را نمی‌توان به دستکرد و صنعت آدمیزاد پنداشت، هم‌چنان این کتاب مقدس، قرآن کریم را نیز نمی‌توان به دستکرد و

پدیده‌ی فکری انسان‌ها تلقی کرد و هم‌چنان که این کون عظیم، برهـان قـاطع بـر وجـود خداونـد عالمیان محسوب است، این کتاب مقدس نیز دلیل روشن بر صحت رسالت پیامبر و حجت قاطع بـر نزول آن از طرف خداوند متعال آفریدگار جهان است. پس با وصف ایـن همـه مزایـای معنـوی و امتیازهای برجسته بسی جای تأسف است که مردم نه از این کتاب صامت و ساکت پند گرفته و نـه از این کتاب ناطق و گویا پند می‌گیرند. به هیچ یک از این‌ها پند نگرفته و از هیچ یـک از ایـن‌هـا درسی نگرفته‌اند. به هر حال کتاب خدا، کتابی است جاودانی و پایدار، متن و محتوای آن تـا انتهـای زمان برقرار است و در واقع قرآن کریم چکیده و خلاصه‌ی همه‌ی رسالت‌های پیشین است. توماری است انباشته از پند و امثال و داستان‌های آموزنده‌ای که جامعه‌ی بشریت را به تحرک درآورده است.

ویژگی‌های قرآن کریم و پیوند مسلمانان با این کتاب مقدس

با توجه به ویژگی‌های این کتاب مقدس و امتیازی که در همه‌ی ابعاد دینی، اجتمـاعی، سیاسـی، اقتصادی و فرهنگی که به وضوح در آن پیداست و داستان گذشتگان را به طور شفاف در بر دارد و از طرفی داعی عدالت اجتماعی و احترام به حقوق واقعی ملت‌هاست. جا دارد که مسلمان‌ها در گوشه و کنار جهان در غرب و در شرق با همه‌ی امکانات خـود از آن پاسـداری کننـد و در حفـظ ایـن گنجینه‌ی گران‌بها با بذل انفس و اموال نهایت کوشش خود را به کار گیرند و پیوند همیشگی خـود را با این کلام مقدس که اساس‌نامه‌ی زندگی اجتماعی انسان‌هاست و صرفاً به منظور اصلاح جامعه‌ی بشریت و سعادت دین و دنیای آدمیزاد فرستاده شده است، مستحکم‌تر و استوارتر گردانند و به حـق از زمان نزول قرآن مجید از عصر طلایی حیات پیامبر گرامی تا عصر حاضر که عصر شکوفایی علم و دانش بشری و عصر پیشرفت صنعت و تکنولوژی جدید و شگفتی‌های عـالم طبیعـت محسـوب است. مسلمانان پیوند ناگسستنی خود را با کتاب خدا مستحکم و پایدار برقرار کرده است و به ابعـاد گسترده‌ی آن با دید احترام نگریسته و به فراز معنوی آن دلبسته، آنچنان که با شور و شعف و عشق درونی هزارها نفر کل آیات قرآن مجید را حفظ کرده و یا مشغول حفظ کردن آن هـستند. علمـا و دانشمندان، حکما و ارباب فضل و اهل قلم، صدها تفسیر و اصول تفسیری را بر آن نوشته و هزارهـا کتاب دستوری، علوم متنوع از صرف و نحو لغت و بلاغه و اصول و کلام را به منظور خدمت به این کتاب مقدس وضع کردند. تا از این طریق به مفاهیم آیات کریمه اصل آیـات محکمـات و رمـوز متشابهات آن آشنا گردیده و راهی را به سوی دریای بی‌پایان آن پیدا کنند و از طریق بعضی از این علوم نیز به اعجاز لفظی و معنوی قرآن کریم آشنا گردند. اگر کسانی نتوانسته‌اند کتابی را دربـاره‌ی

آن بنویسند و یا توانایی تفسیر و تحلیل از آن را نداشته‌اند تا به گونه‌ای این کلام مقدس را معرفی کنند، بعضی که اهل قلم و ارباب صنعت و کتابت و خط بوده‌اند با نشاط وافر آن را دستنویس کرده‌اند و با خط زیبا و آراسته‌ای آنچنان به آن زینت بخشیده‌اند که مشاهده‌ی آن صفحات و خطوط زیبا انسان را شیفته و دلباخته‌ی آن می‌گرداند، به نحوی که از منظره‌ی زیبای آن دیده‌ی انسان هرگز سیر نشده است. چه بسا در اقطار اسلامی، با شور و شعف آن را زرکفت‌کاری نموده‌اند و بعضی کلمات برجسته‌ی حروف هجای آن را نیز شمارش نموده تا اعجاز آن بیشتر جلوه‌گر شود و بعضی هم آیات و جملات آن را نیز شمارش کرده و رقم زده‌اند. علاوه بر این گونه تلاش‌ها در حفظ متن و محتوای آن و احتفاظ به آیات و جملات و حروف هجایی آن، همچنین علاقه‌مندی به زرکفت‌کاری و نقش خطوط آن، این کتاب مقدس را نیز در جلد و کیف مخصوص و نابی نگاه‌داری کرده‌اند. و اگر هم به شیوه‌ای به طرز آراستگی آن آشنایی کامل نداشتند برای نوشتن یا چاپ کردن یا برای حفظ کردن آن چه بسا هزینه‌های هنگفتی را تقبل کرده و از صمیم قلب از طریق این گونه هزینه‌ها علاقه‌مندی خود را به کتاب ارجمند قرآن نشان داده‌اند. علاوه بر آن مسلمانان به لحاظ همبستگی روحی با قرآن کریم هزارها وقف و خیرات و صدقات را در جهت خدمت به قرآن کریم و شکوفایی آن اختصاص داده‌اند. مضافاً به ده‌ها زبان این کتاب مقدس ترجمه شده است به طوری که هیچ کتاب‌خانه‌ای یافت نمی‌شود که در آن قرآن مجید به هر نوع زبان ترجمه نشده باشد و الحمدلله امروز هم با افتخار و سرفرازی به زبان کردی، فرهنگ اصیل ملت کرد نیز هزارها جلد تفسیر کردی، از آن منتشر گردیده و در دسترس مسلمانان قرار گرفته است. آری آن چنان که تاریخ اسلام و نوشته‌های اندیشمندان و فرزانگان و نخبگان جهان علم و دانش بشری و تجربه‌ی زمان به عنوان اصل مهم در اثبات وقایع و بیان حقایقی که بر آن صحه زده‌اند به آن اعتراف کرده‌اند. از زمان نزول قرآن کریم یعنی هزار و چهارصد و بیست و هفت سال قبل تا عصر حاضر که عصر علم و دانش بشری است این کلام مقدس جهان را به تحرک درآورده است و دروازه‌ی علم و دانش و حکمت را به روی بشر گشوده است و به وسیله‌ی آن هزاران کتاب نفیس و نایاب نوشته شده و کلاس‌های مهمی هم دایر گردیده است به طوری که کتاب‌خانه‌های بیگانگان از آن پر شده‌اند. به گونه‌ای که در نوع خود کمیاب وبی‌نظیر است و آنچنان این کتاب‌خانه‌ها آراسته از نسخه‌های قرآن نفیس، خطی یا ترجمه‌شده به زبان‌های متعدد گردیده است که انسان‌ها را متحیر و مبهوت گردانیده و به انسان‌ها سر شرم و شکوه افکنده است. در واقع قرآن کریم از هر بُعد، پایه‌ی اساسی تمدن بشری است و وسیله‌ی شورش انقلاب فرهنگی و اجتماعی است و به حق هم

باعث شورش و انقلاب عقل و خرد بر علم و دانش بشری است به طوری که تاریخ بشریت را تغییر داده است. علما و اندیشمندان، پژوهشگران رموز آفرینش، ارباب عقل و خرد سالم که از راه تفکر و اندیشه‌ی صحیح به عالم خلقت و به منظره‌ی زیبا و آراسته‌ی این کون عظیم نگریسته‌اند و به این حقیقت دست یافته‌اند. گویند هم‌چنان که نظم و نظام و نقش و نگار زمین و آسمان زیبایی‌های عالم طبیعت، شگفتی‌هایی در اعماق دریا و در قلب زمین، در دل کوه‌ها، معقول و متصور نیست که پدیده‌ی دست انسان‌ها باشد یا بر اثر اتفاق و تصادف به وجود آمده باشد، هم‌چنان این کتاب مقدس و آسمانی با این همه جاذبه‌های معنوی که در آن پیداست، با این همه نکته‌سنجی‌های ادبی، فصاحت و بلاغت در القای متن آن همچنین حسن جاذبه‌ی معنوی و روحانی بودن آن را نیز نمی‌توان به صنعت و هنر بشری، به کلام ونطق بیان انسان‌ها نسبت داد. در نتیجه نه این کتاب صامت و ساکت صنعت بشر یا پدیده‌ی طبیعت است و نه این کتاب ناطق و گویا، کلام و سخن بشر و پدیده‌ی فکری آدمیزاد است. در واقع از بعد عقل و خرد، هر دوی آنها نشانه‌ی بزرگ و آشکار و دو حجت قاطع بر وجود لایزالی خداوند متعال بوده و هستند و به حق قرآن کریم معجزه‌ای است جاودانی و کتابی است ناطق وگویا که انسان‌ها را به فراز معنوی خود فراخوانده است و راهی را به سوی علم و دانش و به سوی افکار و اندیشه‌ی صحیح بر انسان‌ها باز کرده است و دری را نیز به سوی معرفت خدای عالمیان نیز بر انسان‌ها گشوده است. استاد کبیر دانشمندبزرگ عالم‌اسلام شیخ محمد عبده صاحب تفسیر المنار در کتاب نهج‌البلاغه‌ی درباره‌ی ارزش‌های معنوی و فراز محتوای قرآن مجید از علی مرتضی به نقل این جملات زیبنده به شرح زیر پرداخته است که به جهت‌حسن محتوای‌آن اصل جملات‌عربی و معنی‌آن را عیناً نقل‌می‌نمایم.

«وَعَلَیکُم بِکِتابِ الله فَأَنَّهُ الحَبلُ المَتِینُ وَ النُّورُ المُبِینُ وَ الشِّفاءُ النّافِعُ وَ الرَّأی النافِع وَ العِصمَةُ لِلمُتَمَسِّکِ وَ النَّجاةُ لِلمُتَعَلِّقِ لایُعْوَجُ فَیُقامَ وَ لایَزیغُ فَیُتَّبَعَ وَ لا تَخلُقَهُ کَثرَةُ الرَدِّ وَ وُلوجُ السَّمعِ مَن قالَ بِهِ صَدَقَ وَ مَن عَمِلَ بِهِ سَبَقَ»[۳۸]

برشماست که همواره به کتاب خدا روی آورید و ملازم آن باشید. زیرا قرآن ریسمانی استوار است و نوری آشکار است. بهبودبخش و سودمند است. سیرابی است که تشنگی را برطرف می‌سازد و نگاه‌دارنده‌ی کسانی است که به آن چنگ می‌زنند و رهایی‌دهنده‌ی کسانی است که به آن درمی‌آویزند. هیچ کجی در آن نیست تا راست گردد. جز راستی در آن دیده نمی‌شود تا از آن دست بردارند. هر چند بیشتر خوانده شود مطالب آن کهنه نمی‌گردد. خسته‌کننده نیست. کسی که با

---

۳۸ ـ نهج‌البلاغه‌ی عبده، جلد ۲، صفحه‌ی ۶۴.

قرآن سخن گوید، راستگو است و هر که به آن عمل کند از همه پیشی گرفته است.

«فِي القُرآنِ نَبَأُ مَا قَبلَكُم وَ خَبَرُ مَا بَعدَكُم وَ حُكمُ ما بَينَكُم»

«در قرآن رویداد کسانی است که پیش از شما بودند. و خبر کسانی است که بعد از شما می‌آیند. احکامی است که بین شما جاری است.»

همچنین درباره‌ی اهمیت متن و محتوای این پیام مهم و ارزش تاریخی و جهان‌بینی این کتاب مقدس، دانشمندان بزرگ در عالم اسلام، قرآن مجید را کتابی ارجمند و پرمحتوا و در نوع خود کتابی بی‌نظیر یافته‌اند. آنچنان که دانشمند بزرگ مستشرق انگلیسی به نام ولیم میور نیز قرآن مجید را به این گونه تعریف کرده است: «وَالاَرجَحُ اَنَّ العالَمَ كُلَّهُ لَيسَ فِيهِ كِتابٌ غيرَ القُرآنِ ظَلَّ اِثنَى عَشَرَ قَرناً كامِلاً بِنَصٍّ هذا مَبلَغُ صَفائِهِ وَ دِقَّتِهِ»[۳۹]

راجح‌ترین نظریه و تفکر در جهان این است که کتابی جز قرآن یافت نمی‌شود که دوازده قرن تمام با این صفا و دقت با این سبک ویژه و با این حرمت و شکوه عرض وجود کند.

خدا رحمت کند ابوبکر و عمر را که با ثبت و نوشتن قرآن مجید در یک کتاب و در یک دفتر مخصوص از پراکندگی آیات کلام خدا جلوگیری نموده و با نظم و ترتیبی خاص به آیات و سوره‌های آن شکوه بخشیدند. رحمت خدا نیز بر عثمان خلیفه‌ی مسلمین که او هم از اختلاف قرائت در تلاوت قرآن مسلمانان را برحذر داشت. به موجب جمع‌آوری و کتابت مجدّد آیات قرآن کریم کتابی را در دسترس مسلمانان قرار داد که تقدیم و تأخیر و تأویل در آن راه ندارد و مطابق با تلاوت رسول خداو بر اساس لهجه‌ی قریش که قرآن براساس لهجه‌ی آنان نازل شده است این کتاب مقدس را نوشت و با رسم‌الخط ثابت و قرائتی ثابت و مفروض آن را به جامعه‌ی اسلام ارائه نمود. به حق اصحاب کبار مصداق آیه‌ی مبارکه‌ی «اِنَّ هذا سَعيُكُم وَ كانَ سَعيُكُم مَشكُورا» می‌باشند، مزد و پاداش آنان برخداست. خداوند متعال آنان را در بهشت برین جای دهد و ما را در جوار آنان محشور فرماید.

برگزیدن عمر رضی الله عنه به عنوان خلیفه‌ی اسلام به پیشنهاد ابوبکر رضی الله عنه[۴۰]

رحمت خدا بر ابوبکر صدیق، خلیفه‌ی رسول خدا، او در حیات خود و در زمان تصدی امور در خلال مدت ۲ سال و ۳ ماه و ۱۰ روز و به روایتی ۶ ماه به اسلام رونق داد و به آرمان‌های

---

۳۹ ـ به نقل از کتاب الفاروق عمر، تألیف دکتر محمدحسین هیکل، نویسنده‌ی معروف مصری در عالم اسلام، جلد ۱، صفحه‌ی ۸۴

۴۰ ـ فاروق عمر، محمد حسین هیکل، جلد ۱، صفحه‌ی ۸۸ و ۸۹ و خلفای راشدین، عبدالوهاب نجار، صفحه‌ی ۱۰۹.

حیات‌بخش آن تحقق بخشید. به قلمرو اسلام در شام و عراق وسعت داد. غائله‌ی مرتدین و مسیلمه‌ی کذاب و اهرم‌های کفر و الحاد را در نطفه خفه کرد. قرآن کریم را از خطر پراکندگی آن و مرگ و میر حافظان قرآن به پیشنهاد عمر نجات داد و به جمع‌آوری آن در یک کتاب واحد حُسن ختام بخشید. بالاخره پس از این همه خدمات ارزنده در سال ۱۳ هجری در روز سردی که خود را شسته بود براثر آن تب کرد و به شدت بیمار شد. در خلال ۱۵ روز بیماری در منزل چون احساس کرد مرگ وی نزدیک است و باید دعوت خدا را لبیک گفت لذا بر آن شد از باب حفظ وحدت مسلمانان و اجتناب از اختلاف متصور در تعیین خلیفه‌ی بعدی، از طریق مشورت با اصحاب نظر و اهل حل و عقد به انتخاب خلیفه‌ی بعدی بیندیشید.

زیرا اگر مسلمانان را به حال خود واگذارد و آنان را بدون سرپرست و متصدی امور ترک گوید ممکن است بر اثر فرصت‌طلبی برخی از قبایل عرب و ارباب جاه‌طلب، نظام اسلام مختل گردد و نوعی هرج و مرج و بی‌نظمی آینده اسلام را تهدید کند. این امر از یک طرف او را بیشتر از هرچیز به چاره‌اندیشی این معضل به خود مشغول ساخت و آنچنان در فکر آن فرو رفت که شدت بیماری مانع از آن نگردید وهر لحظه به فکر آن بود و از طرفی دیگر چون پیامبر در حیات خود به تعیین خلیفه‌ی اسلام و جانشین خود امر نکرد و مسئله‌ی خلیفه از طریق شورای مهاجرین و انصار صورت گرفت از این جهت هم ممکن نبود که خود مستقلاً کسی را تعیین و انتخاب کند. چون ابوبکر به شدت پیرو سنت پیامبر بود. در این صورت جز مشورت با اصحاب کبار و اهل نظر و ارباب حل و عقد که رأی و نظر آنان حجت قاطع بر مسلمانان است چاره‌ای ندید. بدین جهت ضمن وصیت به پاره‌ای از مسایل قبل از موت خود و آن چه را که به گونه‌ای مربوط به امور شخصی و مسایل خانوادگی بود، جمعی از بزرگان مهاجر و انصار را به حضور فراخواند و جریان خلیفه‌ی بعدی و ضرورت انتخاب آن را با آنان به مشورت گذاشت و به جهت حُسن کار آن چنان مصلحت دید که عهد و پیمان خلافت را از خود سلب کند و مسلمانان را در انتخاب جانشین بعدی آزاد بگذارد. لذا در خطاب با حاضرین موقعیت خود را اعلام داشته و فرمود: خداوند متعال مرا در قبال بیعت شما و پیمانی که با شما داشته‌ام آزاد فرموده است، من دیگر مسئولیتی در قبال شما مسلمانان ندارم. خودتان برای خود کسی را به عنوان خلیفه انتخاب کنید و اگر چنین امری در حیات من صورت پذیرد بهتر است، زیرا بعداً دچار اختلاف و پراکندگی نخواهید شد.

اصحاب کرام نظریه‌ی حکیمانه‌ی وی را پذیرفتند و براساس آن به منظور نظرخواهی از بزرگان مهاجر و انصار و بحث لازم و تفاهم با همدیگر مجلس را ترک گفتند. بعد از یکی دو جلسه‌ی

فوق‌العاده که به نتیجه‌ی مطلوب دست نیافتند ناگزیر ضمن گزارش امر جهت حل این معضل کار تعیین و انتخاب خلیفه را به ابوبکر واگذار نمودند و او را به عنوان نماینده‌ی تام‌الاختیار و وکیل خود قرار دادند تا هر کسی را که مورد نظر اوست معرفی و پیشنهاد کند و آن گاه مسلمانان با او بیعت نمایند. ابوبکر به منظور اجتناب از اختلاف و پراکندگی مسلمانان و چاره‌اندیشی این معضل از آنان مهلت خواست تا کسی را که واجد شرایط باشد پیشنهاد کند. ابوبکر به استناد امتیازی که فاروق از پیامبر خدا دریافت کرده است[41] و او یکی از ملهمین و محدثین در امت اسلام است و این که در بسیاری از موارد در حیات پیامبر با نظریه‌ی او موافقت شده است، همچنین براثر شناختی که از فاروق داشت، بهتر از وی کسی را ندید. لذا جمعی از بزرگان مهاجر و انصار را به حضور فراخواند. جریان انتخاب خلیفه‌ی بعدی را با آنان مطرح کرد. لکن به منظور این که کسی در معرفی کردن عمر رضی الله عنه که مورد نظر او بود به گونه‌ای ذهنیت را به خاطر خود جای ندهد و کسی ناراحت نباشد تا پس از مشورت لازم با اهل حل و عقد و اصحاب نظر از نامزد کردن او اسمی به میان نیاورد. بدین وسیله از کسانی که دارای تجربه‌ی سیاستمداری و مملکتداری و تجربه‌ی کاری بودند دعوت نمود تا نظر آنان را به کار گرفته و در نتیجه رأی و نظر آنان به عنوان حجتی بر مسلمانان تلقی گردد. وقتی جمعی را به حضور پذیرفت یکی یکی از آنها مشورت خواست. ابتدا از عبدالرحمن بن عوف سؤال کرد، نظر تو درباره‌ی عمر بن خطاب چیست؟ او در پاسخ خلیفه با صراحت لهجه و از صمیم قلب اظهار داشت، هر آن چه را خلیفه‌ی اسلام درباره‌ی او گمان دارد عمر بزرگ‌تر و اولی‌تر به آن است. عبدالرحمن هم ابوبکر را ستود و هم عمر را به نیکی یاد کرد و در واقع ادای مطلب کرد. سپس از عثمان بن عفان رضی الله عنه نیز نظر خواست و از وی درباره‌ی عمر رضی الله عنه سؤال کرد. عثمان رضی الله عنه هم با صداقت و صراحت گفت عمر نهانش بهتر از کار عیان اوست و باطنش نیز بهتر از ظاهر حال می‌باشد. ابوبکر نظر او را پسندید و او را ستود، فرمود رحمت خدا بر عثمان رضی الله عنه باد. اگر او را ترک کرده بودم نظر من به سوی او بود. پس از مشورت با این دو چهره‌ی سرشناس و اصحاب نظر با جمع دیگری چون سعید بن زید و اسید بن الحضیر رضی الله عنهما و جمعی از مهاجرین و انصار و اهل نظر رضی الله عنهم مشورت کرد و نظر همه‌ی آنان را با انتخاب عمر موافق دید. اسید ابن حضیر رضی الله عنه گفت خداوندا من بعد از ابوبکر عمر را از همه بهتر می‌دانم و به نظر من جز عمر رضی الله عنه کسی دیگر نمی‌تواند این امر مهم را اداره کند. در این زمینه که برخی به گونه‌ای از عمر رضی الله عنه بیم سخت‌گیری و شدت داشتند،

۴۱ ـ خلفاءالرسول، خالد محمد خالد، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۵۸. «لو کان بعد محدثون لکان عمر».

گفتند یا ابوبکر اگر خداوند درباره‌ی عمر از تو سؤال کند چگونه پاسخ خواهید داد.[۴۲] ابوبکر در پاسخ آن عده چنین گفت: می‌گویم خداوندا من بهترین بنده‌ای از بندگان تو را بر مسلمانان برگزیده‌ام و این سخن من است و به همه اعلام کنید. من جز خیر و صلاح مسلمانان چیز دیگری را در نظر نداشته‌ام. ابوبکر پس از نظرخواهی از مهاجرین و انصار و حصول اطمینان مجدداً عثمان بن عفان را به حضور خود فراخواند و نامزد کردن فاروق را در نامه‌ای وسیله‌ی عثمان انشا کرد و او را به عنوان خلیفه‌ی بعدی مسلمانان جهت رأی اعتماد به مردم اعلام نمود تا به موجب وکالتی که به وی داده بودند رد یا عدم رد کسی را که برای خلافت بعدی در این نامه معرفی کرده است دریابد.

عثمان رضی الله عنه نامه را به رأی اعتماد می‌گذارد

چون عثمان رضی الله عنه نامه را به شورای اعتماد و در جمع اصحاب ارائه نمود اظهار داشت، آیا کسی را که در این نامه به وسیله‌ی ابوبکر خلیفه‌ی اسلام معرفی شده است قبول دارید یا خیر؟ همه‌ی اصحاب اهل حل و عقد و حاضرین آن را قبول نمودند و اعلام داشتند ما رأی او را قبول داریم و بر آن تأکید می‌کنیم بغیر از علی بن ابی‌طالب. او گفت جز عمر کسی را قبول ندارم، چون نامه را باز کردند و بر مردم خوانده شد معلوم گردید که برگزیده‌ی ابوبکر، فاروق است. آن‌گاه علی‌بن ابی‌طالب نیز انتخاب عمر را پسندید و آن را تأیید نمود و همگی بر نامزدی عمر نیز تأکید کردند. آری پس از این مراحل که نوعی انتخاب پارلمانی بود و مراحلی را در جمع اصحاب کبار طی کرد، عثمان بن عفان جهت گزارش کار مجدداً به حضور خلیفه‌ی اسلام برگشت و او را در جریان انتخاب عمر قرار داد. ابوبکر از حُسن قبول پیشنهاد او خدا را سپاس گفت و سپس عمر را به حضور خود خواند. او را به اتباع از کتاب خدا و سنت رسول‌الله و وصیت به تقوی و حُسن عمل، رعایت احوال عموم و احترام به حقوق مردم سفارش نمود. و او و مسلمانان را دعای خیر فرمود. چون عمر مجلس خلیفه را ترک کرد، ابوبکر خدا را سپاس گفت و عمر را نیز دعای خیر نمود و چنین فرمود: خداوندا من جز خیر و صلاح مسلمانان را نخواسته‌ام. چون خوف فتنه‌ی بعدی را داشتم، آن چه را که بر من بود انجام دادم. کسی را بر مسلمانان برگزیده‌ام که از آنها بهتر و قدرتش بر انجام کار مسلمانان بیشتر دیدم. خداوندا حال من چنین است که خود می‌دانید. امیر مسلمانان را توفیق خدمت عطا فرمایید و او را از خلفای راشدین قرار دهید.[۴۳]

۴۲ ـ الفاروق عمر، محمد حسین هیکل، جلد ۱، صفحه‌ی ۸۹ لازم به ذکر است که طلحه بن عبدالله به نمایندگی بعضی از منقدین که از شدت و غلظت بیم داشتند، این سؤال را طرح نمود.

۴۳ ـ الفاروق، جلد ۱، فصل پنجم، صفحه‌ی ۹۱.

وفات ابوبکر رضی الله عنه و مراسم تغسیل و تکفین وی

عمر و عثمان بن عفان و طلحه بن عبیدالله و عبدالرحمن بن ابی‌بکر رضی الله عنهم به امر کفن و دفن ابوبکر پرداختند و جسمان او را در جوار پیامبر خدا قرار دادند. سپس فاروق که از دفن خلیفه‌ی اسلام فارغ شد و به منزل برگشت عمیقاً درباره‌ی این مسئولیت مهم و ابعاد این امر خطیر بیندیشید. خدا عالم است که شب را با چه حالتی از سنگینی و دشواری این رسالت و مسئولیت آن در برابر خدا و خلق خدا به روز آورد. بامداد که به مسجد آمد و به جمع آنان نشست، وقتی که شور و شعف مسلمانان را مشاهده کرد و صحنه‌ی پرشور آنان را در بیعت با خود در نظر گذراند، نشاطی را در خود احساس کرد و خدا را سپاس گفت. در نماز ظهر نیز که انبوهی از مسلمانان را در پیروی از انتخاب ابوبکر و بیعت با خود مشاهده نمود، مجدداً خداوند را سپاس نمود و پس از اقامه‌ی نماز جماعت بر منبر رفت و در پله‌ای پایین‌تر از پله‌ای که ابوبکر بر آن ایستاده بود برپا ایستاد. پس از ستایش و سپاس خداوند عالمیان و درود بر روان پاک پیامبر رسول خدا صلی الله علیه و سلم، ابوبکر رضی الله عنه خلیفه‌ی اسلام را به بهترین صفات نیکو و شایسته یاد کرد و او را ستود. سپس سخنان خود را چنین آغاز کرد، من جز فردی از شما نیستم و خود را از شما نیز برتر و بهتر نمی‌دانم و اگر دستور خلیفه‌ی رسول خدا ابوبکر بر من مهم نبود و رد آن را دشوار و مکروه نمی‌دانستم، بی‌گمان این مسئولیت مهم را نپذیرفته بودم.[۴۴]

در آغاز سخنان خود در خطاب به مسلمانان فرمود: «ثَلاثُ دَعَواتٍ اِذا دَعَوتُ بِها فَامِّنوا عَلَیها» این سه دعا را که من می‌خوانم بر آن آمین بگویید.

«اَللّهُمَّ اِنّی غَلیظٌ فَلَیِّنِی اِنّی ضَعیفٌ فَقَوِّنی اَللهُمَّ اِنّی بَخیلٌ فَسَخِّنی. اِنَّ اللهَ اِبتَلاکُم بی وَ اِبتَلانِی بِکُم وَ اَبقانِی فِیکُم بَعدَ صاحِبِیَّ فَوَاللهِ لا یَحضُرُنِی شَیءٌ مِن اَمرِکُم فَیَلِیَهُ اَحَدٌ دُونِی وَ لا یَتَغَیَّبُ عَنّی قالُوا فِیهِ عَنِ الجَزءِ وَ المُتَنَه وَ لَئِن اَحسَنُوا لَاُحسِنَنَّ اِلَیهِم وَ لَئِن اَسائُوا لَاُنکِلَنَّ بِهِم ...»[۴۵]

آری اگر در ابعاد فراز معنوی و طرز تفکر فاروق در نحوه‌ی عملکرد و حُسن سیاست او در امور مملکت بیندیشیم و همه‌ی کارهای مثبت وی را به درستی بررسی کنیم، مثنوی هفتاد من خواهد شد. پس به جهت حُسن اختصار و مشت نمونه‌ای از خرواری به خلاصه‌ای از این گفتار پرمحتوای فاروق می‌پردازیم. به امید این که بخش قلیلی از آن به عنوان نمونه‌ای در عملکرد حکومت‌های اسلامی جلوه‌گر شود و به آن تأسی کنند. وَ مَا ذلِکَ عَلَی اللهِ بِعَزِیز.

---

۴۴ ـ الفاروق، جلد ۱، صفحه‌ی ۹۳ و اخبار عمر، علی طنطاوی و ناجی طنطاوی، صفحه‌ی ۵۳ (ما اَنا اِلاّ رَجُلٌ مِنکُم وَلَو لا اَنّی کَرِهتُ اَن اَرُدَّ اَمرَ خَلیفَةِ رَسولِ الله ما تَقَلَّدتُ اَمرَکُم).

۴۵ ـ الفاروق عمر، محمد حسین هیکل، جلد ۱، صفحه‌ی ۹۳.

اولین خطابه عمر رضی الله عنه در ابتدای کار(خطبه‌ی عرش)

فاروق رضی الله عنه در آغاز خطابه‌ی مهم خود، خط مشی حکومت و موقعیت خود را در مقابل ملت و رعیت چنین ترسیم می‌کند و اگر چه نقصی در وی مشهود نبوده است به نقص خود نیز چنین اعتراف نموده است. خداوندا شدت و تندی مرا به ملایمت و خوش‌رفتاری و آرامی در حُسن رفتار با مردم و ضعف و ناتوانی مرا در برابر وظیفه‌ی خطیری که در پیش‌رو دارم به قدرت و قوت و توفیق خدمت تغییر فرمایید. خداوندا در خود نوعی بخل و امساک می‌بینم. مرا به زینت و زیور جود و سخاوت‌مندی آراسته گردانید. همانا خداوند متعال شما را به وسیله‌ی من به آزمون و امتحان نشانده است و مرا نیز به وسیله‌ی شما مورد آزمون و امتحان قرار داده است به دلیل این‌که مرا بعد از وفات رفیقم ابوبکر در میان شما و در جمع شما باقی گذاشته است. آری در طرز تفکر عمر، در جهان‌بینی او، در طرازنامه‌ی کار و برنامه‌ی او، قدرت نمایی و تسلط بر ملت مطرح نیست. مسئله‌ی آزمون و امتحان است. امتحان حاکم که چگونه در بین ملت و رعیت خود به رتق و فتق مسایل و معضلات امور می‌پردازد و نیز امتحان ملت مطرح است که چگونه فرمانبردار حاکم خود بوده و در برابر دستور و فرمان او چگونه احساس مسئولیت خواهند کرد. فاروق در عرضه کردن چنین اصلی از آیه‌ی کریمه‌ی سوره ی تبارک ﴿ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلۡمَوۡتَ وَٱلۡحَيَوٰةَ لِيَبۡلُوَكُمۡ أَيُّكُمۡ أَحۡسَنُ عَمَلٗاۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡغَفُورُ ۝٢﴾ **تبارک/۲** استفاده نموده است. و این طرز تفکر اوست و جز عمر کسی به آن گونه توجه نکرده است.

تواضع و فروتنی فاروق أعظم رضی الله عنه

فاروق با صراحت لهجه و در کمال صداقت بدون خوف و هراس از کسی اعلام کرده است، من جز فردی عادی از شما نیستم. هیچ‌گونه برتری و امتیازی را نسبت به شما در خود نمی‌بینم. او در اعتراف به چنین موردی به نسبت خود ادای مطلب کرده است. زیرا فاروق شخصی دروغین و مردی خائنی نیست. شخصی سیاسی و مردی حرفه‌ای نبوده و نیست. او جز حق نمی‌گوید و جز حق هم نمی‌جوید. می‌خواهد این حقیقت را بیان کند که هر گونه حقی که برای ملت و رعیت مطرح است در حق وی نیز چنین حقی مطرح و مفروض خواهد بود. در واقع رعایت کردن چنین امری پایه‌ی اساسی و پایداری هر حکومتی است و این گونه طرز تفکر در واقع زیبنده‌ی رجال برجسته و شایسته‌ی زمامداران به حق ملت است تا در کار و برنامه‌ی خود آن را به کار گیرند و از آن

استفاده‌ی بهینه کنند. رئیس حکومت اسلامی، فاروق، در خطابه‌ی خود چنین اعلام می‌دارد، نباید مردم و ملت به گونه‌ای از من بیم و هراس داشته باشند و از شدت و تندی من خوفی را به خود راه بدهند. فاروق از خدای خود خواسته است در مقابل اهل حق به او نوعی ملایمت و خوش‌رفتاری عطا کند تا حق را آن طوری که هست عمل کند و در مقابل اهل باطل و ارباب ظلم و ستم نیز به گونه‌ای به وی غلظت و تندی عطا کند تا ستمکاران را تنبیه کرده و از ظلم و ستم آنها جلوگیری نماید. در واقع در هیچ‌گونه مواردی از فاروق به گونه‌ای ضعف و ناتوانی مشاهده نگردیده است. او در ادای حق و عمل به حق و در ادای امانت به حقیقت قدرت‌مند و تواناست. در وی ضعفی متصور نیست. اظهار ضعف و ناتوانی او نوعی تواضع و فروتنی است نه ضعف و ناتوانی واقعی و چنین نقصی هرگز به عیب و نقص محسوب نمی‌گردد. در مورد بخل و امساک که وی به آن اشاره داشته است، جز تواضع و فروتنی درباره‌ی فاروق چیز دیگری متصور نیست و هضم‌النفس نیز از صفات بارز و ممتاز ابرار است و در بزرگان این خصیصه به صفات کمال مقرون است و گرنه فاروق در باب جود و سخاوت‌مندی از دیگران سبقت گرفته است و می‌خواهد به سخا و جود خود بیفزاید و او را به سوی کمال ببرد. زیرا درخواست صفات پسندیده، پسندیده است و در نزد خداوند متعال نیز کمال مطلوب است.

فاروق بعد از این گونه اظهارات در سخنان خود به این نکته اشاره دارد که در واقع مبدأ و پایه‌ی اساسی سیاست عمومی است و آن را چنین به تصویر می‌کشاند، «اگر مردم به درستی به صداقت و راستی و با خوش‌رفتاری و ملایمت با یکدیگر معامله کنند، من نیز با آنها به نیکی و خوش‌رفتاری عمل خواهم کرد و اگر هم بدکار و بدرفتار و به گونه‌ای ظالم و ستمکار باشند قطعاً با آنها به تندی و با شدت برخورد خواهم نمود.» آری به حق این دو اصل در برنامه‌ی کار عمر به عنوان محور اساسی تلقی خواهد شد که مسئولیت مشترک حاکم و رعیت را در بر دارد. فاروق در خطابه‌ی خود به این مطلب مهم اشاره کرده است که او خود شخصاً به کارهای مردم رسیدگی می‌کند و بر تمام کار ملت و رعیت مراقبت کامل دارد. هر آن چه که از کار شما به پیش من آید جز من کسی درآن نباید دخالت کند و هیچ چیزی از کار و امر شما بر من پوشیده نیست و آن چه را که به نحوی از طرف شما در آن کوتاهی و قصوری معمول شده است چه خیانت بر مردم و رعایت از امانت مردم من بر همه‌ی این گونه موارد واقفم و بر آن مراقبت کامل دارم. فاروق به عنوان خلیفه‌ی اسلام، خود را مسئول کار ملت و رعیت می‌داند و در خود احساس مسئولیت می‌کند و از این طریق به ملت و رعیت هشدار می‌دهد که خلیفه‌ی اسلام و متصدیان امر را نسزاید که از کار و بار ملت و

مردم غفلت کنند و نسبت به آن بی‌توجه باشند، چون در این صورت کار ملت و مملکت تباه خواهد شد. رحمت خدا بر عمر که کار خود را چنین آغاز کرده است.

سیره و روش عمر رضی الله عنه درباره‌ی کارگزاران خود، استانداران و فرمانداران[۴۶]

بدیهی است که خلفای مسلمین و امرای دین در امر شناخت راه توحید و اصول یکتاپرستی در اجرای عدالت اجتماعی در سیاست دنیا و دین و در الزام مردم به نظم و نظام و رعایت حقوق اجتماعی نمایندگان راستین و سفیران دلسوز و امین در بین خدا و خلق خدایند. چون خلفای مسلمین به جهت موقعیت شغلی و اقامت ضروری در مرکز حکومت براثر تراکم کار و بار امت اسلام نمی‌توانند در اقصی‌نقاط مملکت در جمع مسلمانان و توده‌ی مردم حضور مستمر داشته باشند و از نزدیک به حل و فصل مسایل و معضلات امور و رتق و فتق مشاکل اجتماعی آنان رسیدگی کنند.

لذا من باب ضرورت امر و از نظر تحکیم مبانی دین و حفظ حیثیت و کرامت مسلمین بر آنان است در جمع مسلمانان اشخاصی شایسته و پرتلاش، ارباب زهد و تقوی و در عین حال اهل سیاست و درایت را به عنوان نمایندگان خود در پست‌های مختلف سیاسی و اجتماعی و جمعی را نیز به عنوان داعیان دین برگزینند و با اشراف کامل بر آنان این دسته از کارگزاران و مسئولین امر را در مناطق دور از مرکز منتسب کنند تا در کار مسلمانان رکودی حاصل نیامده و به موقع به مشکلات مردم رسیدگی گردد. امیرالمؤمنین از این جهت که شخصاً خود پایبند به اتباع از کتاب و سنت و علاقه‌مند به طریقه و منهج رسول خداست و از طرفی همیشه سعی بر آن داشته است که رویه و شیوه‌ی کار رفیق صمیمی خود ابوبکر صدیق را دنبال کند، بدین لحاظ همیشه استانداران، فرماندهان و مسئولین امر را که به عنوان خدمت‌گذاران مردم و داعیان دین به این سمت‌ها برگزیده‌اند به این نکته‌ی مهم متوجه ساخته است.

اخطار مهم

لازم است بر اساس کتاب و سنت و در راستای عدل و انصاف، بدون ظلم و اجحاف کار خود را شروع کنید و در همه‌ی احوال، اوضاع عمومی مردم را مدنظر قرار دهید و از عدل و داد هرگز عدول نکنید و در هر شرایطی نیز خط مشی او را دنبال کرده و در آن مسیر حرکت کنید، مبادا در روز آخرت مشمول عذاب و عقاب خدا گردیده و در دنیا نیز مورد مؤاخذه و بازخواست و مجازات حکومت اسلامی

۴۶ـ خلفای راشدین، عبدالوهاب نجار، صفحه‌ی ۲۲۵.

واقع شوید. فاروق همواره در لغزش‌ها و اشتباهات منتسبه به کارگزاران خود، خود را شریک و سهیم دانسته است و بر کار آنان اشراف کامل داشته است تا به کسی ظلم و ستم معمول نگردد.

در کل از نظر فاروق و در فرهنگ عدل و داد وی امیران و متصدیان امر چون فردی عادی از مسلمانان محسوب بوده به نحوی که هر گونه حکمی که به گونه‌ای بر مسلمانان عادی اجرا گردیده است بدون تفاوت بر آنان نیز قابل تطبیق و اجرا بوده است. هر گاه احدی از کارداران و امیران امر شکایتی داشته است بلادرنگ او را به محاکمه خوانده و شاکی و متهم را در مقابل یکدیگر قرار داده و حق صاحبان حق را آن طوری که هست ادا نموده است. اگر امیر امر مستوجب عزل یا قصاص یا خسارات اموال بوده‌اند حکم شرعی را بدون هیچ گونه مسامحه‌ای بر او اجرا کرده است.

دانشمندان و ارباب نظر در تطبیق عدالت پروری عمر و تحقق بخشیدن به اصل مساوات و برابری و در رفع تبعیض‌ها و بیدادگری در جامعه بشریت و در این مقطع از زمان هم که مدعیان حقوق بشر و داعیان فرهنگ تمدن‌ها براساس منطق عقل و خرد در مبارزه با بیدادگری و ظلم و تعدی دُر بین ملت‌ها به پاخاسته‌اند و به ادعای کاذب خود درصدد برآمده‌اند که اصول دموکراسی را پیاده کنند، هنوز هم شیوه‌ی کار عمر را در اداره کردن امور مملکت اصیل‌ترین راه و روش دادگری و عدالت‌خواهی پنداشته‌اند که قرن‌ها پیش فاروق بسیار ساده و آسان به آن دست یافته است و در برنامه‌ی کار خود آن را به عنوان اصلی تلقی کرده است. اما اگر امروزه دول مترقی جهان، مدعی نوعی آزادی و دمکراسی و عدالت‌خواهی هستند، مشاهده می‌گردد که هزارها هزار قربانی را در پای آن تقدیم داشته‌اند و چه بسا مردمانی را به گورستان‌ها فرستاده‌اند. با این وصف هنوز هم به عشری از نوع دمکراسی و عدالت‌خواهی فاروق دست نیافته‌اند و هنوز هم در پی آن در جنگ و ستیزند و نتوانسته‌اند به نحو شایسته‌ای اصول دمکراسی و عدالت را پیاده کنند. در قرن حاضر که قرن حضارت فرهنگ و دانش و علوم فلسفی و تکنیک و صنعت است هنوز هم آشکارا بدون محابا بعضی استبداد و سلطه‌گری و نوعی تبعیض‌ها در بین توده‌ی مردم رواج دارد. چه بسا اصحاب قدرت و زور و ارباب ثروت و سامان از مجازات قانونی معاف هستند و چه بسا مجازات و کیفر را در شأن حکام و عاملان قدرت‌مند و زورمدار، نوعی توهین و کسر شأن می‌دانند و به زعم خود تطبیق قانون عدل و داد با شئونات اجتماعی و سیاسی آنها وفق نمی‌دهند و اعمال مجازات درباره‌ی آنها نوعی مجال دادن و روباز کردن به قشر ضعیف جامعه رعایا و دهقانان محسوب است و اعمال قانون بر آنها مجالی است برای توطئه‌گری علیه حکام وقت و سردمداران مملکت.

امّا در عدل عمر و در فرهنگ عدالت‌خواهی فاروق درخصوص اینگونه تبعیض‌ها و معاف

داشتن زورمداران و اصحاب قدرت و شأن، هیچ گونه موردی مشاهده نگردیده و هیچگاه در اعمال حق کوتاهی نشده است بلکه عمر عدالت اسلامی را کاملاً بر آنان پیاده کرده است. هم‌چنان که تاریخ اسلام به یاد دارد او در مراقبت بر نحوه‌ی عملکرد و شیوه‌ی کار استانداران و فرمانداران و فرماندهان، قضات محاکم، در کل بر عملکرد همه‌ی کارداران خود اشراف کامل داشته است و به وسیله‌ی پیک ویژه و بازرسان مخصوص از آن چه که در مملکت اسلامی و در مناطق تحت حکم به وقوع پیوسته است، اطلاع کامل داشته است و مجالی را برای هیچ گونه ظلم و ستمی بر رعایا و دهقانان و افراد مستضعف باقی نگذاشته و اوضاع و احوال مملکت را به طور کلی در کنترل داشته است و از قدرت و نفوذ هیچ کسی بیم و هراسی نداشته است و در حساس‌ترین مقاطع در اثنای جنگ با کفرستیزان امپراطوری روم، قهرمان نستوه و نامدار اسلام خالد بن ولید را به موجب پاره‌ای اشتباهات از پست فرماندهی و همه‌ی کارهای سیاسی و نظامی برکنار نموده است.[۴۷]

فاروق در اجرای حق هیچگونه چشم‌پوشی نداشته است

فاروق رضی‌الله‌عنه اگرچه خدمات خالد و قدرت رزمی او را در جنگ تبوک و در حیات رسول خدا به خوبی به یاد دارد به نحوی که بر زبان پیامبر به لقب سیف‌الله نائل گردیده است و اگرچه سوابق و خدمات وی را نیز در جنگ و نبرد با قبیله‌ی بنی تمیم مد نظر دارد که با نیروی سلحشوری و توان رزمی او غائله‌ی مرتدین خاتمه یافته است و در جنگ یمامه مسیلمه‌ی کذاب و پیروانش را قلع و قمع کرده است و در فتح پادگان‌های مهم رومیان و تسخیر پادگان عظیم شهر قنسرین از توابع حلب خالد را تمجید و تحسین نموده و او را به پاس این پیروزی مهم به سمت فرماندار این شهر و فرمانده‌ی سپاه این پادگان‌های مهم منسوب گردانیده است با این حال امیرالمؤمنین برخلاف انتظار براساس مراقبت‌های ویژه‌ای که بر عملکرد فرماندهان، امیران و متصدیان امر داشته‌اند، وقتی نوعی بی‌توجهی و خودمحوری را در خالد نسبت به دستورات حکومت مرکزی احساس می‌کند که علیرغم این‌که به او دستور مؤکد داده بود که بدون اذن و اجازه‌ی حکومت مرکزی هیچ کاری را انجام ندهد و در تقسیم غنایم و در انعام و بخشش‌ها هیچ گونه گوسفند و شتری را به هیچ کسی ندهد و در غنایم و اموال وارده به مرکز فرماندهی نیز آن را بر فقرای مهاجرین و اشخاص مستحق برحسب استحقاق شرعی و براساس عدالت اسلامی تقسیم کند تا ظلم و ستمی بر کسی معمول نگردد و حق کسی ضایع نشود. آری وقتی که چنین دید خالد را برکنار کرد.

---

۴۷ ـ الفاروق محمد حسین هیکل، ج ۲، ص ۲۲۲، «رَأینا مَظاهِرَها فِی عَزلِ خالِدِ بنِ وَلیدٍ وَمَقاسِمَهُ عَمرِ بن عاص».

برکناری فرماندهان و استانداران بدون مصلحت نیست

هنگامی که گزارش رسید خالد در جبهه‌ها به ریخت و پاش غنایم و اموال عمومی پرداخته و آن را با میل خود به افراد ذی‌نفوذ و سخنوران و شعرا و ادبا و قهرمانان جبهه‌ها و افراد غیرمستحق بخشیده است و همچنین به افراد مخصوصی انعام داده است، از جمله به اشعس بن قیس امیر کنده مبلغ ده‌هزار درهم انعام بخشیده است و آنچنان آوازه‌ی قدرت و رزمندگی خالد و آوای بخشش و انعام وی در جهبه‌های نبرد و در سطح مناطق طنین‌انداز گردیده که جامعه را به خود مشغول ساخته به‌طوری که توده‌ی مردم، نقطه‌ی قدرت اسلام را فقط در رزمندگی خالد می‌دیدند و پیروزی اسلام را از آنِ وی می‌پنداشتند. لذا به محض گزارش امر به مرکز حکومت اسلامی امیرالمؤمنین بلافاصله ابعاد قضیه را بررسی نموده و پیامد آن را در آینده‌ی اسلام در اندیشه‌ی خردمندانه‌ی خود خطر جدی علیه نظام اسلام تلقی می‌نماید. بر این اساس استنباط فاروق رضی الله عنه چنین است که اگر چنین امری ادامه یافته و روال کار فرماندهان به شیوه‌ی کار خالد و بر مبنای تک‌روی او به پیش رود، فرماندهان در جبهه‌های نبرد و در مراکز فرماندهی خود، به تأسی از خالد به دستورات خلیفه‌ی اسلام اعتنا نکرده و بی‌شک در آینده خطری جدی اسلام را تهدید خواهد کرد و ممکن است بر اثر بی‌توجهی به اوامر حکومت مرکزی با استفاده از نفوذ و قدرت خود از اطاعت خلیفه‌ی اسلام سرباز زده و در نتیجه نوعی ملوک‌الطوایفی ظاهر گردد. به گونه‌ای که وحدت مسلمانان را مختل و جامعه را به سوی هرج و مرج و بی‌نظمی سوق دهد. لذا امیرالمؤمنین از باب مصلحت اسلام و دوراندیشی در حفظ مصالح مسلمانان و اجتناب از هرج و مرج و بی‌نظمی بر عزل خالد از همه‌ی پست‌های حکومتی، چه نظامی و چه کشوری، تصمیم قطعی را اتخاذ کرد و طی نامه‌ای به وسیله‌ی بلال بن رواح (بلال حبشی)[۴۸] به ابوعبیده فرمانده‌ی کل قوا در شام عزل خالد را اعلام داشت و دستور داد که او را احضار کند، کلاهش را از سر بردارد و با دستارش دستان او را ببندد تا معلوم شود این بخشش از مال خود بوده یا از غنیمت و فیئی که به دست آورده است. ابوعبیده بلافاصله خالد را از شهر قنسرین به مرکز فرماندهی خود احضار و او را در اختیار بلال قرار داد. بلال هم با حضور فرمانده‌ی کل قوا و سایر فرماندهان، خالد را مورد محاکمه قرار می‌دهد. بلال پرسید مبلغی را که به اشعس بن قیس انعام داده‌اید از چه محلی پرداخت شده است؟ اگر از اموال عمومی است، ظلمی است بر مسلمانان و اگر هم از اموال اختصاصی است، نوعی است از اسراف در مال.[۴۹] در کل هر دو مورد قابل نکوهش است.

۴۸ـ الخلفاء الراشدون، ص ۲۳۳، کتب الی ابی عبیده.

۴۹ـ اشتراکیهٔ عمر، محمود شبلی، ج ۱، ص ۸۰

خالد در آغاز در پاسخ بلال آن چنان به دهشت افتاد که سکوت را اختیار کرد. بلال نـاگزیر از جای خود برخواست و گفت من فرمان امیرالمؤمنین را اجرا خواهم کرد. بلافاصله دستارش را از سر گرفت و کلاهش را برداشت و با دستارش، دستان خالد را از پشت محکم بـست و مجـدداً پرسـید، مبلغی را که به اشعس انعام داده‌اید، از چه محلی بوده است؟ خالد ناچار اظهار داشت که این مبلغ را از خالص مال خودم پرداخت کرده‌ام. آن گاه بلال او را آزاد نمود و با دست خود دستارش را بـه سـر خالد پیچید و کلاهش را بر سرش گذاشت. سپس ابوعبیده که بر سر منبر ناظر محاکمـه‌ی خالـد و بلال بود فرمان امیرالمؤمنین را درباره‌ی عزل خالد از همه‌ی پُست‌های حکومتی اعلام داشت. و او را جهت بررسی حساب همراه بلال به سوی امیرالمؤمنین به مرکز فرستاد. چون خالد به حضور خلیفه‌ی اسلام معرفی شد و عمر از او پرسید این ثروت از کجاست که از آن بخشش می‌دهی. خالد توضـیح داد این انعام را از سهم استحقاقی خود در سهم‌های غنیمتی که به استحقاق به من رسیده است بخشش کرده‌ام، حال که از شصست‌هزار درهم اضافه شد آن را تصرف کن. در روایتی آمده است که ایـن در عصر تو به من رسیده‌است. اگرخواسته باشی آن را به بیت‌المال واریز کنید. وقتی با خالد حـساب به عمل آمد و اموال او را تخمین زدند، اموال او کلاً هشتادهزار درهم بود، بیست‌هزار درهـم از آن را برداشتند و به بیت‌المال واریز گردید. اما بعد از این اقدام چون عزل خالد مبتنی بر پـاره‌ای از مـصالح عمومی اسلام و آینده‌نگری در امر اسلام بودو ارتباطی به عدم اطمینان امیر المؤمنین بـه وی نبـوده و خیانتی در بیت‌المال نیز معمول نشده بود درنتیجه، شاید خواننده محترم از خواندن این مطلـب چنـین استنباط نماید که فاروق در پاسخ فداکاری‌ها و رشادت‌های خالد نوعی بی‌لطفی و عدم‌توجه را اعمال داشته است لذا فاروق با عزل خالد خواست این حقیقت را برملا سازد که اگرچه این امـر(بخشـشها) خلاف امر و پیروی از دستورات امیرالمؤمنین است اما این موضوع بدان معنی نبوده که ایشان منـشاء تمامی فتوحات بوده اند و کسی جز او نمی‌تواند چنین موقعیتی را کسب کند لذا ایشان با ایـن اقـدام تمرکز و انحصار قدرت را در اشخاص شکسته و با برپا نهادن ذهنیت خلاف سنت الهی این نکتـه را به مردم تذکر داد که قدرت واقعی و نصرت و پیروزي و در کل همه‌ی توفیقات در قبضه‌ی قدرت خداوندی است نه در قبضه‌ی شمشیر خالد و توان رزمی او.

تقسیم و توزیع واردات در اختیار خلیفه اسلام است

در تفکر عمر، غنایم جنگی و هر نوع واردات حکومتی چه در مرکز و چـه در خـارج از آن در قلب جبهه‌های نبرد و در مرکز فرماندهی در واقع حق ملت و رعیت هستند و حق تصرف در آن و

نحوه‌ی توزیع و تقسیم آن بر اشخاص برعهده‌ی خلیفه‌ی اسلام است که بر حسب استحقاق و با رعایت حق اولویت‌ها دستور تنفیذ آن را صادر می‌کند. در این صورت هر گونه تصرفی که در اموال عمومی بدون دستور خلیفه‌ی مسلمین صورت پذیرد قابل تعقیب و پیگیری است و کم و کیف مجازات آن یا خسارات وارده و مصادره‌ی اموال، یا عزل و برکناری عاملان آن نیز وظیفه‌ی رهبریت است که بر آن تصمیم قطعی را خواهد گرفت.

در تفکّر و بینش حکومتداری عمر رضی الله عنه حق و حقوق مردم برتر از همه چیز است

بر خلیفه‌ی اسلام است که در سطح مملکت موارد را کنترل و بر همه‌ی اوضاع و وقایع حاصله اشراف کامل را داشته باشد تا بر کسی ظلم و ستمی معمول نگردد و به نوعی رضایت مردم حاصل آمده و مردم احساس محرومیت نکنند. در مسئله‌ی عزل خالد که قبلاً به آن اشاره شد که بدون دستور اقدام به انعام و بخشش به اشخاص غیرمستحق نموده و در کنار آن فقراء مهاجرین و همچنین کسانی که نیازمند به کمک و مساعدت بوده محروم گشته بودند که نهایتاً عملکرد او منتهی به سلب قدرت و نفوذ و عزل او از مقام فرماندهی و همه‌ی پست‌های حکومتی گردید. طرز تفکر و واقع‌بینی فاروق اعظم به عنوان اصل مهمی در تذکر به همه‌ی فرماندهان و متصدیان امر از بر حذر بودن از تخلف در اجرای حکومت مرکزی و عدم توجه به احوال عمومی مردم، نمونه‌ای بارز آن متجلی و پیدا است. آری در طرز تفکر اندیشمندانه‌ی امیرالمؤمنین و در بینش اسلامی او اموال دولتی خراج و مالیات، صدقات و مبرات بالاخره هر گونه اموالی که مازاد بر مصرف در ضروریات زندگی اجتماعی است، نباید در کمالات و مواردی که ضرورتی برای هزینه کردن و انفاق در آن وجود ندارد مصروف گردد. در حالی که در کنار آن مواردی مهم و ضروری و نیازمندی‌های دیگری وجود داشته باشد و جایز نیست که مبالغ و مقدار هنگفتی از اموال یا درهم و دینار در انعام بخشیدن یا بابت نواختن و آواز خواندن یا مداحی و نوعی حماسه‌خوانی هزینه گردد در حالی که در کنار آنها اشخاص بی‌سرپناه و افراد فقیر و بینوا جان می‌دهند و نیازمند مسکن و نوعی نیازمندی‌های ضرروی می‌باشند. در این صورت قضیه‌ی عزل و برکناری خالد که خلاف دستور رهبریت عمل کرده است از جهت حفظ نظم و انتظام و اجتناب از نوعی بی‌نظمی امری مشروع و منطقی است که با روح عدالت اسلامی تطبیق کاملی دارد. اگر چه موقعیت سیاسی ـ نظامی و موقعیت معنوی ـ اجتماعی خالد همیشه مد نظر خلیفه‌ی اسلام بوده است و در برخی موارد نیز مورد تمجید و تشویق او قرار گرفته است ولی با این حال رعایت حق و عدالت و رعایت مصالح عمومی و حفظ نظم و انتظام

مافوق رعایت احوال شخصی و رعایت احوال رجال است. در کل تمرکز قدرت و کنترل حال و اوضاع و مراقبت‌های لازم بر حال و اوضاع فرماندهان از سیاست‌های مملکتداری خلیفه‌ی اسلام است. در پاره‌ای موارد که ضرورت ایجاب کند کسی را عزل کند و دیگری را مصادره‌ی اموال یا به جریمه و خسارات متعلقه محکوم نماید، بدون توجه به موقعیت اشخاص دستور داده است که محاکمه و در صورت لزوم عزل شوند و یا اموال او مصادره گردد. که در عین حال از عدل و داد هم عدول نکرده است. فاروق رضی الله عنه در اجرای عدالت اسلامی، هرگز به انتصارات و پیروزی‌های سپاه اسلام تحت فرماندهی خالد و به عظمت و قدرت رزمندگی او توجه ننموده است و فقط تفکر او در این نکته متمرکز گردیده است که رعایت حق و حقوق عمومی، اولی و برتر از همه چیز است.

ظلم و بیدادگری مردمان را به کفر و الحاد می‌برد

تاریخ اسلام عمر رضی الله عنه را به عنوان شخصیتی عادل و دادگر و اندیشمندی سیاست‌مدار عبقری زمان و چهره‌ی فعال و پرتوان به یاد دارد. امیرالمؤمنین در امر نظارت بر نحوه‌ی عملکرد حکام و متصدیان امر، قضات محاکم و مستشاران آنها و در مراقبت بر امور سیاسی و نظامی فرماندهان سپاه اسلام، در ارایه‌ی نقشه‌های استراتژی و تاکتیک‌های جنگی بالاخره در هر امری که به گونه‌ای در پیشرفت اسلام ارتباط مستقیم داشته نقش اساسی را ایفا نموده است. در راستای جمله‌ی «الاِمَامُ مَسئولٌ عَنْ رَعِیَتِهِ»[۵۰] در همه‌ی ابعاد سیاسی ـ نظامی و اجتماعی، احساس مسئولیت کرده است. در کنگره‌ی عظیم حج که فلسفه‌ی تشریع آن ایجاد وحدت اسلامی، حُسن تفاهم و تبادل اندیشه و افکار اندیشمندان و مجالی برای استیفاء منافع دینی و دنیوی مسلمانان است بیلان کار امیران را بررسی نموده و از وضع معیشتی مردم، کیفیت وصول مالیات و خراج مملکت و جمع‌آوری زکات و صدقات از چگونگی عمران و آبادانی مناطق و از اوضاع بینوایان و کیفیت اشتغال آنان به کسب و کار و از طرفی شکایت مسلمانان از مسئولین حکومتی به طور کلی سؤال و جستجو کرده است تا بر کسی ظلم و ستمی معمول نگردیده و کسی نیز از عدالت اجتماعی محروم نشود. در خطابه‌های دل‌پذیر و در توجیهات حکیمانه‌ی خود کارگزاران و مسئولین امر را از ظلم و ستم بر رعیت و ملت برحذر داشته و آنها را در برابر اجرای عدالت اجتماعی و احقاق حق و رعایت احوال عمومی فقرا و مساکین و رسیدگی به کار مستمندان و بینوایان مسئول دانسته و بر این نکته تأکید نموده است آنچنان که در برابر ظلم و ستم از هیچ کسی مسامحه نمی‌شود و همه در برابر حق و عدالت و اجرای

---

۵۰ ـ خلفای راشدین، عبدالوهاب نجار، ص ۲۳۰.

احکام اسلامی یک‌سانند. نشاید استانداران و امیران امر به گونه‌ای برای خود امتیازی و حق ویژه‌ای قایل شوند. چون وظیفه‌ی مهم آنها همانا اجرای عدالت اجتماعی و ارشاد و رهنمودهای صحیح اسلامی است و همواره بر این امر نیز تأکید کرده است که اگر کسی بر او ظلم و ستمی را روا دارند به نزد من بیاید تا حق او را استیفاء کنم. چه بسا در این راستا اشخاصی را که در فتح و فتوح اسلامی در جبهه‌های حق علیه باطل که دارای موقعیت و منزلت خاصی بوده و از حُسن شهرتی برخوردار بوده‌اند فقط بمجرّد احساس نوعی تخلف در کار مسلمانان او را به محاکمه خوانده است. در صورت اثبات جرم بدون هیچ‌گونه مسامحه‌ای او را از سمت خود برکنار نموده است که نمونه‌ی آن در عزل خالد فرمانده‌ی کل قوا و در باره‌ی بسیاری از چهره‌های شاخص و افراد سرشناس در عالم اسلام متجلی و پیداست.

سعد بن وقاص، مغیره‌ی ابن شعبه، عمار پسر یاسر[51]

۱ـ سعد بن وقاص فاتح قادسیه‌ی عراق و مدائن و بانی شهر کوفه را به تنها شکایت وارده‌ای و اظهار نارضایتی مردم از سمت خود برکنار نمود.

۲ـ مغیره‌ی بن شعبه که در فتح مملکت فارس، نقش فعال و مؤثری را ایفا کرده بود نیز به مجرد شکایت وارده و اظهار نارضایتی مردم او را بوسیله‌ی ابوموسی همراه کلیه‌ی امکاناتی که در اختیار داشت به مدینه احضار کرده و از وی سلب صلاحیت نمود.

۳ ـ عمار پسر یاسر امیر کوفه را به علت ضعف مدیریت و عدم کارآیی به جهت شکایت مردم پس از تحقیقات به عمل آمده نیز از سمت خود برکنار کرده است.

اطلاعات امیرالمؤمنین رضی الله عنه

امیرالمؤمنین رضی الله عنه از طریق پیک مخصوص و افراد ویژه‌ای که به عنوان بازرسان خلیفه‌ی اسلام به مناطق فرستاده می‌شدند به طور کلی برحال و اوضاع کارداران خود و عملکرد آنها آگاه و واقف بوده است و به محض کوچک‌ترین تخلفی اقدامات اساسی را معمول نموده و به رفع آن پرداخته است و بر حسب موارد تخلف چنآنچه مستحق سلب صلاحیت و جبران خسارت یا مصادره‌ی اموال بود دستورات لازم را درباره‌ی او صادر نموده است. بدین وسیله مجالی را برای سوءظن نسبت به عُمال خود باقی نگذاشته است و در عین حال از صراط مستقیم و حق و عدالت عدول نکرده است و

۵۱ـ الخلفاء الرّاشدون عبدالوهاب نجّار، ص ۲۲۹ و ۲۳۰ عنوان «احضر عمر کثیراً من عمّاله.»

بدون اثبات جرم و بزهکاری منتسبه نیز بر کسی ظلم و ستمی را روا نداشته است. و در بسیاری از موارد اعلام نموده است. بر فرمانداران و فرماندهان سپاه اسلام و کلیه‌ی مسئولین امر در مناطق اسلامی است که عهد و میثاق و تعهداتی را که با آنها برقرار گردیده است به آن پای‌بند باشند و از صمیم قلب به آن ارج نهند، زیرا قدر و حرمت آنان و شخصیت معنوی و اجتماعی آنها در تعهد به وظایف محوله و اجرای عدالت اجتماعی است. در این راستا خبر رسید که یکی از امیران امر به نام حرقوص فرمانده‌ی نظامی و استاندار اهواز به علت گرمای منطقه محل کار خود را بر تپه‌ای مشرف بر شهر قرار داده است که مردمان نمی توانند به سهولت به آن محل دسترسی پیدا کنند و چون این امر موجب نوعی فشار بر مسلمانان شده لذا امیرالمؤمنین رضی الله عنه بدون درنگ طی اعلامیه‌ای مقرر داشت که نباید با مسلمانان، رعایا و دهقانان به گونه‌ای رفتار کرد که دچار سختی و دشواری نامطلوب گردند. لازم است در حق مردمان، مراجعین و معاهدینی که به اسلام تعهداتی دارند در حد امکان، سهولت و ارفاق لازم را نشان داد و با مهربانی و ملاطفت و حُسن رفتار با آنها برخوردنمود. شایسته نیست امرا و فرماندهان نظامی محل کار خود را در جاهای سخت و دشوار قرار دهند و آسایش خود را بر مردم ترجیح دهند خلیفه‌ی اسلام در خطابه‌های خود بر این نکته نیز تأکید کرده است که مسلمانان حق مسلمی را بر حکومت اسلامی دارند. حفظ شخصیت انسانی و معنوی آنها، حراست از شرافت و کرامت و ملک و اموال مسلمانان از وظیفه‌ی خطیر حکومت اسلامی است و در خطاب به عامه‌ی مسلمانان چنین اعلام می‌دارد: ای مردم بدانید و آگاه باشید، من کارداران و امیران خود را به قصد ضرب و جرح و اذیت و آزار مسلمانان به کار نگمارده‌ام. همانا وظیفه‌ی اصلی آنها تعلیم و تعلم و تفهیم مبانی دین و احکام اسلامی است و خط مشی آنان جز ارشاد و رهنمایی صحیح مسلمانان به حقوق مشروع خود و اجرای احکام شرعی چیزی بیش نیست. پس هر گاه کس یا کسانی که به گونه‌ای بر شما ظلم و ستمی را روا دارند و حقوق مسلمانان را پایمال کنند بر شماست که موضوع را به شخص من گزارش و مرا در جریان امر قرار دهند تا حق او را استیفا کنم. به خدا سوگند بدون هیچ‌گونه مسامحه‌ای تبهکاران را قصاص خواهم نمود.[۵۲] در این هنگام که عمرو بن عاص اظهار داشت یا امیرالمؤمنین چنآنچه امیری کسی را به قصد تأدیب اذیت کند، مگر او را هم باید قصاص نمود. فاروق گفت آری من رسول خدا را به هنگام بیماری دیدم که مردم را به مسجد خواند و اعلام فرمود اگر کسی بر من حق و حقوقی را به یاد دارد، بیاید تا حق او را ادا کنم و اگر قصاص هم باشد قصاص خود را استیفا کنم. من هم بر این اساس سنت رسول خدا را متّبع می‌دانم. امیرالمؤمنین

۵۲ـ الخلفاء الرّاشدون، عبدالوهاب نجّار، ص ۲۲۸.

در همه‌ی زمینه‌ها به طور جد کارداران و مسئولین امر را در تمام قلمرو اسلام متذکر ساخته است تا از ظلم و بی‌عدالتی و شکنجه و آزار مسلمانان بپرهیزند و از سلب آزادی مشروع، اختناق مطلق و غصب اموال مردم برحذر باشند تا مردم از اسلام و برنامه‌های مترقیانه‌ی آن سرباز نزنند و به خدا و رسول خدا کافر نشوند و از اسلام منصرف نگردند. در شهر حمص از توابع شام مردم نیز علیه سعید بن حزم امیر این دیار شکایتی را به حضور خلیفه‌ی اسلام تقدیم کردند. بادی‌الرأی امیرالمؤمنین چنین تصور نمود که مردم شام، مردمانی خودکامه و ظالم و ستمکارند. عمداً و از روی آگاهی سخنان امیر خود را قبول نمی‌کنند. ولی وقتی حُسن عمل، زهد و تقوای سعیدبن حزم و قناعت و عزت نفس وی را بررسی نمود او را در پُست خود ابقا کرد.[۵۳] که این امر از هر بعد جلوه‌ای از عدالت اسلامی است. از طرفی رسیدگی به شکایت مردم و از طرف دیگر چون متهم را بی‌گناه تشخیص داد او را در پست خود ابقا نموده است.

عدالت اسلامی

در سیستم و نظام حکومت اسلامی، استیفای حقوق مسلمانان و توجه به خواسته‌ی مشروع مردم، همانند احترام و ارج نهادن به شخصیت و کرامت آنهاست. بدیهی است بقای انسان و حفظ حیات شرافتمندانه‌ی افراد جامعه‌ی بشریت منوط به حفظ حقوق دینی، فرهنگی و ا جتماعی آن است و این امر مهم به عنوان یک تشریع مورد رسالت انبیا و نقطه‌ی عطف داعیان دین و منادیان حقوق بشر است. خلیفه‌ی اسلام، همواره در خطابه‌های موردی و در مناسبت‌های دینی و اجتماعی خود به ویژه در کنگره‌ی عظیم حج که محل تجمع مسلمانان و انجمن اندیش‌مندان و حضور کلیه‌ی متصدیان امر بود به این امر مهم دینی و اجتماعی توجه خاصی را مبذول داشته است و در توجیهات لازم به حکام دادگاه‌های قضایی و محاکم شرعی مکرر تأکید نموده است که نباید خود را از توده‌ی مردم بهتر و برتر پندارند و حق ویژه‌ای برای خود قایل شوندو امتیازی را از مردم بگیرند و به بهانه‌ی احراز پُست و مقام و مسئولیت بر گردنه‌ی حق و عدالت تسلط پیدا کنندو به شیوه‌ی ارباب استبداد و استکبار عمل نمایند تا از این طریق آن چه را خواسته‌ی قلبی و آرزوی شخصی آنهاست برآورده شود.

در این گونه موارد به طور شفاف موضع کارگزاران خود را اعلام کرده و توده‌ی مردم را به حقوق حقیقی خود آشنا ساخته است و مجدداً بر این نکته تأکید ورزیده است، ای مردم من امیران خود را برای اذیت و آزار مسلمانان نفرستاده‌ام، همانا وظیفه‌ی آنان تعلیم و تعلم و بیان مبانی دین و

۵۳ـ الخلفاءالراشدین، ص ۲۲۵ تا ۲۲۹.

ابلاغ احکام اسلام است. بر آنان است در راستای عدل و انصاف، احقاق حق و اجرای احکام اسلامی عمل کنند. چنآنچه به گونه‌ای بر علیه آنها گزارشی واصل شود و به شیوه‌ای بر مردم ظلم و ستمی را روا بدارند، به نزد من بیایند و مظلومیت خود را اعلام دارند تا حق آنان را استیفا کنم و دادرسی لازم نیز معمول گردد. زیرا دین اسلام، مبتنی بر حق و عدالت و اخلاص و صمیمیت، مردم‌داری و مردم‌سالاری ا ست. همه‌ی مسلمانان از جهت حقوق دینی، اقتصادی و اجتماعی با هم برابرند. کسی بر کسی به جز تقوا و پرهیزکاری حق برتری بر دیگری را ندارد و تقوا و پرهیزکاری نیز به صاحبان حق برمی‌گردد و در حساب آنها منظور می‌شود.

به حق عمر رضی الله عنه خلیفه‌ی اسلام در اجرای عدالت اجتماعی و در احقاق حق و حقیقت و حق طلبی در نظارت دقیق بر عملکرد کارگزاران خود و در تحقق بخشیدن به حق آزادی اندیشه و افکار، تبادل سلیقه‌ها و ابراز عقیده و نظریات، همچنین در انتخاب عمل مورد نظر در زمینه‌ی کسب و کار و صنعت و هنر، بالاخره در همه‌ی کارهای عام‌المنفعه از چهارده قرن پیش بر همه‌ی داعیان حقوق بشر و داعیان آزادی و منادیان عدل و داد، مدعیان عدالت اجتماعی و دمکراسی که جز تظاهر و خودنمایی کاری را از پیش نبرده‌اند سبقت گرفته است و هنوز هم شیوه‌ی اندیشه و افکار این شخصیت والای اسلام به عنوان الگو و سرمشق جامعه‌ی اسلام و جامعه‌ی بشریت در سطح گیتی مطرح و مد نظر است.

انتخاب فرد اصلح

فاروق در باب انتخاب و انتصاب استانداران، فرماندهان و مستشاران آنها سعی بر آن داشته است افراد شایسته، ارباب زُهد و تقوا و اشخاصی که دارای عزت نفس و قناعت باشند به کار گمارده شوند، چون این گونه کارداران طمعی به ملک و مال مردم ندارند و از بیم عذاب خدا و بازخواست روز جزا بر مردم ظلم و ستمی را روا نمی‌بینند و حقوق واقعی مسلمانان را تضییع نمی‌کنند. در نتیجه عدالت اجتماعی و امنیت و آسایش عمومی به گونه‌ای زیر سؤال نمی‌رود و رضایت مردم نیز فراهم خواهد شد. امیرالمؤمنین در این زمینه بیشتر از سایر خلفای راشدین شانس موفقیت داشته است. چهره‌هایی چون سلمان فارسی [۵۴] و ابوعبیده ابن جراح و سعید ابن حزم را به عنوان امیران خود

۵۴ـ سلمان فارسی خود را سلمان اسلام خواند. از اصفهان برآمد و به شام و موصل و نصیبین و عموریه سفر کرد. کتاب‌های فُرس و روم و یهود را بخواند. در یکی از سفرهایش گرفتار گروهی از قبیله‌ی بنی کلب شد. وی را به خدمت و بردگی خویش گرفتند. در آخر او را فروختند که نصیب مردی از قریضه شد که سلمان را با خود به مدینه آورد. چون از اسلام آگاه شد به خدمت پیامبر شتافت و روزهای متوالی به شنیدن کلام حضرت و تلاوت در محضرش ادامه داد. در نتیجه اسلام آورد، سپس مسلمانان او را از صاحبش خریداری نمودند و آن گاه اسلام خود را

برگزیده است که به حق بر ویژگی‌های مورد اشاره متصف بودند. سلمان فارسی، فرمانروای مداین بر اثر زهد و تقوی و به موجب تواضع و فروتنی و قناعت و عزت نفس، عبایی پشمینه و جامه‌ی خشنی را که در تن داشت آن را نوعی اسراف پنداشته است. غذای خود را خود پخته و از نان جو استفاده می‌نمود. او به هنگام احتضار در بستر بیماری گریه کرد. وقتی سعد ابن وقاص علت آن را جویا شد، چنین گفت: من از رسول خدا شنیدم که در عالم آخرت گردنه‌های سخت و دشواری در پیش است که جز ارباب متقی و پرهیزکار و افراد سبک‌بار کسی نمی‌تواند از آن عبور کند و من خود را در چنین شرایطی نمی‌بینم. سعد چون سخنان او را شنید به او علاقه‌مند شد و دریافت که حرف او مقرون به صحت است و عبور از این گردنه‌ها بس دشوار و سخت خواهد بود. سلمان با این که فرمان‌روای مداین بود، جز بر الاغ باری سوار نمی‌شد و آن را در جهت خود نیز عار ندانسته است و امتیازی را نیز برای خود قایل نشده است. ابوعبیده[55] بن جراح رضی الله عنه که به افتخار لقب امین امت نایل آمده است، با این که فرماندهی کل قوای روم را به عهده داشت، آن چنان موقر و امانتدار و آنچنان متقی و پرهیزکار بود، عبایی پشمینه و خشن را که در بر داشته است آن را کنار گذاشته است و در تن نکرده است. چون علت آن را جویا شدند گفت رسول خدا چنین عبایی را نپوشیده است، چگونه من آن را بر خود تجویز کنم.

داستان مرد سعادتمند

سعید بن عامر حاکم حمص (یکی از شهرهای دمشق) یکی دیگر از چهره‌های متقی و پرهیزکاری است که داستان او پند و اندرز بس مهمی را در بر دارد. وقتی مردم شهر حمص به علت عدم حضور او در نماز جماعت ظهر و این که او در ماه یک روز به جمع مردم حضور پیدا نمی‌کند شکایتی را به حضور خلیفه‌ی اسلام تقدیم کردند. او در محاکمه موقعیت خود را چنین بیان می‌کند، یا امیرالمؤمنین من خادم ندارم، ناگزیرم خودم خمیر را آماده و نان خود را از آن تهیه کنم. پس از فراغت تا وضو می‌گیرم و به مسجد می‌آیم زمان جماعت سپری شده است و فرصتی برای اقامه‌ی نماز جماعت برای من باقی نیست. در این صورت خود را معذور می‌دارم. مردم که سخنان سعید را مقبول و منطقی تلقی کردند ناگزیر از طریق دیگری بر او احتجاج کرده و چنین گفتند: یا

اعلام کرد. او شخصی تومند و خردمند بود. در جنگ احزاب به حفر خندق مسلمانان را رهنمون ساخت. به خاطر شخصیتی که داشت مهاجرین و انصار هر یک او را در شمار خویش به حساب می‌آوردند و چون کار آنها به اختلاف کشید، رسول خدا فرمود: «سَلمانٌ مِنّا اَهلَ البَیتِ». (نقل از زرکلی).

۵۵ـ الخلفاءالرّاشدون، عبدالوهاب نجّار، ص ۲۳۱.

امیرالمؤمنین سعید در ماه یک روز به جمع مردم نمی‌آید که این امر موجب شده است بعضی از کارهای مسلمانان تعطیل گردد. سعید در این مورد هم علت آن را چنین بیان نمود. یا امیرالمؤمنین چون من خادم ندارم در ماه فقط یک روز فرصت دارم که به کار و بار منزل و شستشوی لباس‌های خود بپردازم. لذا این روز را بر خود تخصیص داده‌ام تا حق خود را هم استیفا کنم. امیرالمؤمنین چون سخنان سعید را مقبول و صحیح تلقی کرد، خدا را سپاس گفت [۵۶] که او به حق اصابه کرده است. لذا اعتذارش را قبول کرد و او را در پست خود ابقا نمود. فاروق در کنگره‌ی عظیم حج فرمانروایان و کارداران و اقشار مختلف مردم را به حضور پذیرفته و در جمع مسلمانان به بحث و گفتگو نشسته است و عامه‌ی مسلمانان را به حقوق واقعی خود آشنا ساخته است. و زمینه‌ای را برای دفاع از حقوق اجتماعی مسلمانان آن چنان فراهم آورده است که اگر کسی به گونه‌ای شکایتی داشت بلافاصله حق او را دادرسی و مشکل او را حل کرده است.

حقوق انسانی در عنوان «لا تَمنَعُوا حُقُوقَهُم فَتَكفُرُوهُم» [۵۷]

حقوق انسانی، حقی است که به موجب آن انسان‌ها می‌توانند هویت و شخصیت زاتی و قیم اخلاقی و ارزش‌های معنوی خود را حفظ کنند و این امر مهم بدون استفاده از آزادی و سرفرازی ممکن و میسر نیست زیرا خداوند متعال انسان‌ها را آزاده آفریده است. در این صورت اگر انسان نتواند به آن چه را که ملک و اموال اوست دست یابد و از آن چه را که از ضروریات زندگی اجتماعی اوست استفاده کند به یقین انسانیت او سلب شده و شخصیت ذاتی و ارزش‌های معنوی خود را از دست داده است. چون خداوند عالمیان همه چیز را به طور مشروع در اختیار انسان قرار داده است. به طوری که انسان از اول جاهل آفریده شده است و به هیچ چیزی آگاهی نداشته است، باید به آن عالم و آگاه شود. گمراه و بی‌راهه به دنیا آمده است باید ارشاد گردد و راه درست و صحیح را به او نشان داد. همچنین آدمیزاد در حیات و ممات نیز دارای حقوق مشترکه هستند. باید از این حقوق مشترکه استفاده کنند و از زندگی اجتماعی خود بهره گیرند. بدیهی است آن چه را که برای حیات اجتماعی ضروری است برای حیات آخرتی نیز ضروری است. در کل اگر انسان از حقوق طبیعی و مشروع خود منع گردد بی‌شک زندگی او مختل و تباه گردیده است.

امیرالمؤمنین در تذکر این جمله «لا تَمنَعُوا حُقُوقَهُم فَتَكفُرُوهُم» حقوق طبیعی مردم را منع مکنید

۵۶_ خلفاءالرّسول، خالد محمد خالد، ج ۱، ص ۲۲۱ و ۲۲۲، الحمدلله الذی لم یخب فراستی.

۵۷_ اشتراکیه عمر، محمود شلبی، ص ۲۶۲ و ۲۶۳ و حیات عمر، ص ۲۷۲.

تا بر اثر آن به کفر و بی‌ایمانی بروند. این حقیقت را برملا ساخته است که سلب حقوق مشروع از مردم و ظلم و ستم بر رعیت و ملت، عامل اصلی کفر و بی‌ایمانی است و راهی است به سوی انکار حقیقت‌ها. به کنار گذاشتن کتاب و سنت و طریقی است به سوی انکار بعثت و رسالت انبیا. خلاصه در هر شرایطی که ظلم و بیدادگری به وقوع پیوست، بدون شک کفر و بی‌ایمانی در کنار آن است. در واقع اتجاهات امیرالمؤمنین سد بابی است از کفر و بی‌ایمانی و از هر گونه فساد اخلاقی و اجتماعی. اگر در عصر حاضر مسلمانان به انحراف و فساد اخلاقی راه یافته‌اند و از دین و شریعت گریزانند، شکی نیست که علت آن از ظلم و بیدادگری است. از خفقان فکری و سلب آزادی‌های فکری و اجتماعی است و ناشی از ظلم و ستم ملی و فرهنگی است. امیرالمؤمنین از دیدگاه حکیمانه‌ی خود راه اجتناب از ظلم و بیدادگری را نشان داده است و مسؤلین امر را به رعایت آن متذکر ساخته است. فاروق اعظم در سفر حج در جمع مسلمانان به شهیدشدن خود اشاره می‌کند و چنین می‌گوید: «اللّهمَّ ارزُقنِي الشَّهادَةَ فِي سَبِيلِکَ وَاجعَلْ مَوتِي فِي بَلَدِ رَسُولِکَ»[۵۸]

چگونه است که هنوز خبری از وقوع حادثه‌ی شوم ترور و قتل خلیفه‌ی مسلمین نیست، با وصف آن عمر خواستار چنین موقعیت و منزلتی است که او از خدای خود می‌خواهد که مرگش در مدینه‌ی رسول نصیب او گردد؟ شکی نیست که این امر تداعی مژده و بشرایی است که رسول خدا فرمود، عمر ملهم است، بر او پاره‌ای از مسایل و اموراتی ظاهر می‌گردد و اشیایی در خاطر او عبور می‌کند که بعداً و در آینده‌ی زمان تحقق پیدا خواهد کرد. آری در آینده‌ای نه چندان دور، خواسته‌ی او به وقوع پیوست، زمینه‌ی ترور و قتل او به وجود آمد. عمر هر سال به حج خانه‌ی خدا می‌رفت. برای شرکت در این امر مهم و در این موسم عظیم که مسلمانان، اندیشمندان در آن جمع شده و به رتق و فتق امور دینی و اجتماعی و مسایل سیاسی خود می‌پردازند به جمع مسلمانان نشسته است و آنها را به سوی خود فراخوانده است و به طور جدی بر عملکرد و نحوه‌ی کار آنها اشراف حاصل نموده و آنها را محاسبه می‌نمود و خود نیز در تدبیر امور شرکت مستمر داشته است. در آخرین حج خانه‌ی خدا در سال ۲۳ هجری که در این سفر ازواج‌النبی و امهات المؤمنین را نیز همراه داشته است به هنگامی که از منی محل جمرات ثلاثه و قربان‌گاه فرود آمد. در محلی عبای خود را بر زمین انداخت و بر آن استراحت کرد. در حال استراحت، دست خود را به سوی آسمان بلند کرده و از خدای خود خواست، خداوندا من پیر و سال‌خورده و ضعیف و ناتوان مانده‌ام. ملت و رعیتم به گوشه و کنار دنیا منتشر شده‌اند. مرا آن چنان به سوی خود خوان که نه حقی را ضایع کرده و نه افراطی را

۵۸ـ حیات عمر، ص ۱۵۷.

در کار خود پندارم. خداوندا به من مقام شهادت در راه دین و در رضای خود عطا فرما و مرگ مرا در شهر مدینه‌ی رسول خدا قرار ده. در این راستا خلیفه‌ی مسلمین چنین احساس کرده است که وقت استراحت و فراغت از کار دنیوی و حیاتی فانی فرا رسیده و هنگام آن فراهم شده است که به پاداش اعمال خود نایل آید و از خدای خود خواستار گردد که او را به مقام شهادت و فوز به مقام قرب و منزلت به سوی خود فراخواند. او چون عظمت این مقام را درک نموده و دریافته است که در ملاقات خدای خود به پاداش اعمال خود خواهد رسید، وقتی که به مدینه‌ی طیبه برگشت، چندی نگذشت که در جمع مردم ظاهر شد. در روز جمعه به خطابه‌ی مهمی پرداخت و در آن به بسیاری از موارد مهم اشاره نمود و برخی از مسائل دینی، سیاسی و اجتماعی را بیان کرده و بر پیامبر خدا درود فرستاد و ابوبکر رضی‌الله‌عنه را به خیر یاد نمود سپس فرمود ای مردم من در خواب چنین دیدم که خروسی مرا دو فقره نوک زد و به من حمله کرد. در تعبیر رؤیای خود چنین می‌پندارم که اجل من فرا رسیده و این امر نشانه‌ای از آن است. جمعی از مردم از من می‌خواهند کسی را به عنوان خلیفه‌ی بعدی برگزینم. من یقین دارم که خداوند متعال دین و برنامه‌ی تشریعی خود را رها نکرده و آن را ضایع نخواهد کرد. کسی را به قیام به آن و برای اداره‌ی آن تعیین خواهد فرمود. من بر این باورم که خداوند عالمیان، شریعت و دینی که پیامبر خدا را به آن مبعوث کرده است ترک نمی‌کند. اگر امر و حادثه‌ای برای من پیش آید، امر خلافت را در بین آن کسانی که رسول خدا در حال حیات خود از آنها راضی بود به صورت شورا و از طریق انتخاب فرد اصلح و از جهت ارجحیت آراء از طرف اهل حل و عقد پیشنهاد می‌کنم. من از وظیفه‌ی خود کوتاهی و غفلت نکرده‌ام و در این جا من خدا را بر امیران و متصدیان امر شاهد و گواه می‌گیرم که من آنها را جز به منظور تعلیم و تعلم و آموزش امر دین و اجرای عدالت و انصاف و احقاق حق و جمع‌آوری فیئ و غنیمت، همچنین رسیدگی به کار مسلمانان به مناطق اسلامی نفرستاده‌ام و به گونه‌ای به آنها تذکر داده شده است که در مشاکل حاصله و در رتق و فتق پاره‌ای از مسایل مهم به من مراجعه کنند تا به یاری آنان بشتابم.

محاسبه‌ی دونفر از بزرگان اصحاب

عمر رضی‌الله‌عنه چندی پیش از وقوع حادثه‌ی ترور از نظر احساس مسئولیت در قبال مسلمانان دو نفر اصحاب کبار را به نام‌های حذیفه‌ی بن یمان و عثمان بن حنیف که مأموریت حذیفه در امر آبیاری و آبرسانی دجله و مأموریت عثمان، مأموریت آبیاری و آبرسانی خیرات بود به محاسبه خواند که چگونه عمل کرده‌اند. آیا به صورتی عمل شده است که زمین محل شرب آن توان و وسع آن را

دارد یا خیر؟ در این زمینه پاسخ آنان به طور مثبت به حضور خلیفه عرضه شد. پس از محاسبه‌ی آنان به سه روز قبل از وقوع حادثه اعلام کرد اگر خداوند مرا سالم بگذارد و در حال حیات باقی ماندم به یقین به احوال عمومی زنان بی‌سرپرست و بیوه آنچنان رسیدگی خواهم نمود که بعد از مَن به کسی محتاج ونیازمند نباشند. آری اشراف بر امر کارداران و متصدیان امور و آگاهی بر احوال عمومی مردم و احساس مسئولیت در مقابل خلق خدا و در مقابل مستمندان که چگونه خلیفه‌ی مسلمین در آن چند روز باقی‌مانده از عمر خود به فکر ملت و مردم بوده است جز ایمان و باور راستین و روحیه‌ی مردمداری و رضای خدا را نمی‌توان تصور کرد. رحم الله عمر، او خلیفه‌ی بعدی را به رنج و تعب انداخته است، آن چنان که اگر خلیفه‌ی بعدی راه او را دنبال کند، به دشواری‌های بس مهمی مواجه خواهند بود و مسئولیت بس بزرگی را برای خود هموار خواهد ساخت.

چگونگی آغاز فتنه و ترور امیرالمؤمنین رضی الله عنه

قابل توجه است چون در مدینه مرکز حکومت اسلامی به طور کلی امنیت و آسایش عمومی و عدالت اجتماعی فراهم بود و این مرکز به عنوان محل امنی برای عموم مسلمانان از یک طرف و به عنوان ملجا و پناهی نیز برای بیگانگان، اسیران و پناهندگان از طرف دیگر مورد توجه و مد نظر بود به نحوی که ضرورتی برای پلیس مراقب بر اوضاع شهر و مأمورین محافظ از موقعیت رهبر حکومت مرکزی داعی نبود. لذاعناصر نامطلوب شکست خورده از اسلام با سوءاستفاده از موقعیت و فرصت‌طلبی خود، زمینه‌ای را برای قتل و ترور خلیفه‌ی اسلام فراهم نموده و نقشه‌ی آن را تدارک دیدند که اینک به منظور توضیح داستان این حادثه‌ی شوم و جریان آن را به عنوان درس عبرتی از نقشه‌ی شوم دشمنان اسلام به طور فشرده در این عجاله عرضه می‌نمایم.

اساساً دستور خلیفه‌ی اسلام بر این بود که غلامی را که به سن رشد و بلوغ نرسیده است به مرکز مدینه راه ندهند لکن چون تقدیر بر ترور و قتل امیرالمؤمنین تعلق گرفته بود، زمینه‌ی آن نیز فراهم شد. مغیره بن شعبه امیر کوفه که در جنگ نهاوند در مملکت فارس غلامی را به نام فیروز مجوسی مشهور به ابولؤلؤ اسیر کرده بود و او به چند هنر مفید و صنعت عام‌المنفعه آشنایی داشت. به منظور استفاده‌ی بهینه از صنعت و هنر دستی او از امیرالمؤمنین درخواست نمود تا او را به مدینه بفرستد و از شغل او استفاه گردد. خلیفه‌ی مسلمین درخواست و پیشنهاد او را پذیرفت. غلام مذکور به مدینه راه یافت. مغیره بن شعبه در مقابل کارکرد او روزانه چهاردرهم را به نفع خود به عنوان خراج بر او تعیین کرد و در ماه یکصد درهم را خراج او قرار داد. وقتی که غلام مذکور کار خود را در مدینه

شروع کرد، متوجه شد که به نسبت کارکرد روزانه‌ی او، این مقدار خراج مبلغ سنگینی است. برحسب تصادف روزی که امیرالمؤمنین در بازار شهر گردشی داشت، شکایت احوال خود را مبنی بر سنگینی این مقدار خراج بر او عرضه نمود و درخواست کرد تا درباره‌ی تخفیف خراج او چاره‌ای بیندیشد و یا او را به کوفه به نزد مغیره، آقای خود برگرداند. عمر خلیفه‌ی اسلام از شغل او استفسار نمود، غلام شغل خود را آهنگری، نجاری و نقاشی معرفی کرد. امیرالمؤمنین با توجه به اهمیت شغل و کار او، فرمود این مقدار خراج به نسبت شغل تو مقداری آنچنان سنگین نیست که نتوان در قبال آن برآیید. اگر دستور آقای خود را اطاعت کنید. بهتر است. البته خلیفه‌ی اسلام در نظر داشت که موضوع را با مغیره در جریان بگذارد تا تخفیفی در حال او حاصل گردد. لکن غلام یا تجاهل کرد یا قصد خلیفه را به خوبی درک ننموده بود با خشم فراوانی از او روی برتافت و چنین گفت، عدل عمر همه را فرا گرفته به جز من. او جگر مرا پاره کرد. در مرحله‌ی دیگر که امیرالمؤمنین او را دید پرسید شنیده‌ام تو در فنّ آسیاب‌سازی مهارت کاملی داری. گفته‌اند آسیابی را می‌توان ساخت که با باد حرکت کند. چنین آسیابی را می‌توانید برای ما درست کنید. او در پاسخ خلیفه‌ی اسلام چنین گفت: آری، من آن چنان آسیابی را برایت درست خواهم کرد که جهان را به زمزمه درآورد. وقتی که چنین گفت، عمر فرمود این غلام مرا تهدید به قتل نمود و برداشت من از پاسخ او چنین است. ابولؤلؤ انسانی ناپاک، ناباب و عنصر پلیدی بود که به جهت تعصب نژادی و قومی و از نظر احساس حقارت در خود این که به اسارت مسلمانان درآمده است، عقده و کینه‌ی فراوانی را از اسلام و رهبریت آن در دل نگاه داشت و از خبث نیت خود هرگاه به عده‌ای از اسیران صغیر و خرده‌غلامان از قوم خود برخورد می‌نمود به سوی آنها شتافته و با ظاهر سازی به قصد ایجاد عقده و کینه در قلب آنها دست کاذب نوازش را بر سر و صورت آنها مالیده و گریه می‌نمود. و می‌گفت وای عمر جگر مرا بلعیده و پاره‌پاره کرده است. بالاخره این غلام بدطینت براثر کینه‌توزی و عقده از اسلام و نیز از جهت تعصب نژادی و قومی به گونه‌ای که به آن اشاره خواهد شد قتل و ترور امیرالمؤمنین را تدارک دید. با همکاری عده‌ای از اسیران جنگی و متظاهرین به اسلام از مهارت خود در فن حدادی و آهنگری استفاده نموده، خنجری را ساخت که دارای دو سر بود و آن را زهرآگین نمود وسپس آن را به هرمزان که او هم یکی از اسیران سپاه فارس بود و به اسارت مسلمانان درآمده بود نشان می‌داد. وقتی که هرمزان صنعت دست او را نایاب دید تأثیر کاری آن را تأکید کرد. سپس در پی فرصتی برآمد تا نقشه‌ی ترور امیر المومنین را عملی سازد. لذا برای آن جدولی زمانی را نیز تعیین کرد. در دمیده‌ی صبح چهارشنبه باقی مانده از ذی‌الحجه‌ی سال ۲۳ هجری، خنجر و اسلحه‌ی خود را

زیر عبای خود پنهان کرده و در گوشه‌ای از مسجد خود را پنهان نمود و منتظر ماند تا خلیفه‌ی اسلام به مسجد درآید. به هنگامی که خلیفه‌ی مسلمین به مسجد داخل شد و صفوف مسلمانان را منظم دید، به محض رسیدن به محراب، تکبیر نماز گفت، این عنصر نامطلوب در صف اول ظاهر شد و بلادرنگ به سوی خلیفه‌ی اسلام حمله کرد و سه ضربه‌ی کاری را از ناحیه‌ی شکم و پهلو بر او وارد کرد. وقتی که خلیفه‌ی اسلام، حرارت ضربه‌ی خنجر را در خود احساس نمود، فریاد برداشت که این کلب مرا کشت او را دریابید و گفت : «وَكَانَ أَمرُ اللهِ قَدَراً مَقدُوراً» خلیفه‌ی اسلام در این موقع حساس شعار اقامه‌ی نماز را فراموش ننمود، فرمود اگر عبدالرحمن بن عوف در صف مسلمانان است، نماز جماعت را اقامه کند. مسلمانان چون فریاد عمر را شنیدند صفوف نمازگزاران به هم خورد. ابولؤلؤ چون دریافت که فرار از صحنه مشکل است و مردم او را دستگیر خواهند کرد به طرف چپ و راست خود نمازگزاران را مورد حمله‌ی خنجر خود قرار داد که بر اثر آن دوازده نفر را زخمی نمود که در دم شش نفر از آنان شهید شدند و بقیه زخمی و مجروح گردیدند. و.او وقتی که خواست خود را درباز کند کسی از مسلمانان که گفته می‌شود اهل عراق بود، عبای خود را بر او پرتاب نموده و او را در دام انداخت. ابولؤلؤ وقتی که مرگ خود را قطعی پنداشت و خود را محدود در زیر عبا دید، دست به خودکشی زد و با خنجر خود، خود را انتحار کرد و به درک واصل شد. پس از این جریان، خلیفه‌ی مسلمین را به منزل خود انتقال داده و او را در بستر بیماری نشاندند که براثر شدت خونریزی بیهوش شد. پس از افاقه و حالت بیداری اول کلمه‌ای را که آغاز کرد فرمود آیا مردم نماز را خوانده‌اند. حاضرین گفتند آری. آن گاه او هم وضو گرفت و نماز خود را در حال ناراحتی و در بستر بیماری خواند. بعد از این جریان به ابن عباس گفت تا از مردم جستجو کند چه کسانی او را ترور کرده‌اند، ابن عباس، حسب دستور پس از استفسار از مردم پاسخ داد که ابولؤلؤ غلام مغیره او را ترور کرده است. عمر در حال تبسم فرمود، الحمدلله که مسلمانان در قتل من دخالت نداشته‌اند و مرگ من براثر دست داشتن مسلمانان نبوده است. سپاس خدای را که مرگ مرا وسیله‌ی کسی قرار نداده است که حداقل یک فقره سجده برای خدای متعال ببرد تا بر من اتمام حجت کند. گمان نکردم که ملت عرب مرا به قتل برسانند. این دشمنان اسلامند که به این گونه اعمال پلید دست می‌زنند.

بررسی چگونگی حادثه

وقتی که جمعی از اصحاب کبار در بستر بیماری فاروق رضی الله عنه حضور پیدا کردند، مجدداً بـه ابـن عباس دستور داد تا چگونگی وقوع حادثه را جستجو کند که آیا این حادثه بر اثر توطئـه و نقـشه‌ی قبلی صورت گرفته است یا خیر و همچنین جستجو کنند که آیا ملـت عـرب در آن بـه گونـه‌ای دخالتی داشته‌اند یا خیر. برحسب دستور، وقتی که ابن عباس در بین مردم بـه تفحـص پرداخـت و نظریه‌ی مردم را دریافت نمود همگی گفتند حاشا ما از چنین حادثه‌ی شـومی هـیچ‌گونـه اطلاعـی نداریم. مهاجرین و انصار گفتند ما دوست داریم که خداوند متعال از عمر مـا بکاهـد و بـر عمـر او بیفزاید و چنین تصور می‌کنیم که فرزندان و کسان خود را از دست داده‌ایم. آنگاه کـه عبـدالله بـن عباس نظر مردم را به حضور خلیفه‌ی اسلام اعلام داشت بسیار خشنود و مـسرور گـشت و چـون از حُسن نظر مردم و مسلمانان مطمئن گشت، خدا را سپاس گفت. قابل توجه است کـه استفـسار نظـر مردم از این جهت مد نظر عمر بود که او از نظـر احـساس مـسئولیت مـسلمانان و تـوده‌ی مـردم می‌خواست در حالتی به سوی خدای خود برگردد که از هر جهت مؤاخذه‌ی حقوق دینی و اجتماعی مردم نبوده و با قلبی فارغ خدای خود را ملاقات کند. سپس به فرزنـد خـود عبـدالله دسـتور داد تـا بدهی‌ها و دیون معوقه‌ی او را محاسبه کند، که چنآنچه اموال آل عمر کفایت کنـد از آن پرداخـت شود و گرنه از بنی عدی (قبیله و عشیره‌ی عمر) و اگر از آن هم ممکن نشد از قریشیان درخواسـت کند و جز از آنان از کس دیگری درخواست نشود. و اگر از این طریق هم ممکن نشد، پس تـو آن را به عهده‌ی خود می‌گیری تا مسئولیتی در ذمه‌ی من باقی نماند. آری وقتـی کـه دیـون معوقـه و بدهی‌های متفرقه را محاسبه کردند و مقدار آن بالغ بر هشتاد و شش هزار درهم بود. عبدالله بن عمـر قبل از دفن پدرش اهل شورا را بر تعهد و تضمین آن از جانب خود شاهد گرفت و هفته‌ای نگذشت که آن را به خلیفه‌ی بعدی عثمان بن عفان تحویل داد و شاهد را بر برائت ذمه‌ی پدرش معرفی نمود.

ملاحظه: این مسئله جای بسی تأمل است که عمر رضی الله عنه رییس جمهور اسـلام، کـه خزانـه‌ی دو امپراطوری روم و ایران را در اختیار داشته است و در حال احتضار و در زمانی که مشرف به مـرگ است مبلغ هنگفتی به مردم بدهکار است. او نخواسته است از بیت‌المال مسلمین و اموال عمومی مردم استفاده‌ی شخصی کند و عجیب‌تر از آن این است که این مبلغ بدهی را از خزانه نگرفتـه اسـت تـا دیون خود را از آن پرداخت کند. و شگفت‌تر از آن این است که فرزنـد خـود را ملـزم بـر تعهـد پرداخت آن از عشیره و خانواده‌ی خود گردانیده است. راستی عمر الگوسـت و نمونـه‌ی بـارزی از شخصیت‌های جهان و نابغه‌ای است که تاریخ کارهای اندیـشمندانه‌ی او را در سـرلوحه‌ی صـفحات

زرین خود به خط زرین نگاشته است. در هر حال پس از یک هفته از مرگ او این مبلغ را به خلیفه‌ی بعدی تحویل دادند و وصیت او را به انجام رسانیدند.

وصیت لازم به امر غسل و کفن ودفن و کسب اجازه از ساحت اُمّ المؤمنین حضرت عایشه رضی الله عنها و سفارش به تأدیه‌ی بدهی های متعلقه

پس از مبادرت به مسایل مذکور و آن چه را که به گونه‌ای مربوط به کار و بار خود و مردم بود به عبدالله بن عمر دستور داد تا به خدمت ام‌المؤمنین عایشه(رض) رفته و پس از ابلاغ سلام و عرض ادب به عنوان عمر نه امیرالمؤمنین ـ که من امروز دیگر امیر مسلمانان نیستم ـ در عالم احتضار به سر می‌برم، تا پیام و خواسته‌ی او را به حضور ایشان عرضه دارد، عمر اجازه می‌خواهد درصورت اجازه‌ی ام‌المؤمنین، جنازه‌ی او را در جوار رسول خدا و در کنار رفیق صدیقش ابوبکر صدیق او را به خاک بسپارند. حسب دستور عبدالله به حضور ام‌المؤمنین شرف‌یاب شد و سفارش پدرش را عرضه نمود، او ام‌المؤمنین را در حال گریه یافت و گفت یا ام‌المؤمنین عمر درخواست می‌نماید، در صورت توافق در روضه‌ی شریف و در جوار رسول خدا به خاک سپرده شود. ام‌المؤمنین فرمود من این محل را برای خود نگاه داشته بودم، لکن الآن من او را برخود مقدم می‌دارم. مبارک باد و مانعی نیست. وقتی که عبدالله پاسخ ام‌المؤمنین را به حضور عمر رضی الله عنه گزارش کرد، خلیفه‌ی اسلام در حالی که به شدت ناراحت بود فرمود مرا بر جایم بنشانید با تکیه بر ابن عباس از بستر بیماری بلند شد و پرسید چه خبری داری؟ عبدالله پاسخ داد ام المؤمنین موافقت کردند. عمر خشنود و مسرور گشت و فرمود این مهم تنها آرزوی من بود که به حمدالله تحقق یافت و خدا را سپاس گفت و مجدداً اعلام نمود، وقتی جان به جان‌آفرین تسلیم کردم، مرا به دم مرقد بگذارید و باز هم از ام‌المؤمنین کسب تکلیف کنید. اگر اجازه فرمودند مرا به داخل روضه انتقال دهند و گرنه مرا به گورستان عمومی برگردانید. پس از حصول اطمینان از محل تدفین در جوار رسول خدا، فرمود، جامه‌ای را که در آن نماز می‌خواندم شستشو کنید و مرا در آن کفن نمایید و در حفره و لحد من نیز اقتصاد به عمل آورید. اگر خداوند عالمیان رحمت کند آن را به بهترین محل و وسیع‌ترین محل بر من تبدیل خواهد کرد. و گرنه گور مرا را در بر خواهد گرفت و اضلاعم را در هم شکند و هرگاه جان تسلیم کردم هر چه زودتر مرا به محل اصلی خود انتقال دهید که اگر در من خیر و برکتی بود زودتر به آن خواهم رسید و گرنه چه بهتر زودتر از من رهایی یابید. همچنین فرمود بر من گریه نکنید زیرا رسول خدا فرموده است هر کسی بر او گریه کنند او عذاب می‌بیند و مجدداً دستور داد زنان در

تشییع جنازه‌ی او شرکت نکنند و او را نیز به گونه‌ای توصیف ننمایند که فراخور آن نباشد. خداوند متعال بر حال من آگاه‌تر از همه است.

اهمیت عمر رضی الله عنه به مسئله‌ی خلافت بعد از مرگ خود

عمر همچنان که در عصر حیات خود به مسایل سیاسی و اجتماعی مردم اهمیت می‌داد بدین جهت در آن لحظه‌ی سرنوشت ساز، لحظه‌ی آخر عمر که فاصله‌ی بین حیات و ممات و وداع از جاه و مقام و متاع دنیوی است نیز به مسایل سیاسی و اجتماعی و امور دینی مسلمانان توجه داشته و برای آن اهمیت خاصی قایل بوده است و همواره وحدت و انسجام مسلمانان را مدنظر داشت. در پیشنهادها و سفارش‌های مکرر که از جانب اصحاب کبار که چه بسا درخواست می‌نمودند که بعد از خود کسی را به عنوان خلیفه‌ی مسلمانان معرفی کند تا در کارهای دینی اقامه‌ی حدود و شعایر اسلامی خدشه‌ای وارد نشود. امیر المؤمنین با تعمق کامل در مسئله و ژرف‌نگری در آن چنان مصلحت دید که این مهم را به شورای اهل حل و عقد از کبار اصحاب واگذار کند. بالاخره آن را به شورای شش نفره، جمعی که در حال حیات رسول خدا از آنها راضی بوده و مورد اعتبار و اعتماد وی بودند واگذار نمود.علی و عثمان و سعد و عبدالرحمن بن عوف و زبیر بن عوام را به این امر خواند و به آنها دستور داد تا در بین خود کسی را به عنوان خلیفه‌ی مسلمین برگزینند و امر او را اطاعت کنند و پس از سه روز از مرگ من به این امر مبادرت کرده ودرنگ نکنندو در این ایام صهیب رومی نماز جماعت را اقامه کنند. مبادا روز چهارم فرارسد و شما امیری را از خود نداشته باشید. خلاصه وقتی که امیرالمؤمنین به خاک سپرده شد و دعوت خدا را لبیک گفت مسلمانان حسب دستور در محلی نزدیک به محل امالمؤمنین با هم نشستند و حضرت عثمان بن عفان را به عنوان خلیفه‌ی مسلمین انتخاب کردند. قابل بحث است، وقتی که جنازه آماده‌ی تسلیم کردن به خاک شد و به حفره انتقال یافت، علی و عثمان عجله کردند تا بر خلیفه‌ی متوفی و شهید اسلام نماز بخوانند. عبدالرحمن بن عوف آنها را منع کرد و چنین گفت: هر دو داعیه‌ی خلافت را در سر دارید و این امر برای شما ممکن نیست. پس به صهیب اشاره کرد تا بر خلیفه نماز بخواند و او نماز خواند و چهار تکبیر گفت. قابل ذکر است که در قانون و برنامه‌ی اسلام عدالت ومساوات آن چنان مد نظر است که در سیستم و نظام اسلامی در بین برده‌ای مستضعف و کسی از اشراف قریش فرق و تفاوتی وجود ندارد. به طوری که برده‌ای می‌تواند در بین همه‌ی اشراف قریش بر جنازه‌ی امیرالمؤمنین،رییس جمهور حکومت اسلامی،نماز بخواند و در حیات او نیز چند روزی حسب

وصیت خلیفه‌ی اسلام، امام نماز جماعت مسلمانان باشد و این اسلام است که ایـن حـق معنویـت را برتر از هر چیز در نظر داشته است و آن را به اجرا درآوده است.

خدا رحمت کند امیرالمؤمنین را در خلال ده سال و قریب به شش ماه یا بیشتر زمامـداری امـور مسلمین آن چنان راه و روشی را در باب اجرای عدالت اجتماعی بنیاد نهاد و آن چنان پایه و اساسـی را در حل مشکلات مردم و رتق و فتق معضلات عامـه‌ی مـسلمانان اتخـاذ کـرد کـه شـاخه‌هـا و جوانه‌های آن در قلب حکومت اسلامی در لبه‌ی مرزهای روم و ایران در اقصی‌نقاط جزیـرةالعـرب، آن چنان مستحکم واستوار گردید و ثمره‌ی شیرین داد که توده‌ی مردم با افتخار و دلخـواه خـود از صمیم قلب به اسلام گردن نهادند و دعوت به اسلام را لبیک گفتنـد و آنچنـان در اجـرای عـدالت اجتماعی و احترام به حقوق واقعی مردم نظر ثاقب داشت و بر آن مراقب بـود کـه بـالاترین مقـام مسئول در دورترین نقاط حکومت اسلامی با عشق وعلاقـه‌ی خـاص و بـا خلـوص نیـت کلیـه‌ی برنامه‌های خود را با آن تطبیق نموده و از آن عدول نکرده‌اند. آری در تمام نقشه‌هـا وطـرح‌هـا، در تقسیم و توزیع غنایم، بالاخره در همه‌ی کارهای لازم‌الاجرا، والیان و متصدیان امور، امیرالمـؤمنین را در جریان امر و در رد و قبول پیشنهادات خود قرار داده و خط‌مشی وی را نقطه بـه نقطـه بـه اجـرا می‌گذاشتند، به طوری که نه بر کسی ظلم و ستمی معمول و نه در گوشه و کنـار مملکـت ونـه در مرکز استان‌ها و شهرها شورش و غوغایی به وقوع پیوسته و نه خون کسی به ناحق ریخته شده و نـه به ملک و اموال کسی ضرر و زیانی رسیده است و نه قبیله و عشیره‌ای به گونه‌ای در اجرای عـدالت اجتماعی انتقاد کرده‌اند. مسلمانان، امیرالمؤمنین را پدر دلسوز و مهربانی تلقی کرده و دستور و فرمان او را به جان و دل پذیرفته‌اند و آنچنان اجرای عدالت اجتماعی جاذبـه داشـت و آنچنـان امنیـت و آسایش بر توده‌ی مردم سایه افکنده بود که قرن‌ها بعد دانـشمندان و اربـاب سیاسـت و درایـت در برنامه‌ی کاری زمامداران اسلامی اتخاذ چنین راه و روشی را به عنوان یک اصل مستحکم واستوار در برقراری نظم و نظام مملکت ضرورت اجتناب‌ناپذیری تلقی کرده‌اند و چنین طریق و راه و روشی را نمونه‌ی اسلام راستین پنداشته‌اند. عبدالوهاب نجار، صاحب کتاب خلفای راشـدین بـه نقـل از اسـتاد خضری، مورخ بزرگ در عالم اسلام، اجرای عدالت فاروق اعظم را چنین به تصویر می کشاند اگـر ملت‌ها و دول راقیه با همه‌ی علم و دانش و فلسفه‌ی اجتماعی که داشته‌انـد بـه گونـه‌ای بـه حقـوق واقعی مردم ارج نهند و به گونه‌ای به سوی عدالت اجتماعی قدم بگذارند . بـدون شـک بـا تقـدیم هزارها قربانی در تأمین آن هنوز هم عشری از آن را پیاده نکرده‌اند و اگر به نـوعی هـم پیـشرفت کرده‌اند با وصف آن هزارها قربانی را در پی آن تقدیم نموده و چه بسا غوغا و جنجـالی را نیـز بـه

دنبال داشته است. و چه بسا اشخاص را هم به گورستان‌ها فرستاده‌اند. ولی بـه حـق آن چـه را کـه فاروق اعظم در اجرای عدالت و در امر اداره کردن مملکت به کار گرفته است علاوه بر سهولت آن شایسته است که در طول تاریخ دوران و در ادوار زندگی بشر در عرصه‌ی گیتی به عنوان نمونـه ای کامل از عدالت اجتماعی و به عنوان قانون جاودانی و مورد نیاز توده‌ی مردم تلقی گردد.[۵۹]

نمونه‌ای از عدالت اسلامی در مصر تحت فرماندهی عمرو بن عاص

زمانی متوالی که مردمان روم از طرف خاقان زیر فشار و زور و ستم مذهبی و افزایش مالیـات و تعذیب و شکنجه و آزار و حتی ده سال تبعید و اخراج از مأوی و مسکن خود قرار گرفته بودند عمر بن عاص پس از فتح اسکندریه و تسلط بر آن دیار اعلام کرد چون دین اسـلام دیـن عـدل و داد و آزادی افکار و اندیشه است لذا در مصداق آیه لااکراه فی الدین در قبول دین هیچ جبر و زوری بـر مردمان نیست آزادی افکار و عقیده کار مقدسی است پس هرگز به عقیده و افکارمردم و مال کسی به سبب دین یا مذهب او ضرر و زیانی نمی‌رسد اگر کسی می‌خواهد از یک.دین به دین دیگر یا از یک مذهب به مذهب دیگر نقل کند و به میل خود آن را بپذیرد هرگز به سـبب آن آسـیبی بـه او نخواهد رسید و اگر کسی بخواهد مسلمان شود در نفع و ضرر با مسلمانان شریک خواهد بـود. آری بر اساس چنین دستوری در سطح کشورمصر مفتوحه آنچنان روح آزادی افکار و اندیشه شکوفا شـد که هیچ کس در تبلیغ دین و عقیده خود مزاحم دیگری نگردید و کسی مانع حرمتش نبود کلیـساها و مینوفیسها در سطح مملکت به حال خود ماند آنچنان که آیین و شعایر مـذهبی بـه خـوبی در آن اجرا می‌گردیدو کسی بر کس دیگر به بی حرمتی جرئت نمی‌کرد که پیروان مذاهب را به کـاری که به آن رضایت نداشته باشد وادار کند و آنچنان عدالت و دادگـری و آزادی عقیـده و افکـار در منطقه نفوذ پیدا کرد که در کمترین زمانی تحولات درونی را به وجود آورد بطوریکه مردم آن دیار به میل و رغبت خود گروه گروه به این دین مقدس روی آورند و طعم آزادی را چشیدند که نمونـه آن را در مسئله آن مرد مسیحی که در مسابقه اسب دوانی مورد کتک پسر حاکم مصر قرار گرفـت و امیر المومنین بر اثر شکایت او پسر حاکم مصر را تأدیب نمود. می‌تـوان در شـماره ۷۲۵ کـه در همین رساله به آن اشاره گردیده است، مشاهده نمود و آن را به عنـوان اصـلی در اجـرای عـدالت اسلامی در برنامه‌ی کار امیر المؤمنین تلقّی کرد. آری آنچنان این عمل در منطقـه نفـوذ کـرد کـه موجب شد جمع کثیری از مسیحیان مصر به دین اسلام روی آورده و مسلمان شدند به حق عدالت و

۵۹ـ عبدالوهاب نجار، ص ۲۲۶، عنوان سیره‌ی عمر. الخلفاء الراشدین.

دادگری جاذبه دارد و اثر مثبتی را در دلها به وجود خواهد آورد و این رویه‌ای است که در عصر حاضر در دول راقیه بر تحقق آن پافشاری می‌کنند که هنوز هم نتیجه‌ای مثبت از آن را به دست نیاوردند[۶۰].

نمونه‌ای از عدالت اسلامی درآزادی ادیان و ابقای کلیساهای مسیحیان در عهدنامه‌ی بیت المقدس

به هنگام قرارداد مصالحه‌ی ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه با اهل ایلیا (بیت المقدس) پیشوای مسیحیان در شهر بیت المقدس اصرار داشت که متن و محتوای عهدنامه ی همزیستی آنان با مسلمانان باید با املاء و امضای شخص امیرالمؤمنین صورت پذیرد که به درخواست ابوعبیده فرمانده کل قوا سپاه اسلام امیرالمؤمنین شخصاً به بیت المقدس تشریف برد در استقبال رسمی صفرنیوس پیشوای مسیحیان کلید شهر را تقدیم کرد و در نهایت خوشحالی مقدم امیرالمؤمنین را گرامی داشت. زیرا او فاتح شام و مصر و عراق است و امپراطوری روم و عجم را قبضه کرده و دارای اختیار تام و قدرت مطلقه میباشد و در همه‌ی ابعاد عدالت اسلامی را در سطح ممالک مفتوحه پیاده نموده است که به همین جهت شایسته است کلید شهر را در اختیار وی قرار دهند و تا مردم آن دیار در سایه‌ی عدالت اسلامی، آزادی ادیان و افکار و اندیشه وبیان و هویت شخصیت خود را که زمانی متمادی زیر فشار رومیان بودند باز یابند.

عهدنامه‌ی تاریخی امیرالمؤمنین رضی الله عنه به مردم بیت‌المقدس

پس از حمد و ثنای خداوند متعال، به موجب این عهدنامه، بر حکومت اسلامی است که موارد زیر را نسبت به مردمان بیت‌المقدس رعایت نماید :

۱ـ اهالی بیت‌المقدس همگی از هر تجاوزی در امان می‌باشند. اماکن متبرکه و صلیب‌های آن‌ها از هر تجاوزی نیز محفوظ و هیچ‌کسی حق ندارد کلیساهای آنان را اشغال کند یا تغییر دهد. یهودیان حق ندارند در بیت‌المقدس سکونت داشته باشند.

۲ـ اهالی شهر قدس آزادند، مجبور نیستند دین اسلام را قبول نمایند و در انجام مراسم مذهبی خویش هم کاملاً آزاد می‌باشند و در قبال حمایت از آنها ملزم به پرداخت جزیه هستند.

---

۶۰ ـ در شماره‌های ۲۸۷ و ۲۸۹ این کتاب به مسئله پسر حاکم مصر و جبله الایهم امیری از پادشاهان غسانی اشاره شده است .الفاروق جلد ۲ ص ۲۱۸ عنوان کان لا یفرق فی عدله بین امیر وسوقة ولایین وال و رعیة.

۳ـ بابت زمین‌های کشاورزی که در اختیار دارند باید خراج پرداخت نمایند و به سپاهیان خراج بدهند و در مقابل امنیت و آزادی آنان تأمین می گردد. مردمان غیر بومی اگر بخواهند از این شهر کوچ کنند تا هنگامی که به محل می‌رسند در حمایت سپاهیان اسلام خواهند بود و ساکنان اصلی هر کس بخواهد با آنان کوچ نماید، بلامانع است و در امان خواهد بود.

۴ـ لازم به تذکر است که به موجب این عهدنامه اهالی قدس شریف در کمال امن و آسایش زندگی خود را از سر گرفته و در سایه‌ی اسلام از هر گونه امن و آسایش برخوردار بودند.

ملاحظه: اصل موضوع در شماره ۷۵۶ این کتاب تحت عنوان «کتب عمر عهداً لنصاری القدس و منها لا یکرهونَ علی دینهم و لا یُضَارَّ أحدٌ منهم و لا یسکن بایلیا القدس منهم أحد من الیهود» نوشته شده است. جهت توضیح بیشتر به آن مراجعه شود.

موقعیت بیت المقدس از نظر تاریخ

در بیت المقدس آثار زیادی وجود دارد که به آن قداست بخشیده است . این شهر شهر پیامبران و فرستادگان خداست وقتی که موسی (ع) با قوم بنی اسرائیل از مصر خارج شد ، به سوی همین شهر حرکت کرده وماجرای به دار آویختن حضرت مسیح (ع) نیز در همین شهر صورت گرفته است که از آن روز کلیسائی به نام کلیسای قیامت در این شهر برپاست که مسیحی‌ها عقیده دارند حضرت مسیح در اینجا دفن و بعداً به آسمان برده شده است.

به علاوه از این ویژگیها در این شهر از جمله آثار محراب داوود (ع) و صخره‌ی یعقوب (ع) نیز وجود دارد و در آن سنگ بزرگیست که بر اساس نوشته ی کتب سیر و اخبار تاریخی پیامبر اسلام حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم در معراج از آنجا به آسمانها عروج کرده و امتیاز برتری بر سایر انبیا را کسب نموده است که اینگونه ویژگیها به این شهر قداست بخشیده است. همچنین آثار هیکل سلیمان (ع) در بیت المقدس می باشد که پادشاهان بزرگ و پیامبران زیادی را به یاد انسان می آورد.

در تشریف فرمایی حضرت عمر رضی‌الله‌عنه به این شهر مقدس در بازدید از آثار تاریخی و مذهبی آن صفرینوس پیشوای مسیحیان در این شهر مواضع و محل بتکده های معروف که این آثار در آنها قرار دارد که حکام رومی فلسطین و قبل از آنها هم حکمروایان مصری آن را بنا نموده اند به امیرالمؤمنین معرفی و گزارش کرد. نکته‌ی جالبی که جلوه‌ی عدالت اسلامی در آن پیدا و هویداست این است که وقتی صفرینوس و امیرالمؤمنین هردو مشغول بازدید از کلیسای قیامت بودند ، چون

وقت نماز فرا رسید صفرنیوس از امیرالمؤمنین درخواست کرد تا در آن نماز بگذارد و اظهار داشت که این محلها هم از مساجد خداوند است، امیرالمؤمنین با درایت خود و در آینده نگری اسلام که از نبوغ فکری این بزرگوار حکایت دارد، از وی معذرت خواست و گفت اگر چنین کند مسلمانان در قرون متعاقب از وی پیروی خواهند کرد و آن را یک روش نیک و مستحب خواهند شمرد و در نتیجه این محل را (به نام مسجد) از استفاده نصارا و انجام شعائر دینی از آن منع خواهند نمود. به علاوه این امر هم با متن و محتوای عهدنامه مخالفت دارد و آن خلاف عدالت اسلامی است که بدین جهت از نماز گذاردن در آن خودداری نمود.

همچنین از نمازگزاردن در کلیسای قسطنطین که در جوار کلیسای قیامت بود و فرش‌هایی را در جلو آن گسترده بودند خودداری کرد و نماز را در موضعی دیگر که نزدیک صخره ی مقدس محلی که آثار هیکل سلیمان در آن مشهود بود، ادا نمود. و آن محلی بود که بعداً مسلمانان در آنجا مسجدی را بنا کردند که عبارت از مسجد اقصی میباشد . این مسجد از اول بسیار ساده و معمولی بود و به مانند مسجدالنبی در مدینه عمارتی معمولی و ساده داشت. در واقع احترام به مقدسات پیروان ادیان و اعتذار از نماز گذاردن در کلیساهای قیامت و قسطنطین به معنی ابقای آن در اختیار مسیحیان و حق آزادی شعائر دینی و آزادی افکار و عقائد مذهبی در این دیار و در این شهر مقدس یک حادثه ی با ارزش در تاریخ ادیان و در تحکیم علاقه ی پیروان آنها با یکدیگر در نقاط مختلف زمین میباشد . و آنچنان عملکرد امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه حریت عقیده و آزادی شعائر دینی در کلیساها و در معابد پیروان ادیان را ترسیم نمود و آنچنان نقش فعالی را در سیادت و سیاست مسلمانان و حق همزیستی پیروان ادیان را با یکدیگر ایفا کرد که بموجب آن مسلمانان بعنوان یک اصل مهمی دعوت به اسلام را به وسیله ی حکمت و موعظه ی حسنه بر اساس (لا إكراهَ فِي الدِّينِ) در گسترش اسلام این امر مهم را یک اصل فعال و مؤثر در برنامه کار خود تلقی نمودند و روال کار اسلام را نیز بر آن نهاده‌اند.

جاذبه ی عدالت اجتماعی

در حقیقت عدالت بهترین راهی است که بوسیله‌ی آن دشمن مانند دوست صمیمی و مخلص می گردد. در راستای عملکرد امیرالمؤمنین در معامله با مسیحیان قدس که موجب گرایش جمع کثیری به دین اسلام گشت و نقش فعالی را در توسعه ی اسلام ایفا کرد اگر پادشاهان و سیاستمداران امم مختلف آنچه را که امیرالمؤمنین در آن برهه از زمان در امر آزادی عقیده و بیان و آزادی ادیان

به کار گرفتند درک کنند و معتقد باشند که در دین اکراه نیست و به اقلیتها حق آزادی را ببخشند شکی نیست که از رنجی که در نقاط مختلف متحمل آن شده اند نجات می‌یابند.

ولی متأسفانه اغراض شخصی گاهی به نام دین و زمانی به عنوان آزادی عقیده آن را بر انگیختند، در حالی که دین و حریت عقیده و افکار از آنچه که برخی تصور میکنند بیزار و منزه است و این عنوانها را جز برای جایز شمردن جنگ عنوان نکرده اند و هدف اصلی در آن جز خواهشهای نفسانی چیز دیگری نیست.[۶۱]

نمونه‌ای بارز از شاخص‌های عدالت اسلامی عمر رضي الله عنه در احترام به آل و بیت پیامبر صلی الله علیه وسلم

در کتاب «إزالة الخفا عن خلافة الخلفاء» به نقل از کتاب الریاض آمده است که امیرالمؤمنین در احتفاظ به حق و حقوق خانواده ی پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم در بیت المال و در رعایت احوال عمومی اقارب و خویشاوندان و نزدیکان رسول خدا از هیچگونه کمک و مساعدتی دریغ نکرده و همیشه حق و حقوق آنها را مد نظر داشته و به آنها امتیاز ویژه ای را بخشیده است. از زهیر روایت است که هر گاه اموال و غنائم جنگی از عراق به مدینه فرستاده می‌شد در بخشش از این اموال کسی را از خانواده ی بنی هاشم ترک نمی نمود در صورتی که کسی از آنها مجرد بود، از این اموال او را متأهل مینمود و هزینه و مؤنه ازدواجش را فراهم میکرد و اگر هم کسی از این خانواده غلام وخادمی نداشت غلامی را در اختیارش قرار می داد تا در حق آنها ایفای وظیفه کند و قدر و منزلت آنها را رعایت کنند، از محمد بن علی رضي الله عنه نیز روایت است وقتی که از یمن کالا و اجناسی را به مدینه فرستادند و آن را در بین مهاجرین و انصار تقسیم کرد چون در بین این اجناس لباس و جامه ای مناسب و مرغوبی را نیافت که به سیبطین حضرت حسین رضي الله عنه و حسن رضي الله عنه تقدیم کند، بلافاصله به کاردار خود در یمن سفارش کرد که لباس و جامه ای مرغوب و فاخری را که متناسب با شخصیت و با قد و قیافه ی این بزرگان باشد اندوخته و تهیه کند. که حسب الأمر جامه و لباس مورد نظر را تهیه و به مدینه فرستادند وقتی که حضرت حسن و حسین آن را پوشیدند و این جامه های نایاب را در تن آنها دید با خوشحالی و با چهره‌ی باز به آنها تبریک گفت.

۶۱ـ الفاروق عمر، محمد حسین هیکل، مورخ بزرگ اسلام در مصر. جلد ۲ ص ۲۵۶ و ۲۶۰

امتیاز ویژه به خانواده‌ی رسول خدا ﷺ

به هنگام فتح مدائن که اموال و سامان فراوانی را از غنائم جنگی بـه مرکـز آوردنـد و آن را در مسجد بر چرم گسترده ای خالی کردند ، اول کسی که بر امیرالمؤمنین وارد شد ، حضرت حسن بـن علی رضی الله عنه بود . گفت یا امیرالمؤمنین حق مرا از این اموال بده. فرمود : اطاعت می‌شود. آنگاه امر کرد یک هزار درهم را به او بخشش کردند. سپس وقتی که حضرت حسین بن علی رضی الله عنه نیز وارد شـد و او هم گفت یا امیرالمؤمنین حق مرا از این اموال بده، بدون تأخیر به او هـم هـزار درهـم را عطـا و بخشش کرد. در این زمینه آمده است وقتی که عبدالله بن عمر رضی الله عنه آمد و او هم درخواست سـهمی را از این اموال نمود، امیرالمؤمنین به او ۵۰۰ درهـم عطـا کـرد. عبـدالله بـن عمـر رضی الله عنه گفـت. یـا امیرالمؤمنین وقتی من در خدمت پیامبر خدا و در پیکار با دشمنان شمشیر خود را بـر کفـار از نیـام کشیده بودم و با نیروی بازوی خود با دشمنان پیکار می‌نمودم، حضرت حسن و حسین در کوچه‌هـا مشغول بازی بودند، حال چگونه است که حق مرا در این اموال کمتر از این عزیزان منظور کرده‌اید؟ امیرالمؤمنین در پاسخ به فرزندش فرمود : آری چنین است ولی باید توجه کرد امتیازی را کـه ایـن عزیزان دارند و شایسته ی آنند شما ندارید. بروید پدر و مادری و جد و جده‌ای و عمـویی و خـال و خاله‌ای همچون این بزرگان را پیدا کنید که البته هرگز نمی‌توان پیدا کرد. به این جهت اسـت کـه آنها بر شما برتری دارند. امّا پدر آنها علی مرتضیٰ رضی الله عنه و مادرشان فاطمه زهرا و جد بزرگ آنان هم پیامبر خدا محمد مصطفی ﷺ است و جدّه‌ی آنها حضرت خدیجه کبراست و عمویـشان حـضرت جعفر بن ابیطالب و دائی آنها ابراهیم فرزند پیامبر خداست و خاله‌ی آنها نیز حضرت رقیه و ام کلثوم دخت رسول خداست . آری با این امتیاز و ویژگیهاست که حضرت حسن و حسین در این اموال بر شما حق برتری را دارند. و شایسته است از اموال بیت المال و غنائم و خمس حق بیشتری را به آنـان عطا کرد.

در این زمینه نیز در روایتی از اسلم آمده است که امیرالمؤمنین حضرت اسامه پسر زید را نیـز در عطا و بخشش از بیت المال و غنائم بر عبدالله بن عمر فرزند خود تفضیل داد به اسامه پسر زید ۲۰۰۰ درهم بخشش کرد و لی به عبدالله بن عمر ۱۵۰۰ درهم داد . وقتی که اصحاب کـرام در جـستجوی علت برتری سهم اسامه بر آمدند و بر عبدالله فشار آوردند وی نـاگزیر از امیرالمـؤمنین پرسـید یـا امیرالمؤمنین چرا به اسامه ۲۰۰۰ درهم ولی به من ۱۵۰۰ درهم عطا نمودی؟ در پاسخ او فرمود : چون زید پدر اسامه در نزد رسول خدا از عمر محبوب تر بود و اسامه پسرش هم از عبدالله بن عمر رضی الله عنه به

نزد رسول خدا محبوب تر بود و این امر باعث شد که او را بر شما تفضیل دهم.[۶۲]

روایاتی معتبر در ستایش از مقام معنوی و شاخص‌های عدالت عمر رضی الله عنه پس از فوت او از طرف طلحه انصاری، حسین بن علی، حذیفه بن یمان ، سعد بن زید، علی ابن ابی‌طالب رضی الله عنهم

در روایت است که طلحه انصاری به هنگام فوت امیرالمؤمنین در ستودن وی گفت هیچ خانه ای از عرب در شهر و صحرا نبود که به قتل عمر رضی الله عنه در دین و دنیای انها نقص وارد نگردید. از حضرت حسین بن علی رضی الله عنه هم روایت است که گفت هر خانه‌ای که مردم آن مرگ عمر را احساس نکرده باشند ، پس آنها اهل خانه‌ای بد خواهند بود . و از حضرت حذیفه پسر یمان رضی الله عنه هم روایت‌است که گفت روزی که عمر رضی الله عنه به شهادت رسید مردم یک حصه اسلام را از دست دادند. سوگند به خدا عدالت و داد از این قوم به دور شد و از مردم فاصله گرفت ولی مردم آن را به چشم خود نمی‌بینند و به آن هدایت نمی‌شوند.

سعید بن زید رضی الله عنه نیز به هنگام فوت حضرت عمر رضی الله عنه گریست وقتی از وی پرسیدند : گریه‌ی تو از چیست؟ گفت : مرگ عمر خللی است که تا روز قیامت جبران پذیر نیست.

وقتی که حضرت علی بن ابی‌طالب به خانه‌ی حضرت عمر وارد شد و جنازه اش را در گوشه ای از خانه ی خود در لفافه‌ای پوشیده یافت بلافاصله لفافه اش را از روی مبارکش برداشت و گفت ای ابوالحفص خدا تو رارحمت کند به درستی از وقتی که خداوند قرآن کریم را نازل نمود بعد از پیامبر خدا هیچ کس به نزد من از تو محبوب تر نیست. و بعد از غسل و تکفین نیز وقتی که او را بر سریری که جسم مبارک پیامبر را بر آن حمل نموده بودند، جسد امیرالمؤمنین رضی الله عنه را که بر آن یافت تا به اول منزل آخرتش انتقال دهند. برویش ایستاد و برایش دعا کرد و چنین گفت: سوگند به خدا از جمله کسانی که وفات نموده اند در روی زمین از این مرد مسجا (سرپوشیده) کسی دیگر به نزد من محبوب‌تر نیست. به روایت مسلم و بخاری.

دراین زمینه هم از ابن‌عباس رضی الله عنه روایت است که وی گفت : وقتی که جسد عمر رضی الله عنه را بر تخت حمل منتقل کردند و دسته دسته مسلمانان بر دور و بر سریرش جمع شدند و همه به دعای خیر او را یاد می‌نمودند، ناگاه مردی از پشت مرا گرفت ابتدا ترسیدم سپس متوجه شدم این مرد علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه است. او هم با دعای خیر و ترحّم بر حضرت عمر گفت گمان نمی کنم وقتی که

۶۲_ ازاله الخفاء عن خلافه الخلفاء تألیف شاه ولی الله محدث حصه دوم ص ۸۰ و ۸۱

خدا را ملاقات میکنم کسی را به مانند تو در اعمال نیک بیابم. سوگند بـه خـدا (ج) گمـان میکـنم خداوند تو را در یک جا با رفیقانت، پیامبر خدا ﷺ و ابوبکر صدیق رضی الله عنه قرار می‌دهد و چه بسیار از رسول خدا ﷺ شنیده ام که می‌فرمود با ابوبکر و عمر به بیرون رفتم و با آنها داخـل شـدم و مـن و ابوبکر و عمر با هم خارج شدیم.[۶۳]

عبدالله بن سلام صحابه بزرگ رضی الله عنه پس از اینکه بر امیرالمؤمنین نماز خوانده شد به جمع مسلمین وارد شده و چنین گفت : اگر شما در نماز بر امیرالمؤمنین بر من سبقت گرفتید نباید بر من در دعای خیر بر او سبقت بگیرید. سپس بر جنازه اش ایستاد و گفت : ای عمر تو یک برادر بودی که در راه خدا سخاوتمند و در راه باطل بخیل و ممسک بودی . در وقت رضا راضی و در حال غضب، غـضب می‌نمودی. تو دارای چشمان پاک و ظریف بودی. مدّاح و سختگیر نبودی. و پس از این اظهارات به زمین نشست.[۶۴]

اصل روایت حدیث در مقدمه‌ی این کتاب ص ۹۰ به تفصیل بیان شده است به آن مراجعه شود .

پس از غسل و تدفین حضرت صهیب بر او نماز خواند سپس جسد مبارک را حسب وصیت خود به دم در حضرت عایشه رضی الله عنها بردند تا از وی اجازه دفن در جوار رسول خدا ﷺ و ابوبکر صـدیق رضی الله عنه را دریافت کنند . وقتی که عبدالله بن عمر اجازه گرفت در حالی که هاله‌ای از حـزن بـر چـشمان مبارک ام‌المؤمنین رضی الله عنها موج می‌زد فرمود مبارک است . به سلامت وارد شود . پس از آن اصـحاب کبار به حجره ی ام المؤمنین داخل شدند . در حفره‌ی مورد نظر در پایین شانه مبـارک ابـوبکر سـر مبارکش را قرار دادند و او را در جوار رسول خدا و ابوبکر صدیق دفن کردند. پس از آن با حـالتی از اندوه و حزن فراوان بر فقدان امیر مسلمانان با سلام و تحیات بر پیامبر خدا و یاران گـرامیش او را وداع گفتند. به حق مسلمانان حق داشتند که در غم و اندوه فقدان امیرالمؤمنین بـا ایـن همـه دعـا و ستایش و ذکر خیر از او یاد کنند، زیرا امیری را از دست دادند که بی‌نظیر بود. او ده سال و شش ماه متوالی با عدل و داد و در نهایت صمیمیّت و خلوص نیّت به اسلام و مسلمین خـدمت کـرد. بـدون شکّ حق است که در عزایش بنشینند و او را به همه‌ی خصال پسندیده بستایند. مـسلمانان در عهـد عمر فقیر و بینوا و ذلیل و خوار بودند خداوند(ج) آنها را غنی و بی نیاز کرد و به آنها عزت بخشید . زمانی از ترس و بیم روم و فارس آسوده نبودند ، حال از فضل و عنایت خداوندی سـردار فـارس و روم شدند که به این جهت حق است که عمر امیرالمؤمنین در جوار دو رفیق گرامیش افتخار حضور

---

۶۳ ـ کتاب تاج الاصول فی احادیث الرسول تألیف علی منصور ناصف جلد ۳ ص ۳۱۶ که در پـاورقی آن آمـده اسـت و قـد کنـت اَظُـنُّ مَـعَ صاحِبَیکَ فی قَبرِ واحِدٍ.

۶۴ ـ تاج الاصول علی منصور ناصف جلد ۳ ص ۳۱۶ و الفاروق عمر محمد حسین هیکل . جلد ۲ ص ۳۲۰

پیدا کند و از ارواح طیبه بهره‌مند گردد. امیرالمؤمنین در طول خلافتش به جاه و جلال و ثروت و اموال چشم ندوخته بود. همه‌ی غم او رضای حق و رضای مردم بود. به طوری که تاریخ اسلام شاهد صدق بر حسن کردار و عدالت و دادپروری و حسن نیت و تواضع و فروتنی وی با همه‌ی اقشار مردم است . مبالغ بدیهی او که حضرت عبدالله بن عمر پس از یک هفته آن را تهیه کرده و گزارش لازم را بر برائت ذمه امیرالمؤمنین به خلیفه بعدی حضرت عثمان بن عفان تقدیم نمود نشان بارز از عدم دلبستگی او به دنیا بود . خداوند متعال او را در بهشت برین قرین رحمت و عنایت خود گرداند.

ملاحظه : این بخش در آخر این مقدمه به عنوان جلوه ای از عدالت و دادگری امیرالمؤمنین موردی بود که به جهت حسن ختام به ذکر آن مبادرت شد.[۶۵] خدا را سپاس می گویم که این توفیق را نصیب بنده‌ی حقیر خود فرمود تا بتوانم این مقدمه را به اتمام برسانم. امید است مورد قبول درگاه احدیتش واقع شود.

خدایا درود شه انبیا ‌ ‌ ‌ به وجهی که شاید نی مقدور ماست
تو از لطف خود جانب وی فرست ‌ ‌ ‌ درود و سلامی که وی را سزاست

و آخر دعوانا ان الحمدلله رب العالمین
سقز ـ جمعه ۱۳۸۵/۱۱/۱۲ هجری شمسی
سیدمحی الدین شیخ طه قریشی مدرس علوم دینی مسجد
حاج شیخ اسماعیل

۶۵ ـ الفاروق عمر محمد حسین هیکل جلد ۲ ص ۳۱۹ و ۳۲۰ که به جهت اختصار متن عربی آن حذف شد . و کتاب عمر بن خطاب حیاته علمه ادبه دکتر علی احمد خطیب ص ۸۳. ۲ تأذیب الاسماء و اللغات الامام ابو ذکریا محی الدین بن شرف النووی القسم الاول ۱۳/۲ . وغسله ابنه عبدالله و حمل علی سریر رسول الله (ص) فی مسجد رسول الله صل علیه صهیب و کبر اربعاً و نزل فی قبره ابنه عبدالله و عثمان بن عفان و سعید بن زید و عبدالرحمن بن عوف سکن عمر اخیراً الی صاحبیه رسول اله و ابوبکر (رض) و عاشت من بعده سیرته تحکی عن رجل اعظم الرجال و عن حاکم فرید اللون نادر المثال و انا لله و انا الیه راجعون . اصل منبع .

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله

خدا را بس سپاس می‌گویم که پس از چندی تمایل به ترجمه فارسی این رساله در سال ۱۳۸۵ برغم تمامی مصایب و مشکلاتی که از هر جهت دامنگیر اینجانب گردید، مراتوفیق داد که به‌ترجمه‌ی این رساله تحت عنوان «الفُ کلمةٍ لامیرالمؤمنین عمر بن الخطاب» بپردازم. این مجموعه برگزیده‌ای از کلمات قصار امیرالمؤمنین (حضرت فاروق) بوده که از طرف دانشمند بزرگوار «یونس السامرائی» جمع‌آوری شده است.

قابل ذکر است که کلمات و جملات این رساله به تریب حروف هجا از حرف الف تا حرف ی ترتیب داده شده است، آنچنان که هر جمله‌ای از آن مربوط به مسائلی است دینی ـ سیاسی ـ اقتصادی ـ فرهنگی و اجتماعی که موارد و داستانهای آن را نگارنده بر حسب توان خود کم و بیش در ضمن ترجمه و شرح آن، درج نموده و به ذکر آن پرداخته است. از این لحاظ رساله از هر بعد قابل مطالعه، مفید و ارزشمند است. بطوریکه در آن نبوغ فکری امیرالمؤمین، سیاست مملکت‌داری و شعور سیاسی و درک مسائل اجتماعی او پیداست. در کل این رساله فضل و دانش و خرد و سیاست مملکت داری این ابر مرد تاریخی را بطور کامل متجلی ساخته است.

شایان ذکر است قبلاً نگارنده توفیق ترجمه‌ی آن را به زبان اصیل کردی نیز داشته که امید است این ترجمه هم در خور استفاده عموم بوده و مورد توجه و عنایت خوانندگان گرامی قرار گیرد.

وَ مَا توفیقی الا بِالله وَ عَلیهِ التکلان وَ لا حَولَ وَ لا قُوَّةَ اِلا بالله العَزیزِ المنَان .



اَلمُقَدِّمَةُ

الحَمْدُلله رَبِّ العالَمين، وَ الصَّلوةُ وَ السَّلامُ عَلَى سَيِّدِنا مُحَمَّدِ بنِ عَبدُالله اِمامِ الْمُرسَلِينَ وَ عَلَى آلِهِ وَ صَحْبِهِ اَجمَعِين:

وَ بَعْدُ: فَاِنَّهُ لَيسَ فِي التّاريخِ الْاِسلامِيِّ بَعدَ رَسُولِ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ رَجُلٌ تُرَدِّدُ الأَلْسِنُ اِسْمَهُ مَا تَرَدَّدَ اِسْمُ (عُمَر بن الخَطّاب) وَ هِيَ تُرَدِّدُهُ وَ تُقْرِنُ بِهِ فِي إعجابٍ وَ اِكْبارٍ مَا عُرِفَ عَنْ عُمَرَ مِن جَليلِ الصِفاتِ وَ عَظِيمِ الْمَواهِبِ، فَأذا ذَكَرَ النّاسُ الزُّهدَ فِي الدُّنيا مَعَ الْقُدرَةِ عَلَى النَّهلِ مِنْ أنْعُمِها ذَكَرُوا زُهدَ عُمَرَ، وَ اِذا ذَكَرُوا العَدلَ الْمُطلَقَ غَيْرَ مَشُوبٍ بشائِبَةٍ ذَكَرُوا عَدلَ عُمَرَ، وَ اِذا ذَكَرُوا العِلمَ وَ الفِقْهَ فِي الدِّين ذَكَرُوا عُمَرَ وَ دِينَهُ، وَ اَنْتَ تَتْلُو مِن أنباءِ ذلِكَ فِي الْكُتُبِ مَا تَحْسِبُ الكَثِيرُ مِنْهُ مُبالَغَةً لايَكادُ العَقْلُ يُصَدِّقُها، فِي أدْنى الْمُعجزاتِ الَّتِي تُنْسَبُ اِلَى الاَنبياءِ مِنها اِلى مَا عُرِفَ عَنْ أكبرِ العُظَماءِ سُمُواً وَ جَلالِ قَدْرٍ، وَ الْمرءُ كُلَّما ازدادَ إطلاعاً عَلى اَخبارِ عُمَرَ زادَ إكْبارُهُ إيّاهُ إعْجابَهُ بِهِ وَ لَقَدْ قَرأتُ سِيَرَ العَشَراتِ مِنْ عُظَماءِ الْمُسلِمينَ وَ غَيرِ الْمُسلِمينَ، فَوَجَدْتُ فِيهِم مَنْ هُوَ عَظِيمٌ بِفِكرِهِ، وَ مَنْ هُوَ عَظِيمٌ بِبيانِهِ، وَ مَن هُوَ عَظِيمٌ بِخُلْقِهِ، وَ مَنْ هُوَ عَظِيمٌ بآثارِهِ، وَ وَجَدْتُ عُمَرَ قَدْ جَمعَ العَظَمَةَ مِنْ أطرافِها، فَكانَ عَظِيمَ الفِكرِ وَ الاَثَرِ وَ الْخُلقِ وَ البَيان، فَأذا أحْصَيتَ عُظَماءَ الفُقَهاءِ وَ العُلَماءِ ألفَيْتَ عُمَرَ فِي الطَلِيعَةِ فَلَوْ لَمْ يَكُن لَهُ إلاّ فِقْهُهُ لَكانَ بِهِ عَظِيماً، وَ اِذا عَدَدْتَ الْخُطَباءَ وَ البُلَغاءَ كانَ اِسمُ عُمَرَ مِن أوائِلِ الاَسماءِ، وَ اِن ذَكَرتَ عَباقِرَةَ الْمُشَرِّعينَ اَو نَوابِغَ القُوّادِ العَسكَريينَ اَوْ كِبارَ الاِدارِيّينَ الْناجِحينَ وَجَدْتَ عُمَرَ إماماً فِي كُلِّ جَماعَةٍ وَ عَظيماً فِي كُلِّ طائِفَهٍ،

وَ أن اِستَقْرَيْتَ العُظَماءَ الَّذِينَ بَنَوا دُوَلاً وَ تَرَكُوا فِي الارضِ أثَراً لَمْ تَكَدْ تَجِدُ فِيهِم أجَلَّ مِنْ عُمَرَ، وَ تَجِدُ هذِهِ الصِفاتِ فِي كَلِماتِهِ وَ حِمَّهِ الْمَبْثُوثَةِ فِي كُتُبِ التّاريخِ وَ الأدَبِ وَ هِيَ فِي الاَخلاقِ وَ الآدابِ وَ الْفَردِ وِ المُجتَمَعِ وَ وَصْفِ الدُّنيا وَ الآخِرَهِ وَ الخَيْرِ وَ الشَرِّ وَ الطّاعَةِ وَ الْمَعْصِيَةِ وَ الْعِلمِ وَ الْعَمَلِ وَ أسلُوبِ الْحُكْمِ وَ السِياسَهِ وَ طَبائِعِ الرِّجالِ وَ النِّساءِ لِذلِكَ حاوَلَتِ الشيُوعيَّةُ طَمْسَ مَعالِمَ وَ آثارِ هذا الْخَليفَةِ العَظِيمِ لِذا رَأيتُ مِن واجبى الدِّينِيِّ اَنْ أضَعَ هذا الكِتابَ مَتوَخِياً الْحَقِيقَةَ وَ الصَّوابَ آمِلاً اَنْ يَنالَ القَبُولَ وَ الاِستِحسانَ مِنَ المُسلِمِينَ. وَ اللهُ مِن وَراءِ القَصْدِ.

يونس السامرائى

سپاس خدای را که جهان هستی را بیافرید و به آن خلعت وجود بخشید. درود بی پایان بـر روان پاک پیامبر خدا سید انبیا و مرسلین حضرت محمد ابن عبدالله و بر آل و بیت و یاران رسول خدا باد. اجمعین.

پس از این ستایش و حمد و ثنا به حقیقت بعد از پیامبر خدا در تاریخ درخشان اسـلام کـسی را (همچن دیگر خلفای راشیدین) به مانند حضرت عمر نمی توان یافت که با اعجاب و اکرام و با بیان صفات حمیده و پسندیده و اخلاق ستوده اسم و نام وی زبانزد عـام و خـاص باشـد. و از عظمـت و شکوه وی با اعجاب و اکبار یاد کند.

اگر از زهد و قناعت وی یاد کنیم با اینکه دنیای بی سامانی را.در اختیار داشت و می‌توانـست از آن متنعم و بهره مند گردد بدون تردید زهد و پارسایی حضرت عمـر الگـو و سرمـشق زاهـدان و پارسایان است و زهد و قناعت او بر همه مردم برتری دارد . و اگر مردم از عدالت وداد گری بطـور مطلق و آن‌هم بدون شبه وشائبه وبدون خللی مشهود درآن‌یاد کنند، بدون‌شک و ریـب از عـدالت و دادگری حضرت عمر یاد می کنند. او زبانزد عامه‌ی خلق خداست. و اگر از علم و دانش و فقاهت و بینش دینی و نبوغ فکری و شعور سیاسی و امور مملکت داری کسی یاد کنند به طور اعجاب آوری معجزه آسا آنچنان که عقل و خرد آن را نوعی مبالغه پندارد بـدون شـک‌علـم و دانـش و فقاهـت حضرت عمر برتر از همه است و او پیشوا و امام همگان است.

من در تحقیقات و بررسیهای خود در خصوصیات اخلاق و آداب و آثار رجال نامدار و بزرگـان جهان چه اسلامی و چه غیر اسلامی دهها کتاب و آثار تاریخی و ادبی رجـال را مطالعـه و بررسـی نمودم که در نتیجه‌ی آن کسانی را هر یک به صفات ویژه ای یافته ام که برخی در بعـد اندیـشه و افکار وبرخی دیگر در بعد منطق و بیان و شیوه‌ی گفتار و بعضی را در خـصوصیات اخلاقـی و قـیم ذاتی یافته‌ام.

یعنی هر یک به صفات ویژه‌ای متّصف بوده‌اند.

لکن به حقیقت عمر جامع همه‌ی این صفات بوده و به همه‌ی خصلتهای نیکو و پسندیده آراسـته بودند در واقع عمر چه از بعد اندیشه و افکار و چه از بعد اخلاق و آداب و آثار و چه در باب منطـق و بیان ، خلاصه در همه‌ی ابعاد عمر شخصیت آنچنان بزرگوار و اندیشمندی است که گوی سـبقت را از همه ربوده است . آری در مقایسه با اهل فصاحت و بلاغت و اهل فقه و دانش دینـی و اجتهـاد در استنباط احکام از کتاب و سنت بدون شک عمر در طلیعه‌ی آنهاست و اسم و نام او در اول اسم و نام آنهاست . اما در ابعاد دیگری چنانچه از عبقری های دوران و قانون گذاران زمان و یا رهبـران و

سرداران لشکر و اندیشمندان مجالس قانون‌گذاری و طرّاحان تنظیمات اداری بالاخره افرادی کـه در این امر ناجح شده‌اند، چنانچه معیار و امتیازی را در نظر داشت.

بدون تردید عمر امام و پیشوای هر جماعت و سردار و بزرگ کل طوائف و قبیله ها خواهد بود . همچنین در مطالعه و بررسی احوال مردانی که دولتی را تشکیل داده و حکومتی را تأسیس کـرده و نظم و نظامی را برقرار نموده و آثاری را از خود بر جای گذاشته اند تردیدی نیست که کـسی را بـه مانند عمر نمی توان یافت . آری چنین صفات و خصلت‌هـایی در کلمـاتش، در آداب و اخـلاق و آثارش، در تاریخ ادب و فرهنگش که مجموعه ای از اخلاق و آداب او در فرد و مجتمع در وصـف دنیا و آخرت، در امر خیر و شر، در طبایع مردان و زنان، در طاعت و عبادت و معصیت، همچنین در علم و عمل و در اسلوب حکومت و سیاست، متجلی و هویداست و خواهی یافت. که از این جهـت است که شیوعیان در طمس آثار این بزرگ مـرد تـاریخ و در نـابودی آداب و فرهنـگ دینـی و سیاسی و شخصیت معنوی او چه بسیار نقشه های شومی را بکار گرفته‌اند تا زمانی را برای بی بنـد و باری خود بیابند ، لذا به حکم و وظیفه‌ی دینی خود بر آن شدم که با روح هماهنگی با ایـن واقعیـت ها این کتاب حاضر را به رشته‌ی تحریر درآورم .

یونس الشیخ ابراهیم سامرائی

ملاحظه : قبل از شروع به مورد داستان در جهت توضیح برخی از مطالب مورد اشاره در متن کتاب تذکر این مطلب را ضروری می‌داند و آن این که چون فاروق از صمیم قلب معتقد بود که در راستای حدیث شریف «کُلُّکُم راعٍ وَ کُلُّکُم مسئولٌ عَن رَعِیّتِهِ» مسئولیت حسن کار کلیه‌ی استانداران، فرمانداران و والیان خود و مراقبت بر احوال و اوضاع آنها در پیشگاه خداوند ذوالجلال (ج) و دربارگاه عدل الهی را برعهده دارد و باید جوابگوی انحراف و بی‌عدالتی‌های آنها باشد، لذا بر اساس چنین ذهنیتی و بر مبنای نبوغ فکری و شعور سیاست مملکتداری خود به هنگام اعزام کارداران و والیان حکومت اسلامی به ایالات تحت نفوذ و بخش‌های تابعه ضمن صدور فرمان مأموریت و تعیین پست‌های حسّاس آنها و تعیین حقوق و جیره و عطایای متصدیان امر، از کلیه‌ی اموال و ثروت آنها صورت‌برداری به عمل آورده (و در دفتر حقوق و عطایا) در نزد خود یادداشت و نگه‌داری می‌نمود. تا به هنگام اتّهام به اختلاس اموال عمومی چه در پایان دوره‌ی خدمت‌آنها و چه در اثنای اشتغال به کار، آنان را به مرکز احضار و بر مبنای حق و حقوق معینی که در دفتر ویژه نگهداری شده و بر اساس ریز صورت دارایی سابق از آنها بازجویی و محاسبه نماید که اگر مازاد بر آن از محلّ نامشروعی به دست آمده بود، تمام مبلغ اضافی را به بیت‌المال عمومی مستردّ کرده و آنان را توبیخ یا عزل می‌نمود.

حال با ذکر این مطالب و تطبیق آن با موارد متن کتاب، به عنوان یک اصل مهم در راهگشایی به مطالب مورد اشاره در متن کتاب که اجمالاً به آن اشاره شده است، در آغاز سخن در این بخش از متن کتاب به ذکر مورد داستان آنها مبادرت می‌شود. حال به اصل مطلب و ترجمه و شرح آن می‌پردازیم :

﴿حرف الف﴾

(بسیار مهم)

۱ـ اَبَتِ اَلدَراهِمْ اِلاّ اَنْ تُخْرِجَ اَعْناقَها : (قالَها عِنْدَ ما اَخَذَ اَحَدُ الوُلاةِ بِناءَ دارٍ لَهُ فَعَزَلَهُ عَنِ الاِمارَةِ)[۶۶]

در باب آفات اموال و ثروت دنیایی

درهم و دینارها گردن خود را برافرازند و ماهیت خود را ظاهر کرده و ثروت و اموال اشخاص را آشکار می‌کنند.

زر نهان داشتن بود مشکل	گرچه دارنده حیله‌ها سازد
زر اگر درزمین کند پنهان	گردن از زیر خاک برافرازد

اصل داستان :

فاروق در حال مراقبت بر اوضاع شهروندان مدینه ساختار ساختمان مجللی که در آن مصالح نایابی به کار گرفته شده بود، و با سنگ خارا و آهک و مصالح مهم آراسته گردیده بود، مشاهده نمود. پرسید این ساختمان مال کیست؟ گفتند : متعلق به یکی از استانداران امیرالمؤمنین در بحرین است که در هنگام مراجعت به مرکز در آن استراحت می‌کند. فاروق در نگاه خشم‌آلودی این جمله را زمزمه می‌کند : «اَبَتِ اَلدَراهِمْ اِلاّ اَنْ تُخْرِجَ اَعْناقَها» درهم‌های بیت‌المال نتوانسته‌اند چهره‌ی خود را از ما پنهان بدارند. و این جمله را نیز زمزمه نمود : «لی علی کُل خائنٍ أمینان : الماء و الطین» آب و گل دو نگهبان صادق و صمیمی هستند که اسرار و خیانت خودخواهان را برای ما بازگو می‌کنند.

در نتیجه ابوهریره رضی‌الله‌عنه که استاندار بحرین بوده را به مدینه احضار نمود. پس از بررسی‌های به عمل آمده دریافت که با چنین حق و حقوقی نمی‌توان چنین ساختمانی را بنا نمود و چنین پنداشت که این هزینه‌ها از ضایع کردن حق مردم به دست آمده است. سپس به جهت تعدیل وضع اقتصادی و رعایت اصل عدالت اجتماعی و حفظ نمودن حقوق مردم در بیت‌المال عمومی دستور داد که نصف اموال او را مصادره و به بیت‌المال عمومی برگردانند. و نصف باقیمانده را برای وی بگذارند. سپس وی را از پست و مقام خود عزل و برکنار نمود. آری، فاروق رضی‌الله‌عنه در جهت احقاق حق و اجرای اصل عدالت اجتماعی به مجرد اثبات جرم و بزهکاری، و احساس نوعی اختلاس در اموال عمومی، بسیاری از اموال و ثروت فرمانداران و کارداران خود را مصادره و آنان را یا عزل و یا آنان را توبیخ کرده است. بدیهی است که این امر به نسبت امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه جلوه‌ای از عدالت اسلامی و اجتماعی است و چنین امری کاری بسیار منطقی و معقول است. چون امیر اسلام مسئولیت اجرای

۶۶ـ اخبار عمر و اخبار عبدالله ابن عمر طنطاوین، صفحه‌ی ۱۳۶ و ۱۳۷، و کان یقول لی علی کل خائن امینان الماء و الطین در شماره‌ی ۹۲۹ نیز به این مطلب اشاره شده است.

عدالت اجتماعی را برعهده دارد. و نظام اجتماعی و ثبات جامعه و رفاه عمومی مسلمانان نیز بر آن استوار است.



۲ـ اِبْتَغِ رَحْمَةَ اللهِ عِنْدَ طاعَتِهِ واحْذَرْ نِقْمَتَهُ عِنْدَ مَعْصِيَتِهِ وَ لا تَقْطَعْ رجاءَکَ عَنْهُ خِلالَ ذٰلِکَ.

به هنگام اطاعت و فرمانبرداری خداوند متعال، خیر و رحمت و برکت او را طلب کنید و به هنگام عصیان و نافرمانی نیز ازعذاب سخت خداوندی برحذر باشید و با این حال هم به لطف و عنایتش امیدوار بوده و قطع امید نکنید.



۳ـ اِبْتَغُوا الأَرْزاقَ مِنْ خَبايا الارْضِ (خَبايا اَی مِنْ جِهاتٍ).

رزق و روزی خود را از اعماق زمین و اطراف آن به دست آورید.

یعنی از همه‌ی چیزهایی که در درون زمین نهفته است و از همه‌ی قابلیت‌های فراوانی که به صورت‌های گوناگون مانند ذخایر و معادن و غیره که در قلب زمین و بستر رشد گیاهان قرار دارد با تلاش و تکاپوی لازم به بهترین نحو از این نعمت‌ها استفاده‌ی بهینه کنید.

ای کسانی که طالب رزق آیید ‌‌ ‌‌ عمل ناصواب بگذارید

رزق از داخل زمین طلبید ‌‌ ‌‌ تخم کارید و دخل بردارید

در استنباط از محتوای این کلام برداشت این است که امیرالمؤمنین ﷺ همچنان که به توسعه و گسترش برنامه‌های دینی، معارف و فرهنگ اجتماعی در سطح مملکت اسلامی پرداخته است، به همین منوال در توسعه‌ی مسائل اقتصادی و کاوش‌های علمی و عملی در زمینه‌ی استخراج معادن و استفاده‌ی بهینه از منابع زیرزمینی و نهفتی‌های عجیب و غریب در درون زمین نیز نهایت سعی و کوشش را بکار گرفته است و مسلمانان را در همه‌ی موارد مختلف به این مهم سفارش و توصیه نموده است. در راستای این کلام و در تعمّق لازم در پند و اندرزهای حکیمانه امیرالمؤمنین ﷺ این حقیقت بس روشن‌است که پندار علمانی‌ها(سکولاریست‌ها) در اصل جدایی دین از سیاست پندار غلطی است. نظام دنیایی جدید ـ برحسب اعتبار آنها ـ که چنین می‌پندارند، که دین از زندگی مدنی نقشی ندارد و مسلمانان فقط در مسائل دینی به غور فرو رفته‌اند، ادّعایی پوچ و بی‌محتوایی است.

هیچ‌گاه عقل و منطق صحیح دین و دنیا را جدا از هم ندانسته است، بلکه این دو اصل مهم را مرتبط با همدیگر می‌داند. در اصل نه دین بدون دنیا و نه دنیا بدون دین و معتقدات معنوی ـ در اصل ایمان به پروردگارجهان ـ هیچ‌یک از این دو اصل با هم تضادی کلّی ندارند و این اندیشه و پندار امیرالمؤمنین

رضی الله عنه است که سفارش می‌کند مردمان به درون زمین فرو رفته و از معادن و ثروت‌های زیـرزمین، روزی و معاش خود را تأمین کنند. و قرآن کریم هم در این باره چنین می‌فرماید:

«وَ ابْتَغِ فِي ما آتاكَ اللهُ الدّارَ الآخِرَةَ وَ لا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدّنيا»

«بجوی و طلب کن به هر چیز که عطا داده است خداوند از نعمـت‌هـای ظـاهره و باطنـه ثـواب و سعادت دار آخرت را و لیکن حصه و بهره‌ی خود را از لذایذ نعمت‌های دنیا نیز فراموش مکـن.» یعنـی مال خود را در راه خدا صرف و آن را وسیله‌ای ساز برای آخرت.

سعدی می‌فرماید:

به دنیا توانی که عقبی خری	بخر جان من ور نه حسرت بری

(بسیار مهم).

۴ـ ابْدَأُوا بِقَرابَةِ النَبيِ(أيْ بالْغَنائِمِ) الأقْرَبُ فَالأقْرَبُ حَتّى تَضَعُوا عُمَرَ حَيْثُ وَضَعَهُ اللهُ[۶۷]

(ای حاکمان اسلامی) در تقسیم غنایم و اموال عمومی از نزدیکان پیامبر خدا و خویـشاوندان آن حضرت به ترتیب الأقرب فالأقرب یعنی هر کسی که از کس دیگری به پیامبر خدا نزدیک‌تر است شروع کنند و اولویت‌ها را رعایت کنید. به طوری که عمر را نیز در محلی قرار دهنـد کـه خداونـد برای وی تعیین کرده است.

یعنی در جدول‌بندی حق و حقوق مسلمانان از بیت المال و در تقسیم غنایم و اموال جنگی، عمـر را همچون مردمان عادی حساب کنند. نه این که او یک امیر است و باید در ردیف ویـژه‌ای قـرار گیرد و برای او امتیازی قایل شوند و آن زمانی بود که متوجه شد که که قبیله بنـی عـدی را بعـد از قبیله بنی هاشم و قبیله بنی تیّم نوشته بودند چون آن را نوعی امتیاز تلقی نمود. بـر آن انتقـاد کـرد و اعلام نمود که برتری انسان‌ها بر یکدیگر بر اساس تقوا و پرهیزگاری است نه بـه انتـساب، نـژاد و قبیله و یا احراز موقعیت برتر. در ردیف نمودن لیست و جدول حقوق.

چکیده داستان:

وقتی درآمد افزون گردید و اموال بیشتری به مرکز رسید، عمر رضی الله عنه درباره‌ی تقسیم و توزیع آن از اصحاب کرام دعوت به عمل آورد. پس از تبادل نظر و تفاهم حاصله به پیشنهاد عثمان بن عفّـان رضی الله عنه که اگر محاسبه‌ای درست انجام نشود، اشتباهاتی پیش خواهد آمـد کـه آنهـایی کـه حقـوقی دریافت کرده‌اند و آنانی که حقوقی دریافت نکرده‌اند، شناخته نمی‌شود، ولید بـن هـشام بـن مغیـره

۶۷ـ کتاب الفاروق محمد حسین هیکل، ج ۲، صفحه‌ی ۲۳۱، عنوان اکتبوا الناس علی منازلهم.

گفت : من از شام آمدم. امرا را دیدم که دفاتری را تهیه و تدارک دیده بودند. بر مبنـای آن اسـامی مردم و سپاهیان و ارقام اموال را در آن نوشته و ثبت نموده بودند. (یعنی دفتر برای محاسبه‌ی اعمـال، امری ضروری‌است!) عمر رضی‌الله‌عنه سخنان ولید بن هشام را پسندید، سپس دستور داد تا دفتـر دیـوان را تدارک ببینند و کسانی را که شایسته‌ی این امر مهم هستند، معرفی کنند. سپس عُقیل بن ابی‌طالب و مخزمه بن نوفل و جُبَیر بن مُطعِم که افرادی آگاه و بصیر به امور آمارگیری بودند و از مردمان آشـنا به انساب عرب و نیز از نویسندگان قریش محسوب بودند، به این مهم گمارده شدند. سپس عمـر بـه آنان دستور داد تا مردم را بر حسب مقام و منزلت خود نام‌نویسی کنند. و آمار صـحیح و درسـتی را تنظیم نموده و تقدیم دارند. حسب الأمر آنان از خاندان بنی‌هاشم سپس طائفه‌ی ابوبکر رضی‌الله‌عنه (بنی تـیّم) و بعد عمرْ رضی‌الله‌عنه و اقوام او شروع نمودند. وقتی که او آمار تنظیمی را مشاهده نمود و دریافت که قبیله بنی‌عدی را در پی بنی‌هاشم و بنی‌تیّم نوشته‌اند، و مقام برتر را برای او در نظر گرفته بودند، بلافاصـله بدان اعتراض کرد. و چون آن را امتیازی در حق خود و اقوام خود می‌دانست، پس مقرّر داشت کـه عمر را در جایی خود بنویسند نه این که او امیرالمؤمنین است و باید برای او امتیاز ویژه‌ای قائل شد.

اول از نزدیکان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم سپس مرحله به مرحله تا به عمر رضی‌الله‌عنه می‌رسد.

قبیله بنی‌عدی پس از اطلاع از تهیه آمار، به نزد عمر آمده و گفتند : تـو خلیفـه‌ی رسـول خـدا هستی. چه می‌شود آن‌چنان که آنان نوشته بودند، خودت را در همان مرحله و مرتبه قرار مـی‌دادی؟ البته آنان می‌خواستند چون او امیرالمؤمنین است شایسته است در ردیف سوم قرار گیـرد. ولـی آیـا عمر به این پیشنهاد راضی بود؟ خیر! نهایتاً در جواب آنان چنین گفت : ای بنی‌عدی! شـما بـا ایـن پیشنهاد می‌خواهید به بهانه‌ی نزدیکی از من امتیازی برای خود قائل شوید؟ و موقعیـت و منزلتـی را دریابید؟ چگونه من حسنات خودم را به شما واگذار بکنم و در روز قیامت از حسنات من کم شـود؟ شما می‌خواهید از کوله‌بار من استفاده کنید. به خدا سوگندهرگزچنین امری از مـن مقـدور نیـست. بمانید و منتظر باشید تا وقتی که شما را دعوت می‌کنند. اگر چه در آخر هم نوشته شـوید. در آخـر آنان را چنین توصیه نمود که او از راه و روش پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم عدول نخواهد کرد. فرمـود : اگـر از راه و روش یاران خود (پیامبر و ابوبکر) سرباز زنم، با مـن مخالفـت خواهـد شـد. ایـن مطلـب در شماره‌ی دیگری از این کتاب دنبال خواهد شد.



۵ـ أبْطَأَ عُمَرُ یَوْماً عَنِ الْخُروجِ لِصَلاةِ الجُمُعَةِ ثَمَّ خَرَجَ فَاعْتَذَرَ إلی النّاسِ وَ قالَ إنَّما حَبَسَنی عَنْکُمْ ثَوْبی هذا کانَ یُغْسَلُ وَ لَیْسَ عِنْدی غَیْرُهُ.

روزی حضرت عمر رضی‌الله‌عنه برای اقامه‌ی نماز جمعه با تأخیر حضور یافتند. وقتی بر منبر نشست از مردم اعتذار نمود و فرمود، پیراهنم را شسته بودم و منتظر شدم تا خشک شود. و چون به جز آن پیراهن دیگری نداشتم تا به تن کنم. لذا از تأخیر در جمع شما برای اقامه‌ی نماز معذرت می‌طلبم.

۶ـ اِبْنُ السَبیلِ أحَقُّ بِالْماءِ وَ الظِّلِ [۶۸]

مسافران و اصحاب‌الطریق در مورد استفاده از آب آشامیدنی و مورد نیاز خود و استفاده از سایه‌ی درختان و محل و مکان خنک حق بیشتری را بر دیگران دارند. سیر داستان به اینگونه است.

اصل داستان :

جماعتی از انصار بر قریه‌ای گذر کردند و از اهالی این قریه درخواست آب آشامیدنی و محل استراحتی نمودند وقتی که به آنها جواب رد دادند ناگزیر با آنها درگیر شدند. وقتی که به مرکز برگشتند جریان را در محضر رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم بازگو کردند. آنگاه پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم در این زمینه فرمود : اصحاب‌الطریق حق استفاده از آب و سایه‌ی خنک را بیشتر از ساکنان روستا دارند.

۱ـ یعنی مسافر برای ادامه‌ی راه سفر خود بیش از هر چیز به رفع تشنگی و خستگی نیازمند است. باید مسلمانان این گونه حق اولویت‌ها را مدنّظر قرار دهند، غریبان و مسافران را یاری دهند و به آنها کمک کنند. که این امر تجلّی‌بخش روح انسان‌دوستی و مردمداری مسلمانان است.



۷ـ اِتِّباعُ الْهَوَی یَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ ...

پیروی نمودن از آرزوهای نفسانی و به دنبال رفتن تمایلات مادی راه حقیقت‌یابی را مسدود می‌کند و انسان را به تباهی و فساد اخلاقی جذب خواهد نمود.

۸ـ أتَدْرُونَ لِمَ سُمِّیَ الْمَزاحُ مَزاحاً؟ قَالُوا : لا. قالَ رضی‌الله‌عنه : لاَنَّهُ اَزاحَ صاحِبَهُ عَنِ الْحَقِّ ...

آیا می‌دانید چرا مزاح را مزاح گویند. گفتند خیر، فرمود چون مزاح گفتن و شوخی‌های بی‌مزه و خارج از ادب را عادت‌کردن را در واقع گوینده‌ی آن را از حقیقت‌ها و بیان واقعیت‌ها به دور انداخته

۶۸ـ اخبار عمر ص ۱۸۲ عنوان ابن السبیل احق بالماء من الثانی (المقیم)

و موجب سقوط شخصیت معنوی و اجتماعی او خواهد بود.

یعنی مزاح گویان آن چه را که به مذاق شنوندگان خوش آید در پی آنند و به راستی و درستی سخنان خود توجه ندارند . که در نتیجه به حق و ناحق درآیند و خود باعث سقوط شخصیت خود خواهند بود.

بیشتر خلق را به وقت مزاح ناصواب آید از زبان بیرون
هر که او را مزاح افزون است ناصوابی اوست بر افزون

(بسیار مهم).



۹۷ ـ اِتَّقِ اللهَ فَإِنَّ مَنْ اِتَّقَى اللهَ وَقاهُ

از خدای خود بترس و بر او توکل کن. هر آینه آن که از خدای خود بترسد بر او توکل کند. لاجرم او را در هر بلای محفوظ و از هر مشکله‌ای رهائی‌اش می‌بخشد.

ملاحظه : عوف بن مالک، مشرکان پسرش را اسیر کردند. به نزد پیامبر خدا ﷺ آمد و چنین اظهارنمود یا رسول الله مشرکان پسر مرا اسیر کرده‌اند، مادرش بی‌تابی می کند و سد رمقی هم نداریم. پیامبر او را به صبر و شکیبایی توصیه و فرمود به مادرش بگو که «لا حَولَ وَ لا قُوَّةَ إلاّ بالله العلیّ العظیم» را ورد زبان خود کرده و برخدای خود توکل کند. حسب الامر او و همسرش به آن مشغول شدند که چندی نگذشت فرصتی پیش آمد پسرش در غیاب مشرکان گله‌ای ۴۰۰۰ رأس گوسفند مشرکان را ربود و به مدینه بازگشت که به موجب‌آن غم و اندوه و فقر و بینوایی آنها برطرف گشت و آیه‌ی شریفه[۶۹] در حق آنان نازل شد. شعر :

از سببهایی بگذر و تقوی‌طلب تا خداوند روزی رساند بی‌سبب
حق ز جای بخشدت رزق حلال که بنا شد در گمان و در خیال

(بسیار مهم).



۱۰۰ ـ اِتَّقِ اللهَ فِیما وُلِّیتَ مِنْ مَنْصِب

در امری که خداوند متعال به شما سپرده است تقوای خدا رارعایت کن.

یعنی از خدای خود بترس. از مقام و منصبی که دارید به خوبی و به نحو احسن از آن استفاده کن. مقام‌ومنزلت دنیایی‌تو را مغرور نکند و تو را از حق و عدالت به دور نیندازد.



۶۹ ـ سوره‌ی الطلاق، آیه‌ی ۲ و ۳.

۷۰ ـ وَ مَصارِعُ القَومِ حیثُ قُتِلُوا

۱۱ـ اِتَّقِ مَصارِعَ[۷۰] الظّالِمِينَ

از درافتادن با ستمکاران پرهیز کن.

یعنی از خدعه و نیرنگ ستمکاران در میدان جنگ برحذر باش. زیرا بزرگترین اسلحه‌ی دشمنان در میان جنگ، خدعه و نیرنگ است. پس در این صورت، اجتناب از درگیری با آنان در حد امکان امری پسندیده است.

❁ ❁ ❁

۱۲ـ اِتَّقُوا الرَّأيَ فِي دِينِكُمْ ...

از رأی و نظر شخصی در برنامه‌ی دین خود بپرهیزید و بر آن چیزی نیافزایید.

در نکوهش از تفسیر به رأی

یعنی چون خداوند متعال در کتاب آسمانی خود احکام دین و برنامه‌های آن را در چهارچوب مشخصی بیان فرموده است که بهترین شکل برای دین و زندگی بشر است نیازی به دخل و تصرف در آن نیست. در دستور آیات قرآن کریم تفسیر به رأی نکوهش شده است.



۱۳ـ اِتَّقُوا اللهَ عِبادَ اللهِ وَ اَعِينُونِي عَلى اَنْفُسِكُمْ بِكَفِّها عَنّي وَ اَعِينُونِي عَلى نَفْسِي بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهِي عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اِحْضارِي النَّصِيحَةَ فِيما وَلاّنِي اللهُ مِنْ اَمْرِكُمْ.

ای بندگان خدا تقوا و پرهیزکاری را پیشه کنید. در رابطه با کارهای خودتان، مرا کمک نمایید. کارهای دشوار و سنگین و دشوار را به من سفارش نکنید به گونه‌ای که مرا توان آن نبوَد و مرا نیز از طریق امر به معروف و نهی از منکر در اموری که مربوط به خود شماست یاری دهید و در امری که مسئولیت آن به من واگذار شده است مرا ارشاد نمایید و نصیحتم کنید.

ملاحظه : خدا رحمت کند امیرالمؤمنین راکه او حق آزادی بیان و اندیشه و تفکر وبینش صحیح را به مردم بخشید و راه انتقاد و اعتراض به مسئولین را بر مسلمین هموار کرد تا اسلام را به عنوان یک برنامه‌ی مترقیانه در تطبیق آن با عدل و داد پذیرفته و آزادانه به آن تعهد کنند.



۱۴ـ اِتَّقُوااللهَ فِي اَنْفُسِكُمْ وَفِيما غابَ عَنِ النّاسِ مِنْ اَمْرِكُمْ.

درباره‌ی آنچه که به شخص خودتان مربوط است و در ظاهر اعمال شما نمایان است و همچنین در اموری که بر مردم پنهان است، از خدای خود بترسید .

یعنی به گونه‌ای عمل کنید که ظاهر و باطن کار شما یکی باشد، بی‌شک پرهیز کردن از گناهان در خلوت نمایانگر خلوص بندگی و تجلی‌بخش روح اسلامیت است و این حقیقتی است که

اسلام بدان اشاره داشته است.

(بسیار مهم).

❁ ❁ ❁

۱۵ ـ اِتَّقُوا اللهَ فَاِنَّما التَّقْوی بِالتَّوَقّی

از خدای خود بترس و پرهیزکار باش. به درستی تقوا و پرهیزکاری چیزی جز خود محفوظ داشتن از گناه و تباه‌کاری نیست.

یعنی تقوا امری است عملی و اثر آن در عمل متجلّی و پیداست نه تنها تلفظ به آن و ادعای عاری از روح آن.

❁ ❁ ❁

۱۶ ـ اِتَّقوا مَنْ تَبْغَضُهُ قُلُوبُکُمْ.

از دوستی کردن با کسانی که دل‌های شما از آنها کراهت دارد برحذر باشید و از شرّ آنان بپرهیزید.

در دل خویش هر که را یابی	دوست اهل دوستدار اوست
برحذر باش از بدی آن کس	که دل تو ندارد او را دوست

❁ ❁ ❁

۱۷ ـ اُتِیَ عُمَرُ بِاللَّحْمِ فِیهِ سِمْنَةٌ فَاَبی أنْ یَأکُلَها وَ قالَ کُلُّ واحِدٍ مِنْهُما اُدْمٌ قالَها عامَ الْقَحْطِ (اُدْمٌ، مَرَقٌ)

مقداری آب و گوشت که به آن اندکی چربی و روغن ریخته بودند به حضور امیرالمؤمنین آوردند. وی از خوردن آن خودداری نمود و فرمود چون هر یک از آن نوعی غذاست لذا من آن را نخواهم کرد.

امیرالمؤمنین با ابتکار این‌عمل می‌خواست که مسلمانان را به قناعت و صرفه‌جویی عادت دهد و از نوعی آرزوهای نفسانی مردم را برحذر دارد.

❁ ❁ ❁

۱۸ ـ اَثْنی رَجُلٌ عَلی عُمَرَ فَقالَ اَتَهْلِکُنی وَ تُهْلِکُ نَفْسَکَ.

شخصی عمر را ستایش کرد. فرمود: آیا می‌خواهی با این عمل هم من و هم خودت را به هلاکت بیفکنی.

یعنی چون این امر به نسبت ستایش کنان نوعی ریا و تظاهر محسوب و به نسبت شخصی که او را ستایش می کنند نیز نوعی عجب و غرور نفس متصور است پس این امر موجب هلاک و نابودی طرفین است.

❁ ❁ ❁

۱۹ـ اِجْتَهِدْ اَنْ لا تَكُونَ دَنِيءَ الْهِمَّةِ فَاِنِي مَا رَأَيْتُ اَسْقَطَ لِقَدَمِ الاِنْسانِ مِنْ تَدانِي هِمَّتِهِ

سعی کن مردی پست‌همت و دنی‌طبع نباشی . چون دنائت طبع و تنازل همت عامل سقوط شخصیت انسان است ، که به درستی من در تجربه‌ی روزگار و در تفکر خود چیزی مؤثرتر از دنائت طبع در سقوط منزلت و لغزش پاهای او نیافته‌ام.



۲۰ ـ اِحْذَرْ صَدِيقَكَ اِلاّ مَنْ خَشِيَ اللهَ.

از دوستان خود برحذر باش مگر کسانی که خوف خدا را در دل داشته باشند.

از همه‌ی دوستان حذر می کن — جزآن کس که ناصح است و امین
بر زمین ناصح و امین آن است — که بترسد از کردگار متین



۲۱ ـ اَجْرَدُ مِنْ صَخْرَةٍ وَ مِنْ صَلْعَةٍ [۷۰]

فلانی از سنگ صافٍ و سر بی موٍ و طاس لخت‌تر است.

ضرب‌المثل :

امیرالمؤمنین در نمایاندن چهره‌های اشخاص بخیل و لجوج و ارباب تنگ‌نظر به نمونه‌ای از ضرب‌المثل‌های مشهور اشاره کرده است. یعنی او هیچ نوع انعام و بخشش‌هایی را در خود نمی‌پذیرد و عاری از همه‌چیز است. هم‌چنان که صخره و سلعه به این مثابه هستند.



۲۲ـ اِجْعَلْ النّاسَ عِنْدَكَ سَواءً لا تُبالِ عَلَى مَنْ وَجَبَ الْحَقُ قالَها لأبی موسی الأشْعَرِی.

در تذکر دادن در یک مورد به ابو موسی اشعری به هنگام قضاوت و صدور حکم شرعی فرمود: به هنگام قضاوت و صدور حکم شرعی در بین مردمان مساوات و برابری را برقرار کن و در قید آن نباش که حق بر چه کسانی واجب می گردد.



۷۰ـ الصِلعَةُ ما يُبرقُ مِن رأسِ الاَصلَعِ : اَجرَدُ مِن صَخرَةٍ لِاَنّها تكُونُ خالِيَةٌ مِنَ النَّباتِ مَلْساءَ ما عَلَيها شَيءُ البَتَّةَ (نقل از فرائد الادب المنجد ص ۹۳۸)

۲۳ ـ اِجْعَلِ التَّقْوی عِمادَ قَلْبِکَ وَ جَلاءَ بَصَرِکَ [۷۱]

ترس و بیم از خدا را ستون محکم قلب خود و روشنایی چشمانت قرار دهی.

امیرالمؤمنین در توصیه به عبدالله ابن عمر فرموده تقوا و پرهیزگاری در برابر شدائد روزگار ستون محکم و استواری است که همه‌ی دشواری‌ها را برطرف خواهد کرد و آن چنان نوری است که چشمان آدمی‌زاد را در برابر واقعیت‌ها و حقیقت‌ها روشنی می‌بخشد. و این وسیله‌ی گشودن راه دشواری‌هاست.



۲۴ ـ اِجْعَلوا أَوَّلَ نَهارِکُمْ لِآخِرَتِکُمْ وَ ما بَعْدَهُ لِدُنْیاکُمْ.

در مورد ارزش زمان

اول وقت روز را به عبادت و طاعت خدا و برای پاداش آخرت و روز واپسین خود قرار دهید و ما بعد آن را نیز برای دنیا و کسب روزی خود قرار دهید.

یعنی این دو وقت از زمان فرصت مناسبی است چه برای روز آخرت و چه برای کسب روزی و معیشت. منظور از اول روز، نماز و عبادت سحرگاهان است و بعد از آن وقت کسب و کار است.



۲۵ ـ اِجْلِسوا اِلَی التَّوّابینَ فَاِنَّهُم اَرَقُّ اَفْئِدَةً

در مجلس توابین بنشینید و هم مجلس آنان باشید. چون اینان به توبه و استغفار مشغولند و از دیگران بیشتر به رقت قلب آراسته‌اند.

یعنی همنشینی با آنان موجب تجلی رحمت یزدان بر دلهای انسان است. محتوای آیه‌ی «کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ» به آن اشاره دارد. چون مجاورت در هر امری مؤثر است. چه بهتر که هم‌نشینی با صالحان، متقیان و توابین باشد.



۲۶ ـ اَحَبُّ النّاسِ اِلَیَّ مَنْ رَفَعَ اِلَیَّ عُیوبی قالَها تَواضُعاً.

امیرالمؤمنین از باب تواضع و فروتنی فرمود:

گرامی‌ترین مردم به نزد من کسانی هستند که عیب و نقص مرا به من بازگو کنند و مرا پنددهند. **ملاحظه:** در این زمینه استادسخن‌سعدی‌چنین گوید:

۷۱ـ اخبار عمر ص۲۳۴ فانه لاعمل لمن لانیة له ولا اجر لمن لاخشیة له ولاجدید لمن لا خَلَقَ له. این مورد به عنوان تکمیل‌کننده مورد فوق آورده شد.

جز آن کس ندانم نکوگوی من	که ظاهر کند بر من آهوی من

و دیگری گوید:

رحمت ایزدی بر آن کس باد	که مَساوی ما به ما بنمود
یا زافعال زشت ما کم کرد	یا بر افعال خوب ما افزود

استاد معیری نیز گوید:

دوست دارم کسی که عیب	مرا همچو آینه روبه‌رو گوید
نه چو شانه که به هزار زبان	پشت سر رفته مو به مو گوید



۲۷ ـ اَحَبُّ الْخَطِّ اَبْیَنُهُ

زیباترین خط، خطی است که شفاف‌تر و روشن‌تر معانی و مطالب را بیان کند.

یعنی درهرچیزی نوعی محسنات وزیبایی نهفته است که بایدبه آن نقطه توجه کرد نه به ظاهر آن.

۲۸ ـ اَحَبُّکُمْ اِلَیْنَا مَالَمْ نَرَکُمْ اَحَبُّکُمْ اِسْماً فَاِذا رَأَیْناکُمْ اَصْدَقُکُمْ حَدِیثاً وَ اَعْظَمُکُمْ اَمانَتاً.

تا وقتی که شما را ندیده‌ام، گرامی‌ترین شما به نزد من کسانی هستند که دارای اسم خوب و مستحسنی باشند ولی که شما را از نزدیک می‌بینم همانا گرامی‌ترین شما پیش من کسانی هستند که صداقت و راستگویی و امانتداری ایشان بیشتر از دیگران است. یعنی اسم و شهرت ظاهری ملاک امر نیست، بلکه صداقت و درستکاری و امانتداری ملاک امر و مورد اعتماد است.



۲۹ ـ اِحْتَرِسوا مِنَ الْناسِ بِسوءِ الظَّن.

با سوء ظن و حدس و گمان به مردمان خود را از شر و آزار آنان محفوظ بدارید.

یعنی بدون آزمودن و امتحان به مردمان اعتماد نکنید که چه بسا بر اثر حسن ظن با آنها مشاکلی به وقوع پیوسته است که جبران آن بسی دشوار و صعب‌العلاج بوده است.



۳۰ ـ اِحْتَفِظْ مِنَ النِّعْمَةِ اِحْتِفاظَکَ مِنَ الْمَعْصِیَةِ.

نعمت‌های الهی را نگاه‌داری نموده و محفوظ بدار. هم‌چنان که معصیت‌ها و گناه‌های خود را

نگاه‌داری کرده و محفوظ می‌داری.

یعنی نعمتها و موهبتهای خداوندی را جدی بگیر و در احتفاظ به آن کوشا باش.

منظور از احتفاظ به نعمت ، اهمیت دادن به آن است از طریق تحدّث به آن و انفاق کردن آن بر فقرا و مستمندان و اخراج زکات و حق فقیران از مال و سامان خود.که آن باعث افزایش نعمت است.



۳۱ـ اِحْرِثْ لِدُنیاکَ کَأَنَّکَ تَعیشُ اَبَداً وَ اِحْرِثْ لِآخِرَتِکَ کَأَنَّکَ تَمُوتُ غَداً

آنچنان در کسب معاش خود و در کسب روزی مباح تلاش کن که چنان پنداری همیشه در دنیای موجود، باقی خواهی ماند و آنچنان در طاعت و عبادت و در تهیه‌ی زاد آخرت سعی و تلاش خود را به کار گیر که چنان پنداری فردای آن روز خواهی مرد و دار فانی را وداع خواهی گفت. در روایت صحیح آمده است که : «بهترین شما کسی نیست که برای آخرت کار کند و دنیا را ترک نماید یا برای دنیا فعالیت کند و آخرت را رها نماید. بهترین شما کسی است که هم برای آخرت و هم برای دنیا کار کند.»

در روایت آمده است : مرد کامل، مردی است که هم مرد دنیا و هم مرد آخرت باشد.



۳۲ـ اِحْذَرُوا اَنْ یُدال عَلَیْکُمْ لِغَدْرٍ مِنْکُمْ اَوْ بَغْی

برحذر باشید از این که براثر خیانتی یا ارتکاب جنایتی به سوی شما انگشت بگذارند و بر علیه شما اتمام حجت کنند.

یعنی طوری عمل کنید که مردم شما را خائن و جانی نپدارند به طوری که حرمت و موقعیت اجتماعی شما مخدوش گردد.



۳۳ـ اُحَذِّرُکُمْ عاقِبَةَ الْفَراغِ فَاِنَّهُ اَجْمَعُ لِاَبْوابِ الْمَکْرُوهِ مِنَ السُّکْرِ

شما را برحذر می‌دارم از عواقب وخیم و شوم بی کاری. به درستی بیکاری بیشتر از حالت مستی و می‌خواری درهای فساد و تباه کاری را به روی شما می‌گشاید.

پیشه‌ای ورز و دانشی آموز — اگرت بایدت سلامت ذات

برحذر باش از فراغ که او — هم‌چون خمر است مایه‌ی آفات

و شاعر دیگری گوید:

دَعِ التَّكاسُلَ تَغْنَم جَرى مَثَلُ　　　که زادراهروان چستی‌ست و چالاکی

در واقع بیکاری در هر جامعه‌ای عامل اساسی فساد اخلاقی و انواع جنایت‌های دزدی، اعتیاد، ظلم و تعدی و فساد و تباهی است. در موارد بسیاری امیرالمؤمنین بیکاری را نکوهش کرده و در برنامه‌ی کار خود تهیه‌ی کارهای اشتغال‌زا و راه کسب و کار را بر روی مسلمانان و جوانان به راه‌های ممکن گشوده است.



۳۴ ـ اِحْذَرُوا مِنْ فَلَتاتِ الشَّبابِ كُلَّ مَا اَوْرَثَكَ الْبِرَّ وَ اَعْقَلَكَ اللَّقَبَ

از اشتباه‌های جوانان برحذر باشید. هر چند شما رابه نیکی برسانند و اسم و شهرتی را بر شما بنشانند. یعنی بیشتر کار جوانان مشمول بر شتابزدگی و عدم تفکر در برخی از کارها است و آن اطمینان بخش نیست.



۳۵ ـ اُحْضُرُوا مَوْتاكُمْ وَ ذَكِّرُوهُمْ فَاِنَّهُمْ يَرَوْنَ ما لا تَرَوْنَ وَ لَقِّنُوهُمْ لااِلٰهَ اِلا اللهُ.

در مجلس کسانی از قوم و خویشان خود یا مسلمانان که در حال احتضار هستند حضور پیدا کنید و به نزد آنان بنشینید و آنها را به توبه و استغفار و به حال و اوضاع آخرت و عنایت و لطف خداوندی تذکر دهید. زیرا آنان چیزهایی را می‌بینند که شما نمی‌بینید و کلمه‌ی شهادتین را نیز به آنها تلقین نمایید.

یعنی این امر جلوه ایمان است و ایفای حقی بر مسلمانان است .



۳۶ ـ اِحْفَظْ مَحاسِنَ الشِّعْرِ يَحْسُنْ اَدَبُكَ

محاسن و نکات مهم و دقیق اشعار شعرا و قصائد و نکته‌سنجی‌های ادبا را محفوظ بدار که احتفاظ به‌آن درحُسن ادب و اخلاق و طرز تفکر شما اثری نیکو خواهد گذاشت.



۳۷ ـ آخِ الإخْوانَ عَلَى التَّقْوى

براساس تقوا و پرهیزکاری با مسلمانان وبابرادران دینی خود بنیاد دوستی را برقرار کن، که تنها از این طریق رضایت خداوند متعال تحقق می‌یابد.

یعنی از بنیاد دوستی با مردمان جانب تقوا و ترس از خدا را رعایت کن و هم دوستان خود را براین اساس بگذار.

۳۸ـ اَخَذَ عُمَرُ یَوْماً تِبْنَةً مِنَ الأرْضِ فَقالَ یالَیْتَنِی کُنْتُ هذِهِ التِّبْنَةَ لَیْتَنی لَمْ اُخْلَقْ لَیْتَنِی لَمْ أکُ شَیئاً مَذکُوراً لَیْتَنِی کُنْتُ نَسیّاً مَنْسِیّاً لَیْتَ اُمّی لَمْ تَلِدْنِی.

در بی‌اعتنایی به دنیا

روزی عمر فاروق رضی‌الله‌عنه پر کاهی را که در کنار بستر بیماریش بود از زمین برداشت و با خود گفت کاش من این پره کاهی ناچیز بودم. کاش از ابتدا آفریده نشده و ای کاش چیز قابل ذکری نبودم. کاش فراموش شده بودم و مادرم مرا به دنیا نیاورده بود.



۳۹ـ اَخَذَ عُمَرُ بِیَدِ صَبِیٍّ وَ قالَ لَهُ اُدْعُ لِی فَأنَّکَ لَمْ تَذْنِبْ.

روزی عمر رضی‌الله‌عنه بچه‌ی خردسالی را به آغوش گرفت و دستانش را فشرد و از او دعای خیر خواست. فرمود مرا به دعای خیر بخوان. زیرا هنوز تو به گناه آلوده نشده‌ای. ما دعای تو را مستجاب می‌دانیم. یعنی اگر دعایی از قلب پاک برخیزد، حتماً مورد اجابت درگاه احدیت قرار خواهد گرفت.



۴۰ـ اَخَذَ عُمَرُ بِیَدِ الْعَبّاسِ عَمِّ النَّبِیِّ ثُمَّ رَفَعَها وَ قالَ اَللّهُمَ اِنّا نَشْفَعُ اِلَیْکَ بِعَمِّ نَبِیِّکَ اَنْ تَذْهَبَ عَنّا الْمَحَلَ وَ اَنْ تَسْقِینا الْغَیْثَ قالَها عامَ الْمَجاعَهِ [۷۲]

توسل مشروع

عمر رضی‌الله‌عنه در سال گرسنگی و قحطی مشهور در مدینه دست عباس عموی پیامبر گرامی را گرفت و به آستانه‌ی قدس الهی ملتجی گشت سپس دست عموی پیامبر را به آسمان بلند کرد چنین گفت خداوندا ما به سوی تو پناه آورده‌ایم و عموی پیامبر را شفیع خود قرار می‌دهیم. که به لطف و عنایت خود این قحطی را در بین ما و از ما برداشته و باران رحمتی را برما نازل فرمایید.

عباس دعا کرد و مسلمانان پیرامونش آمین گفتند. که در پی آن باران پرخیر و برکت باریدو آنچنان فراخی نعمت و ارزانی را برشهر مدینه و حومه و دور و بر تحقق بخشید که قلب مسلمانان را به شادی و نشاط افکند.



۴۱ ـ اِخْضِبوُا بالسَّوادِ فَاِنَّهُ آنَسُ لِلْنِساءِ وَ هَیْبَةٌ لِلْعَدوِّ (اِخْضِبوُا اَی اِصْبَغوُا)

با رنگی سیاه موهای خود را رنگ کنید و به آن زیبایی بخشید. زیرا آن باعث الفت و محبت

۷۲ـ حیات عمر، محمود شبلی، ص۲۳۴ و کتاب ازاله الخفا، کلمات عمر، ج ۲. لازم به ذکر است که توسل حضرت عمر به ابن عباس اشاره به توسل مشروع دارد.

بیشتری درقلب همسران شما ورعب وهراسی درقلب دشمنان شماخواهد گردید

در اخبار گذشتگان آمده است که ابو طاهر شاعر نامدار فارس رودکی را از خضاب کردن نکوهش کرده است آنچنان که گوید :

مرا عجب آید از مردم پیر — که موی خود همی خضاب کنند

بخضاب کسی از اجل نرهد — بی سبب خود را عذاب کنند

رود کی نیز در جواب گفته است :

من موی خود از آن نمیکنم سیاه — که نوجوان شوم و از نو کنم گناه

جامه را روز مصیبت سیاه کنند — من موی خودرا ازمصیبت پیری کنم سیاه



۴۲ ـ أخْطَأَ عُمَرُ وَأصابَتْ اِمْرَأةٌ.

عمر به اشتباه رفته است ولی زن مسلمانی به حق اصابت کرده است «و ما سخن او را می‌پذیریم.»

اصل داستان :

امیرالمؤمنین رضی الله عنه وقتی که متوجه شد توده‌ی مردم در مهریه‌ی زنان افراط می کنند و مقدار و حد معلومی برای آن مشخص نیست. لذا تصمیم گرفت که به عنوان یک رویه‌ی واحده مقرر نماید مهریه‌ی زنان را یک مقدار مشخصی اعلام کند. بر این باور به مسجد رفت و تصمیم خود را اعلام نمود. بلافاصله زن مسلمانی (گویند زنی پهن‌بینی بود)بر او اعتراض کرد و با ذکر آیه‌ی شماره ۲۰ سوره‌ی نساء امیرالمؤمنین را متذکر ساخت و گفت خداوند فرموده است :

﴿وَإِنْ أَرَدتُّمُ ٱسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَءَاتَيْتُمْ إِحْدَىٰهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا۟ مِنْهُ شَيْـًٔا ۚ أَتَأْخُذُونَهُۥ بُهْتَـٰنًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ نساء/۲۰

یعنی : اگر خواستید زنی را رها کرده و زن دیگری به جای او اختیار کنید و مال بسیاری را مهریه‌ی او کرده‌اید نباید چیزی از مهریه‌ی او بازگیرید. پس چگونه است در قرآن کریم حد معینی برای مهریه و کابین زنان معلوم نگردیده است و با این حال خلیفه‌ی اسلام حدود آن را معین می‌نماید. امیرالمؤمنین فوراً متوجه قضیه گشت و سخن او را پذیرفت و سپس فرمود: «اَخطَاءَ عُمَرُ وَ اَصابَتْ اِمرأةٌ». این موضوع در شماره‌ی ۷۷۱ نیز آمده است به آن مراجعه شود.

۴۴ـ اَخْوَفَ مَا اَخافُ عَلَيْكُمْ شُحٌّ مُطاعٌ وَ هَوىً مُتَّبَعٌ وَ اِعْجابُ الْمَرءِ بِنَفْسِهِ.

آنچه را که بیشتر از هر چیز بر شما بیم دارم همانا حرص شدیدی است که مردم از آن پیروی کنند و خواسته‌های نفسانی آنچنانی است که مردم به دنبال آن بروند و اعجاب به نفس و خودبینی است به طوری که مردم را از حق‌جویی و حق‌طلبی بازدارد.



۴۵ـ اِخْلَولَقُوا وَاخْشَوْشَنُوا(اَی اِلْبَسْ الْخَلْقانَ وَاسْتَعْمِلوُا الْخُشُونَةَ فِی الْاَشیاءِ عِنْدَ الْحَجِّ)

به هنگام موسم حج خانه خدا از لباس و جامه کهنه و خشن استفاده کنید.

یعنی از غرور نفس و از تجملات دنیوی پرهیز نمائید و بیشتر به جانب معنویات توجه داشته باشید. تا خداوند عالمیان بر شما ترحم کند و مشمول عنایت خداوندی باشید.



۴۶ـ اَخُوکَ اَعْبَدُ مِنْکَ قالَها لِرَجُلٍ تَعَبَّدَ فِی الْمَسْجِدِ وَ لَمْ یَشْتَغِلْ مَعَ اَخیهِ لِجَلْبِ الرِزْقِ.

برادری که به کسب روزی مشغول است عبادتش مقبول‌تر از دیگری است که فقط به عبادت مشغول است.

این موضوع در مورد دو برادر آمده است که یکی در مسجد به عبادت خدا پرداخته بود و دیگری به کسب معیشت دنیا مشغول بود. نکوهش در آن به این منظور است که روی برتافتن از کسب و کار، سرانجام آن تنبلی و سستی است و در نتیجه روی آوردن به تکدّی مذموم است که این امر عاقبت شومی را در بر دارد. وآنگهی کسب روزی وسیله‌ی توفیق بر طاعت است و پشتوانه‌ی آن است.



۴۷ـ اَخیفُوا الْهَوامَ قَبْلَ اَنْ تُخیفَکُمْ.[۷۳]

جهندگان زهردار و سمی را بترسانید و آنها را بکشیدو بر آنها مسلط شوید، قبل از این که آنها شما را بترسانند.

یعنی مار و عقرب و جهندگانی که در خانه‌ی شما ظاهر می‌شوند، آنها را بکشید تا به شما آزار نرسانند. شما قبل از آنها وارد عمل شوید.

آلت دفع خصم ساخته دار — تا ترا ناگهان نرنجانند

تو بترسان جهنده را از آن پیش — که جهنده تو را بترساند

۷۳ـ أی اقتلوا ما یظهر فی دورکم من الحیات و العقارب لتخافکم فلا تظهر. شرح نهج البلاغة ج۱۱و۱۲ ص ۱۴۱

در این زمینه سعدی شیرین سخن هم چنین گفته است :

سنگ در دست و مار بر سنگ　　　نکند مرد هوشیار درنگ



۴۸ـ اَخِيفُوا الْفُسَّاقَ وَاجْعَلوهُمْ يَداً يَداً وَرِجْلاً رِجْلاً (اَیْ طَبِّقوا الْقِصاصَ عَلَى الْفُساقِ.)

بدکاران و ستم‌کاران را بترسانید. آنها را دسته دسته متفرق گردانید و برآنها احکام خدا را تطبیق کنید.

یعنی در ارتکاب جنایت بر حسب موارد دست‌های آنان را قطع کنید و در صورت ارتکاب مجدد پاهای آنها را نیز قطع نمایید. و آن نیز اشاره به آیاتی است که خداوند متعال درباره‌ی قطاع الطریق و جنایتکاران دستور فرموده است و این کیفر اصل عدالت الهی است تا دیگران از آن برحذر باشند.

۴۹ـ أُدامانِ فِي اِناءٍ واحِدٍ لا آكُلُه حَتى اَلْقِيَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ (قالَها عامَ الْمَجاعَةِ.)

دو نوع غذا را در یک ظرف واحده نمی‌خورم. تا به حضور خدای عز و جل می‌رسم هرگز دو غذای متنوع را در یک ظرف واحد یکجا تناول نخواهم کرد.

اصل داستان :

امیرالمؤمنین رضی الله عنه در تطبیق عدالت اسلامی در سال مجاعه‌ی مشهور در جزیرةالعرب نمونه‌های بارزی را در عملکرد خود از احساس همدردی با مسلمانان نشان داده است. ظرف آب و گوشتی که روغن هم بر آن ریخته بودند بر سفره‌ی او گذاشتند. با مشاهده‌ی آن فرمود من این‌ها را نمی‌خورم، همچنین روزی که بر سر سفره آبگوشت و ظرفی از شیر را دید فرمود این دو نوع نان و خورشتی است ومن دو نوع غذا نمی خورم سپس فرمود روش پیامبر خدا همین بود و این بدان معنی است که حاکمان باید درد و رنج ملت را درک کرده و در همه‌ی شرایط در کنار رعیت و ملت باشند.

سعدی گوید :

آنکه در تنعم و راحت زیست　　　او چه داند که حال رعیت چیست



۵۰ـ اِدرَؤا عَلَى الْمُسْلِمِينَ حُقوقَهُمْ (اِدْرَؤا اَیْ اُعْطوهُمْ حُقوقَهُمْ فِي الْغَنائِمِ)

در تقسیم اموال و غنایم حق مسلمانان را ادا کنید.

یعنی اموال غنیمت بیشتر از دیگران حق کسانی است که در جنگ و نبرد با کفار شرکت

ورزیده‌اند. لذا تضییع حق آنان ستمی بر صاحبان حق است.پس باید حق و حقوق آنها را کاملاً رعایت کرد .



۵۱ـ اِدْفَعوُا صَدَقاتِ اَمْوالِکُمْ اِلی مَنْ والاهُ اللهُ اَمْرَکُمْ فَمَنْ بَرَّ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ اَثِمَ فَعَلَیْها.

زکات اموال خود را به امیران اسلام و کسانی که خداوند آنها را به عنوان ولی امر بر مسلمانان برگزیده است تسلیم نمایید. پس هر کسی که با حُسن نیت به آن تعهد سپرده است به سود اوست و هرکسی که روی از آن برتافته و نافرمانی کرده است باید پیامد عواقب سوء آن را انتظار داشته باشد.



۵۲ ـ اِذا اَذَّنْتَ فَتَرَسَّلْ وَ اِذا اَقَمْتَ فَاَحْزِمْ

به هنگام گفتن اذان کلمات آن را با صدای بلند و با طول کلمات ادا کُن و در قامت گفتن به آرامی و با حزم و تأنی بخوانی.

یعنی چون در اذان گفتن منظور اصلی تجمع مردم و حضور در نماز جماعت است. ولی در اقامت گفتن آمادگی برای داخل شدن در صف جماعت و مشغول بودن به راز و نیاز با خدای عالمیان است.

ای که بانگ نماز خواهی گفت | بِکِش آواز وقت بانگ نماز
در اقامت مَکِش که نکونیست | در اقامت کشیدن آواز



۵۳ ـ اِذا اَرادَ اللهُ بِقَوْمٍ سوءً مَنَحَهُمُ الْجِدالَ وَ مَنَعَهُمَ الْعَمَلَ.

هر گاه خداوند متعال بخواهد و اراده کند ملتی را براساس ارتباط اسباب و مسببات در بلا و مصیبتی قرار دهد بدون شک آنها را به جنگ و جدال و قیل و قال و بی‌عاری و بیکاری مبتلا می کند.



۵۴ـ اِذا اَسأتَ فَاَحْسِنْ فَاِنّی لَمْ اَرَشَیْئاً اَشَدَّ طَلَباً وَ لااَسْرَعَ دَرَکاً مِنْ حَسَنَةٍ حَدیثَةٍ لِذَنْبٍ الْقَدیمِ

هرعمل زشتی را انجام دادی در پی آن کار نیکی را نیز انجام ده. زیراً من هیچ چیزی را نیافته‌ام به مانند نیکی و احسان که به طور سریع‌تر بدی‌ها و زشتی‌ها را از بین ببرد و آن را محو کند.



۵۵ـ اِذا اِشْتَرَیْتَ بَعیراً فَاجْعَلْهُ ضَخْماً فَإنْ اَخْطَأکَ خَیْرُهُ لَمْ یَخْطَأکَ سوقُهُ.

یک مورد اقتصادی

وقتی که شتری را خریداری نمودی، سعی کن که آن چاق و فربه باشد. زیرا اگر سود و بهره‌ی آن تو را به اشتباه انداخته است، در عرضه کردن آن در بازار فروش تو را به اشتباه نمی‌اندازد.



۵۶ـ اِذا طالَ اَحَدَکُمُ الْجُلوسَ فِی الْمَسْجِدِ فَلا عَلَیْهِ اَنْ یَضَعَ جَنْبَهُ فَإنَّهُ اَجْدَرُ اَنْ لا یَمَلَّ جُلوُسَهُ

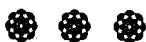
وقتی یکی از شما بیشتر به قصد عبادت یا اعتکاف در مساجد باقی بماند. هیچ مانعی بر او نیست که بر پهلوی خود بخوابد و اندک استراحتی بکند و این امر در جهت او بهتر و اولی‌تر است از این که ملالتی در جلوسش حاصل آید و اورا از اعتکاف و عبادت باز دارد.



۵۷ـ اِذا اَعْطَیْتُمْ فَاغْنوا (اَیْ اِذا تَصَدَّقْتُمْ)

در بذل و بخشش کردن و یا در اخراج زکات از مال خود سعی نمایید مستحقین را غنی و بی‌نیاز سازید.

یعنی تا بموجب آن به کسب و کار روی آورده و مشغول شوند.



۵۸ـ اِذا اَنْتُمْ حَمَلْتُمُ الْثِّقْلَ فِی هَذِهِ الْحَیاةِ الْدُنْیا فَمَنْ یَحْمِلُهُ عَنِّی فِی یَوْمِ الْحِسابِ الْثِقْلُ اَعْباءُ الْخَلافَهِ.

اگر بنا باشد شما بار سنگین خلافت و مسئولیت آن را به عوض من در این دنیای موجود بر دوش کشید، پس چه کسانی یافت می‌شوند این بار سنگین و مسئولیت خطیر را در روز واپسین به عوض من بر دوش بکشند.

اصل داستان:

عمر رضی الله عنه در مراقبت بر حال و اوضاع شهروندان، غربا و واردین به مرکز شهر شعله‌ی چراغ پیرزنی را در حومه‌ی شهر مشاهده کرد. شتابان به طرف آن حرکت کرد. متوجه شد که مشتی بچه‌های خُرد به دور دیگی نشسته و زارزار گریه می کنند. پرسید: چرا این بچه‌ها گریه می کنند؟ پیرزن گفت: از گرسنگی. پرسید: این دیگ چیست؟ در جواب گفت: آب خالی است. می‌خواهم بچه‌ها را در انتظار غذا قرار دهم و بخوابند. فاروق فوراً به شهر برگشت و به انبار آرد رفت. مقداری غذا، آرد، روغن و خرما را از انبار بیرون آورد و به غلامش گفت زود باش این را بر دوش من بگذار. غلامش خواست به عوض او آذوقه و موارد خوراکی را به طرف خیمه‌ی آن پیرزن که بچه‌هایش را منتظر غذا ساخته بود به دوش بکشد ولی امیرالمؤمنین خود آن را به دوش کشید و

فرمود : چه کسی در روز قیامت به جای من حساب خدا را پس می‌دهد؟ پس شایسته است بر دوش من باشد. چون من امیر مسلمانان هستم و مسئولیت تمامی آنان بر دوش من است.



۵۹ـ اِذا اَبْقَی الْمُؤمِنُ مِنْ حُبُوبِهِ شَیْأً لَمْ یَبْلُغْهُ عَمَلُهُ شَدَّدَ اللهُ عَلَیْهِ سَکَراتِ الْمَوْتِ وَ شَدائِدَهُ حَتی یَبْلُغَ ذٰلِکَ دَرَجَةً فِی الْجَنَّة.

هر گاه مسلمانی گناهی را بر خود باقی گذاشت و حسناتی نداشت که آن گناه را محو کند، خداوند عالمیان سکرات موت را بر او افزوده کند تا به مقامی که شایسته‌ی اوست دست یابد و به موجب آن به بهشت خدا نایل آید.



۶۰ـ اِذا تَناجَی الْقَوْمُ فِی دِینِهِمْ دُونَ الْعامَةِ فَاِنَّهُمْ فِی تَأسِیسِ ضَلالَة (قالَها لِاَحَدِ الْوُلاة)

در نکوهش درگوشی سخن‌گفتن در امر دین

در تذکر به یکی از استانداران و حاکمان خود فرمود : وقتی قومی در برنامه‌ی دین و آیین خود برخلاف عامه‌ی مسلمانان به پنهانی و به صورت مخفیانه نشستند و به رازگفتن و سخن درگوشی پرداختند بی‌شک این قوم در اندیشه‌ی تأسیس و بنیاد نهادن ضلالت‌اند.

چون دین اسلام دینی جهانی است و احکام و برنامه‌ی آن بر کسی پوشیده نیست و کتاب و سنت رسول خدا به آن ناطق است در این صورت تجمعات و تشکیلات مخفیانه در باب اظهار نظر در مقوله‌ی‌دین جز ضلالت و گمراهی چیزی بیش نیست.



۶۱ـ اِذا تَوَجَّهَ اَحَدُکُمْ فِی الْوَجْهِ ثَلاثَ مَرّاة فَلَمْ یَرَ خَیْراً فَلْیَدَعْهُ

هرگاه یکی از شما سه مرتبه به کاری روی آورد و آن را آزمایش کرد و از آن خیر و بهره‌ای نیافت پس آن را ترک کند و به کار دیگری مشغول شود.

هر که بارها به کاری رفت ❊ جست و زانکار هیچ نفعی نیافت
دست زآن مطلبش باید داشت ❊ روی از آن مقصدش باید یافت

یعنی تجربه از باب علم و یقینیات است و باید به آن استناد نمود. دانشمندان و بزرگان دین بیشتر بر تجارب استناد کرده‌اند و آن را حجتی قاطع دانسته‌اند.

(بسیار مهم)



۶۲ـ اِذا جائَکَ اَمْرٌ فِی کِتابِ اللهِ فَاقْضِ بِهِ وَ لا یَلْفِتَنَّکَ عَنْهُ الرِجالُ فَاِنْ جائَکَ اَمْرٌ لَیْسَ فِی کِتابِ اللهِ

فَانْظُرْ سُنَّةَ رَسولِ الله فَاقْضِ بها فَإنْ جائَکَ اَمرٌ لَيْسَ فِي كِتابِ اللهِ وَ لَمْ يَكُنْ مِنْهُ سُنَّةٌ مِنْ رَسولِ اللهِ فَـأنْظُرْ مَا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ النّاسُ فَخُذْ مِنْهُ (قالَها لِاَحَدِ الوُلاة)

توصیه به قضات در عمل به کتاب و سنت

در توصیه به یکی از امیران خود فرمود: هرگاه حکم کاری را در کتاب خدا (قرآن) یافتی براساس آن قضاوت کن. مبادا مردم روی تو را از آن برگردانند و تو را از حکم به آن منصرف کنند. پس اگر چیزی برای تو پیش آمد که حکم آن را در کتاب نیافتی، پس به سنت رسول خدا ﷺ به قول و فعل و تقریر او بنگر و به آن عمل کن و اگر هم کاری پیش آید که حکم آن در کتاب و سنت رسول خدا ﷺ نیز پیدا نشد، بنگر آن چه را که مسلمانان بر آن اتفاق نظر دارند به آن عمل کن. این مقوله در توصیه به قضات محاکم شرعی و متصدیان دادگاه‌های عمومی وارد است و آن اشاره به آیه ۵۹ سوره نساء دارد که خداوند متعال مقرر فرموده است : ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا﴾[۷۴]

یعنی : «اگر در چیزی اختلاف داشتید حکم آن را به خدا و پیغمبر او برگردانید تا در پرتو قرآن و سنت حکم آن را بدانید. اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار یعنی رجوع به قرآن و سنّت عاقبتش برای شما بهتر و فرجامش مفیدتر است.»



۶۳ـ اِذا جَلَسْتَ فَكُنْ كَسائِرِالناسِ وَ لا تَكَّتِي.

هروقتی که نشستی مانند دیگر مردمان بنشین و بر چیزی تکیه نکن.

در توصیه به عمرو بن عاص

عمرو بن عاص حاکم مصر در موردی به عنوان نگرانی از مردم مصر در مسأله‌ای نامه‌ای را به حضور امیرالمؤمنین می‌نویسد. ایشان در جواب او چنین می‌نویسد : بر توست با مردمان آنچنان رفتار کنی، که دوست داری. امیر تو درباره‌ی تو اینچنین باشد. سپس او را هشدار می‌دهد به من خبر رسیده است که در نشستن بر متکا تکیه می‌دهی و در مجلس حکمرانی و قضاوت برای خود نوعی امتیاز قائل می‌شوی. مصلحت چنین می‌بینم که در حال حکمرانی مانند سایر مردم بنشینی. و بر چیزی

۷۴ـ سوره‌ی النساء، آیه‌ی ۵۹.

تکیه نکنی، چون این نوع نشستن عظمت و خودنمایی بر ملّت و مردم است و تکبر و افتخار بر ضعفا و این عمل همسانی در میان مردم را از میان بر می‌دارد. قابل ذکر است که امیرالمؤمنین همیشه به تساوی بین افراد معتقد بوده و امرا و فرمانروایان خود را به رعایت این امر سفارش نموده است.[۷۵]

(بسیار مهمّ)



۶۴ ـ اِذا جَهِلْتَ فَاسأَلْ وَاِذا أَغْضَبْتَ فَأَمْسِک

هرگاه (به چیزی از امور دینی و دیگر مسایل مربوط به آن) آشنایی کامل نداشتی پس درباره‌ی آن از دانشمندان و علمای دین و ارباب نظر سؤال کن. و هر گاه از کسی عصبانی شدی و غضب و قهر در تو پدیدار شد، خویشتنداری را به کار گیر و خشم و قهر خود را فرونشان. این مقوله هم به آیه ۱۳۴ سوره آل‌عمران ﴿ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي ٱلسَّرَّآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَٱلْكَـٰظِمِينَ ٱلْغَيْظَ وَٱلْعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِ ۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلْمُحْسِنِينَ﴾ اشاره دارد که می‌فرماید آن کسانی که در حال خوشی و ناخوشی و ثروتمندی و تنگدستی به احسان و بذل و بخشش دست می‌یازند و خشم خود را فرو می‌خورند، و از مردم گذشت می‌کنند که بدین وسیله در صف نیکوکاران جایگزین می‌شوند، خداوند هم نکوکاران را دوست می‌دارد.



۶۵ ـ اِذا حَدَّثَکَ سَعْدٌ عَنْ رَسولِ اللهِ فَلا تَسْأَلْ عَنْهُ غَيْرَهُ (قالَها فِي سَعْدِ ابْنِ وَقّاصٍ لِصِدْقِهِ وَ دِقَّتِهِ فِي الرِّوايَةِ)

هروقتی که سعد ابن وقاص در هر زمینه‌ای حدیثی را از رسول خدا بر شما بازگو کند پس در آن زمینه از کس دیگری سؤال نکن، زیرا او مردی صادق و درستکار و مورد اطمینان پیامبر بزرگوار بوده است و او در روایت احادیث و اخبار نیز دارای دقت و تفحص بیشتری است و سخن او حجتی قاطع است. (بسیار مهمّ)

۶۶ـ اِذا دَخَلَ اَحَدُکُمُ الْحَمامَ فَلا يَذْکُرْ اِسْمَ اللهِ تَعالى حَتّى يَخْرُجَ مِنها وَ لا يَسْتَنْقِعْ اِثْنانِ فِي حَوْضٍ.

در رعایت ادب اجتماعی

هروقتی که یکی از شما به حمام رفت تا وقتی که فارغ می‌شود باید از ذکر خدا و تلاوت آیات خودداری کند و نباید دو کس از شما در حوضی آب‌تنی کند.

۷۵ـ اشتراکیة عمر، محمود شلبی

اصل داستان:

از ابوسلامة روایت است وقتی عمر رضی الله عنه وارد حرم می‌شود، و می‌بینند مردان و زنان در یک حوض مشغول گرفتن وضو می‌باشند، منقلب و برانگیخته می‌شود و آنها را از هم جدا می کند. سپس بر ابی‌سلامهٔ فریاد می کشد مگر به تو نگفتم برای مردان حوضی و برای زنان حوضی جدا از هم در نظر بگیرید. (ابوسلامة میراب بود) او می گوید خود عمر را دیدم که مردان و زنانی را که در یکجا و در حوضی وضو می گرفتند، آنها را از هم جدا می کرد.



۶۷ـ اِذا دُعِیَ اَحَدُکُمْ اِلی طَعامٍ فَلیَقُلْ اِنّی صائِمٌ وَ لا یَقُلْ لا آکُلُ

هر گاه کسی از شما به مجلس مهمانی دعوت شود، اگر مایل به تناول غذا نباشد، به جهت حفظ حرمت مجلس و رعایت از شخصیت اجتماعی دعوت کننده، بهتر آن است که بگوئید من روزه هستم نه این که بگوئید من این غذا را تناول نمی کنم.



۶۸ـ اِذا اِشْتَهی مَریضُکُمْ الشَیئَ فَلا تَحْمُوهُ فَلَعَلَّ اللهَ اِنَما شَهّاهُ ذالِکَ لِیَجْعَلَ شِفائَهُ فِیهِ

هرگاه بیماران شما در بستر بیماری خود به چیزی از غذاها یا میوه‌جات آرزو کند او را از آن منع نکنید. شاید که شِفای بیماری او در آن نهفته باشد.



۶۹ـ اِذا اِشْتَدَّ الزِحامُ فَلْیَسْجُدْ الرَجُلُ عَلی ظَهْرِ اَخیهِ وَ اِذا اِشْتَدَ الحَرُّ فَلْیَسْجُدْ عَلی ثَوْبِهِ (قالَها عَنْ صَلاةِ الجَماعَةِ فِی المَسْجِدِ)

هرگاه مردم در نماز جماعت به هم فشرده شدند و ازدحام شدت گرفت پس مانعی نیست که مردم بر پشت برادر دینی خود سجده کنند و اگر هم گرما شدت گرفت بازهم مانعی نیست که بر لباس خود سجده کنند.

زیرا این امر سهولتی است که اسلام در همه‌ی کارها به کار گرفته و بـه آن دستور داده است «اِنَّ الدّینَ یُسْرٌ» چون دین مجموعه قوانینی سهل‌الحصول و قابل پذیرش است.



۷۰ـ اُذَکِّرُکُمُ اللهَ الحائِلَ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ

من شما را به یاد خدا متذکر می‌سازم که در تمایل شدید به مال و ثروت دنیوی و غَور در آن که موجب غفلت و باعث ارتکاب گناهان است پرده و حجابی آنچنانی را در بین شما و قلب شما قرار دهد که جز آنچه که موجب معرفت خدا و وسیله عبادت و طاعت اوست توجه نکرده ودر آن

به غور فرو نروید.

(بسیار مهم)

❁ ❁ ❁

۷۱ـ اِذا رَأَیْتُمُ القارِیَ یُحِبُّ الأَغْنیاءَ فَهُو صاحِبُ الدُّنیا (اَی قارِیُ القُرآنِ)

هروقتی دانشمندان دینی را مشاهده نمودید که با ثروتمندان مراوده و هم‌نشینی داشته و ثروت‌مندان با آنان سر دوستی و آشنایی دارند بی‌گمان چنین قاریانی اصحاب دنیا و ارباب مطامع دنیوی هستند و طمعی به ثروتمندان دارند. منظور از قاریان دانشمندان به قرآن است.

زاهدان را به صدق باید بود | از وداد توانگران یک سو
هر که حب توانگری جوید | نیست زاهد که هست دنیاجو

❁ ❁ ❁

۷۲ـ اِذا رأَیْتُمُ العالِمَ یُحِبُّ الدُّنیا فَاتَّهِمُوهُ عَلی دِینِکُمْ فَاِنَّ کُلَّ مُحِبٍّ یَخُوضُ فیما اَحَبَّ

هروقتی دانشمندان دینی را مشاهده نمودید که به دنیا و به مطامع دنیوی علاقه‌مند و پای‌بند است پس آنها را بر دین و احکام اسلامی خود متهم پندارید. بی‌شک هر کسی به هر چیزی که علاقه‌مند و پای‌بند است در آن مستغرق شده و به چیز دیگری اهمیت نمی‌دهد. در این صورت باید از او برحذر بود.

❁ ❁ ❁

۷۳ـ اِذا رأَیْتُمْ اَخاً لَکُمْ زَلَّ فَسَدِّدُوهُ وَ وَفِّقُوهُ وُادْعُوا اللهَ اَنْ یَتوبَ عَلَیْهِ وَ لا تَکُونُوا اَعْواناً لِلشَیاطِینِ.

هروقتی که یکی از برادران دینی شما مرتکب اشتباهی شد و راه کج را در پیش گرفت پس از آن جلوگیری کنید و ارشادش نمایید. و چون حق را پذیرفت و متأثر گشت از خداوند متعال بخواهید که توبه و پشیمانی او را بپذیرد و در این راستا از یاران شیطان نباشید. «یعنی که اگر آنها را کمک نکنید از دوستان و یاران شیطان خواهید بود.»

ملاحظه: مورد داستان مردی است از اهل شام، که شخصیتی با ابهت، سلحشور و غیوری بود. که گاهی به حضور عمر رضی الله عنه می‌آمد. و عرض وجود می‌کرد. مدتی که خبری از وی نبود، فاروق اعظم احوال وی را جویا شد. گفتند این مرد در پی شرابخوری است و به این پلیدی مبتلاست. پس نامه‌ای به وسیله‌ی کاتب خود به وی نوشت. «از عمر بن خطاب به فلان پسر فلان، من خدای را سپاس گفته و تو را نیز بدین کار فرا می‌خوانم. خدایی که آمرزنده‌ی گناهان، توبه‌پذیر بندگان است و در عین حال دارای عقاب شدیدی است و منشأ خیر و رحمت است. پروردگاری است که بازگشت همه به سوی اوست. پس از این سفارش و نصیحت و مهرورزی برای این مرد، دعای خیر

نمود. و حاضرین هم آمین گفتند. و از خداوند درخواست نمود که او را بپذیرد و توبه‌اش را قبول کند. آری! وقتی که این نامه به او رسید، و آن را خواند، و در آن اندیشه کرد، خداوند آمرزنده و وعده‌ی پذیرش توبه‌ی بندگان را داده است. و توبه را می‌پذیرد و در عین حال شدید العقاب است و خداوند او را از عقابش برحذر داشته است. و منشأ خیر و رحمت است و بازگشت همه به سوی اوست. پس به خود بیاندیشید و در تفکر عمیق فرو رفت و گریه کرد و از گناهانش پشیمان شد و میل به گناهان را در دل خود زدود. و به خوبی خود را اصلاح کرد و توبه نمود. وقتی که این خبر به حضرت عمر رضی الله عنه رسید و از تحول درونی او آگاه گشت که به طور کلی به سوی خدا برگشته است، فرمود:

«هکذا فاصْنَعُوا» اینگونه عمل کنید. اگر برادری دینی خود را دیدید که مرتکب اشتباهی شده است راه جلوگیری از گناهانش را پیدا کنید و او را به راه راست ارشاد فرمایید. از خدای خود نیز بخواهید که توبه‌اش را بپذیرد.[۷۶]



۷۴ـ اِذا رأیْتُموهُ یَلْزَمُ السُلطانَ مِن غَیْرِ ضَرُورة فَهُو لُصٌّ.

هرگاه کسی از دانشمندان را مشاهده نمودید که بدون ضرورت همیشه با صاحبان جاه و قدرت هم‌نشین است پس او را دزد و خائن بشمارید و بر او نباید اعتماد کرد.



۷۵ـ اِذا زَلَّ الْعالِمُ زَلَّ عالَمٌ مِنَ الْخَلْقِ [۷۷]

اگر عالم و دانشمندی لغزش کند و به راه کج برود جامعه‌ای از مردم دچار لغزش می‌شوند.

چون دعوتگران و داعیان الگو و اسوه‌حسنه هستند و مردم آنان را سرمشق خود قرار می‌دهند، اگر کار نیکو و پسندیده‌ای را از خود نشان دهند، مردم نیز از آنان پیروی کرده و آن عمل نیک را انجام می‌دهند. عکس این موضوع نیز همین گونه می‌باشد.



۷۶ـ اِذا زَلَلْتَ فَارْجِعْ وَاِذا نَدِمْتَ فَاخْلَع

هر وقتی در امری مرتکب اشتباه شدی و به گونه‌ای به خطایی دچار شدی پس از متوجه شدن به واقعیت امر به سوی حق برگرد و اگر پشیمان شدی سعی کن این اشتباه را از بیخ و بن محو کنی.

۷۶ـ اخبار عمر، عنوان نصح عاص، ص ۱۷۴

۷۷ـ شماره‌های ۷۱ و ۷۲ و ۷۴ و ۷۵ این رساله در کتاب الزاله الخفا شاه‌ولی‌الله محدث دهلوی فصل اول از مقصد دوم، صفحه‌ی ۱۴۴ و ۱۴۵ در نکوهش از عملکرد دانشمندان دینی آمده است.

«یعنی قصد ریشه کن نمودن آن را داشته باشی.»



۷۷ـ اِذا سُئِلَ اَحَدُکُمْ شَیئاً فَاِنْ کانَ یَعْلَمُهُ قالَهُ وَاِن کانَ لا یَعْلَمُهُ قالَ لا عِلمَ لِی بِذالِکَ.

هروقتی در موردی کسی از شما استفتاء کند و حقیقت‌مسئله‌ای را جستجو نماید، اگر آن کس به آن آشنایی کامل داشت باید مطلب را به درستی بر او باز گو کند و اگر به مورد سؤال ومسئله‌ی‌مورداستفتاء آشنایی نداشت اعلام کند که به‌این مسئله آگاهی ندارد.

ملاحظه : این امرحقیقت امانتداری دین و اصل اخوت اسلامی است که انسان به اشتباه خود پی ببرد و به سوی خدای خود بازگردد و چیزی را که نمی‌داند در کمال تواضع و فروتنی اعلام کند که من این مسئله را در کتابی و در جایی نیافته‌ام و بی شک این امر برای او نه این که عار نیست بلکه کمال فضیلت است و نشانی از بزرگواری و دانش اوست.



۷۸ـ اِذا عَرَضَ لَکَ اَمرانِ اِحْداهُما لله وَالآخَرُ لِلدُنیا فَآثِرْ نَصِیبَکَ مِنَ الآخِرَةِ عَلی نَصِیبکَ مِنَ الدُّنْیا .

هرگاه برشما دو مورد پیش آید که یکی از آن برای خدا و دیگری برای دنیا و مطامع دنیوی باشد پس آن چه را که برای خداست و در راه رضای اوست اختیار کن که این امر نشانه‌ی تعهد به دین خدا و امتثال امر خداست.



۷۹ـ اِذا غِبْتُمْ فِی الْبُعُوثِ فَاَنَا اَبو الْعَیالِ حَتَّی تَرْجِعواْ اِلَیْهِم قالَها لِلْمُجاهِدِین[78]

هر گاه شما به موجب حضور در جبهه‌های نبرد زمانی از سرپرستی خانواده‌های خود غیبت پیدا کنید تا وقتی که به جمع آنها بر می گردید من به عنوان خلیفه‌ی اسلام پدر و سرپرست عیال شما خواهم بود.

روایت راوی :

سعید پسر مسیب گفت به خدا قسم عمر رضی الله عنه به آنچه که وعده داده بود وفا کرد بر خانواده‌های مجاهدین اشراف کامل داشت برای آنها خرید می کرد نامه‌های مجاهدین را خود به خانواده‌ها می‌رسانید و چه بسا خود به جواب آن پرداخته است...



۷۸ـ ازاله الخفاء جلد ۲ صفحه ۶۴ قال سعید ابن مصیب فَوَفی وَاللهِ عُمَرُ وَزادَ فِی الشِدَهِ فِی مَوضِعِها وَفِی اللِّینِ فِی مَواضِعِهِ وَکانَ اَبا العَیالِ .

(بسیار مهم)

۸۰ـ اِذا کانَ فِی الِانْسانِ عَشْرُ خِصالٍ تِسْعَةٌ مِنْها صالِحَةٌ وَ واحِدَتُهُنَّ سوءُالْخُلْقِ اَفْسَدَتْ هـذِهِ الخَصْلَةُ تِلْکَ التِسْعَةَ.

هرگاه در وجود انسان ده خصلت موجود باشد، نُه خصلت آن از خصلت‌های پسندیده و یکی از آن سوء خلق باشد، بی‌گمان این یک خصلت همه‌ی خصلت‌های دیگر را فاسد و تباه خواهد کرد.

چون از بدخویی، مشتقات زیادی مانند: سخت‌دلی، تندمزاجی، درشتی در گفتار، کم‌تابی و بی‌تحملی و بدزبانی و غیره پدید می‌آید که هرکدام از آنها مرد را در انظار خوار و منفور و بی‌اعتبار خواهد ساخت.



۸۱ـ اِذا کُنْتُ فِی مَنْزِلَةٍ تَسَعُنی وَ تَعجِزُ عَنِ الناسِ فَوَاللهِ ما تِلْکَ مَنْزِلَةٌ حَتی اَکونَ اُسْوَةً لِلناسِ.

اگر منزلی که من در آن سکونت کنم فاقد وسعت حضور مردم در آن باشد سوگند به خدا من چنین منزلی را منزل تلقی نمی‌کنم. تا عمل من اسوه‌ی دیگران واقع نگردد. «و آن بدین‌جهت است چون وسعت مسکن و فراخی آن یکی از مزایای زندگی اجتماعی است و موجب آسایش روح است.»

(بسیار مهم).



۸۲ـ اِذا وَسَّعَ اللهُ عَلَیْکُم فَوَسِّعوا عَلی اَنْفُسِکُمْ (اِذا وَسَعَ اللهُ عَلَیْکُم اَیْ اِذا رَزَقَکُم مالاً)

وقتی که خداوند متعال به رزق و روزی شما وسعت بخشید و از فراخی نعمت برخوردار گشتید پس شما هم از آن نعمت بر خود و خانواده‌ی خود وسعت بخشیده و بر آنان به نحو احسن انفاق کنید چون این امر یک نوع شکرانه‌ی نعمت و تحدث به آن است. ﴿ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ﴾[۷۹].



۸۳ـ اَرادَ عُمَرُ اَن یَسْتَعْمِلَ رَجُلاً (اَیْ اَنْ یُوَلِّیَهُ) فَبادَرَ الرَّجُلُ بِطَلَبِ العَمَلِ قَبْلَ اَنْ یُفاتِحَهُ فِیهِ فَقالَ عُمَرُ وَاللهِ لَقَدْ اُرِدْکَ (اَرَدْتُکَ) وَلکِنْ مَنْ طَلَبَ هذاالاَمْرَ لَمْ یُعْنَ عَلَیْهِ (اَیْ لَمْ یُوَلَّ)

حضرت عمر رضی الله عنه می‌خواست کسی را بعنوان فرماندار خود در یکی از ایالات موردنظر به کار بگمارد و کاری را بر او واگذار کند. بر حسب اتفاق آن شخص بدون اطلاع از برنامه‌ی او شتاب‌زده و باعجله به حضور امیرالمؤمنین آمده و درخواست نمود تا اورا به پُستی بگمارد. خلیفه‌ی اسلام فرمود ما تو را قبلاً در نظر داشتیم. ولی چون خودت با این شور و شوق آن را درخواست کردی من از

۷۹ـ سوره‌ی الضحی

تصمیم خود منصرف شدم. چون کسی که خود در پی آن پست و مقام باشد و برای کسب آن تلاش کند ما او را نمی‌پذیریم. چون مقاصد نامطلوبی را به دنبال دارد و به آن چشن طمع اندوخته است.

توضیح :

فاروق ﷺ در سیاست مملکت‌داری خود در انتخاب فرماندهان، استانداران و فرمانداران و رؤسای تمام ادارات و معاونان همه‌ی آنها ضوابطی را منظور می‌داشت. از جمله : خویشان نزدیک پیامبر و بزرگان اصحاب، مهاجر و انصار را از اشغال پست‌های حکومتی بدور می‌کرد. تا از اتهامات و شکایت‌ها و بازرسی‌ها و دیگر مسائل شخصیت آنان به گونه‌ای محفوظ باشد. و در توجیه آن می‌فرمود : «أكره أن ادنّسهم بالعمل» یعنی من نمی‌خواهم شئونات آنها را با إحراز این پست‌ها پایین بیاورم. همچنین خویشاوندان امیرالمؤمنین را از إحراز این پست‌ها به دور می‌کرد تا مبادا به احترام قرابت آنها با امیرالمؤمنین مردم از انحراف آنها تسامح کنند. فاروق به علاوه همین شرایطی را که در انتخاب کارداران خود ملحوظ داشته بود، کسانی که خود شیفته‌ی این پست‌ها بودند، آنها را از احراز این پست‌های حکومتی نیز محروم می‌نمود که همین مورد ماصدق آن است.



۸۴ـ اَرَأَيْتُمْ اِذا اِسْتَعْمَلْتُ عَلَيْكُمْ خَيْرَ مَنْ اَعْلَمُ ثُمَّ اَمَرْتُهُ بِالعَدْلِ اَكُنْتُ قَضَيْتُ ما عَلَىَّ قالُوا نَعَمْ قالَ لا حَتّى اَنْظُرَ فِي عَمَلِهِ اَعَمِلَ بِما اَمَرْتُهُ اَمْ لا قالَها فِي اِحْدى خُطَبِهِ [۸۰]

مرا خبر دهید اگر من بهترین کسی را به بعنوان‌عامل خود بر شما بگمارم سپس او را به اجرای عدالت توصیه کنم آیا وظیفه‌ای که برذمه‌ی من بود انجام داده‌ام؟ مردم گفتند آری، امیرالمؤمنین گفت خیر. مگر او را به آزمون بگذارم. آیا آن چه را که به او سفارش کرده‌ام انجام داده است یا خیر.

این موضوع بدان معنی است که در تفکر خلیفه‌ی اسلام مجرد صدور فرمان در انتساب کارگزاران کافی نیست بلکه مراقبت بر کار و نحوه‌ی عملکرد آنها نیز لازم و ضروری است و در واقع این ابتکار با روح عدالت اسلامی تطبیق می‌کند.



۸۵ـ اَرْبَعَةٌ جائِزاتٌ اِذا تُكُلِّمَ بِهِنَّ الطَّلاقُ وَ الْعِتاقُ وَ النِّكاحُ وَ النَّذْرُ.

چهار چیز دارای جواز عمل هستند که به محض تلفظ به آن قابل تنفیذ می‌باشند و حکم شرعی

۸۰ـ اخبار عمر و اخبار عبدالله بن عمر، ص ۱۳۳، و سیره‌ی عمر بن خطاب.

برآن مترتب است. ۱ ـ تلفظ کردن به کلمه‌ی طلاق به قصد ایقاع۲ ـ تلفظ نمودن به آزاد کردن بندگان. ۳ ـ بستن عقد نکاح ۴ ـ نذر کردن چیزی مباح.



۸۶ ـ اَربَعَةٌ قُتِلوا صَبِیّاً. (فَقالَ عُمَرُ مِثالَهُ اَخْرَجَهُ البُخاری).

چهار چیز را باید در نطفه خفه کرد. «عُمَر مثال آنها را بیان فرموده و امام بخاری نیز آن را در احادیث صحیحی تخریج کرده است.»

در سخنان سعدی آمده است : افعی را کشتن و بچه‌اش را نگاه داشتن خلاف کار خردمندان است. شاید یکی از مواردی که امیرالمؤمنین به آن اشاره داشته است فواسق اربعه باشد. که در کتاب به آن اشاره شده است. که یکی از این‌ها مار و افعی است و دیگر جانوران و جهندگان موذی و خطرناک است.



۸۷ ـ أُرجُمْ الَّذینَ اِعْتَرَفَ بِالزِنا (قالَها لِاَحَدِ القُضاة)

کسی که به عمل زنا و فحشا اعتراف کند او را سنگباران کنید.

زیرا اقرار و اعتراف اشخاص به گناهان خود حجت است و دلیل بر ارتکاب عمل زشت اوست. که در این صورت شهادت شهود ضروری نیست. گرچه پنهان داشتن گناهان و توبه کردن و پشیمان‌شدن از آن کار نیکو و پسندیده‌ای است که از هتک حرمت اشخاص جلوگیری می‌نماید. این مورد در کتب حدیث معتبر به عناوین و شیوه‌های مختلف نقل و روایت شده است که اگر بندگان خدا توبه نموده و از عمل زشت خود پشیمان شوند، و کسی از گناه وی آگاه نباشد، خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد.

(بسیار مهم)



۸۸ ـ اَرِدِاللهَ وَ لاتُرِدِ الدُّنیا (قالَها لِاَحَدِ وُلّاتِهِ)

به یکی از استانداران دستور داد و فرمود : در برنامه‌ی کارهای خود خدا را مدّنظر داشته باش.

منظور این است که انسان باید در امورات روزمره هدفش جلب رضایت خدا باشد و در انجام امورات خداوند را مدّنظر داشته باشد.

(بسیار مهم)



۸۹ـ اَرْسَلَ عُمَرُ اِلی عَبدالرحمن بنِ عَوْفٍ یَسْتَسْلِفُهُ ۴۰۰ دِرْهَمٍ فَقالَ عَبدالرحمن اَتَستَسْلِفُنی وَ عِنْدَکَ بَیْتُ المال اَلا تَأخُذْ مِنْهُ ثُمَ تَرُدَهُ فَقالَ عُمَرُ اَتَخَوَّفُ اَنْ یُصِیبَنی قَدَری (المَوْت) فَیَقُول اَنتَ وَ اَصْحابُکَ اُتْرُکُوا هذا لِاَمیرالمؤمِنینَ حَتی یُؤخَذَ مِنْ میزانِی یَوْمَ القیامَةِ وَ لکِن اِسْتَسْلَفْتُها مِنْکَ لِما اَعْلَمُ مِنْ شُحِکَ فَاذا مِتُّ

جئتَ فَاستَوْفِيها مِن ميراثي.

عمر رضی‌الله‌عنه کسی را به نزد عبدالرحمن بن عوف رضی‌الله‌عنه فرستاد و از او چهارصد درهم وام خواست. عبدالرحمن گفت چگونه از من وام می گیری در حالی که بیت‌المال در اختیار شماست و از بیت‌المال دریافت نمی کنید؟ سپس آن را بر گردانید. عمر فرمود من بیم آن دارم وقتی که مرگم فرا رسد، آن گاه شما و رفقای شما بگویند این قسمت از بیت‌المال را به او اختصاص بدهید، آن گاه از مزایای حسنات من در روز آخرت برداشته شود و لذا من چنین کاری را نخواهم کرد و از شما وام می گیرم. زیرا از حرص شما بر مال دنیا به خوبی آگاه هستم. وقتی من بمیرم شما می آیید و آن را از وارثین من استیفا خواهید کرد.

(بسیار مهم).



۹۰- اَرْسَلَ عامِلُ آذَربایجانَ اِلی عُمَرَ هَدیةً مِنَ الْحُلْویِّ فَقالَ عُمَرُ لِرَسولِ الَّذی جاءَ اَوَ کُلُّ النّاسِ یَأکُلُونَ هَذا فَیُجیبُهُ الرَجُلُ کَلّا یا اَمیرَالمؤمنینَ اَنَّها طَعامُ الصَّفْوَة فَقالَ لِلرَجُلِ اِحْمِلْ هَدیَّتَکَ وَارْجِعْ بِها اِلی صاحِبِها وَقُلْ لَهُ عُمَرُ یَأمُرُکَ اَن لا تَشْبَعَ مِنْ طَعامٍ حَتّی یَشْبَعَ مِنْهُ قَبْلَکَ جَمیعُ النّاسِ.

یکی از کارگزاران آذربایجان مقداری شیرینی را به عنوان هدیه به حضور امیرالمؤمنین فرستاد. وقتی از قاصد پرسید آیا همه‌ی مردم از آن می‌خورند. قاصد گفت خیر، این نوع شیرینی مخصوص بزرگان است. سپس عمر رضی‌الله‌عنه به قاصد امر فرمود این هدیه را با خود برداشته و به آذربایجان برگردانید و از طرف من به عامل آن جا بگویید عمر به تو امر می کند که تا همه‌ی مردم از هر طعام سیر نشوند او هم چیزی را از آن نخورد.



۹۱- اِرْکَبِ الحَقَّ وَاخُضْ اِلَیْهِ الغَمَراتِ.

برگردن حق سوار شو و (بر آن تسلط پیدا کن) و در پی تحقق آن همه‌ی مشکلات حاصله را برخود هموار ساز (تا پیروز و موفق باشی)

تذکر: در شماره ۲۹۳ عنوان «الباطل خفیفٌ وبیءٌ» و در شماره ۳۱۱ عنوان «الحقُّ ثقیلٌ مریءٌ» یعنی کارهای باطل و بی‌مایه چیزی سبک و ناهموار و مسموم‌کننده و کارهای حق و مطلوب چیزی سنگین و دشوار امّا در عین حال پدیده‌ی آن مطلوب و گوارا است. به این حقیقت تصریح شده است. در نتیجه چون در کار حق مصلحت عامه و منافع عمومی مطلوب و موردنظر است، و تحقق آن مشکلاتی را در پی دارد، آن با تمایلاتی نفسانی در تصادم است و باین جهت است که پاداش آن نزد خداست و ثواب آن در کفه‌ی میزان انسان سنگین و مضاعف است، بنابراین در تحقق این امر مهم باید مشکلات حاصله را بر خود هموار کرد و به نتیجه‌ی حسنه‌ی آن منتظر بود و عکس آن

چون باطل چیزی نامطلوب، سبک و خفیف است و پدیده‌ی آن مسموم‌کننده است و عذاب و کیفر آن نیز در روز رستاخیز سخت و مضاعف است، لذا در پدیدآوردن آن سهل است که نباید هیچ‌گونه مشکلاتی را تحمل کرد بلکه باید از آن اجتناب نمود. و تمایل به آن را در نهاد خود از بین برد.

قابل ذکر است که در حق گفتن و بیان واقعیت‌ها مشکلات فراوانی در پیش‌روست: مرد باید آن را بپذیرد و آن را به خود هموار نمود که نمونه‌ی آن در عصر حاضر بسیار است. چه بسا در بیان واقعیت‌ها مردم به مشکلات بس دشواری گرفتار آمده‌اند. ولی در عین جال حق را باید گفت و بر حق باید استوار بود.



۹۲ـ أُروُوا الأشْعارَ فَإنَّها تَدُلُّ عَلى الأخْلاقِ

در ارج نهادن به فرهنگ شعر و ادب

اشعار شعرا و اُدبا را روایت کنید. بی‌گمان این اندوخته‌ها، شما را به راه و روش ملت‌ها آشنا خواهد کرد و شما را به سنن و آداب نیاکان خود و حفظ فرهنگی ملی و باستانی آنها نیز جذب می‌نماید.



۹۳ـ أُروُوا مِنَ الشِّعْرِ اَعَفَّهُ وَمِنَ الْحَدیثِ اَحْسَنَهُ وَمِنَ الْنَسَبِ‌ما یُواصِلُونَ عَلَیْهِ وَتَعْرِفُونَ بِهِ

انتخاب احسن

از اشعار شعرا آن قسمت که عاری از هجو هذیان‌گویی و در قصص و اخبار آن بخش که مفید و پرمحتوا است و در باب نسب‌شناسی نیز آن قسمت که شما را به یکدیگر پیوند می‌دهد و شخصیت شما را معرفی خواهد کرد روایت کنید.

چون اشعار شعرا و ادبا پر از حکمت و اندرزهاست که به شیوه‌ی جالبی به واقعیت‌ها اشاره کرده‌اند.



۹۴ـ أُریدُ لِلإمارَةِ رَجُلاً اِنْ کانَ مِنَ الْقَوْمِ وَ هُوَ اَمیرُهُمْ ظَنَّ واحِداً مِنْهُمْ وَ اِنْ کانَ مِنْهُمْ وَ هُوَ واحِدُ مِنْهُمْ ظَنَّ اَنَّهُ آمِرُهُمْ.

من برای امارت بر مردم کسی را می‌طلبم که اگر در جمع قومی بود و فرمانروای آنها بود خود را چون مردی از آنان پندارد و اگر در جمع آنان بود و فردی عادی در میان آنها بود خود را چون امیر آنها پندارد.

یعنی در هر دو مورد، امیران باید احساس مسؤولیت کنند و خود را از مردم جدا ندانند و امتیازی

برای خود قایل نشوند.



۹۵ـ آسِ بَيْنَ النّاسِ فِي مَجْلِسْکَ وَ وَجْهِکَ حَتى لا يَطْمَعَ شَرِيفٌ فِي حَيْفِکَ وَ لا يَيْأسَ ضَعِيفٌ مِنْ عَدْلِکَ (قالَها فِي القَضاء بَيْنَ النّاسِ)

در مجلس قضاوت خود و در رویارویی خود با ارباب دعوی در بین مردم مساوات را برقرار کن تا فرد قدرت‌مندی به جانبداری تو امیدوار نگردد و فرد ضعیفی نیز از عدالت تو مأیوس نشود.

شماره‌های ۹۵ و ۹۶، بخشی از دستور کلی قضایی است که در نامه‌ای امیرالمؤمنین رضی الله عنه به ابوموسی اشعری رضی الله عنه نوشته و به انجام آن دستور مؤکد داده است.[۸۱]



۹۶ـ آسِ بَيْنَهُمْ فِي لَحْظِکَ وَ طَرْفِکَ وَ احْرِصْ عَلى الصُّلْحِ ما لَم يَتَعَيَّن لَکَ القَضاءُ (قالَها لأحَدِ القُضاة)

در ارائه‌ی طریق دادرسی بین متخاصمین به یکی از قضات محاکم فرمود. در ملاحظه‌ی احوال متخاصمین در لمح نظر و اشاره‌ی گوشه‌ی چشم در بین طرفین دعوی مساوات و برابری را برقرار کن و به آن مقید مباش که حق بر چه کسانی واجب خواهد گشت و چنآنچه در قضاوت وجه حق بر تو روشن نگردد سعی کن موضوع را از طریق صلح و سازش خاتمه دهی. تا حقی از کسی ضایع نگردد. ملاحضه این شماره و شماره قبل هر یک در یک محتوا با عبارتی مختلف آمده است. با این تفاوت که در موارد قضایی چنان چه که واقعیت امری آشکار نشود، بهترین کار صلح بین دو طرف دعوی است.



۹۷ـ اَسأَلُ اللهَ اَنْ يُلْهِمَنی بِالْعَدْلِ فِي قَسْمِکُمْ کَالَّذی اَمَرَ بِهِ قالَها فِي اَحَدِ خُطَبِهِ

من از خدای خود می‌خواهم درباره‌ی سهم و نصیب شما، مرا به عدل و راه حق الهام بخشد و از آن چه که به آن امر شده است عدول نکنم. «امیرالمؤمنین در یکی از خطبه‌های خود در برابر قسم، به معنی سهم و نصیب مردان احساس مسئولیت کرده است و در لحن قول مسلمانان را نیز به عدالت توصیه نموده است.»



۹۸ ـ إسألُوا اللهَ العَوْنَ عَلى اَنْفُسِکُمْ کَما تَسْألُونَهُ النَّصْرَ عَلى عَدُوِکُمْ

از خدای خود بخواهید که شما را در تسلط بر نفس‌تان کمک کند هم‌چنان که در پیروزی بر

۸۱ـ الفاروق محمد حسین هیکل، ج ۲، ص ۲۲۵ و ۲۲۶، هی المبادی التی یجری القضاء علیها الیوم.

دشمنان از خدای خود می‌خواهید شما را بر دشمنان پیروز کند.

ملاحظه : نکته‌ای جالب و مورد توجه در اسلوب حکیمانه‌ی امیرالمؤمنین در توجیه سلحشوری و دلاوری سپاهیان اسلام این است که او می‌خواهد به مجاهدین و سپاه اسلام روحیه‌ی سلحشوری و قدرت قلب بخشیده و آنها را از غرور و طغیان نفس و نوعی خطورات قلبی برحذردارد. زیرا تقویت روحی و اتکا به نفس نقش فعالی را در غلبه بر دشمن در بر دارد.



۹۹ـ اِسْتَشارَ رَجُلٌ عُمَرَ اَنْ یَعِظَ النّاسَ اِذا فَرَغَ مِن صَلاةِ الصُّبْحِ فَمَنَعَهُ فَقالَ تَمْنَعُنی مِنْ نُصْحِ النّاسِ فَقالَ اَخْشی اَنْ تَنْفَخَ حَتی تَبْلُغَ الثُرَیّا (تَنْفَخَ اَیْ تَکَبَّر)

در پرهیز از عجب و خود بینی

مردی از عمر رضي الله عنه مشورت خواست و پیشنهاد کرد اجازه دهد که او بعد از فراغت از نماز صبح مسلمانان را نصیحت کند. فاروق او را منع کرد . گفت مگر مرا از نصیحت و ارشاد مردم منع می‌کنی فرمود آری، می‌ترسم آنقدر از کبر و غرور خود نفخ کنی تا به آسمان می‌رسی.



۱۰۰ـ اِسْتَشِرْ اَهْلَ الْعِلْمِ وَ الصَّلاحِ

در کارهای دینی و دنیوی خود، با اهل علم و دانش و ارباب خیر و صلاح مشورت کن.

ملاحضه: زیرا در مصداق جلمه «المستشار مؤتمن» جز صالحان ارباب علم ودانش دینی و اهل خیر و صلاح کسی شایستگی آن را ندارد و جز صالحان وارباب عقل و خرد و اصحاب دانش دینی کسی به این کار شایسته نیست. خداوند متعال در این زمینه فرموده است «فَأَسئَلوُا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمون» یعنی از دانشمندان و علمای دین و کارشناسان امور سیاسی ـ دینی و اجتماعی بالاخره در هر کاری که تجربه‌ی آن را آنان بیشتر می‌دانند به آنها مراجعه کنید و جز آنان کس دیگری شایسته‌ی استشاره نبوده و نمی‌باشد.



۱۰۱ـ اِسْتَشِرْ فِی اَمرِکَ الَّذینَ یَخْشَوْنَ اللهَ تَعالی

در کارهای دینی و دنیوی خود با کسانی مشورت کن که از خدای متعال بیم دارند.

ملاحضه: آنان خدای خود را ناظر اعمال خود می‌دانند و خیانت نمی‌کنند و مردم را به صلاح و کارهای پسندیده هدایت نموده و احساس مسئولیت می‌کنند.



۱۰۲ـ اِسْتَعْمَلْتُکَ لِتُقیمَ بَیْنَهُمُ الصَّلاةَ وَتَحْکُمَ بَیْنَهُم بِالعَدْلِ (قالَها لأحَدِالوُلّاة)

امیرالمؤمنین ﷺ به یکی از کارداران خود گفت : من شما را به منظور اقامه‌ی نماز و حفظ شعائر اسلامی و ارشاد مسلمانان به امر دین و در کنار آن نیز به اجرای عدالت اجتماعی و اقامه‌ی قسط و عدل و داد بر مردم گمارده‌ام.

ملاحظه : توجه امیرالمؤمنین به این دو امر مهم از این‌جهت حائز اهمیت است که فریضه‌ی نماز از بُعد معنوی آن بهترین وسیله‌ی ارتباط با مردم است و اقامه‌ی آن اقامه‌ی دین و نابودی آن نابودی دین است و اقامه‌ی عدل و داد نیز بهترین طریق است برای حفظ امنیت و آسایش و صلح و ثبات در بین توده‌ی مردم و آن فلسفه‌ی رسالت انبیاست.

(بسیار مهم)



۱۰۳ـ اِسْتَعیذُوا بِاللهِ مِنْ شِرارِ النِساءِ وَکونُوا مِنْ خیارِهِنَّ عَلی حَذَر

از زنان بداخلاق و همسران نامطلوب و ناسپاس و مردم‌آزار به خدای خود پناه بگیرید و از شر آنها به ذات اقدسش متوسل و از او استعانت بجویید تا از فتنه‌ی آنها محفوظ بمانید و از نیکان آنها نیز برحذر باشید.

کلمه‌ی شرار به معنی جرقه‌ی آتش است و در تعبیر به آن این نکته نهفته است که فتنه‌ی زنان و همسران بداخلاق و ناباب هم‌چون جرقه‌ی آتش دامن مردان را در بر می‌گیرد. اما صالحان آن‌ها بهترین متاع دنیاست و بزرگ‌ترین نعمتی است که در حفظ دین و کرامت و حیثیت انسان و تربیت فرزندان نقش مؤثر و فعالی را ایفا می‌کند. در حدیث شریف : «فاظفَر بِذاتِ الدِّینِ تَرِبَت یَداک» (این نکته نوعی دعای شر می‌باشد که از ریشه آلوده شدن به گل می‌آید) اشاره به این مطلب شده است که در اختیار همسران، زنان عفیفه و متدینه را باید انتخاب کرد.

(بسیار مهم)



۱۰۴ـ اِسْتَغْزِزْ لِلعیوُنِ بِالتَّذَکُرِ (اِسْتَغْزِزْای اُکْثُروا مِن دَمْعٍ لِلْعُیوُنِ بِالتَّذَکُرِ مِن عَذابِ الله)

از طریق یاد خدا و به یاد داشتن عذاب سخت خدا بر اشک چشمان خود بیفزایی.

ملاحظه : فروریختن اشک چشمان از رقت قلب است و رقت قلب اشعه‌ای از نور رحمت الهی است که هر قطره‌ای از آن که بر زمین فرود می‌آید از گناهان بندگان کاسته است و درجه‌ای از حسنات را همراه دارد و آتش دوزخین را نیز فرو می‌نشاند.



۱۰۵ـ اِسْتَوْصُوا بِالْقِبْطِ خَیراً فَاِنَّ لَهُمْ ذِمَّةً وَرَحِماً (قالَها لِعَمْرو بن عاص)

یکدیگر را درباره‌ی نیکی کردن با قبطی‌یان توصیه کنید که آنان بر شما حق ذمه‌ی اسلامی

(تعهد اسلامی) و حق پیوند خویشاوندی دارند.

یعنی درباره‌ی قبطیان همدیگر را به خیر و احسان و رفتار نیکو باآنها توصیه کنید. احوال عمومی آنها را مد نظر داشته باشید. زیرا آنها از دو جهت بر اسلام و مسلمین حق مسلمی دارند. پس حق ذمه یعنی حمایت اسلام از آنها در قبال‌پرداخت خراج و غیره و حق صله‌ی رحم، پیوند خویشاوندی مسلمانان با آنان است فاروق رضی‌الله‌عنه به هنگام فتح مصر به عمروبن‌عاص استاندار و حاکم مصر دستور داد که در نهایت محبت و حرمت با قبطیان آن دیار رفتار شود.

ملاحظه : وآن موضوع به این جهت است که ام‌المؤمنین ماریه‌ی قبطیه مادر ابراهیم فرزند رسول خدا مقوقس پادشاه مصر او را همراه با هدایای ممتازی به سوی رسول خدا فرستاده است و او را به عقد خود درآورده است از این جهت است که قبطیان بر مسلمانان حق پیوند و خویشاوندی را دارند.



۱۰۶ـ اَسْلَمَ اَعْرابیٌّ فِی اَیامِ عُمَرَ ابنِ الْخَطابِ رضی‌الله‌عنه فَجَعَلَ عُمَرُ یُعَلِّمُهُ الصَّلاةَ فَیَقُولُ صَلِّ الظُّهْرَ اَرْبَعاً وَ الْعَصْرَ اَرْبَعاً وَ الْمَغْرِبَ ثَلاثاً وَ الْعِشاءَ اَرْبَعاً وَ الصُّبْحَ رَکْعَتَیْنِ فَلَمْ یَسْتَطِعْ الاَعْرابِی حِفْظَ ذالِکَ فَجَعَلَ یَخْلُطُ بِالْاَعْدادِ فَضَجَرَ عُمَرُ فَقالَ اِنَ الاَعْرابَ اَحْفَظُ شَیئٍ لِلْشِعْرِ فَقالَ اِنَّ الصَّلاةَ اَرْبَعٌ فَاَرْبَعٌ ثُمَّ ثَلاثٌ بَعْدَهُنَّ اَرْبَعٌ ثُمَّ صَلاةُ الفَجْرِ تَضْبَعُ أحَفِظْتَ قالَ نَعَمْ قالَ الْحِقْ بِاَهْلِکَ.

یکی از اعراب در زمان خلافت حضرت عمر مسلمان شد. عمر خواست طریقه‌ی نماز خواندن و رکعات آن را به او یاد دهد. فرمود : (یا اعرابی) نماز ظهر چهار رکعت و عصر نیز چهار رکعت و نماز مغرب سه رکعت، سپس نماز عشا چهار رکعت و بعد از آن نماز صبح دو رکعت می‌خوانید و این طریقه‌ی نمازخواندن فریضه‌ی پنج گانه است. اعرابی درست آن را فرا نگرفت و در عددهای آن اشتباه می‌نمود. عمر رضی‌الله‌عنه در تفهیم آن به ستوه آمد و متوجه شد که اعراب مسائل را از طریق شعر بهتر می‌فهمند سپس او راچنین تفهیم کرد، نماز شبانه‌روزی مسلمانان چهار رکعت و در پی آن چهار رکعت سپس سه رکعت و بعد از آن چهار رکعت و در آخر نماز صبح فرا می‌رسد که در آن دست‌های خود را بلند کرده و دعا می‌خوانید. آیا درست فهمیدی؟ مرد اعرابی گفت آری. آن گاه عمر فرمود پس به سوی خانواده‌ی خود برگرد و این دستور نماز شماست. این روایت دلیل بر آن است که حضرت عمر رضی‌الله‌عنه به شیوه‌ی درک و فهم و سلیقه‌ی آنان آشنا بوده و به مقدار فهم و شیوه‌ی درکشان صحبت نموده است.



۱۰۷ـ أُشْهِدُكُم أَنَّ حائِطِي عَلَى الْمَساكِينِ صَدَقَةٌ (قالَها عِنْدَ ما فاتَهُ صَلاةُ العَصْرِ).

من شما را گواه می‌گیرم بر این که این قطعه باغ من وقف بر افراد مسکین و بینواست.

فاروق رضی‌الله‌عنه روزی که به مراقبت شتران صدقه و تدارک کار آنها مشغول بود، نماز عصرش را فراموش کرد تا به قضا رفت. وقتی متوجه شد که نمازش قضا رفته است در کفاره‌ی آن اعلام داشت آن قطعه باغی که مال شخصی من است به کفاره‌ی قضای آن وقف بر مساکین و فقرا است و شما را بر وقف کردن آن شاهد می‌گیرم.

(بسیار مهم).



۱۰۸ـ أَصْحابُ الرأيِّ أَعْداءُ السُّنَنِ أَعْيَتْهُم الاَحاديثُ أَنْ يَحْفَظُوها وَ تَفَلَّتَتْ مِنْهُمْ أَنْ يَعُوها وَ اسْتَحْيُوا حينَ سُئِلوا أَنْ يَقُولُوا لا نَعْلَمُ فَعارَضُوا السُّنَنَ بِرأْيِهِمْ فَإيّاكُمْ وَ إيّاهُم.

در نکوهش از رأی و قیاس

ارباب رأی و قیاس که با رأی و نظرات خود وارد بحث در احادیث پیامبر می‌شوند چون فهم مطالب احادیث و سنت نبوی بر آنان دشوار و نتوانسته‌اند به درستی آن را درک کنند،پس دشمنان دین و سنن پیامبر شده‌اند چون وقتی از احادیث پیامبر ﷺ از آنها سؤال شد، عارشان آمد که اظهار کنند ما با آن آشنایی نداریم ناگزیر از طریق رأی و قیاس و اظهار نظرهای شخصی درآمدند و به تأویل پرداختند.پس بر شماست که از آنها برحذر باشید.



۱۰۹ ـ أَصْلِحُوا أَمْوالَكُمْ الَّتی رَزَقَكُمُ اللهُ

اموال و املاک و مستغلات خود و آن چه را که خداوند متعال در اختیار شما قرار داده است از طریق اخراج زکات و خراج و مالیات متعلقه و از طریق تطوعات و خیرات آن را اصلاح کنید.

ملاحظه : چون در اخراج زکات تزکیه‌ی نفس و اصلاح اموال و رعایت احوال عمومی فقرا و مستمندان منظور شده است و پرداخت مالیات و خراج و دیگر مسایل متعلقه هم یک نوع تکافل اجتماعی را در بین مسلمانان به طور آشکار به وجود آورده است و به روحیه‌ی اخوت اسلامی و همبستگی و وحدت اسلامی نیز تحقق بخشیده است.به این جهت است که فاروق اعظم به آن توجه خاص معطوف داشته است.

(بسیار مهم).



۱۱۰ـ اِضْرِبْ النّائِحَةَ وَيْلَكَ اِضْرِبْها اِنَّها نائِحَةٌ لا حُرْمَةَ لَها لا تَبْكِي بِشَجْواكُمْ اَنَّها تَهْريقُ دُمُوعِها عَلى اَخْذِ دَراهِمِكُم اِنَّها تُؤذی اَمْواتَكُم فِي قُبورِهِم وَ اَحْياكُم فِي دُورِهِمْ اَنَّها تَنْهى عَنِ الصَّبْرِ وَ قَد اَمَرَاللهُ بِهِ وَ

تَأمُرُ بِالجَزَعِ وَقَدْ نَهى عَنْهُ[۸۲]

در نکوهش بر نوحه خوانان

زنان نوحه‌گر بر مردگان را، کتک بزن، وای بر تو چون اینها دارای هیچ‌گونه حرمتی نیستند. گریه و زاری آنها به خاطر غم و اندوه شما نیست بلکه به منظور اخذ درهم و دینار شماست. این زنان مردگان شما را در گور و زندگان را در خانه و کاشانه‌ی شما اذیت می‌کنند. شما را از صبر و شکیبایی بر مصیبت و حادثه‌ی وارده منع کرده. حال این که از آن نهی شده است. علاوه بر آن خویشان و کسان میت را به جزع و فزع و داد و فغان تحریک می‌نمایند، گرچه از آن نهی شده است.

ملاحظه: در روایت عبدالله بن مسعود رضي الله عنه آمده است که فرمود ایمان آوردن عمر پیروزی اسلام را در بر داشت، هجرتش باب فتحی را بر مسلمانان گشود، امارت و خلافتش خیر و رحمت و برکت بس عظیمی بود، به طوری که عدالت اجتماعی را در جهان گسترش داد و به اخلاق و رفتار جاهلانه پایان داد و در عوض اخلاق نیکو و پسندیده را جایگزین آن کرد.



۱۱۱ـ اِضْرِبْ عَلَيْهِم الجِزْيَةَ وَكُفَّ عَنْهُمْ السبی وَاَمْنَعِ المُسْلِمينَ مِنْ ظُلْمِهِم وَالاِضْرارِ بِهِمْ وَلا تَأكُل اَمْوالَهُمْ اِلّا بِحَقِها (قالَها لِاَبی عُبَيْدَةَ عِنْدَ فَتْحِ الشّامِ).

امیرالمؤمنین رضي الله عنه به هنگام فتح شام به ابوعبیده امیر و فرمانروای آن دیار فرمود: بر مردمان شام جزیه و خراجی را تعیین کن و اسیران آنها را آزاد بگذار و از ظلم و ستم مسلمانان بر آنان جلوگیری نما. برآنان اذیت و آزاری را روا مدار واموالشان را جز از طریق حق و براصل عدالت اجتماعی تصاحب نکن.

ملاحظه: در قانون اسلام ملک و اموال مردم بعد از فتح شهر و دیدار از آنها از تصاحب محفوظ و در امان خواهد بود. اسیران آنها آزاد می‌شوند. اقلیت‌های دینی هم از حق هرگونه آزادی مشروع برخوردار می‌گردند که در مصالحه‌ی بیت المقدس اینگونه موارد گنجانیده شده، و امرا و فرماندهان اسلام بر آن صحه زده‌اند. پس بر فاتحین است که این موارد را رعایت کنند.



۱۱۲ ـ عَطِّرُوا مَثْواكُمْ وَاَصْلِحْ اُمُورَكُمْ (مَثْواكُمْ مَضاجِعَكُم فِي القُبورِ).

از طریق اعمال صالحه و تعهد به اخلاق حسنه و رفتار پسندیده گور خود را در عالم برزخ معطر

۸۲ـ اخبار عمر صفحه ۱۸۸ و شرح ابن ابی الحدید جلد ۳ صفحه ۱۱۱

و خوش‌بو گردانید. کار و امور دینی و دنیوی خود را اصلاح کنید.

در احادیث آمده است که در عالم برزخ اعمال صالحه و حسنه برمسلمانان عرضه می‌شود و از نتایج حسنه‌ی آن برخوردار می گردند و قبر بر مسلمانان باغچه‌ای از گل و ریحان است تا روزی که در آن آرمیده‌اند.



۱۱۳ ـ اِعْتَصِمْ عِنْدَ الْمَعْصِيَةِ (اَیْ اُذْكُرِ اللهَ وَ خِفْهُ)

به هنگام ارتکاب گناه و معصیت به خدای خود پناه ببر تا گناه نکنی که با یاد خدا و بیم از عذاب سخت ذات اقدسش محفوظ خواهی بود. شعر :

فَخالِف هَواها وَ اعصِها اِنَّ مَن يُطِع هَوى نَفسِهِ تَنزَعُ بِهِ كُلَّ مَنزَعٍ
مَن يُطِعِ النَّفسَ اللَّجوجَ تَرِدْهُ وَتَرْمِ بِهِ فى مَصرَعٍ اَىَّ مَصرَعٍ

با آرزوهای نفسانی خودبه مخالفت بپرداز. فرمانش را نبر زیرا کسی که به اطاعه‌ی نفس خود درآید بی‌گمان او را به پرتگاه سقوط پرت کند و کسی نفس ستیزه‌خوی خود را فرمان ببرد بی‌شک او را به هلاکت نشانده است و او را به میدان و مقتل نابودیش در افکنده است.



۱۱۴ـ اَعْضَلَ بى اَهْلُ الْكوفَةِ ما يَرْضَونَ بِاَميرٍ وَ لا يَرْضاهُمْ اَميرٌ (قالَها عِنْدَ ما شَكَى اَهْلُ الْكوفَةِ سَعْدَ اِبْنِ الوَقّاصِ عِنْدَ عُمَرَ ابنِ الْخَطّابِ) [۸۳]

کار مردم کوفه بر من معضل شده است آنها نه به هیچ امیری راضی هستند و نه امیری از آنها راضی می‌باشد.

اصل داستان :

مردم کوفه وقتی که متوجه شدند سعد بن وقاص در عطایا و بخششها به مهاجرین و انصار توجه بیشتری را مبذول می دارد و برای قریشیان امتیاز بیشتری قا یل می شود حس بد بینی در آنها فزونی یافت و این امر سبب شد که به سعدبن ابی وقاص سخنی را که نگفته بود نسبت دهند بالاخره این نوع بدبینی واین نوع رشک و حسادت سبب شد که در نزد عمر شکایت کنند که سعد نماز را به درستی نمی گذارد لذا عمر محمد ابن مسلمه بازرس ویژه‌ی خود را به کوفه فرستادتا معلوماتی را در

۸۳ ـ کتاب الفاروق، محمدحسین هیکل، ج ۲، صفحه‌ی ۲۲۲، قالوا لعمر انه لا یقسم بالسویة و لا یعدل.

این زمینه کسب نموده وجریان امر را بر خلیفه اسلام معروض دارد وقتی ابن مسلمه به کوفه رسید واز گوشه وکنار حال و اوضاع سعد بن وقاص و نحوه‌ی نماز گزاردن وی را جویا شد معلوم گردید که مردم از نحوه‌ی نماز گزاردن و عملکرد او راضی هستندو مانند پیامبر خدا نماز می گذارد و آنچه راکه در مورد او گفته‌اند چیزی بیش از ظن و گمان نیست . ابن مسلمه در باز گشت به مدینه که گزارش مثبت را معروض داشت و اظهار نمود که او به مانند پیامبر خدا نماز می گذارد و در کار خود نیز کوتاهی نکرده است امیرالمؤمنین فرمود ، ذالِکَ الظَّنُ بکَ یا اَبا اِسْحق. این است گمان مردم بر تو ای ابو اسحق. اما با این حال به خاطر رضایت مردم اگر چه موقعیت هم حساس بود لشکردر تدارک تعقیب یزدگرد بود با این حال او را از سمت فرماندهی بر کنار نمود . ارباب سیر گفته اندکه این امر یکی از شاهکارهای اصول دادگری عمر است که رعایت احوال عمومی مردم را بر هرچیز ترجیح می‌دهد . به هر حال بدبینی اهل کوفه نسبت به سعد به جایی رسید که سعد رضی الله عنه بر آنها دعای شر خواند. فرمود: «اللّهُمَّ لا تَرْضَ عَنْهُم اَمیراً وَ لا تَرْضِیهِم بِاَ میر» خداوندا هیچ امیری را از آنها و آنها را از هیچ امیری راضی مسازکه گویی خداوند دعای این صحابه‌ی مستجاب الدعوه را مستجاب فرموده است زیرا هیچ امیری به کوفه مقرر نشد که مردم از او بدگویی نکنند و علت آن جز این نبود که اهل کوفه به موجب بدبینی با یکدیگر نزاع می کردند.

وقتی که امیر امر می‌خواست آنها را از این اعمال بد و این سؤ نیتها بازدارد علیه او همدست می‌شدند و نزد عمر بد گویی می کردند.



۱۱۵ـ أعْطُوا الحَقَّ مِنْ اَنْفُسِکُمْ وَ لا یَحْمِلْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً اَنْ تُحاکَمُوا الیَّ فَاِنَّهُ لَیْسَ بَیْنِی وَ بَیْنَ اَحَدٍ مِنَ النّاسِ هَوادَةٌ قالَها فِی اَحَدِ خُطَبِهِ (هَوادَةٌ مُسامَحَةٌ)

در یکی از خطبه‌های خود اعلام داشت تا به نزد من نیامده‌اید حق و حقوق مردم را که بر ذمه دارید ،خود پرداخت کنید و خود را به محاسبه وادارید. مبادا یکی از شما کسی را به محاکمه به نزد من بخواندکه بی‌گمان چون به محاکمه خوانده شوید از کسی به هیچ‌گونه ای مسامحه نمی‌شود و من با هیچ کسی مسامحه ندارم و حق را به صاحبان حق مسترد خواهم کرد.



۱۱۶ـ اَعْطِ لِاَهْلِ الصَّلاحِ مِنْ بَیْتِ المالِ ما یُغْنِیهِم لِئَلّا یَشْغُلَهُم شَیْئٌ عَنْ تِلاوَةِ الْقُرآنِ وَ ما حَمَلُوا مِنَ الاَحادیثِ (قالَها لاَحَدِ الوُلاة)

به یکی از کارداران و فرماندهان خود فرمود : به ارباب خیر و صلاح و صاحبان علم و دانش دینی، اصحاب قرآن و جمله‌ی احادیث و آثار رسول خدا از بیت المال آن مقدار حقوق و مزایا

بخشش کن که نیاز آنها و مایحتاج زندگی و نیازمندی‌های فرهنگی و اجتماعی آنان به‌گونه‌ای تأمین گردد که هیچ‌چیز آنان را از اشتغال به آموزش و تعلیم و تعلم قرآن کریم و احتفاظ به احادیث شریفه‌ی نبوی باز ندارد.

ملاحظه : بر حکومت اسلامی است که حق و حقوق اهل علم و جمله‌ی قرآن و شریعت را از بیت‌المال عمومی آن قدر پرداخت کند که به هیچ چیز جز به اشتغال به قرآن و حدیث و خدمت به شرع اسلام مشغول نشوند و این امر در مصداق این جمله مورد اشاره در اسلام سابقه دارد. سعدی می‌فرماید :

زاهد ران را زر بده تا زاهدتر شوند عالمان را بیشتر بده تا عالم‌تر شوند

❁ ❁ ❁

۱۱۷ ـ اَعقَلُ النّاسِ اَعْذَرُهُمْ لِلنّاسِ

داناترین مردمان کسانی هستند که بیشتر معذرت از دیگران را بپذیرد.

هست عاقل‌ترین مردم کسی	که زره مردمی نباشد دور
چون ببیند ز دیگری سهوی	دارد او را به مردمی معذور

بدیهی است که پذیرفتن معذرت‌ها از مردم نشانه‌ی بزرگواری و جوانمردی است و بر روحیه‌ی مردمداری و آزادمنشی انسان دلالت مستقیم دارد.

❁ ❁ ❁

۱۱۸ ـ اِعْلَمْ اَنَّ اللهَ یَراکَ وَ یَری عَمَلَکَ

بدان که خداوند عالمیان بر همه چیز علم محیط دارد. تو را و اعمال نیک و بد تو را می بیند و به آن آگاه است و امری نیست که بر او پنهان و مخفی بماند.

❁ ❁ ❁

۱۱۹ـ اِعْلَمْ اَنَّ الصَّبْرَ مَلاکُ الایمانِ وَ ذالِکَ بِاَنَّ التَّقْوی بِالصَّبْرِ

بدان که صبر و شکیبایی و تحمل بر مشکلات و دشواری های روزگار ملاک ایمان است و دلیل بارز بر باور راستین مسلمانان است و به این دلیل که عامل پرهیز از تبعات این گونه دشواری‌های نامطلوب نیروی تقوا است و آن بجز از طریق صبر و شکیبایی ممکن و میسر نیست.

❁ ❁ ❁

۱۲۰ـ اِنَّ خَشْیَةَ اللهِ تَجْمَعُ فِی اَمْرَیْنِ فِی اِطاعَتِهِ وَ اِجْتِنابِ مَعْصِیَتِهِ وَ اِنَّما اَطاعَهُ مَنْ اَطاعَهُ بِبُغْضِ الدُّنیا وَ حُبِّ الآخِرَةِ وَ عَصاهُ مَنْ عَصاهُ بِحُبِّ الدُّنیا وَ بُغْضِ الآخِرَةِ

به درستی بیم و ترس از عظمت و شکوه خداوند آفریدگار در دو امر جمع شده و متحقق می‌باشد. در اطاعت از فرامین خدا و در اجتناب از معصیت و گناه شکی نیست که اطاعت از خداوند جز در عشق و علاقه و محبت به آخرت و روز جزا و کراهت از دنیا و متاع آن ممکن و میسر نیست و اجتناب از گناهان را هم جز از طریق کراهت از دنیا و متاع آن و عشق و علاقه به سرای آخرت نمی‌توان یافت. در کل اطاعت ازخداوند نشانه محبت به آخرت و کراهت از دنیاست و عصیان عکس آن است.

(بسیار مهم).



۱۲۱ ـ اِعْلَمْ اَنَّ لِکُلِ عادةٍ عَتادُ فَعَتادُ الْخَیْرِ الصَّبْرُ

بدان که برای هر عادت وهر کاری وسیله‌ای است و وسیله‌ی دستیابی به خیرات و حسنات و توفیق بر برخی کارهای مثبت در امور دینی و دنیوی جز از طریق صبر و شکیبایی و تحمل بر مشاکل و دشواری‌های مواجه ممکن و میسر نمی‌باشد.

(بسیار مهم).



۱۲۲ ـ اِعْلَمْ اَنَّ لِلْعامِلِ مَرَدّاً اِلَی اللهِ فَاِذا زاغَ زاغَتْ رَعِیَّتُهُ

بدان که بازگشت همه‌ی عاملان و متصدیان امر به سوی خداست. اگر عاملان حکومت اسلامی در اداره کردن مملکت به راه کج بروند و از حق و عدالت عدول کنند بی‌گمان رعیت و ملت نیز به راه کج رفته و از حق و عدالت عدول خواهند کرد.

ملاحظه : در مقوله‌ی دیگری آمده است که همانا بدترین‌ترین مردمان کسی است که بندگان خدا را به شقاوت و بدبختی بکشاند و سعادت‌مندترین مردمان نیز کسانی هستند که بندگان خدا را به صراط مستقیم و راه حق و عدالت هدایت کند.

اصل داستان :

امیرالمؤمنین رضی الله عنه در مکتوبی به ابو موسی اشعری رضی الله عنه امیر کوفه به عنوان نصیحت او را به موارد مهمی متذکر ساخته است. به من خبر رسیده که طرز لباس و نوع غذای شما همچنین مرکب سواری شما و آل و بیت شما به گونه‌ای است که مسلمانان از نمونه‌ی آن برخوردار نیستند.ای بنده‌ی خدا من شما را برحذرمیدارم ازاین که هَمِّ شما، همچون چهارپایان چاق شدن باشد حال این که چاق شدن و فربه شدن آن ذبح و هلاک آنهاست.

(بسیار مهم).



۱۲۳ـ اِعْلَمْ اَنَّ لِلْقُلوبِ حَقائِقَ یُنْشِئُها اَللهُ اِنْشاءً

بدان که در اعماق دل‌ها حقیقت‌هایی نهفته است که خداوند عالمیان بر آن پرتو می‌افکند و در

آن ادراک و شعور آن‌چنانی را به وجود می‌آورد که به مطلوبی دست یابد. یعنی درآن اشعه‌ای از نور الهی نهفته است تا به یاد خداست آرام و مطمئن و چون به یاد خدا نیست پریشان و مضطرب است.



۱۲۴ ـ اِعْلَمْ اِنَّ مَالَکَ عِنْدَاللهِ مِثْلُ الَّذی للهِ عِنْدَکَ

بدان که ثواب و مزد عملکرد شما به میزان نعمت‌هایی است که خداوند عالمیان بر شما ارزانی داشته است.

یعنی بندگان خدا در قبال عملکرد خود دارای مزد و پاداش ویژه‌ای هستند و خداوند متعال نیز در مقابل نعمت‌ها و موهبت‌هایی که بر بندگان خود تفضل نموده است دارای حق مخصوصی است که آن اطاعت و فرمانبرداری از ذات اوست. در کل خدای عالمیان را بر بندگان خود حق و حقوقی است و بندگان را نیز حق و حقوقی است. لکن حق و حقوق بندگان و مزد و پاداش آنان به علت وفور نعمت‌های خدای متعال بسیار ناچیز و فاقد اعتبار است. همچنان که در آیه‌ی کریمه است «وَ اِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللهِ لا تُحصُوها» اگر بخواهید نعمتهای خدا را شمارش کنید شمارش آن را نتوان کرد.



(بسیار مهمّ)

۱۲۵ ـ لا عَمَلَ لِمَنْ لا نِیَّةَ لَهُ وَ لا اَجْرَ لِمَنْ لا حَسَنَةَ لَهُ وَ لامالَ لِمَنْ لا رِفْقَ لَهُ وَ لا جَدیدَ لِمَنْ لا خَلِقَ لَهُ.[۸۴]

هیچ عملی بدون قصد و نیت انسان مقبول نیست و هیچ اجر و پاداشی هم بدون اعمال نیک و حسنات ممکن نیست و همچنین هیچ مال و ثروتی مفید نیست که بدون ارفاق و انفاق باشد و لباس و پوشاک تازه نیز بدون لباس کهنه ارزش واقعی ندارد.

ملاحظه: امیرالمؤمنین در همه‌ی کارها به ابعاد مثبت آن توجه داشته است. در باب ارزش عمل قصد و نیت و عزم و جزم بر آن و در باب ثروت و سامان دنیوی ارزش آن را در ارفاق با مردم و انفاق آن بر فقرا و مستمندان ملحوظ داشته است. ارزش جامه‌ی تازه را نیز در داشتن جامه کهنه منظور کرده است. در کل ارزش و اعتبار هر چیز را در ابعاد مثبت آن لحاظ داشته است نه تنها ظاهر آن. این مورد در توصیه به عبدالله ابن عمر رضی‌الله‌عنه آمده است که در پاورقی شماره‌ی ۲۳ نیز به یک مورد آن اشاره رفت.



۸۴ـ اخبار عمر و اخبار ابن عمر ناجی طنطاوی ص ۲۳۴ و فرائد الادب المنجد ص ۹۳۸ جمله عربی آن: فکانه یقول له صن خلقک و لاتضیّعه لیکون وقایة لجدیدک: یعنی نگهداری لباس کهنه بخاطر محافظت از لباس تازه است.

۱۲۶ ـ اِعلَم اَنَّ مَنْ حاسَبَ نَفْسَهُ رَبِحَ وَ مَنْ غَفَلَ عَنْها خَسِرَ

بدان هر کس که به حسابرسی نفس خود پرداخته است به سود فراوانی دست یافته است و نیز هر کس که از این گونه حسابرسی‌ها غافل و به گونه‌ای به پیامدهای شوم آن توجه ننموده است بی گمان به خُسران و زیان فاحشی مواجه گردیده است .



۱۲۷ ـ اِعْلَمْ اَنَّ بَعْضَ الشُّحِ شُعْبَةٌ مِنَ النِّفاقِ فَاَنْفِقُوا خَيْرٌ لاَنْفُسِكُم

بدان که آزمندی و حرص بر اموال و جمع‌آوری آن و بُخل ورزیدن به انفاق و بخشش بر فقرا و مستمندان شعبه‌ای است از نفاق (و نشانی است از عدم توکل به خدا).پس به جهت زدودن این نوع صفات مذمومه درنفس خود به انفاق و بخشش اموال خود بپردازید.

چون بخشش و انفاق بالاتفاق داروی شفابخش نفاق است و صیقل دلهاست و وسیله رستگاری از رزیله بخل است . سعدی گوید :

به جانی آسوده کردن دلی　　　به از الف رکعت به هر منزلی

در واقع سخاوت و بخشش یکی از صفتهای بازدارنده بخل و تنگ نظری است.



۱۲۸ـ اَنَّ تِلْکَ الشِّدَّةَ قَدْ اَضْعَفَتْ وَ لکِنَّها اِنَّما تَکُونُ عَلی اَهْلِ الظُّلْمِ وَ التَّعَدِي (قالَها بَعْدَ تَوَلِّيةِ الخلافَةَ).

به درستی که خشونت و سخت گیری که قبلاً از من گمان داشتید کاهش یافته و در پاره‌ای موارد تغییر کرده است. اما درباره‌ی کسانی که سالم هستند و راه دین را پیش گرفته‌اند ، اما نه درباره‌ی ستمگران و کسانی که بر مسلمانان ظلم و ستم را روا می‌دارند.

اصل داستان :

امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه پس از تصدی امور مسلمین سه روز بعد از بیعت عمومی وقتی که احساس نمود برخی از مردم به شدت و سخت گیری او در زمان پیامبر خدا و در عهد ابوبکر صدیق چشم اندوخته و از وی احساس رعب و هراس می کنند به موقع اجتماع مردم در نماز ظهر بر منبر رفت و در خطبه‌ای داغ موقعیت خود را نسبت به احساس مسئولیت در قبال مسلمانان اعلام نمود .و فرمود من در مقابل ستمکاران و تبهکاران سخت گیرم و رخسار آنها را بر خاک نهاده و پایم را بر گردن آنها می گذارم تا به حق اذعان کنند.سپس در مقابل انسان‌های ضعیف و سالم و بی‌آزار نیز رُخسار خود را بر زمین می گذارم تا بر گردنم پای نهند و حق خود را از من استیفا نمایند و در نهایت مهربانی با آنها نیز رفتار خواهم کرد.

(بسیار مهم).



۱۲۹ـ اِعْلَمُوا اَنَّ عَلَيْكُم فِي سَيْرِكُمْ حَفَظَةٌ مِنَ اللهِ يَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُون فَاسْتَحْيُوا مِنْهُمْ.

ای مردم بدانید که بر سیر و سلوک شما و بر حال و اوضاع و نحوه‌ی عملکرد شما، فرشتگانی از طرف خدای عالمیان به عنوان حافظه مراقب هستند. اعمال نیک و بد بندگان خدا را زیر نظر دارند و بر همه‌ی احوال شما واقف و آگاهند. پس از این فرشتگان شرم کنید و کاری را نباید کرد که طومار عملکرد شما بر آنان گشوده شود.



۱۳۰ـ اِنَّ لله عِباداً يُميتونَ الباطِلَ بِهَجْرِهِ وَ يُحيُونَ الْحَقَّ بِذِكْرِهِ.

در جمع بندگان خدا، بندگان مؤمن و صالحی هستند که با ترک منهیات و پرهیز از محرّمات، باطل را معدوم و نابود می‌کنندو با یاد خدا حق را زنده می‌دارند.

«در احادیث شریفه آمده است که تا روز آخرت خداوند عالمیان جمعی از بندگان را به عنوان حافظ و نگاه‌دارنده‌ی این دین مقدس برگزیده است که آمر به معروف و ناهی از منکرند. باطل را معدوم و نابود کرده و حق را زنده می‌دارند. این مقوله شامل حال علما، عرفا، و صلحای امت محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود که باطل را با کردار و گفتار خود محو نموده و حق را زنده می‌کنند و به طریق ممکن بدان ملتزم خواهند بود.»

(بسیار مهم).



۱۳۱ـ اِعْلَمُوا اَنَّ مَنْ لَمْ يَرْضَ عَنِ اللهِ فِي ماكَرِهَ مِنْ قَضائِهِ لَمْ يُؤَدِّ اِلَيْهِ فِيما يُحِبُّ كُنْهَ شُكْرِهِ.

ای مردم بدانید اگر کسی در چیزی که در نظر او مکروه است حکم خدا را قبول نکند و به آن ناراضی باشد شکی نیست در آن چه که در نظر او مستحب و پسندیده است نیز خدا را سپاس نگفته و شکر نعمت او را انجام نداده است.

یعنی بر مسلمانان لازم است که در خوشی وناخوشی در سرّاء و ضرّاء در حال صحت و مرض در فراخی نعمت و عدم آن امر خدای خود را اطاعت برد و در همه‌ی احوال راضی و قانع باشند.



۱۳۲ـ اِعْلَمُوا اَنَّهُ مَنْ يَعْمَل بِالْعَفْوِ بَيْنَ ظَهْرانَيْهِ يَأْتِيهِ اللهُ العافِيَةَ مِنْ فَوْقِهِ.

ای مردم بدانید کسی که با عفو و گذشت با کسانی که در دور و بر او بوده و تحت فرمان وی هستند، رفتار کند خداوند عالمیان در عوض سلامتی و تندرستی را از بالایش بر او عطا می‌فرماید.



۱۳۳ـ اِعْلَمُوا اَنّی لَمْ اَقُل فِی الکَلالَةِ شَیْئاً وَ لَمْ اَسْتَخْلِفْ بَعْدِی اَحَداً وَ اَنَّهُ مَنْ اَدْرَکَ وَفَاتِی مِنْ سِبی العَرَبِ فَهُوَ حُرٌّ مِنْ مالِ اللهِ (قالَها فِی آخِرِ حَیاتِهِ).

امیرالمؤمنین رضی الله عنه در لحظه‌ی آخر حیات خود فرمود: ای مردم بدانید که من درباره‌ی کلاله «کسی که فرزند و پدر ندارد» چیزی نگفته‌ام و کسی را بعد از خودبه عنوان خلیفه‌ی اسلام نیز تعیین نکرده‌ام و هر کسی از اسیران عرب که مرا به هنگام مرگ دریافتند از بیت‌المال او را آزاد کنند.

ملاحظه: این گفتار دلیلی قاطع است بر این که حضرت فاروق رضی الله عنه درباره کلاله و همچنین جانشین بعد از خود هیچ سخنی نگفته است و در نهایت امانتداری این امانت را ادا نموده و امر انتخاب خلیفه‌ی بعدی را به شورا که امری قرآنی است، موکول نموده است.



۱۳۴ ـ اِعْلَمُوا اُحَذِّرُکُمْ اَنْ تَکُونُوا شَیْناً عَلَی الْمُسْلِمِینَ وَ سَبَباً لِتَوْهِینِهِمْ.

ای حاکمان بر مردم، بدانید من شما را برحذر می کنم از این که بوسیله‌ی گفتار و کردار بر مردم عار و ننگی باشید و سبب و باعث تحقیر و توهین آنها گردید.

یعنی نباید عاملان و حکام اسلام در محل کار خود طوری عمل کنند که عار بر مسلمانان باشند و سبب توهین و تحقیر آنها گردند.



۱۳۵ـ اَعُوذُ بِاللهِ اَنْ تُدْرِکَنِی وَ اِیّاکَ عَمْیاءُ مَجْهُولَةٌ وَ ضَغائِنُ مَحْمُولَةٌ وَ اَهْواءُ مُتَّبَعَة.

من به خدای خود پناه می برم از این که من و شما یکدیگر را کورً کورانه دریابیم و به بیراهه برویم و حامل کینه و عقده‌ها باشیم و از خواهش‌های نفسانی تبعیت کنیم.

یعنی بر والیان امر است که باید همیشه حقیقت‌ها را مد نظر داشت و به آن توجه کرد. و خود نمونه‌ای از اخلاق و کردار نیکو و پسندیده باشند.



۱۳۶ ـ اِفْتَحْ بابَکَ وَ باشِرِ الرَّحِمَ بِنَفْسِکَ (قالَها لاَحَدِ الوُلاة)

به یکی از کارفرمایان خود فرمود: دروازه‌ی خود را به روی مردم بگشا. تا مانعی برای مراجعه‌ی مردم و عرض مطالب ستمدیدگان نباشد و خود هم مستقیماً به کار مردم و مراجعین رسیدگی کنید تا مشکل آنها زودتر حل شود و روابط اجتماعی مردم را حفظ کرده و به صله‌ی ارحام نیز توجه نمایید (که امری خداوند متعال بدان تأکید دارد.)



(بسیار مهم)

۱۳۷ـ اَفْضَلُ الْعُدَّةِ الصَّبْرُ عَلَى الشِدَّةِ

اصل بر حضور قلب و درک شکوه و عظمت خداوندی است.

بزرگترین ذخیره‌ای که برای روز آخرت ذخیره می‌شود همانا صبر و بردباری بر دشواری‌هاست.

یعنی صبر و بردباری درمقابل دشواریها بی‌شک صواب بس عظیمی را در بر دارد که آیۀ کریمه ﴿إِنَّمَا يُوَفَّى ٱلصَّٰبِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾[85]. بر آن دلالت دارد.

(بسیار مهم).



۱۳۸ ـ اَفْضَلُ الذِّكْرِ ذِكْرُاللهِ عِنْدَ ما حَرَّمَ اللهُ.

بزرگترین ذکر، ذکر خدا و یاد اوست به هنگام ارتکاب گناه.

این مقوله اشاره به آیه ۴۰ و ۴۱ سوره نازعات دارد که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ وَنَهَى ٱلنَّفْسَ عَنِ ٱلْهَوَىٰ ۝ فَإِنَّ ٱلْجَنَّةَ هِىَ ٱلْمَأْوَىٰ﴾ یعنی : «آنکس که از شکوه و مقام خدا بیم داشته باشد و به هنگام دسترسی به گناهان نفس خود را از هوا و هوس باز داشته باشد ٭ بدون تردید بهشت برین جایگاه اوست»



۱۳۹ـ اَفْطَرَ عُمَرُ ثُمَّ تَبَيَّنَ النَّهارُ فَقالَ لا نَقْضِ لاَنَّا لَمْ نَتَجانِفْ لاِثْمٍ (لَم نَتَجانِف اَى لَم نَقْتَرِفْ).

عمر رضی‌الله‌عنه در ماه رمضان به گمانش که وقت افطار فرا رسیده است افطار کرد. سپس که روز بر او آشکار شد و معلوم گردید که هنوز غروب داخل نشده است فرمود: ما روزه‌ی این روز را قضا نمی‌کنیم زیرا ما به صورت عمد افطار نکرده و به گناهی مرتکب نشده‌ایم.

(بسیار مهم).



۱۴۰ـ اَفْلَحَ مَنْ حَفِظَ مِنَ الطَّمَعِ وَالْغَضَبِ وَالْهَوى نَفْسَهُ.

هر کس که نفس خود را از طمع و آزمندی و از قهر و غضب شیطانی و آرزوهای نفسانی محفوظ بدارد او رستگار است و به دشواری‌های دینی و دنیوی گرفتار نشده است.

هر که را هوا و نفس و طمع — بر دل نفس خویش ببست
به سرور و حور و ناز رسید — و از بلا و عناد رنج‌بر است

۸۵ـ الزمر آیه، ۱۰



۱۴۱- اَفیضُوا مَجالِسَکُم بَیْنَکُم وَتُجالِسُوا مَعاً فَاِنَّهُ اَدْوَمُ لأنْفُسِکُمْ وَ اَهْیَبُ لَکُمْ فِی النّاسِ

مجالس و محافل اجتماعی خود را به هم پیوند بدهید و با هم به صورت دسته‌جمعی بنشینید زیرا چنین امری از بُعد اُنس و الفت با همدیگر و از بُعد ابهّت و حرمت بین مردم نیز اثر بیشتری را ایفا خواهد کرد. (بسیار مهم).



۱۴۲- اِقْتِصادٌ فِی سُنَّةٍ خَیْرٌ مِنْ اِجْتِهادٍ فِی بِدْعَةٍ.

میانه‌روی در مستحبّات و کارهای نیکو و پسندیده، بهتر است از تلاش کردن و افراط نمودن در کارهای بدعت و ناپسند.

هرطرف که خود بدعت‌آموز است	مکن اندر سلوک آن سرعت
مرد را اقتصاد در سنت	بهتر از اجتهاد در بدعت

در حدیث شریف نیز آمده است «مَنْ اَحْدَثَ فِی اَمْرِنا هذا ما لَیْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ» هر چه احداث در دین است مردود است و کسی که بر دین ما افزوده کند و نوآوری نماید مردود و فاقد اعتبار است.



۱۴۳- اِقْتَصِدُوا فِی کَفَنِی فَاِنَّهُ اِنْ کانَ لِی عِنْدَ اللهِ خَیْرٌ اَبْدَلَنِی ما هُوَ خَیْرٌ مِنْهُ (قالَها بَعْدَ ما طَعَنَهُ اَبولؤلؤةَ).

فاروق اعظم رضی الله عنه به هنگام بیماری خود بر اثر ضربت خنجر ابولؤلؤ مجوسی فرمود: در کفن من صرفه‌جویی نمایید و در آن افراط نکنید. اگر از طرف خدای متعال برای من خیر و رحمتی مقرر بود، خداوند در عوض به چیز بهتری آن را تبدیل کرده و (آن) را بر من ارزانی می‌بخشد.



۱۴۴- اِقْتَصِدوا فِی حُفْرَتی فَاِنَّهُ اِنْ کانَ لِی عِنْدَاللهِ خَیْرٌ اَوْسَعَ لِی فِیها مَدَّ بَصَری (قالَها بَعْد ما طَعَنَهُ اَبولؤلؤةَ).

پس از ضربت خوردن از ابولؤلؤ فرمود: در حفره‌ای که من در آن دفن می‌شوم افراط نکنید و در آن حدّ متوسط را رعایت نمایید زیرا اگر از طرف خدای متعال برای من خیر و رحمتی مقرر گردد به مقدار چشم‌انداز من و به طول دیدگان به آن وسعت می‌بخشد.



۱۴۵- اِقْتَصِدُوا فِی حُفْرَتی لا تُخْرِجَنَّ مَعِیَ اِمرأَةٌ وَلا تُزَکُّونی بِما لَیْسَ فِیَّ فَاِنَّ اللهَ هوَ اَعْلَمُ بِی (قالَها

عِندَ اِقْتَرابِ اَجَلِهِ).

به هنگام نزدیک شدن اجلش فرمود: در قبر من میانه‌روی کنید و در آن افراط ننمایید و نباید زنان همراه جنازه‌ی من خارج شوند ومرا نیز به گونه‌ای توصیف نکنید که مرا شایسته‌ی آن نبود. چون به یقین خداوند عالمیان به حال‌من داناتر و آگاه‌تر است.

یعنی آنچه مهم است و نتیجه مطلوبی را در بر دارد همانا ارزشهای معنوی عالم بعداز مرگ (عالم برزخ) است نه ظواهر امر، به علاوه اسراف در هر کاری از پدیده نفس و اتباع از اهریمن است.



بسیار مهم

۱۴۶ـ اِقْدَعُوا هذهِ النُّفوسَ عَنْ شَهَواتِها فَاِنَّها طِلْعَةٌ وَ اِنَّكُم اِنْ لا تَقْدَعُوها تَنْزَعُ بِكُم اِلى شَرِّ غايَةٍ (اِقدَعُوا اَوقِفُوا)

نفس خود را از خواسته‌های نامطلوب کنترل کرده و آن را از شهوات متوقف سازید. که اگر آن را کنترل نکنید شما را به بدترین غایه و مقصد می‌کشاند. چون آرزوهای نفسانی مقدمه وزمینه‌ساز همه‌ی معصیت‌ها و گناهان هستند.

در روایتی از حضرت علی رضی‌الله‌عنه آمده است: «طاعَةُ النَّفْسِ داءٌ وَ عِصْيانُها دَواءٌ» اطاعت از نفس درد است و نافرمانی از آن درمان اوست.



بسیار مهم

۱۴۷ـ اَقْلِل مِنَ الذُّنوبِ يَهِينُ عَلَيْكَ المَوْتُ.

از گناهان خود کم کن و از آن بپرهیز، تا مرگ بر شما آسان شود.

هر که را از گناه پاک بود ـ بود او را از هول مردن باک
گر بترسی ز حال مرگ همی ـ تن ز آلایش گناه کُن پاک

بسیار مهم (زوود گرسنگی).



۱۴۸ـ اَقْلِلْ مِنَ الدَّيْنِ تَعْشُ حُراً.

از وام گرفتن کم کن و کمتر به آن روی بیاور، تا دمی چند به آزادگی زندگی کنی و زندگی آرامی را داشته باشی.

تا توانی به گرد وام مگرد ـ تا نگردی چون مرغ پرکنده
وام آباد را کند ویران ـ وام آزاد را کند بنده

در روایت دیگر از این کتاب آمده است که وام گرفتن از ابتدا غم و همّ است و در انتها نیز

جنگ و جدال و دعواست.

(بسیار مهم)



۱۴۹ ـ اِقْرَؤا القُرآنَ تُعْرَفوا بِهِ وَاعْمَلُوا بِهِ تَكُونُوا مِنْ اَهْلِهِ.

قرآن را بخوانید و تلاوت کنید و با دقت در تلفظ به متن جملات و کلمات آن و تدبر و تعمق در معنی و محتوای آن بنگرید تا با آن اُنس بگیرید که از طریق آن وجهِ و شخصیت اجتماعی و معنوی شما شناخته خواهد شد و به احکام و برنامه‌های آن نیز عمل کنید و آن را در برنامه‌ی کار خود قرار دهید که از طریق آن نیز اهلیت و شایستگی اُنس با قرآن را پیدا خواهید کرد و با اصحاب قرآن محشور خواهید شد.



۱۵۰ ـ اُكْتُبْ النّاسَ عَلى مَنازِلِهِم (قالَها عِنْدَ تَقْسيمِ الغَنائِمِ)

به هنگام تقسیم و توزیع غنایم (اموال اندوخته از حرب و جنگ با کفر و الحاد) در دفاتر و لیست تنظیمی مردم را بر حسب استحقاق و بر اساس موقعیت و منزلت آنان در خدمت به اسلام و مسلمین بنویس و حق آنها را به ترتیب منظور بدار تا حقی از کسی ضایع نگردد.

تذکر: جهت توضیح بیشتر به شماره چهار این کتاب مراجعه شود.

اصل داستان:

ابوهریره استاندار بحرین به مدینه آمد. امیرالمؤمنین راجع به احوال مردم از او پرسید سپس گفت چطور شد که آمدی؟ ابوهریره گفت پانصد هزار درهم غنایم را با خود به همراه آورده ام. فاروق از کثرت این مبلغ به شگفت آمدو تصور نمود که او مبالغه می کند. به او مهلت داد تا استراحت کند و فردای روز بعد بیاید. بالاخره فردای روز بعد ابو هریره به خدمت آمد و با تاکید معروض داشت که با خود پانصد هزار درهم از غنائم، مالیات و خراج به همراه آورده است وقتی فاروق مطمئن شد که این مبلغ مبالغه نیست به مردم اعلام داشت که مال فراوانی از بحرین آمده است نظر شما در این باره چیست؟ پس از تبادل نظر و گفتگو مردی گفت: یا امیر المؤمنین من مردم عجم را دیده‌ام که دفتری دارند و بر اساس آن به مردم حقوق و معاش می‌دهند. امیر المؤمنین پیشنهاد او را پسندید سپس بر آن شد چند کسی را که در امر تدوین و تنظیم لیست و جدول پرداخت حقوق آگاهی بیشتر و بصیرت کامل دارند در بین مردم برگزینند. پس از تصمیم قطعی عقیل بن ابی طالب و محزمه بن نوفل و جبیر بن مطعم رضی الله عنهم را که در امر تدوین دفتر و تنظیم لیست و آمار عمومی مردانی بصیر و آگاه بودند در بین مردم برگزید تا لیست و جدول حقوق مردم را به نسبت حال و اوضاع مردم و نسبت به موقعیت و منزلتشان تهیه و مردم را نام نویسی کنند. این چند نفر حسب الامر ابتدا به نام

نویسی بنی هاشم بعدا بنی تیم از قبیله‌ی ابوبکر، سپس بنی‌عدی از قبیله‌ی عمرشروع نمودند. اما حضرت عمر به آن اعتراض کرد، فرمود، اسم عمر را در جایی بنویسید که خداوند برای او قرار داده است.یعنی این نوع امتیاز مطلوب نظر من نیست.



۱۵۱ـ اِکْتَفِ بِما یَکْفِیکَ مِنَ الکَفافِ فَإِنَّ مَن لَم یَکْفِهِ الکَفافُ لَم یُغْنِهِ شَیئٌ.

در باب قناعت و اجتناب از حرص و طمع

به روزی کفاف زندگی خود یعنی مقداری که مکفی است اکتفا کن و به آن قانع شو، که بی‌گمان کسی که کفاف اورا از طمع و حرص باز ندارد به هیچ چیزی بی‌نیاز نخواهد شد.

ملاحظه : در تجارب زندگی اجتماعی ثابت شده است که چشم اندوختن به اموال بیش از کفاف و نیازمندی، انسان‌ها را به گودال طمع وآزمندی کشش می‌دهد. سعدی شیرازی گوید :

چشم کور مرد دنیادار را   یا قناعت پر کند یا خاک گور

۱۵۲ـ اَکْثَرُ النّاسِ جَهْلاً مَن تَرَکَ رِضا الحَقِّ لِاَجْلِ رِضا الْخَلْقِ (الحَقُ هُو اللهُ).

جاهل‌ترین مردمان و نادان‌ترین آنها کسی است که رضایت خالق و پروردگار خود را به خاطر رضایت بندگان او ترک کند.

در روایات آمده است که در روز قیامت خداوند از این گونه مردمان ابا دارد و کار این ریاکاران را به خود آنها ومردمانی که به آنها ریا کرده‌اند حواله می‌کند.



۱۵۳ـ اَکْثِرُوا لَهُنَّ مِن قَولِ لا فَأِنَّ قَولَ نَعَمْ یُغْرِیهِنَّ عَلَی المَسألَةِ (یَقْصِدُ النِساءَ).

بیشتر در مسایل زندگی اجتماعی در هنگام پاسخ به خواسته زنان به کلمه‌ی نه پاسخ دهید زیرا که بلی (آری) به نیازهای مکرر آنها افزوده خواهد کرد و آنان را جسور و مغرور می‌نماید و بیشتر به خواسته‌های بی‌مورد خود ادامه می‌دهند و بر بسیاری از موارد به اصرار بی‌مورد می‌پردازند.



۱۵۴ ـ اَکْثِروا مِنَ العَیالِ فَاِنَّکُمْ لاتَدْرُونَ بِمَنْ تُرْزَقُونَ (العَیالُ الاَوْلادُ)

بر تعداد اولاد خود بیفزایید چون شما نمی‌دانید که به وسیله‌ی چه کسی از آنها روزی شما افزون می‌شود و از چه جهتی مرتزق خواهید بود ... .

در عیالان افزا و باک مدار   گرچی هستی زمال دنیا طاق

برکت یکی بود که کند   بر تو افزون وظایف ارزاق

در احادیث شریف نیز به این مورد اشاره شده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است: تناسل و زاد و ولدها موجب افزایش امت اسلام و فخر و مباهات من است.



۱۵۵ـ اَکْثِرُوا ذِکرَ النّارِ فَإنَّ حَرَّها شَدیدٌ وَ قَعْرَها بَعیدٌ وَ اَنَّ مَقامِعَها مِنْ حَدیدٍ.

بیشتر به یاد آتش دوزخ باشید و در بحث آن به غور فرو روید چون حرارت و گرمی آن بسیار شدید و عمق آن نیز بسیار طولانی و بعید است و آلات ضربتی آن از حدید و آهنِ سخت است.



۱۵۶ ـ اَلا اِتَّقَیْتُم فِی رَکائِبِکُم هذِهِ (اَیَ الاِبِلِ).

چرا درباره‌ی شترانی که در اختیار دارید از خدا نمی‌ترسید، (و به آنها رحم نمی‌کنید)

مورد داستان:

أحنف بن قیس رضی الله عنه پیام فتح و پیروزی سپاهیان اسلام را در جبهه‌های عراق همراه با غنایم جنگی و اموالی که به دست آورده بودند به عنوان بشارت به حضور امیرالمؤمنین در مدینه تقدیم می‌نماید. ایشان رضی الله عنه پرسیدند: که شتران خود را در کجا و در چه محلی رها کردی؟ أحنف گفت: در فلان جا. امیرالمؤمنین بدون تأخیر همراه ما آمده تا از محل شتران و احوال آنها اطلاع حاصل کند. وقتی به آن محل رسیدیم و متوجه شد که آنها بر أثر طول راه و خسته‌شدن، ضعیف و ناتوان گشته‌اند، فریاد کشید: چرا این حیوانات را آزاد نگذاشتید تا از گیاه و نباتات صحرا بخورند و سیر شوند. چرا از خدای خود نمی‌ترسید و به اینها رحم نمی‌کنید؟ این حیواناتی را که در اختیار دارید، بر شما حق دارند. باید احوال عمومی و طرز علوفه و آذوقه و محل چرانیدن آنها را مدنظر داشته باشید. أحنف در پاسخ گفت: یا أمیر المؤمنین ما سعی کردیم زودتر مژده‌ی پیروزی سپاهیان اسلام و دستیابی به غنایم جنگی را به حضور تقدیم نماییم که بدین خاطر مجال آن را نداشتیم که مکان مناسبی را برای آنها پیدا کنیم. بعد از این جریان وقتی به منزل برگشت مردی فریاد بر آورد یا أمیرالمؤمنین به من ظلم شده مرا یاری دهید. ایشان گفتند چرا داد می‌زنی؟ من که نزد توأم؟ (درّه را بر بالای سر او فرود آورد و کتکش زد که چرا مانع رسیدگی به مشکل مردم هستی؟ و وقت مرا می گیری؟) وقتی این مرد راه خودش را گرفت و رفت، امیرالمؤمنین به شدت ناراحت شد و دستور داد تا او را برگردانند تا قصاص خود را بگیرد و یا او را آزاد کند. وقتی این مرد به حضور آمد به او فرمود: یا مرا قصاص نمایید یا در راه خدا مرا آزاد کنید. گفت در راه خدا تو را آزاد می‌کنم. و اجر خود را از خدا می‌خواهم. وقتی که به منزل برگشت، و ما همراهش بودیم، سریعاً دو رکعت نماز

کوتاه را خواند. سپس که فارغ شد با خود گفت : ای عمر تو مردی بی نام و نشان بودی و در مرتبه‌ی پایینی بودی. خداوند تو را قدر و منزلت و رفعت بخشید. گمراه و سرگردان بودی، تو را به راه حق هدایت نمود. ذلیل و خوار بودی، تو را عزت داد. سپس تو را بر گردن مردم قرار داد، و تو بی‌مورد این مرد بیچاره را کتک زدی؟ أحنف گفت : این قدر خود را عتاب و سرزنش نمود که فکر کردم که او بهتر مردمان سرزمین است؟[۸۶]

امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه خود بیشتر از همه به مراقبت و مواظبت از شتران که وسیله‌ی بسیار مهم ملت عرب در حمل ونقل وسایل و بهترین وسیله‌ی سواری در مسافرت‌ها و مورد استفاده‌ی گوشتی ملت عرب است پرداخته است.



۱۵۷ـ الاِجْتِهادُ خَیْرُ بِضاعَة.

سعی و تلاش و تکاپوی لاًزم درجهت تهیه‌ی معاش و تدارک زندگی اجتماعی بهترین سرمایه‌ی انسان است . چون از این جهت است که انسان شخصیت و کرامت خود را حفظ خواهد کرد.



۱۵۸ـ الاَدَبُ خَیْرُ میراثٍ.

آداب و اخلاق نیکو و پسندیده بهترین سرمایه انسان است و میراثی واقعی است برای آدمیزاد. آنچنان که تجلی‌بخش شخصیت معنوی و معرف شخصیت ذاتی اوست.



۱۵۹ ـ اَلا اِنَّ اللهَ خَلَقَ وُجوهاً یَدْفَعُونَ حاجَةَ الضَّعیفِ فَاَکْرِمُوهُم.

آگاه باشید که به درستی خداوند عالمیان درجمع شما انبوهی از اشخاص وجیه و با کرامت و افراد با عزت و با درایت را آفریده است که اینان نیازمندی‌های مردم را و مشکلات افراد جامعه را برآورده می کنند و به داد ضُعفا و مستمندان می‌رسند.

پس بر شماست که حرمت و شخصیت آنها را محفوظ بدارید و به مقام معنوی و شخصیت ذاتی آنها ارج بنهید.

چون وجیهی به حق ضعیفی را — داشت تیمار دل بدان دارید
گفته‌ی آن وجیه بنیوشید — حاجت آن ضعیف برآرید



۸۶ـ شرح نهج‌البلاغه، ابن أبی‌الحدید، ج۱۲ ص ۱۹عنوان «قال أحنف بن قیس قدمنا علی عمر بفتح عظیم نبشّره»

۱۶۰ـ اَلا اِنَّ اللهَ قَدْ اَهْلَکَ المَجُوسیةَ وَ فَرَّقَ شَمْلَهُم فَلَیْسوُا یَمْلِکُونَ مِن بِلادِهِم شِبراً یضرُّ بِمُسلِمٍ (قالَها بَعْدَ فَتْحِ العَراقِ). [۸۷]

آگاه باشید که به درستی خداوند متعال مجوسیان و آتش‌پرست‌ها را نابود نموده و کار و امر و جمعیت آنها را متلاشی و پراکنده کرده است. آن چنان که در شهر و دیار خود دارای یک وجب زمین و عقار و ملک و اموال نیستند به طوری که ضرر و زیان آنها مسلمانان را در بر گیرد و مزاحم آنان گردند.

این موضوع امری بود که امیرالمؤمنین بعد از فتح عراق و پیروزی اسلام بر آن دیار آن را اعلام داشتند. و مژده‌ای بود به این امر که دین اسلام، دینی فراگیر و عالمی است. خداوند خود حافظ کیان آن است و آن را بر همه‌ی ادیان پیروز خواهد کرد.

❁ ❁ ❁

۱۶۱ـ اَلا اِنَّ قَوْماً یُرِیدُونَ اَنْ یَستَأثِرُوا بِمالِ اللهِ دونَ عِبادِهِ فَأمّا وَ ابْنُ الخَطّابِ حَیٌّ فَلا (قالَها لاَحَدِ اَقارِبِهِ جاءَ یَطْلُبُ مِنْهُ مالاً مِن بَیْتِ المالِ).

ای مردم آگاه باشید بعضی از نزدیکان من نسبت به بیت‌المال، خود را از دیگر بندگان خدا برتر می‌دانند و می‌خواهند که سهم بیشتری از بیت‌المال مسلمانان را تصاحب کنند ولی تا مادامی که پسر خطاب در حال حیات است چنین امری ممکن نیست و خواسته‌ی آنها برآورده نخواهد شد.

تذکر: این مورد پاسخ ردی بود بر خویشاوندان خود که از بیت‌المال درخواست سهم ویژه‌ای می‌نمودند. در حالی که شیوه‌ی کار أمیرالمؤمنین و اسلوب سیاست‌مداری او بر این امر استوار بود که به نزدیکان خود حق هیچگونه برتری را نداده است و چنانچه خلافی هم می‌نمودند، بیشتر از دیگران آنها را تنبیه می‌کرد که در جمله‌ای در همین کتاب بدان اشاره شده است.

❁ ❁ ❁

۱۶۲ـ اَلا اِنَّهُ لَنْ یُبَعِّدَ مِن رِزْقِ اللهِ وَلَنْ یُقَرِّبَ مِن اَجَلٍ اَنْ یَقُولَ المَرءُ حَقاً وَاَنْ یُذَکِّرَ بِعَظِیمٍ.

بیدار باشید که هرگز گفتن حق و اظهار نمودن حق و رزق و روزی مقرر را در پیشگاه حق از کسی به دور نیانداخته است و سبب قطع آن نشده است و هرگز هم گفتار حق و حق‌گویی اجل و مرگ مقرر بر انسان را نزدیکتر نکرده است. و تذکر دادن حق به بزرگان و صاحبان امر نیز اجل و مرگ کسی را به همراه نداشته است.

۸۷ـ الفاروق عمر محمد حسین هیکل جلد دوم ص ۵۷
عنوان کتب احنف الی عمر بالفتح و بعث الیه بالاخماص فامر عمر بالکتاب فقرأ ثم خطب الناس و مما قاله الا ان الله قد اهلک ملک المجوسیه ...

یعنی مادام گفتن حق و حق گویی به خاطر رضای حق سبحانه و تعالی باشد پشتوانه‌ای به حق را به همراه دارد و از توفیق حق برخوردار است.

(اخبار عمرص ۲۹۰ خطبهٔ فی الجابیه)



۱۶۳ـ اَلا وَ اِنّی ما وَجَدْتُ صَلاحَ ما ولاّنِیَ اللهُ اِلّا بِثَلاثٍ اَداءُ الاَمانَةِ وَ الاَخْذُ بِالقُوَّةِ وَ الحُکْمُ بِما اَنْزَلَ اللهُ.

آگاه باشید که من مصلحت امری را (خلافت) که خداوند بر عهده من گذاشته است جز در سه مورد نمی‌بینم. ۱ـ اداکردن امانتی که خداوند عالمیان به ادای آن امر فرموده است. ۲ـ تمسک به قدرت در اجرای عدالت. ۳ـ حکم کردن به کتاب خدا و آن چه را که از جانب خدای عالمیان نازل شده است.

یعنی در واقع مصلحت و بقای هر حکومتی جز این طریق نیست، امانتداری ملک و مملکت، اجرای عدالت اجتماعی و اجرای احکام در تطبیق با کتاب و سنت.



۱۶۴ـ اَلا وَ اِنّی اَنْزَلْتُ نَفْسِی مِن مالِ اللهِ بِمَنْزِلَةِ وَلیِّ الیَتیم. اِنْ اَسْتَغْنَیْتُ اِسْتَعْفَفْتُ وَ اِنْ اِفْتَقَرْتُ اَکَلْتُ بِالمَعرُوفِ (قالَها عَند مِقدارِ رواتِبِهِ)

آگاه باشید که به درستی من نسبت به اموال بیت‌المال و در جهت حفظ و حراست از آن خود را به منزله‌ی سرپرست و قیّم یتیمان حساب کردم که اگر از آن بی‌نیاز بودم از استفاده از آن خودداری می‌کنم و اگرهم نیازی به آن داشتم به مقدار نیاز خود از آن استفاده خواهم کرد.

یعنی این که خلیفه‌ی مسلمانان باید به مقدار حق و حقوقی که از بیت‌المال برای وی تعیین شده است، بیشتر استفاده نکند چون وی مانند سرپرست یتیمان است. و نسبت به آنها احساس مسئولیت می‌نماید.



۱۶۵ـ اَلا وَ اِنّی لَم اَبْعَثْکُم اُمَراءَ وَ لا جَبّارِینَ (قالَها لِاَحَدِ الوُلاة).

در تذکر به یکی از استانداران و امیران امر فرمود آگاه باشید که به درستی من شما را همچون امیران ستمکار و حاکمان جفاکار بر مردم نفرستاده‌ام.

یعنی وظیفه‌ی متصدیان امر جز اجرای عدالت اسلامی و اصلاح مردم و ارشاد دین چیزی بیش نیست.



۱۶۶ـ اَلا وَ اِنّی ما وَجَدْتُ صَلاحَ هذاالمالِ اِلّا بِثَلاثٍ اَنْ یُأخَذَ بِحَقٍّ وَ یُعْطی فِی حَقٍّ وَ یُمْنَعَ مِن باطِلٍ.

آگاه باشید که به درستی من مصلحت این اموال را (بیت‌المال) جز در سه چیز نمی‌بینم. ۱ـ این که از طریق مشروع دریافت شود. چون زکات اموال، خراج و غنایم و غیره، نه از طریق غصب و سرقت و تعدی بر مردم. ۲ ـ از طریق حق و براساس عدالت اسلامی و بر مبنای استحقاق و ضروریات عامه‌ی مسلمانان مصرف گردد. به نحوی که حق صاحبان حق در آن مدنظر قرار داده شود. ۳ ـ از حیف و میل در آن و از موارد باطل و غیرمشروع نیز منع گردد.

❁ ❁ ❁

۱۶۷ـ اَلاِسْتِغْفارُ مِفْتاحُ السَّماءِ فَاَكْثِرُوا مِنْهُ.

طلب آمرزش و درخواست مغفرت در پیشگاه عدل الهی با حالت تضرع و اظهار ذلت راهی است به سوی گشودن دروازه‌ی رحمت خدایی بر شما. پس بیشتر به استغفار و تضرع روی بیاوریدو ازخدای خود مغفرت طلبید تادرگاه رحمت رابر روی شما بگشاید.

❁ ❁ ❁

۱۶۸ـ اَلاِعْتِبارُ ذِكْرُ المَوتِ بِتَذَكُّرِ الاَمْواتِ وَ اِسْتِعْدادُ لَهُ بِتَقْدِیمِ الاَعْمالِ.

مرگ و میر و فوت مردمان بهترین پند و درس انسان‌هاست و جز با یاد مرگ گذشتگان و جز به یادآوردن مردگان و جز با تدارک اعمال نیک و تقدیم باقیات صالحه پند و درس مفیدی نخواهد بود.

❁ ❁ ❁

۱۶۹ـ اَلاُمَراءُ اَرْبَعَةٌ فَاَمیرٌ قَوِیٌّ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ عُمّالَهُ فَذالِكَ كَالْمُجاهِدِ فِی سَبیلِ‌الله یَدُالله باسِطَةٌ عَلَیْهِ بِالرَّحْمَةِ وَ اَمیرٌ فِیهِ ضَعْفٌ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ اِرْتَعَ عُمّالَهُ لِضَعْفِهِ فَهُوَ عَلی شَفا هَلاكٍ اِلاّ اَنْ یَرْحَمَهُ وَ اَمیرٌ ظَلَمَ عُمّالَهُ وَ اِرْتَعَ[88] نَفْسَهُ فَذالِكَ الحُطَمَةُ الَّذی قالَ فِیهِ رَسولُ‌الله ﷺ شَرُّالرُّعاةِ الحُطَمَةُ فَهُوَ الهالِكُ وَحْدَهُ.

امیران و فرمانروایان اسلام چهار دسته‌اند: ۱ـ امیری قدرتمند و پرتوان که هم بر خود و هم بر عاملان خود مسلط باشد و حق و حقوق ملت و رعیت را بر خود و عاملان خود برتر می‌داند. این نوع امیران مانند مجاهدین فی سبیل الله مشمول رحمت و عنایت یزدان‌اند و بازوی رحمت و خیر و برکت الهی بر آنها گسترده است. ۲ـ امیری ضعیف و ناتوانی که برخود ستم کرده حقی را در جهت خود استفاده ننموده است. ولی عاملان و کارفرمایان او از ضعف و ناتوانی‌اش سوءاستفاده کرده‌اند و در ناز و نعمت به سر می‌برند و در اموال بیت‌المال حیف و میل می‌کنند. این دسته از

۸۸ـ ارتع القوم: وقعوا فی خصب (المنجد ماده رتع)

امیران در پرتگاه سقوط و هلاک حتمی قرار گرفته‌اند. مگر خداوند متعال به آنها رحم کرده و آنها را دریابد. ۳ـ امیری که بر عاملان خود ظلم کند و حق آنها را تضییع نماید ولی خود در ناز و نعمت به سر برد و از بیت‌المال عمومی استفاده‌ی ناروا کند. این نوع امیران طعمه‌ی آتش دوزخ‌ین‌اند و از آن دسته‌اند که رسول خدا از آنها خبر داده است که «بدترین مسئولین و امیران مملکت اصحاب الحطمه‌اند. که خود را به هلاکت افکنده است ۴ـ امیری که هم خود و هم‌عاملانش، از بیت‌المال بخورند و حق عامه‌ی مسلمانان را تضییع کنند. این دسته هم از امیران‌شرارامتند و هردو چه آمر و چه مأمور درهلاکت وطعمه‌آتش دوزخ‌اند.



۱۷۰ـ اَلا مَن یَأخُذها بِما فِیها یَعْنی الخَلافَةَ لَیْتَنِی لَمْ اُخْلَقْ لَیْتَ اُمّی لَمْ تَلِدْنِی (قالَ ذالِکَ خَوفاً مِنَ اللهِ مِنْ تَحَمُلِهِ الخَلافَةَ)

احساس سنگینی امر خلافت

در باب خوف از عذاب خدا و در امر دشواری خلافت بر مسلمین فرمود : هشدار می‌دهم چه کسی یافت می‌شود آن طوری که لازمه‌ی تحمل امور خلافت و زمامداری امور مسلمین است به آن پرداخته و این وظیفه‌ی خطیر را به درستی انجام دهد. ای کاش من آفریده نشده بودم و مادرم مرا به دنیا نیاورده بود.



۱۷۱ـ اَلاَمانَةُ اَنْ لا تُخالِفَ سَریرَتُهُ عَلانِیَتَهُ

نشانه‌ی امانتداری آن است که باطن امر انسان مخالف ظاهر آن نباشد .

یعنی انسان امین و مورد اعتماد مردم کسی است که ظاهر و باطنش یکی باشد و آن امری است که در کردار و گفتار انسان‌ها متجلی خواهد شد.



۱۷۲ـ البَیِّنَةُ عَلی مَن اِدَّعی وَالیَمِینُ عَلی مَن اَنْکَرَ (قالَها لِلقُضاة)

در باب قضاوت و داوری در بین مسلمانان اقامه‌ی دلیل وظیفه‌ی کسی است، که ادعا می‌کند و سوگند نیز حق کسی است که دعوی را انکار می‌کند.

ملاحظه : این مورد یکی از موارد اصول داوری است که درقضاوت باید به آن توجه گردد.



۱۷۳ ـ التَّجارُبُ لَیْسَتْ لَها النِّهایَةُ وَالمَرءُ فِیها فِی زِیادَة.

تجربه در کار و در برنامه‌های علمی و عملی و در آزمون گذاشتن هر چیزی امری است پایان

ناپذیر که کاربرد آن در بسیاری از موارد مفید و مثمر بوده است و هیچ گاه انسان از آن بی‌نیاز نخواهد بود.

ملاحظه : اندیشمندان گفته‌اند تجربه نصف علم است و بزرگترین استاد تجربه است.



۱۷۴ {التَّبَسُّمُ اَبْلَغُ فِي الاِيناسِ مِنَ الضَّحْكِ الَّذى يَكُونُ اِسْتِهزاءً وَ تَعَجُّباً.}

راهی برای انس بیشتر با مردم

لبخند زدن و خوش‌رو بودن به روی مردم در اُنس و اُلفت آنها با یکدیگر بیشتر از خندیدن و قهقه است که نوعی استهزاء و مسخره کردن را در بر دارد و نقش آن در اُنس با مردم فعال‌تر است.



۱۷۵ـ التَّوئِدَةُ فِي كُلِّ شَئٍ خَيْرٌ اِلَّا فِي اَعْمالِ الخَيْرِ لِلْآخِرَةِ (التَّوئِدَةُ عَدَمُ العَجالَةِ).

شتاب نکردن و عجله ننمودن در هر کاری امری نیکو و پسندیده است مگر در کارهای خیر که به قصد پاداش آخرت و به منظور ثواب و روز واپسین صورت پذیرد.



۱۷۶ـ الْحاجُ مَغْفُورٌ لَهُ وَ لِمَنْ يَسْتَغْفِرُ لَهُ فِي شَهْرِ ذِي‌الحَجَّةِ وَ الْمُحَرَّمِ وَ صَفَرٍ وَ عِشْرينَ مِن رَبيعِ‌الاوَّلِ .

خداوند عالمیان در ماه‌های ذی‌الحجه و محرّم و صفر و بیست روز از ماه ربیع‌الاول گناهان زائرین خانه‌ی خدا و کسانی را که حجاج بیت‌الله‌الحرام برای آنها دعا کرده‌اند مورد بخشش قرار می‌دهد.

توضیح: این امر یک نوع امتیاز ویژه است که خداوند به مهمانان خانه‌ی خود بخشیده است. به این دلیل که خداوند عالمیان فرموده است هر کسی که به خانه‌ی من واردشود درامان است.



۱۷۷ـ الحَذَرْ الحَذَرْ عَلى مَنْ اَنْتَ عَلَيْهِ وَ ما اَنْتَ بِسَبِيلِهِ (قالَها لأحَدٍ الوُلاة).

در خطاب به یکی از استانداران خود اخطار کرد، بر حذر باش از بازخواست امیرالمؤمنین از شما درباره‌ی حال و اوضاع آنان که تحت ولایت تو قرار گرفته‌اند. همچنین درباره‌ی آن چه که به شما محول گردیده است یعنی بر تو است که احساس مسؤولیت کرده و مواظب آن باشی تا مورد مؤاخذه و بازخواست قرار نگیری.



۱۷۸ـ الحَرْبُ لا يَصْلُحُها اِلّا الرَّجُلُ المَكيثُ الَّذِى يَعْرِفُ الفُرْصَةَ وَ الكَفَّ (قالَها فِي تَوْجيهِ الجَيْشِ)

در توجیه لشکریان

در فوت و فن حرب و در سیاست اداره کردن جبهه‌های جنگ جز مـردان مـاهر و هوشـیار و آگاه به مواقع هجوم و شبیخون زدن به دشمنان و یا آگاه بودن به مواقع توقیف جنـگ و بعـضی از تاکتیک‌های لازم در آن کسی دیگر صلاحیت این امر مهم را ندارد برای این امر مهم باید از مردان مجرب و آزموده استفاده نمود.



۱۷۹ـ الحَمْدُلله الَّذِي جَعَلَ لِي اَصْحاباً يُقَوِّمُونَنِي اِذا اِعْوَجَجْتُ (قالَها حِين ما قالَ لَهُ اَحَدُ اَصْحابِهِ لَوْ رَأَيْنا فِيكَ اِعْوِجاجاً لَقَوَّمْناهُ بَسيُوفِنا).

سپاس خدایی را که برای من رفقا و یارانی را قرار داده است که اگر به راه کج بروم مـرا بـه راه راست آورده و هدایتم می‌کنند.

ملاحظه : روزی امیرالمؤمنین ﷺ در بین جمعی از اصحاب گردن خود را کج کرد. و گفـت : اگر من به راه‌کج روم، شما چه کاری را انجام می‌دهید؟ در اثنای آن کسی از یاران او به پا خاست و گفت به خدا سوگند اگر در شما نوعی کجی را مشاهده کنیم با شمشیرهای خود آن کجی را راست خواهیم کرد. امیرالمؤمنین ﷺ خدا را سپاس گفت.

در این گونه برخوردها دو نکته شایان توجه است. یکی آزادی حق انتقاد و اعتراض در مـشاهده کردن هر گونه امر ناموزونی و عرضه داشتن آن بر امیر مسلمین. دوم این که ملت عـرب بـه هـیچ گونه نیرنگی آشنایی نداشته‌اند تا با کنایه مطالب خود را عرضه کنند. در نهایت قدرت و جـرأت بـا صراحت لهجه همواره حرف خود را اعلام داشته‌اند و این گونه جسارت‌ها به جهـت شـناختی بـوده است که در روحیه‌ی آزادی‌خواهی امیرالمؤمنین پنداشته‌اند.)



۱۸۰ ـ الحَمْدُلله الَّذِي ذَمَّ الْهَوَى بِالتَّقْوى.

سپاس خدای را که آرزوهای نفسانی را به وسیله‌ی تقوا و ترس از عذاب خدا بنـد کـرده اسـت یعنی راه خلاص از بند هوا و نفسانیت را می‌توان از طریق تقوا و ترس و بیم از عذاب خدا کنترل کرد.



۱۸۱ـ الحَمْدُلله الَّذِي صَيَّرَنِي لَيْسَ فَوقِي اَحَدٌ (فَقِيلَ لَهُ ما حَمَلَكَ عَلى ما تَقُولُ فَقالَ اِظْهاراً لِلشُّكْرِ).

سپاس خدایی را که مرا در حالتی قرار داده است که بالای سر من کسی نیست. به او گفته شـد : چه چیز شما را به این سخنان وادار کرده است؟ فرمود: تحدّث به نعمت خدا و اظهار سپاسگذاری او.

خلاصه‌ی داستان:

امیرالمؤمنین رضی الله عنه به هنگامی که در محلی به نام ضجنان (محلی در مکه) که به ایام جوانی در آن محل شتران خطاب را شبانی کرده بود گذر افتاد، خاطره‌ی رنج و عذاب شبانی و کتک و ضرب خطاب را به یاد کرد. آن‌گاه به شکرانه‌ی نعمت خلافت و سرپرستی مسلمانان گفت خدا را سپاس می‌گویم که الان جز خدای عز و جل کسی بالای سر من نیست. وقتی حاضرین گفتند: یا امیرالمؤمنین چه چیز تو را به این امر وادار کرده است فرمود، خواستم خدای خود را سپاس گویم.



۱۸۲ ـ الحَمْدُلله الَّذِی قَیَّدَ الهَوَی وَقَدْ اَقَرَّ بِاللُّجام وَالسِّراجِ

سپاس خدای را که آرزوهای نفسانی را مقید و محدود ساخته است و آن را با افسار و پالان آرام کرده و مهار نموده است.

یعنی می‌توان با توفیق خدای و با تصمیم و اراده‌ی قاطع آن را کنترل نمود و از طریق تقوا و هراس و بیم از عذاب خدا آن را محدود کرد. همچنان که در شماره ۱۸۰ به آن اشاره شده است.



۱۸۳ـ الحَمْدُلله الَّذِی لَم یَجْعَل قاتِلِی یُحاجِجْنِی عِندَالله بِسَجْدَةٍ سَجَدَها لَهُ قَطُّ (قالَها عِنْدَ ما طَعَنَهُ ابولؤلؤةَ).

(خدا را سپاس می‌گویم که قاتل مرا کسی قرار نداده است که با یک سجده برای خدا بر من اتمام حجت کند).

ملاحظه: امیرالمؤمنین به هنگام زخمی‌شدن خود از طرف ابولؤلؤ به عبدالله بن عباس رضی الله عنه فرمود: جستجو کنید که قاتلین من چه کسانی هستند؟ وقتی که ابن عباس خبر داد که قاتل او ابولؤلؤ مجوسی است خدا را سپاس گفت که قاتل او از ملت عرب و از مسلمانان نیست. کسی است که هرگز به خدای عز و جل سجده نکرده است و همین دشمنی بااسلام او را بدین عمل وادار کرده است.



۱۸۴ـ الحَمْدُلله الَّذِی لَمْ یَجْعَلْ مَنِیَّتِی بِیَدِ رَجُل یَدَّعِیَ الاِسْلامَ (قالَها بَعْدَ ما طَعَنَهُ ابولؤلؤةَ).

(خدا را سپاس می‌گویم که مرگ مرا به دست کسی که مدعی اسلام و داعی تعهد به اسلام باشد قرار نداده است.)

یعنی اگر توطئه و نقشه‌ی ترور من به دست مسلمانان انجام گرفته بود بی‌شک این امر بر من دشوار بود چون آن گمان از ظلم و بیدادگری بود.

۱۸۵ـ الحَمْدُلله الَّذِی لااِلهَ اِلاّ اللهُ یَعْطِی مَنْ یَشاءُ ما یَشاءُ.

سپاس خدای را که کسی جز او نیست خدایی است که بر حسب مشیت خود عطا کند به کسی آن چه را که خود میل کند.

ملاحظه : محتوای این شماره با شماره‌ی ۸۱ ۱یکی است و خلاصه‌ی آن چنین است امیرالمؤمنین به هنگام گذر بر محله‌ی ضجنان در مکه که قبلاً در آن شتران خطاب را شبانی کرده بود و آن حالت قبلی خود را به یاد کرد، چنین گفت پیش از این من چوپانی بیش نبودم، الآن که خداوند به من مقام و منزلت زمامداری امور مسلمین را ارزانی بخشیده است. پس خدای را که جز او خدای نیست سپاس می‌گویم.



۱۸۶ ـ الخَمْرُ ما خامَرَ العَقْلَ (اَیْ خالَطَهُ وَ سَتَرَهُ وَ غَطاهُ)

شراب آن است که بر عقل و خرد انسان اثر گذاشته و نور آن را خاموش کرده و بسان پرده‌ای آنرا بپوشاند.

ملاحظه : هر چیزی که به گونه‌ای در عقل و خرد انسان اثر بگذارد به مثابه شراب است و آثار آن بر او مترتب است و بر مرتکبین آن حد شرب خمر جاری خواهد شد. انواع مشروبات عصر حاضر مشمول این قاعده هستند.



۱۸۷ ـ الدُّخُول عَلَی الاَغْنِیاءِ فِتْنَةٌ لِلْفُقَراءِ

{وارد شدن به محل ثروتمندان وحضور در جمع آنان نوعی آزمایش وامتحان بر فقراست.}

یعنی آیا به ثروت و سامان آنان رشک می ورزند یا به حالت فقر و بی نوایی خود قناعت کرده و خدای خود را سپاس می گویند و این حالت را در خود نوعی حکمت الهی می پندارند. بر فقراست که در چنین مواردی خود را در آزمون قرار دهند و فقر و غنا را خالی از حکمت نپدارند. شاعری در این مورد چنین سروده است :

توانگری کِشدت به سوی عجب و نخوت و ناز

خوش است فقر که دارد هزار سوز و نیاز



۱۸۸ـ الدُّنیا اَمَلٌ مَحتُومٌ وَ اَجَلٌ مُنْتَقَض وَ بَلاغٌ اِلی دار غَیْرِها وَ سَیرٌ اِلی المَوتِ لَیْسَ فِیهِ تَصْرِیحٌ.

دنیای حاضر و موجود عبارت است از مجموعه‌ای آرزوهای محض و آمال‌های معین و مشخص که زندگی در آن مدتی است بسیار ناچیز و متناهی و در واقع اعلام سفر را به منزل دیگری می کند

و وسیله‌ای است برای رسیدن به منزل دیگری و انسان را به منزل دیگری می‌خواند و سفر به سوی مرگ قطعی را اعلام می‌دارد ولی این گونه موارد، موارد آشکاری نیستند و به آن تصریح نشده است.

گر عمر تو عمر نوح و لقمان باشد / آخر برَوی چنان که فرمان باشد
در بودن دنیا و بیرون رفتن از آن / یک روز و هزار سال یکسان باشد
کلبه‌ای کندرو اندرو نخواهی ماند / سال‌عمرت‌چه‌ده وچه صدوچه هزار



۱۸۹ ـ الدَّیْنُ مَیْسِمُ الکِرامِ.

مدیون بودن و وام گرفتن نشانه و علامت مردان سخاوتمند و کریم الطبع است.

باشد اندر بلای وام مدام / هر که را پیشه‌ی بخشش درهم است
مال دادن علامت مجد است / وام کردن امارت کرم است

توضیح: پیدا است که وام گرفتن در برخی موارد مشروع و مطلوب صحیح و درست و قابل قبول و نشانه‌ی مردانگی است. بر مسلمانان متمکّن و ثروتمند است که در حق بینوایان خلاء موجود را از محل زکات و مبرات و خیرات جبران نمایند و کرامت اشخاص را مخدوش نکنند.



۱۹۰ ـ الدِّیَةُ لِلْعاقِلَة وَ لا تَرِثُ المَرأةُ دِیَةَ زَوْجِها

دیه به عهده قوم و عشیره‌ی قاتل است و زن از دیه‌ی متعلقه‌ی زوج خود ارث نمی‌گیرد. «عاقله یعنی فامیل نزدیک پدری».



۱۹۱ ـ الرَّأیُ الفَرْدُ کَالخَیْطِ السَّحِیق وَ الرَّأیانِ کَالخَیْطَیْنِ المُبْرَمَیْنِ وَ الثَّلاثَةُ مِرارٌ لا یَکادُ یُنْتَقِضُ (السَّحِق الدَّقِیق).

یک رأی واحده به مانند یک تار خفیف و ضعیف از ریسمان است که مقاومت ندارد و دو رأی به مانند دو عدد با هم پیچیده و مفتول است و سه‌رأی به مانند سه عدد ریسمان است که نقض آن مشکل است.

این مقوله اشاره به اهمیت و ارزش دادن به آرا و افکار مردم و امر شورا دارد. معلوم است هرچند آرای بیشتر باشد کار شورا مستحکم و پایدارتر است.



۱۹۲ـ الرِّجالُ ثَلاثَةٌ رَجُل تَرِدُ عَلَیْهِ الاَمُورُ فَیُسَدِّدُها برائِیهِ وَ رَجُلٌ یُشاوِرُ فِیما اُشْکِلْ عَلَیْهِ وَ یَنْزِلُ حَیْثُ یَأمُرُهُ اَهْلُ الرَّأیِ وَ رَجُلٌ حائِرٌ وَ بائِرٌ وَلا یَأتَمِرُ رَشْداً وَ لا یُطیعُ مُرْشِداً.

ارزیابی اندیشه و افکار

مردان‌اهل نظر(به نسبت مشکلات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی) به ۳ دسته تقسیم می‌شوند: ۱ــ مردی که وقتی با معضلی مواجه می‌شود با نظر و تفکر خود آن را حل می کند و محکم و استوار در پی نظریه‌ی خود به حل مشکلات خود می‌پردازد. ۲ــ مردی که در مشکلاتی مواجه با شور و بحث با صاحبان نظر آن را حل می کند و رأی دیگران را می‌پذیرد ۳ــ مردی که با مشکلاتی که بر خود می کند و در آن حیران و سرگردان است نه خود اهل نظر است و نه باکسی مشورت می کند و به نظر هیچ کسی هم وقعی‌نمی گذارد.

ملاحظه : صاحبان نظر اول و دوم ناجحند.



۱۹۳ـ الرِّجالُ ثَلاثَةٌ رَجُلٌ یَنْظُرُ فِی‌الاُمورِ قَبْلَ اَنْ تَقَعَ فَیُصْدِرُها مَصْدَرَها وَ رَجُلٌ مُتَوَکِّلٌ لا یَنْظُرُ فَاِذا نَزَلَتْ بِهِ نازِلَةٌ شاوَرَ اَهْلَ الرَّأیِ وَ قَبِلَ قَوْلَهُم وَ رَجُلٌ حائِرٌ بائِرٌ لا یَأتَمِرُ رُشْداً وَ لا یَطِیعُ مَرْشِداً.

تقسیم بندی مردان از نظر فکر و اندیشه

مردان به سه دسته تقسیم می‌شوند. ۱ ــ مردی که قبل از وقوع حادثه و مواجه بودن با مشکل، در آن به دقت می‌نگرد و به نحوی که شایسته است به حل آن می‌پردازد. ۲ــ مردی دیگر اهل توکل است، به امور مواجه مبالاتی ندارد ولی وقتی با آن برخورد می کند با صاحبان نظر و اهل خرد به مشورت می‌نشیند و نظریه‌ی آنها را می‌پذیرد و پس از آن وارد عمل می‌شود. ۳ــ مرد سومی مردی است سرگردان و حیران، به ارباب نظر و اهل خرد وقعی نمی گذارد و به کسی هم اطاعت نمی کند.



۱۹۴ـ الرِّجالُ ثَلاثَةٌ رَجُلٌ ذُو عَقْلٍ وَ رَأیٍ فَهُوَ یَعْمَلُ عَلَیْهِ وَ رَجُلٌ اِذا حَزَبَهُ اَمْرٌ قَصَدَ ذا رَأیٍ فَاستَشارَهُ وَ رَجُلٌ حائِرٌ لا یَأتِی رُشداً وَ لا یُطِیعُ مُرْشِداً.

✓ به نسبت نبوغ فکری و تفاوت‌های شعور اجتماعی

مردان سه دسته اند : ۱ــ مردی که خود اهل عقل و خرد و دارای رأی و نظر صائب است که بدون کمک و مساعدت دیگران به کارهای خود و برخی از کارهای مردمی و اجتماعی می‌پردازد. ۲ــ مردی که هرگاه با مشکلی مواجه می گردد به مشورت و تدبیر با دیگران و اصحاب نظر می‌نشیند و نظر و رأی آنها را به کار گرفته و آن را قبول دارد. ۳ــ مردی است سرگردان که نه خود دارای

نبوغ فکری و اهلیت کاری است و نه در پی تدبیر و مشورت با دیگران است.



۱۹۵ـ الرِّجالُ ثَلاثَةٌ هَیِّنٌ لَیِّنٌ عَفِیفٌ مُسلِمٌ یَنْظُرُ فِی‌الاُمُورِ قَبْلَ اَنْ تَقَعَ فِیهِ فَیَصْدُرُها مَصادِرَها وَ یُورِدُها مَوارِدَها وَ آخَرُ مُتَوکِّلٌ لا یَتأَمَّلُ اِذا نَزَلَتْ بِهِ نازِلَةٌ شاوَرَ ذَوِی القَلْبِ وَ المَقْدِرَةِ فَیأخُذُ بِـاَمْرِهِم وَ یَنْتَهِی اِلـی قَوْلِهِم وَ آخَرُ حائِرٌ بائِرٌ (اَی ضالٌ تائهٌ) لا یَأْتَمِرُ رُشْداً وَ لا یُطِیعُ مُرْشِداً.

مردان (به نسبت شعور اجتماعی و رشد فکری) سه دسته‌اند: ۱ـ مردی ساده و بی‌آلایش، ملایم و با مدارا، مسلمان پاک و خوش‌طینت، که پیش از آن که در مشکلی واقع گردد و بـه آن گرفتار آید با دقت نظر در آن می‌اندیشد. به طوری که لازمه‌ی آن است در آن وارد عمـل مـی‌شـود. ۲ـ مردی متوکل و با امیدی است، که به موقع وقوع حادثه به آن نمی‌اندیشد و به عمق آن نمی‌رود امـا با ارباب عقل و خرد و اهل شور و نظر به مشورت می‌نشیند و تدبیر و راه‌حل‌های آنـان را بـه کـار گرفته و به آن عمل می‌کند. ۳ـ مرد سومی مردی است حیران و سرگردان، که با اهل رشد و ارباب خرد نمی‌نشیند و نصیحت‌های مرشدان را گوش نمی‌کند.

ملاحظه: «در عرض مطالب مورد اشاره در باب شور و بحث و نظرخواهی در مسایل اجتمـاعی و غیره قضاوت با خواننده‌گان است که در تعمق کافی در مسایل مستعرضه می‌توانند به رَتْـق و فَتْـق آن بپردازند.»



۱۹۶ـ الرَّعِیةُ مُؤَدِیةٌ اِلی‌الاِمامِ ماأَدَّی الاِمامُ اِلَی اللهِ فَاِذا اِرتَعَ الاِمامُ رَتَعُوا (رَتَعَ سَرَقَ)[۸۹]

بر رعیت و ملت است که مالیات و خراج و زکات اموال خـودرا بـه امـام و پیـشوای مـسلمین بپردازند و بر امام مسلمین است که او هم با رعیت و ملت و امت اسلامی با عـدل و داد و انـصاف و رعایت حقوق اجتماعی با آنها رفتار کند. چون مادامی که او در راه خدا و در خدمت مسلمانان است، مسلمانان و رعیت و ملت نیز در پی او و تابع رأی ایشان است. (دولت مطمئن و ملت امـین) لکـن وقتی پیشوای مسلمین به راه کج گرایید و به اموال مسلمین و بیت‌المال عمومی خیانت کرد و امـوال ملت را از طریق غصب و سرقت بلعید، لاجرم رعیت و ملت نیز در مصداق جمله‌ی «النّاسُ عَلی دینِ مُلوکِهِم» به خیانت و دزدی و ناامنی گراییده وراه او را دنبال می‌کنند.



۸۹ـ اخبار عمر و اخبار عبدالله ابن عمر، علی طنطاوی و ناجی طنطاوی (عنوان) الرعیة علی دین ملوکهم ۱۶۱

۱۹۷ ـ الزَمُوا السُنَةَ تَلْزَمُکُم الدَّوْلَةُ (الزمُوا اَمسِکُوا)

(ای مردم سنت و راه و روش رسول خدا را پیش گیرید و به آن تمسک کنید. بی‌گمان در التزام به آن، دولت و قدرت نصیب شما خواهد بود.)

یعنی در واقع اتباع از سنت اسلام و التزام به کتاب و سنت رسول خدا باعث حفظ وحدت اسلامی و حفظ ملک و ملت است که حدیث پیامبر خدا نیز به آن اشاره دارد. اگر به کتاب و سنت تمسک کنید هرگز گمراه نمی‌شوید.



۱۹۸ـ اِلزَمُوا خَمْسَ خِصالٍ يَسْلِمُ لَکَ دِينُکَ وَ تَأخُذُ بِاَفْضَلِ حَقِّکَ اِذا حَضَرَ الخَصْمانِ فَعَلَيْکَ بِالبَيِّناتِ العَدولِ وَالاَيْمانِ القاطِعَةِ ثُمَّ اُدْنُ الضَّعِيفَ حَتَّى يَبْسُطَ لِسانُهُ وَ يَتَجَرّى قَلْبُهُ وَ تَعاهَدِ الغَرِيبَ فَاَنَّهُ اِذا طالَ حَبْسُهُ تَرَکَ حاجَتَهُ وَ انصَرَفَ اِلى اَهْلِهِ وَ اِنَّما ضَيَعَ حَقَّهُ مَن لَم يُرفِقْ بِهِ.

به هنگام قضاوت و داوری بین مردم پنج خصلت را مد نظر داشته‌باشید که التزام به آن موجب حفظ دین و کرامت شماست و در احتفاظ به آن بی‌گمان به حق بزرگی دست یافته‌اید. وقتی در مجلس قضاوت شما دو طرف دعوی حضور داشتند بر توست که از آنها طلب اقامه‌دلیل کنید. شاهد عادل وظیفه‌ی کسی است که او ادعا می‌کند و سوگند حق کسی است که دعوی را انکار می‌نماید و این دو مورد حجّت قاطعه هستند که باید قاضی به آن توجه کند. سپس در مجلس خود مرد ضعیف را به خود نزدیک کنید تا زبان سخن گفتنش باز شود و قلبش قدرت و جرأتی را پیدا کند و به مرد غریب نیز نوازش نموده و به کارش رسیدگی کنید که اگر بیشتر بماند و به حال آنها توجهی معمول نگردد حاجتش را ترک نموده و به سوی اهل و عیالش بر می‌گردد. بدیهی است که در این صورت هیچ‌کسی حق آنان را ضایع نکرده است جز آنان که به آنها ارفاق ننموده‌اند.



۱۹۹ ـ الزُّهدُ اَخذُ الحَقِّ مِن کُلِّ اَحَدٍ قِبَلَهُ حَقٌّ وَ تَأدِيَةُ الحَقِّ اِلى کُلِّ اَحَدٍ لَهُ حَقٌّ.

نشانه‌ای بارز از پارسایان و زاهدان

زهد و زهادت عبارت است از عدم تمایل و محبت سرشار به دنیا و آن در اقتناع به حق خود و در استیفای حق خود از دیگران ظاهر و آشکار است و نیز در استرداد حق دیگران به صاحبان آن متجلی و پیداست.

یعنی زاهد و پارسا کسی است که از اموال دیگران چشم پوشیده و در پی آن نباشد و به حق و حقوق خود قانع گردد و نشانه‌ی بارز آن عدم گرفتن درهم و دینار است و عدم تمایل به مال مردمان است.

شعر :

زاهــد کــه درهــم گرفــت و دینــار   نه زاهداست او رو زاهــدی دیگربــه دســت آر



٢٠٠ـ السُّنَّةُ ما سَنَّهُ اللهُ وَ رَسولُهُ.

(سنت (راه و روش دینی واصول اساسی اجتماعی و اخلاقی) آن است که خدا و رسول خـدا آن را پی‌ریزی کرده و به صورت مجموعه‌ای از قوانین و برنامه‌ی دینی و اجتماعی درآمده است.)

کتاب خدا و احادیث رسول خدا نیز که مجموعه‌ای از آن به صحاح سته در دسترس جامعه اسـت یکی است از منابع و مأخذ مهم ملت اسلام که به عنوان قانون اساسی می‌توان به آن مراجعـه کـرد و مشکلات خود را در تطبیق با آن حل نمود. یعنی آرا و نظریه اشخاص سنت نیست و قاطعیت نـدارد به این جهت است که در شماره‌ی دیگری از این کتاب فرموده است رأی من تابع کتـاب و سـنت است. یعنی جز کتاب و سنت رأی دیگری جای حدس و گمان است.



٢٠١ـ السَّيِّد هُوَ الجَوادُ حِينَ يُسأَلُ الحَليمُ حِينَ يُتَجَهَّلُ وَ البارُّ لِمَنْ يُعاشِرُهُ.

بزرگوار و آقا کسی است که وقتی کسی از او چیزی بخواهد بر او بخشش کند و وقتی کـسی بر او پرخاش کند و از طریق جهل و نادانی با وی درافتد حلیم و بردبار باشد و با کسانی که با او سر معاشرت و دوستی دارند نیکی کند.



٢٠٢ـ الشِّعْرُ جَذْلُ (اَیْ اَصْلُ) كَلامِ العَرَبِ يُسَكَّنُ بِهِ الغَيْظُ وَ يُطْفَأُ بِهِ الثَّأرُ

شعر مصدر کلام و گفتگوی ملت عرب است، که بوسیله‌ی آن می‌توان خشم و غـضب را فـرو نشاند، و فتنه‌ی آتش خونخواهی و انتقام‌جویی را خاموش کرد.

«امیرالمؤمنین» در بسیاری از موارد به حفظ اشعار عرب و اصالت آن اشاره کرده است. و چـون شعر کلامی است موزون و آراسته با کلمات و جملات زیبا و برجسته و در آن بسیاری از کنایـات تعریض و استعارات در سبک‌های ادبی به کار گرفته شده است و از لحـاظ القـای معـانی بیـشتر از جملاتی که به نثر آراسته می‌گردد جلب توجه می‌کند، از این جهت اسـت کـه خـود هـم از ایـن فرهنگ اصیل و برجسته استفاده کرده و از این طریق است که در بیشتر مناسـبات در اسـتدلال بـر سخنان خود از اشعار عرب استفاده نموده و حتفاظ به آن تأکید ورزیده است.

گر بـه اخـلاق مـی‌خـواهی کـه شـوی نامـدار در آفـاق
شـعرهای عـرب را بخـوان کـن در اوست هر چه کـه هـست در آفـاق

۲۰۳ ـ الشَّهیدُ مَن اِحْتَسَبَ نَفْسَهُ للهِ تَعالَی

شهید واقعی کسی است که جان خود را در راه خدا بذل کند و جز اعـتلای کلمـة الله و احیـای شعایر اسلامی قصد و نیت دیگری را نداشته باشد.

در قرآن کریم و احادیث نبوی آمده است که پـاداش و اجـر ایـن شـهدا، حیـات جـاودانی و سرافرازی در عالم برزخ و در عالم آخرت است. اینان هستند که در نزد خدا بـه مقـام و منزلـت و امتیاز ویژه ای نایل آمده‌اند و از روزی مخصوصی در عالم برزخ استفاده می کنند. شـهیدان بـه حـق زنده‌اند و از ناز و نعمت عالم برزخ استفاده می کنند که آیه کریمـه‌ی ۱۶۹ سـوره آل‌عمـران ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمْوَٰتَاۢ ۚ بَلْ أَحْيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ یعنـی: «و کسانی را که در راه خداوند کشته می‌شوند مرده نپندارید، بلکه آنان زنده هـستند و نـزد پروردگـار خود از روزی مخصوصی برخوردار هستند.» بر آن اشاره دارد.



۲۰۴ـ الصّائِمُ اِذا دَخَلَ الغُبارُ فِی حَلْقِهِ لا یَنْقُضُ الصَّوْمَ لِاَنَّهُ قَلیلٌ.

روزه‌دارانی که به غیر عمد از طریق صدفة و اتفاق اندکی غبار به گلوی آنهـا داخـل مـی‌شـود، روزه‌ی آنان باطل نمی گردد چون چیز اندکی است و تأثیری در نقض و نقص آن نـدارد. بنـابراین روزه‌ی آنها باطل نمی‌شود، زیرا آن چه که روزه را باطل می کند طعام و خوراک یا آب شربی است که به نوعی از آن استفاده شود. که عمدی به آن اقدام کند.



۲۰۵ ـ الصَّبْرُ اَقرَبُ اِلی الله.

صبر و شکیبایی بر مصیبت‌ها و حوداث دینی و دنیوی بیشتر از هر چیز انسان‌ها را به خدای عـز و جل نزدیک می کند.

ملاحظه: چون صبر امری معنوی است که ریشه در توکل بر خدا دارد و مصیبت‌ها را تخفیـف داده و قلب انسان را آرامش می‌بخشد. بزرگان گفته‌اند بزرگترین شجاعت صبر است. «الـصبر مـرٌّ لا یتجرّعها إلاّ حُرٌّ» صبر چیز تلخی است که جز مردان آزاده آن را نمی‌نوشند.



(۲۰۶ ـ الصَّبرَ الصَّبرَ عَلی ما اَصابَکَ وَ نابَکَ یَستَجمِعُ لَکَ خَشیةُ الله.)

در قبال مصیبت‌ها و دشواری‌هایی که مستقیم یا غیرمستقیم با آن مواجه هستی، صبر و شکیبایی را بر خود هموار کن که بی‌شک این امر روحیه‌ی خداشناسی و خشیت و بیم از خدا را در نهاد شما جمع نموده و سعادت و سرفرازی شما را در بر خواهد داشت. شعر :

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم‌اند چو صبر کنی بر اثر آن نوبت ظفر آید



(۲۰۷ ـ الصِّدقُ عِزٌّ وَ الکِذْبُ خُضوعٌ.)

راستگویی و صداقت در عمل عزت و شرف است و دروغگویی ذلت و خواری است. یعنی صداقت و درستکاری راهی است‌به سوی بهشت برین و دروغگویی نیز راهی است به سوی آتش دوزخ . پیداست که صداقت عزت است و دروغ ذلت و خواری.



۲۰۸ ـ الصُّلحُ جائِزٌ بَینَ المُسلِمینَ اِلاّ صُلحاً اَحَلَّ حَراماً وَ حَرَّمَ حَلالاً.[۹۰]

(صلح و سازش در بین مسلمانان امری است مشروع و جایز و قابل تنفیذ مگر صلحی که حلالی را به حرام و یا حرامی را به حلال تغییر دهد.)

امیرالمؤمنین رضی الله عنه در نامه‌ای به ابوموسی اشعری رضی الله عنه حاکم کوفه می‌نویسد که اگر در امری به اصل مطلب راه نیافتی از طریق صلح و سازش آن را حل کن و این صلح امری است مشروع و در التیام بین متخاصمین بهترین راه حفظ روابط دوستی و اخوت اسلامی است که باید به آن توجه کرد و نتیجه‌ی خوب آن را مدّنظر داشت.



(۲۰۹ ـ العَبدُ اِذا تَواضَعَ لِلّهِ رَفَعَ اللهُ حِکمَتَهُ.)

بندگان خدا هرگاه که به قصد رضای خدای عالمیان از خود تواضع و فروتنی را نشان دهند و با مهربانی با یکدیگر رفتار نمایند بی گمان خداوند متعال حکمت آنها را بالا می‌برد و به آنها حرمت و عزت می‌بخشد.

از برای خدای با خلقش در تواضع فرا و لطف نما
که خدات بزرگوار کند چون تواضع کنی برای خدا

۹۰ـ اخبار عمر و اخبار عبدالله بن عمر، علی طنطاوی، ناجی طنطاوی، عنوان دستور القضاء من آداب القاضی و اصول محاکمه، ص ۱۷۲.

۲۱۰ ـ الطَّمَعُ الکاذِبُ فَقرٌ حاضِرٌ.

طمع بی‌پایه و اساس، فقر در حال حاضر است.

توضیح: سرمایه‌داران آزمند و طمع‌کار که همیشه در پی جمع کردن ثروت و مال‌اند و لحظه‌ای آسودگی ندارند در واقع فقیران و بینوایانی بی‌حالند که آنی استراحت ندارند. چون فلسفه‌ی ثروت و مکنت استراحت و آرامش خاطر است، در صورت نبودن آن ثروت و سامان سودی ندارد. شاعر خوش بیان سعدی گوید:

بر آن دل که از آز شد بهره‌مند نیایدش پند خردمند سود
بدوزد شره دیده‌ی هر هوشمند در آرد طمع مرغ و ماهی به بند



۲۱۱ ـ العَبدُ اِذا تَعَظَّمَ وَ عَدَّ اَطرادَهُ نَهَّضَهُ اللهُ اِلی الارضِ.

بنده‌ای که تظاهر به عظمت و بزرگی کند و به تکبر سرافرازد، قدرت و شوکت خود را عدّ کند و با آن فخر و مباهات نماید بی‌گمان که خداوند او را به خاک ذلت فرو نشاند.

هر که چون دولتش به دست آید با خلایق به کبر آغازد
بازگیرد خدا از او دولت پس ز جاهش به چاه اندازد

مسلمانان در عصر حاضر نمونه‌ی آن را در عراق و افغانستان و ایران به چشم خود دیده‌اند که آن درس عبرتی برای ستمکاران است.



۲۱۲ ـ العَدلُ جَنَّةُ المَظلومِ وَ جَحیمُ الظّالِمِ.

نتیجه‌ی دادرسی عادلانه به نسبت ستمدیدگان بهشت برین و به نسبت ستمکاران آتش دوزخین است. یعنی وقتی مظلومی احساس کند که حق او بر اثر دادرسی عادلانه استیفا شده است، جهان زندگی را بر خود بهشت برین می‌پندارد، همچنین وقتی ظالمی احساس کند که حق مظلومی را از وی پس می‌گیرند جهان را بر خود دوزخی آتشین می‌بیند.

باید دانست که رفتن مظلومان به بهشت و ظالمان به دوزخ هردوی آن از عدالت الهی است. و براساس عملکرد مردمان قرار گرفته است.

۲۱۳ ـ العَرَبُ مادَّةُ الاِسلامِ.

عرب ماده اسلام و جوهره اسلام است

یعنی ملت عرب به خاطر گرایش به اسلام و این که پیش از همه‌ی ملت‌ها اسلام را قبول کرده‌اند اصل اسلام‌اند.

لازم به ذکر است که این موضوع اشاره بدین موضوع دارد چون کتاب خدا و سنت رسول خدا و احکام دین، عبادات و تسبیحات و ذکر و اوراد به زبان و عربی و براساس فصیح‌ترین لغات عرب نازل شده و پیامبر خدا از عرب و در میان ملت عرب به تبلیغ اسلام مبعوث گشته است، لذا شایسته است که عرب جوهره‌ی اسلام و به عنوان ماده‌ی اصلی اسلام معرفی گردد و براین اساس است که امیرالمؤمنین به حفظ اشعار عرب و ادبیات عرب تأکید مؤکدی داشته‌اند.

۲۱۴ ـ العاجِزُ مَن عَجَزَ عَن سیاسةِ نَفْسِهِ.

انسان عاجز و ناتوان کسی است که نتواند نفس خود را اصلاح کند و از کنترل آن عاجز و ناتوان ماند.

۲۱۵ ـ العَزلَةُ راحَةٌ مِن خُلَطاءِ السُّوءِ.

گوشه‌گیری یک نوع راحتی و فراغ از معاشرت ارباب سوء و اشخاص نامطلوب است.

هر که عزلت گزید گویی کرد   از جوار همه‌ی بدان رحلت

چه زیبنده است سخن سعدی که گفته است :

پسر نوح با بدان بنشست   خاندان نبوتش گم شد



۲۱۶ ـ العاقِلُ مَن اِعتَبَرَ یَومَهُ بِاَمسِهِ.

مرد عاقل و دانا کسی است که روز گذشته‌ی خود را هم‌چون درس عبرتی برای امروزش به حساب بیاورد. آن‌چنان که حوادث روزهای گذشته را پند و اندرزی برای آینده‌ی خود اعتبار کند.

توضیح: بیشتر آیات قرآن کریم دلالت بر عبرت و پندپذیری از روزگار و سرنوشت گذشتگان اقوام و ملل مختلف دارد که آیه‌ی «فَاعتَبِروا یا اولِی الاَلباب» نیز بر آن اشاره دارد.



۲۱۷ـ﴿العُقَلاءُ تَرَكُوا فُضُولَ الدُّنیا فَکَیْفَ الذُّنوبُ؟﴾

خردمندان ثروت اضافی را ترک می کنند و نمی‌پذیرند. پس چگونه گناه را ترک نمی کننـد؟ و به آن روی می‌آورند.

ملاحظـه : خردمندان اموال اضافی بر حد کفایت خود را ترک نموده و گردآوری نمـی کننـد. مازاد بر نیاز را رها می کنند. اگر مازاد بر نیاز را گردآورند، نگـاهش نمـی‌دارنـد، آن را بـه صـدقه می‌دهند، در بین نیازمندان تقسیمش می کنند و بیشتر از نیاز خود را ذخیره نمی‌نمایند. پـس چگونـه تصور می‌شود که عاقلان به دور گناه و معصیت گرد آیند؟ در حالی که تـرک گنـاه از واجبـات است.



۲۱۸ـ﴿العِلمُ ثَلاثَةٌ کِتابٌ ناطِقٌ وَ سُنَّةٌ ماضِیَةٌ وَ لا اَدری.﴾

دانش سه بخش است کتاب خدا که ناطق و گویا است وسنت و راه و روش رسـول خـدا کـه مبین حقیقت ها است و بخش آخر آن اقرار به ندانستن آنچه که نمی داند.

یعنی اخبار و احکام کتاب و سنت از یقینیات و حجت قاطعه هـستند و غیـر آن مظنّـه حـدس وگمان است و اقرار انسان هم به آن چه که نمی‌داند، آن هم بخشی از علم و دانش اوست. دانشمندان گفته‌اند : «عَدَمُ الادراکِ أدراکٌ»



۲۱۹ـالعَمائِمُ تیجانُ العَرَبِ .[۹۱]

عمامه‌ها و دستارهایی که ملت عرب بر حسب عرف و عادت قـومی و آداب و رسـم خـود در فصول ایام آن را بکار می گیرند و به آن عادت دارند در واقع تاج سر آنـان و نـشانه‌ی هویـت و شخصیت ملت عرب است.

یعنی هر ملتی و هز قومی دارای فرهنگ و آداب مخـصوصی اسـت و بایـد از آن بـه عنـوان شناسنامه‌ی شخصیت ملی و دینی خود حراست کنند. درکل در دین و آیـین آسـمانی احتـرام بـه اقلیت‌های دینی مذهب و معتقدات قومی، فرهنگ زبان و مکالمات و مکاتبات معمول امری معتبر و در کنار آن طرز و مد پوشیدن لباس قومی و ملی هر ملتی نیز به عنوان اصل متداول و عرف محلـی دیرینه آن ملت شناخته شده است، و در واقع شناسنامه ملی و هویـت قـومی آن تلقـی مـی‌شـود و نگهداری از این سنن ملی و قومی در حد ذات خود اصلی است معتبر، ارزشمند و حق و حقوقی است

۹۱ـاخبار عمر و اخبار عبدالله ابن عمر طنطاویین العمائم تیجان العرب ، لیس علی عربی ملکٌ ص ۲۷۴

مشروع و مباح و نشانه‌ی شخصیت ملی و قومی آن ملت تلقی می گردد. حضرت عمر رضی الله عنه به هنگـام فتح مملکت شام در عهدنامهٔ مشهور در شهر ایلیا (قدس شریف) بـه یکایـک بنـدهای عهدنامـه‌ی مذکور مهر صحه زده است. به آنان حق آزادی بخشیده است که نمونه‌ی بـارزی از جامعیـت دیـن پاک اسلام و عدالت و دادگری اسلام است که در این جمله کوتاه و پر محتوا به موردی از این حق و حقوق مشروع اشاره شده است. و آن سند معتبری است در اصالت التزام به فرهنگ ملّـی و قـومی هر ملّتی.



۲۲۰ ـ الغاشُّ عَینٌ عَلَیکَ وَ لَیسَ عَیناً لَکَ.

مرد خائن و حیله‌باز نقش کار خود را بر علیه تو به کار می گیرد نه به نفع تو.

یعنی این گونه اشخاص مورد اعتبار نیستند و باید از آنان برحذر بود. خائنین همیشه به فکر کـار خود بوده‌اند و به نفع عامه مردم هرگز کاری را انجام نداده‌اند. (در روایت آمده است که ایـن مـورد توصیه‌ای است به عمرو بن عاص که نباید از مخبرین خائن استفاده کند.)



۲۲۱ ـ الغالِبُ بِشَرٍّ مَغْلوبٌ.

در واقع آن کس که به کار شرّ و فساد در آمده است و به گونه‌ای بـه آن دسـت یافتـه اسـت غالب نیست، بلکه مغلوب است.

یعنی چون مرد غالب بر کارهای زشت و ناپسند از جهت ارتکاب عمل زشت مستوجب عـذاب خدا واقع می گردد. دراین صورت مسلم است که او غالب نیست بلکه خود مغلوب و شکست خورده است.



۲۲۲ ـ الغَنیمَةُ لِمَن شَهِدَ الوَقعَةَ (الوَقعَةُ المَعْرَکَةُ)

اموال غنیمت جنگی حق کسی است که در جبهه و معرکه با کفار حضور داشته است و آماده‌ی بذل جان خود بوده است.

لذا او در اموال جنگی و غنایمی که از کفار به دست آورده است دارای حـق مـسلمی اسـت. و شایسته است که حق او را برتر از دیگران دانست.

۲۲۳ ـ القَتلُ حَتفٌ مِنَ الحُتوفِ یُصیبُ البَرَّ وَ الفاجِرَ.

کشته شدن چه ازطریق عمدوچه غیرعمد نوعی مرگ است.نیک‌وبد را در بر می گیرد.

یعنی مرگ یا به صورت طبیعی است یا بر اثر قتل و قتول و تعدی بر انفس اسـت کـه در ایـن

صورت باید کیفر آن را تقبل کرد که بر قاتل عمد قصاص و بر قتل خطأ دیه‌ی متعلقه معلوم شده است.



۲۲۴ ـ (القَضاءُ فَریضَةٌ مُحكَمٌ وَ سُنَّةٌ مَتَّبَعَةٌ) [۹۲]

«قضاوت و داوری فریضه‌ای است محکم و استوار و قانونی است مشخص و غیرقابل تردید و روشی است پیروی شده که باید براساس آنچه را که در کتاب وسنت حکم آن بیان شده است قضاوت نمود و از آن عدول نشود.» این دستور بخشی از فرمانی است که امیرالمؤمنین به ابوموسی اشعری اعلام کرده است.



۲۲۵ ـ (القَلْبُ القاسِي بَعيدٌ مِنَ اللهِ.)

دل‌های سخت و خالی از رحم و شفقت بر مردم از رحمت خدای عالمیان به دور است.

ملاحظه : در احادیث شریفه آمده است کسی که نسبت به مسلمانان رحم و شفقت نداشته باشد خداوند عالمیان نیز بر او رحم ندارد. «مَن لايَرْحَمْ لايُرْحَمْ».



۲۲۶ ـ القِناعُ بِاللَّيلِ رِيبَةٌ وَ بِالنَّهارِ ذِلَّةٌ.

در شب‌ها پوشیدن (قناع) لباس قناعت و ذلّت در خود پیچیدن و گدایی کردن مظنه شکّ و گنان بد و در روزها موجب خواری و ذلت است. در کل هر نوع گدایی کردن نوعی ننگ و عار برای مردم است.



۲۲۷ ـ (القُوَّةُ فِي العَمَلِ اَنْ لا تُؤَخِّرَ عَمَلَ اليَومِ لِغَدٍ.)

نشانه‌ی توانایی و قدرت بر انجام کار آن است که کار امروز را به فردا نیندازید. زیرا در تأخیر کار آفات بسیار است و تضمینی برای انجام دادن آن در روز بعد نیست.

زودتر زودتر به سامان کن — همه‌ی احوال نابسامان را

آن چه امروز کردنی است تو را — تا به فردا نیفکنی آن را

---

۹۲ ـ اخبار عمر عنون دستور القضاء ص ۱۷۲

۲۲۸ ـ (الْمُتَوَكِّلُ الَّذِي يُلْقِي حَبَّهُ فِي الأَرْضِ وَيَتَوَكَّلُ عَلَى اللهِ)

اهل توکل کسی است که دانه را در بستر زمین فرو می‌نشاند و در حصول نتیجهٔ آن بر خدای خود اعتماد می‌کند. یعنی توکل ترک کسب و کار و ابزار نیست، آنچنان که غافلان از دین فکر می‌کنند. و در پندار خود همه‌چیز را رها کرده و فقط به خداوند روزی‌سان متوکل هستند.

بدیهی است تا دانه‌ی گندم کاشته نشود، هرگز جوانه‌ی گندم از زمین نمی‌روید و این امر قانون و برنامه‌ی کلی است و قواعدعمومی است که خداوند متعال برای همه‌ی مردمان خصوصاً برای مسلمین وضع و تشریع فرموده است به طوری که تخلف از آن خدشه در قوانین و نظم و نظام محسوب است.

خلاصه‌ی داستان:

در روایت آمده است چند نفری در مسجد به نیت عبادت و اعتکاف همیشه حضور داشتند. روزی امیرالمؤمنین پرسید شما چه کاره هستید که در غیر موقع نماز جماعت همیشه در اینجا نشسته‌اید. گفتند ما اهل توکل هستیم. فرمود پس روزی شما و خانواده‌تان چگونه تأمین می‌شود. برخیزید و به دنبال کاری بروید وبه موقع نماز به مسجد بیایید. شما اهل توکل نیستید بلکه بر دیگران تکیه می‌کنید و به خود متکی نیستید باید کار کرد و بر خدا توکل نمود. شما بر مردم خود را تحمیل می‌کنید در حالی که در دین اسلام تکلف و طفولیت ممنوع است. آن چه از نظر اسلام مهم است حرکت و فعالیت است. سپس توکل بر خدا



۲۲۹ ـ الْمَدْحُ ذَبْحٌ.

(مداحی و ستایش کردن از مردمان چه بسا سربریدن و هلاک نفس انسان است.)

چه در مداحی و ستایش کردن نوعی ریا و تزویر و به نسبت ستایشگران و ایجاد نوعی کبر و غرور در حق ستایش‌شدگان ملحوظ شده است و آن به مثابه خودکشی و هلاک نفس است.



۲۳۰ ـ الْمُرُوَّةُ الظَّاهِرَةُ فِي الثِّيَابِ الطَّاهِرَةِ.

شخصیت ظاهری انسان وحرمت اجتماعی او در پوشیدن جامه و لباس پاک و تمیزاست.

ای که شغل تو هست غواصی — در فاخر زبحر ذاخر جویی
ای که کار تو هست مداحی — جود طاهر زنفس طاهر جویی



۲۳۱ ـ المُرؤَةُ العَفافُ فِي الدِّينِ وَحُسْنُ التَّدبيرِ فِي المَعِيشَةِ.

(زوّر گرشدند.)

جوانمردی انسان در حبس خواهش‌های نفسانی و در حفظ پاکی و پاکدامنی او است که دین به آن دستور داده است و جلوه‌ی عقل و خرد او نیز در حُسن تدبیر در امور معیشت و زندگی اجتماعی او نهفته است.



۲۳۲ ـ المُرؤَةُ مُرؤتانِ ظاهِرَةٌ وَباطِنَةٌ فَالظاهِرَةُ الرِّياشُ وَالباطِنَةُ العَفافُ.

جوانمردی و شخصیت انسان در دو بخش ظاهری و باطنی آن متحقق است. پس بخش ظاهری آن در تظاهر کردن به فراخی نعمت بر خود و بر مستمندان و در پوشیدن جامه‌ی فاخر و لباس‌های زیبا و ارزش‌مند متجلی و روشن است. و بخش باطنی آن نیز در پاکدامنی و اجتناب از خواهش‌های نفسانی و پرهیز از گناهان نهفته است.



۲۳۳ ـ المُسلِمونَ عَدولُ الشَّهادَةِ بَعْضُهُمْ اِلی بَعْضٍ اِلّا مَجْلوداً فِي حَدٍّ اَو مُجَرِّباً عَلَيْهِ شَهادَةُ زورٍ (قالَهُ لأحَدِ القُضاةِ).

در توصیه به یکی از قاضیان دادگاه فرمود: مسلمانان از حیث شهادت بعضی علیه یا له بعضی دیگر به ظاهر اهل عدالت هستند مگر افرادی که حد شرعی درباره‌ی آن اجرا شده است یا شهادت نابه‌حق داده باشد. یعنی در قضاوت بدون دلیل نباید عدالت اشخاص را مخدوش کرد مگر در آن دو مورد که به آن اشاره شد. البته این گونه افراد به علت ثبوت ناعدالتی شهادت آنها مردود است.

این مورد در بخشنامه‌ی مفصلی در باب قضاوت و داوری بین مسلمانان به عبدالله ابن قیس ابوموسی اشعری توصیه شده است محتوای آن چنین است که هر شهادتی مردود نیست بلکه تنها در موارد خاصی مخدوش و قابل ردّ است.



۲۳۴ ـ المَغرورُ مَنْ غَرَرْتُمُوهُ

(زوّر گرشدند.)

مغرور کسی است که شما او را به مغالطه افکنده‌اید و مغرور کرده‌اید.

امیرالمؤمنین به هنگام بیماری خود که او را به عدالت و دادگری و رفاقت با پیامبر خدا ﷺ ستودند، فرمود: سوگند به خدا فریب خورده کسی است که شما به گونه‌ای او را فریب داده‌اید یعنی نباید مردم مرا به مغالطه بیافکنند که این عمل در اسلام قابل نکوهش و مورد نفرت است. اما آنچه را که به آن افتخار می کنم و به آن چشم امید اندوخته‌ام همانا رفاقت و التزام خدمت پیامبر خداست.



۲۳۵ ـ النّاسُ بِاَزمانِهِمْ اَشْبَهُ مِنْهُمْ بِآبائِهِم (قالَها فِي اَحَدِ خُطَبِه)[۹۳]

در طبایع مردم

مردم با زمانی که در آن زندگی می کنند بیشتر مشابهت دارند تا پدران و نیاکان خود.

یعنی در هر عصر و زمانی فرهنگ و آدابی رَایج است و مردمان بیشتر با آن فرهنگ و آداب هماهنگی دارند نه به آداب و فرهنگ نیاکان قدیمی خود. لازم به ذکر است که این گونه خود تطبیق دادن با عصر و زمانی که مردمان در آن زندگی می کنند در حد مشروع و به شیوه‌ی مطلوب عدول از راه و روش پدران و نیاکان محسوب نمی‌شود و بلکه آن نوعی سیر تکاملی انسان‌ها در راه و رسم شیوه‌ی زندگی است و اصول زندگی اجتماعی آن را می‌طلبد.



۲۳۶ ـ النِّساءُ ثَلاثٌ هَيِّنَةٌ لَيِّنَةٌ عَفِيفَةٌ مُسْلِمَةٌ وَ وِعاءُ الوَلَدِ وَ اُخرى غُلٌّ يَضَعُهُ اللهُ فِي عُنُقِ مَن يَشاءُ وَ يَكُفُّهُ عَمَّنْ يَشاءُ.

زنان سه نوع‌اند، نوعی ملایم و آرام و عفیفه و مسلمان که شوهران خود را کمک می کنند و آنها را به کمک زندگی نمی‌خوانند و نوعی ظرف زاد و ولد هستند و نوعی دیگر طوق و زنجیری هستند که اگر خدا بخواهد آن را به گردن هر کسی می‌اندازد و از گردن کسی هم آن را باز می‌دارد.



۲۳۷ ـ النّاسُ طالِبان طالِبٌ يَطْلُبُ الدُّنيا فَارْفُضُوها فِي نَحْرِهِ فَإنَّهُ رُبَّما اَدْرَكَ الَّذِي طَلَبَ مِنْها فَهَلَكَ بِما اَصابَ مِنْها وَ رُبَّما فاتَهُ الَّذِي طَلَبَ مِنْها فَهَلَكَ بِما فاتَهُ مِنْها وَ طالِبٌ يَطْلُبُ الآخِرَةَ فَإذا رَأَيْتُم طالِبَ الآخِرَةَ فَنا فِسُوهُ.

مردمان نسبت به خواسته‌های خود دو نوع هستند. یکی طالب مال و ثروت دنیایی است و همیشه در پی جمع کردن آن است. او را درپرتگاه سقوط و هلاکت نفس خودش ترک کنید که چه بسا به مطلوبش دست یابد ولی در پی آن به هلاکت می‌رسد و اگر هم به علتی آن را از دست دهد در غم آن نیز به هلاکت خواهد رسید. و دیگری کسی است که طالب سرای آخرت است و همیشه در پی ذخیره‌ی رسیدن به آن است. پس وقتی که چنین کسی را پیدا نمایید به او اقتدا کنید و خود را با او در مسابقه بگذارید. چون رقابت در کار خیر امری نیکو و پسندیده است و انسان را به اوج کمال می‌رساند.



۹۳ ـ اخبار اعمر عنوان طبائع الناس ص ۲۶۹

۲۳۸ـ النِّساءُ عَورَةٌ فَاسْتُرُوها بِالبُيوتِ وَ داووا ضَعْفَهُنَّ بِالسّكوتِ.

زنان محل تهمت و عیب و عارند. پس باید آنان را در منزل بیتوته‌ی خود با جامه‌ی وقار و حرمت بپوشانید و ناتوانی و ضعف آنها را نیز از طریق سکوت و خاموشی و مسامحه از نقص گفتار و کردار آنها مداوا کنید. مولانای جامی چه زیبا این حقیقت را در قالب شعر به تصویر کشانیده است :

زنی که ز دنده‌ی چپ زاید / که دیده است که ز چپ راست آید



۲۳۹ـ وَاللهُ اَجَلُّ وَ اَعْظَمُ (قالَها فِی اَحَدِ خُطَبِهِ).

در یکی از خطبه‌های خود فرمود خداوند متعال از همه چیز و از همه‌ی کائنات بزرگ‌تر و مقام عظمتش بالاتر از همه است.

یعنی چون تکوین و آفرینش زمین و زمان را در دست قدرت خود دارد و بر عالمیان مسلط است. پس شکوه و عظمت او را دریابید و در اجرای فرمان او قدم بردارید.

سعدی رحمه الله در کلیات خود در باب آثار رحمت و شکوه و عظمت خداوندی چنین گوید:

این همه‌نقش‌عجب در درو دیوار وجود / هرکه فکرت نکند نقشی‌بود بردیوار
کوه ودریا و درختان همه در تسبیح‌اند / نه همه سمع فهم کند این اسرار
خبرت هست که مرغان سحر می‌گویند / آخر ای فتنه سر از خواب‌جهالت بردار
هر که امروز بیند اثر قدرت او / غالب آن است که فردایش بیند دیدار



۲۴۰ـ الوَفاءَ الوَفاءَ فَاِنَّ الخَطاءَ بِالوَفاءِ بَقِيَّةٌ.

ملازم و مواظب وفای به عهد و وعد خود باشید. چون عدم توجه به آن و خلاف وعده کردن پدیده‌ی بدی را به دنبال دارد.

ملاحظه : این مقوله اشاره به حدیث نبوی در رابطه با نفاق دارد : «آیة المنافق ثلاثٌ : إذا وَعَدَ أخلفَ وَ إذا حَدَثَ کَذَبَ وَ أذا اؤتمِنَ خانَ»

در آیه‌ی شریفه آمده است «اوفُوا بِالعَهْدِ اِنَّ العَهْدَ کانَ مَسئولاً» به وعده و پیمان خود وفا کنید که آن مسئولیت دارد و در موردآن بازخواست‌خواهیدشد.

در واژه عرب کلمه‌ی وفا در جمله‌ی مورد اشاره به معنی مرگ هم آمده است. در این صورت معنی آن چنین به نظر می‌رسد. مرگ را به یاد دارید. اشتباه رفتن در مسئله‌ی مرگ و مابعد آن

عقوبتش پایدار است.



۲۴۱ـ الوُضوءُ الصّالِحُ یَطْرُدُ عَنْکَ الشَّیطانَ.

وضو گرفتن کامل و جامع و دوام داشتن بر آن و آماده‌سازی برای عبادت خدا بی‌گمان وسوسه شیطان و خطورات آنرا از شما به دور می‌دارد.



۲۴۲ـ اِلَی اللهِ اَشکوُ ضَعْفَ الأمینِ وَ خِیانَةَ القَوِیِّ

از ضعف و ناتوانی فرمانروایان امین و درستکار و از خیانت و ستمکاری زورمداران به پیشگاه خداوندی شکایت دارم.

یعنی امیران درستکار و امانتدار اگر ضعیف‌الاراده و فاقد قاطعیّت در کار باشند نمی‌توانند عدالت اسلامی را پیاده کنند. اگر مصمّم و قاطع هم بوده ولی خائن و ستمکار باشند حق و حقوق مردم را ضایع می‌کنند.

ارشکایت کنم به روا باشد ... بر در خالق زمان و زمین
از خیانت مردمان قوی ... و ضعیفی مردمان امین



۲۴۳ـ اللّهُمَّ اِجْعَلْ الفَضْلَ عِنْدَ خِیارِنا لَعَلَّهُم یَعُودُونَ بِهِ عَلَی ذَوِی الحاجَةِ مِنّا.

خداوندا مال و ثروت فراوان را در اختیار صالحان و نیکوکاران ما امت اسلام قرار بده. باشد تا از طریق بخشش و احسان سهمی از آن را به سوی نیازمندان برگردانند.

این مقوله به حدیث شریف «نِعمَ المالُ الصّالِحُ لِلرَّجُلِ الصّالِحِ» اشاره دارد یعنی چه نیکوست مال صالح برای مردمان صالح. چون آنان ثروت و سامان خود را در امور عام المنفعه هزینه می‌کنند و بر دیگران بخشش می‌نمایند.



۲۴۴ـ اللّهُمَّ ارْزُقْنِی التَّفکِیرَ وَ التَّدَبُّرَ لِما یَتْلُوهُ لِسانِی مِن کِتابِکَ وَالفَهْمَ لَهُ وَ لِلمَعْرِفَةِ بِمَعانِیهِ وَ النَّظَرَ فِی عَجائِبِهِ.

خداوندا آنچنان تعمق و ژرف بینی را به من ارزانی بخشید که بتوانم معانی و احکامی را که در متن کتاب تو بر زبانم جاری است به درستی دریابم و عجایب و شگفتی‌های آن را نیز درک کنم.



۲۴۵ـ اللّهُمَّ أُرزُقنِي الغِلْظَةَ وَ الشِّدَّةَ عَلَى اَعدائِکَ وَ اَهلِ الدِّعاوَةِ وَ النِّفاقِ مِن غَيرِ ظُلْمٍ مِنِّی لَهُم وَ لا اِعْتِداءٍ عَلَيْهِمْ.

خداوندا مرا بر دشمنان دین خود و کسانی که مردم را به فساد و تباه‌کاری و نفاق و شقاق دعوت می‌کنند آنچنان شدت و ستبر و قدرت کار ارزانی بخشید که بر آنان فایق آیم بدون این که به آنها ظلم و ستمی را روا دارم.



۲۴۶ ـ اللّهُمَّ ارزُقنِي اِيماناً کَأيمانِ العَجائِزِ.

خداوندا مرا ایمان و باوری عطا فرما هم‌چون ایمان و باور پیرزنان محکم و استوار باشد. (به طوری که به هیچ چیزی خللی به آن وارد نگردد.)



۲۴۷ـ اللّهُمَّ ارزُقنِي الشَّهادَةَ فِي سَبيلِکَ واجعَلْ مَوتِي فِي بَلَدِ رَسولِ الله (قالَهُ فِي آخرِ حَياتِهِ)

فاروق اعظم رضی‌الله‌عنه در آخر زندگی‌اش فرمود: خداوندا مرا به مقام شهادت در راه خود نایل فرمایید و مرگ مرا نیز در مدینه‌ی رسول‌الله (شهری که در آن رسول خدا به رفیق اعلی پیوست) قرار دهید.

خلاصه‌ی داستان:

امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه در آخرین حج خانه‌ی خدا که در آن حجّ زوجات النبی «امهات المؤمنین» نیز حضور داشتند به موارد بسیاری از مسایل دینی، سیاسی و اجتماعی که به گونه‌ای در پیشرفت اسلام نقش اساسی داشته و دارند اشاره فرمود. از جمله به مرگ خود در رؤیایی که در مدینه‌ی طیّبه به خواب دیده بود خبر داد و آن الهامی بود که خداوند متعال در قلب او قرار داده بود. که پس از مراجعت به مدینه‌ی منوره چندی نگذشت که خواسته‌ی وی برآورده شد و به مقام شهادت نایل گردید و در جوار رسول خدا افتخار حضور پیدا کرد» تاریخ‌نویسان در سیره‌ی عمر گفته‌اند که این امر الهامی بود به قرب اجل او که خداوند در تدارک امر به او بخشیده است.



۲۴۸ـ اللّهُمَّ اَشکو اِلَيکَ جَلَدَ الفاجِرِ وَ عِجزَ الثِّقَةِ.

خداوندا از قدرت و زور ستمکاران و ضعف اعتماد و باور مردمان نسبت به همدیگر شکوای خود را به سوی تو می‌آورم (و رفع آن را از ذات اقدس تو می‌خواهم.)

۲۴۹ ـ اللّهُمَّ اِنْ کُنتَ کَتَبْتَنا عِنْدکَ فِي شِقْوَةٍ فَأَنَّکَ تَمحُ ما تَشاءُ وَ تُثْبتُ وَ عِنْدکَ أُمُّ الکِتابِ فَاجْعَلها سَعادَتاً وَ مَغفِرَةً.

خداوندا اگر مرا در جمله‌ی شقاوت‌مندان وستمکاران قرار داده‌اید که بی‌گمان بر امحای آن قدرت کامل داری و امحا و اثبات آن در دفتر اصلی تو نیز قراردارد.پس به لطف و عنایت خود آن را به سعادت و خوشبختی تبدیل کرده و مرا مورد مغفرت خود قرار دهید.



۲۵۰ـ اللّهُمَ اِنِّی أُشْهِدکَ عَلی أُمَراءِ الاَمْصارِ فَاِنِّی اِنَّما بَعَثْتُهُمْ لِیَعَلِّموا النّاسَ دِینَهُم وَ سُنَّةَ نَبِیِّهِم وَ لا یَعلُو عَلَیْهِم وَ یُقِیمُوا فَیئَهُمْ بَیْنَهُم وَ یَرْفَعُوا اِلَیَّ ما اُشْکِلَ عَلَیْهِم مِن اَمْرِهِم (قالَها فِی اَحَدِ خُطَبِهِ).

موردی از خطبه های خود

خداوندا تو را بر امیران و فرمانروایان خود در شهرها گواه می‌گیرم که من آنها را به جز برای ارشاد دین و تفهیم و تعلیم سنت رسول خدا و راه و روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم بر مردم نفرستاده‌ام و آنها را نیز به قصد برتری بر مسلمانان نگمارده‌ام. وظیفه‌ی آنان چیزی جز جمع‌آوری غنایم و خراج، بیش نیست و به آنها سفارش شده است که در مشکلات و امور معضله به من مراجعه کنند و مرا در جریان بگذارند تا مشکلات مردم زودتر حل شود.



۲۵۱ ـ اللّهُمَّ اِنْ کُنتَ تَعْلَمُ اِنِّی أُبالِي اِذا قَصَدَ الخَصْمانِ بَیْنَ یَدَیَّ عَلی مَن مالَ الحَقَّ مِن قَرِیبٍ اَوْ بَعِیدٍ فَلا تُمْهِلَنَّ طُرفَةَ عَیْن (قالَها فِی اَحَدٍ مَواعِظِهِ).

امیرالمؤمنین رضی الله عنه در بخشی از مواعظ خود درباره‌ی قضاوت و داوری در بین مسلمانان از خدای خود خواست که او را به حق هدایت کند. فرمود خداوندا اگر می‌دانی که در قضاوت بین متخاصمین چه آنهایی که به گونه‌ای به من نزدیک‌اند و چه آنان که به من نزدیک نیستند به نحوی به طرف آن که به کجی می‌رود تمایل دارم، مرا لحظه‌ای مهلت ندهید و مرا به سوی خود خوانید.



۲۵۲ ـ اللّهُمَّ اِنَّکَ تَعْلَمُ اِنِّی مِنکَ اَشَدُّ فَرَقاً مِنْهُم مِنّی.

خداوندا به یقین تو می‌دانی که من بیشتر از همه‌ی مردمان از تو بیم دارم و بیم و خوف من از ستوت و شکوه و ذات تو بیشتر از آن است که ملت و رعیت از من بیم دارند.

توضیح: اُبهت و شکوه فاروق اعظم رضی الله عنه به حدی در دل‌های مردم قرار گرفته بود، که از شکوه او مردم یارای عرض مطالب نداشتند. وقتی که به سوی مردی نظری معطوف نمود، آن مرد به لرزه افتاد و نزدیک بود که به زمین افتد. در این حالت فرمود: «خداوندا من از شکوه تو بیشتر بیم

دارم تا آنان از من» یعنی من غیر حق به کسی نظر بد ندارم.



۲۵۳ ـ اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ اَنْ اُفتِیَ بِعِلمٍ وَاَن اَقْضِیَ بِعِلْمٍ وَاَسأَلُکَ العَدْلَ فِی الغَضَبِ وَالرِّضاءِ

خداوندا از تو می‌خواهم که مرا یاری دهید که از روی علم و دانش صحیح فتـوا دهـم و از روی علم و آگاهی کامل به قضاوت و داوری بنشینم و از تو می‌طلبم چه در حال خشم و غضب و چـه در حالت آرامی و رضایت کافی به عدل و انصاف عمل کنم تا حق کسی ضایع نگردد و احوال مـردم را مرعات کنم.

ملاحظه : بنگر به تواضع عمر رضی الله عنه که تا چه اندازه از عجب و غرور نفس در این دو امر مهم از خدای خود طلب کمک می‌کند تا او را از آن به دور دارد.



۲۵۴ ـ اَللّهُمَّ اِنّی اَعُوذُ بِکَ مِنْ یَمِینٍ فاجِرَةٍ وَصَفْقَةٍ خاصِرَةٍ.

خداوندا به ذات تو پناه می‌برم از سوگند فاسقانه و نابه‌حق و از خرید و فـروش و معاملـه‌ای کـه خلل در آن کمر انسان را به لرزه در می‌آورد.

ملاحظـه : یعنی در معامله و خرید و فروش غل و غش به کار بردن و رواج دادن کالا از طریق سوگندهای دروغین کم و کسری در ترازو و وزنه یا زیاد گرفتن (کیله بزرگ برای خرید کردن و کیله کوچک برای فروش). به ذات تو پناه می‌برم.

تو کم دهی و بیش ستانی به کیله و وزن روزی بود که از کم و بیشت خبر کنند



۲۵۵ ـ اَللّهُمَّ اِنّی شَحیحٌ فَسَخِّنِی فِی نَوائِبِ المَعرُوفِ قَصْداً مِن غَیْرِ سَرْفٍ وَلا تَبْذِیرٍ وَلا رِیاءٍ وَلا سُمْعَةٍ (شَحیحٌ : بَخِیلٌ) [۹۴]

خداوندا بُخل و آزمندی را از من دور کن و مرا به لطف خود فراخی قلب و سخاوت عـط بفرمـا. آن چنان که در بخشش نعمت‌های فراوان تو که بر من ارزانی داشته‌اید با قـصد و اختیـار و بـدون اسراف و تبذیر و بدون ریا و تزویر و یا انتظار دیدن و شنیدن مردم عمل کنم. و آن چنان که نه بـه خطا و اشتباه رفته و نه آن را بدون استحقاق به کسی بخشش کنم و یـا کـسی را کـه اسـتحقاق آن است از وی منع نمایم.



۹۴ ـ اخبار عمر طنطاویین، موردی از خطبه‌های موردی بعد از خلافت، ص ۲۱۳.

۲۵۶ ـ اللّهُمَّ اِنّی شَدِیدٌ فَلَیِّنِی وَ اِنّی ضَعِیفٌ فَقَوِّنِی وَ اِنّی بَخِیلٌ فَسَخِّنِی.[۹۵]

خداوندا بدرستی که من در خود احساس شدت و سخت گیری می کنم. پس نرمش و مدارا را با مردم به من ارزانی بخشید در مقابل ضعف و ناتوانیم نیز به من قدرت و نیروی مقاومت عطا کنید و بخیلی مرا به سخاوتمندی و بخشش تبدیل فرمایید.

خلاصه‌ی داستان:

فاروق أعظم رضي الله عنه صبح بعد از وفات ابوبکر صدیق رضي الله عنه با اضطراب خاطر از فقدان یار و رفیق صمیمی خود به مسجد رفت وقتی که دید مردم به سوی او آمده اند و با او بیعت می کنند، خوشنود گشت به طوری که تا حدی اضطراب خاطرش تسکین یافت. پس از ادای نماز ظهر جهت ایراد خطابه و بیان موقعیت خود در قبال این مسولیت سنگین به منبر رفت. در پله ای پایین تر از همان پله‌ای که ابوبکر صدیق رضي الله عنه بر آن می نشست قرار گرفت وقتی متوجه شد که مردم پنهانی با یکدیگر می گویند چرا در آن پله ای که ابوبکر بالای آن خطبه می‌خواند، قرار نگرفت در جواب فرمود این افتخار برای من کافی است که در پایین منبر ابوبکر قرار گیرم زیرا او در مقام و مرتبه از من برترو اولی تر است سپس خدا را سپاس گفت و بر پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم درود فرستاد. ابوبکر خلیفه و جانشین رسول خدا را در فضیلت و تقوی و خدمات شایسته به اسلام و فداکاری در خدمت پیامبر اسلام به نیکی یاد کرد. و در آغاز چنین سخن گفت: ای مردم من هم فردی مثل شما هستم و هیچ برتری بر شما ندارم و اگر به احترام امر و سفارش ابوبکر صدیق رضي الله عنه و احساس مسولیت نبود هرگز این امر مهم را به عهده نمی گرفتم. مردم که سخنان وی را در قالب تواضع و فروتنی یافتندخوشنود گشتند و او را ستودند. آنگاه که آنها را دلگرم و آرام دید پس از اندکی سکوت با این جملات زیبا و پر محتوی موقعیت و موضع خود را در برابر این وظیفه خطیر و در برابر مردم این چنین اعلام داشت : خداوند(ج) من و شما را در رفتار متقابل با یکدیگرمورد امتحان و در آزمون قرار داده است . من کارها و امورات شما را به جز خود به هیچ کسی نمی سپارم و در غیاب شما خود را در برابر حق و حقوق شما مسئول می دانم اگر مردم نیک بودند من نیز نیکی خواهم کرد و اگر مردم بدکار بودند آنها را سخت مجازات خواهم نمود . پس از اتمام سخنان از منبر پایین آمد و با مردم نماز خواند و پس از خاتمه نماز وصیت و سفارش ابوبکر خلیفه‌ی اسلام را در باره‌ی اعزام سپاه اسلام به عراق اعلام کرد.[۹۶]

۹۵ ـ اخبار عمر طنطاویین، در مورد از خطبه‌های موردی بعد از خلافت ص ۲۱۳.

۹۶ ـ حیات عمر، محمود شبلی، ص ۷۴ الی ۷۷. ان الله ابتلاکم بی و ابتلانی بکم الخ.



۲۵۷ ـ اللّهُمَّ اِنّی ضَعِیفٌ عَنِ العَمَلِ بِطاعَتِکَ فَارْزُقْنِی النَشاطَ فِیها وَ القُوَّةَ عَلَیْها.

خداوندا در عمل به طاعت و فرمان تو خود را ضعیف و ناتوان می‌بینم. پس به من نشاط و شور و شوق لازم و قدرت کافی بر آن را ارزانی بخشید.



۲۵۸ ـ اللّهُمَّ بَیِّنْ لَنا فِی الخَمْرِ فَاِنَّها تُذْهِبُ العَقْلَ وَ المالَ.

خداوندا درباره‌ی شراب حکم و دستور کافی را برای ما بیان فرمایید. زیرا این پلیدی، عقل و خرد و اموال مردم را از بین می‌برد.

ملاحظه : در سوره های مبارکه‌ی البقره و المائده آیه‌های ۲۱۹ و ۹۰ و ۹۱ از پلیدی خمر و قمار بعنوان عامل مؤثر در فساد اخلاقی و اضاعه‌ی ثروت و اموال و مخدوش کردن خرد و عقل انسان یاد شده است .

﴿ يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْخَمْرِ وَٱلْمَيْسِرِ ۖ قُلْ فِيهِمَآ إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَآ أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا ۗ ﴾

از شراب و قمار و بت پرستی و تیرهای گروبندی که رسمی بود در جاهلیت بعنوان پلیدی از عمل شیطان نفرین شده است.

شعرا و ادیبان نیز از پلیدی شراب و مضرات آن در قالبهای مختلف اشعاری را سروده اند که بعنوان نمونه به چندشعر از اشعار شاعر فارسی تبار ثنایی اشاره می‌شود.

نکند مستی دانا نخورد عاقل می ‌‌‌ ‌‌ نَنهد مرد خردمند سوی مستی پی

چه خوری چیزی کزخوردن‌آن‌چیزتورا ‌‌ نی چون سرو آید اندر نظر و سرو چو نی

گر کنی بخشش گویند که مِی کرد نه او ‌‌ ور کنی عربده گویند که او کرد نه مِی



۲۵۹ـ اللّهُمَّ تَوَفَّنِی مَعَ الاَبرارِ وَلا تَخْلُفْنِی فِی‌الاَشرارِ وَقِنِی عَذابَ النّارِ وَ الحِقْنِی بِالاَخیارِ

خداوندا مرا با نیکان خود متوفی گردانید. مرا در جمع تبهکاران قرار ندهید و از آتش دوزخین مرا محفوظ دارید و مرا نیز به اشخاص صالح و نیکوکاران ملحق کنید.



۲۶۰ـ اللّهُمَّ ثَبِّتْنِی بِالیَقِینِ وَ البِرِّ وَ التَّقوی وَ ذِکْرِ المُقامِ بَیْنَ یَدَیْکَ وَ الحَیاءِ مِنْکَ وَ ارزُقْنِی ما یُرضِیک

عَنّي.

خداوندا مرا بر باور راستین و یقین به ذات خود ثابت و پایدار گردانید و مرا نیز بر تقوی و پرهیزگاری و همه‌ی کارهای نیکو و پسندیده موفق گردانید و مرا در امر به یاد داشتن حضور مستمر در حضور خود و شرم و آزرم از ذات خود ثابت و پایدار فرمایید و رضایت و خشنودی خود را روزی من گردانید.



۲۶۱ـ اللّهُمَّ كَبِرَت سِنّي وَرَقَّ عَظْمِي وَخَشِيتُ الانْتِشارَ مِن رَعِيَّتِي فَاقْبِضْنِي اِلَيْكَ غَيْرَ عاجِزٍ وَلا مَلُومٍ (قالَها فِي آخِرِ اَيامِهِ) [97]

خداوندا سنّ و سالم بالا رفته است و استخوانهای بدنم پوسیده شده است نیرو و قوتم به ضعف و ناتوانی گراییده است و از پراکندگی ملّت و رعیتم بیم دارم. پس مرا به سوی خود بخواه . بدون اینکه ملالتی و عجزی را در خود احساس کنم.

اصل داستان :

در سال ۲۳ هجری امیرالمومنین رضی الله عنه برای ادای حج به بیت شریف رفت در وقت بازگشت دست‌ها را به سوی آسمان بلند نمود و دعا کرد پس از بازگشت از سفر حج صبح روز چهارشنبه همان سال بود که به قصد امامت نماز به مسجد نبوی آمد پس از اینکه تکبیر گفته شد ناگاه از طرف شخصی به نام فیروز مجوسی با خنجر ضربه‌هایی بر او وارد شد که بر اثر آن به زمین افتاد بعد از چند روز معالجه در سنّ ۶۳ سالگی جهان بشریت را وداع گفت بر طبق وصیتش بر جوار پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم و رفیقش ابوبکر صدیق رضی الله عنه در حجره ام المومنین حضرت عایشه (رضی الله عنها) دفن گردید او رفت و عدالتش برای ابد بر زبان مسلمانان و عالم بشریت جاری گردید او دنیای ما را وداع گفت ولی درسهای مفید و کارنامه‌های او برای ابد ثبت اوراق زرین تاریخ گشت.



۲۶۲ ـ اللّهُمَّ لا تَجْعَل هَلاکَ اُمَّة مُحَمَّدٍ عَلَى يَدَيَّ.[98]

خداوندا هلاک و نابودی امت محمد رسول خدا را به وسیله‌ی ید و قدرت من انجام نده و مرا از آن به دور دارید.

توضیح : امیرالمؤمنین رضی الله عنه در سال قحطی و بی‌بارانی گوشت و چربی را بر خود حرام کرده

---

۹۷ ـ کتاب تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۱۳۳، در سال ۲۳ هجری بود که در آن سال هم وفات کرد.

۹۸ـ لو لم أجِد للناس ما يسعُهم إلا أن أدخل على أهل كل بيت عُدَّتَهم فيقاسِمهم أنصاف بطونهم حتى يأتي الله بالحيّا فعلتُ فإنهم لن يهلكوا على أنصاف بطونِهم. الفاروق، حسين هيكل، ج ۲ ص ۲۹۱

بود. اثر فزاینده‌ی آن، جسمش را به طور کلی نحیف و لاغر گردانیده، صورتش سوخته و سیاه شده بود. چشمانش، در کاسه‌ی چشمش فرو رفته بود، در پیشگاه پروردگارش می‌نالید و می‌گریست و می‌خواست که ملت مسلمان را در عهد فرمانروایی او بر اثر گرستگی به هلاکت نرساند.



۲۶۳ ـ اللّهُمَّ لا تَخْلُنِي مِن واعِظٍ.

خداوندا مرا از پند و اندرز مفید بی‌بهره نگردانید. (همیشه مرا مورد لطف و عنایت خود قرار داده و مرا به صراط مستقیم هدایت فرمایید.)



۲۶۴ـ اللّهُمَّ لا تَدَعْنِي فِي غَمرَةٍ وَ لا تَأخُذْنِي عَلى غِرَّةٍ وَ لا تَجْعَلْنِي مِن الغافِلِين.

خداوندا مرا در جهل و نادانی و به حال غفلت رها نکنید. و مرا نیز در زمره‌ی غافلان قرار ندهید.



۲۶۵ـ اللّهُمَّ لا تَكثُرْ لِي مِنَ الدُّنيا فَاَطْغى وَ لا تَقْلِل لِي مِنها فَاَنْسى فَاِنَّهُ ما قَلَّ وَ كَفى خَيْرٌ مِمّا كَثُرَ وَ اَلْهى.

خداوندا ثروت مرا تا حدی افزون نکن که سبب طغیان گردد و تا حدی نیز اندک نگردان که تو را فراموش کنم. بی‌گمان ثروت اندکی که کفاف زندگی کند بهتر از آن است که افزون باشد و سبب غفلت گردد.



۲۶۶ ـ اللّهُمَّ لا تُهلِكْنا بِالسِّنِينَ وَ ارْفَعْ عَنّا البَلاءَ (بالسِّنِينَ : بِالمَجاعَة).

خداوندا ما را بر اثر قحطی و گرسنگی و خشکسالی نابود نکن و این بلای (نامطلوب) را بر ما رفع گردان.



۲۶۷ـ اللّهُمَّ مَلُونِي وَ مَلَلْتُهُمْ وَ اَحْسَسْتُ فِي نَفسِي وَ اَحَسّوا مِنّي فَاَقْبِضْنِي اِلَيْكَ.

خداوندا مردم مرا افسرده کرده و من نیز آنان را افسرده و نگران کرده‌ام و من نگرانی‌آنان را احساس و آنها هم نگرانی مرا احساس کرده‌اند. پس مرابه سوی خود بازگردان.



۲۶۸ اَليَومَ عَمَلٌ وَ غَداً حِسابٌ بِلاعَمَل.

امروز روز کار و عمل است و فردا روز بازدهی حساب عمل است.

در روایت آمده است «اَلنّاسُ مَجْزِيونَ بِاَعْمالِهِم اِن خَيْراً فَخَيْرٌ وَ اِن شَرّاً فَشَرٌّ» که همه‌ی مردم

پاداش و بازدهی عمل خود را در روز آخرت می‌بینند. اگر خیر است، خیر و اگر شر است، شر.



۲۶۹ ـ اَمّا الاَمْوالُ الَّتِی تَنُوبِها السُفُنُ فَلِبَیْتِ مالِ المُسْلِمِینَ لَیْسَ لِعُمَرَ وَ لا لِآلِ عُمَرَ فِیها شَیْئٌ (قالَ ذالِکَ تَعَفُّفاً).

پاسخ سؤالی در مورد کشتیهای بنادر

اموال و کالایی که به وسیله‌ی کشتی حمل می‌شود مربوط به بیت‌المال مسلمین است. نه عمر و نه خانواده‌ی عمر در آن هیچ‌گونه مداخله‌ای ندارند.



۲۷۰ـ اَمّا الکافِرُ اِذا عَمِلَ مَعْرُوفاً فِی‌الدُّنیا فَیُهَوَّنُ عَلَیْهِ المَوتُ لَیَسْتَکْمِلَ ثَوابَ مَعْرُوفِهِ فِی‌الدُّنیا ثُمَّ یَصِیرُ اِلی النّارِ.

سهولت مرگ بر کافران پاداش اعمال آنهاست.

کافران هر گاه کار خوبی را در دنیای موجود انجام داده‌باشند پاداش این است که مرگ بر آنان آسان گردد تا ثواب کار خود را دریابند. سپس به آتش دوزخین می‌روند و به کیفر کفر خود می‌رسند.



۲۷۱ ـ اَمّا فِی‌المَعارِضِ ما یَکْفِیَ الرَّجُلَ عَنِ الکَذِبِ.

با کنایه گفتن مقصود را می‌توان بیان کرد و مردم را از سخنان دروغین می‌توان بی‌نیاز نمود. یعنی بر مردمان است در حد امکان در قالب کنایه و تعریض مطالب خود را عرضه کنند، که آن به جهت برداشت معنی حقیقی و مجازی، انسان را از دروغ گفتن و مخاطب را از ظن و گمان بد، به دور می‌دارد.



۲۷۲ ـ اَمّا مَنْ خافَنِی فَلَوْ اُرِیدَ بِعُمَرَ الخَیْرُ لما اَخِیفُ مِنْهُ. [۹۹]

اما آنانکه از من بیم دارند اگر در آن قصد خیری داشته باشند مرا از آن بیمی نیست.

اصل داستان بدین قرار است :

عادت عمر بر این بود هر گاه فردی از ایالات بر او وارد می‌شد از وی احوال و اوضاع مردم را جویا می‌شد و او حسب مورد می‌گفت اهل فلان شهر از امیرالمؤمنین بیم دارند و از سطوتش خوف می‌کنند و از عقوبتش می‌ترسند و اهل فلان شهر ، اموال و سامان فراوانی جمع کردند آنچنان که

۹۹ـ کتاب اخبار عمر و اخبار عبدالله بن عمر طنطاوین (عنوان) اما من خافنی فلو ارید به خیراً (عنوان) یسئلُ عن احوالِ النّاسِ ص ۳۰۶

کشتی از حمل آن ناتوان است و به سمت مدینه در حرکتند و در فلان شهر دیگر عابد و پارسایی را دیدیم که در گوشه ی مسجدی در حال سجود بود و با خدای خود در راز و نیاز بود و در حال سجده می‌گفت پروردگارا امیرالمؤمنین را بیامرز و از سهو و اشتباهش صرف نظر کن و او را به درجات عالی نائل فرما، حضرت عمر رضی الله عنه می‌گفت : اما آنانکه از من بیم دارند اگر در آن قصد خیری داشته باشند مرا از آن بیمی نیست و آن اموال و سامانی که به سمت مدینه در حرکت است نه مال عمر و نه مال آل و بیت‌عمر است و آن دعای خیری را که در غیاب من گفته اند به آن امیدوارم و به نتیجه ی آن در انتظارم.



۲۷۳ـ اَما وَاللهِ لَئِن بَقَيْتُ لِاَراوِلَ اَهْلِ العِراقِ لَاَدَعَنَّهُم لا يَفْتَقِرُونَ لِاَمِيرٍ بَعْدَهُم.

سوگند به خدا اگر عمر امانت وفا کند و زنده بمانم زندگی پیرزنان اهل عراق را آن چنان تأمین خواهم کرد و آن چنان آنها را ترک می‌کنم که هیچ‌گونه نیازی به امیر بعدی را نداشته باشند.

یعنی باید زندگی زنان سالخورده و بی‌سرپرست از محل بیت‌المال عمومی تأمین گردد. بر حکومت اسلام است که ازطرق مختلف احوال عمومی مردم را از محل درآمدهای عمومی مرعا دارد.



۲۷۴ـ اَمّا وَاللهِ لَو اَنَّ لِي مابَيْنَ المَشْرِقِ وَ المَغْرِبِ لافتَدَيْتُ بِهِ مِن هَولِ المَطْلَعِ (قالَ ذالِكَ خَوفاً مِن اللهِ فِي اَحَدِ مَواعِظِهِ: هَولُ المَطْلَعِ يَوْمُ القِيامَة)

سوگند به خدا اگر ملک بین مشرق و مغرب در اختیار من بود آن را در قبال عذاب خدا و رهایی از خوف روز واپسین فدیه می‌دادم.

یعنی روز آخرت به حدی سخت و دشوار است که شایسته است همه اندوخته های بین مشرق و مغرب را از هول و دهشت آن فدیه داد.



۲۷۵ ـ اَمّا مَن وَلّى اَمرَ المُؤمِنِينَ شَيئاً فَلايَخَفْ فِي‌اللهِ لَومَةَ لائِمٍ وَ مَن كانَ خُلُواً مِن ذالِكَ فَلْيُقْبِل عَلى نَفْسِهِ ولْيَنْصَحْ لِوَلِيٍّ غَيْرِهِ.

کسی که سرپرستی امور مسلمانان را به عهده داشته باشد نباید از لومه و سرزنش طعنه‌ی طعنه‌زنان بیم و هراسی داشته باشد و کسی که این امر مهم را به عهده دارد و در خود این نقص (لومه لومه‌کنندگان) را احساس کند لازم است که به نقص خود متوجه شده و مردم را به امیری دیگر ارشاد کند.و این پست را به کس دیگری توصیه و سفارش کند (که این امر نشانی از امانت داری

اوست.) چون پست امارت کردن بر مردم امانت است. اگر کسی در خود توانایی آن را نداشته باشد پس آن را بر دیگری غیر از خود بسپارد.



۲۷۶ ـ اَمْرانِ لا یَنْفَکّانِ وَهُما کَثْرَةُ المَواعِیدِ وَشِدَّةُ الاِعْتِذار.

دو چیز لازمه‌ی یکدیگرند و از هم جدا نیستند. وعده‌ی زیاد دادن به مردم و پوزش و معذرت زیاد خواستن از آن.

یعنی مادام که انسان در وعده دادن به مردم افراط کند بی‌شک معذرت او بیشتر خواهد بود. زیرا تحقق همه‌ی آنچه را که وعده داده است، دشوار است و ضرورتاً باید اعتراض کند.

هر کس کو دروغ پیشه بود — وعده‌اش با او نگردد بار
این دو کار نیست از دروغ جدا — شدت عذر و وعده‌های بسیار



۲۷۷ـ آمُرُکَ وَمَنْ مَعَکَ اَنْ تَکُونُوا اَشَدَّ حَذَراً مِنَ المَعاصِی مِنْکُم وَمِن عَدُوِّکُم (قالَها لِاَحَدِ قادَةِ الجَیْشِ).

خطر گناه بیشتر از خطر دشمنان است

امیرالمؤمنین رضی الله عنه به یکی از فرماندهان سپاه اسلام اعلام می‌دارد من به شما و کسانی که زیرمجموعه‌ی شما هستند امر می‌کنم که بیشتر از شر وفتنه‌ی دشمنان از گناه و معصیت خودتان بیم داشته باشید.

یعنی پدیده‌ی گناه و معصیت سرانجام آن عذاب شدید خدا و آتش دوزخ است.



۲۷۸ـ آمُرُکَ اَنْ تَشْتَدَّ فِی اَمْرِ اللهِ وَفِی حُدودِهِ وَمَعْصِیَتِه عَلی قَرِیبِ النّاسِ وَبَعِیدِهِم (قالَها لِاَحَدِ الوُلاةِ)

فرمانی به یکی از استانداران

من به شما امر می‌کنم که در اجرای امر و فرمان خدا و در تحقق بخشیدن به تنفیذ حدود و احکام اسلامی بر متمرّدین و همه‌ی کسانی که به گونه‌ای از فرمان خدا روی برتافته‌اند چه آنان که نزدیکند و چه آنان که دورترند شدت عمل را به کار گرفته و بر آنها حکم الهی را اجر کنید. یعنی در اجرای احکام خویشاوندان و بیگانگان مستثنی نیستند. چون دستورات الهی بر مبنای عدالت و دادگری استوارند و عدالت برای عموم.



۲۷۹ـ اَمَرَ عُمَرُ بِعَزْلِ زِيادٍ عَنْ وِلايَتِهِ فَقالَ زِيادٌ أَعَنْ مَوْجِدَةٍ اَو خِيانَةٍ قالَ عُمَرُ لا عَنْ واحِدَةٍ مِنهُما وَ لكِن كَرِهْتُ اَنْ لا اُحَمِّلَ النّاسَ عَلى فَضْلِ عَقْلِكَ.

حضرت عمر رضی الله عنه حکم عزل زیاد را از پُست خود صادر کرد. زیاد گفت : یا عمر آیا عزل من از طریق کسب ثروت و مکنت اموال است یا خیانت در کار مسلمین است. عمر فرمود هیچ یک از آنها نیست. لکن نخواستم عقل و خرد شما را بر مردم تحمیل کنم.

ملاحظه : در روایت آمده است که امیرالمؤمنین رضی الله عنه در توجیه عزل خالد بن ولید اعلام داشته است : من خالد را به موجب خیانت و خلاف کاری او عزل نکردم لکن خواستم دانش و خرد و سلحشوری و طرز استراتژی او در فنون حربی را بر مردم تحمیل نکنم تا مردم تصور نکنند که پیشرفت اسلام بر اثر پیشرفت و توان رزمی اوست زیرا همه‌ی قدرت‌ها از خداست. نه خالد و نه زیاد بن أبی‌سفیان منشأ قدرتی نیستند.



۲۸۰ـ اَمْلِكُوا العَجينَ فَاِنَّهُ اَحَدُ الرِّيعينِ.

خمیری را که نان خوراکی را از آن تهیه می‌کنید خوب و آراسته تهیه کنید، (تا ضایعاتش کمتر باشد) که به درستی این امر یکی از دو طریق افزایش آن است. طریق دوم افزایش آن به هنگام پخت در تنور است که اگر خمیر آن به خوبی ورز باید ضایعاتش کمتر است.[100]



۲۸۱ ـ اِنَّ اَفْضَلَ القَصْدِ عِندَالجِدَةِ وَ اَفْضَلَ العَفْوِ عِنْدَ المَقْدِرَةِ.

همانا صرفه‌جویی و میانه‌روی به هنگام وفور نعمت دارای ارزش است و عفو و گذشت کردن از هر حقی نیز به هنگام قدرت نیکو و ارجمند است.

یعنی شعور دینی و اجتماعی و جوانمردی انسان‌ها در این گونه موارد جلوه گر است.



۲۸۲ ـ اِمْنَعُوا النّاسَ مِنَ المَزاحِ فَاِنَّه يُذْهِبُ بِالمُروئَةِ وَ يُوغِرُ الصُّدُورَ.

مردم را از بذله گویی و شوخی کردن منع کنید. چه بسا که این امر مروت و کرامت انسان را از بین می‌برد و عقده و کینه را نیز در دل‌ها پدید می‌آورد.

هر که او را مزاح افزون است ناصوابی او برافزون است

۱۰۰ـ شرح‌نهج البلاغه لإبن أبی الحدید ج۱۲ کلمات غریبه عمر بن خطاب رضی الله عنه النهایه ابن الأثیرج۵ باب العین و الجیم



۲۸۳ـ اَمّا اَهْلُ السَّلامَةِ وَ الدّینِ وَ القَصْدِ فَاَنَا اَلْیَنُ لَهُمْ مِنْ بَعْضِهِم لِبَعْضٍ (قالَها بَعْدَ تَوَلّیهِ الخَلافَةَ)[۱۰۱]

فاروق رضی الله عنه پس از تصدی امر خلافت فرمود: سخت‌گیری و تندخویی من فقط بـر ستمکاران است اما ملایمت و نرمی من نیز بر کسانی که سالم وبی‌آزارند و اهل دین و ارباب اقتصادند بیشتر از ملایمت و نرمی بعضی از آنها با بعضی دیگر از آنها است.



۲۸۴ ـ اَنْ اَجْمِعُوا حَیْثُ ماکُنْتُم (اَیْ صَلّوا الجُمُعَةَ).

نماز جمعه کنفرانس هفتگی مسلمانان است.

لازم است در هر جا که هستید نماز جمعه را بر پای دارید.

ملاحظه : چون برگذاری نماز جمعه و اقامه‌ی آن یک اصل قرآنی و تشریع بس بزرگ در نظام اسلامی است که در آن وحدت فکری و نظری و نظام اجتماعی و همبستگی مسلمانان متجلی و هویداست . و نقش آن در ایجاد روحیه اخوت اسلامی و اتفاق و هماهنگی مسلمانان نقش مؤثر و مفیدی است که قرآن کریم در سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۹ وجوب اقامه‌ی آن را اعلام فرموده است ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِىَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾ و مردمانی را که به دلیل سرگرم‌بودن به تجارت از آن سر باز زده‌اند مورد نکوهش قرار داده است.



۲۸۵ـ اِنَّ اَخْوَفَ ما اَخافُ عَلی هذهِ الاُمَّةِ المُنافِقُ العَلیمُ قالُوا وَ کَیْفَ یَکونُ مُنافِقاً عَلیماً قالَ عَلیمُ اللِّسانِ جاهِلُ القَلْبِ وَ العَمَلِ .

به درستی آن چه را که من بیشتر از هر چیز نسبت به این ملت از آن بـیم دارم همانـا وجـود و حضور گسترده چهره‌ی منافق اشخاص عالم آگاه در بین آنهاست. گفتند یـا امیرالمـؤمنین چگونـه مرد عالم و دانشمند، منافق می باشد؟ فرمود : انسان منافق زبـانش عالمانـه ولـی درون و کـردارش جاهلانه است.

---

۱۰۱ ـ حیات عمر، ص ۷۴ و ۷۵، در ایراد خطبه‌ی تصدی خلافت خود.

۲۸۶ ـ اِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالَی لَیسَ یُتارِکُ اَحَداً یَوْمَ الجُمُعَةِ اِلّا غَفَرَ لَهُ.

در فضیلت نماز جمعه

به درستی خداوند رب‌العالمین در روزهای جمعه به جهت فضیلت آن روز مبارک کسی را ترک نمی‌کند مگر او را مشمول عفو و مغفرت خود قرار دهد.



۲۸۷ ـ اِنَّ اللهَ سَوّی بَیْنَ المَلِکِ وَ السوقَةِ.

در تساوی حقوق اجتماعی

به درستی خداوند متعال از نظر حقوق اجتماعی در بین پادشاه و یک مرد کسبه بازاری مساوات را برقرار کرده است.

یعنی آنچه که بر شخص عادی و بازاری مقرر کرده بر پادشاهی نیز آن را مقرر داشته است و این موضوع عین عدالت الهی است این جمله در باره‌ی جبلّه الایهم یکی از پادشاهان غسانی آمده است که در شماره ۲۸۹ بدان اشاره شده است. در ارتباط موضوع و شرح داستان به شماره مذکور رجوع شود.



۲۸۸ ـ اِنَّ اللهَ تَعالَی لا یَسْئَلُکُم یَومَ القِیامَةِ اِلا عَنْ صِیامِ رَمَضانَ.

در فضیلت ماه مبارک رمضان

خداوند متعال در روز آخرت جز درباره‌ی روزه‌ی ماه مبارک رمضان از شما بازخواست نمی‌کند.

ملاحظه : چون در روزه داری روح مراقبت خدا بر بندگان خود جلوه گر است و در آن قرآن کریم به عنوان اساسنامه و برنامه‌ی اصلی زندگی اجتماعی انسان‌ها نازل شده است و در آن شب قدری است که احیا و عبادت آن مساوی است با هزار ماه دیگر.



۲۸۹ـ اِنَّ الاِسلامَ جَعَلَکَ وَ اِیّاهُ فَلَستَ تَفْضُلُهُ بِشَیٍ اِلّابالتَّقوی وَالعافِیَة (قالَها لِجبلّة الاَیْهَم)[۱۰۲]

دین مقدس اسلام تو را و (آن مردی را که بر او مشتی فرود آورده‌اید) به طور یکسان به هم گره زده و جمع کرده است و تو را بر او هیچ گونه فضیلت و برتری نیست مگر در تقوا و در سلامتی وجود.

۱۰۲ـ الفاروق فارسی زندگانی خلیفه دوم حضرت عمر بن خطاب جلد ۱ ص ۲۴۳

اصل داستان : داستان شگفت‌انگیز جبله بن أیهَم

جبیله ابن الایهم یکی از پادشاهان غسان وقتی که موقعیت هرقل (پادشاه رومیان)را در مقابل سپاه اسلام که تاب مقاومت را نداشت، و متوجه شد که قبایل شام کـه در قلمـرو حکومـت هرقـل بودند دسته دسته به سوی اسلام می‌شتابند، سرنوشت وی را برای خود درس‌عبرت پنداشت. یقین پیدا کرد که راهی جز گرویدن به اسلام برای دوام ملک و عزت او باقی نخواهد ماند. بنـابراین مـسلمان شدن خود و قبیله‌اش را به ابو عبیده (فرمانده‌ی سپاه اسلام) پیشنهاد کرد. ابو عبیده کـه ازایـن خبـر خوشحال شد جریان را به امیرالمؤمنین گزارش نمود و ایشان هم از شـنیدن ایـن خبـر فـوق العـاده خوشحال و مسرور گشت. جبیله طی نامه‌ای از ساحت خلیفـه‌ی اسـلام اجـازه‌ی حـضور خواسـت هنگامی که با خواسته‌ی او موافقت شد همراه با پانصد نفر از اهل بیت خود به سوی مدینـه رهـسپار شد. امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه مقرر داشت که از وی پذیرایی کنند و مقدمش را گرامی بدارند. او با شکوهی خاص بر اسبی چابک و ممتاز دُم گره کرده وآراسته به رخت طلا و نقره و مرواریددر حالیکه تـاج شاهی مزین به جواهر و گوشواره‌های مرواریدرا به سر نهاده بود وارد مدینه شد.

شهروندان مدینه که به تماشای او و همراهانش آمده بودند از شکوه و جلال وی متحیّر گـشتند. وقتی‌که شرفیاب شد امیرالمؤمنین با خوشحالی او را در کنار خود نشاند و به وی خوش آمـد گفـت .او مدتی در مدینه ماند و سپس با امیر المؤمنین عازم حج شد وبه طواف کعبه رفت در اثنای طـواف مردی از قبیله‌ی فزاره پا بر جامه‌ی وی گذاشت و از غرور نفس که این عمل را در حق خود ننـگ محسوب داشت. بدین خاطر مشت محکمی را بر دهان و بینی وی فرود آورد به نحوی که بینـی‌اش شکست. آن مرد نزد عمر رضی‌الله‌عنه شکایت نمود و خواستار دادرسی شد. امیر المؤمنین رضی‌الله‌عنه چون جریان را پرسید و آن را تجزیه و تحلیل نمود و جبیله هم به خطای خود اعتراف کرده بود، به او گفت بایـد یا این مرد را راضی نمایی یا قصاص او را از تو خواهم گرفت جبیله در جواب گفت چگونه ممکـن است او یک فرد عادی و کسبه‌ی بازاری است و من پادشاهم آیا این عار محسوب نمی شود فـاروق در پاسخ وی گفت اسلام تو را با او به یک دید نگاه می کند و تو بر وی فضیلتی نداری جزبه تقوی و عمل نیک . جبیله گفت من گمان می کردم نسبت به دوره‌ی جاهلیت عزیـز تـر خـواهم بـود . فاروق گفت این حرفها را بس کن اکر این مرد رضایت ندهد تو را قـصاص خـواهم کـرد . پـس جبیله در پاسخ چنین اظهار کرد. اگر چنین است من نصرانی خواهم شد . خلیفه‌ی اسلام گفـت اگـر نصرانی شوی به جرم ارتداد تو را گردن می زنم . او در خلال این بحث و گفتگو چـون یقـین پیـدا کرد که قصاص می‌شود از امیرالمومنین مهلت خواست و ایشان هم به او مهلـت داد .امـا مـاجرا بـه

گونه‌ی دیگری ادامهٔ یافت او پنهانی با یارانش مشورت نمود و شب هنگا م به طرف قسطنطنیه به نزد هرقل پا به فرار گذاشت . هرقل او را گرامی داشت و مدتی در نزد او با شکوه و قدر خاصی ماندگار شد، سپس از کار خود پشیمان شد و اشعاری رادر این زمینه سروده است که مجال ذکر آن نیست.



۲۹۰ـ اِنَّ الاِسلامَ قَدْ بَزَلَ فَهَلْ یُنْتَظَرُ مِن البازِلِ اِلاّ النُقصانُ (قَد بَزَلَ قَد کَثُرَ).

بدرستی که دین اسلام گسترش پیدا کرده و توسعه‌ی لازم را کسب نموده است ولی آیا از چیزی که گسترش یابد چیزی جز نقصان انتظار می‌رود؟

یعنی هر چیزی که به کمال رسید نوعی نقصان هم پیدا خواهد کرد. پس بر مسلمانان است که شفافیت آن را حفظ کنند. و در توسعه و گسترش آن و حمایت از برنامه‌های آن تلاش سعی لازم را به کار گیرند.



۲۹۱ـ اِنَّ الاِقتِصادَ فِی السُّنَةِ خَیْرٌ مِنَ الاِجْتِهادِ فِی الضَّلالَةِ فَافْهَمُوا ما تُوعَظُونَ بِهِ فَاِنَّ الحَرِیبَ مَنْ حُرِبَ فِی دِینِهِ (یُرِیدُ المَسلوُب).

میانه‌روی در کار سنت بهتر است از کوشش و تلاش در کار بدعت.

پس بر شماست آن چه را که نصیحت می‌کنم به خاطر بسپارید. مردی شکست خورده است که در دینش شکست خورده و مسلوب واقع شده باشد. یعنی اگر در مسنونات رعایت کنید بهتر از آن است که در ضلالت و گمراهی به غور فرو روید که در آن از نظر دین شکست خورده خواهید بود.



۲۹۲ ـ اِنَّ اَهْلَ السَّماءِ لا یَسْمَعُونَ مِن اَهْلِ الاَرْضِ اَلّا الاَذانَ.

در فضیلت اذان گفتن

به‌درستی که اهل آسمان (فرشتگان خدا) به هیچ چیز از آدمیان گوش نمی‌دهند جز اذان. یعنی در نزد فرشتگان آسمان بیشترین خیر و حسنات آدمیان در اذان گفتن و دعوت کردن مردم به حق است و این بهترین مقام و منزلتی است برای خود آنان و داعیان دین.



۲۹۳ـ اِنَّ الباطِلَ خَفِیفٌ وَبِیئٌ.

به درستی که باطل سبک است و مسموم کننده.

ملاحظه : کارهای باطل و نا به حق بی‌ارزش و کم‌مایه هستند و ریشه‌ی آن از تمایلات نفس است و هیچ سودی را در بر ندارد و این کار همچون بیماری مسری است که انسان را به هلاکت می افکند.



۲۹۴ ـ اِنَّ الاَعْمالَ تَباهَتْ فَقالَتِ الصَّدَقَةُ اَنَا اَفضَلُکُنَّ.

در فضیلت صدقه و احسان

همهٔ اعمال و کردارها بر یکدیگر تفاخر و تباهی کردند، تا بدانند کدام یک از آنها برنده‌اند. که در بین آنها صدقه افزود من بالاتر از همه هستم.

یعنی صدقه چه واجب و چه مستحب از همه کارها مقدم‌تر است. چون ایمان و باور راستین در آن بیشتر جلوه گر است. زیرا صدقه و انفاق بر مردم بذل مال است و آن بر نفس دشوار است.



۲۹۵ـ اِنَّ الحَقَّ قَدِیمٌ لا یُبْطِلُهُ شَیئٌ، مُراجَعَةُ الحَقِّ خَیرٌ مِنَ التّمادِی فِی الباطِلِ.

در توصیه به قضات محاکم

حق امری قدیمی و اصلی پایدار است که هیچ چیزی آن را باطل و بی‌اعتبار نمی‌کند. پس برگشتن به سوی آن بهتر از آن است که در باطل غرق شوی و بر آن باقی بمانی. یعنی در صورت اشتباه در احکام صادره‌ی قضایی بهتر است که به طرف حق برگردی.

چون تو را باطل تو شد معلوم — به سوی حق بازگرد و شرم مدار
بهتر از ثبات بر باطل — بازگشتن به سوی حق صدبار



۲۹۶ ـ اِنَّ الخَمْرَةَ مُتْلِفَةٌ لِلْمالِ مُذْهِبَةٌ لِلعَقْلِ.

به درستی که مشروبات الکلی پلیدی هستند، که شرب آن موجب اتلاف مال و از بین رفتن عقل و خرد است. (در قرآن کریم از خمر به عنوان پلیدی و چیزی نجس العین یاد شده است و بر شارب آن حد تعزیر لازم است) در مذمت و ضرر و زیان مشروب خوردن، شاعر خوش بین و قریحه روان، چه زیبا و برجسته مضرات آن را در این سه بیت زیر سروده است :

نکند مستی دانا، نخورد عاقل می

نتهد مرد خردمند سوی مستی پی

چه خوری چیزی که کز خوردن آن چیز تو را

نی چو سرو آید اندر نظر و سرو چو نی

گر کنی بخشش گویند که می کرده است نه او

و گر کنی عربده گویند که وی کرده نه می



۲۹۷ ـ اِنَّ الخَطِیبَ لا یَجِدُ بُدّاً مِن تَزکِیَةِ الخاطِبِ.

خطیب راه چاره‌ای برای آماده کردن مخاطب خود ندارد اگر مخاطب آمادگی نداشته باشد.

ملاحظه : در شرح نهج البلاغه لإبن أبی‌الحدید جلد ۱۲ در باب کلمات عمر رضی‌الله‌عنه آمده است : «و فِی حدیثه ما تصعَّدتْنی خطبة کما تَصعَّدَتْنی خطبة النکاح (أی ما شُقَّ عَلَیَّ)» یعنی : «هیچ چیز به اندازه‌ی خطبه نکاح در مجلس خواستگاری مرا به مشقت و دشواری نیافکنده است.» که چگونه مخاطب خود را تفهیم کرده و او را به مطالب مورد نظر وادار کنم. در این زمینه استاد سخن سعدی شیرازی چنین گفته‌است.

فهم سخن چون نکند مستمع قوت طبع از متکلم مجوی



۲۹۸ـ اِنّ الدُعاءَ مَوقُوفٌ بَینَ السَّماءِ وَ الأرضِ لا یَصعُدُ مِنهُ شَیئٌ حَتّی تُصَلِّیَ عَلی نَبِیِّکَ صَلیٰ‌اللهُ عَلَیهِ وَ سَلَّمَ.

ارزش صلوات فرستادن به ساحت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم

به درستی که دعا و خواسته‌های مسلمانان در بین آسمان و زمین متوقف است و به سوی خدای متعال صعود نمی‌کند تا بر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم درود و صلوات نفرستید. و آن بدین جهت است که ایشان منشا همه‌ی خوبی‌هاست و همه‌ی اخلاق و رفتار خوب در رسالت او نهفته است. بدین جهت او بر همه‌ی مسلمانان حق مسلمی را داشته و دارد. در این صورت فرستادن صلوات بر ذات مسعودش، ایفای وظیفه است.

مـژده :

در حدیثی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم چنین آمده است : «**مَن صلّی عَلَیَّ فِی کتابٍ لم تزل المَلائکَةُ تستغفِر له مادام اسمی فی ذلک الکتاب**» رواه الطبرانی و غیره (ترغیب و ترهیب ج۱ص۱۱۰) کسی که در کتابی بر من صلوات بفرستد تا وقتی که این صلوات در آن کتاب باقی بماند، فرشتگان خدا برای او دعای خیر و آمرزش گناهان می‌کنند که این مژده‌ای بسیار بزرگ برای مسلمانانی است که بدان

التزام دارند.



۲۹۹ـ اِنَّ الدُّنیا قَد اِرْتَحَلَت مُدْبِرَةً وَ الآخِرَةُ مُقْبِلَةٌ وَ لِکُلٍّ واحِدَةٍ مِنها بَنُونَ فَکُونُوا مِنْ اَبْناءِ الآخِرَةِ وَ لا تَکُونُوا مِن اَبْناءِ الدُّنیا.

دنیای ظاهری و مادی رخت برخواهد بست و به انسان پشت خواهد کرد و دنیای آخرت و سرای حقیقی نیز به سوی آدمیزاد نیز روی خواهد آورد و هر یک از این دو دارای فرزندانی است. سعی کنید از فرزندان آخرت باشید نه فرزندان دنیا. (منظور از فرزندان، مشتریان آن‌است) بدیهی‌است که مشتریان سرای باقی سودمند و سعادتمندند.

آن کیست که دل نهاد و فارغ بنشست — پنداشت که مهلتی و تأخیری هست گو
گو خیمه مزن که میخ باید کند — رخت منه که بار بباید بست



۳۰۰ـ اِنَّ الدُّنیا تَنْفَدُ وَ الآخِرَةُ تَبْقی (تَنْفَدُ: تَذْهَبُ)

بدرستی دنیای موجود تمام‌شدنی است و دنیای آخرت باقی و جاودانی است.

یعنی باید برای آن باقیات الصالحات اندوخته کرد که در آیه کریمه ﴿وَٱلْبَـٰقِيَـٰتُ ٱلصَّـٰلِحَـٰتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَّرَدًّا﴾[103] به پاداش جاودانی آن اشاره شده است.



۳۰۱ـ اِنَّ الرَّجُلَ اِذا یَئِسَ مِنْ شَیئٍ اِستَغنی عَنْهُ.

بدرستی کسی که در تلاش برای کاری ناامید ماند و مأیوس گشت، در واقع از آن چیز بی‌نیاز و مستغنی شده است و دیگر نشاید که به دنبال آن برود.

هر که را یأس آمد از چیزی — او از آن چیز گشت مستغنی
باز از بهر جستن آن چیز — بگذرد بر در شریف و دنی

۱۰۳ـ سوره‌ی مریم آیه ۷۶. اعمال صالحی که اجرش نعمت ابدی است نزد پروردگار تو بهتر از مال و جاه فانی است، هم از جهت صواب الهی و هم از جهت عاقبت اخروی

۳۰۲ـ اِنَّ الرَجُلَ یَشُبُّ عارِضاهُ فِی‌الاِسلامِ وَ ما اَکمَلَ صَلاتَهُ لِلّهِ تَعالَی قِیلَ وَ کَیفَ ذالِکَ قالَ لاتَتِمُّ خُشوعَها وَ تَواضُعَها وَ اِقبالَهُ عَلَی‌اللهِ تَعالی مِنها.

چه بسا مردی که در تعهد به اسلام عمری را سپری کرده و موهای رُخسارش به سفیدی گراییده است با این حال هنوز فریضه‌ی نمازش را برای خدا کامل نکرده است. پرسیدند یا امیرالمؤمنین دلیل آن چیست ؟ فرمود : چون در نمازش خشوع و خضوع کافی نبوده است و توجه کامل به حضور در پیشگاه خداوند عالمیان در آن معمول نگردیده است.

یعنی عدم خشوع، خضوع و حضور قلب در نماز به منزلهٔ ترک آن است . که حدیث شریف «لا صَلاةَ لِمَنْ لاهٍ قَلبُهُ» بر آن دلالت دارد . یعنی کسی که به هنگام نماز قلبش غافل است آن چنان است که نمازش را انجام نداده است. چون خشوع و خضوع و حضور قلب شروط اساسی در قبول نماز است و فلسفه‌ی نماز همین ارتباط دلها با خداست.



۳۰۳ ـ الحَقُّ بَطِیءٌ وَ لکِنَّهُ یَجِیءُ.

حق تأخیرپذیر هست ولی تغییرپذیر نیست.

حق دیر می‌رسد، ولی حتماً می‌آید.

ملاحظه : به نظر می‌رسد که مراد از حق، روز آخرت است یعنی حتماً آن روز تحقق پیدا خواهد کرد. در قرآن کریم آمده است که کافران و بدکاران روز آخرت را به دور می پندارند و ما آن را نزدیک می بینیم.



۳۰۴ـ اِنَّ الرَجُلَ لَیُظْلَمُ بِالظَلَمَةِ فَلا یَزالُ یَشْتِمُ الظّالِمَ وَ یَسُبُّهُ حَتّی یَستَوفِیَ حَقَّهُ فَیَکونُ للظّالِمِ عَلَیْهِ فَضْلٌ.

بدرستی ان مردی که گاهی مورد ظلم و ستم واقع می گردد، ناگزیر ظالم را دشنام می‌دهد تا آن که حقش را بدست آورد. بدون تردید بر او حق اضافی تعلق خواهد گرفت یعنی نباید ظالم را ناسزا گفت. زیرا حق دشنام و ناسزا گفتن را از وی پس خواهند گرفت.



۳۰۵ـ اِنَّ نَصِیحَتِی لَکَ وَ اَنتَ جالِسٌ عِندِی کَنَصِیحَتِی لِمَن هُوَ بِاَقْصی ثُغْر مِنْ ثُغُور المُسلِمِینَ وَ ذالِکَ لِما طَوَّقَ اللهُ مِن اَمْرِهِم فَاِنَّ رَسولَ اللهِ(ص) قالَ مَن ماتَ غاشاً لِرَعْیَتِهِ لَم یَرِحْ رائِحَةَ الجَنَّةِ (قالَها لِاَحَدِ قادَةِ الجَیْشِ).

امیرالمؤمنین رضی الله عنه در خطاب به یکی از فرماندهان سپاه اسلام گفت نصیحت من برای شما که در مجلس من حضور داری به مثابه‌ی نصیحتی است برای همه‌ی کسانی که در دورترین مرزهای اسلام در جبهه‌ها حضور دارند و آن به این جهت است که خداوند عالمیان امر آنها را به عهده‌ی من گذاشته است پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است کسی که ملت و رعیت خود را فریب دهد و آنها را نیرنگ بزند و در آن حالت بمیرد بوی خوش بهشت را درنیابد.



۳۰۶ـ اِنَّ النّاسَ لَم یَزالُوا مُسْتَقِیمینَ مَا استَقامَتْ لَهُم اَئِمَّتُهُم. [۱۰۴]

مادام که امیران و پیشوایان دین بر اصل عدالت اجتماعی و براساس احترام به حقوق حقه‌ی مردم در خدمت ملت و رعیت باشند و بر آن استقامت کنند. شکی نیست که ملت و رعیت نیز بر تعهدات خود نسبت به اسلام و اطاعت از فرمان و دستور امرا و پیشوایان دین استقامت کرده و بر آن استوار و پایدار خواهند بود (یعنی این دو امر مستلزم یکدیگرند) در مثل آمده است: «النّاسُ عَلَی دینِ مُلُوکِهِم» یعنی ملت و رعیت بر راه و روش پادشاهان خود هستند. اگر به نیکی رفتار کردند، مطیع و فرمانبردارند، و اگر به مردم ظلم و ستم نمایند، آنان نیز مطیع نخواهند بود.



۳۰۷ـ اِنَّ لِی صاحِبَیْنِ سَلَکا طَرِیقاً فَاِنْ خالَفْتُهُما خُولِفَ بِی (یَقْصِدُ بِصاحِبَیْهِ الرَسُولَ الاَعْظَمَ وَ ابوبَکرِ الصِّدیقِ) [۱۰۵]

به درستی که من دو یار و رفیق صمیمی (رسول خدا و ابوبکرِ صدیق) داشتم. آنان راهی را پیمودند و منهجی داشتند که اگر من با آنان مخالفت نمایم با من مخالفت می‌شود.

ملاحظه: وقتی که اموال و غنایم و درآمد افزوده گردید، امیرالمؤمنین از صحابه‌ی کرام رسول خدا دعوت نمود، تا درباره‌ی حق و حقوق و پرداختی‌ها، ترتیبی اتخاذ شود.

پس از شور و بحث زیاد با اصحاب کبار، ولید بن هشام بن مغیره گفت: من از یمن آمده‌ام. و آنان برای حق و حقوق مردم، دفتری داشتند که برابر آمار و لیست موجود، حقوق مردم را پرداخت می‌کردند. پس پیشنهاد کرد تا دفتری تهیه و تدارک دیده شود. اسامی مردم و سپاهیان و اموال را در آن ثبت کنند و بر حسب آمار تهیه شده آن را تقسیم کنند. فاروق که به پیشنهاد مغیره اندیشید، رأی وی را پذیرفت. سپس عقیل بن أبی‌طالب و مخزمه بن نوفل و جبیر بن مطعم را مأمور تهیه‌ی آمار نمود. آنان ابتدا از خاندان هاشم، سپس طائفه‌ی ابوبکر و بعد عمر و اقوام او شروع کردند. وقتی

۱۰۴ـ کتاب اخبار عمر و اخبار عبدالله بن عمر، الرعیه علی دین ملوکهم ص ۱۶۱

۱۰۵ ـ کتاب الفاروق هیکل، ج ۲، ص ۲۳۱، در باب تدوین دیوان اموال.

که فاروق آمار را دید به اصل ترتیب آن انتقاد کرد که او را در آن ردیف قرار داده‌اند. دستور داد تا او را در ردیفی قرار دهند که خداوند متعال برای او قرار داده است. وقتی که قبیله‌ی بنی‌عدی به اصل موضوع آگاه شدند، به نزد ایشان رفتند و گفتند: چه می‌شود آنچنان که آنان نوشته بودند خودت را در همان مرحله قرار می‌دادی؟ فرمود: من به اصل تساوی عموم افراد معتقدم. و اولویت‌ها را در نظر می‌گیرم. شما می‌خواهید از حسنات من کم شود. هرگز چنین کاری نمی‌کنم و از روش دوستان خود عدول نخواهم کرد.



۳۰۸ـ اِنَّ هَذا الاَمْرَ لا یَصْلُحُ اِلا بِالشِدَّةِ الَّتی لا جَبرَ فِیها وَ بِالهَیِّنِ الَّذی لا وَهَنَ فِیهِ (یَقْصَدُ الخَلافَةَ).

اداره کردن امور مملکت و ملت و زمامداری امت اسلام جز از طریق شدت و سخت‌گیری به طوری که همراه با ظلم و ستم نباشد ممکن و میسر نیست و مصلحت بقای آن جز از طریق ملایمت و ملاطفت و مهربانی با رعیت و ملت به طوری که همراه با ضعف و ناتوانی نباشد نیز میسر نخواهد بود. یعنی در امارت کردن بر مردم هم شدت و هم لطف و هم ملایمت لازم است و آن لازمه‌ی دولت‌مداری است.



۳۰۹ـ اِنَّ هذا الاَمرَ لایَصلُحُ اِلا بِاللّینِ فِی غَیرِ ضَعفٍ القَوِیٌّ فِی غَیْرِ عُنْفٍ (یَعنِی الخَلافَةَ).

به درستی امر خلافت و سرپرستی ملت جز با ملایمت بدون ناتوانی و ضعف و جز با قدرت بدون زور و عنف نمی‌گنجد و مصلحت آن جز از این دو طریق میسر نیست.



۳۱۰ـ اِنَّ هذا الاَمْرَ الَّذی صارَ اِلَیْکَ وَ فِی یَدَیْکَ قَدکانَ فِی یَدَی غَیْرِکَ فَاَمْسی وَاللّه حَدیثاً اِنْ خَیْراً فَخَیْرٌ وَ اِنْ شَراً فَشَرٌّ فَتَحَبَّبْ اِلی عِبادِاللّه بِحُسنِ البِشْرِ وَ تَسهیلِ الحِجابِ وَ لِینِ الجانِبِ (قالَها لِاَحَدِ الوُلاة).

در خطاب به یکی از امیران خود اعلام فرمود: این پستی که امروز در اختیار شماست قبلاً در اختیار دیگری بوده است. سوگند به خدا این قدرت و این امر چیز تازه‌ای نیست که امروز مردم به آن سرگرم هستند. اگر آن توأم با خیر و خوشی است خیر و خوشی در پی آن است وگرنه شر و فساد را به دنبال خواهد داشت. در این صورت بر شماست که با گشاده‌رویی و حُسن برخورد با مردم رفتار کنید و با آنها در نهایت لطف و مهربانی عمل کنید و مانعی برای حضور آنها در مجلس شما نباشد.

۳۱۱ ـ اِنَّ هذا الحَقَّ ثَقِيلٌ مَرِيئٌ.

حق سنگین است و گوارا.

ملاحظه : زیرا حق با شهوات و هواهای نفسانی در تصادم است و آن امر سنگینی است. ولی در عین حال مزایای حاصل از آن امری گواراست.



۳۱۲ ـ اِنَّ اَهَمَّ اَمْرِكُم عِنْدِي الصَّلاةُ فَمَنْ حَفِظَها وَ حافَظَ عَلَيْها حَفِظَ دِينَهُ وَ مَنْ ضَيَّعَها فَهُوَ لِما سِواها اَضْيَعُ.

دستوری مهم به فرمانداران و امرای خود در سراسر ایالات

به درستی مهم‌ترین کار شما به نزد من اقامه‌ی نماز و حفاظت از آن است. کسی که آن را حفظ کند و بر آن مراقبت نماید دین و آیین خود را حفظ کرده است و اگر کسی آن را ضایع کند بی‌گمان زمینه‌ی ضایع نمودن سایر عبادت‌ها در او بیشتر است. زیرا کسی که به خداوند خیانت کند و در اجرای حق او کوتاه آید، در حق مردم هم خیانت می‌کند و در انجام کارهایش کوتاه می‌آید.



۳۱۳ ـ اِنَّ الشُّكْرَ اَمْنٌ لِلغَيْرِ و وِعاءٌ[۱۰۶] لِلنِّعمَةِ وَ اِسْتِجلابٌ لِلزِّيادَةِ.

به درستی که شکر نعمت امنیت و بقای نعمت است و سبب رشد و ازدیاد آن است. همچنانکه کفران نعمت باعث سلب آن است و ناامنی و ناسپاسی انسان را نشان می‌دهد.

در کتاب خدا در آیه‌ی «لَئِن شَكَرْتُم لأَزِيدَنَّكُم وَ لَئِنْ كَفَرْتُم اِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» یعنی : «اگر در فراخی نعمت خدا را شکرگزاری کنید، به یقین آن را بر شما زیاد خواهم کرد و اگر هم کفران نعمت کنید، به درستی که عذاب من سخت و دشواراست» به این مطلب اشاره شده است.



۳۱۴ ـ اِنَّ العَبْدَ لَنْ يَهْلِكَ حَتّى يُؤْثِرَ شَهْوَتَهُ عَلى دِينِهِ.

به درستی که بندگان خدا به هلاکت نمی‌روند و نابود نخواهند شد مگر این که آرزوهای نفسانی و خواسته‌های شیطانی را بر دین و آیین خود ترجیح دهند.

تذکر : بدیهی است که در این صورت هلاک‌شدن آنها قطعی و در نهایت مأوی و مسکن چنین کسانی آتش دوزخ خواهد بود و در روایات آمده است که عارفان دین ابتلا بـه شـهوات نفسانی و اعتیاد به شرب نوشابه‌های الکلی و ارتکاب جرایم زنا و قمار را به مرض سودای (صعب‌العلاج) تشبیه

ـ۱۰۶

کرده‌اند که عاقبت آن جز سیه روزی و رسوایی و هلاک نفس چیزی دیگر را در بر ندارد.



۳۱۵ ـ اِنَّ العَرَبَ شَرُفَت بِرَسولِ اللهِ وَ لَوْ اَنَّ بَعضَهُمْ يَلقاهُ اِلى آباءٍ كَثيرَةٍ وَ ما بَيْنَنا وَ بَيْنَ اَنْ نَلْقاهُ اِلى نَسَبِهِ ثُمَّ لا نُفارِقُهُ اِلى آدَمَ اِلا آباءٌ يَسيرَةٌ.

در حقیقت بزرگی و نجابت ملت عرب از رسول خداست ﷺ اگر چه بعضی از آنها در سلسله‌ی نیاکان و پدران دور به ایشان برسند، با این حال شرافت ملّت عرب از وجود پاکش ریشه دارد. و ما (منظور خودش می‌باشد) هم در انتساب و اتصال به آن حضرت، نیز به افتخاری نائل آمده‌ایم و آن جز در پدرانی کم تا می‌رسد به آدم ادامه دارد و جدایی پذیر نیست.

تذکر: این مورد در شماره‌های ۴ و ۱۵ و ۳۰۷ این کتاب بدان اشاره شده است. جهت توضیح بیشتر بدان مراجعه شود.



۳۱۶ ـ اِنَّ العَبْدَ المُسلِمَ مِنَ المُسْلِمينَ ذِمَّتُهُ كَذِمَّتِكُم فَلْيُنْفَذ اَمانَتُهُ.

بدرستی بنده و غلامانی مسلمان در بین مسلمانان ذمه‌ی او کفالت و ضمان او هم‌چون شما به نسبت یکدیگر است. پس بر شماست که ذمه‌ی آنان را رعایت کرده و حق آنان را ادا نمایید که این امر نشانی از جلوه‌ی عدالت اسلامی است.



۳۱۷ ـ اِنَّ العَمَلَ القَليلَ لا يَقْطَعُ الصَّلاةَ.

به درستی حرکات جزئی و (کم آنچنان که بطور عمد نباشد) موجب قطع نماز و ابطال آن نمی‌گردد. در روایت آمده است که «إنَّ الضَرُورِيّاتِ تُبيحُ المَحذُوراتِ» یعنی ضروریات محذورات را مباح می‌کند.



۳۱۸ ـ اِنَّ العَمَلَ كَثيرٌ فَانظُرْ كَيْفَ تَخرُجُ مِنْهُ.

بدرستی در زندگی اجتماعی کارها و انواع آن بسیار است. پس دقت کنید که چگونه از عهده آنها برمی‌آیی.

ای که جویی عمل همی‌بنگر — تا ز شاخ عمل چه می‌خواهی چید

راه اندرشدن همی بینی — راه بیرون شدن را باید دید



۳۱۹ـ اِنَّ القَلْبَ القاسِیَ بَعِیْدٌ مِن اللهِ وَلکِنْ لا تَعْلَمُونَ.

به درستی دل‌های سخت (انسان‌های عاصی و تبهکار) از نور رحمت الهی به دورند ولی شما آن را درک نمی‌کنید و بر آن واقف نیستید.

ملاحظه: بدیهی است که انسان سنگدل خود از درون خود آگاهی ندارد و کارهای خود را نیک می‌پندارد مگر این که خداوند متعال به دل و درون وی روشنایی بخشد.



۳۲۰ـ اِنَّ القُلوبَ مَیِتَةٌ فِی صُدورِها حَتّی یُحیِها اللهُ.

به درستی دل‌های انسان در سینه‌ها مرده و بی‌احساس است تا این که خدای عالمیان در آن پرتو افکنده و به آن حیات و نشئه‌ای از خود می‌بخشد.

و آن از طریق یاد خدا و در توجه به ذات اقدسش ممکن و میسر است.



۳۲۱ـ اِنَّ الکَذِبَ لا یَنْفَعُکَ خَبَرُهُ وَاِنْ صَدَقَ فِی بَعْضِهِ.

در توصیه به سعد بن ابی وقاص

به درستی خبر انسان‌های دروغین و دروغ‌پیشه تو را سودی نمی‌بخشد، اگر چه برخی از آنها هم راست و درست باشد.

توضیح: امیرالمؤمنین رضی الله عنه به سعد بن ابی‌وقاص رضی الله عنه توصیه فرمود که به هنگام وارد شدن به سرزمین دشمنان لازم است از اهل عرب و کسانی که مورد اطمینان است به عنوان مخبر در بین خود و دشمنان استفاده کنی. از اخبار افراد دروغین برحذر باش.[۱۰۷]



۳۲۲ـ اِنَّ الشَجاعَةَ وَالجُبْنَ غَرائِزُ فِی الرِّجال.

بدرستی دلیری و دلاوری، همچنین جبانت و ترسویی هر دو از صفت‌های سرشتی و طبیعی انسان است که نمی‌توان در آن تغییری را بوجود آورد.



۳۲۳ـ اِنَّ الطَمَعَ فَقرٌ وَاِنَّ الیَأسَ غِناً وَاِنَّهُ مَنْ یَیأَسْ عَمّا فِی اَیْدِیَ النّاسِ اِسْتَغْنی عَنْهُم.

به درستی آزمندی و چشم طمع به دنیا اندوختن در واقع فقر و نداری است و قطع امید کردن به آن چه که در اختیار مردم است نیز غنا و توانگری است.

دل به دست طمع نباید داد — که طمع کیمیایی درویش است

---

۱۰۷ ـ الفاروق، ج ۲، ص ۲۲۵، عنتوان «اذا وطئت ادنی ارض العدو فأزیک العیون بینک و بینهم».

یـأس بایـد گزیـد کانـدر عقـل / یـأس را تـوانگری خـویش اسـت

۳۲۴ـ اِنَّ العَبْدَ اِذا تَواضَعَ لله رَفَعَ اللهُ حِكْمَتَهُ.

به درستی بندگان خدا اگر به قصد رضای خدای عالمیان با مسلمانان تواضـع و مهربـانی کننـد، بیگمان خداوند متعال حکمت آنها رابالا می‌بردو به عقل وخرد آنها افزونی می‌بخشد.

از بـرای خـدایی بـا خلقـش / در تواضـع فـزا و لطـف نمـا

کـه خـدایت بزرگـوار کنـد / چـون تواضـع کنـی بـرای خـدا



۳۲۵ـ اِنَّ لِلعَدْلِ اَماراةً وَ تَباشِيرُ فَأَمَا الاَماراتُ فَالحَياءُ وَ السَّخاءُ وَ الهَيِّنُ وَ اللَّيِّنُ وَ اَمّا التَباشِرُ فَالرَّحمَةُ.

به درستی در جلوه‌ی عدالت نشانه‌ها و بشارتهای آشکار و روشنی وجود دارد. که نشانه‌هـای آن عبارتند ازحیا و شرم و سخاوتمندی و فراخی قلب و سهولت و ارفاق در هر کار نیکو و پـسندیده و در کنار آن نیز مهربانی و ملاطفت با مردم و مژده‌ها عبارت‌است از رحمـت و شـفقت بـا فقـرا و مستمندان و عامه‌ی خلق خدا و آن تشعشعی است از نور الهی که در قلب انسان پدیدار خواهد شد.

ملاحظه: این مورددر خطاب به ابوموسی‌اشعری آمده‌است که امیرالمؤمنین ﷺ او را با سـپاهیان به جبهه‌ی عراق فرستادواو را در امر امارت بر سپاهیان اسلام به این علامت‌هـا و نـشانه‌هـا متـذکر ساخت تا در خود بیندیشد و با عدالت و مهرورزی با سپاهیان رفتار کند.



۳۲۶ـ إنَّ اللهَ اِذا اَحَبَّ عَبداً حَبَّبَهُ اِلی خَلْقِهِ فَاعْتَبِرْ مَنزِلَتَکَ مِنَ الله بِمَنْزِلَتِکَ مِنَ النّاسِ [۱۰۸]

بدرستی هرگاه خداوند عالمیان بنده‌ای از بندگان خود را دوست داشته باشد و به او محبت ورزد، بی‌شکّ محبتش را در دل بندگان خود قرار می‌دهد به نحوی که مردم او را دوست می‌دارنـد. پـس قدر منزلت خود را در نزد خدا به میزان قدر و منزلت خود در بین مردم قرار بده و آن هم معیار قـدر و منزلت نزد خداست.



۳۲۷ـ اِنَّ المَوتَ فَضَحَ الدُّنیا فَما تَرَکَ لِذِی لُبٍّ فَرَحاً.

به درستی پدیده مرگ درس عبرتی است که شادی دنیا را به تلخی و تباهی فرو بـرده اسـت و

۱۰۸ـ اخبارعمر واخبار عبدالله بن‌عمر طنطاوین:کتبه الی سعدبن‌وقاص فاعتبر منزلتک من‌الله بمنزلتک الی الناس ص۲۲۷

هیچ گونه شادی و نشاطی را برای خردمندان باقی نگذاشته است. از حضرت علی رضی الله عنه آمده است که فرمود: بزرگترین اسرار مرگ است.

شعر:

هرکه را درعالم استخواهد خورد	از کف ساقی فنا قدحی
نیست آرند فضیحت مرگ	عاقلی را در این جهان فرحی



۳۲۸ـ اِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالَی تَوَلّی مِنَ العِبادِ السَّرائِرَ وَ سَتَرَ عَلَیْهِمُ الحُدُودَ اِلاّ بِالبَیِّناتِ.

به درستی که خداوند متعال بر همه‌ی احوال بندگان خود مراقب است و از احوال بندگان و سرّیات و پنهانی‌های آنها اطلاع کامل دارد و به جهت رحم و شفقت خود بر بندگانش اجرای حد را بر آنها پوشیده است. مگر بر مبنای دلایل روشن و قطعی که در این صورت اجرای حد بر آنها رواست و باید بر آن اعتماد کرد.

ملاحظه: این مورد ضمن بیان اصول کلی قضاوت و داوری در بین مردم به ابو موسی اشعری رضی الله عنه سفارش شده است. یعنی جز در موارد ثبوت بزهکاری بر اساس بیّنه و قرائن متقن نباید بر مردمان حد را جاری نمود.



۳۲۹ـ اِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالَی لایَنْصُرُ قَوْماً اِلاّ بِصِدْقِ نِیّاتِهِم.

به درستی که خداوند ذوالجلال هیچ قوم و ملتی را موفق و پیروزمند نمی‌کند جز با اخلاص و صدق نیت آنها.

یعنی اخلاص نیت عامل موفقیت و پیروزی بر دشمنان است. همچنان که عامل اساسی ارتباط مستقیم با خدای متعال وسبب اساسی ثواب اعمال است درحدیث «اِنَّمَا الأعمالُ بِالنّیاتِ» از عبدالله بن عمر رضی الله عنه آمده است که «مقبول بودن اعمال منوط به قصد و نیت است».



۳۳۰ـ اِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالَی اِنَّما ضَرَبَ لَکُمُ الاَمْثالَ وَ صَرَفَ لَکُمُ الاَقوالَ لِیُحیِیَ بِها القُلوبَ

به درستی که خداوند متعال از طریق مثال‌زدن داستان‌های شیرین و زیبا به دل‌های شما حیات تازه‌ای می‌بخشد و می‌خواهد از این طریق تاریکی‌های جهل و نادانی را از دل‌های شما بزداید.

یعنی احتفاظ به مثال‌ها و حکمت دانشمندان وحکما موجب زدودن تاریکی دلهاست، زیرا درآنها نهفته‌هایی به کار رفته است که انسان را به راه عقل و خرد هدایت می‌کند.

۳۳۱ـ اِنَّ اللهَ تَعالَی یَرْزُقُ النّاسَ بَعضَهُمْ مِنْ بَعْض.

به درستی سنت الهی بر این اصل قرار گرفته است که روزی بعضی از مردم را بوسیله‌ی بعضی دیگر ارزانی می‌بخشد. و آن به این جهت است تا برحسب رشد فکری و استعدادهای خود در فنون وطرق مختلف یکدیگر را به کار گیرند و طریق زندگی اجتماعی را ادامه دهند «لِیَجْعَلَ بَعْضُکُم بَعْضاً سُخْرِیاً» خداوند بدین خاطر گروهی را بر گروه دیگر برتری بخشیده تا از وجود هم استفاده کنند.) و راه زندگی اجتماعی را دنبال کنند.



۳۳۲ـ اِنَّ اللهَ عَظَّمَ حَقَّهُ فَوْقَ حَقِّ خَلْقِهِ.

به درستی که خداوند عالمیان حق خود را که عبارت از طاعت و پرستش می‌باشد برتر از حق و حقوق بندگان خود قرار داده است.

ملاحظه: در آیه‌ی ﴿یَعْبُدُونَنِی لَا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئًا﴾ آمده است: مرا پرستش کنید وشریکی را برای من قرار ندهید. فرشتگان و انبیا را ارباب خود نپدارید و بعداز اسلام آوردن به کفر و الحاد برنگردید که این حق خداست بر مردم و باید حق را رعایت نمود.



۳۳۳ـ اِنَّ اللهَ لَمْ یَکُن لِیُضَیِّعَ دِینَهُ وَ لا خِلافَتَهُ.

به درستی که خداوند عالمیان دین و برنامه‌ی خود و خلافت و جانشینی و سرپرستی بر مردم را ضایع نمی‌کند.

یعنی بر حسب حکمت الهی در طول زمان عده‌ای از حکما و دانشمندان رسالت تبلیغ این دین خدایی را به عهده خواهند داشت. و خداوند ذوالجلال دین و برنامه خود را از خدشهٔ اهریمنان محفوظ خواهد کرد.



۳۳۴ـ اِنَّ اللهَ قَدْ اَلزَمَنِی دَفْعَ الدُّعاءِ عَنْهُ.

به درستی که خداوند متعال مرا بر این امر ملزم ساخته است که روی از وی بر نتافته و او را بر اعمال و کردار خود ناظر و حاضر بدانم و در سرپرستی امور مردم عدالت اسلامی را به اجرا بگذارم.

ملاحظه: این مورد بخشی از سفارشات امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه است که به ابوموسی اشعری رضی‌الله‌عنه سفارش کرده است.

۳۳۵ـ اِنَّ اللهَ یَأتِی اَمْرَهُ اَنّی یَشاءُ.

به درستی که خداوند متعال برنامه و دستور خود را در هر مقطعی، در هر محلی که خود اراده کند به اجرا خواهد گذاشت و در آن حکمت ویژه‌ای نهفته است. یعنی پست‌ها و مقام‌های دنیوی را بنا بر مصلحت خود جایگزین یکدیگر می کنند.



۳۳۶ـ اِنَّ اللهَ یَرْفَعُ بِهذا الکِتابِ قَوماً وَ یَضَعُ بِهِ اُخری [۱۰۹]

به درستی که خداوند ذوالجلال از طریق این کتاب (قرآن) قوم و ملتی را شکوه و عزت می‌بخشد و قوم و ملت دیگری را ذلت و خواری.

ملاحظه : قابل ذکر است که عزت و ذلت هر قوم و ملتی منوط به اطاعت و عدم اطاعت از برنامه‌های اسلام و از احکام این کتاب مقدس است.این مورد درباره‌ی کسی از غلامان آمده است که چون بر قرآن و احادیث آگاهی داشت فرمانده‌ی مربوطه او را به جای خود در اداره‌ی امور سپاهیان تعیین کرد و آن در هنگامی بود که به حضور امیرالمؤمنین اعزام شده بود وقتی از او پرسید که چه کسی را به جای خود گمارده‌ای در جواب گفت یکی از غلامان هنگامی که امیرالمؤمنین بر او انتقاد کرد گفت : چرا غلامی را بر بزرگان قریش برتری داده‌ای؟ مگر نمی‌دانی که پدیده‌ی آن چه خواهد شد؟ او در پاسخ گفت : چون این مرد بر قرآن کریم آگاهی داشت و دیگران از این موهبت برخوردار نبودند. به این جهت او را به جای خود گماردم آنگاه امیرالمؤمنین فرمود خداوند به وسیله‌ی کتاب خود قومی را عزت می بخشد و قوم دیگری را که از آن روی بر گردانند به ذلت و خواری می افکند.



۳۳۷ـ اِنَّ اللهَ فَرَضَ الصَّلاةَ وَ جَعَلَ لَها شَروطاً فَمِن شُرُوطِها الوُضوءُ وَ الخُشوُعُ وَ الرُکُوعُ وَ السُجودُ.

به درستی که خداوند ذوالجلال نمازهای پنج گانه را «بعنوان رکنی از اسلام) بر مردم واجب فرموده است و برای آن شرایط مخصوصی را نیز قرار داده است.که وضو گرفتن خشوع و فروتنی، رکوع و سجود با طمأنینه و ادب خاص برای آمادگی در برابر خدا از جمله شرایط آن است.

۱۰۹ـ کتاب اخبار عمر ص

۳۳۸ـ اِنَّ اللهَ یُحِبُّ القَصْدَ وَ التَّقدِیرَ.

نه افراط نه تفریط

به درستی که خداوند عالمیان در هر کاری میانه‌روی و صرفه‌جویی را دوست دارد و از اسراف و تبذیر نهی فرموده است.

در قرآن کریم در آیه‌ی شریفه‌ی «وَ لا تُبَذِّر تبذیراً» و «إنَّ المُبَذرین کانُوا إخوان الشیاطین» از تبذیر و اسراف کردن اموال نهی فرموده‌است و آنها را از برادران شیطان خوانده است.



۳۳۹ـ اِنَّ اللهَ یَکْرَهُ السَّرفَ وَ التَّبذِیرَ.

به درستی که خداوند عالمیان تباه کردن اموال و ریخت و پاش کردن آنرا دوست ندارد.



۳۴۰ـ اِنَّ الناسَ لَمْ یَزالُوا مُستَقِیمِین مَا استَقامَت لَهُم اَئِمَّتُهُم وَ هُداتُهُم [۱۱۰]

رعیت و ملت بر راه و روش پادشاهان خود هستند

بدرستی که اگر پیشوایان اسلام و داعیان دین و رهبران ملت و رعیّت بر تعهدات خود به اسلام و مسلمین استقامت داشته و بر آن پایدار و استوار باشند رعیت و ملت نیز بر تعهدات خوداستقامت داشته و بر آن پایدار و استوار خواهند ماند.

ملاحظه : و عکس آن هم همین‌طور است.



۳۴۱ـ اِنَّ المَلِقَ مِنَ الکَذِبِ [۱۱۱]

به درستی که چاپلوسی و تملّق نوعی از دروغ گفتن است و باید از آن برحذر بود [۱۱۲]

اصل داستان :

مرد سلمانی که گاه‌گاهی به اصلاح موهای شریف حضرت عمر رضی‌الله‌عنه می‌پرداخت روزی متوجه شد که از موهای او چند مویی را بر می‌دارد دست او را گرفته و قبضه کرد و متوجه شد که چیزی را در دست دارد. آن گاه او را نکوهش کرد و گفت که این کار نوعی تملّق و ریاکاری است. بخشی از دروغ است.



۱۱۰ـ اخبار عمر الرعیه علی دین ملوکهم ۱۶۱

۱۱۱ـ اخبار عمر ص

۱۱۲ـ ازاله الخفاء، ج ۲، کلمات عمر (رض).

۳۴۲ـ اِنَّ اَهَمَّ اُمُورِکُم عِندی الصَّلاةُ فَمَنْ حافَظَ عَلَیْها وَ حَفِظَها حَفِظَ دِینَهُ وَ مَن ضَیَّعَها کانَ لِما سِواها مِن عَمَلِهِ اَشَدَّ اِضاعَةً.

به درستی مهمترین کار شما در نزد من محافظت از نماز است که محافظت از آن، محافظت از دین است و اضاعهٔ آن نیز اضاعهٔ دین است.[۱۱۳]

ملاحظه : این سخن گهربار اشاره به حدیث شریف نبوی دارد که فرموده است : «اقامه‌ی نماز، اقامه‌ی دین است و هدم و نابودی نماز، هدم و نابودی دین است»



۳۴۳ ـ اِنَّ تَقوَی اللهِ اَفْضَلُ العُدَّةِ عَلَی العَدُوِّ وَ اَقوَی المَکِیدَةِ فِی الحَرب .

در توصیه به سعد ابن ابی وقاص در جبهه‌ی شرقی فارس[۱۱۴]

به درستی ترس و بیم از خدا بزرگ‌ترین وسیله‌ی پیروزی و قوی‌ترین نقشه و تاکتیک علیه دشمنان است.

یعنی بیم از خدا احساس حضور همیشگی و مراقبت مستمر نیروی لایزالی خدا بهترین وسیله‌ی سلحشوری و روحیه‌ی جنگجویی در جبهه‌هاست، آنچنان که در قلب دشمنان ایجاد رعب و هراس خواهد کرد و در نتیجه پیروزی را بر دشمنان در بر خواهد داشت.



۳۴۴ ـ اِنَّ ذُنوبَ الجَیْشِ اَخْوَفُ عَلَیْهِم مِن عَدُوِّهِم (قالَها لاَحَدِ القادَة).

به درستی که نافرمانی لشکریان از فرماندهان خود خوفش بیشتر از قدرت دشمنان برعلیه لشکریان است.

ملاحظه: بر فرماندهان سپاه لازم است که روحیه‌ی وفاق و هماهنگی را در بین خود و لشکریان به وجود آورده و به آنها روحیه‌ی سلحشوری ببخشند این جمله هم در توجیه به سعد ابن ابی وقاص در جبهه‌ی شرقی فارس طی نامه‌ای سفارش شده است.



۳۴۵ـ اِنَّ ذِکرَ اللهِ بِالقَلْبِ وَ مُراقَبَتَهُ وَ الحَیاءَ مِنْ نَظَرِهِ اَکثَرُ زَجْراً وَ نَهْیاً عَنِ المَعاصِی مِن جَمیعِ الطاعاتِ.

به درستی که یاد خدا و احساس مراقبت وی بر اعمال بندگان وشرم و آزرم از ذات پروردگارش بیشتر از هر عبادتی که در شکل ظاهری آن باشد انسان‌ها را از گناه و معیصت باز می‌دارد.

۱۱۳- این جمله در شماره ۳۱۳ نیز به آن اشاره شده است که هر کس نماز را ضایع کند زمینه اش برای اضاعة دیگر کارها آماده است

۱۱۴ ـ الفاروق، ج۱، ص ۲۲۴ و ۲۲۵، اما بعد فانی آمرک و من معک من الاجناد بتقوی الله علی کل حال.

۳۴۶ـ اِنَّ رأيِ تَبَعٌ لِكِتابِ اللهِ.

به درستی که رأی و نظر من در همه‌ی کارها و در همه‌ی برنامه‌ها تابع کتاب خداست.

ملاحظه: یعنی برشماست که هرچه را برخلاف آن باشد آن را به من گوشزد کرده و بر من انتقاد کنید. امیرالمؤمنین در مورد تقسیم اراضی مفتوحه چه در عراق و چه در شام در بین دهقانان و همچنین در مورد اخذ مالیات و خراج از آنان به اصل کتاب خدا استناد کرد و فرمود: رأی من تابع کتاب خداست و در آن مجلس به آیه‌ی «وَ الَّذِين جَآئوا مِن بَعْدِهِم» را بر حاضرین خواند و آنان را اقناع نمود.



۳۴۷ـ اِنْ اِسْتَعْمَلْتُ عَلَيْهِمُ القَوِيَّ فَجَرُوهُ وَ اِن وَلَّيْتُ عَلَيْهِم الضَّعِيفَ حَقَرُوهُ (قالَها فِي اَهلِ الكُوفَةِ).

موردی از نگرانی از اهل کوفه

به درستی اگر برآنان (مردم کوفه) مرد باقدرت و باصلابتی را برمی‌گزینم او را فاجر و ستمکار می‌پندارند و اگر هم مرد ضعیفی را حاکم برآنها قرار می‌دهم او راتحقیر می‌کنند.

ملاحظه: این موضوع در مورد شکایتی آمده است که مردم کوفه از سعد بن وقاص به جهاتی از او شکایت کردند که در نتیجه و در تحقیقات و بررسی لازم سعد را بی‌گناه دانسته ولی با این حال او را هم از پست خود برکنار نمود که در شماره‌ی دیگر بعداً این موضوع به تفصیل خواهد آمد.



۳۴۸ـ اِنَّ اَشقَى النّاسِ مَن شَقِيَتْ بِهِ رَعِيَّتُهُ.

به درستی که بدترین مردم کسی است که ملت و رعیت را به تباهی و بدبختی فرونشاند و بر آنها ظلم و ستمی را روا بدارد.

سختی دوزخ است قسیم کسی — که از او ستم مردمان سختی است
نیک بدبخت والی باشد — که رعیت از او بدبختی است



۳۴۹ـ اِنَّ عُمَرَ اَصبَحَ لا يَثِقُ بِقُوَّةٍ وَ لا حيلَةٍ اِنْ لَم يَتَدارَكهُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِرَحْمَتِهِ وَ عَوْنِهِ وَ تَأييدِهِ.

اتکا و اعتماد بر خدا

به درستی عمر رضی‌الله‌عنه در چنان حالتی قرار گرفته است که نه به قدرتی اعتماد دارد و نه در حل مشکلات خود به راه‌چاره‌ای دست می‌یابد مگر این که رحمت و عنایت خدایی او را در برگیرد.



۳۵۰ـ اِنَّ عُمَرَ اَعجَبَتْ نَفْسُهُ فَاَحَبَّ اَنْ یَضَعَها (قالَها اَمامَ‌النّاسِ تَواضُعاً) [۱۱۵]

موردی از تواضع حضرت عمر

به درستی که عمر رضی‌الله‌عنه نفسش او را به تعجب وا داشته بود که دوست داشت آن را رسوا کند. نفسش را پایین بیاورد.

در روایتی از عبدالله بن عمر بن حفص رضی‌الله‌عنه آمده است «حَمَلَ عُمَرُ قُرْبَةَ ماءٍ عَلی عاتِقِهِ فَقِیلَ لَهُ فِی ذالِکَ قالَ اَعجَبَتْنِی نَفسی فَاَرَدْتُ اَنْ اُذِلَّها» دیده شد که عمر مشک پر از آبی را به دوش گرفته، به جایی می‌رود. چگونگی این کار را از او پرسیدند جواب داد چون ناآگاه در خود نوعی عجب و غرور احساس کردم، خواستم نفس خود را با این کار فرونشانم و آن را ضعیف کنم.

پند و اندرز: عمر رضی‌الله‌عنه چنان امیری‌است در حالی که دو امپراتوری بزرگ جهان را به لرزه درآورده است مشک آبی را بر دوش گرفته و خود را از کبر و غرور به دور می‌دارد و نفس خود را ضعیف می کند.«رحم‌الله عمر»زیرا او به اصل مقام خلافت توجه ندارد و به آن غرور نمی کند.آنچه در نظر وی مهم است احساس همدردی وهمکاری با مردم است.[۱۱۶]



۳۵۱ـ اِنَّ قُرَیشاً تُرِیدُ اَن تَکُونَ (مُغریاتٍ) مُصائِدَ لِمالِ اللهِ تَعالَی مِن دُونِ عِبادِاللهِ تَعالی وَ اِنّی حَیٌّ فَلا .

قوم قریش می‌خواهند اموال عمومی را شکار (تصاحب) کنند و خود را برتر از دیگر بندگان خدا پندارند. به من پیشنهاد می کنند که به آنها امتیازی داده شود. ولی تا من در حال حیاتم چنین امری مقدور نیست.

اصل داستان :

از قریش، قبیله‌ی بنی عدی، که از خویشاندان عمر رضی‌الله‌عنه هستند، همچنان که قبلاً بدان اشاره شد، به هنگام تنظیم لیست اسامی استفاده کنندگان از بیت‌المال، پیشنهاد کردند که عمر رضی‌الله‌عنه خود و قبیله‌ی بنی‌عدی را در اولویت قرار داده و امتیازی درحق آنان قایل گردد. او در پاسخ ردّ به آنها چنین اعلام می‌دارد:

باید اولویت‌ها بر حسب امتیازات واقعی لحاظ کرد. و نزدیکی از پیامبر، سبقت در اسلام، خدمت در جبهه‌های نبرد ملاک امر قرار گیرد. در غیر این صورت نباید از عمر رضی‌الله‌عنه انتظار داشت.



---

۱۱۵ ـ الفاروق، ج ۲، ص ۲۱۲.

۱۱۶ ـ الفاروق، ج ۲۱۲، و قد جعله هذا الشعور یضع نفسه موضع الضعیف و الفقیر یشعر شعورهما. شرح نهج البلاغه لأبن أبی‌الحدید ج۱۲

۳۵۲ـ اِنْ کانَ لَکَ تَقویً فَلَکَ کَرَمٌ.

اگر در درون تو تقوا و خوف و بیم از خدا وجود داشته باشد پس تو دارای حرمت و کرامتی. یعنی ملاک امر بر تقوی و پرهیزکاری است نه دعایه‌ای توخالی.

الفَخرُ بِالتَّقوی اِن رُمتَ اَن تَفخَرَ لا فِی نَسَبٍ اَو رُتَبِ
ما رَفَعَ القُربی اَبا طالِبٍ وَ لَم یَضَع سَلمانَ بُعدُ النَسب

فخر به تقوا و عبادت است نه به مقام و منزلت دنیایی. بر این اساس است که ابوطالب انتساب به پیامبر او را بلند نکرد و بعد انتساب سلمان فارسی به اسلام نیز او را سبک ننمود. (به نقل از مدونه علامه بیتوشی)



۳۵۳ـ اِن کانَ لَکَ خُلْقٌ فَلَکَ شَرَفٌ.



۳۵۴ـ اِن کانَ لَکَ خُلْقٌ فَلَکَ اَصْلٌ.



۳۵۵ـ اِن کانَ لَکَ مالٌ فَلَکَ حَسَبٌ.

روزی حضرت عمر رضی‌الله‌عنه جوانی را دید که دو دست گوسفندی را گرفته و به دنبال خود می‌کشدو دست خود را تکان می‌دهد و از غرور نفس می‌گوید من از بچه‌های بطحاء مکه (تپه‌ی پرسنگلاخ از طرف پایین باب عمر رضی‌الله‌عنه) و طرف بالای مقابل معلّی هستم. حضرت عمر رضی‌الله‌عنه بر او فریاد زد و گفت اگر تو را دین و آیینی باشد پس تو مرد بزرگوار و بخشنده‌ای هستی و اگر تو را عقل و شعوری باشد پس تو مرد بزرگمنش و با مروتی هستی و اگر تو را نیز ملک و ثروتی باشد پس تو را حرمت و شرافتی شایسته است وگرنه تو را با حمار چه فرق است. یعنی ادعای توخالی به طبلی تهی می‌ماند.

در کتاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفاء، تألیف شاه ولی الله محدث دهلوی، مقصد دوم، ص ۱۹۲ «کلمات سیدنا عمر» در محتوای شماره‌های فوق در این رساله عبارتی به این شرح آمده است که به جهت تطبیق با شماره‌های فوق، عیناً به نقل آن مبادرت می‌شود. «بَینا عُمَرُ رضی‌الله‌عنه ذاتَ یَومٍ اِذْ رَأی شاتاً یَخْطُرُ بِیَدَیهِ (اَو رَجُلٌ) وَ یَقُولُ اَنا اِبنُ بَطحاءَ مَکّةَ کُدَیها وَ کُدائِها فَناداهُ عُمَرُ فَجاءَ فَقالَ اِنْ یَکُن لَکَ دینٌ

فَلَکَ کَرَمٌ وَ اِن یَکُن لَکَ عَقلٌ فَلَکَ مُروَةٌ وَ اِن یَکُن لَکَ مالٌ فَلَکَ شَرَفٌ وَ اِلاّ فَانتَ وَ الحِمارُ سَواءٌ»[117]

سعدی رحمه الله گوید:

کرامت جوانمردی و نان دهی است — مقالات بیهوده طبل تهی است

قیامت کسی باشد اندر بهشت — که معنی طلب کرد و دعوی بهشت



۳۵۶ـ اِن کانَ الشُغلُ مُجْهِدَةً فَالفَراغُ مُفْسِدَةٌ.

اگر در کار و کوشش رنج و مشقتی هست،در بیکاری نیز فساد و تباهکاری موجود است.

ای خردمند سرمتاب از شغل — تا توانی فراغ را مگزین

که به شغل اندرست محنت تن — به فراغ آن در است آفت دین



۳۵۷ـ اِنَّ لَکُم مَعْشَرَ الوُلاةِ حقاً عَلی الرَّعِیَةِ وَ لَهُم مِثلُ ذالِکَ.

ای جماعت امیران، اگر شما را بر رعیت و ملت حقی است رعیت و ملت را نیز بر شما حقی است.

ملاحظه: حق شما در تطبیق امر با احکام خدا و اطاعت از پروردگار است و در راستای آن فرمانبرداری رعیت از شماست است و حق و حقوق آنها بر شما نیز احترام به حقوق و شخصیت و احتفاظ به کرامت و حیثیت آنهاست.



۳۵۸ـ اِنَّ اَکمَلَ الرِّجالِ رَأیاً مَن اِذا لَم یَکُن عِندَهُ عَهدٌ مِنْ صاحِبِهِ عَمِلَ بِالحَزمِ[118]

به حقیقت کامل‌ترین مردان از باب نبوغ فکری و رأی و نظر در مسایل اجتماعی و معضلات امور کسی است که اگر از جانب صاحب کارش به او پیشنهاد یا عهد و پیمانی عرضه نشد او مستقیماً بر رأی و نظر خود متکی و براساس آن با عزم و جزم راسخ و بدون کمک از دیگران کار خود را شروع می‌کند.

اصل داستان:[119]

۱۱۷ـ شرح نهج البلاغه ج ۱۲ ص ۱۰ ـ ۱۱

۱۱۸ ـ اخبار عمر طنطاویین عنوان عمر یحرق باب القصر ص ۱۲۴

۱۱۹ ـ الفاروق محمدحسین هیکل، ج ۱، ص ۲۱۹. استقر سعد بالکوفه فزاد فی قصره باباً

وقتی سعد بن ابی وقاص ﷺ از فتح مداین فارغ گشت و در کوفه مستقر شد به امیرالمؤمنین ﷺ خبر رسید که سعد قصری را برای خود بنا کرده برای قصر دروازه‌ای گذاشته است و سایبانی (قاپوتی) را بر روی دروازه ساخته است که مانع از حضور مردم در عرض حال به والی امر است. لذا فاروق، محمد ابن مسلمه بازرس ویژه‌ی خودرا همراه نامه‌ای به کوفه فرستاد و فرمود: «اِعْمَد اِلی القَصْرِ حَتی تُحْرِقَ بابَهُ»: برو دروازه‌ی قصر را بسوزان و برگرد وقتی ابن مسلمه به کوفه رسیدوسعد اطلاع یافت او را نزد خود فرا خواند اما محمد بن مسلمه از دخول به قصر وی ابا کرد. سعد ناگزیر از قصر خود خارج شده و او را ملاقات نمود و مقداری ا زاموال را نیز به او پیشنهاد کرد که ابن مسلمه آن را نپذیرفت.سپس او نامه‌ی امیرالمؤمنین را بدین مضمون تقدیم سعد نمود: خبر رسیده است که تو قصری را بنا کرده‌ای که به قصر سعد از آن یاد می شود این قصر قصر تو نیست بلکه قصر فساد است لازم است از فراز قصر فرود آیی ودر آن را ببندی و در یکی از خانه‌هایی که به بیت المال تخصیص داده شده است سکنی گزینی و نباید در آن دروازه‌ای باشد که مانع رسیدن مردم به تو گردد چون از این طریق حقوق مردم پایمال می گردد و نباید دخول و خروج و نشست و برخاست تو از نظر مردم غایب باشد.سعد چون این نامه را ملاحظه نمود سوگند یاد کرد که چنین نکرده است.ودربنای سایبان هم جز دفع غوغای مردم بازار قصدی نداشته است ابن مسلمه سوگند سعد را مقرون به صحت دانست و به مدینه بازگشت و جریان را کاملا بر امیرالمؤمنین عرضه نمود ولی در طول راه بدون آذوقه ماند و سخت ناراحت شد. فاروق چون خبر یافت فرمود چرا چیزی را از سعد نپذیرفتی؟ در پاسخ گفت «لَو اَرَدْتَ کَتَبْتَ لِی بِهِ وَ اَذِنْتَ لِی فِیهِ» امیر المؤمنین چنین امری را به من دستور نفرمو ده بود .آنگاه فرمود کاملترین مردم از حیث رأی و نظر کسی است که اگر نزد وی امری صریح از طرف آمرش نباشد احتیاط را رعایت کرده و با رای و نظر خود عمل می کند. به هر حال امیر المؤمنین ازمحمد بن مسلمه بازرس ویژه خود انتقاد نکرد و سعد را نیز بخشید و بر سمت خود ابقا نمود.



۳۵۹ـ اِنَّ لِلحیاةِ نَصیباً مِنَ القَلبِ وَ اِنَّ لِلمَوتِ سَکَراتٌ.

به درستی در درون انسان سهمی از شیرینی و زیبایی زندگی اجتماعی و حیات دنیوی وجود دارد که از آن بهره می گیرد و بالضرورت به زندگی موقت دنیای موجود نوعی وابستگی و علاقه‌ی فطری وجود دارد، امّا مرگ مقرر بر انسان است و سختی‌ها و ناراحتی‌ها مرگ در آخرین لحظات حیات همه‌ی شادی و نشاط را به کام خود فرو برده و همه‌ی شیرینی.آن را به تلخی ذقوم‌وار تبدیل می کند.

یعنی نوشیدن جرعه‌ی مرگ بزرگ‌ترین درس آموزنده‌ی خردمندان واهل بصیرت است که باید از آن عبرت گرفت. رحمت بر روان فاروق اعظم باد که می‌فرمود : «کَفَی بالموتِ واعِظاً وَ بالمَوْتِ مُفرِّقاً» مسأله مرگ و تحولات زمان بهترین درس بازدارنده‌ی انسان از انجام گناهان است. گویند که جمله‌ی اول بر انگشتر فاروق نوشته شده بود که بدان می‌نگریست.



۳۶۰ ـ اِنَّ لِلمَخدُوعِ فِي‌الحَربِ حِكمَةً [۱۲۰]

شکست خوردن نوعی پیروزی است

به یقین کسی که در نبرد با دشمنان شکست خورده و راه خدعه و تاکتیک جنگ را نیافته است در باطن قضیه به حکمتی ارجمند و درس عبرتی راه یافته و تجربه‌ی مفیدی را کسب کرده است. یعنی آن چنان به کمبودها و نقص کار خود در فوت و فن جنگی پی برده که می‌توان به تلافی شکست خود بپردازد. و این شکست را تجربه‌ی کاری خود پندارد.



۳۶۱ ـ اِنَّ لِلناسِ نَفْرَةً عَن سُلطانِهِم [۱۲۱]

امیرالمؤمنین رضی الله عنه در نامه‌ای به ابوموسی اشعری رضی الله عنه در جبهه‌ی عراق تذکر می‌دهد که مردم به گونه‌ای از حاکمان و متصدیان امر نفرت دارند ــ به خدا پناه می‌گیرم که من و شما به راه کج برویم و مردم ما را اسوه‌ی سیئه قرار دهند. برشماست به گونه‌ای با مردم برخورد کنید که ملت و رعیت به اسلام جذب شوند و ازحاکمان خود تنفر نداشته باشند.

۳۶۲ ـ اِنَّ مَن غَرَّهُ عُمرُهُ لَمَغرُورٌ.

به درستی کسی که سن و سالش او را مغرور کند، فریب خورده‌ی واقعی است.

یعنی سن و سال به تنهایی ملاک امر نیست و نشاید به آن مغرور شد. در روایت آمده است که بهترین مردمان کسی است که سن و سالش قلیل و عملش کثیر است و بدترین مردمان کسی است که سن و سالش کثیر و عملش قلیل است.



۳۶۴ـ اِنَّ مِمّا يَصفِي لَكَ وُدَّ اَخِيكَ اَن تَبْدَأَهُ بِالسَّلامِ اِذا لَقِيتَهُ وَ اَن تَدعُوهُ بِاَحَبِّ الاَسماءِ اِلَيهِ وَ اَن تُوسِّعَ لَهُ فِي‌المَجالِسِ.

به درستی بخشی از مواردی که دوستی و محبت برادران مسلمان را به درستی و در نهایت صفا

---

۱۲۰ ـ العقد الفرید، ج ۱، ص ۲۸.

۱۲۱ ـ العقد الفرید جلد ۱ ص۲۸

برقرار می کند آن است که در اولین برخورد با خوشرویی بر او سلام گویی و او را به بهترین اسم و شهرتی که دوست دارد بخوانی و در مجالس و محافل نیز برای او جا باز کنی و او را در محل مناسبی بنشانی.



۳۶۵ـ اِنَّ مَن وَلّی اَمرَ المُسلِمینَ فَهُوَ عَبدُ المُسلِمینَ یَجِبُ عَلَیْهِ لَهُم ما یَجِبُ عَلَی العَبْدِ لِسَیِّدِهِ مِنَ النَصیحَةِ وَ اَداءِ الأمانَة.

به درستی کسی که امور ملت و رعیت را به عهده دارد هم‌چون بنده‌ی آنان است. بر او لازم است که آن چه وظیفه‌ی یک بنده نسبت به آقایش می‌باشد انجام داده، نصحیت و ارشاد آقایش را بپذیرد و نسبت به امانتی که به عهده دارد، امین باشد و به آن وفا کند.

مختصری از داستان

جمعی با احنف بن قیس که از اشراف بود از عراق آمدند، دیدند که حضرت عمر رضی الله عنه عبای خود را به دور کمر جمع کرده و در پی طلب شتر گم‌شده‌ای از شتران صدقه در زیر شدّت گرما تردد می کند. چون احنف را دید به او گفت یا احنف بیا مرا یاری کن که حق یتیمان و مساکین در آن است. در این هنگام مردی گفت: یا امیرالمؤمنین چرا به بنده‌ای از بندگان خود امر نمی‌فرمایید که به این کار بپردازد. فرمود مگر چه کسی از من و احنف شایسته‌تر به این کار است.[۱۲۲]



۳۶۶ـ اِنَّ هذا الهِلالَ قَد ظَهَرَ فِی خَیالِکَ، (قالَها عُمَرُ لِرَجُلٍ اِدعی اَنَّهُ رَأی الهِلالَ).

درباره‌ی کسی که مدعی رؤیت هلال بود او را چنین تذکر می‌دهد، رؤیت هلال مورد ادعای شما چیزی بیش از خیال نیست و خیال و پندار به تنهایی دلیل قرار نمی گیرند.



۳۶۷ـ اِنَّهُ لاَسَدٌ عادِیاً(قالَها فِی وَصفِ سَعدِ بنِ الوَقّاصِ عِندَ ما اِختارَهُ لِفَتحِ العِراق)[۱۲۳]

حضرت عمر رضی الله عنه در وصف سعد بن وقاص رضی الله عنه که او را به عنوان فرمانده‌ی سپاه اسلام در جبهه‌ی عراق فرستاده بود، فرمود: سعد چون شیر غرانی است که با غرش خروشان خود بر دشمنان می‌تازد.

---

۱۲۲ ـ ازاله الخفاء، مقصد دوم، ص ۶۸

۱۲۳ ـ سعد ابن وقاص از اقوام رسول اکرم و از سابقه دارترین مسلمانان بود. در سال اول بعثت در سن ۱۷ سالگی بر اثر تبلیغ ابوبکر صدیق مسلمان شد. عایشه دختر سعد می‌گوید پدرم مردی کوتاه قد ولی دارای پنجه قوی و بازوی نیرومند و سوارکاری ماهر قهرمانی دلاور و از تیراندازان نامدار اسلام بود. او در جنگ بدر از جان پیامبر حمایت کرد و به روی دشمنان تیر انداخت. دراینجا بود که رسول اکرم او را این چنین ستود (فداک امی و ابی) یعنی پدر و مادرم به فدایت.



۳۶۸ـ أُنظُر فِی ایِّ نَسَبٍ تَضَعُ وَلَدکَ فَإنَّ العِرقَ دَسّاسٌ.

در انتخاب کردن همسر خوب و خوش‌اخطر به خاطر آینده‌ی خوب پسران خود دقت کن تا مطمئن شوی که فرزندان خود را با چه خانواده‌ای پیوند می‌دهی، زیرا عرق خانوادگی (نژاد) بسیار حساس و دساس است. خوب و بد نسل‌های آینده در نژاد انسان تأثیرگذار است.

ای خردمند جفت نیک طلب — گرت فرزندی نیک می‌آید
هر زمینی که آن تباه بود — هر چه کارید در آن تباه آید



۳۶۹ـ اِنّی لَم أُزعِجْکُم اِلا لِتَشْتَرِکونی اَمانَتِی فِیما حُمِّلتُ مِن أُمُورِکُم فَاِنّی واحِدٌ کَاَحَدِکُم

هرآیینه که من عرصه را بر شما تنگ نکرده‌ام و شما را آشفته‌خاطر ننموده‌ام، مگر به خاطر این که در امری که به عهده‌ی من گذاشته شده است مرا یاری داده و همکاری کنید. زیرا من هم فردی چون شما هستم.

ملاحظه: این مورد در توجیه اصحاب کرام و شورای مهاجرین اول و فاتحین سرزمین‌های عراق آمده است. که فاروق با بزرگان اصحاب در نشستی با استناد از آیه‌های قرآن نتیجتاً مصمّم شد که زمین‌های فتح‌شده را در اختیار دولت قرار دهد و به عنوان اموال ملی در برابر خراج و مالیات آن را به دهقانان آن سرزمین واگذار نماید تا نسل‌های آینده از آن استفاده کنند و دولت هم از درآمد آن سرمایه‌گذاری کند. که در جمله‌ای از این کتاب در باب حرف ... به آن اشاره شده است.



۳۷۰ـ اِنّی لَم أَرَ شَیْئاً اَشَدَّ طَلَباً وَ لا اَسرَعَ دَرَکاً مِنْ حَسَنَةٍ حَدیثٍ لِذَنْبٍ قَدیم.

به درستی که من هیچ چیزی را نیافته‌ام که با عجله و شتابان چیز دیگری را دنبال کرده و اثر آن را به طور کلی نابود سازد به مثل حسنات و خیراتی که به دنبال گناه و معصیت می‌آید.

یعنی احسان و خیرات و صدقات گناهان را محو و نابود می‌کند.



۳۷۱ـ اِنّی لأَکرَهُ اَنْ اَرَی اَحَدَکُم سَبَهْلَلاً لا فِی عَمَلِ دُنیاً وَ لا فِی عَمَلِ آخِرَةٍ (سَبَهْلَلاً اَی عاطِلاً).

به درستی که دوست ندارم یکی از شما را عاطل و باطل ببینم. آن چنان که نه کاری را برای دنیا و نه کاری را برای آخرت انجام داده باشد.

یعنی بر شما لازم است که هم برای دنیا و هم برای آخرت همت خود را به کار بگیرید. زیرا

اسلام دین خلاقیت و تحرک و دین برنامه و دستور است. خداوند بندگان عاطل و باطل را دوست ندارد و درآثار آمده است که «الکاسِبُ حَبیبُ الله» مرد کاسب و اهل کار دوست خداست.



۳۷۲ـ اِنّی لَم اَستَعْمَلْکَ عَلی دِماءِ المُسْلِمینَ وَ لا عَلی اَعراضِهِم وَ لکِن اِستَعْمَلْتُکَ لِتُقیمَ فِیهِم الصَّلاةَ وَتَقْسِمَ بَیْنَهُم و تَحْکُمَ فِیهِم بِالعَدلِ (قالَها لاَحَدِ الوُلاة)

در خطاب به یکی از امیران خود فرمود : من شما را بر مردم نگمارده‌ام که خون مسلمانان را هدر داده و کرامت و حیثیت آنها را مخدوش سازی . بلکه شما را بر مسلمانان برگزیدم تا نماز را در بین آنان برپای داشته و اموال و غنایم را بر آنها تقسیم کرده و در تطبیق با کتاب و سنت احکام اسلامی را با عدل وداد به اجرا بگذاری.



۳۷۳ـ اِنّی حَریصٌ عَلی اَن لا اَدَعَ حاجَةً اِلاّ سَدَدْتُها مَا اتَّسَعَ بَعْضُنا لِبَعضٍ فَاِذا عَجَزنا تَأَسینا فِی عَیْشِنا حَتّی نَستَوِیَ فِی الکَفافِ.

به یقین مصمم هستم بر این که نیازی را باقی نگذارم جز این که به گنجایش بعضی برای بعض دیگر آن را از بیت‌المال برآورده کنم و اگر آن تکافوی ما را نکرد و از آن عاجز ماندیم، زندگی خود را همسان خواهیم‌کرد. یعنی در زندگی از اموال و دارایی‌های هم استفاده می‌کنیم و در استفاده از آن مشارکت می‌نماییم.



۳۷۴ ـ اِنّی بَیْنَکُم وَبَیْنَ اللهِ وَ لَیسَ بَینِی وَ بَینَهُ اَحَدٌ.

به درستی من در بین شما و خدا قرار گرفته‌ام (به عنوان خلیفه اسلام و امارت بر مردم) و در بین من و خدا کسی نیست.

من به عنوان واسطه‌ای مسئولیت اجرای عدالت اسلامی را به عهده دارم و خود را در این مورد نیز مسئول می‌دانم و در عین حال در بین من و خدای متعال کسی نیست و من خدا را بر اعمال خود ناظر می‌دانم.

پس بر شماست که شکایات خود را بر ما عرضه کنید و اگر نتوانستید کسی را به سوی من بفرستید تا به شکایات شما دادرسی شود و به حق من ظلم و ستمی را بر کسی روا نداشته و در حق هیچ کسی مسامحه‌ای نمی‌کنم. این دستور در بارهٔ ابوموسی اشعری آمده است که در آن به موارد مهمی در باب عدالت اجتماعی اشاره شده است. و دلیل بر این است که خلیفه‌ی اسلام در بین خدا و مردم واسطه و سفیر است و باید امور خداوند را در بین مردم به اجرا بگذارد.



۳۷۵ـ اِنّی وَاللهِ لا اَدَعُ حَقاً للهِ لِشِکایَةٍ تَظهَرُ وَ لا لِغَضَبٍ یُحتَمَلُ وَ لا لِمُحاباةِ شرٍّ.

سوگند به خدا من هیچ حقی را جز به خاطر رضای خدا نه به خاطر شکایتِ ظاهری مردم یا به خاطر خشم و غضب احتمالی خود یا شرم و حیا از مردم ترک نخواهم کرد.



۳۷۶ـ اِنّی لاَرجُو اِنْ عَمَرْتُ فِیکُم یَسِیراً اَو کَثِیراً اَن اَعمَلَ بِالحَقِّ فِیکُم اِن شاءَ اللهُ.

هر آیینه یگانه آرزوی من این است که اگر ان‌شاء الله عمر امانت کم یا بیش وفا کند در بین شما به حق و حقیقت و بر مبنای عدالت و شفقت عمل کنم و این خط مشی و سیاست من در امور زمامداری شماست. (این مورد یکی از بارزترین اسلوب و شیوه‌ی کار امیران اسلام در امور زمامداری بر مسلمانان است که در آخر عمْر بدان اشاره دارد.)



۳۷۷ـ اِنّی لاَستَحیِی مِنَ اللهِ اَن اُخالِفَ اَبابَکر.

در بیان فضیلت ابوبکر صدیق رضی الله عنه

به درستی من از خدای خود شرمنده‌ام و خود را نزد او شرمنده می‌دانم که از خط مشی ابوبکر صدیق رضی الله عنه و راه و روش او در امور زمامداری مسلمانان عدول کنم و خلاف راه و روش او را انجام دهم.

امیرالمؤمنین رضی الله عنه در همه‌ی کارهای خود راه و روش پیامبر خدا و ابوبکر صدیق خلیفه‌ی اول اسلام را پیش گرفته و از خط مشی پیامبر خدا و خلیفه‌ی اسلام عدول نکرده است.



۳۷۸ـ اِنّی لاَعلَمُ اَنَّکِ حَجَرٌ لا تَضُرُّ وَ لا تَنْفَعُ وَلَولا اَنّی رَأیتُ رَسُولَ اللهِ یُقَبِّلُکِ ما قَبَّلتُکِ (قالَها عُمَرُ وَ هوَ یُخاطِبُ الحَجَرَ الاَسوَدَ).

احترام و ارج‌نهادن به شعائر اسلامی

حضرت عمر رضی الله عنه در هنگام انجام مناسک حج و بوسیدن حجرالأسود چنین فرمود: «به یقین می‌دانم که تو سنگی بیش نیستی و هیچ ضرر و زیان و سود و منفعتی را در بر نداری و اگر من رسول خدا را ندیده بودم که تو را بوسیده، تو را نمی‌بوسیدم.»

لازم به ذکر است امیرالمؤمنین به هنگام موسم حج در خانه‌ی خدا در این جمله‌ی کوتاه وقتی که در برابر حجرالاسود ایستاده بود، به دو نکته هم اشاره می‌کند، اول: شدت اقتدا به رسول خدا و دوم: این که سنگ و درخت و غیره آفریده‌ای از آفریدگان خدایند و از خود هیچگونه قدرتی را

ندارند و حجرالإسود به عنوان رمز وحدتی در میان مسلمانان و شعاری از شعائر اسلامی مطرح است. منظور از لمس آن جز اقتدا به سنت رسول خدا ﷺ و تجدید عهد و پیمان چیزی بیش نیست.



۳۷۹ـ اِنّی لاَصبَحُ وَ نِصفُ الخَلقِ عَلَی ساخِطٌ ولابَدَّ لِکُلِ مَن یُؤخَذُ مِنهُ الحَقُّ اَنْ یَسْخُطَهُ وَ لا یُمْکِنُ اَن یُرضَی الخَصمانُ.

هرآیینه من در هر بامدادی که به روی مردم برمی‌خیزم چنان می‌اندیشم که نیمی از بندگان خدا از من ناراضی‌اند و این امر عجیبی نیست.

لابد کسی که حقی را از وی پس می‌گیرند به گونه‌ای از این جهت ناخوشنود و خواه‌ناخواه به نوعی ناراضی است. چون به هیچ وجه ممکن نیست دو طرف متخاصم را راضی کرد. پس نباید در قید این بود که مردم در اجرای عدالت که علیه برخی اجرائات صادر می‌شود نارضی‌اند چون عدالت برای همه اَست و همه در برابر آن یکسانند و من به این گونه موارد مبالاتی ننموده و آن چه را که حق و حقیقت است انجام خواهم داد.



۳۸۰ ـ اِنّی لا اَجِدُ لَهُم اِلاّ ذالِکَ اِنَّهُم لَو یَعلَمونَ ما لَهُم عِندِی لاَخَذُوا ثَوبِی عَلَی عاتِقِی

به درستی من جز آن چه را که در اختیار دارم «از بیت‌المال» چیزی دیگری را گمان نمی‌برم. اگر مردم به این حقیقت آگاه بودند عبایم را از تنم می‌گرفتند.



۳۸۱ ـ اِنّی اوصِیکُم بِتَقوی اللهِ الَّذی یَبْقی وَ یَهلِکُ مَن سِواهُ.

هر آیینه من شما را توصیه می‌کنم به تقوا و ترس از خدای که همواره باقی و جاودانی است و همه چیز غیر از ذات او ناپایدار و فانی است.



۳۸۲ـ اِنّی اَشهِدُکُم عَلی اُمَراءِ الاَمصارِ اِنّی لَم اَبعَثْهُم اِلاّ لِیَتَفَقَّهُوا النّاسَ فِی دینِهِمْ.

ای مردم من شما را گواه می‌گیرم بر امرای خود در شهرها که به درستی من آنهارا جز برای آموزش احکام دین و اجرای برنامه‌های اسلامی بر مردم نفرستاده‌ام و وظیفه‌ی آنان چیزی جز این نیست.



۳۸۳ـ اِنّی اَعُوذُ بِاللهِ اَن اَرکَبَ ظُلماً لَئِن کُنتُ ظَلَمْتُهُم شَیئاً هُوَ لَهُم وَ اعْطَیتُهُم غیرَهُ لَقَد شَقَیتُ

هرآینه من به خدای خود پناه می‌برم از این که بر کسی ظلم و ستمی را روا بینم که مستحق آن

نبوده و حق او را به کسی غیر از او بدهم که بر اثر آن بدبخت و شقاوتمند گردم.



۳۸۴ـ اِنّی اَخافُ اَن اُخطِیءَ فَلا یَرُدُّنی اَحَدٌ مِنکُم تَعظِیماً لِی.

هرآینه من از آن بیم دارم که اگر من به راه کج بروم و مرتکب خطا و اشتباهی گردم کسی جرأت نکند مرا به راه راست برگرداند.

در روایت آمده است که حذیفه یکی از اصحاب کرام که در مجلس حضور داشت، گفت: «اگر امیرالمؤمنین به راه کج برود با این شمشیر او را به راه حق بر می‌گردانیم.» خلیفه‌ی اسلام علاوه بر این که نگران نشد، خدا را هم سپاس گفت که در بین مسلمانان کسانی هستند که امیر مسلمانان را به راه حق هدایت کنند.



۳۸۵ـ اِنّی آثَرتُ سَلامَةَ المُسلِمِین عَلیَ الاَنفالِ [۱۲۴]

هر آیینه که من سلامتی و حفظ جان مسلمانان را برتر از بهره‌ی غنیمت و اموال جنگی می‌دانم.

ملاحظه: امیرالمؤمنین در باب حفظ جان سپاهیان اسلام امیران خود را متذکر ساخته است که به خاطر کسب اموال غنیمت جان مسلمانان و افراد سپاهیان اسلام را به خطر نیندازند که سلامتی مسلمانان برتر از اموال غنیمت است. در سلسله جملات دیگر در این زمینه آمده است «وَلا تُنزِلُوهُم الغَیاضَ فَتُضَیِّعُوهُم» سپاهیان اسلام را در بیشه‌زارها و دیگر محل‌های خطرناک فرود نیاورید تا بر اثر آن در این گونه محل‌ها دشمنان بر آنان غالب شده و ضایع گردند.

سعد بن وقاص رضی الله عنه یکی از سرداران بزرگ اسلام و فاتح مدائن وقتی خبر فتح جلولاء (شهری در چهل مایلی مدائن) وسیله‌ی قعقاع را با غنائمی که به دست آورده بود، در نامه‌ای برای عمر رضی الله عنه ارسال نمود و کسب اجازه کرد دستور فرماید تا او به سایر بلاد ایران حمله کند. ایشان که توسعه طلبی را نمی‌خواست و جانب احتیاط را انتخاب می‌نمود در پاسخ او نوشت، من دوست دارم بین سرزمین سواد (بین‌النهرین) و کوهستان سدی ایجاد شود تا آنان بر ما وارد نشده و ما بر آنان وارد نشویم. سرزمین سواد برای ما کافی است و من سلامتی حفظ جان مسلمانان و سپاهیان اسلام را بر بهره‌ی غنیمت و انفال ترجیح می‌دهم.

۱۲۴ـ ازاله الخفاء، شاه ولی الله محدث، جلد ۲ ص ۶۵ «اَلا لا تَضرِبُوا المُسلِمِینَ فَتُذِلّوُهُم وَلا تَجمُرُوهُم وَلا تَمنَعُوهُم حُقُوقَهُم فَتَکفُروُهُم وَلا تَنزِلُوا الغِیاضَ فَتُضَیِّعُوهُم» (اخرجه احمد) اشتراکیة عمر، محمود شلبی ص ۷۶

۳۸۶ـ اِنّی لَوَدِدْتُ اَن اَنجُوَ کَفافاً لا لِیَ وَ لا عَلَیَّ.

آن چه از شما بیم دارم مسئله‌ی خلافت است.

به درستی من دوست دارم در حالتی از دنیا فارغ شوم و از محنت آن رهایی یابم، که نه از آن سود و بهره‌ای و نه از آن ضرر و زیانی عایدم گردد.

اصحاب کرام رضی‌الله‌عنهم به هنگام‌عیادت از خلیفه‌ی‌اسلام حال وی را نگران کننده و آلامش را مضاعف دیدند، گفتند «جَزاکَ اللهُ یا اَمیرَالمُؤمِنین» تو را مژده باد که رفیق رسول خدا بودی و آن حضرت از تو راضی بوده و تو را ستوده است و در حیات ابوبکر صدیق خلیفه‌ی اسلام نیز با حُسن رفاقت او را یاری داده‌اید و از تو راضی بود. در زمان امارت خود نیز مردم از تو راضی هستند. فرمود مرا به امارت تزکیه نکنید، تنها آن چه برای من مورد افتخار است بقای صحبت و رفاقت رسول خداست. ـ در صحیح بخاری آمده است که باری حضرت عمر رضی‌الله‌عنه به ابوموسی اشعری رضی‌الله‌عنه خطاب نمود و فرمود: ای ابوموسی آیا می‌خواهی که ما به اسلام مشرف شدیم و در راه حق هجرت کردیم و به خدمت پیامبر خدا تشرف حاصل نمودیم و در همه جا در حضور رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم حاضر بودیم.[۱۲۵]

همه اعمال ما همین باشد که بدون مواخذه رها شویم، یعنی نه ما را عذابی باشد و نه ثواب و اجری. ابوموسی رضی‌الله‌عنه گفت: خیر زیرا ما بسیاری اعمال حسنه ای را انجام داده ایم و امیدواریم که اجر و پاداشی را دریافت داریم. امیرالمومنین در جواب او فرمود به ذات خداوندی که جان من در قبضه ی قدرت اوست، من همین قدر آرزو دارم که بدون مواخذه ی آخرت نجات یابم و در آخر لحظات حیات خود هم. این شعر زیر را به این مضمون زمزمه می نمود و به رحمت خداوندی متوکل و امیدوار بود.

ظَلُومٌ لِنَفسِی غَیرَ اَنّی مُسلِمٌ   اُصَلّی الصَّلاةَ کُلَّها وَ اَصُومُ

یعنی من به جان خود ستم کردم، البته همین قدر جای امید است که مسلمان هستم و نماز میخوانم و روزه می گیرم.



۳۸۷ـ اِنّی واللهِ ما اَنا بِمَلِکٍ فَاَستَعبِدَکُم.

سوگند به خدا من پادشاه و ملک نیستم تا شما را به بردگی و بندگی به کار گیرم. یعنی «چون

۱۲۵ـ الفاروق ج ۲ ص ۳۶۰ شبلی نعمانی هندی

استبداد و استکبار از خصیصه‌ی پادشاهان است» و من امیر مسلمانانم و جز به راه حق و عدالت برگزیده نشده‌ام.



۳۸۸ـ اِنّی لَم اَبعَثْکُم اُمَراءَ وَ لاجَبابِرَةً وَ لکِن بَعَثْتُکُم اَئِمَّةَ الهُدی یُهتَدی بِکُم (قالَها لاَحَدِ الوُلاة)

به درستی من شما را به‌عنوان امیران مستکبر و ستمکار بر مردم نفرستاده‌ام تا بر آنها ظلم و ستمی را روا بدارید . فقط شما را به عنوان پیشوایان و ائمه‌ی دین به سوی مردم فرستاده‌ام تا مسلمانان را به راه حق هدایت کنید و مردم نیز به وسیله‌ی شما هدایت شوند.



۳۸۹ـ اِنّی ذَکَرتُ قَوماً قَبلَکُم کَتَبوا کِتاباً فَاَقبَلوا عَلَیهِ وَتَرَکُوا کِتابَ اللهِ [۱۲۶]

ای مردم من سرنوشت قومی را به یاد آوردم که پیش از شما دارای کتاب و برنامه‌ی خدایی بودند، سپس کتاب خدا را «تورات و انجیل» ترک نمودند و بر کتاب دیگری روی آورند که در نتیجه بر اثر آن گمراه گردیدند نباید شما راه آنها را دنبال کنید.



۳۹۰ـ اِنّی وُلِّیتُ عَلَیکُم وَ لَو لا رَجاءَ اَن اَکونَ خَیرَکُم وَ اَقواکُم وَ اَشَدَّکُم اِستِضْلاعاً بِما یَنُوءُ مِن مُهِمِّ اُمُورِکُم ما تَوَلَّیتُ ذالِکَ مِنکُم .

به درستی مردم مرا بر شما برگزیده‌اند. اگر مرا امید آن نبود که برای شما مصدر خیری باشم و اگر من در خود قدرتی بیشتر از شما گمان نداشتم و توان بر آن را در خود نمی‌دیدم بی‌شک سرپرستی کار شما را به عهده نگرفته بودم.



۳۹۱ـ اِنّی اُوصیکُم بِتَقوَی اللهِ فَاِنَّهُ رِضا رَبِّکُما وَ حَظٌّ اَنفُسِکُما.

من شما را به تقوی و ترس از خدا توصیه می کنم که بی‌گمان در تقوی و پرهیزگاری رضایت پروردگار و خوشحالی و آرامش قلب شما نیز متحقق و پیداست.



۳۹۲ـ اِنّی اِمرأٌ مُسلِمٌ وَ عَبدٌ ضَعیفٌ اِلاّ ما اَعانَ اللهُ عَزَّ وَ جَل .

به درستی من مردی مسلمان و بنده‌ای ضعیف و ناتوانم و چیزی در توان من نیست مگر این که خداوند ذوالجلال مرا کمک و مساعدت کرده و مرا یاری دهد.



۱۲۶ ـ ازاله الخفاء شاه ولی الله محدث جلد۲ ص۶۵

۳۹۳ـ اِنّی لَاَعلَمُ اَجوَدَ النّاسِ وَ اَحلَمَ النّاسِ. اَجوَدُهُم مَن اَعطی حَرَمَهُ وَ اَحلَمُهُم مَن عَفَی عَمَّن ظَلَمَهُ.

به تأکید من براساس نشانه و امارت، سخاوتمندترین و حلیم‌ترین مردم را می‌شناسم. سخاوتمندترین بندگان کسی است که بر اهل و عیال خود انفاق و بخشش کند و حلیم‌ترین آنها کسی است که بر ستمکاران از خود عفو صرف ـ نظر کند.



۳۹۴ ـ اِنّی لَاَتَحَرَّجُ اَنْ اَسْتَعمِلَ الرَّجُلَ وَ اَنَا اَجِدُ اَقوی مِنهُ [۱۲۷]

به درستی بر من بسیار دشوار است که کسی را در وظیفه‌ای به کار بگمارم و در عین حال کسی قوی‌تر و باشدت‌تر از او را دریابم.

اصل داستان:

امیرالمؤمنین رضی الله عنه عمر بن عاص و مغیره بن شعبه و معاویه بن‌ابوسفیان رضی الله عنهم را به عنوان امیران خود انتخاب کرد. ولی عثمان بن عفان و علی‌بن ابی‌طالب طلحه، زبیر ابن عوام و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهم و نظایر آنها که در بین اصحاب کرام بودند. از وجود آنها صرف‌نظر نمود. زیرا امر امارت به ارباب سیاست و ارباب نظر نیازمند است و این افراد هم اشخاصی بودند که از بیم امیرالمؤمنین کار خلافی را انجام نداده و گوش به فرمان او بوده‌اند وامیرالمؤمنین هم بر آنها شناخت کامل داشته است. وقتی از او پرسیدند که چرا این افراد را به کار نمی‌گیرید در حالی که دارای علم و فضل و تقوا و دانش هستند، فرمود: نمی‌خواهم دامن این‌ها به کار سیاست آلوده گردد. تقوا و فضل این‌ها امری است که تنها به خود آنها برمی‌گردد. ملت فردی صالح و سیاستمدار و افراد کاری رامی‌خواهد.و این افراد هم اهل فضل و تقوی هستند و هم ارباب سیاست و درایتند.



۳۹۵ ـ اِنّی بَعدَ شِدَّتی تِلکَ اَضَعُ خَدِی عَلَی الاَرْضِ لِاَهْلِ العَفافِ وَ اَهلِ الکَفافِ (قالَها بَعدَ تَولِیهِ الخَلافَةَ).

به‌درستی که من بعد از آن شدت و سخت‌گیری که از من گمان می‌برید، در برابر ارباب عفاف و کفاف، اشخاص پاکدامن و باکفایت و افراد با قناعت و با همت رخسار خود را بر زمین می‌گذارم و در برابر آنان با تواضع و فروتنی رفتار خواهم کرد.

امیرالمؤمنین رضی الله عنه وقتی متوجه شد که مردم از خشونت و سخت‌گیری او در کارها وحشت دارند

---

۱۲۷ ـ امیر المومنین در انتخاب امیران خود در سطح مملکت افراد اصلح و سیاستمدار را به عنوان امیران خود برگزیده است زیرا آمارت و اداره کردن مملکت کار و کاردان می‌خواهد. اخبار عمر ص۱۲۸

در خطبه‌ای جامع و پرمحتوا بعد از تولیت امر اعلام داشت که خشونت و سخت‌گیری من فقط در برابر ظالمان و ستمکاران است نه در برابر اهل عفاف و کفاف. من در برابر آنها رخسار خود را بر زمین می‌گذارم و امر آنها را می‌پذیرم.



۳۹۶ـ اِنّی لَاُحِبُّ اَنْ اَنظُرَ اِلَی القاری اَبیَضَ الثیابِ.

به درستی من دوست دارم قاریان قرآن را در لباس و جامه‌ی سفید ببینم. چون این نوع لباس از لباس اهل بهشت است و نشانی از پاکی قلب و درون است. چون این لباس نشانی از پاکی دل و درون و نشانی از آمادگی برای انوار معرفت الهی است. لازم به ذکر است که لباس سفید، لباس اهل بهشت است، بدین‌خاطر امیرالمؤمنین به پوشیدن آن برای قاریان توجه خاصی نموده است.



۳۹۷ـ اِنّی دَعَوتُکُم لِتُشارِکُونی اَمانَةَ ما حُمِّلتُ مِن اُمُورِکُم (یَقْصُدُ الخلافَةَ).

به درستی من شما را به این جهت به کمک و مساعدت خود درباره‌ی امانتی که به من واگذار شده است دعوت کرده‌ام تا در کارهای مهم و معضلات اموری که به خود شما مربوط است مرا یاری دهید.

ملاحظه: این جمله هم به این عبارت با شماره ۳۶۹ در یک مورد آمده‌اند که مورد آن مشورت‌نمودن در مسأله‌ی ملّی کردن زمین‌های فتح‌شده مدائن است که نظر فاروق به ابقای آن در اختیار حکومت اسلامی بود و بالاخره به آن جامه عمل پوشانید و شورای اصحاب هم با نظر وی موافقت کردند.



۳۹۸ـ اِنّی اَخشَی اَنْ یُحاسِبَنِیَ اللهُ عَن مَوتِ جَدْیٍ بِطَفِّ العِراقِ (الطَفُّ اَرْضُ کَربَلا).

من بیم آن دارم که خداوند عالمیان مرا درباره‌ی تلف شدن بزغاله‌ای یک‌ساله که در سرزمین کربلای عراق به تلف می‌رود محاسبه کند.

ملاحظه: اهمیت موضوع در این است که پیشوای مسلمانان مسئولیت حتی گم شدن یا تلف رفتن بزغاله‌ای را به عهده دارد. باید راه مناسبی را برای آن تدارک بیند. این مورد در پاسخ حضرت علی رضی الله عنه آمده است که او را به عدالت و مراقبت بر امر مسلمانان ستوده است.



۳۹۹ـ اِنَّهُ لا یَحِلُّ لِعُمَرَ مِن مالِ اللهِ اِلاّ حُلَّتَینِ حُلَّةٌ لِلشِّتاءِ وَ حُلَّةٌ لِلصَیْفِ.

به درستی جز دو تکه لباس یکی برای زمستان و دیگری برای تابستان بر عمر رضی الله عنه از بیت

المال چیز دیگری حلال نیست.

امیرالمؤمنین ﷺ درباره‌ی استفاده‌ی شخصی از بیت‌المال خود را هم‌چون افراد عادی پنداشته و جز به مقدار کفاف از آن استفاده نکرده است.



۴۰۰ـ اِنَّهُ لَقَبِیحٌ بِالعَرَبِ اَن یَملِکَ بَعضُهُ بَعضاً.

قطعاً برای ملت عرب بسی ننگ است که برخی از آنها برخی دیگر را به عنوان مالکیت به برده و بنده به کار گیرند.

لازم به ذکر است که این نوع بهره‌گیری از بندگان خدا به عنوان مالکیت بر آنان نوعی از بردگی زمان جاهلیت است که اسلام در ابعاد مختلف به عنوان دین مترقی و آزادی‌بخش، به آن پایان داده است. زیرا اسلام دین حریت و دین عمل و آرزو است نه دین برده گرفتن، اختناق، سلب آزادی مطلق از انسان‌هایی که آزاده از مادر به دنیا آمده‌اند. براین اساس امیرالمؤمنین ﷺ امر فرمودند تا همه‌ی اسیران عرب را آزاد کنند و در عوض پنج شتر را به کسانی که این اسیران بر دست آنها اسیر شده‌اند، تسلیم و تحویل دهند. این مورد در شماره‌ی ۹۳۹ این کتاب به تفصیل ذکر شده‌است. بدان مراجعه شود.



۴۰۱ـ اِنَّهُ لَن یَبْلُغَ ذِی‌حَقٍّ فِی حَقِّهِ اَنْ یُطاعَ فِی مَعصِیَةِ الله.

براستی در حکومتی که احکام و دستورات خدای عالمیان به درستی اجرا نگردد و حاکمان آن در معصیت ونافرمانی به غور رفته و زور و ستم رابر مردم روا داشته‌اند. یقیناً در چنین حکومتی حق و حقوق هیچ کسی تأمین نمی‌شود و هیچ صاحب حقی، حق خود را درنیابد. «زیرا اعطای حق به صاحبان آن ناشی از ایمان به عدل و انصاف و ترس از عذاب خداست».



۴۰۲ـ اِنَّهُ لَیسَ مِن مَیِّتٍ یُناب بِما لَیْسَ فِیهِ اِلا المَلائِکَةُ نَقَمَهُ.

به درستی نیست هیچ مرده‌ای که چیزی را به او نسبت دهند که در واقع دارای آن نبوده و شایسته‌ی آن نیست، جز این که فرشتگان خدا از او انتقام گرفته و او را عذاب می‌دهند.



۴۰۳ـ اِنَّهُ مَنْ یُسمِّعُ یُسَمِّعُ اللهُ بِهِ.

به درستی کسی که گوش به عیب و عار مردم فرا دهد و آن را اشاعه کند، خداوند دانا نیز او را رسوا کرده و عیب و عار او را برملا می‌سازد و این سنت الهی است.

۴۰۴ ـ اِنَّ الدُنیا اَمَلٌ مُختَرَمٌ وَ اَجَلٌ مُنتَقَصٌ و بَلاغٌ اِلی دار غَیْرِها [۱۲۸]

به درستی که دنیای حاضر عبارت است از مجموعه آرزوهای نا تمام و رنج دهنده که مدتی بسیار کم دوام دارد و نباید به آن اعتبار کرد و در عین حال آن وسیله‌ای است برای رسیدن به جهان دیگر که جز به اندازه‌ی کفاف دلبستگی را نشاید.



۴۰۵ـ اِنَّما الحَرَجُ فِی الرَّعِیة فِیما تَجاوَزَ قَدرَالحاجَة وَ زادَ عَلَی حَدَّ الکِفایَة.

به درستی (در اخذ مالیات و خراج) جز مازاد بر احتیاج مردم و جز مازاد بر کفایت زندگی هیچ گونه حرجی و هیچ گونه اجباری بر رعیت و ملت نیست.

یعنی بر حکومت اسلامی است که در وصول مالیات و خراج جز در مازاد بر احتیاج اموال ملت را به نفع بیت المال تصاحب نکند و جز از این موارد حق هیچگونه دخل و تصرفی را در ملک و مال رعیت ندارد.



۴۰۶ ـ اِنَّما اَعَزَنَا اللهُ تَعالَی بِالاِسلامِ فَلا نُبالِی مِن مَقالَة النّاسِ [۱۲۹]

به درستی خداوند عالمیان ما را به وسیله‌ی تشرف به اسلام و تعهد به برنامه‌های آن سرفراز نموده است. پس به سخنان مردم توجه نمی‌کنیم.

در سال شانزده هجری که شهر بیت‌المقدس در محاصره‌ی سپاهیان اسلام قرار گرفت و نصارای قدس که تاب مقاومت را نداشتند، ناگزیر به مصالحه شدند، و درخواست کردند که متن پیمان‌نامه‌ی صلح املا و امضای محتوای آن باید به وسیله‌ی خلیفه‌ی اسلام صورت پذیرد، ابوعبیده رضی الله عنه فرمانده‌ی سپاه نامه‌ای را به حضور خلیفه‌ی اسلام فرستاد. تا در جهت اجرای پیمان‌نامه با تشریف‌فرمایی خود به این دیار پیمان‌نامه‌ی صلح را اجرا نماید. خلیفه‌ی اسلام پس از مشورت با اصحاب کرام در نتیجه حضرت علی رضی الله عنه را نائب خود در مدینه معرفی و به طرف شام حرکت نمود. در نزدیکی بیت المقدس که اسب سواری او بر اثر طول راه و خستگی لنگ شده بود، آن چنان که نمی‌توانست پا به زمین بنهد، اسب چابکی را که به حضور آوردند، چون بر آن سوار شد و به رقص و جست و خیری نامطلوب شروع کرد، از آن پیاده شد و مشت محکمی را به عنوان نفرت از بدرفتاری آن بر سر و کله‌اش فرود آورد و سپس خواست که با پای پیاده به بیت‌المقدس وارد شود، چون به نزدیکی شهر بیت‌المقدس رسید، فرماندهان به استقبال آمدند و حالت خلیفه را ساده و بی‌آلایش دیدند، به منظور

۱۲۸ـ اخبار عمر و اخبار عبدالله بن عمر ص ۲۲۲

۱۲۹ـ الفاروق عمر محمد حسین هیکل جلد ۲ مسافرت امیرالمؤمنین به شام ص. الفاروق شبلی نعمانی جلد ۲ ص ۲۰۵ و ۲۰۶

رقابت با نصارای قدس و به منظور شکوه و ابهت اسلام در برابر نصارای اسب ممتاز و لباس فاخری را به حضور خلیفه‌ی اسلام آوردند تا با شکوه و جلال خاصی به شهر داخل شود. امّا چون خلیفه‌ی اسلام غرور نفس و خودنمایی را دوست نمی‌داشت، در پاسخ رد به فرماندهان اسلام فرمود، ما به اسلام عزیز و ارجمند شده‌ایم و این افتخار برای ما کافی است. به سخنان مردم توجه نمی‌کنیم. آری با این حالت ساده و بی‌آلایش داخل بیت‌المقدس شد و قبل از هرچیز به مسجد رفت و چون به محراب داود (ع) رسید، سجده کرد و آیه‌ی سجده را قرائت فرمود و سر به سجده نهاد و بعداً همراه سفرنیوس از کلیساهای شهر بازدید کرد که تفصیل آن در مقدمه‌ی کتاب، عنوان «آزادی کلیساهای بیت‌المقدس، جلوه‌ی دیگر از عدالت اسلامی است» ذکر شده است.



۴۰۷ـ إِنَّما اَخشَى عَلَيكُم اِثْنَتَينِ طولُ الاَمَلِ وَ اِتِّباعُ الهَوى .فَإِنَّ طولَ الاَمَلِ يُنسِي الآخِرَةَ

هرآیینه آن چه را که بیم دارم شما به آن مبتلا شوید دو چیز است طول آرزوهای دنیوی که منشأ آن محبت دنیا و غفلت از بی‌بقایی آن می‌باشد و خواهش‌های نفسانی و اتباع از هوا و نفس شیطانی.

ملاحظه : طول آرزوهای دنیوی روز آخرت را به فراموشی می‌سپارد و در آن تأثیر بسزایی را ایفا می‌کند. در واقع طول امل وادیی است بی‌سرانجام که هر که بدان درافتد راه خلاص را نخواهد یافت و ضد آن قصر امل و کم کردن آرزوی دنیایی است.

توضیح : طول آرزو عبارت است از آرزوهای دور و دراز و امید و آرزوهای طولانی و باقی‌ماندن در زندگانی دنیا که صاحب این صفت بر اثر اعتماد به ایام عمر همیشه روزگار خود را بیهوده صرف لعب و لهو کرده و هر روز به امید فردا در وظائف خود کوتاهی نموده و روزگار عمر خود را به طفره و تعلل می‌گذارد و تا دم مرگ، متنبّه نشده و به خود نمی‌آید و اگر گاهی هم از طریق وعظ و نصیحت به خود آید و از اعمال گذشته‌ی خود ندامت حاصل کند، چون دلش غیر مهذّب و گرفتار علایق دنیوی است، زود باشد که به حالت اولیه‌ی خود باز گردد. چون برگشتن به راه حق و ثواب و یاد مرگ قطعی که آرزوها را به قلب خاک می‌برد کسی را مفید آید که دل خالی و قلب منوّر و پاک داشته باشد. در روایت آمده است که شامگاهی پیامبر خدا ﷺ بیرون آمد و روی مبارکش را به مردمان نمود و فرمود : ای مردمان چرا از خدا شرم ندارید؟ عرض کردند : یا رسول الله چه روی داده است؟ فرمود : جمع می‌کنید آنچه که نمی‌خورید و امید دارید چیزی را که به آن نمی‌رسید و جایی را بنا می‌کنید که در آن نمی‌نشینید. در واقع طول امل وادی است بی‌سرانجام که هرکه در آن بیافتد، راه خلاص را نخواهد یافت. بدیهی است که دوای این بیماری مهلک

کم کردن آرزوهای دنیایی است و این تنها راهی است نهایی که اصحاب عقل و خرد آن را پیموده‌اند.



۴۰۸ـ اِنَّما بَعَثناکُم وُلاةً وَ لَم نَبعَثکُم تُجّاراً (قالَها عِندَ ما عَلِمَ اَنَّ والیَهُ یَشتَغِلُ بِالتِّجارَةِ مَعَ عَمَلِه) [۱۳۰]

وقتی که امیرالمؤمنین رضی الله عنه خبر یافت که کاردار او در ضمن وظیفه‌ی خود به امر تجارت و بازرگانی مشغول است فرمود : ما شما را به عنوان فرمانروا و والی خود بر مردم فرستاده‌ایم نه به عنوان تجار و بازرگان.

تذکر : مورد این داستان حارث بن وهب یکی از بنی‌لیث بن کنانه است. وقتی که به خلیفه‌ی اسلام خبر رسید که حارث به قیمت یکصد دینار چند شتر و برده را خریداری کرده است، او را بازخواست نمود. فرمود این ثروت و سامان را از کجا به دست آورده‌ای؟ حارث گفت : از حقوق خود ذخیره کرده‌ام و به آن تجارت نموده‌ام. فاروق گفت : مگر ما تو را به عنوان تاجر و بازرگان به سوی مردم فرستاده‌ایم؟ یا به عنوان امیر و فرمانروای خود و رو به راه کردن کار و امورات مردم. حال که وقت خود را به جای این که در خدمت مردم صرف کنی در کسب و کار تجارت صرف کرده‌ای، ثروت تو را مصادره می‌کنم. سپس دستور فرمود که نصف اموال او را مصادره و به بیت‌المال واریز کردند. حارث که از بازخواست خلیفه‌ی اسلام خشمگین شد گفت : بعداً هیچ کاری برای خلیفه‌ی اسلام نمی‌کنم و ایشان هم فرمودند من هم هیچ کاری را به تو واگذاری نخواهم کرد. سپس خلیفه‌ی اسلام به منبر رفت و اعلام داشت ای والیان اسلام اگر این مال برای من حلال بود، برای شما هم حلال خواهد بود.



۴۰۹ـ اِنَّما العَظَمَةُ لِلّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَیسَ لِلعِبادِ مِنها شَیْئٌ.

به درستی که عظمت و شکوه مختص آفریدگار جهان‌است. به هیچ گونه‌ای بندگان خدا را در آن حقی نیست.

یعنی حاکمان و امرای دین را نشاید که شکوه و عظمت خود را بر مردمان خداگونه تحمیل کنند و آنان را همچون بنده و برده‌ی خود پندارند.

---

۱۳۰ ـ اخبار عمر طنطاوین، ص ۱۳۷. و انا و الله ما بعثناک للتجاره.

۴۱۰ـ اِنَّما عَزَلّتُکُم لِکَیلا اُحَمِّلَ عَلی النّاسِ فَضْلَ عُقُولِکُم وَ لِکَیلا تَفتِنُوا بِالنّاسِ کَما اِفتَتَنَ النّاسِ بِکُم .

عزل خالد بن ولید و مثنی بن الحارثه در جهت مصلحت عمومی است

به درستی من شما را به این جهت از کار برکنار نمودم تا عقل و خرد و سیاست کاری شما را بر مردم تحمیل نکنم و تا اینکه نه شما و نه مردم به فتنه ای دچار نشوند.

ملاحظه : امیرالمؤمنین وقتی متوجه شد که مردم پیروزی اسلام را در جبهه‌های نبرد از سلحشوری و رزمندگی و قهرمانی خالد بن ولید و مثنی بن الحارثه شیبانی می‌پندارند فرمان برکناری این دو قهرمان نامدار اسلام را از منصب خود صادر کرد. تا مردم دریابند نصرت و پیروزی و عزت اسلام از خداست و اوست که حامی دین و شریعت آسمانی است و مردمان جز وسیله‌ای بیش نیستند.



۴۱۱ـ اِنَّما النّاسُ فِی هذهِ الدُّنیا اَغراضٌ تَنتضِلُ المَنایا مِنهم وَ هُم نُصْبُ المَصائِبِ (المَنایا، المَوْتُ)

به درستی مردم در این دنیای حاضر اهدافی بیش نیستند که مرگ آنها را فرا میگیرد و به آنها اصابه می کند .

آن کیست که دل نهاد و فارغ بنشست پنداشت که مهلت و تأخیری هست
گو خیمه مزن که میخ باید کند گو رخت منه که بار می‌باید بست



۴۱۲ـ اِنَّما هَلَکَ مَن کانَ قَبلَکُم کانُوا یَتبَعُونَ آثارَ اَنبیائِهِم وَ یَتَّخِذُونَها کَنائِسَ وَ بِیَعاً فَمَن أدرَکَتْهُ الصَّلاةُ مِنکُم فِی هذهِ المَساجِدِ فَلیُصَلِّ وَ مَن لا فَلْیَمضِ وَ لا یُتَعَمَّدها [۱۳۱]

در برحذربودن از احداث در دین

به درستی که مردمان قبل از شما به این دلیل به هلاکت رفتند که آثار و محل عبادت‌های پیامبران خود را کلیسا و عبادتگاه‌های خود قرار داده و به آن روی آوردند. پس بر شماست که آثار آنان را تتبع نکنید. اگر وقت نماز در این گونه مساجد فرا رسید نماز خود را انجام دهید وگرنه بصورت عمد چنین مساجدی را عبادتگاه خود قرار ندهید.

اصل داستان :

فاروق رضی‌الله‌عنه در بازگشت از خانه‌ی خدا در محلی که استراحت کرده بودند. مشاهده نمود که جمعی از مردم شتابان به طرف محلی میروند پرسید چه خبر است؟ گفتند در آنجا مسجدی است که

۱۳۱ ـ ازاله الخفاء عن خلافه الخلفاء، شاه ولی الله محدث، ص۹۱ و کتاب اخبارعمر ص۳۱۱ عنوان هکذا هلک الاولون

پیامبر خدا زمانی در آن نماز خوانده است و مردم به قصد تبرک به آنجا می‌شتابند. فرمود : اهل کتاب «یهود و نصاری» بر اثر چنین عملهایی «عمدی» تباه شدند که یادگارهای پیامبران خود را عبادتگاه خود می‌ساختند. بر شماست اگر کسی بر حسب اتفاق به این محل‌ها وارد شد و موقع نماز بود، نماز خود را ادا کند و ألاّ نباید به صورت عمد در این محل نماز را ادا کرد.

ملاحظه : فاروق اعظم رضی الله عنه همچنان که مسلمانان را از این‌گونه کج‌فهمی‌ها برحذر داشته و عواقب وخیم آن را خطری مهم در احداث در دین پنداشته اشت، و از تتبع و آثار ملت‌های پیشین نهی کرده است، به همان منوال وقتی که به ایشان خبر رسید که مردم پیرامون درختی که در زیر آن در حدیبیه (بیعت الرضوان) مسلمانان با پیامبر خدا بیعت نمودند، گرد می‌آیند و نماز می‌خوانند و طلب برکت می‌کنند به خاطر دفع خطر احداث در دین، و نوعی کج فهمی از دین و اخلاص در آن، دستور داد آن را قطع کنند تا مرُدم به گونه‌ای در آینده گمراه نشوند. سپس فرمود : ای مردم می‌بینم که شما به (عُزّی) برگشته‌اید. هُشدار می‌دهم که از این به بعد اگر کسی به این چنین کاری دست بزند من او را چون مرتد می‌دانم و با شمشیر سرش را از تن جدا می‌کنم.



۴۱۳ ـ اِنّما یَلبَسُ الحَریرَ فِیِ‌الدُّنیا مَن لا خَلاقَ لَهُ فِیِ‌الآخِرَةِ.

به درستی کسانی که در دنیای حاضر جامه‌ی حریر و ابریشم را می‌پوشند در آخرت از پوشیدن آن محروم و از آن سهمی ندارند.

تذکر : چون جامه‌ی حریر پارچه‌ای لطیف و نازک و نایاب است و در پوشیدن آن فخر و مباهاتی وجود دارد و از طرفی هم بیشتر مردمان به آن دسترسی ندارند و در فقرا و بینوایان ایجاد رشک و حسادت می‌کند، بدین لحاظ از پوشیدن آن برای مردان نهی شده است جز در موارد اضطراری چون بیماری و ...



۴۱۴ ـ اِنَّما اَنا مُتَّبِعٌ وَ لَستُ بِمُبْتَدِعٍ [۱۳۲]

من خود را متبع و متعهد به کتاب و سنت و راه و روش پیامبر اسلام و خلیفه‌ی اول مسلمانان ابوبکر صدیق می‌دانم و من مردی نوآور و ابداع کننده نیستم.

ملاحظه : امیرالمؤمنین رضی الله عنه همیشه در انجام امورات مربوط به اسلام سعی بر آن داشت که کارها را با کتاب و راه و روش پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم و سیره‌ی زندگی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه تطبیق

۱۳۲ ـ الخلفاء الراشدون، عبدالوهاب نجار. «کانَ حَرِیصاً عَلَی اِتِّباعِ الکِتابِ» ص ۲۲۶.

دهد و در طول خلافت خود براین اساس از قرآن، احادیث و سیره‌ی نبوی و راه و روش خلیفه‌ی مسلمانان پیروی نموده و در این راه قدم برداشته است و غیر از آن را بدعت می‌دانست و از آن پرهیز می‌کرد و همواره به مسلمانان نیزاین مطلب رایادآوری نموده است و در انتخاب کارداران و فرمانروایان خود، به هنگام فرستادن آنان به ایالات تحت تصرف خود، همیشه آنان را به اتباع از کتاب و سنّت و راه و روش پیامبر خدا و طریقه‌ی ابوبکر صدیق سفارش می‌نموده است.



۴۱۵ـ اِنّما بَعَثْتُ عُمّالِی اِلَیکُم لِیُعَلِّمُوکُم کِتابَ رَبِّکُم وَسُنَّةَ نَبِیِّکُم وَ یُقِیموا بَینَکُم دِینَکُم [۱۳۳]

به درستی من فرمانروایان خود را جز برای تعلیم کتاب خدا و سنت رسول‌الله ﷺ و اقامه‌ی دین نفرستاده‌ام. (یعنی وظیفه‌ی آنان جز این امر چیز دیگری نیست.)



۴۱۶ـ اِنّما ثَقُلَت مَوازِینُ قَومٍ یَومَ القِیامَةِ لاَنَّهُم قامُوا بِاَداءِ الحَقِّ الثَّقِیلِ عَلَیهِم وَ خَفَّت مَوازِینُ آخَرِینَ لاَنَّهُم تَرَکُوهُ اِلی شَهَواتِهِم.

یقیناً سنگینی میزان سنجش اعمال برخی از اقوام در روز آخرت به این جهت است که آنها بار سنگین حق و حقیقت را به دوش گرفته و ادای حق کرده‌اند. همچنین خفیفی و کم‌وزنی میزان سنجش اعمال برخی دیگر از اقوام نیز به این دلیل است که آنها حقیقت‌ها را به خاطر خواهش‌های نفسانی ترک نموده و به کجی و بیراهه رفته‌اند.



۴۱۷ ـ اِنّما رَفَعَکُمُ اللهُ بَسَیفِکُم وَ سُرعَتِکُم اِلی العَدُوِّ (قالَها لاَحَدِ القادَة).

در خطاب به یکی از فرماندهان سپاه اسلام فرمود: همانا عزت و حرمت شما به وسیله‌ی ضربت شمشیر کاری و قدرت و توان رزمی در سرعت بخشیدن به حمله بر دشمنان است.



۴۱۸ ـ اِنَّما عَلَینا اَنْ نَأمُرَکُم بِما اَمَرَکُمُ اللهُ مِن طاعَتِهِ.

همانابر ما جز این نیست که به آن چه خداوند متعال امر فرموده است شما را نیز به آن فرمان دهیم و اطاعت و فرمانبرداری خدا را تذکر دهیم.

یعنی: بر پیشوایان اسلام است که از خط‌مشی کتاب خدا و سنت رسول‌الله عدول نکند. زیرا آنان سفیران و نمایندگان خدا و رسول خدا در بین توده‌ی مردم می‌باشند. لذا بر آنان است که در این راستا قدم بردارند.

---

۱۳۳ ـ الخلفاء الراشدون، ص ۲۲۸ و ۲۲۹.

۴۱۹ـ مَثَلُ العَرَبِ مَثَلُ جَمَلٍ اَنِفٍ اِتَّبَعَ قائِدَهُ فَلْيَنْظُرْ قائِدُهُ حَيثُ يَقُودُهُ فَاَمّا اَنا فَوَرَبِّ الكَعبَةِ لَاَحْمِلَنَّهُم عَلَى الطَّرِيقِ.

داستان و مثل ملت عرب هم‌چون داستان و مثل شتری است ذلیل که بینی‌اش را سوراخ کرده باشند که بر اثر آن به دنبال صاحبش رفته و راه او را پیش می‌گیرد. پس لازم است کسی است که افسارش را به دست گرفته است دقت کند تا به کدام جهت آن را به راه می‌برد. لکن به خدا قسم من آنها را به راه صحیح هدایت کرده و از صراط مستقیم آنها را منحرف نخواهم کرد.



۴۲۰ـ مَثَلِي وَ مَثَلُ صاحِبَيَّ كَثَلاثَة سَلَكُوا طَرِيقاً فَمَضَى الاَوَّلُ سَبِيلَهُ وَقَد تَزَوَّدَ فَبَلَغَ المَنْزِلَ ثُمَّ اَتبَعَهُ الآخَرُ (يَقصِدُ اَبابَكر). فَسَلَكَ سَبِيلَهُ فَامضَى اِلَيهِ ثُمَّ اَتبَعَهُما الثّالِثُ (يَقْصِدُ نَفسَهُ) فَاِنْ لَزِمَ طَرِيقَهُما وَرَضِيَ بِزادِهِما لَحِقَ بِهِما وَاِن سَلَكَ طَرِيقاً غَيرَ طَرِيقِهِما لَم يَلقَهُما[۱۳۴]

داستان من و داستان دو نفر از رفیقان من (منظور پیامبر خدا و ابوبکر است) به مانند داستان سه نفری است که با هم راهی را طی کرده و به دنبال کاری می‌روند. نفر اول آنها راه خود را پیموده و ذخیره‌ی خود را همراه دارد به منزلش رسیده و مطلوبش را دریافته است. سپس نفر دومی به دنبال او رفته و به اولی می‌پیوندد. سپس نفر سوم آنان نیز به دنبال آنها می‌رود. اگر راه آنان را پیمود، و به زاد و ذخیره‌ی آنها راضی شد، با آنان است و رفیق ایشان است و اگر هم غیر راه آنان را پیش گیرد، با آنان جمع نشده و هرگز به آنان نمی‌رسد.

مختصری از این داستان:

اموال و سامان زیادی از ایالات به نزد فاروق رضی الله عنه آمد. اما او درهم و دیناری را از آن برنداشت. حضرت حفصه ام المؤمنین دختر خود گفت: یا امیرالمؤمنین چه می‌شود مقداری به خود توجه کنی، در حالی که این همه فتوحات نصیب شده است؟ لباس خوب و قبایی تازه و غذایی مفید را در حق خود تجویز کنی؟ فاروق از سخنان وی چهره‌اش متغیر شد و گفت: مگر تو حال و اوضاع رسول خدا را به یاد نداری؟ که آن حضرت جز دو تکه لباس و جز مقداری نان جو و فرشی کهنه نداشت؟ اگر من راه و روش رفیقان خود را پیش نگیرم، هرگز با آنان جمع نمی‌شوم و به آنان نمی‌رسم. پس چطور از آن استفاده کنم؟

۱۳۴ـ رسائل الفاروق عمر بن الخطاب، عبداللطیف اسماعیل الجبوری ص ۲۰۶، اخبار عمر ص ۲۸۳

۴۲۱ ـ إنَّما يَأسِفُ عَلَى الْحُبِّ النِساءُ.

هر آیینه این زنان هستند که به چیزی که به آن علاقه دارند به هنگام فقدان آن اسف می‌خورند و محبت آن را در دل نگاه می‌دارند.

مختصری از داستان :

مردی به نام ابومریم مسلوتی او قبل از آن که مسلمان شود، در جنگی برادر فاروق را شهید کرده بود، بعد از آن که مسلمان شد، برای کاری به نزد فاروق آمد وقتی که او را شناخت به یاد شهادت برادرش افتاد. فرمود به خدا قسم هرگز تو را دوست ندارم. (همان گونه که خاک از خون بدش می‌آید و نمی‌تواند آن را دوست داشته باشد، من نیز نمی‌توانم تو را از صمیم قلب دوست داشته باشم) ابومریم در جواب وی گفت : مگر تو بر اثر کینه‌ی برادرت مرا منع می کنی و مرا دوست نمی‌داری یا دلیل دیگری داری؟ فاروق فرمود : خیر، حق و حقوق تو را ضایع نمی کنم، بلکه حقوق تو را کاملاً می‌پردازم و عدالتی که در حق دیگران اجرا می‌شود در حق تو هم اجرا خواهد شد. اما دوست ندارم. آنگاه این مرد اطمینان پیدا کرده و آرامش می‌یابد. لازم به ذکر است که فاروق بر خود حرام کرده بود که بر کسی ستم کند، اگر چه او را هم دوست نداشته باشد. چون او دارای روحیه‌ی متعالی، دین کامل و روحیه‌ی عدالت‌پروری و روحیه‌ی مهرپروری بود که وی را وادار به ترجیح عدالت بر انعطافات درونی داد.[۱۳۵]



۴۲۲ـ إنّما يَنصرُ المُسلِمُونَ بِمَعصِيَةِ عَدوهِم لله وَلَو لا ذالِکَ لَم تَکُن لَنا بِهِم قُوةٌ لانَّ عَدَدَنا لَيسَ كَعَدَدِهِم وَلا عُدَّتَنا كَعُدَّتِهِم فَاِن اِستَوَينا فِي المَعصِيَةِ كانَ لَهُمُ الفَضْلُ عَلَينا فِي القُوَّةِ وَاِن لانَنصُر بِفَضْلِنا لَم نَبلُغهُم بِقوّتِنا. (قالَها اَمامَ اَحَدِ الجيُوشِ) [۱۳۶]

یقیناً جز این نیست که پیروزی و موفقیت‌های مسلمانان بر دشمنان فقط از این جهت است که دشمنان از فرمان و دستور خدا سربرتافته وبرنامه‌های اسلام را کنار گذاشته‌اند و اگر چنین نبود ما مسلمانان توان و قدرت مقابله با آنها را نداشتیم زیرا نه تعداد افراد و نیروی ما و نه وسایل و تجهیزات و تدارکات جنگی ما به مانند آنهاست. این یک طرف قضیه است و از سوی دیگر چنان چه در معصیت و نافرمانی مثل آنان از دستورات خداوند سرباز زده و با آنها مساوی ویکسان باشیم چون قدرت و نیروی آنها بر ما برتری دارد شکی نیست که دشمنان بر ما چیره شده و غالب خواهند آمد.

۱۳۵ـ شرح نهج‌البلاغه، لأبن أبي‌الحديد ج ۱۲ سیره و اخلاق عمر و اخبار عبدالله طنطاوی ص

۱۳۶ ـ کتاب اخبار عمر، ص ۲۲۵، عنوان کتبه الی سعد ابن ابی وقاص.

در هر صورت اگر به وسیله‌ی اطاعت از دستورات خدا و فضیلت پرهیزکاری و تقوا بر آنها غالب نگردیم بی‌گمان از طریق نیرو و ا بزار جنگی بر آنها پیروز نخواهیم بود.

یعنی در کل راه پیروزی و رمزموفقیت مسلمانان در اطاعت و فرمانبرداری از خدای عالمیان است . این امر در سفارش به یکی از فرماندهان سپاه آمده است.



۴۲۳ ـ اِنَّما یَنْقُضُ الاِسلامُ عُروَةً عُروَةً.

هر آیینه جز این نیست که اسلام همچون حلقات زنجیرواری است که حلقات آن به هم پیوسته و متصل شده است. آنچنان که نقض و گسستن آن جز از جهت عدم توجه و کنارگذاشتن آن ممکن نیست.

یعنی : چنان چه مسلمانان اصول وحدت و همبستگی را در بین خود رعایت نکنند و حلقه و زنجیر وحدت را بگسلانند و به تفرقه و پراکندگی بگرایند، بدون شک نابود و مضمحل خواهند شد. و دشمنان بر آنان چیره خواهند گشت چون عزت و حرمت مسلمانان در وحدت و همبستگی با همدیگر است. و این گفته به این مسأله اشاره دارد.



۴۲۴ ـ اِنَّما یَنفَلِتُ الهارِبُ فِی قُدرَهِ الطّالِب.

همانا که خلاص و رهایی مرد فراری بستگی به قدرت و توان طالب و جوینده‌ی آن دارد. یعنی : اگر جوینده‌ی آن ضعیف و ناتوان باشد، او رهایی یافته و گریخته است و اگر هم طالب و جوینده با قدرت و پرتوان باشد، شکی نیست که هلاکت و نابودی وی حتمی است.



۴۲۵ـ اَیُّما رَجُل رَفَعَ رَأسَهُ قَبلَ‌الاِمامِ فِی رکوعٍ اَوْ سُجودٍ فَلْیَضَعْ رَأسَهُ بِقَدَرِ رَفْعِهِ اِیاهُ .

تبعیت مأموم از امام خود، رعایت نظم و نظام است

مرد نمازگزاری که پیش از امام جماعت چه در حال رکوع و چه در حال سجود سرش را بلند کند و از امام جماعت سبقت گیرد باید به مقدار سربلندکردنش سرش را بخواباند. «چون تبعیت مأموم از امام خود لازم‌الرعایه است و باید مأموم به تمام معنی از امام خود در جمعه و جماعت تبعیت کند».



۴۲۶ـ اَیُّها الرَهطُ جَلَستُم عَلی عُیونِ المالِ لَم یَزَعْکُم عُذرٌ تَجمَعُونَ لاَبنائِکُم وَ تَمهَرونَ لاَنْفُسِکُم اَمّا اَنَّکُم تَجمَعُونَ العارَ وَ تورِثُونَ النّارَ (قالَها اَمامَ جَمعَ مِنَ الوُلاة).

فاروق رضی‌الله‌عنه در جمع والیان حکومت اسلامی فرمود : ای گروه فرمانروایان و کارگزاران حکومت اسلامی شما بر سرچشمه‌ی مال و ثروتی افزون نشسته‌اید. چه عذر و بهانه‌ای دارید که مال و ثروت فراوانی را برای فرزندان خود جمع‌آوری می‌کنید و خود را هم ماهر و زرنگ می‌پندارید. اما بدانید که به طور یقین عیب و عار بسیاری برای خود در دنیا جمع‌آوری نموده و در آخرت هم آتش سوزان را به ارث گذاشته‌اید و اموال موروثی شما آتش دوزخ خواهد بود.

ملاحظه : این مورد در نکوهش از فرماندهان سپاه اسلام در اسکندریه آمده است که فتح آن را به تأخیر انداخته بودند.



۴۲۷ـ اَیُّها النّاسُ اِقدَعُوا اَی اِدرَعُوا هذهِ النُفُوسَ عَن شَهَواتِها فَاِنَّها مُریئَةٌ وَ بیئَةٌ.

ای مردم نفس خود را از آرزوهای نفسانی باز دارید اگر چه این خواهش‌های نفسانی به صورت ظاهر شیرین و گواراست ولی در نهایت چه در دنیا و چه در عقبی بیماری واگیر و درد کشنده‌ای است هم‌چون وبا و امراض واگیر و مسری.



۴۲۸ ـ اَیُّها النّاسُ اِتَّقوالله َ فِی اَنفُسِکُم وَ فِیما غابَ عَنِ النّاسِ مِن اَمْرِکُم.

ای مردم درباره‌ی عاقبت شوم آن چه را که در نفس خود گمان دارید و آن چه را که نیز از مردم پنهان می‌دارید از خدای خود بترسید .به یقین خداوند عالمیان به آشکار و پنهان کار شما آگاه و بیدار است.



۴۲۹ ـ اَیُّها النّاسَ اُدعُوا الله َ اَنْ یَذهَبَ عَنْکُمُ المِحَلَ.

استغفار و تضرع و زاری موجب رحمت باری است.

ای مردم با حال تضرع و زاری از پیشگاه خداوند عالمیان التماس کنید که این قحطی و خشکسالی را برطرف کند و باران پرخیر و برکت را بر شما ارزانی بخشد.

تذکر : این شماره و شماره ۴۳۰ و ۴۳۲ همین کتاب به اختلاف عبارت و در یک محتوا در رابطه با مسأله‌ی رفع مشکله‌ی خشکی و قحطسالی در سطح جزیرهٔ العرب وارد است. به هنگامی که فاروق احساس کرد که شب بیداری و تضرّع و زاری او در خلوت با خدای خود در رفع مشکل مؤثر واقع نشده است، بر آن شد که مسلمانان را بر برپای داشتن صلاة الاستسقا (طلب باران) بخواهند. و از مردم خواست دسته جمعی به مصلی رفته و با تضرع و زاری از بارگاه باریتعالی التماس نزول باران رحمت کنند. تا به عنایت و رحم و شفقت خود بر سرزمین جزیره العرب و دور و بر باران پر خیر

و برکتی را ارزانی بخشد. و مسلمانان را از تنگنای خشکسالی رهایی داده و آنان را مشمول رحمت بی‌پایان خود گرداند. لازم به ذکر است که این امر از یک طرف امیدی بس زنده‌ای را در قلب و درون مسلمانان برانگیخته است و از طرفی دیگر تأسی و اقتدا به حضرت نوح (علی نبینا و علیه السلام) است و اشاره به آیه‌ی ۱۰ و ۱۱ سوره‌ی نوح دارد که آن حضرت به هنگام احساس خطر بی‌بارانی و خشکسالی از ساحت مقدس باری التماس نمود تا دعا و استغفار مسلمانان پیرو خود را مستجاب نموده و باران رحمت خود را بر آنان ارزانی بخشد. ﴿فَقُلْتُ ٱسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ إِنَّهُۥ كَانَ غَفَّارًا ۝١٠ يُرْسِلِ ٱلسَّمَآءَ عَلَيْكُم مِّدْرَارًا﴾ «به مردم گفتم: به درگاه خدای خود توبه کنید و آمرزش طلبید که حضرت حق بسیار آمرزنده است * تا باران پر خیر و برکت را (پس از خشکسالی فراوان) نازل فرماید.»



۴۳۰ـ اَیُّها النّاسَ اِستَغفِروا ربَّکُم ثُمَّ تُوبوا اِلَیهِ وَ سَلُوهُ مِن فَضْلِهِ وَ استَسقُوهُ سُقیاً رَحمَة لا سُقیا عَذاب.

ای مردم از خدای خود طلب مغفرت کنید سپس از لغزش‌های خود برگردید و توبه نمایید و با قلب خاشع از ذات پروردگار خیر و رحمت طلبیده و به درگاه ذوالجلالش پناه آورید تا باران پر خیر و برکت را بر شما ارزانی بخشد تا خشکسالی و قحطی را بر طرف گرداند. این گفته به این امر اشاره دارد که راه خلاص از بلا و مصیبت‌های دامنگیر تنها از طریق توبه و استغفار علاج‌پذیر است.



۴۳۱ ـ اَیُّهاالنّاسَ اِنَّ لَنا عَلَیکُم حَقاً النَّصیحَةُ بِالغَیبِ وَ المَعاوَنَهُ عَلی الخَیرِ.

ای مردم به یقین ما را بر شما حقی است مگر حق نصحیت و راهنمایی کردن شما. بر اصل ایمان به ذات خدا و ایمان و باور راستین به روز آخرت که آن روزی است اگر به ظاهر در انظار غایب و پنهان است ولی در واقع آشکار و عیان است. همچنین بر ماست که در کارهای خیر و صلاح شما را کمک کنیم.

یعنی لازم است که پیشوایان دین، مسلمانان را در کار خیر و صلاح کمک کرده و رعیت و ملت را به راه حق و ایمان به روز آخرت هدایت کنند.



۴۳۲ ـ اَیُّها النّاس اِنِی اَخشی اَن تَکونَ سُخطَتُهُ عَمَّتْنا جَمیعاً فَاتَّبِعُوا ربَّکُم وَ اَنزِعُوا وَ تُوبُوا اِلَیهِ وَ اَحدِثوا (قالَها عامَ القَحطِ).

فاروق رضي الله عنه در سال قحطی و خشکسالی فرمود: ای مردم من بیم دارم که خشم و غضب خداوند

عالمیان همه‌ی ما را در بر گیرد. پس دستورات و برنامه‌های خدا را اطاعت کرده و گناهان خود را از ریشه بر کنید. و به سوی خدای خود برگردید و به کار خیر و صلاح و به انفاق مال و اخراج زکات و صدقات روی بیاورید.



۴۳۳ـ اِنّی وَاللهِ ما اَبعَثُ عَلَیکُم عُمّالِی لِیَضرِبُوا اَبشارَکُم.

من به خدای خود سوگند می خورم که من کارفرمایان خود را به سوی شما نمی‌فرستم تا بر پوست و بدن شما تازیانه و شلاق خود را فرود آورند.

یعنی : وظیفه‌ی امرای اسلام اقامه‌ی شعایر دین و تعلیم کتاب و سنت و اجرا عدالت اسلامی است نه اذیت و آزار مردم.



۴۳۴ـ اَیُّها النّاس تَاکُلُونَ مِن شَجَرَتَینِ لا اَراهُما اِلاّ خَبِیثَینِ البَصَلُ وَ الثُّوم[۱۳۷]

ای مردم شمااز دو نوع گیاه و سبزی زمین می‌خورید که آن پیاز و سیر است که من آنها را نوعی از گیاهان خبیثه می‌پندارم.

ملاحظه : ذکر آن به عنوان شجره خبیثه و گیاه پلید به خاطر بوی نامطبوع آن است، که به هنگام نماز جماعت باعث تنفر فرشتگان و اذیت مسلمانان است. در پاورقی متن عربی آمده است که فاروق فرمود که من خود در عهد رسول خدا مردی را دیدم که به خاطر بوی بد، بر اثر خوردن این گیاهان در مسجد دست او را می گرفتند و تا گورستان بقیع خارجش می کردند. پس اگر شما متمایل به خوردن آن باشید باید آن را پخته کرده و مطبوخش نمود.



۴۳۵ـ یا اَیُّها النّاس اِنّی قَد وُلِّیتُ عَلَیکُم وَ لا رَجاءَ اَن اَکُونَ خَیرَکُم لَکُم وَ اَقواکُم عَلَیکُم وَ اَشَدَّکُم اِستِضْلاعاً بِما یَنُوءُ مِن مَهَمِّ اُمُورِکُم ما وَلَّیتُ ذالِکَ مِنکُم (قالها بَعدَ تَولِیة الخَلافَة).

فاروق رضی الله عنه بعد از تصدی امر خلافت فرمود : ای مردم مرا که مسئول و سرپرست شما تعیین کرده‌اند امید بر آن نیست که من از شما بهتر و به لحاظ قدرت و نیرو از همه‌ی شما نیرومندتر و قوی‌تر بوده باشم. که به این جهت کار و امر شما را به عهده‌ی من گذاشته باشند. پس چون نقطه‌ی مشترکی در بین من و شماست پس در کارهای مهم و معضلات امورمرا یاری دهید و من هم شما را یاری خواهم داد.

۱۳۷ ـ لَقد کُنتُ اَرَی الرَّجُلَ عَلَی عَهدِ رَسُولِ اللهِ تُوجَدُ مِنهُ رِیحَةٌ فَیُوخَذُ بِیَدِهِ حَتّی یُخرَجَ اِلَی البَقِیعِ فَمَن کانَ اَکَلَها فَالیُمِیتُها طَبخاً (ازالة الخفاء ج ۲ ص ۹۱)

۴۳۶ـ ایُّها النّاسُ لَیسَ لِعُمَرَ وَ لا لِآلِ عُمَرَ الاّ ما لِلمُسلِمینَ قَریبِهِم وَ بَعیدِهِم [۱۳۸]

ای مردم در بیت‌المال عمومی آن چه که برای عامه‌ی مسلمانان چه نزدیک و چه دور تعیین شده است برای عمر و خانواده‌ی عمر نیز چیزی جز آن نیست.

ملاحظه : در روایت آمده اس که در بیت‌المال عمومی جز دو تکه لباس زمستانی و تابستانی برای عمر تجویز نشده و او با عامه‌ی مردم تفاوتی نداشته است.



۴۳۷ـ ایُّها النّاسُ مَا الجَزَعُ مِمّا لابُدَّ مِنهُ وَ مَا الطَّمَعُ فِیما لا یُرجی وَ مَا الحِیلَةُ فِیما سَیَزولُ

ای مردم داد و فغان چه سود دارد در امری که تحقق آن حتمی و قطعی است و طمع و امید را چه سود در کاری که امید به تحقق آن نیست. وحیله و نیرنگ را نیز چه فایده در کاری و در چیزی که در آینده زوال آن حتمی است.



۴۳۸ ـ ایُّها النّاسُ مَن اَحیا اَرْضاً فَهِیَ لَهُ .

در تشویق مردم به احیا نمودن زمین‌های مفتوحه

ای مردم هر کسی قطعه زمین بکری را آباد کند و زمین بایری را آماده‌ی کشت و زرع کند، عرصه و اعیانی آن ملک اوست. «می‌تواند به نحو مطلوب به کشت و زرع در آن بپردازد.»

امیرالمؤمنین رضی الله عنه بعد از فتح سرزمین‌های عراق و روم به خاطر دلگرمی مسلمانان در عمران و آبادانی مملکت در بخشنامه‌ای عمومی مردمان را به احیای زمینهای بایر سفارش کرد. و برای آن شرایطی نیز قرار داده است آن چنان که اگر پس از سه سال آن را محصور کرده و در آن کاری نکند، زمین را از او پس گرفته و به کسانی دیگر واگذار می‌کرد تا نظام طبقاتی و سرمایه‌داری (کاپیتالیسم) به وجود نیاید و این راه حلی بسیارحکیمانه‌ای است که جز در اسلوب و روش کار فاروق اعظم متصور نیست.



۴۳۹ـ اِنّا اِذا سَمِعنا بِکُم شَعَرنا اَحسَنُکُم وُجوهاً وَ اِذا اختَبَرْناکُم کانَتِ الخِبرَةُ اَولی بِکُم

هر زمانی که ما از طریق گفت و شنود مردم از شما شناخت پیدا می‌کنیم، در اول شما را در بهترین شیوه‌ی ظاهری می‌پنداریم ولی وقتی که شما را در بُته‌ی آزمایش عملی قرار می‌دهیم آن بهترین شناخت از شماست نه ظاهر امر. (در مثال آمده است که : « وَعِندَ الاِمتِحانِ یُکرَمُ المَرءُ اَوْ

۱۳۸ ـ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۳۸، «نبذه من سیرته»

یُهانُ» در امتحان اکرام و احترام انسان یا اهانت و تحقیرآن معلوم می‌شود. که سعدی‌هم در این‌باره چنین سروده است :

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد .



۴۴۰ ـ اِنّا مَسئُول عَنْ اَمانَتِی وَ مَا اَنَا فِیهِ.

به حقیقت من خود را درباره‌ی این امانت و آنچه را که در امر خلافت به عهده‌ی مُن است مسئول می‌دانم. این گفته اشاره به جمله‌ی «الاِمامُ مَسئُول عَن رَعِیَتِهِ» دارد. یعنی پیشوایان دین درباره‌ی کار رعیت و ملت مسئولیت بس سنگینی را به عهده دارند . بطوریکه سعادت و نجات آنان منوط به حسن عمل و عدم آن است.



۴۴۱ ـ اَنَا حَبِیبُ اِلَیَّ صَلاحُکُم عَزِیزٌ عَلَیَّ عَنَتُکُم.

من خیر و صلاح و رفاه حال شما را دوست دارم و در عین حال گرفتاری و دشواری‌های شما هم در نزد من بزرگ و بر من سنگینی می کند.



۴۴۲ـ اِنّا کُنّا اَذَلَ اُمَّة فَاَعَزَّنا اللهُ بِالاِسلامِ وَ مَهما طَلَبْناً العِزَّةَ بِغیرِهِ اَذَلّنا اللهُ.[139]

هر آیینه ما مسلمانان خوارترین و پست‌ترین ملت بودیم. خداوند ذوالجلال به وسیله‌ی اسلام ما را عزیز و ارجمند گردانید و اگر به گونه‌ای عزت خود را از غیر خدای عالمیان پنداریم بی‌گمان خداوند متعال ما را ذلیل و خوار می گرداند.

ملاحظه : از طارق بن شهاب رضی‌الله‌عنه روایت است به هنگامی که امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه به شام رفت در محلی به چاه عمیقی پر از آب برخورد کرد. از شتر خود پیاده شد. روپوش خفّ خود را از پایش در آورده و به دستش گرفت و به داخل چاه رفت. افسار شترش را نیز در دست دیگری قرار داد تا مقداری آب را از چاه بیرون بیاورد. ابوعبیده رضی‌الله‌عنه گفت : یاامیرالمؤمنین امروز کار عجیبی را انجام دادی که شایسته‌ی چون تو امیری در این سرزمین نبود. زیرا ملت شام که به فرهنگ و آداب اسلامی آشنا نیستند این عمل را در حق امیر مسلمانان ننگ می‌دانند. در این وقت فوراً فاروق برانگیخته شد و مشت محکمی را بر سینه‌ی ابوعبیده فرو آورد و گفت ای کاش کسی دیگر غیر از تو این سخن را می گفت. سپس فرمود : یا أبا عبیده ما قبل از اسلام، مردمی خوار و ذلیل بودیم و

۱۳۹ـ شرح نهج البلاغه لأبن الحدید، ج ۱۲ ص ۳۸

کمترین مردمان بودیم. خداوند متعال به وسیله‌ی اسلام به ما عزّت بخشید. و اگر بغیر از اسلام عـزت خود را به چیز دیگری بپنداریم به اشتباه رفته ایم و ما را به ذلت بر می گرداند.

شعر:

مـا بـه اسـلام گـشته‌ایـم عزیـز — مـردم عاقـل ایـن قـدر دانـد

هـر کـه عـزت بجـست جـز اسلامی — کردگـارش زلیـل گردانـد



۴۴۳ـ اَنَا لا اَحْمِلُ هَمَّ الاِجابَةِ وَاِنَّما اَحْمِلُ هَمَّ الدُّعاءِ فَاِذا اُلهِمْتُ الدُّعاءَ کانَتِ الاِجابَةُ مَعَهُ

به درستی که من در آغاز به اندیشه‌ی قبول شدن و پذیرش دعا نیستم. بلکـه بـه نفـس دعـا و آراستگی قلب انسان برای آن می‌اندیشم. هرگاه در اعماق قلب من اشعه‌ای از نور خدایی پدید آید و پرتوی بر دل نشیند، ودر پی آن به دعا کردن الهام شوم، بی گمان اجابت و پذیرش دعا را به همـراه خواهد داشت.

زیرا آمادگی درونی برای پذیرش نفس دعا شرط اساسی اجابت آن است.



۴۴۴ ـ اِنَّکَ لاتَنْفَعُ بِعَقلِ المَرءِ حَتّی تَنْتَفِعَ بِظَنِّهِ.

به درستی تو از عقل و خرد هیچ کس نمی‌توانی بهره‌مند شوی تا از حُسن ظن و نیـت پـاک وی بهره‌مند نگردی.

امیرالمؤمنین رضی الله عنه تنها عقل و خرد اشخاص را بدون حسن ظن مفید و سودمند بـه حـال مـردم نمی‌داند بلکه همراه با آن حُسن ظن و طینت پاک ارباب عقل و خرد را در مشورتها و راهنمایی‌های مردم مفید و سودمند می‌داند ...



۴۴۵ ـ اِنَّکَ وَاللهِ ما عاقَبْتَ مَن عَصَی اللهَ فِیکَ بِمِثلِ اَن تُطِیعَ اللهَ فِیهِ [۱۴۰]

به درستی هر که در باره ی تو خلاف حکم خدا رفتار کند سزای آن بهتر از این نیـست کـه در باره اش به موجب حکم خدا رفتار کنی.

یعنی در مجازاتها تفاوت فاحشی وجود دارد مجازات در دفاع ازحق خـدا مهمتـر از مجـازات از دفاع بر حق و حقوق شخصی است.

۱۴۰ـ ازاله الخفاء عن خلافه الخلفا حصه دوم ص ۲۲۵ عَن سَعِید بن المُصَیَّبِ قالَ وَضَعَ عُمَرُ ابنِ الخَطّابِ لِلناسِ ثَمانِیَ عَشَرَ کَلِمَةِ حِکَمٍ کُلُّها مِنها هَذِهِ الجُملَهُ. نقل معنی از منه ۱۲ حاشیه کتاب

۴۴۶ ـ اِیّاکُم وَ اَصحابَ الرَّأیِ فَاِنَّ اَصحابَ الرَّأیِ اَعداءُ السُّنَن.

زینهار، بپرهیزید از شبهات اصحاب رأی، کسانی که با رأی و اشتهای خود در دین و آیین اسلامی به اظهار نظر می‌پردازند. به حقیقت اینها دشمنان کتاب و سنت‌اند. از اشتباهات آنها باید پرهیز کرد.



۴۴۷ـ اِیّاکُم اَنْ تَأخُذوا النّاسَ عِندَ الغَضَبِ فَقُوموا بِالحَقِّ وَلَو ساعَةً بِالنَّهارِ.

شما را هشدار می‌دهم از اینکه مبادا مردمان را در حال غضب مورد محاکمه قرار دهید. چه بسا خشونت و غضب موجب تضییع حق گردیده و حق دفاع را از متخاصمین سلب خواهد کرد، پس همواره در مجلس دادرسی حق و حقیقت را مد نظر داشته باشید و با عدل و انصاف عمل کنید ولو این که یک ساعت در روز باشد.



۴۴۸ ـ اِیّاکُم وَ الرِّشا وَ الحُکمَ بِالهَوی.

در دادرسی و قضاوت بین مردم از رشوه گرفتن بپرهیزید و از قضاوت بر مبنای هوی و نفس نیز برحذر باشید.

ملاحظه : در واقع رشوه گرفتن و رشوه دادن یکی از موارد خاص خوردن مال به باطل است که آیه‌ی کریمه‌ی ﴿یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا لا تَأکُلُوا اَموالَکُم بَینَکُم بِالباطِلِ وَ تُدلُوا بِها اِلَی الحُکّامِ﴾ بر این امر نیز دلالت دارد که نباید مردمان به کسانی یا حاکمانی رشوه بدهند که حق را به ناحق و ناحق را به حق تبدیل دهند.



۴۴۹ـ اِیّاکُم وَ البِطنَةَ فَاِنَّها مُکْسِلَةٌ عَنِ الصَّلاةِ مُفسِدَةٌ لِلجَسَدِ مُورِثَةٌ لِسَقَمٍ.

زینهار بپرهیزید از شکم‌پروری و پرخوری پرهیز کنید. زیرا پرخوری انسان را از ادای فریضه‌ی نماز سست و تنبل می‌کند و بدن را فاسد و نارسا می‌نماید و عامل بیماری‌است.



۴۵۰ ـ اِیّاکُم وَ البِطنَةَ فَاِنَّها ثِقلٌ فِی‌الحَیاةِ و نَتنٌ فِی المَماتِ.

زینهار بپرهیزید از شکم‌پروری و پرخوری، زیرا در حال حیات عامل تنبلی و سستی بدن است و در حالت مرگ به علت بوی نامطلوب از آن باعث نفرت مردم است. شاعر گوید :

ز کم خوری کسی را تب نگیرد ز پرخوردن به روزی صد بمیرد

۴۵۱ـ اِیّاکُمْ و اَللَّحمَ فَاِنَّ لَهُ ضَراوةً کَضَراوةِ الخَمْرِ(ضَراوةً اَی عادةً نَزّاعَةً اِلَیها کَعادَةِ الخَمرِ) [۱۴۱]

زینهار بپرهیزید از افراط نمودن در تناول گوشت. زیرا افراط در آن عادتی را همچون عادت به نوشیدن شراب در وجود انسان پدید می‌آورد.

آنچنان که همیشه انسان را به مصرف کردن‌آن کشش می‌دهد و تمایل به آن را در وجود تحریک کرده و انگیزه‌ی شهوانیت را نیز در انسان افزوده می کند.



۴۵۲ ـ اِیّاکُم وَ السِّمنَةَ فَاِنَّها عُقلَةٌ.

زینهار بپرهیزید از افراط در مصرف کردن چربی زیرا مصرف زیاد آن موجب لکنت و حبس زبان و سنگینی بدن است.



۴۵۳ ـ اِیّاکُم وَ لَعنَ الأرضِ.

زینهار بپرهیزید از لعن و نفرین کردن از زمین.

چون زمین محل کشت و زرع و مرکز روزی است ، نشاید آن را تعطیل کرد و به گونه‌ای از آن نفرت نمود. به بهانه‌ی این که جای کافران و ملحدان است.

در زمین که کار تو نبرد ‌‌ بر از وی نه تنگ شد آفاق

مگذران لعنیت زمین به زبان ‌‌‌ که زمین است موضع ارزاق



۴۵۴ـ اِیّاکُم وَ الضَّحکَ.

زینهار بپرهیزید از خندیدن و قهقهه کردن بر روی مؤمنین.

این مورد در سفارشی به سعد بن وقاص آمده است که به هنگام شکست کفار در قرار گرفتن آنها در جوار اسلام و امان خواستن از مسلمانان به روی آنها نخندند و آنها را به مسخره و ملعبه نگیرند و در مقوله‌ی دیگری نیز آمده است که عادت کردن به خندیدن و قهقهه کردن بر روی مردم از حرمت و هیبت و شکوه انسان می کاهد.



۴۵۵ ـ اِیّاکُم وَالعَمَلَ بِالمَعاصی وَ کُفرَ النِّعمَة.

زنهار بپرهیزید از ارتکاب معاصی و تداوم بر آن. زینهار از کفران نعمت و ناسپاسی بر آن.

---

۱۴۱ ـ ازاله الخفاء، ج ۲، ص ۲۰۳

زیرا تداوم بر گناهان موجب قسوت قلب و خمود نور معرفت در دل‌هاست و کفران نعمت هم باعث سلب نعمت و خشم و غضب خداست.



۴۵۶ ـ اِیّاکُم وَ ذِکرَ النّاسِ فَاِنَّهُ داءٌ وَ عَلَیْکُم بِذِکرِ الله فَاِنَّهُ شِفاءٌ.

زینهار بپرهیزید از یادکردن مردمان به خصلت‌های زشت و بد. آن چه را که باعث سقوط شخصیت و هتک حرمت اوست زیرا ترور شخصیت انسان عامل همه‌ی بلاها و فتنه‌هاست.«بر شماست که همیشه به یاد خدا بوده و نعمت‌ها و موهبت‌های خدایی را به یاد داشته باشید که یاد خدا شفای همه‌ی دردهاست».

۴۵۷ ـ اِیّاکُم وَ هذِهِ المَجازِرَ فَاِنَّ لَها ضَراوَةً کَضَراوَةِ الخَمرِ [۱۴۲]

زینهار بپرهیزید از رفتن به کشتارگاهها و عادت کردن به خریدن گوشت درآن زیرا رفتن به این محلهاعادتی رادرانسان بوجود می‌آورد مثل عادت شراب خواران به نوشیدن شراب.

ملاحظه : فاروق ﷺ درجمله‌ی قبل شماره ۴۵۱ به عنوان «اِیّاکُم وَاللَّحمَ فَاِنْ لَها ضَراوَةً کَضَراوَةِ الخَمرِ» از مصرف گوشت، آن هم گوشتهای چرب و پیه‌دار مثل کله پاچه و ماهیچه‌ها که قصابان بیشتر از آن مصرف می‌کنند نکوهش نموده است. زیرا انگیزه‌های شهوانی و تحریک کننده‌ی آنچنانی را در انسان به وجود می‌آورد که مثل نوشیدن شراب در تحریک انگیزه‌های شهوانی انسان را به سوی محرمات سوق می‌دهد. برخی گفته‌اند تحذیر از رفتن به کشتارگاه‌ها به جهت پرهیز از قسوت قلب است؛ زیرا دیدن منظره‌ی شکستن استخوانها و پاره پاره کردن اعضای حیوانات و صحنه‌ی ذبح آنها نوعی قساوت را در قلب انسان به وجود می‌آورد. در لسان العرب به این نوع برداشت‌ها اشاره شده است.



۴۵۸ـ اِیّاکُم وَ نَومَةَ الغَداةِ فَاِنَّها مُبْخِرَةٌ مُجرِفَةٌ.

زنهار بپرهیزید از خواب بامدادان وسحرگاهان که آن موجب بخار معده و بوی نامطلوب دهان است.

ملاحظه : امیرالمؤمنین ﷺ در این جمله‌ی کوتاه به برخی از مسایل بهداشتی و تندرستی اشاره نموده است. زیرا نسیم صبحگاهان از بعد نشاط روحی به راستی حیات بخش انسان است و به انسان روحیه‌ی تازه‌ای را می‌بخشد. به علاوه تحرک بدن نیز ذر سلامتی وجود انسان تأثیر مثبتی را ایفا می‌کند.

---

۱۴۲ ـ کتاب ازاله الخفاء، محدث دهلوی، ج ۲، ص ۲۰۳ و به معنی پرهیز از مصرف زیاد گوشت نیز آمده است.

۴۵۹ ـ اِیّاکُم اَنْ تُنازِعَکَ نَفْسُکَ اِلی کِبَرٍ مما یُفسِدُ عَلَیْکَ اِخوانَکَ.

زینهار بپرهیزید ازخطرات نفس و پلیدیهای شوم آن و زینهار از این که نفس شما خلاف‌های دوستان را در نظر تو بزرگ جلوه دهدو تو رابه گمان بد و سوءنیت در حق آنان سوق دهد.

ملاحظه : زیرا نفس اماره انسان را، به زشتی‌ها و بدی‌هافرا می‌خواند. در واقع نفس اماره، مکاره است. نباید به جاذبه‌ی شوم آن گوش فرا داد.



۴۶۰ ـ اِیّاکَ وَ اِلقاءَ النّاسِ فِی الهَلَکَة [۱۴۳]

زینهار بپرهیزید از این که مسلمانان و سپاهیان اسلام را در خطر هلاکت قرار دهی.

ملاحظه : این جمله در سفارشی از امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه به‌ابوموسی‌اشعری رضی‌الله‌عنه در جبهه‌های عراق سفارش شده است که نباید سپاهیان اسلام در بیشه‌زارهای مخوف و باتلاق‌ها و جنگل‌های مهلک فرود آید، در واقع تذکر این امر به عنوان یک نوع تاکتیک جنگی تلقی می‌شود که باید فرماندهان سپاه، لشکریان را از این مهلکه‌ها به دور دارد.



۴۶۱ـ اِیاکَ وَ القَلِقَ وَ الضَّجْرَ وَ التَّأذِیَ بِالنّاسِ وَ التَّنَکُّرَ لِلخُصومِ فِی مَواطِنِ الحقِ اَلَّتِی یُوجِبُ بِها الاَجْرُ وَ یَحْسُنُ بِها الذُّخَرُ. (قالَها لِاَحَدِ الوُلاة)

زینهار بپرهیزید از دلخوری و نگرانی‌های ممتد و از اذیت و آزار مردم از انکار کردن سخنان به حق از طرف‌های دعوی که این امر باعث خیر و احسان و موجب پاداش و ثواب درآخرت است.

۴۶۲ ـ اِیّاکَ وَ المُکابَلَةَ (یَعنِی المُقابَسَةَ) [۱۴۴]

زینهار در مجادله‌ی علمی و مناقشات کلامی از مکافات حرف زشت و مقابله به مثل بپرهیزید (یعنی) حرف نادرست را در مجادله به کار نبرید و در مقایسه‌ی قول و فعل با طرف مخاطب مجادله‌ی خود مسامحه کن که شیوه‌ی ادب بحث و گفتگو چیزی جز این نیست و این امر زیبنده‌ی ارباب دانش و خرد است.



۴۶۳ ـ اِیّاکَ وَ مُواخاةَ الاَحمَقِ فَاِنَّهُ رُبَّما یُرِیدُ اَنْ یَنفَعَکَ فَیُضُرُّکَ.

زینهار! بپرهیزید از دوستی با انسان احمق و نادان که اگر بخواهد تو را نفعی برساند لاجرم بر اثر

---

۱۴۳ ـ کتاب ازاله الخفاء، ج ۲، ص ۶۵

۱۴۴ـ ازاله الخفا عن خلافة الخلفا شاه ولی الله محدث دهلوی جلد۲ ص۸۶ و فی حدیثه أنه نهی عن المکابلة. قال معناه مکافأة فعل القبیح. نهایه ابن‌اثیر ج۴ ص ۴۲ و شرح نهج البلاغه لابن الحدید ج ۱۲ ص ۱۵۲

نادان کاری خود، تو را ضرر می‌رساند.

دور بـــاش از مـــودت احمـــق   که از او جمله دردسر باشد خواهدت نفع
ای بـــسا گـــاه کانـــدر او احمـــق   ضـــــرر باشـــــد



۴۶۴ـ ایّاکَ وَ الاثْرَةَ وَ المُحاباةَ فِیما وِلاکَ اللهُ مِمّا اَفادَ اللهُ عَلی المُسلِمینَ فَتَجُورَ وَ تَظلِمَ

زنهار! بپرهیزید از این که از کارهایی که خداوند امر آن را به تو محول گردانیده است کسی را بر کسی دیگرترجیح داده و در انجام کارهایی که فایده‌ی آن به مسلمانان برمی گردد به گونه‌ای کوتاهی نمایی و شرم و حیا را نیز به خود راه نده آن چنان که به جور و ستمی مبتلا گردی.



۴۶۵ ـ اُوصِیکَ بِاسباغِ الوُضُوءِ فِی الشاتِی (اَی فِی یَومِ الشِّتاءِ).

برخی از وصایای مهم امیرالمؤمنین رضی الله عنه

شما را وصیت می کنم به این که در روزهای سرد زمستان وضوی کامل و تمام بردارید تا از صواب بیشتری بهره‌مند گردی.



۴۶۶ـ اُوصیکَ اَنْ لا تُرَخِّصَ لِنَفْسِکَ وَ لا لِغَیرِکَ فِی ظُلمِ اَهلِ الذِّمَّةِ (قالَها لأحَدِ الوُلاةِ)

در توصیه به رعایت احوال اهل ذمه فرمود : تو را وصیت می کنم نه به شخص خود و نه به غیر خود، اجازه ندهی که بر اهل ذمه ظلم و ستمی روا داری. زیرا ذمه‌ی اسلام ارجمند و عزیز است.



۴۶۷ـ اُوصیکَ اَنْ تَخشَی اللهَ فِی النّاسَ وَ تَخشَی النّاسَ فِی اللهِ.

تو را وصیت می کنم بر این که درباره مردم از خدای خود بترسید و مردم را نیز درباره‌ی خدا به خشیت و بیم از عذاب روز آخرت هشدار دهی و آن‌ها را نیز به رعایت دستورات و احکام خدا وادار کنی). و این وظیفه‌ی امر وظیفه‌ی حاکمان اسلام است.



۴۶۸ ـ اُوصیکَ بِتَقوَی اللهُ الَّذِی لا شَرِیکَ لَهُ.

تو را به تقوا و پرهیزکاری و ترس از خدایی که شریک و همتایی ندارد وصیت می کنم.

۴۶۹ ـ اُوصیکَ بِالصَّبرِ عَلَی المُصیبَةِ.

تو را به صبرو شکیبایی و تحمل بر همه‌ی مصیبت‌ها، (چه مصیبت نقص انفس و چه مصیبت نقص اموال) توصیه می کنم. که اجر و ثواب صابران مضاعف و بی‌حساب است.

۴۷۰ ـ أُوصِيکَ بِالصَومِ فِي شِدَّةِ أيّامِ الصَّيفِ وَ قَتلِ الأعداءِ بِالسَّيفِ.

تو را به روزه‌داری در روزهای گرم تابستان و همچنین پیکار با شمشیر در برابر دشمنان توصیه می‌کنم.

ملاحظه: و آن به این معنی است که گرمای داغ تابستان و شدت حرارت زخم با شمشیر بر روی کفار باید تو را از گرمای داغ و سوزان دوزخ به دور دارد.



۴۷۱ ـ أُوصِيکَ بِالعَدلِ فِي الرَعِيَّةِ وَ التَفَرُّغِ لِحَوائِجِهِمْ وَ ثُغُورِهِم.

تو را به اجرای عدالت در بین رعیت و ملت و آمادگی در رفع نیازمندی‌های آنان و حفظ حریم مرزهای مسلمانان توصیه می‌کنم.



۴۷۲ ـ أُوصِيکَ بِأَهلِ البادِيَةِ خَيراً فَاِنَّهُم اَصلُ العَرَبِ وَ مادَّةُ الاِسلام.

شما را توصیه می‌کنم به این که با اهل بادیه (صحرا) به نیکی رفتار کنی زیرا آنها اصل عرب‌اند و ماده‌ی اولیه‌ی اسلام‌اند. بر شما فرمانروایان است که به خاطر حفظ وفاداری و سابقه‌ی گرایش آنان به اسلام، احوال عمومی آنان را مدّ نظر داشته باشی.



۴۷۳ ـ أُوصِيکَ بِأَهلِ الاَمصارِ خَيراً فَاِنَّهُم رِدءُ العَدُوِّ وَجَباةُ الفَيْءِ لاتَحمِلْ فِيئَهُم الاّ عَنْ فَضْلٍ مِنهُم

من شما را به رعایت احوال عمومی شهرنشینان توصیه می‌کنم، زیرا آنها پناهگاه و یاری دهندگان مسلمانانند و محل درآمدهای اسلام و مایه جمع‌آوری غنایم جنگی هستند. سعی کنید بر آنها مالیات و خراج را تحمیل ننمایی مگر این که از هزینه‌ی زندگی و نیازمندی‌های آنان چیز زیادی و باقی‌مانده‌ای، باقی مانده باشد.



۴۷۴ ـ أُوصِيکَ بِأَهلِ الذِمَّةِ خيراً.

در توصیه‌ی به خلیفه‌ی بعدی

شما را درباره‌ی اهل ذمه «یهود و نصارا» که با اسلام عهد و پیمان دارند توصیه می‌کنم که با نیکی و حُسن اخلاق در معاشرت اجتماعی با آنها رفتار شود. «زیرا اسلام دین مروت و انصاف و رحم و شفقت است».

۴۷۵ ـ أُوصِيکَ بِتَركِ رَدغَةِ الخَبالِ فَقالَ وَ ما رَدْغَةُ الخَبالِ؟ قالَ شُرْبُ الخَمرِ.

شما را به ترک آب خنکی که در فساد و تباه کردن عقل و اندیشه انسان مؤثر است، توصیه

می کنم. پرسیدند : ردغه الخبال چیست؟ گفت : نوشیدن شراب است.



۴۷۶ ـ أُوصِيکَ بِتَعجيلِ الصَّلاةِ فِي يَومِ الغَيْمِ.

شما را توصیه می کنم به عجله کردن در اقامه‌ی نماز، (چه نماز جماعت و چه نماز انفرادی)، در روزهایی که آسمان ابری و مه‌آلود است. (مبادا در تأخیر آن مانعی پیش آید و مجال اقامه‌ی آن نباشد.)



۴۷۷ ـ أُوصِيکَ بِتَقوَى اللهِ وَ شِدَّةَ الحَذَرِ مِنهُ وَ مَخافَةَ مَقْتِهِ.

شما را به تقوا و پرهیزکاری و ترس از شدت عذاب خدای عالمیان توصیه می کنم.



۴۷۸ ـ أُوصِيکَ بِتَقوى اللهِ الَّذی يَبقی وَ يَفنِی ما سِواهُ.

شما را توصیه می کنم به تقوا و پرهیزکاری و ترس از خدایی که باقی و جاودان است و غیر از ذات اقدسش ناپایدار و فانی است.



۴۷۹ـ أُوصِيکَ بِتَقوى اللهِ وَ شِدَّةَ الحَذَرِ مِنْهُ وَ مَخافَةَ مَقْتِهِ اَنْ يَطَّلِعَ عَلی رِيبَة.

شما را توصیه می کنم به تقوای خدا و ترس و بیم از خدا، خدایی که بر شک و گمان شما آگاه است. «زیرا خداوند عالمیان بر خفی‌ترین چیزهایی که در دل انسان وجود دارد آگاه و بیدار است.»



۴۸۰ـ أُوصِيکَ وَ خَضْخَضکَ وَ نَصَحْتُکَ فَابتَغِ بِذالِکَ وَجهَ اللهِ وَ الدّارَ الآخِرَةَ.

شما را توصیه و نصیحت می کنم که در موقع تحریک شهوانیت جانب خدا را رعایت نموده و با این عمل رضایت خدا و پاداش روز آخرت را مدنظر قرار دهی و از انزال آن در فرج حرام بپرهیزید.



۴۸۱ ـ أُوصِيکَ بِکِتابِ اللهِ فَاِنَّکُم لَن تَضِلّوا ما اِتَّبَعتُمُوهُ.

شما را توصیه می کنم به التزام کتاب خدا «قرآن مجید» در حقیقت اگر به آن تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد.

در واقع التزام به احکام کتاب خدا و رد همه‌ی منازعات و اختلاف‌های موجود به این اصل تشریعی عامل حل همه‌ی اختلاف‌هاست که آیه‌ی کریمه‌ی ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى

ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ﴾ نسا/۵۹ بر آن دلالت دارد.



۴۸۲ ـ أُوصِيكُم بِالمُهاجِرينَ فَإنَّ النّاسَ يَكثُرُونَ وَ يَقِلّونَ.

شما امرای اسلام را به رعایت حقوق اجتماعی و حرمت ومنزلت مهاجرین (اصحاب مکه‌ای) توصیه می‌کنم. مردمان در مقاطع زمانی کم وبیش سیر صعودی و هبوط را طی می‌کنند. سپس از طریق مرگ و میر در فاصله‌ی کوتاه زمانی از بین می‌روند. (پس به جهت ارج نهادن به خدمات مهاجرین موقعیت معنوی و اجتماعی آنان را دریابید)

امیرالمؤمنین رضی الله عنه در این چهار شماره که ذکر آن گذشت به حفظ ارزش‌های معنوی قبائل عرب و حفظ حرمت ملت‌هایی که در پناه اسلام زندگی می‌کنند سفارش کرده و به آن ارج نهاده است ...).



۴۸۳ ـ أُوصيكُم بِالاَنصارِ فَإنَّهُم شُعَبُ الاِسلامِ الَّذِي يُلجَاءُ اِلَيهِ.

شما را به رعایت احوال عمومی و حفظ حقوق اجتماعی و موقعیت معنوی انصار (اصحاب مدینه‌ای) توصیه می‌کنم که به حق آنان شاخه‌ای از درخت اسلام‌اند، آن‌چنان که می‌توان در زیر سایه‌ی آن قرار گرفت و در کنارآن بیارامید و به هنگام ضرورت نیز به آن ملتجی شد.



۴۸۴ـ أُوصيكُم بِالاَعرابِ فَإنَّهُم اَصلُكُم وَ مادَّتُكُم وَ اِخوتُكُم وَ عَدوٌّ عَدُوكُم.

شما را به حفظ اصالت اعراب و درک موقعیت آنها توصیه می‌کنم. اعراب ریشه‌ی اصلی و ماده‌ی اولیه‌ی شما مسلمانانند. برادران دینی شما هستند و دشمن دشمنان مسلمانانند.



۴۸۵ ـ أُوصيكُم بِاَهلِ الذِمَّةِ فَإنَّهُم ذِمَّةُ نَبِيكُم وَ اَرزاقُ عَيالِكُم.[۱۴۵]

شما را به رعایت حقوق اجتماعی اهل ذمه و ارفاق با آنان توصیه می‌نمایم. زیرا اهل ذمه در امان رسول خدایند و از طریق پرداخت مالیات و خراج وسیله‌ی روزی شما مسلمانانند« لذا رعایت این حقوق جلوه‌ای از عدالت اسلامی است که باید آنرا مرعی داشت.»

ملاحظه : امیرالمؤمنین در موارد زیر : ۱ـ رعایت حال مهاجرین ۲ـ رعایت حال انصار ۳ـ رعایت حال اهل بادیه و صحرا نشینان ۴ـ رعایت حال اهل زمه و کسانی که در حمایت اسلامند .

۱۴۵ـ وصایاه ، وصیته للخلیفه من بعده کتاب اخبار عمر ص ۲۳۸

۵ـ رعایت عدالت اجتماعی با ملت و رعیت ۶ـ رعایت احوال اعراب. خلیفه ی بعد از خود را به رعایت این موارد سفارش فرموده است که در آن عمق تفکر و ژرف بینی آن حضرت در آینده نگری اسلام و مسلمین متجلی و روشن است که به حق خود در حیات پر بر کتش و در نهایت جهد و تلاش پیگیر به این مهم پرداخته و به آن ارج نهاده است.



۴۸۶ ـ اِتَّقِ اَهلَ الرَّأیِ وَ البَأسِ مِن اَصحابِکَ.

از خطوره و وسوسه‌ی ارباب رأی و تأثیر بدکاری آنها بر یاران شما بپرهیز.

امیرالمؤمنین ﷺ از اصحاب رأی و کسانی که با میل و اشتهای خود در مسائل دینی وارد می‌شوند، و همچنین از بدکاران و مکاران اعلام نفرت می کند. که اهل رأی و بدکاران را از جمله‌ی اصحاب و همکاران خود به دور کرده و آنها را طرد کنند تا افکار و اندیشه و عقاید دیگران را مخدوش نکنند.



۴۸۷ـ اُنظُروا فِی ذُنُوبِکُم کَاَنَّکُم عَبیدٌ لا تَنظُروا اِلی ذُنوبِ النّاسِ کَاَنَّهُم اَربابٌ.

به گناهان خود آن‌چنان بیندیشید که بنده‌ای ضعیف و ناتوانی هستید و به گناهان مردم آن‌چنان نیندیشید که ارباب قدرتمند و زورمداری هستند. یعنی ارتکاب گناه از جانب هر کس موجب عذاب روز آخرت است و کسی را توان رهایی از آن نیست.



۴۸۸ ـ اُوفُوا بِعَهْدِ الله وَ قُومُوا عَلی اَمرِهِ یَکُنْ لَکُم عَوناً وَ ناصِراً.

به عهد و پیمانی که با خدای خود برقرار نموده‌اید وفا کنید و دستورات و اوامر خدا را بر پا دارید که خداوند عالمیان شما را منصور و مظفر خواهد نمود.



۴۸۹ ـ اَیُّما عامِلٍ لِی ظَلَمَ اَحَداً وَ بَلَغَتنِی مَظلِمَتُهُ فَلَم اُغَیِّرها فَاَنا ظَلَمْتُهُ.

هر کارداری از کارداران حکومت اسلامی که بر رعیت و ملت ظلم و ستمی را روا بدارد و خبر آن به گونه‌ای به من برسد، اگر چنانچه من آن را تغییر ندهم و احقاق حق نکنم بی‌گمان چنان می‌پندارم که شخصاً خود عامل آن بوده‌ام.

امیرالمؤمنین ﷺ در نظارت دقیق و مراقبت جدی بر عاملان و کارداران خود همیشه احساس مسئولیت کرده است. که شماره ۴۴۰ بدان اشاره شده است.

گـر بـدانم کـه از حواشـی مـن	سـتمی دیـد هـیچ بیچـاره
پـس مـن آن را تـدارک نکـنم	بـوده باشـی خـودم سـتمکاره



۴۹۰ ـ اَینَ المَهرَبُ مِمّا هُوَ کائِنٌ (یَقْصِدُ یَومَ القِیامَةِ).

به کجا راه گریزی است از آن چه که وقوع آن قطعی و حتمی است. که آن روز، روز قیامت و روز حساب و کتاب است.



۴۹۱ـ اِنَّکُم لَن تَنصُرُوا عَلَیهِم بِعَدَدِکُم وَ لا بِعُدَّتِکُم وَ اِنَّما تَنْصُرُونَ بِدِینِکُم وَ تَقواکُم فَاِنْ حُدتُم عَلی ذالِکِ هُزِمتُم .

به درستی که در نبرد و پیکار با دشمنان، بیشتر نیروی ایمان، عامل پیروزی است به یقین شما به وسیله‌ی تعداد افراد لشکریان با تدارکات و تجهیزات جنگی نمی‌توانید بر دشمنان پیروز شوید. بلکه تنها از طریق دین و آیین خود و تقوا و پرهیزکاری می‌توانید بر دشمنان اسلام غالب گردید. پس اگر از این حدود عدول کنید به یقین شکست خورده‌اید. این مطلب در شماره ۴۲۲ همین کتاب بدان اشاره شده است.



۴۹۲ـ اِنّها فُضُولٌ لا تَجدِی وَ زَوائِدُ لا تَنفَعُ وَ لا تُغنِی (یَقْصِدُ مَتاعَ الدُّنیا).

به درستی متاع دنیایی چیزی زائدی است که نه نفع و فایده‌ای در بر دارد و نه انسان را نیز بی‌نیاز می‌کند . پس جز در موارد ضروری و مشروع دلباختگی به آن سودی ندارد.



۴۹۳ ـ اَنتُم اَعوانُ الحُتوفِ عَلی اَنْفُسِکُم (الحُتوفُ المَوتُ) .

شما خود به مرگ خود کمک می‌کنید .



۴۹۴ـ اِنتَهَی عَجَبی عِندَ ثَلاثٍ اَلمَرءُ یَفِرُّ مِنَ المَوتِ وَ هُوَ لاقِیهِ وَ المَرءُ فِی عَینِ اَخِیهِ القُذاةُ فَیُعِیبُها وَ یَکونُ فِی عَینِهِ الجَزْعُ فَلا یُعِیبُهُ وَ المَرءُ یَکونُ فِی دابَتِهِ الضَّغنُ (اَی العِوَجُ) فَیُقَوِمَها جُهدَهُ وَ یَکونُ فِی نَفسِهِ الضَّغنُ فَلا یُقَوِّمُ نَفسَهُ .

من از سه کس تعجب می‌کنم: از کسی که از مرگ فرار می‌کند، در حالی که مرگ او را فرا می‌گیرد. و از کسی که اگر در چشم برادرش پر کاهی یا خاشاکی را ببیند، آن را عیب می‌پندارد. ولی در چشمان خود شاخه‌ی درختی است که آن را عیب نمی‌داند. و نیز از کسی که در چهارپایش نوعی

لنگی هست، با تلاش ممکن آن را علاج می‌کند اما در خود که لنگی هست و آن را اصلاح نمی‌کند.
متأسفانه این نقص یکی از بیماری‌های عمومی است که چون تیرگی آثار گناه صفحه‌ی دل را فرا گرفته و از خدا و مکافات آخرت غافلش کرده است به کوچکترین سبب بدون این که سودی درآن باشد، زبان به بدگویی از دیگران می‌گشاید. شاعری چه خوب گفته است :

غافلند این خلق از خدای‌خودای‌پدر — لاجرم گویند عیب یکدیگر
هرکسی گرعیب خود دیدی ز پیش — کی شدی فارغ وی از اصلاح خویش



۴۹۵ـ اَوْصى عُمَرُ اِبنَهُ عَبدُالله عِندَ وَفاتِهِ یا بُنَیَّ عَلَیْکَ بِخِصالُ الإیمانِ قالَ وَ ما هُنَّ قال الصَّومُ فِی شِدَّةِ اَیّامِ الصَّیفِ وَ قَتلُ الاَعداءِ بالسَّیفِ وَ الصَّبرُ عَلى المُصیبَةِ وَ اِسباغُ الوُضُوءِ فِی الیَومِ الشاتِی وَ تَعجیلُ الصَّلاةِ فِی یومِ الغَیْمِ وَ تَرْکُ رَدغَةِ الخَبالِ ، قالَ وَ ما رَدغَةُ الخَبالِ، قالَ هُوَ شُربُ الخَمرِ.

حضرت عمر ﷺ به هنگام وفاتش به عبدالله پسر خود این چنین وصیت می کند ای پسرم بر توست چند خصلت از خصلت‌های ایمان است. عبدالله پرسید آنها کدامند؟ فرمود: روزه‌داری در روزهای گرم تابستان، پیکار با شمشیر در برابر دشمنان، صبر و شکیبایی در مقابل مصیبت‌ها، وضوی کامل در روزهای سرد زمستان، اقامه‌ی نماز در روزهایی که آسمان ابری است و ترک ردغهٔ الخبال که عقل و خرد انسان را فاسد می کند، عبدالله پرسید : ردغه‌الخبال چیست، فرمود نوشیدن شراب است.



۴۹۶ـ آنَستُ مِن نَفسِی ضَعفاً وَ انتَشَرَتْ رَعِیَّتِی وَ رَقَّ عَظمِی فَأَسئَلُ اللهَ اَن یَقبِضَنِی غَیرَ مُفرِطٍ (قالَها فِی آخِرِ حَیاتِهِ).

امیرالمؤمنین ﷺ در آخر حیات خود فرمود : در خود احساس ضعف و ناتوانی می کنم. رعیت و ملتم پراکنده شده و استخوان‌هایم ضعیف گردیده است. لذا از خداوند عالمیان التماس می کنم مرا دریابد و جانم را بگیرد، آن چنان که افراطی را نکرده باشم.



۴۹۷ ـ اَیَّتُها الرُّعاةُ اِنَّ لِلرَعِیَةِ عَلَیکُم حَقٌّ فَاعلَمْ اَنَّهُ لا شَیءَ اَحَبَّ اِلی اللهِ وَ لا اَعَزَّ مِن حِلْمِ اِمامٍ وَ رِفْقِهِ (اَیَّتُها الرُّعاةُ اَی الوُلاةُ).

ای گروه حاکمان و امیران (حکومت اسلامی) : به یقین رعیت و ملت را بر شما حقی است و به یقین بدانید که هیچ‌چیز درنزد خدای متعال محبوب‌تر و عزیزتر از حلم امام وارفاق وی نیست.

حرف ب

۴۹۸ـ بِئسَ الحاکِمُ اَنا اِذا شَبِعْتُ وَ جاعَ النّاسُ.

من بد حاکم و امیری خواهم بود اگر خود سیر شوم و در عین حال مردم و رعیت گرسنه باشند.

اصل داستان :

امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه در سال قطحی و خشکسالی مشهور در مدینه به خاطر همدردی با مسلمانان بر اثر شدت نگرانی از احوال عمومی مردم، گوشت و چربی و غذاهای مقوی را ترک نموده و بیشتر از روغن زیتون استفاده می‌کرد. که بر اثر آن به حدی ضعیف و ناتوان شده بود که مسلمانان به وی پیشنهاد نمودند تا از بیت‌المال به قدر کفاف از غذاهای مقوی استفاده کند. اما ایشان در پاسخ آنان فرمودند: چگونه حاکم و پیشوایی هستم که خود سیر شوم ولی مردم گرسنه باشند. و این بدان معنی است که اگر حاکم و امیر ملتی سیر شود از احوال عمومی ملت و رعیت بی‌خبر خواهدشد. خدا رحمت کند شیخ سعدی را که گوید :

شعر :

آنکه در راحت و تنعم زیست   او چه داند که حال گرسنه چیست



۴۹۹ـ بِئسَ الوالِی اَنا اَنْ اَکَلْتُ طِیبَها وَ اَطْعَمتُ النّاسَ کَرادِیسَها.

من بد حاکمی خواهم بود که خود از گوشت، آن چه را که خوب و خوشمزه است بخورم، و به مردمان استخوان ببخشم.

این جریان به هنگامی بود که نوعی غذای چرب و لذیذ را به حضور امیرالمومنین رضی‌الله‌عنه آوردند تا آن را تناول نموده و تا حدی از آن نیرو بگیرد . وقتی که به آن نگاه خیره‌ای کرد، فرمود : من این غذا را تناول نمی کنم. چگونه رواست آنچه را که خوب و لذیذ است تناول کنم ولی به مردم استخوان و شانه و سرو کله‌ی خالی بخورانم.



۵۰۰ـ بِئسَ الجّارُ الغَنِیُّ یَأخُذُکَ بِما لا یُعْطِیکَ مِن نَفسِهِ فَاِن اَبَیْتَ لَم یَعْذُرکَ.

چه همسایه‌ی بدی است آن همسایه‌ی ثروتمندی که کاری را از تو بخواهد ولی مزدی را تعهد نکند و اگر خواسته‌اش برآورده نشود ، شمارا هم معذور ندارد.



۵۰۱ـ بِحُبِّ الاَوطانِ عُمِّرَتْ البُلدانُ.

حب وطن‌نشانه‌ای‌ازایمان است وبا عشق وعلاقه به‌آن‌شهرها آبادخواهندشد.

در روایت و اخبار آمده است که از جمله‌ی «حُبُّ الوَطَنِ مِنَ الایمان» پیداست که محتوای آن اصلی

است از ایمان و اشعه‌ای از نور الهی که فروغ آن تاریکی درون را زدوده و به قلب انسان‌های پاک روشنایی می‌بخشد. حکما، اندیشمندان، شعرا و ادبا هریک من باب طبع خود و بر حسب ذوق و میل باطنی خود بر اساس جاذبه‌ی عشق و علاقه‌ی درونی به سرزمین و زادگاه خود و آثار گذشتگان خود در طول تاریخ زندگی تلخ و شیرین آنها درباره‌ی احتفاظ به سرزمین و مملکت و دیاری که در آن زندگی می‌کنند، چه بسیار داستان‌های شیرین و پند و امثال شیرین و سیر صعودی و فراز و نشیب‌های روزگار را در قالب‌های مختلف در کتاب‌های خود و دفتر و یادداشت‌های خود به یادگار برای نسل‌های آینده گذاشته‌اند تا حماسه‌ی ملی و عشق و میل باطنی و سوز درونی آنها را زنده نموده و به آن حیات تازه‌ای ببخشند. و سعی و تلاش خود را در حفظ و حراست از سرزمین پاک خود و گذشتگان خود به کار گیرند. شعرا و ادبای دوران به عنوان فرزندان فداکار و وفادار این سرزمین خدادادی که در سطح گیتی سهم به سزایی را در آن دارند. چه بسیار نکته‌های جالبی را در قالب شعر و نثر در زمینه‌ی فرهنگی، دینی، ملی و ادبی ـ اجتماعی گنجانیده‌اند که به حق از طرفی ایفای وظیفه نموده و از طرفی دیگر حماسه‌ی بس بزرگ ملی را در ضمن نگهداری از دین و آیین خود در قلب مردم آفریده‌اند.

در این راستا و در این محتوا شاعر معروف عرب، محمد الجواهری چه زیبا این محتوا را در این بیت عربی از قصائد غرای خود سروده و به اصل پاک حب وطن و میهن‌دوستی حیات تازه‌ای را بخشیده است :

وطن تشیدُهُ الجماجِمُ و الدم   تتهدّم الدنیا و لا یتهدّمُ

وطن و سرزمین که هسته‌ی آن اسکله و قواره‌ی ظاهری آن از جمجمه و استخوان و خون شفاف و حیات‌بخش انسان‌ها مایه گرفته و به آن مستحکم و استوار گردیده است. اگر دنیای حاضر و موجود منهدم و نابود شود، و نسل‌های آن قوم و ملتی که در آن زندگی کرده‌اند، بر اثر ظلم و ستم بیدادگران منقرض شوند، بی‌شک این سرزمین پاک خدادادی تا وقتی که این نظم و نظام خدایی در هم پیچیده شود، این سرزمین و محل خواهد ماند. و در آخر با زبان حال بر خون شهدایی که در راه قداست و کیان آن جان خود را فدا کرده‌اند، شهادتی بر حق را خواهد داد.

فاروق اعظم به عنوان خلیفه‌ی اسلام، خلیفه‌ای دادگر و مردم دار در عالم اسلام در ۱۴۲۸ سال قبل در جمله‌های شماره ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۹۱۲ «بحب الأوطان عمرت البلدان» در باب حرف ب و در جمله‌ی «لولا حبّ الوطن لخرب بلاد السوء» در باب حرف لام بدان اشاره نموده است.



۵۰۲ـ بَخٍّ بَخٍّ بَنِی عَدیٍّ اَرَدتُم الاَکلَ عَلی ظَهری وَاَن اَهِبَ حَسَناتِی لَکُم لا وَاللهِ حَتی تَأتِیَکُم الدَّعوَةُ وَلا اُطَبِّقُ عَلَیکُم الدَّفتَرَ وَلَو اَنْ تُکتَبوا آخِرَ النّاسِ [۱۴۶]

به به ای قبیله‌ی بنی عدی، می‌خواهید به بهانه‌ی نسبت خویشاوندی با من، از کوله‌بار من تغذیه کنید.

---

۱۴۶ ـ کتاب الفاروق، ج ۲، ص ۲۳۱

و از مسئولیتی که من بر دوش گرفته‌ام آنچنان استفاده کنید که حسنات خود را در آخـرت بـه شـما اختصاص دهم به طوری که از حسنات من کسر شود. به خدا قسم چنین چیزی ممکن نیست و دفتر را بر شما تطبیق نخواهم نمود گرچه در آخر دفتر هم نوشته شوید.

در شماره‌های قبل (تنظیم لیست افراد برای دریافت حقوق)در این کتاب به تفصیل به این مورد اشاره شده است.



۵۰۳ـ بسم الله الرَّحمن الرَّحیم مِن عَبدِ الله اَمیرِالمُؤمِنینَ اِلی نیلِ مِصرَ اَمّا بَعدُ فَاِن کُنتَ تَجری مِن قَبلِکَ فَلا تَجری وَ اِن کانَ اللهُ الواحِدُ الاَحَدُ القَهّارُ هُوَ الّذِی یَجریکَ فَنَسأَلُ اللهَ الواحِدَ القَهّارَ اَنْ یَجریَکَ (کَتَبَها لِرَفْعِ بِدعَةٍ فِی مِصرَ حَتّی یَفیضَ النیلُ)[۱۴۷]

دفع خرافات نیل مصر از کرامات عمر رضی الله عنه است.

به نام خداوند بخشنده و مهربان، از بنده خدا به امیرالمؤمنین به دریای نیل . اگر چنانچه تو از طـرف خود جاری می شوی ، جاری مشو واگر هم به دستور خدای یگانه و قهار و به امر او جاری می شوی ، پس ازپیشگاه خداوند مسئلت می کنم که تورا جاری نماید.

اصل داستان:

عمرو بن عاص رضی الله عنه حاکم مصر در بهار همان سالی که رودخانه‌ی نیل به زیر پرچم اسلام در آمده بود و بعد از چندی، اثری از بالاآمدن آب نیل مشاهده نشد، در رابطه با افسانه‌ی عروس نیل که هر ساله ملت آن دیار به خاطر جاری شدن آب دریا دختر بیچاره‌ای را به دریا می‌انداختند تا دریا جاری شود و طوفان کند. به اتفاق که تقدیر چنین بود در آن سال بموجب بی‌بارانی، دریای نیل دیرتر از سال‌هـای قبل جاری شد و خطر آن محصولات زمین‌های دیار را تهدید می‌نمود؛ لذا عمرو بن عاص نامـه‌ای بـه امیرالمؤمنین رضی الله عنه نوشت وضع منطقه و پیشنهاد مردم مصر را در رابطه با رسم و عادت مردم آن سامان همچنین مسأله‌ی عدم بالاآمدن به موقع خود و از طرفی تصمیم کوچ کـردن مـردم آن سـامان را از اطراف نیل به اطلاع امیرالمؤمنین رسانید تا امر او چه باشد و این مشکله را چگونه رفع کند. وقتی نامه‌ی عمرو بن عاص رسید و از موضوع اطلاع یافتند شدیداً پیشنهاد مردم مصر را رد کرد. و طی نامه ای بـه عمرو بن عاص رضی الله عنه نوشت که هر گز مردم را به این خرافات اجازه ندهید و نگذارید این بدعت فاسـد در بین مسلمانان زنده شود. به محض رسیدن پاسخ کارتی را که در پاکت ارسال داشته‌ام به دریای نیل بینداز.

وقتی که عمرو بن عاص رضی الله عنه کارت امیرالمؤمنین را به داخل رودخانه‌ی نیل انداخت، فردای آن روز

۱۴۷ ـ اخبار عمر، ص ۳۸۴.

به اذن خدا دریا ارتفاع یافت و شانزده متر بیشتر از قبل آب بالا آمد که به موجب این فرمان به غایله‌ی جریان عروس نیل در مصر خاتمه داده شد. علمای اسلام این امر را از کرامات حضرت عمر ﷺ دانسته‌اند که خداوند وی را سبب نابودی این خرافات قرار داد.



۵۰۴ ـ بِیِّعِ الحَیَوانَ اَحسنَ ما یَکُونُ فِی عَینِکَ.

در مورد حُسن معاملات و رفع منازعات بین مسلمانان سفارش می کند ، سعی کنید حیوانی را که به بازار فروش عرضه می‌نمایید که در نظر خود بهترین و زیباترین حیوان‌ها باشد. زیرا این موضوع در حسن معاملات و رفع منازعات بین مسلمانان نقش فعال و مثبتی را در بر خواهد داشت. چون بیشتر منازعات مردم بر اثر عرضه داشتن کالای معیوب و حیوان نامرغوب خواهد بود.



۵۰۵ ـ بَلَغَ عُمَرُ اَنَّ ناساً رُواةُ الاَشعارِ وَ حَمَلَةُ الآثار یَعِیبونَ النّاسَ وَ یَعِیبُونَ فِی اَسلافِهِم فَقامَ عَلی المِنبَرِ وَ قالَ وَ اِیّاکُم وَ ذِکرَ العُیوبِ وَ البَحثَ عَنِ الاُصولِ فَلَوقُلتُ لا یَخرُجُ مِن هذا الاَبوابِ اِلاّ مَن وَصمَهُ فِیهِ لَم یَخرُج مِنکُم اَحَدٌ.

به امیرالمؤمنین عمر ﷺ خبر رسید که برخی از راویان اشعار و صاحبان نقل آثار، مردمان و گذشتگان آن‌ها را عیب‌جویی نموده و آثار آنان را مخدوش می‌نمودند. امیرالمؤمنین فوراً بروی منبر رفته و طی خطابه‌ای این گونه اشخاص را از این عمل زشت و نابخردانه برحذر داشت. فرمود :من از این امر شما را بر حذر می دارم چون اگر بگویم کسی از این در خارج نشود مگر این که هیچ گونه عیب و نقصی در او موجود نباشد، بی‌گمان کسی از آن خارج نمی‌شود.

یعنی چون هر کس نوعی عیب و نقص در وجودش دارد. پس بهتر آن است که مردم به اصلاح خود بپردازند نه به عیب‌جویی دیگران.



۵۰۶ ـ بِالاِمارَةَ تَغبِطونَنِی فَوَاللهِ لَوَدِدتُ اَنّی اَنجُو کَفافاً لا عَلَیَّ وَ لا لِیَّ.

مرا به امارت و زمامداری می‌ستایید. به خدا قسم دوست داشتم به نحوی این دنیا را ترک کنم که از آن نه سودی و نه ضرر و زیانی را نبینم و آرزو دارم که در چنین حالی خداوند مرا محاسبه کند.

ملاحظه : این مورد به هنگام بیماری و در شرایطی که مسلمانان به هنگام عیادت او را به حسن امارت و حسن عدالت و دادگری می‌ستودند، گفته شده است که دلالت بر شدت خوف از روز آخرت دارد.

حرف ت

۵۰۷ـ تَجِدُ الرَجُلَ یُقاتِلُ عَمَّن لا یُبالِی اَن لا یَئُوبَ اِلَیَّ وَ تَجِدُ الرَّجُلَ یَفِرُّ مِن اَبِیهِ وَ اُمِّهِ وَ تَجِدُ الرَّجُلَ یُقاتِلُ اِبتِغاءَ وَجهِ الله فَذالِکَ هُوَ الشَّهِیدُ.

در شهادت اخلاص نیت شرط است

در جبهه‌ها کسی را خواهید یافت که در پیکار با دشمنان خود را به جای کسی می‌نشاند که مبالات نمی‌کند که به سوی من برگردد و مقید به شرایط جهاد نیست و کس دیگری را هم خواهید یافت که از پدر و مادرش فرار کرده و قصد دیگری را نداشته است و کسی دیگر هم وجود دارد که تنها برای رضای خدا و پیروزی اسلام به جبهه‌ها آمده است. پس فقط این اشخاص حایز مقام شهادتند و شهید واقعی محسوب می‌شوند



۵۰۸ـ تَجَهَّزوا لِلعَرضِ الاَکبَرِ (العَرضُ الاَکبَرُ یَومُ القِیامَة)

ای مردم خود را برای محاسبه مهم روز قیامت آماده کنید. یعنی از طریق طاعات و عبادات و حضور صمیمانه در جبهه‌های نبرد با دشمنان می‌توانید ذخیره‌ی لازم را برای روز حساب تدارک ببینید.



۵۰۹ـ تَحَمَّلتُها لِحُقوقٍ لَها عَلَیَّ فَاِنَّها طَبّاخَةٌ لِطَعامِی وَ خَبّازَةٌ لِخُبزِی غَسّالَةٌ لِثِیابِی مُرضِعَةٌ لِوَلَدِی وَ لَیسَ ذالِکَ بِواجِبٍ عَلَیها وَ مُسَکِّنٌ قَلبِی لَها عَنِ الحَرامِ .(قالَ ذالِکَ عَن زَوجَتِهِ) [۱۴۸]

درباره حقوق اجتماعی زنان و احترام به شخصیت آنها

فاروق اعظم رضی الله عنه درباره‌ی همسر خود این چنین فرمود: من به نسبت خود شدت و حدت همسرم را به این جهت تحمل می‌کنم که او بر من حقی دارد، او در منزل آشپزی می‌کند، غذایم را تهیه می‌نماید، نان روزانه را خبازی کرده و خمیر را می‌پزد، لباس‌هایم را شستشو می‌کند، بچه‌هایم را شیر می‌دهد، اگر چه این امر هم بر او واجب نیست و از طرفی نیز مرا از حرام نیز باز می‌دارد و تسکین‌دهنده‌ی آرزوهای نفسانی من است. پس باید بعضی از تقصیرات وی را پذیرفت.

مورد داستان:

مردی وقتی شکایت از همسر خود را به نزد امیرالمؤمنین می‌برد، ایشان را در حال منازعه‌ی لفظی با همسرش می‌یابد، فوراً از تصمیم خود منصرف شده و بر می‌گردد وقتی امیرالمؤمنین خبر می‌یابد او را به نزد خود خوانده و او را درست توجیه کرده و پند می‌دهد و می‌فرماید: همسران هم دارای حق و حقوق مسلمی هستندو باید آن را پذیرفت.

---

۱۴۷ ـ اخبار عمر طنطاوین، ص ۲۹۸، عنوان یتحمل زوجته

۵۱۰ـ تَخَشَّعْ عِندَ القَولِ.

به هنگام سخن گفتن و در ایراد خطابه‌ها در ارشاد و راهنمایی مردم، خشوع را رعایت کن و از خدای خود بیم داشته باش. مبادا خداوند شما را محاسبه کند و به عذاب گرفتار آیید. زیرا ترس و بیم از خداوند انسان را از قهر و غضب و احساسات آنی و بی‌معنی بدور می‌دارد.



۵۱۱ـ تَرَفَّق بِالمُسلِمِینَ فِی سَیرِهِم وَ لا تَجُشُّهُم مَسِیراً یَتْعَبُهُم (قالَها لِاَحَدِ القادَة)

در توجیه یکی از فرماندهان سپاه «ابوموسی اشعری» ﷺ درباره‌ی رعایت احوال عمومی سپاهیان در جبهه‌های نبرد فرمود: با سپاهیان اسلام ارفاق لازم را روا دارید. آنها را در مسیرهای خطرناک و دشوار و در سنگلاخ‌ها و باتلاق‌ها قرار ندهی. به گونه‌ای که موجب تلف یا ناراحتی آنها گردد.



۵۱۲ـ تَرَکتُ زَهرَتَکُم کَما هِیَ ما لَبِستُها فَاَخلَقتُهاوَ ثَمَرَتُکُم یانِعَةٌ فِی اَکمامِها (قالَها عِندَ الوَفاة)

امیرالمؤمنین ﷺ در بستر بیماری خود فرمود: دنیای شیرین و زیبای شما را درحالی ترک نمودم، که لباس‌هایی را که پوشیده‌ام تا کهنه و فرسوده نشدند ترک نکرده‌ام. میوه‌های تر و تازه را نیز به حال رسیدن و شادابی در غلاف خود رها نموده و آن‌ها را تناول نکرده‌ام.



۵۱۳ـ تَرکُ الذُنوبِ مِنَ الفَرضِ.

ترک گناه و معصیت از واجبات است. زیرا ارتکاب آن از منهیات است.



۵۱۴ـ تَرکَ فُضُولِ الدُّنیا مِنَ العَقلِ.

ترک مازاد از کفاف روزانه ناشی از عقل است.زیرا افزودن بر آن موجب طغیان نفس است.



۵۱۵ـ تَرکُ الخَطِیئَةِ خَیرٌ مِن مُعالَجَةِ التَّوبَةِ.

ترک نمودن خطاها و گناهان بهتر است از تلاش در پی توبه‌کردن و معالجه‌ی آن‌ها.



۵۱۶ـ تَرکُ الحَرَکَةِ عُقلَةٌ وَ طولُ الصُّمتِ سَدُّ اللِسانِ.

عدم تحرک موجب تعطیلی جوارح و اندام می‌شود و طول سکوت و تداوم بر آن نیز نیز موجب کندی زبان و تباهی آن است.

ملاحظه : این توصیه‌ها موردی از حکمتهای امیرالمؤمنین است که در آخر کتاب نگارنده به عنوان حسن ختام به آن‌ها اشاره نموده است.

۵۱۷ ـ تَزَیَّنوا لِلعَرضِ الاَکبَرِ عَلی الله لا تَخْفی مِنْکُم خافِیَةٌ .

خود را برای نمایش بزرگ در روز آخرت و عرض اعمال در پیشگاه خداوندی که هیچ چیز پیش او مخفی و پنهان نیست آماده سازید. که این آمادگی شما را از گناه و تباهی به دور خواهد داشت.



۵۱۸ ـ تَسأَلُ الله عَمّا لَمْ یَکُن فَاِنَّ فِیما کانَ شُغلاً عَمّا لَم یَکُن .

از چیزی که در عالم تکوین صورت نگرفته است سؤال می کنید؟ خیر، زیرا آن چه موجود است به کار تو کفایت دارد .

ای کــه در شــاه راه کــون و فــساد	مویی چــون قیـره کـردهای چـون شـیر
چنـــد پرســـی ز حـــال نـــابوده	لختـــی از حـــال بـــوده عبـــرت گیـــر



۵۱۹ ـ تَعَلَّمُوا العِلمَ وَ السَّکینَةَ وَ الحِلمَ.

ای مردم علم و دانش، ادب و وقار و خویشتن‌داری را یاد بگیرید.

که این خصلتها زینت بخش انسان است. زیرا این خصلت‌ها که زینت‌بخش انسان است و شخصیت و کرامت او را می‌نمایاند.



۵۲۰ ـ تَعَلَّمُوا اَنسابَکُم تَعرِفُوا بِهِ اُصولَکُم فَتَصِلوا بِها اَرحامَکُم .

ای مردم علم و دانش نسب‌شناسی و سلسله‌ی نژادی خود را بیاموزید و آن را دریابید. زیرا به وسیله‌ی آن می‌توان اصل و نسب خود را شناخت و آن‌گاه از این طریق می‌توان خویشاوندان خود را جستجو کرده و صله‌ی ارحام را به جای آورد.



۵۲۱ـ تَعَلَّموا النَّسَبَ وَ لا تَکُونُوا کَنَبْطِ السَّوادِ اِذا سُئِلَ اَحَدُهُم عَن اَهلِهِ قالَ مِن قَریَةٍ کَذا (النَّبطُ السَّوادُ اَی العَبیدُ) [149]

دانش انساب را فراگیرید، نکند که مانند بندگان و بردگانی باشید که به آنها نبطالسواد گویند که

---

۱۴۹ ـ کتاب ازاله الخفا عن خلافه الخلفاء، محدث دهلوی، کلمات عمر، ص ۱۹۷.

اگر از یکی از آنها سؤال شود خانواده شما به چه خانواده ای منتسب می شود گوید به فلان روستا.

ملاحظه : نبط السواد قومی از اعراب بودند که به جمع روم و عجم در سواد العراق در آمده و متفرق شدند. سپس به جهت اشتغال به کسب زراعت و کشاورزی زبان و نسب خود را از دست داده و نژاد خود را فراموش کردند.



۵۲۲ ـ تَعَلَّمُوا النَّسَبَ فَرُبَّ رَحِمٍ وُصِلَت بِعِرفانِ النَّسَب.

دانش نسب‌شناسی را فراگیرید، چه بسا خویشاوندان و کسان خود را از این طریق خواهید شناخت.

سوی علم نسب گرایی که نیست	جز بدین علم افتخار عرب
بس رحم کان شده است پیوسته	چون بدانسته‌اند علم نسب



۵۲۳ ـ تَعَلَّمُوا النَّسَبَ فَرُبَّ رَحِمٍ مَجهُولَةٍ قَد وُصِلَت بِها.

دانش نسب‌شناسی را بیاموزید زیرا چه بسا قوم و خویشانی گم شده را بوسیله‌ی آن خواهید شناخت.

توضیح : عرب به دانش انساب و فراگیری آن به منظور پاسداری از افتخارات نسبی و امتیازهای نژادی اهمیت می‌داد و به افراد اندکی که به ریشه‌ی قبائل و خصوصیات انشعاب‌ها و شاخه های فرعی ایل و تبارهای عرب آگاه بودند احترام شایانی قائل می‌شد لذا امیرالمؤمنین از این بعد به فراگیری دانش نسب سفارش فرموده است.

قابل تذکر است چون پیامدهای منفی و غیر منطقی آن در برخی موارد اثر نامطلوبی را در تفرقه بین اقوام و قبائل بجای می گذاشت و ستیزه جویهایی را نیز بر اثر حس برتری قومی بر قوم دیگر در بر داشت از این جهت درحدیثی از رسول خدا «بعنوانِ کُلُّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ یَنقَطِعُ اِلاّ سَبَبی وَنَسَبی» این امر تعدیل شده است. پس اگر رسول خدا از یک سو ارزش علم انساب را از نقطه نظر تعصب نژادی بی‌اعتبار اعلام می کند از سوی دیگر به استفاده از آن در مسیر صحیح نیز سفارش می کند و به جهت آثار مفید آن در شناخت خویشاوندان و نزدیکان به مقداری که بتوان از این طریق صله رحم رابه جا آورد ارج می نهد و از این جهت است که امیرالمؤمنین به آن سفارش می کند.



۵۲۴ـ تَعَلَمُوا اِنَّ الطَّمَعَ فَقْرٌ وَ اِنَّ اليَأسَ غِنيً وَ مَن يَئِسْ مِن شَيئٍ اِستَغْنى عَنْهُ.

ای مردم بدانید که طمع تعبیری است از نیازمندی و یأس و ناامیدی از هر چیز نیز تعبیری است از بی‌نیازی.

یعنی شخص طمع کار بطور مدام نیازمند و محتاج است وشخصی که از دنیا و مطامع آن مأیوس شده و قطع علایق کرده است توانگر وبی‌نیاز است. در واقع طمع صفتی است در هر پیکری به وجود آید عزت و شرافت و وقار را در هم شکند و تملق و چاپلوسی را به بار خواهد آورد.

دل به دست طمع نباید داد — که طمع کیمایی درویشی است
یأس باید گزید کاندر عقل — یأس را با توانگری خویش است



۵۲۵ ـ تَعَلَّمُوا النَّحوَ كَما تَتَعَلَّمُونَ السُّنَنَ وَ الفَرائِضَ.

دانش نحو را بیاموزید و آن را فرا گیرید هم‌چنان که دانش سنت (قول و فعل و تقریر پیامبر صلی الله علیه وسلم) و فرایض علم میراث را کسب می کنید.

ملاحظه : زیرا که علم نحو از اعراب کلمات بحث می کندوشناخت در باره‌ی آن نیز وسیله ای است برای فهم معنی کتاب خدا و فهم مطالب آن .



۵۲۶ ـ تَعَلَمُوا المُهنَةَ فَاِنَّهُ يُوشَكُ اَن يَحتاجَ اِحداكُم اِلى مُهنَة .

صنعت، کار و راه کسب روزی را فراگیرید. چه بسا کسی از شما به آن نیاز پیدا خواهد کرد چون انسان بی‌صنعت و بی‌هنر انسانی خوار و بی‌اعتبار است و از هیچ حرمتی برخوردار نیست.



۵۲۷ ـ تَعَلَّمُوا العِلمَ وَ عَلِّمُوهُ النّاسَ.

ارزش علم و دانش

علم و دانش را فراگیرید و آن چه را که یاد می گیرید نیز به مردم نیز یاد دهید. زیرا چون و دانش علم راهی است به سوی کمال خداشناسی و خود شناسی و جهل و نادانی عکس آن است.



۵۲۸ـ تَعَلَّمُوا مِنَ النُّجُومِ ما يَدُلُّكُم عَلَى سَبيلِكُم فِي البَرِّ وَ البَحرِ وَ لا تَزيدوا عَلَيهِ .

علم ستاره‌شناسی را آن‌قدر بیاموزید که [illegible] را به راه‌های خشکی و دریا راهنمایی کند و بیشتر از آن را به کار نگیرید. زیرا علم نجوم دانشی ظنی است و حجت محسوب نمی‌شود.

ای کسی که مصالح خویشت / در تو مانده گه وبیگاه
این قدر کسب کن زعلم نجوم / که به برّ و بحر دانی راه

۵۲۹ـ تَعَلَّمُوا العَرَبِیَةَ فَاِنَّها تَثبیتٌ لِلعَقلِ وَ تَزیِیدٌ فِی المُروئَةِ.

ارزش علوم عربی

. علم عربی را بیاموزید زیرا دانش آن موجب تثبیت عقل و خرد و افزودن جوانمردی و مروّت است.

ملاحظه : در روایت آمده است که آموختن علم عربی راهی است به سوی شناخت از کتاب خدا که به زبان عربی نازل شده است و در آن سرنوشت ملت‌ها و اقوام مختلف و عوامل صعود و نزول ملتها به گونه‌ای ذکر شده است که شناخت آن وسیله‌ی سیر تکامل انسان‌ها است.



۵۳۰ـ تَعَلَّمُوا اِعرابَ القُرآنِ کَما تَعَلَّمُونَ حِفظَهُ.

اعراب قرآن کریم رابیاموزید، همچنان که می‌خواهید حفظ آن را بیاموزید.

ملاحظه : در علوم عربی آمده است که فایده اعراب شناخت معانی الفاظ است که از این بعد می توان معانی قرآن را دریافت.



۵۳۱ـ تَعَلَّمُوا الوِقارَ وَ السَّکینَةَ.

همراه کسب علم و دانش متانت و وقار و سنگینی را نیز یاد بگیرید. که شخصیت و حرمت انسان در آن نهفته است و آن معرف شخصیت ذاتی و معنوی انسان است.



۵۳۲ـ تَفَقَّهُوا قَبلَ اَن تَسُودُوا.

پیش از آن که سرپرست خانواده گردید از تحصیل علم فارغ شده و از آن ذخیره کنید.

علم آموز وانگهی زن کن / گر تویی طالب نصاب علوم
زانکه اندیشه مصالح آن / باز دارد ز اکتساب علوم

این مقوله اگر چه مورد آن خاص است اما مفهوم آن کلی است. مقام و منزلت عالی بدون علم ودانش سودی ندارد. قبل از کسب آن باید به علم و دانش آراسته بود.



۵۳۳ ـ تَقُولونَ فُلانٌ شَهیدٌ لَعَلَّهُ اَنْ یَکُونَ قَد مَلاءَ دَفَّتَیْ راحِلَتِهِ وَرِقاً (اَی فِضَّةً)

شما در به گمان خود می‌گویید فلانی شهید است ولی در واقع او شهید نیست. شاید دو لنگه‌ی خرجینه مرکوب خود را از نقره و اموال غنیمت پر کرده باشد.

یعنی در جبهه‌های نبرد کشته‌شدن شرط نیست بلکه اخلاص نیت و کسب رضای خدا شرط رسیدن به مقام شهادت است.



۵۳۴ ـ تَواضَعُوا لِمَن تَتَعَلَّمُونَ مِنهُ لِیَتَواضَعُوا لَکُم مَن تُعَلِّمُونَهُ وَلا تَکُونُوا مِن جَبابِرَةِ العُلَماءِ فَلا تَقُومُ عِلمُکُم جَهلَکُم.

نسبت به کسانی که به شما علم و دانش می‌آموزند تواضع کنید و با مهربانی با آنها رفتار نما یید تا در نتیجه کسانی که شما به آنها علم آموخته‌اید، به شما تواضع لازم را نشان داده و مقام و حرمت شما را درک کنند و نکند از عالمان و معلمان متکبر و خود خواه باشید به طوری که علم و آگاهی شما کجی جهل و نادانی شما را توجیه نکند.

علما و دانشمندان علم بدون عمل را نکوهش کرده اند و پدیده‌ی چنین دانش و علمی را بدتر از جهل پنداشته اند. که سعدی شیرین سخن نیز این موضوع را چنین به تصویر کشانیده است :

از من بگو عالم تفسیر گوی را ‌‌ ‌ ‌ گر در عمل نکوشی نادان مفسری
علمی آدمیت است و جوانمردی و ادب ‌ ‌ ‌ ورنه ددی به صورت انسان مصوری



۵۳۵ ـ تَوَکَّل عَلَی اللهِ وَاستَعِن بِهِ عَلی اَمرِکَ کُلِّهِ.

بر خدای خود توکل کن و در همه‌ی کارهای خود از او استعانت بجوی.

تذکر : در قرآن آیه‌ی «وَمَن یَتَوَکَّل عَلَی اللهِ فَهُوَ حَسبُهُ» هر کس بر خداوند توکل کند خداوند او را کافی خواهد بود. بر این موضوع دلالت دارد.

توکل که عبارت است از اعتماد و اطمینان قلب در کلیه‌ی امور به خداوند تعالی منافی با توسل به اسباب نیست که در وضع اسباب حکمت‌هایی نیز وجود دارد.

گفت پیغمبر به آواز بلند ‌ ‌ ‌ با توکل زانوی اشتر ببند
گر توکل می‌کنی در کار کن ‌ ‌ ‌ گشت کن پس تکیه بر جبار کن



۵۳۶ـ تَهَجَّدَ عُمَرُ طُولَ لَيلَتِهِ بِقِرائَة الفاتِحَة فَقالَ لَهُ شَخصٌ مِن جيرانِـهِ رأَيتُـکَ اللَّيلَـةَ لا تَـزالُ فِـی قِرائَتِکَ عَلَی الفاتِحَةِ ثُمَّ تَركَعُ فَقالَ لَهُ عُمَرُ ثَكَلَتْکَ اُمُّکَ أَلَيْسَ تِلکَ صَلاةُ المَلائِكَة عَلَيهِمُ السَّلامُ .

ارزش نماز شب

حضرت عمر ﷺ در طول شب صلاه التهجد (نماز شب) را با قرائت سوره‌ی فاتحـه ادامـه داد . یکی از همسایگان پرسید من تو را دیدم که در تمام شب فاتحه خواندی و به رکـوع رفتـی . عمـر فرمود : مادرت به عزایت بنشیند مگر این نوع نماز خواندن ، نماز فرشتگان نیست.

﴿حرف ث﴾

۵۳۷ ـ ثَلاثٌ خِصالٍ مَن لَم یَکُن فِیهِ لَم یَنْفَعْهُ الایمانُ حِلمٌ یَرُدُّ بِهِ جَهلَ الجاهِلِ وَ وَرَعٌ یَحجُرُهُ عَنِ المَحارِمِ وَ خُلقٌ یُدارِی بِهِ النّاسَ.

سه خصلت خوب و پسندیده هست که هر کس دارای آنها نباشد، ایمانش به او نفعی نمی‌رساند. حلمی که با آن بتوان سفاهت جاهلان را تحمّل کرد و ورع و تقوایی که مانع از ارتکاب معاصی باشد و خلقی که به وسیله‌ی آن بتوان با مردم رفت و آمد و معاشرت اجتماعی شایسته داشت.

مرد را سود کی کند ایمان — گرچه ایمان اوست بایسته
تا نباشد در اوسه خصلت خوب — ورع و خلق و حلم شایسته



۵۳۸ ـ ثَلاثٌ مِن الفَواقِرِ جارٌ مُقامَةٌ اِنْ رأی حَسَنَةً یَستُرُها وَ اِنْ رأی سَیِّئَةً اَذاعَها وَ اِمرأةٌ اِذا دَخَلتَ عَلَیها السَنَتْکَ وَ اِن غِبتَ عَنها لَم تَأمَنها وَ سُلطانٌ اِنْ اَحسَنْتَ لَم یَحمِدکَ وَ اِن اَسأتَ قَتلَکَ[۱۵۰]

مهلکات را بشناسید

سه چیزمهلک و کمرشکن هستند: ۱ـ همسایه ثابتی که اگر خوبی را دید پنهان کند و اگر بدی را دید آن را اشاعه دهد. ۲ـ همسری که هر گاه به خانه در آمدی با نیش زبان تو را آزار دهد و وقتی که خانه را ترک کردی از او ایمن نباشی. ۳ـ پادشاه وفرمان‌روایی که هر چند کار نیکویی را انجام دهی تو را تعریف نکند و اگر کار بدی را انجام دادی تو را به قتل برساند.

ملاحظه : در حقیقت پادشاهان دنیایی بیشتر به این معایب منتسب می‌باشند. امّا امور خلفای اسلامی و امرای دین براساس کتاب خدا و سنت رسول خدا استوار است و بر مبنای آن حق کسی را ضایع نمی کنند. و در واقع این خصلت فارق بین پادشاهان و خلفای اسلامی است.



۵۳۹ـ ثَلاثٌ یَصفِی لَکَ وُدَّ اَخِیکَ سَلَّمَ عَلَیهِ اِذا لَقِیْتَهُ وَ تَوَسَّعْ لَهُ فِی المَجالِسِ و تَدعُوهُ بِاَحَبِّ الأسماءِ

سه چیز محبت و صفای دوستی کردن با برادران را خالص می کند : ۱ـ هر وقت او را دیدی، بر او سلام کنی. ۲ ـ در مجالس و محافل فراخی بر او حاصل نموده و وی را در کنار خود جای دهی. ۳ـ او را به بهترین اسمی که خوشایند اوست صدا کنی.

۱۵۰ـ قال عمر ما استفاد رجل او قال عبد بعد ایمان بالله خیراً من امرأة حسنة الخلق و دودٍ و لودٍ و ما استفاد رجل بعد الکفر من امرأة سیئة الخلق حدیدة اللسان ثم قال انّ منهنّ غُنماً لا یجدی منه (یعنی بعضی از زنان غنیمتی است که هیچ نعمتی مقابل آن نیست و بعضی دیگر طوق گردن است که به فدیه هم رهایی از آن ممکن نمی شود) «کتاب ازاله الخفاء عن خلافة الخلافاء شاه ولی الله محدث حصه دوم ص ۱۹۲ کلمات عمر »

۵۴۰ـ ثَلاثٌ یُهدِمنَ الدِّینَ زَلَّةُ العُلماءِ وَ جَدَلُ مُنافِقٍ بالقُرآنِ وَ اَئِمَّةٌ مُضِلُّونَ.

سه چیز دین خدا را نابود می کند. ۱ـ اشتباه علما در مسایل و احکام دین. ۲ـ مجادله‌ی منافقان با قرآن کریم و استناد کردن به آن. ۳ـ امامان و پیشوایان گمراه و گمراه کننده.

ملاحظه : تذکر به این موارد به این جهت است که در واقع این سه مورد بیشتر از هر مورد دیگری به اسلام لطمه وارد نموده و دین را به نابودی می کشاند. چون‌علما و دانشمندان رکن اصیل هرملتی هستند. سعادت وشقاوت هر ملتی به آنان بستگی دارد.



۵۴۱ـ ثَلاثٌ قَد ضَمِنَهُ اللهُ تَعالَی وَ لا خُلفَ فِیهِنَّ اِنَّ اللهَ لا یُضَیِّعُ اَجرَ المُحسِنینَ اِنَّ اللهَ لا یَهدِی کَیدَ الخائِنِین وَ اَنَّ اللهَ لا یُصلِحُ عَمَلَ المُفسِدینَ.

خداوند سه چیز را تضمین نموده است و در آن خلافی نیست: ۱ـ خداوند پاداش و اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند. ۲ـ خداوند خائنان را هدایت نکرده و حیله و نیرنگ آنها را نابود می کند. ۳ـ خداوند اعمال مفسدین را اصلاح نمی کند.



۵۴۲ ـ ثَلاثٌ مُهلِکاتٌ شُحٌ مُطاعٌ وَ هَواً مُتَّبَعٌ وَ اِعجابُ المَرءِ بِنَفْسِهِ.

سه چیز از مهلکات هستند: ۱ـ آزمندی و طمعی که مردم از آن پیروی کنند. ۲ـ خواهش‌های نفسانی که مردم همیشه به دنبال آن بروند.۳ـ خودبینی و اعجاب به نفس،به نحوی که شخص جز خود کسی رانبیند وجز سخن خود، سخن کسی را نپذیرد.

توضیح: طمع از این جهت از مهلکات است که فرد طمعکار اعتمادش به مردم بیشتر از اعتماد به خداست. آرزوهای نفسانی نیز آتش شهوت را دامن زده و دود آن فروغ ایمان را از بین می‌برد. شاعری گوید:

هوش دار نیفکندت پیروی نفس　　　در ورطه‌ای که سود ندارد شناوری

و شاعری دیگر نیز درباره‌ی عُجب چه خوش سروده است:

مرد معجب ز اهل دین نبود　　　هیچ معجب خدای بین نبود
بی‌خبر زان جهان و مست یکی است　　　خویشتن بین و بت‌پرست یکی است

بایزید بسطامی فرموده است : توبه از معصیت یکی است و از طاعت هزار. ابلیس از این طریق در دام شقاوت ابدی افتاد.

حرف ج

۵۴۳ ـ جاءَ رَجُلٌ اِلی عُمَرَ فقالَ اِنَّ لِی اُمّاً فَبَلَغَ بها سِنُّ الکِبَر اَنَّها لا تَقضِی حاجَتَها (البَولَ وَ الغائِطَ) اَلا وَ ظَهری لَها مَطِیَّةٌ فَهَلْ قَضَیتُها (اَی حقَّها) قالَ لا لِأَنَّها کانَت تَفعَلُ بِکَ ذالِکَ وَ تَتَمَنّی بَقائَکَ وَ اَنتَ تَفعَلُ بها ذالِکَ وَ اَنتَ تَتَمَنی مَوتَها.

کسی به نزد عمر رضی الله عنه آمد، و اظهار داشت که مادرم پیر و سالخورده است و خود نمی‌تواند به قضای حاجت برود و پشت من مرکب اوست. آیا حق او را ادا کرده‌ام؟ عمر رضی الله عنه فرمود خیر، . زیرا مادرت همین‌طور با شما معامله کرده است با این حال تمنا می‌کند که خداوند تو را زنده نگه دارد. شما نیز همین کار را با وی انجام می‌دهی ولی در عوض تمنا می‌کنی که خداوند او را متوفی کند. بنابراین ادای حق مادر بس دشوار است و باید آن را مد نظر داشت.



۵۴۴ ـ جاءَ رَجُلٌ اِلی سَیِّدِنا عُمَرَ ابنِ الخَطّاب یُریدُ اَنْ یُطَلِّقَ اِمرَأَتَهُ فَقالَ لَهُ عُمَرُ وَلِمَ قالَ اِنّی لا اُحِبُّها فَقالَ أوَ کُلُّ البُیوتِ بُنِیَت عَلَی الحُبِّ فَأَیْنَ المُرُؤَةُ وَ الذِّمَمُ.

مردی به نزد عمر بن خطاب آمد، که می‌خواست همسرش را طلاق دهد. عمر رضی الله عنه فرمود: چرا چنین کاری را انجام می‌دهی. گفت او را دوست ندارم. پس فرمود: مگر هر خانه‌ای که بناشود براساس محبت و علاقه‌ی قلبی بنا خواهد شد. آخر مروت و انصاف و عهد و پیمان کجاست؟.

یعنی باید به آنها ارفاق نمود. کجی‌های آنها را با صبر و رفتار خوب درست کرد.



۵۴۵ـ جاءَ صِهرٌ لِعُمَرَ یَطلُبُ مِنهُ مالاً مِن بَیتِ المُسلِمینَ فَانَهَرَهُ عُمَرُ وَ قالَ اَرَدْتَ اَن اُلقِیَ اللهَ مَلِکاً خائِناً.

مردی از خویشاوندان همسر عمر رضی الله عنه درخواست نمود که امیرالمؤمنین از بیت‌المال مسلمین چیزی را به او عطا کند.عمر رضی الله عنه او را ملامت نموده و خواسته‌ی او را رد کرد. فرمود شما می‌خواهی که من خدا را در حالت پادشاهی خائن به حال رعیت و ملت خود ملاقات کنم؟!

یکی از اسلوب و شیوه‌ی امارت عمر رضی الله عنه چنین بود که برای اهل بیت و خانواده‌ی خود هیچگونه تفضیل و برتری و امتیاز ویژه‌ای را قائل نمی‌شود تا در امر بیت‌المال هیچ گونه مشکلی پیش نیاید.

۵۴۶ ـ جالِسوُا التَّوابِينَ فَاِنَّهُم اَرَقُّ اَفئِدَةً.

با توبه‌کنندگان هم‌نشین باشید زیرا آنان دارای رقت قلب هستند و همنشینی انها در تحول درونی انسان‌ها اثر مثبتی را ایفا خواهد کرد. به همین دلیل است که سلف صالح این امت به هم‌نشینی توّابان اهمیت فراوانی قایل بوده‌اند.



۵۴۷ـ جَلَسَ عُمَرُ یُخاطِبُ نَفسَهُ وَ یَقُولُ کُنتَ بَسِیطاً فَرَفَعَکَ اللهُ وَ کُنتَ ضالاً فَهَداکَ اللهُ وَ کُنتَ ذَلِیلاً فَاَعزکَ اللهُ.

در خود شناسی خداشناسی است

روزی حضرت عمر رضی‌الله‌عنه نشست در حالی که با خود چنین می‌گفت: تو موجودی کم‌ارزش و بسیار جزیی بودی، خداوند عالمیان تو را رفعت و بلندی مقام داد. گمراه بودی، خداوند تو را هدایت فرمود. ذلیل و خوار بودی، خداوند تو راعزت بخشید.

در روایت آمده است «مَن عَرَفَ نَفسَهُ فَقَد عَرَفَ رَبَّهُ» بی گمان کسی خود را بشناسد خدای خود را نیز شناخته است.



۵۴۸ـ جِیِیءَ بِالهُرمُزانِ فَلَمّا دَخَلَ عَلَی عُمَرَقالَ عُمَرُکَیفَ اَنتَ وَ مَآلُ الغَدرِوَعاقِبَةُ اَمرِ اللهِ [۱۵۱]

هرمزان را اسیر کردند. وی را به حضور عمر آوردند. وقتی در نزد عمر رضی‌الله‌عنه حضور یافت، عمر رضی‌الله‌عنه فرمود چگونه سرانجام ظلم و ستمکاری خود و عاقبت امر خدا را دیدید؟

یعنی بالاخره ستمکاران عواقب شوم ظلم و ستمکاری خود را خواهند دید و به آن گرفتار خواهند شد.تفصیل داستان در شماره آمده است.

۱۵۱ـ الفاروق جلد ۲ ص ۱۵ داستان از انس بن مالک و احنف بن قیس در شهر تستر

﴿حرف ح﴾

۵۴۹ ـ حانَ وَقتُ اَداءِ الأمانَةِ وَ قَضاءُ الفَریضَةِ وَ لا اَدری کَیفَ أُؤَدِّیها.

امیرالمؤمنین رضی الله عنه به هنگام احساس مرگ خود در بستر بیماری فرمود وقت رد امانت‌ها و ادای آن و همچنین وقت قضای فریضه‌ی خدای عالمیان فرا رسیده است. نمی‌دانم که چگونه این امانت‌ها را ادا کنم؟

راستی تجلی این حالت روحانی در اواخر حیات و پیش از فوت نشانه‌ی معنویت و علاقمندی بروز آخرت است.



۵۵۰ ـ حاسِبوا اَنفُسکُم قَبلَ اَن تُحاسَبُوا فَاِنَّهُ اَیسَرُ لِحِسابِکُم.

عمل شخصی خود را محاسبه کنید. پیش از آن که عمل شما را محاسبه کنند. بی‌گمان این نوع حسابرسی‌ها برای شما سهل‌تر و آسان‌تر است .

سعدی رحمه الله گوید : هر که را حساب پاک است از محاسبه چه باک است یعنی هر کس به محاسبه‌ی نفس خود بپردازدحساب خود را خواهد دانست و ضرر و زیان خود را بررسی خواهد کرد که اگر کارش سودمند بوده به آن می‌افزاید و اگر مفید نبوده است به چاره‌ی آن می‌پردازد.



۵۵۱ ـ حاسِبوا اَنفُسَکُم قَبلَ اَنْ تُحاسَبُوا وَ زِنُوها قَبلَ اَنْ تُوزَنُوها.

نفس خودرا به محاسبه کشانید قبل از این که شما را به محاسبه کشانند و نفس خودرا وزن کنید قبل ازآن که نفس شما را وزن کنند.

ملاحظه : مقصود محاسبه و توزین اعمال در روز آخرت است.



۵۵۲ـ حُبِّبَ اِلَیَّ مِنَ الدُّنیا ثَلاثٌ الاَمرُ بِا المَعروفِ وَ النَّهیُ عَنِ المُنکَرِ وَ اِقامَةُ الحُدودِ.

در برنامه‌ی کار من سه چیز مهم و مورد نظر است و اهتمام به آن به نظر من از همه چیز مهمتر است. ۱ـ امر به معروف یعنی کاری که نیکو و پسندیده است. ۲ـ نهی از منکر یعنی کاری که زشت و ناپسند است. ۳ ـ اقامه‌ی حدود الهی و اجرای احکام هر آن چه را که شارع مقدس تشریع فرموده است.



۵۵۳ ـ حِرفَةٌ یُعاشُ بِها خَیرٌ مِن مَسأَلَةِ النّاسِ.

در پرهیز از تکدّی

صنعت و پیشه و کسب و کاری که تکافوی زندگی را بکند بهتر است از تکدی و حاجت‌بردن

به نزد مردمان.

فاروق در این گفته‌ی پرمحتوا و گفته‌ی دیگری در همین کتاب (۸۷۹) به فعالیت و تلاش در پی کسب روزی و معاش اشاره دارد و مردمان را از تنبلی و بیکاری برحذر داشته است. به علاوه که حکومت را در برابر مردم در مسأله‌ی تهیه‌ی کسب و کار و کارهای تولیدی در برابر مردم و رعیت مسئول می‌داند.

حرفتی گرچه نیک مختصر است | که بدان قوت روز بتوان ساخت
بهتر است از سؤال صد ساله | که بدان قوت عمر نتوان ساخت



۵۵۴ ـ حَسِبَ الرَّجُلُ مالُهُ وَ کَرَمُهُ دِینُهُ وَ مُرُوءَتُهُ (خُلقُهُ)

در طبایع مردم

برخی از مردم مال و ثروت و کرامت و حرمت اجتماعی را دین و آیین خود می‌پندارد، و برخی جوانمردی و مروت را.

ملاحضه: یعنی مال و ثروت زمانی ارجمند و عزیز است که وسیله‌ای برای درک دین باشد نه هدف اصلی برای زندگی و جوانمردی و بزرگواری هم زمانی ارزشمند است که در راه دفاع و حمایت از دین و مقدسات اسلامی و ارزش‌های اخلاقی به کار گرفته شوند.

۵۵۵ ـ حُسنُ الخُلقِ خَیرُ قَرِینٍ.

اخلاق نیکو بهترین دوست و رفیق انسان‌هاست.

هیچ رفیقی از اخلاق نیکو و پسندیده نیکوتر و بهتر نیست که اگر انسان به آن آراسته گردد دین و مقدّسات و شخصیت معنوی خود را محفوظ داشته است. و به این جهت است که خداوند متعال در قرآن کریم اخلاق پیامبر اسلام را ﷺ در آیه‌ی «وَ إِنَّکَ لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیمٍ» به عنوان بارزترین صفات پیامبر یاد می‌کند.

گر نمایی صدق قول نما | ور گزینی تو حسن خلق گزین
صدق قولی است بهترین رفیق | حُسن خلقی است بهترین قرین



۵۵۶ ـ حُمِلَ مَرَّةً مالٌ عَظِیمٌ مِنَ الخُمسِ فَقالَ اِنَّ قَوماً اَدَّوا الاَمانَةَ فِی هذا لَاُمَناءُ [۱۵۲]

یک فقره مال و سامان عظیمی را از خمس به حضور خلیفه اسلام آوردند در نگاهی به آن فرمود کسانی که این امانت را آورده اند امین و درستکار هستند.

مختصری از داستان:

به هنگام فتح مدائن پایتخت ایران که تاج کسری همراه اموال عظیمی از خزانه‌ی یزدگرد به عنوان خمس «یک‌پنجم» به مدینه فرستاده می‌شود وقتی که امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه این همه اشیاء نفیس و صندوقچه‌های طلا و نقره و جواهرات را مشاهده می‌کند با مسرّت و نشاط اعلام می دارد راستی آن قوم که این امانت‌ها را با خود آورده اند کسانی امین و باایمانی هستند که این همه اشیاء نفیس و قیمتی را بدون کم وکسر و در کمال امانت و صداقت به نزد ما آورده‌اند.[۱۵۳]

حضرت علی مرتضی رضی‌الله‌عنه در پاسخ به ایشان می‌فرماید : «إِنَّکَ عَفَفتَ فعفوا و لو رَتَعْتَ لَرَتَعُوا» می گوید : چون خودتان پاک و امین هستید زیردستانتان هم پاک و امین هستند. و اگر خائن بودی مطمئناً زیردستان شما نیز خائن و سودجو می‌بودند .

سعدی می گوید:

تو پاک‌آمدی بر حذرباش و پاک　　　که ننگ است‌ناپاک‌رفتن به‌خاک



۵۵۷ـ حَمَلَ عُمَرُ دَقِیقاً عَلی ظَهرِهِ فَقالَ لَهُ خادِمُهُ دَعنِی اَحْمِلُ عَنکَ الدَّقِیقَ فَقالَ عُمَرُ لا اُمَّ لَکَ اِنِّی اَحْمِلُهُ لِاَنّی اَنا المَسئُولُ عَنهُ فِی الآخِرَةِ فَمَنْ تَحمِلُ عَنّی وِزری یَومَ القِیامَةِ (قالَ ذالِکَ عِندَ ما حَمَلَ الدَّقِیقَ لِأَرمُلَة وَضیعَتَها) [۱۵۴]

بعضی از مراقبت‌های عمر بر اوضاع شهر و شهروندان

روزی حضرت عمر رضی‌الله‌عنه کیسه‌ای آرد و بعضی وسایل خوراکی را بر دوش گرفت، خادمش به او اصرار کرد که بگذار من این کیسه‌ی آرد و وسایل خوراکی را به عوض شما بر دوش بگذارم، حضرت عمر رضی‌الله‌عنه در پاسخ او گفت : مادرت به عزایت بنشیند باید خود آنرا بر دوش بکشم زیرا من خود در روز آخرت مسئولیت آنرا به عهده دارم چه کسی است که کوله بار گناه مرا روز

۱۵۲ ـ الکامل، جلد ۱، ص ۵۱۶

۱۵۳ـ شرح نهج البلاغه، لأبن أبی‌الحدید، ج۱۲ص۱۴ عنوان «جیءَ بتاج کسری إلی عمرا فاستعظم الناس قیمتهُ للجواهر التی کانت علیه فقال إن القوما أدوا هذا لامناءٌ

۱۵۴ ـ إزالَه الْخفا، جلد دوم (کلمات عمر) کتاب شرح نهج البلاغه لابن أبی‌الحدید ج۱۲ ص ۱۴ کان عمر یعسّ لیلاً

قیامت به دوش بکشد؟

فاروق ﷺ در گشت شبانه همراه اسلم غلام خود در دور و بر مدینه شعله‌ی آتشی را از دور مشاهده نمود. شتابان به طرف آن رفت چون به محل رسید متوجه شد که زنی بچّه‌هایش را در دور و بر این آتش جمع کرده و دیگی را بر آن گذاشته است و بچه‌هایش در دور و بر آن گریه می کنند پرسید : چگونه است که در اینجا مانده‌اید؟ زن در پاسخ گفت : شب رسید و تاریک شد و چون دیر به این محل رسیدیم نتوانستیم به شهر داخل شویم. ناگزیر در این محل مانده‌ایم. امیرالمؤمنین پرسید : این بچه‌ها چرا گریه می کنند؟ گفت: از گرسنگی و این دیگ پر از آب را بر آتش گذاشته‌ام تا آنها را در امید بخوابانم. خدا در بین من و عمر امیرالمؤمنین به حق حکم کند. فاروق ﷺ گفت خدا تو را رحمت کند او چه می‌داند تو و بچه‌هایت در این جا مانده‌اید. زن در پاسخ وی گفت : اگر از احوال رعیت و مردم خبر ندارد پس چگونه حکومت را به دست گرفته است. در این رابطه اسلم گفت: امیرالمؤمنین ﷺ به من اشاره کرد که هر چه زودتر به شهر برگردیم آری به مجرّدِ رسیدن به شهر به انبار آرد (دارالدقیق) رفت.

کیسه‌ای آرد و ظرفی روغن و مقداری خرما را بیرون آورد و به من امر کرد تا آن را بر دوشش بگذارم. گفتم یا امیرالمؤمنین اجازه فرمایید تا من آن را بر دوش خود بگذارم. در حالتی از خشم به من گفت مادرت به عذایت بنشیند مگر تو کوله‌بار عذاب مرا در روز آخرت بر دوش می کشید. زودباش آن را بر پشت من بگذار که مسئولیت حال مردم را من خود به عهده دارم. ناگزیر کیسه‌ی آرد و ظرف روغن و خرما را بر دوشش گذاشتم و با عجله به محل آن زن و بچه‌هایش برگشتیم. بلادرنگ مقداری آرد و روغن را با هم مخلوط کرده و با چهره‌ی خندان به بچه‌ها گفت صبر کنید غذای خوشمزه‌ای را برایتان می‌پزم. اسلم می گوید با عجله آن قدر آتش را فوت کرد که دود آن را در میان موهای ریش مبارکش مشاهده می‌نمودم در هر حال غذای خوبی را حلوا مانند برای آنها پخت و آن را در ظرف و کاسه‌ی غذاخوری ریخت و بچه‌ها را به خوردن و تناول آن تشویق نمود تا سیر شدند. سپس باقی‌مانده‌ی آن را برایشان گذاشتیم و به شهر برگشتیم.

در نقل داستان پیداست که شفقت و عطوفت امیرالمؤمنین ﷺ به حدی فراوان و گسترده است که همه را فرا گرفته است.



۵۵۸ ـ حَمَلْتَ جَمَلَکَ ما لا یُطِیقُ (قالَها لِصاحِبِ جَمَلٍ حَمَلَهُ حَمْلاً ثَقِیلاً)

ترحم با حیوانات

بر شتر خود بار آن چنان سنگینی را نهاده‌ای که تحمل آن را ندارد.

ملاحظه : وقتی مردی را دید که بار سنگینی را بر پشت شترش نهاده است او را تذکر داد که این امر از بی‌انصافی و ناشی از بی‌رحمی است.

اسلام دین رحمت و شفقت است و رحمت خداوندی همه چیز را فراگرفته است و باید آن را در همه‌ی موارد تطبیق کرد. حیوان‌هایی که در اختیار مردم هستند و برای مردم مسخّر شده‌اند لازم است به طور مشروع از آنها استفاده شود و نشاید آنها را در کارهای سخت و دشوار به کار گرفت. چون در مراعات حال هر جانداری که حیات در بدن دارد اجر و ثوابی است. «مِن كُلِّ ذاتِ كَبَدٍ رَطبٍ اَجرٌ» امیرالمومنین در مورد رحم و شفقت به حال و اوضاع حیوانات چه بسا این گونه موارد را تذکّر داده است. آن چنان که در موردی فرمود : اگر قاطری در عراق سکندری بخورد و من خود را مسئول آن می‌دانم چون باید راه سهولت عبور آنها را هموار می‌کردم که حیوان‌ها هم بر انسان‌ها حق دارند.



۵۵۹ ـ حِينَما اُوتِيَ اِلَيهِ بِمالِ كِسرى قالَ عُمَرُ هَل يَبلُغَنَّ مَغرورٌ ما بَلَغَهُ كِسرى وَ هَل جَمَعَ كِسرى هَذا المالَ اِلاّ لِزَوجِ اِبنَتِهِ اَو زَوجَةِ اِبنِهِ اَو لِزَوجِ إمرأتِهِ.

در بیان واقعیت‌ها

وقتی که اموال و ثروت کسری شاهنشاه ایران زمین، را به عنوان غنایم جنگی به حضور آوردند و آن را بررسی نمود فرمود : آیا هیچ مغروری به پای غرور کسری رسیده است؟ مگر او این همه اموال و ثروت را جز برای شوهر دخترش یا همسر فرزندش یا شوهر همسر خود جمع‌آوری نکرده است؟ آری! جواب مثبت است.

بدیهی است عاقبت و سرانجام ثروت و سامان همه‌ی مغروران در عرصه‌ی جهان چیزی جز این نیست.

﴿حرف خ﴾

حرف خ

۵۶۰ـ خالِفُوا النِّساءَ فَإِنَّ فِی خِلافِهِم البَرَکَةَ.

باخواسته‌های زنان مخالفت کنید که درمخالفت باآن، چه بسا برکت‌هایی نهفته است.

در جمله‌ای دیگر به عنوان «اِستَعِذُوا بِاللهِ مِن شِرارِ النِّساءِ وَکُونُوا مِن خِیارِهِنَّ عَلَی حَذَرٍ وَاَکثِرُوا لَهُنَّ مِن قَولِ لا فَاِنَّ نَعَم تُغرِیهِنَّ عَلَی المَسأَلَة» به این نکته هم اشاره شده است. یعنی از زنان شریر و بد اخلاق به خدای خود پناه ببرید و در مورد زنان خوب نیز احتیاط کنید و به خواسته‌های ایشان بیشتر کلمه نه بکار ببرید زیرا گفتن بلی و آری بابی از خواسته‌های غیرضروری را بر آنها باز خواهد کرد وسطح توقعات آنها را بالا می‌برد.

تذکر: این نکته بیشتر به خاطر فطرت ذاتی و انعطاف‌پذیری جامعه‌ی زنان است که در بعضی موارد بار سنگینی را بر دوش شوهران خود می‌گذارند. و گرنه در حقوق اجتماعی و سیاسی و تکالیف دینی جز در بعضی موارد خاص با مردان همسانند.



۵۶۱ـ خَبَرُ السَّماءِ لا اَدرِی اِلی الجَنَّة یَنطَلِقُ بِی اَو اِلی النّارِ.

از حال و اوضاع خود در آسمان اطلاعی ندارم که آیا خداوند عالمیان مرا به سوی بهشت برین می‌برد و یا به سوی دوزخ آتشین.

این مقوله اشاره به مسئله‌ی شقاوت و سعادت در عالم آخرت دارد و به یقین جز انبیا الله و آن هم از طریق وحی الهی کسی به عاقبت کار و سرنوشت امر خود آگهی ندارد بر مسلمانان است که با سعی و تلاش ممکن و از طریق اعمال صالحه رضایت خداوند عالمیان را کسب نموده و در نتیجه‌ی آن به ذات اقدسش متوسل گردند که به یقین اجر و پاداش خود را خواهند یافت. در آیه‌ی کریمه‌ی «وَاَن لَیسَ لِلاِنسانِ اِلاّ ما سَعَی * وَاَنَّ سَعیَهُ سَوفَ یُری» دلالت صریح بر اجر و پاداش اعمال صالحه دارد، ولی علم قبولی و عدم قبولی آن نزد خداوند است.



۵۶۲ـ خُذُوا بِحَظِّکُمْ مِنَ العُزلَة.

بهره و نصیب خود را در کناره گیری از معاشرت جنسی با زنان دریافت کنید. مقصود از عزلت، اخراج منی در خارج از ظرف است که آن در شرایط خاص بعنوان امری مباح تجویز شده است. لازم به ذکر است که موارد تجویز آن را باید در کتب مدوّن فقهی دریافت نمود.



۵۶۳ـ خِصالٌ مَن لَم تَکُن فِیهِ لَم یَنفَعهُ الاِیمانُ حِلمٌ یَرُدُّ بِهِ جَهلَ الجاهِلِ وَ وَرَعٌ یَحجِزُهُ عَنْ المَحارِمِ وَ خُلُقٌ یُداری بِهِ النّاسَ.

خصلت‌های پسندیده و صفاتی حمیده‌ای هستند، که هر کس از آن برخوردار نباشد ایمان و باورش به او نفعی نرسانیده است.

۱ـ حلمی که بتوان با آن جهالت جاهلان و اشخاص نادان را تحمّل کند. ۲ـ تقوا و پرهیزگاری آن‌چنانی که بتوان با آن از گناهان اجتناب کند و خود را از معاصی محفوظ دارد. ۳ـ اخلاق نیکویی که با آن بتوان با توده‌ی مردم مراوده و معاشرت نماید.

مرد را سود کی کند ایمان گرچه ایمان اوست بایسته
تا نباشد در او سه خصلت خوب ورع و خلق و حلم شایسته



۵۶۴ ـ خَطَبَ عُمَرُ یَوماً اَیُّها النّاسُ اِسمَعوا وَ اَطیعُوا فَقالَ رَجُلٌ لاوَ الله لا نَسمَعُ وَلا نُطیعُ فَقالَ عُمَرُ وَلِمَ قالَ الرَّجُلُ لِمَ تَلبِسُ ثَوبَیْنِ وَ نَحنُ نَلبِسُ ثَوباً واحِداً فَقالَ عُمَرُ اِنَّ الثَّوبَ الثّانِیَ هُوَ لِوَلَدِی عَبدُالله فَقالَ الرَّجُلُ اَلآنَ سَمعاً وَ طاعَةً.

عمر ﷺ در خطابه‌ی خود بر منبر فرمود: ای مردم سخنان خلیفه‌ی اسلام را بشنوید و به آن توجه کنید و از اوامر و دستوراتش فرمان ببرید. مردی در اثنای سخنانش با صراحت بیان گفت: یا امیرالمؤمنین نه سخنان تو را گوش می‌کنیم و نه فرمان و دستور تو را فرمان می‌بریم. فرمود : چرا؟ گفت: چرا که شما دو جامه می‌پوشید و ما فقط یک جامه به تن داریم. فاروق ﷺ بدون احساس غرور اعتراض او را توجیه کرد و فرمود جامه‌ی دومی مال پسرم عبدالله است که به من بخشیده است. و عبدالله را در مجلس خواند که به مورد مذکور اعتراف کرد. سپس که آن مرد توجیه شد، گفت حالا دستور تو را قبول داریم و امر و دستورتو را به جان و دل می‌پذیریم. در سیر داستان پیداست که فاروق به حق فارق بین حق و باطل است. او با منطق حرف می‌زند و منطق را هم می‌پذیرد و به آن گوش فرا می‌دهد.



۵۶۵ـ خَمسٌ مَنْ لَم یَکُن فِیهِ فَلا تَوجَّهَ لِشَیءٍ لاَمرِ الدُّنیا وَ الآخِرَةِ مَن لَم تُعرَفِ الوَثِیقَةُ فِی اِرمَتِهِ وَ الدِّمائَةُ فِی خُلقِهِ وَ الکَرَمُ فِی طَبعِهِ وَ النَّبلُ فِی نَفسِهِ وَ التَّحاقُرُ عِندَ الله .

پنج خصلت پسندیده وجود دارد که هر کس از آن‌ها برخوردار نباشد، بی‌گمان نه به امر دین و نه به امر دنیا توجه نکرده است و نتیجه‌ی مطلوبی را از دنیا و آخرت نیافته است، ۱ـ در بین خویشاوندان و نزدیکان خود اعتبار و اعتمادی را در خود نبیند و چنین موقعیتی را به دست نیاورده باشد. ۲ـ در باب حُسن اخلاق و ادب اجتماعی حُسن شهرتی نداشته باشد. ۳ـ دارای روحیه‌ی

کرامت و سخاوت و بخشندگی نباشد. ۴ ـ در خود تواضع و فروتنی و بردباری را نشان ندهد. ۵ ـ خود را به پیش خدا محقر و ذلیل نپندارد.

یعنی کسی که فاقد این خصلت‌ها باشد در واقع امر دین و دنیا را درک ننموده است.



۵۶۶ ـ خِيارُكُم مَن أطعَمَ الطَّعامَ.

بهترین شما کسانی هستند که ازصمیم قلب و با اخلاص نیت از مال و کسب خود بخشش کند، یتیمان و مساکین و مستمندان را اطعام دهند و برآنها انفاق نمایند و برایشان نیز منتی ننهند.

این‌مقوله به آیه‌ی: ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ ٱللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَآءً وَلَا شُكُورًا﴾ اشاره دارد. یعنی بندگان مخلص خدا در بخشش و احسان و در اطعام و انفاق بر مستمندان و بینوایان‌منت نمی‌گذارند و مزدآن را از خدای خود می‌خواهند. در این صورت است که چنین بندگانی از اخیار امت و خاصان خدایند.



۵۶۷ ـ خَيْرُ القَومِ أنفَقُهُم لأهلِهِ.

بهترین قوم در جمع مسلمانان کسی است که به خانواده‌ی خود بیشتر انفاق کند و به حال آنها توجه بیشتری داشته باشد.

ملاحظه: این امر هم‌چنان که بر انفاق و تأمین معاش اهل و عیال دلالت صریح دارد در مفهوم کلی شامل حُسن اخلاق و رفتار خوب نیز خواهد بود که در احادیث نبوی به این مورد اشاره شده است.

«بهترین شما کسی است که با حسن اخلاق و خوشرویی رفتار کند»

حرف د

۵۶۸ـ دَعُوا التَّنَعُّمَ وَ زِیَّ العَجَمِ وَ لا تَلبسُوا الحَرِیرَ فَإنَّ رَسولَ الله ﷺ نَهی عَنهُ إلاّ هکَذا وَ رَفَعَ إصبعَیهِ (أی أنَّهُ کانَ یَلبسُهُ خاتَماً مِن فِضَّةٍ صَغِیر)

ای مردم تنعّم و خوشگذرانی و تشبثً به مدِّ لباس عجمی و طرز شکل آنها را ترک کنید و لباس ابریشمی را نپوشید زیرا پیامبر خدا ﷺ از آن نهی فرموده است. سپس فرمود : مگر به مقدار این انگشتری که در دست من است، در حالی که دست خود را بلند نموده و انگشتر کوچکی از نقره را در دست داشتند.

ملاحظه : در این مقوله مواردی مد نظر است :

۱ـ مورد اول عادت نکردن به خوشگذرانی و رفاه معیشتی که توجه به آن خارج از میزان معمول باعث غفلت قلب و تحریک نفسانیت است. ۲ـ حفظ فرهنگ و آداب ملی است ۳ـ مورد سوم به لحاظ پرهیز از غرور نفس است.



۵۶۹ـ دَخَلَ عُمَرُ عَلی رَجُل فَاستَقاهُ وَ هُوَ عَطشانُ فَأتاهُ بِعَسلٍ فَقالَ ما هذا فَقالَ عَسَلٌ قالَ وَ الله لا یَکُونُ فِیما أُحاسَبُ بِهِ یَومَ القِیامَةِ .[155]

عمر رضی‌الله‌عنه در حال تشنگی شدید بر مردی گذر کرد. از او مقداری آب نوشیدنی را در خواست نمود. آن مرد شربتی از عسل را به حضورش آورد. وقتی پرسید این چیست؟ جواب داد که شربت عسل است. فرمود : پس من آن را تناول نمی‌کنم. به خدا قسم نمی‌خواهم این شربت از جمله نعمت‌هایی باشد که خداوند مرا بر آن محاسبه کند.



۵۷۰ ـ دنَتِ الشَّمسُ لِلغُروبِ وَ یَنْشأُ الإستِغفارُ لِلعَلّامِ الغُیوبِ.

آفتاب به غروب نزدیک شد وقت توبه و استغفار به درگاه خداوند بزرگوار فرا رسید. یعنی از مشاهده‌ی این تغییرات کونی بر بندگان خداست که سرِ تعظیم و نوازش را به ذات اقدسش فرود آورده و کُرنش کنند.

ملاحظه : طلوع و غروب ـ این آیات کونی ـ دلیلی بر شکوه و عظمت خداست و از طرفی دیگر پند و اندرزی است به تحولات برونی و درونی انسان‌ها که در خود تحولاتی را بوجود آورند.

۱۵۵ـ شرح نهج البلاغه لأبن أبی الحدید، ج۱۲ ص ۱۵ مرّ عمر بشاب من الأنصار و هو ظمآن فاستسقاهُ

حرف ذ

۵۷۱ ـ ذاکِرُ اللهِ فِی رَمَضانَ مَغفُورٌ لَهُ وَسائِلُ اللهِ فِیهِ لا یَخیبُ.

در بیان برکت رمضان

ذاکرین خدا در ماه رمضان مشمول مغفرت و سائلین رحمت و برکت در آن از لطف و عنایت خداوند متعال محروم نیستند.

بدیهی است که این خیر و برکت بدان جهت است که در ماه مبارک رمضان قرآن کریم این معجزه‌ی جاودانی پیامبر خدا یکباره به بیت العزه نازل و در شب‌های قدر در ماه مبارک رمضان به وسیله‌ی فرشتگان خدا به آسمان دنیا و سپس بر قلب مبارک خاتم انبیا نازل گردیده است و سپس در خلال ۲۳سال به ترتیب در مناسبات متعدد فرود آمده است. بدین جهت آنان که در این ماه مبارک به یاد خدا بنشینند و خدای خود را به ذکر و تسبیح یاد کنند به یقین مشمول عفو و مغفرت گردیده و آنان که خیر و رحمت را طلب کنند بی‌گمان خواسته‌شان مقبول گشته و نا امید و دست‌خال بر نمی‌گردند. که آیه‌ی مبارکه‌ی «**شَهرُ رَمَضانَ الَّذی أُنزِلَ فِیهِ القُرآنُ**» نیز بر شکوه و عظمت آن دلالت دارد.



۵۷۲ـ ذُکِرَ لِعُمَرَ جَرادٌ بِالرَّبَذَةِ فَقالَ لَوَدِدْتُ اَنَّ عِندَنا قَفْعَةٌ مِنهُ اَوْ قَفعَتَینِ فَنَأکُلَ مِنهُ .

روزی در مجلس فاروق اعظم رضی الله عنه درباره‌ی نوعی از ملخ که در روستای ربذه واقع در اطراف مدینه بحثی شد فرمودآرزو داشتم که به نزد من زنبیله‌ای یا دو زنبیله از آن می‌بود. و از آن مقداری را تناول می کردیم.

در محتوای کلام پیداست که نوعی از ملخ‌ها حلال می‌باشد. و هر حیوانی به موقع ذبح و شکار و پاک کردن، خونی از آنها جاری نگردد چون ملخ و ماهی و دیگر حیوان‌هایی که ذکر آنها در این عجاله ملال‌آور است از مأکولات حلال محسوب و شرعاً خوردن گوشت آن جایز است.



۵۷۳ ـ ذَلِّ عِندَ الطّاعَةِ .

به هنگام عبادت خشوع و ذلت نشان بدهید.

زیرا فلسفه ی عبادات اعم از نماز و روزه و حج و دیگر مسائل دینی خشوع و خضوع و حضور قلب و ترس و بیم از خداست. که بدون آن خالی از اجر و پاداش است.

حرف ر

۵۷۴ـ رأسُ کُلِّ خَطِیئَة اِبلِیسٌ وَ هُوَ داعٍ اِلی کُلِّ مَهلَکَة.

هر خطا و گناهی و ریشه هر زله و اشتباهی از ابلیسِ و شیطان خبیث است که انسان‌ها را به همه‌ی بدبختی‌ها و پرتگاه‌ها دعوت می کند

ملاحظه: در قرآن کریم شیطان به عنوان دشمن انسان‌ها معرفی شده است و در بسیاری از سوره‌ها قرآن کریم از وسوسه و خطورات این پلید مسلمانان را برحذر کرده‌است. چون شیطان در خون و رگ و تمام وجودِ انسان اثر می گذارد. بدیهی است که جز از طریق ذکر و یاد خدا نیز گریز از آن ممکن نیست.



۵۷۵ـ رأسُ مالِ المُؤمِنِینَ التَّوبَةُ.

سرمایه‌ی مالی مؤمنان توبه و استغفار از گناهان است.

به حقیقت توبه و انابت در هر شرایطی موجب محو گناهان، عفو و مغفرت خداوند عالمیان می‌شود. که آیه کریمه «اِلاّ مَن تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صالِحاً ...» بر آن دلالت دارد.



۵۷۶ـ رأی عُمَرُ رَجُلاً مُتَماوِتاً یَظهَرُ النُسکَ فَخَفَقَتْهُ بالدِّرةِ وَ قالَ لَهُ لا تُمِت عَلینا دِینَنا اَماتَکَ اللهُ (مُتَماوِتاً اَی یَظهَرُ النُّسُکَ وَ الدِّرةُ عَصی عُمَر)

اجتناب از تظاهر در عبادت

فاروق اعظم رضی الله عنه مردی را مشاهده نمود که سر به گریبان خود فرو برده و از خود پارسایی و زُهد نشان می‌دهد. چون این عمل را نوعی تظاهر دید لذا تازیانه‌ی خود را بر او فرود آورد و هشدار داد، فرمود: دین خدا را بر ما به صورت مرده و چیزی بیجان نشان نده. خدا مرگت بدهد. یعنی گردن خود را بلند بگیرید که خشوع در قلب است و آن مقرون به اجابت است.



۵۷۷ـ رأی عُمَرُ سَکران فَاَرادَ اَنْ یَأخُذَهُ وَ یُعَزِّرَهُ فَشَتَمَهُ السَّکرانُ فَرَجَعَ عُمَرُ فَقِیلَ لَهُ یا اَمیرَالمُؤمِنِینَ لَمّا شَتَمَکَ تَرَکْتَهُ قالَ لِاَنَّهُ اَغضَبَنِی وَ لَو عَزَّرتَهُ لَکانَ ذالِکَ لِغَضَبِی لِنَفسِی وَ لَم اُحِبْ اَنْ اَضْرِبَ مُسلِماً حَمِیَةً لِنَفسِی.

فاروق حمیت نفس را رد می‌کند

عمر رضی الله عنه مردی را در حال مستی دید، وقتی خواست که به بگیردش و تعزیرش کند او را دشنام داده و ناسزا گفت. پس رهایش کرد و تعزیرش ننمود. گفتند یا امیرالمؤمنین رضی الله عنه چرا این مرد را رها کردی. فرمود: وقتی که مرا ناسزا گفت به خشم آمدم. اگر در این حال او را تعزیر می‌نمودم

بیم آن داشتم که تعذیب او به جهت حس انتقام‌جویی بوده باشد و من هرگز نمی‌خواهم به منظور خواسته‌ی نفسی خود کسی را تعذیب و تأدیب کنم که در نتیجه پاداش و اجر من ضایع گردد.



۵۷۸ـ رَأی عُمَرُ یَهودِیاً یَستَجدِی النّاسَ فَقالَ أکَلنا شِیبَتَهُ وَضَیَعناه ، فِی هِرَمِهِ فَأمرَ لَهُ بِراتِبٍ طِیلَةَ حَیاتِهِ[۱۵۶]

بخشی از بیمه‌کردن اقلیت‌های دینی

عمر رضی الله عنه در رهگذر خود، مرد یهودیی را دید که از مردم درخواست کمک می کند. پرسید تو چه کاره‌ای و چه چیزی تو را به این کار واداشته است. پاسخ داد: من مردی یهودی‌ام که پیری و ناتوانی و مالیات زیاد مرا به این عمل واداشته است. پس فرمود ما به حال جوانی از او خوردیم و از او خراج گرفتیم و حال او را به حالت پیری و ناتوانی رها کرده‌ایم که این شرط عدل و انصاف نیست. سپس امیرالمؤمنین رضی الله عنه دستور داد که از بیت‌المال جیره‌ی سالیانه‌ی او را مادام العمر تأمین کنند.



۵۷۹ـ رَأی عُمَرُ رَجُلاً یُطَأطِیءُ رَقَبَتَهُ فِی الصَّلاةِ فَقالَ یا صاحِبَ الرَّقَبَةِ إرفَعْ رَقَبَتَکَ لَیسَ الخُشوعُ فِی الرَّقَباتِ وَ اِنَّما الخُشُوعُ فِی القُلوبِ.

در نکوهش از تظاهر به عبادت

عمر، فاروق اعظم رضی الله عنه مردی را در حال نمازخواندن دید که گردنش را پایین آورده و با این عمل از خود نوعی خشوع و خضوع را نشان می‌داد پس گفت: ای صاحب سر به گریبان فرو برده گردنت را بلند بگیر. خشوع و خضوع در دل‌هاست نه در گردن‌ها و این عمل به خشوع تو نمی‌افزاید.

زاهدا سر بر آورو تازه بزی ــــ سیرت زاهدان چنین شاید
سر فرو بردنت به ظاهر تو ــــ در خشوع دلت نیفزاید

و نیز سعدی رحمه الله گوید :

طاعت آن نیست که پیشانی نهی بر خاک ــــ صدق پیش آر، که طاعت به پیشانی نیست

۱۵۶ ـ کتاب ازاله الخفاء عن خلافه الخلفاء کلمات سیدنا عمر، مقصد دوم.

۵۸۰- رَأى عُمَرُ اَميرَ الكُوفهِ يَمشِي وَ النّاسُ خَلفَهُ فَنَهرَهُ وَ قالَ لَهُ (أما تَدرِي اِنَّ فِي هذا مَذَلَّةٌ للتّابِعِ وَ فِتنَهً للمَتبُوعِ) [۱۵۷]

فاروق اعظم رضی الله عنه امیر کوفه را در حالی دید که راه می‌رفت و جمعی از پشت سر، او را متابعت می‌کردند. پس او را تذکر داد و فرمود مگر نمی‌دانی که این طرز عمل ذلت و خواری تابع را در بر دارد و غرور و کبر متبوع را بدرستی که چنین عملی برای امیران فتنه‌ای بس بزرگ را در بر دارد.

در کتاب ازاله الخفاء شاه‌ولی الله محدث دهلوی مصداق داستان را اُبَی ابن کعب نقل می‌کند: جمعی به ملاقات ابی ابن کعب می‌روند. وقتی می‌خواهد از منزل بیرون بیاید این جمع به احترام و تکریم وی هم‌زمان پشت سرش متابعت کرده و او را همراهی می‌کنند. برحسب اتفاق امیرالمؤمنین رضی الله عنه که او را در چنین حالتی دید و عملش را نامطلوب پنداشته بلافاصله او را نکوهش کرد و تازیانه‌اش را بر سرش فرود آورد. ابی بن کعب بی‌اطلاع از موضوع شگفت‌زده عرض کرد: یا امیرالمؤمنین مگر جرمی و خطایی به وقوع پیوسته است. گفت آری مگر نمی‌دانی که این عمل در حق تو موجب غرور نفس می‌شود و در حق همراهان تو ذلّت و خواری است و این امر با قداست اسلام تطبیق نمی‌کند؟



۵۸۱- رَأى عُمَرُشاباً مُنكِساً رَأسَهُ فَصاحَ بِهِ(إرفَع رَأسَكَ فَاِنَّ الخُشوعَ لايَزيدُ عَلىما فِي القَلبِ فَمَن اَظهَرَ لِلنّاسِ خُشُوعاً فَوقَ ما فِي قَلبِهِ فَاِنَّما اَظهَرَ لِلنّاسِ نِفاقاً اِلى نِفاقٍ) [۱۵۸]

در نکوهش از تظاهر و ریا

عمر رضی الله عنه جوانی را دید که سر به گریبان خود فرو برده بود. بر او فریاد کشید گفت سرت را بلند بگیر که خشوع و اظهار ذلت، بر آن چه که در اعماق دل‌هاست نمی‌افزاید بی‌گمان کسی که اضافه بر آن چه که در وجود او هست خشوع و پرهیزکاری را نشان دهد جز این نیست که نوعی نفاق و دوچهره‌ای مضاعف را به مردم نشان داده است.

یعنی در عبادت شرط اصلی اخلاص است نه ظاهر عمل و عاری بودن از اخلاص.

سعدی فرموده است:

ایها الناس! جهان جای تن‌آسایی نیست

مرد دانا به جهان داشتن ارزانی نیست

۱۵۷ ـ کتاب ازاله الخفاء، کلمات عمر، حصّه دوم.

۱۵۸ ـ کتاب ازاله الخفاء، باب کلمات عمر.

و باز می‌فرماید :

خرما نتوان خورد از این خاری که کشتیم
دیبا نتوان کرد از پشم که رشتیم

بـــــر لـوح سیاهی خط عذری نکشیدیم
پـــهلوی کبایر حسناتی ننوشتیم



۵۸۲ ـ رُبَّ نَظرَةٍ زَرَعَت شَهوَةً وَ رُبَّ شَهوَةِ ساعَةٍ اَورَثَتْ حُزناً طَویلاً.

اجتناب از نظر به نامحرم

چه بسا که نظر به نامحرم و نگاه عمد به زنان، بذر شهوت نفسانی را در دل‌ها انباشته کرده است و چه بسا که خواهش‌های نفسانی و تحریک شهوانیت در یک ساعت، حزن و اندوه بسیار طولانی و شرمساری بسیار فراوانی را به دنبال داشته و اثر نامطلوبی را نیز به جای گذاشته است.

ملاحظه : در روایت آمده است که نظر به نامحرم تیری است از تیرهای شیطان که اگر به هدف اصابت کند اثر نامطلوبی را به وجود خواهد آورد. شعر:

زدســـت دیـــده و دل هـــر دو فریـــاد
که هـر چـه دیـده بینـد دل کنـد یـاد

بسازم خنجری نیشش ز پـــولاد
زنـــــم بر دیده تا دل گردد آزاد



۵۸۳ ـ رَحِمَ اللهُ اِمرءً فَکَرَ فِی اَمرِهِ وَ نَصَحَ فِی نَفسِهِ وَ راقَبَ رَبَّهُ وَ استَقالَ ذَنبَهُ.

خدا رحمت کند مردی را که به کارهای خود می‌اندیشد و با فکر و تعمق به آن توجه می‌کند و خود را نصیحت کرده و خدای خود را بر خود مراقب و ناظر می‌داند و از گناهان خویش نیز اظهار ندامت و پشیمانی می‌کند . در مثل آمده است : «مَن عَرَفَ نَفسَهُ فقد عَرَفَ نَفْسَهُ»



۵۸۴ ـ رَحِمَ اللهُ اِمرءً اَمسَکَ فَضْلَ القَولِ وَ قَدَّمَ فَضْلَ العَمَلِ.

خدا رحمت کند مردی را که از حرف زدن زیاد و بی‌فایده خودداری کرده و به جای آن بیشتر کارهای مفید و سودمندی را تقدیم می‌نماید).

ملاحظه : در فرموده‌ی دیگری آمده است: «اِیّاکَ وَ المُکابَلَةَ»[159] زنهار از فضولات سخن چون

۱۵۹ ـ ازالة الخفاء، باب کلمات عمر، حصّه‌ی دوم.

طول سخنان در ادای مطلب و در بحث و بیان، زیبایی و طراوت سخنان را از بین می‌برد. در کلام عرب آمده است «فَانِّ شَقائِقَ الکَلامِ مِن شَقائِقِ اللِّسانِ فَاَقِلّوا مَا استَطَعتُم» که زیبایی بحث و بیان و شکوفه سخنان از شکفتن گل شقایق زبان است پس تا می‌توانی از طولانی کردن قول و سخنان بی‌مورد بپرهیزید تا زیبایی سخنان و بحث و بیانتان مخدوش نگردد.



۵۸۵ ـ رأی عُمَرُ رَجُلاً یَسحَبُ شاتاً بِرِجلِها لِیَذبَحَها فَقالَ لَهُ وَیلَکَ قَدِّها اِلی المَوتِ قَوداً جَمیلاً.

فاروق رضی‌الله‌عنه مردی را در حالت بی‌رحمانه‌ای مشاهده کرد که پای گوسفندی را در دست گرفته و آن را به دنبال خود به میدان ذبح می‌کشاند. بر او فریاد زد : وای بر شما چرا این گوسفند را به شیوه‌ی سهل و آسان به سوی مرگ نمی‌بری.

یعنی: این کار خلاف رحم و شفقت است. در روایت آمده است که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم در ذبح حیوانات امر به ارفاق و احسان فرموده است. و در فرموده‌ی دیگر می‌فرماید : اگر حیوانی را ذبح می‌کنید سعی شود آلت ذبح بُرّنده و فعال باشد تا یکجا حلقومش را قطع کند و اذیتی به آن نرسد.

هم‌چنان که در شماره‌ی ۵۵۸ به موضوع ترحم بر حیوانات اشاره رفت و عدم توجه به آن مورد نکوهش و انذار امیرالمؤمنین قرار گرفت دراین شماره نیزعدم توجه به حیوانات مورد نکوهش است. این شماره و شماره ۵۵۸ هر دو دلالت بر رعایت احوال حیوانات دارد .



۵۸۶ ـ رَحِمَ اللهُ مَن عَرَفَ قَدرَ نَفسِهِ .

خدا رحمت کند مردی را که به شخصیت خود ارج می‌نهد و موقعیت و منزلت خود را درک می‌کند.

یعنی خود را به کارهای زشت و قبیح آلوده نمی‌کند به طوری که براثر آن خوار و زبون گردد.



۵۸۷ ـ رَدوّا الخُصومَ حَتّی یَصطَلِحُوا فَاِنَّ فَصلَ القَضاءِ یُحدِثُ بَینَ القَومِ الضَّغائِنَ (قالَها لِلقُضاةِ الضَّغائِنُ الاَحقادُ)

یک مورد قضایی

در قضاوت و داوری بین مردم، طرفین دعوی را رد کنید و به آنان فرصت بدهید تا دعوای خود را در بین خود به مصالحه و حُسن تفاهم فیصله دهند.

صلح بهتر از فصل قضا است چون اگر حکم قاضی صادر گردد چه بسا عقده و کینه‌توزی در بین خویشاوندان و نزدیکان پیدا شده و آن عواقب شومی را در پی خواهد داشت.



۵۸۸ـ رَدّو الخُصُومَ لَعَلَّهُم اَن يَصطَلِحُوا فَاِنَّهُ آثَرُ لِلصِدقِ وَ اَقَلُّ لِلخِيانَة (قالَها لِلقُضّاة)

در قضاوت و داوری بین مردم طرفین دعوی را رد کنید تا در بین خودشان با تفاهم کارهای خود را فیصله دهند که این امر صداقت و درستی را تجلی می‌نماید و خیانت کمتری را نیز به همراه دارد.

شماره‌های ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ بخشی از اصول کلی قضایی است که در بخشنامه‌ای به ابوموسی اشعری و قاضی شریح تذکر داده شده است.



۵۸۹ـ رَدّو الخُصُومَ اِذا كانَت بَينَهُم قَرابَةٌ فَإِنَّ فَصلَ القَضاءِ يورِثُ بَينَهُم الشَّنَأنَ (قالَها لِلقُضاة)

صلح بهتر از قضاست

فاروق رضی‌الله‌عنه نیز به قضات دادگاه‌ها توصیه می‌کند که هرگاه در بین طرفین دعوی رابطه‌ی خویشاوندی وجود داشته باشد آنها را رها کرده و امرشان را به خودشان واگذار نمایید تا با تفاهم، مشکل خود را حل کنند.

زیرا اجرای حکم و فیصله‌ی کار آنها براساس قانون باعث ایجاد بغض و کینه‌توزی در بین آنها خواهد شد.



۵۹۰ـ رَضِينا بِاللهِ رَبّاً وَ بِالاِسلامِ دِيناً وَ بِمُحَمَّدٍ نَبِياً.

وجه مشترک بین مسلمانان

(ما مسلمانان) الله را رب و پروردگار خود و اسلام را دین و برنامه‌ی کاری خود و پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وسلم محمد بن عبدالله را پیامبر خود می‌دانیم و به آن راضی هستیم.

یعنی این امر وجه مشترک بین مسلمانان است و باید به آن متمسک بود.

۵۹۱ـ رَوواهُم ما سارَ مِنَ المَثَلِ وَ حَسُنَ مِنَ الشِّعْرِ قالَها لِمُرَبِّي الأولادِ.

توصیه به معلمان در سطح مدارس

ضرب‌المثل‌های جاری و متداول در بین عامه‌ی مردم و اشعار خوب و نیکو، از آثار شعرا و ادبا را، برای دانش‌آموزان و نوجوانان خود روایت کنید و این آثار دیرینه را به آنها بیاموزید تا روحیه‌ی دانش‌پذیری و ادب دوستی و عشق و علاقه به شعر و شعرا و ادبا در نهاد آنها شکوفا گردد.

برمربیان در سطح مدارس و بر پدران و اولیای فرزندان و دانش آموزان است که به این مهم پرداخته و فرزندان خود را به آن عادت دهند.

ملاحظه : در مثل آمده است «اَفضَلُ صِناعاتِ الرَّجُلِ الأبیاتُ مِنَ الشِّعرِ یُقَدِّمُها فِی حاجاتِهِ یَستَعطِفُ بِها قَلبَ الکَریمِ وَ یَستَمِیلُ بِها قَلبَ اللَّئیمِ» بهترین کار مردان، صناعات شعر است که به هنگام نیازمندی، دل‌های کریمان و سخاوتمندان را به خود جلب می کند و دل‌های بخیل و تنگ‌نظر را نیز به خود متوجه می‌سازد فاروق اعظم اشعار و آثار ادبا را کلید گشایش قلب‌ها و محرک مشاعر در درون انسان‌ها پنداشته است [۱۶۰]



۵۹۲- رُوِیَ اَنَّ عُمَرَ رضی الله عنه قالَ لِرَسولِ الله صلی الله علیه وسلم لانتَ اَحَبُّ اِلَیَّ من کل شیئٍ الاّ نَفسِی فَقالَ النَبِیُّ وَالَّذِی نَفسِی بِیَدِهِ لا تَکُونُ مُؤمناً حَتّی اَکونَ اَحَبَّ اِلَیکَ مِن نَفسِکَ فَقالَ عُمَرُ فَاِنَّهُ اَلآنَ وَ الله لَانتَ اَحَبُّ اِلَیَّ مِن نَفسی فَقالَ النَبیُّ صلی الله علیه وسلم اَلآنَ یا عُمَرُ [۱۶۱]

در بحث و گفتگو با رسول خدا صلی الله علیه وسلم

در کتاب اخبار عمر طنطاوین آمده است: عبدالله پسر هشام گفت عده‌ای در مجلس رسول خدا بودیم. پیامبر دست عمر را گرفته بود که عمر گفت یا رسول الله ترا جز از نفس خودم از همه چیز دوست‌تر می‌دارم. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود قسم به کسی که نفس من در قبضه‌ی قدرت اوست تا من به نزد تو از نفس خودت نیز محبوب‌تر نباشم «محبت تو مفید نیست». آن گاه عمر رضی الله عنه گفت حالا تو را از نفس خود هم دوست‌تر می‌دارم. پیامبر فرمود : حالا ای عمر دوستی و محبت شما مستحکم و استوار است. در تطبیق با این مضمون در فرموده‌ی دیگری آمده است تا مسلمانان خدا و رسول خدا را از نفس خود، از پدران و مادران و از فرزندان خود عزیزتر و گرامی‌تر ندانند به درستی محبت خدا و رسول خدا را درک نکرده‌اند .



۵۹۳- رُوِیَ اَنَّ رَجُلاً قالَ لِعُمَرَ اِتَّقِ اللهَ یا عُمَرُ فَتَهَلهَلَ وَجهُهُ وَ قالَ لاخَیرَ فِیکُم اِذا لَم تَقُولُوها (فَتَهَلهَلَ ظَهَرَ فِیهِ الفَرَحُ)

در روایات آمده است که مردی در موردی به عمر گفت : یا عمر رضی الله عنه از خدا بترس و از عذاب خدا بپرهیز. که در پی آن چهره‌ی فاروق چون ماه تابان درخشیدو خوشنود گشت وقتی که آن مرد چندین مرتبه این کلمه را تکرار نمود.حاضرین گفتند : چرا این‌قدر با امیرالمؤمنین لج می کنی؟ امیرالمؤمنین فوراً با چهره‌ی گشاده‌ای فرمود : بگذارید مردم حرف خود را بزنند به خدا قسم خیری

۱۶۰ــ فصل الخطاب، عمر ابن خطاب، دکتر علی محمد احمد الصلابی، به نقل از الادب فی السلام، ص ۲۲۴ و اخبار عمر عنوان «عمر و الشعر»

۱۶۱ــ الریاض نضر جلد ۲ محب الدین طبری ص ۲۹۷ ذکر محبته للنبی به روایت از عبدالله بن هشام. کتاب ازاله اخفاء حصه دوم ص ۱۷۶

در شما نیست اگر انتقاد نکنید.

چون در نظام اسلامی آزادی فکر و اندیشه و آزادی بحث و بیان و گفتگو امری مشروع و پسندیده است. به شهادت تاریخ عدالت امیرالمؤمنین و روحیهٔ آزاد منشی ایشان، این‌گونه آزادی‌ها را به طور مشروع به مسلمانان ارزانی بخشیده و به آن صحه زده است و او پس از پیامبر خدا در تاریخ اسلام و در عالم اسلام، اولین منادی آزادی و داعی آزادمنشی و دموکراسی است.



۵۹۴ـ رُوِیَ اَنَّهُ اُتِیَ عُمَرُ بِشَرابٍ مِن عَسَلٍ فَأَخَذَهُ ثُمَّ رَدَّهُ وَ قالَ خَشِیتُ اَن اَکونَ مِنَ الَّذینَ قالَ اللهُ تَعالی فیهِم : اَذهَبتُم طَیِّباتِکُمُ الدُّنیا وَ اِستَمتَعْتُم بِها.

روایت شده است عمر رضی‌الله‌عنه در محلی که احساس خستگی و تشنگی نمود بر مردی وارد شد و از او مقداری آب درخواست کرد. آن مرد شربتی از عسل را به حضور آورد. ایشان وقتی دریافتند که شربتی از عسل است آن را رد کرد. سپس گفت : بیم آن دارم که از زمره‌ی کسانی باشم که خداوند عالمیان در روز آخرت درباره‌ی آنها فرموده است : شما در دنیا سهم خود را از لذایذ و خوشی‌های مطلوب دریافت کرده‌اید و امروز دیگر سهمی ندارید. بدین خاطر است که من شربت عسل را نمی‌خورم.



۵۹۵ـ رَیحانَةٌ اَشُمُّها عَن قَریبٍ وَلَدٌ بارٌ اَو عَدُوٌّ فاجِرٌ (قالَها فِی وَصفِ الوَلَدِ الصَّغیرِ عِندَ اَبیهِ)

درباره محبت کردن با فرزندان و بیان واقعیتها

بچه‌ها در عالم طفولیت به نزد پدران هم‌چون ریحان و گل خوش‌بویی هستند که آن را استشمام می‌کنند و از بوی آن لذت می‌برند. دیگر در آینده‌ی زمان یا مولود مسعودی خواهند بود یا دشمنی مکّار و عدوّی فاجر و بدکار.

بچه ریحان بود زو اول عهد — باز انسان شود به آخر کار
یا ترا دوستی بود مشفق — یا ترا دشمنی بود مکّار

﴿حرف ز﴾

۵۹۶ـ زِنوا اَنفُسَکُم قَبلَ اَن تُزنُوا.

در ارزش‌یابی اعمال

پیش از آن که اعمال و کردارتان را توزین کنند اعمال و کردار خودتان را وزن کنید و به آن بیندیشید.

یعنی اگر نیک است بر آن بیفزایید و گر بد است از آن روی برتابید و از عواقب شوم آن بپرهیزید که این بهترین راه ارزش‌یابی اعمال است. که آیه‌ی کریمه ﴿کَفی بِنَفسِکَ الیَومَ عَلَیکَ حَسیبا﴾ یعنی خداوندتو را در مراقبت به نفس خود کافیست نیز بر آن دلالت دارد.



۵۹۷ـ زَوِّجِ الرَّجُلَ اِن کانَتِ المَرأةُ راضِیَةً .

در عقد ازدواج معیار رضایت و حُسن انتخاب اشخاص است.

مادامی که زنان خود راضی باشند آنها را به عقد مردان دربیاورید .

اصل داستان :

مردی از موالی «غلامان» دختر یا خواهر یکی از قریشیان را خواستگاری نموده و مهریّه و جهیزیه‌ای مطلوب را نیز تعهد می‌کند. مرد قریشی‌تبار پیشنهاد او را ردّ می‌نماید و چنین اعلام می‌کند که این مرد از غلامان بی‌نام و نشان است و از حیث حسب و نسب با قریشیان وفق ندارد وقتی فاروق اعظم بر اصل قضیه وقوف پیدا می‌کند این مرد قریشی را چنین توجیه می‌نماید، این مرد مهریه و جهیزیه‌ی مطلوبی را تعهد کرده است و این امر از بعد اعتبار دنیوی و قدرت بر انفاق و تأمین مخارج کافی است و از حیث نسب نیز دارای تقوی و پرهیزکاری و تعهد اسلامی است و در اسلام معیار، تقوا و پرهیزکاری است نه مجرد سلسله‌ی نژادی؛ لذا مادام که این دختر خود راضی باشد و او را بپذیرد مانعی در ازدواج با این مرد نیست. پس از این توجیهات مفید و ارزش‌مند مرد قریشی با خواهرش به مشورت می‌نشیند وقتی دریافت که خواهرش به ازدواج با این مرد متمایل است؛ بلافاصله خواهرش را به عقد او درآورد.

خدا رحمت کند عمر رضی الله عنه را که با این عمل بر تبعیض نژادی مهر بطلان زد.

﴿حرف س﴾

۵۹۸ـ سَأَلَ عُمَرُ رَجُلاً عَن شَیءٍ فَقالَ اللهُ اَعلَمُ فَقالَ عُمَرُ حَزیناً اِن کُنّا لانَعلَمُ اِنَّ اللهَ اَعلَمُ.

فاروق اعظم رضی‌الله‌عنه درباره‌ی چیزی از مردی سؤال کرد. او گفت «اللهُ اَعلَمُ» خداوند عالمیان به آن آگاه‌تر است. من درباره‌ی آن چیزی نمی‌دانم. عمر با موجی از حزن فرمود بحق خداوند بـه همـه‌ی واقعیت‌ها آشنا و آگاه است و به همه اشیا آگاه‌تر و داناتر از ماست.



۵۹۹ ـ سُئِلَ عُمَرُ عَن جُهدِ البَلاءِ فَقالَ کَثرَةُ العِیالِ وَ قِلَّةُ المالِ.

از عمر رضی‌الله‌عنه درباره‌ی بلاهای سخت و شدید سؤال شد. در پاسخ فرمود: عیال بیـشتر و ثـروت و مال کمتر بلایی بسیار شدید می‌باشد.



۶۰۰ ـ سُئِلَ عُمَرُ عَنِ المُروئَةِ فَقالَ هِیَ تَقوَی اللهِ وَ صِلَهُ الرَّحِمِ.

از عمر رضی‌الله‌عنه درباره‌ی جوانمردی سؤال شد. در پاسخ فرمود: مـروت و جـوانمردی در تقـوی و پرهیزکاری است و به جای آوردن صله‌ی ارحام و ارتباط مداوم با خویشاوندان است.

ملاحظه: قطع صله رحم از جمله گناهان بزرگ و موجب قهـر خـدا و رسـول خـدا و فقـر و پریشانی و مرگ نابهنگام و نزول مصیبت‌ها و بد نامی و نفرین مردم در دنیا و عـذاب دردنـاک در آخرت خواهد بود. شاعری گوید:

هر کـه او از خـویش خـود بیگانـه شـد　　　　نـامش از روی بـدی افـسانه شـد



۶۰۱ ـ سُئِلَ عُمَرُ عَن شَیءٍ فَقالَ لَو لا أنّی اَکرَهُ لو (أن) اَزیدَ فِی الحَدیثِ اَو اَنتَقِصَ مِنهُ لَحَدَّثتُکُم بِـهِ[۱۶۲]

در احتیاط در نقل احادیث

از عمر رضی‌الله‌عنه درباره‌ی چیزی سؤال شد، در پاسخ گفت: اگر خوف آن نداشـتم کـه در روایـات حدیث زیادت یا نقصان می‌کنم من حدیث را بیان می‌کردم.

فاروق رضی‌الله‌عنه در روایت احادیث نهایت احتیاط را به کار گرفته است چون به یقین می‌دانست کـه در روایات، خواه ناخواه احتمال کم و بیشی می‌رود؛ لذا با احتیاط کامل، در نقل روایات، خود را مقید و محدود می‌دانست و از بیم آنکه مبادا صحابه‌ی کباردر روایت احادیث به خطا بروند، آنان رامتذکر

۱۶۲– ازالة الخفا عن خلافة الخلفاء شاه ولی الله محدث دهلوی ج ۲ ص ۱۴۱، الفاروق، شبلی نعمانی، ج۲ص۲۸۷

ساخته است تا از روایت حدیث از رسول خدا احتیاط لازم را به کار گیرند و کمتر روایت کنند تا مردم با مشغول‌بودن به حدیث، از قرآن کریم باز نمانند.



۶۰۲ ـ سُئِلَ عُمَرُ عَنْ رَجُلٍ لا یَشتَهِی مَعصِیَةً وَ لا یَعمَلُ بها أفضَلُ اَم رَجُلٌ یَشتَهِی الْمَعصِیَةَ وَ لا یَعمَلُ بها فَقالَ الَّذِینَ یَشتَهونَ الْمَعصِیَةَ وَ لا یَعمَلوُنَ بها (اولئِکَ الَّذِینَ أمتَحَنَ اللهُ قُلوبَهُم للتَّقوی وَ لَهُم مَغفِرَةٌ وَ أجرٌ عَظیمٌ)

از عمر رضی الله عنه سؤال شد که آیا اجر و پاداش کسی بیشتر است که آرزوی گناه نمی‌کند و عملاً آن را انجام نمی‌دهد یا کسی که آرزوی آن را می‌کند و در عین حال بر آن اقدام نمی‌نماید؟ در پاسخ فرمود : آنان‌که آرزو می‌کنند ولی به آن عمل نمی‌کنند در واقع کسانی هستند که خداوند متعال دل‌هایشان را در بوته‌ی امتحان و آزمون قرار داده است. و برایشان اجر و پاداش عظیمی را مقرر فرموده است.

قرآن کریم در سوره‌ی نازعات آیه‌ی ۴۰ به آن اشاره دارد ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ وَنَهَى ٱلنَّفْسَ عَنِ ٱلْهَوَىٰ * فَإِنَّ ٱلْجَنَّةَ هِىَ ٱلْمَأْوَىٰ﴾ یعنی : آنان‌که نفس خود را از گناهان باز می‌دارند و به گناه مرتکب نمی‌شوند به حقیقت بهشت برین جایگاه و مأوای آنهاست و عکس آن هم این است که آنان که به گناهان مرتکب می‌شوند و نفس خود را از آن باز نمی‌دارند، آتش دوزخین جایگاه و پرتگاه آنهاست.



۶۰۳ ـ سَمِعَ عُمَرُ رَجُلاً یَدعُو وَ یَقُولُ اللّهُمَّ اِجعَلنِی مِنَ الأقَلّینَ قالَ ما هذا الدُّعاءُ؟ اِنِّی سَمِعْتُ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقولُ (قَلیلٌ مِن عِبادِیَ الشَّکور) وَ قالَ (وَ ما آمَنَ مَعَهُ اِلاّ قَلیل) قالَ عُمَرُ عَلَیکَ مِنَ الدُّعاءِ بِما یُعرَفُ [۱۶۳]

عمر رضی الله عنه شنید که مردی در دعای خود می‌گوید: خداوندا مرا در زمره‌ی اقلیت‌ها قرار ده و با آنان محشورم کن. فرمود این چه دعایی است در حالی که خداوند متعال در کتاب خود فرموده است اندک کسانی هستند که به حق خدا را سپاس و ستایش‌گویند «یعنی بیشتر مردمان ناسپاسند» و باز هم فرموده است جز عده‌ی قلیلی به پیامبران خود ایمان و باور نداشته‌اند. پس بر شماست که به دعاهای معروف و مشهور دعا کنید نه چنین دعاهای مبهم و نامفهوم.

۱۶۳ ـ ازالة الخفاء شاه ولی الله محدث دهلوی جلد ۱ ص ۲۲۴

ملاحظه: در روایتی از ابراهیم تیمی آمده است که این مرد در جواب گفت: می‌خواهم از زمره‌ی این عده قلیل واقع گردم. آنگاه عمر رضی الله عنه فرمود: راستی همه کس از عمر فقیه‌تر و آگاه‌تر است. راستی این حق‌شناسی و خودشناسی و تواضع و فروتنی در رهبران حکومت اسلامی تنها زیبنده‌ی فاروق اعظم است که بر زبان رسول خدا فارق بین حق و باطل است وزبانش به حق ناطق است.



۶۰۴ ـ سَمِعَ عُمَرُ صَبِيّاً يَبكِي فَذَهَبَ اِلي اُمِّهِ وَ قالَ لَها اِتَّقِي اللهَ أحسِنِي اِلي صَبِيِّکِ[۱۶۴]

بیمه نوزادان

حضرت عمر رضی الله عنه در گشت شبانه‌ی خود همراه با عبدالرحمن بن عوف در مراقبت بر حال و اوضاع مردم در محلّی از دور صدای گریه‌ی طفلی به گوشش رسید. بلافاصله به آن محل رفت و بر مادرش فریاد کشید که چرا از خدا نمی‌ترسید. مگذارید این طفل بیچاره گریه کند.

وقتی که مادر را به مراقبت از بچّه‌اش توصیه کرد، به شهر برگشت. دوباره در آخر شب متوجّه شد که باز هم صدای گریه و زاری به گوش می‌رسد، مجدداً به محل برمی‌گردد و این مرتبه هم بر مادرش فریاد کشیده و او را هشدار می‌دهد و می‌فرماید: به راستی تو مادر بدی هستی که امشب بچه‌ات این قدر گریه و زاری می‌کند. زن در پاسخ وی گفت فلانی گریه‌ی بچّه‌ی من به این علت است که می‌خواهم او را از شیر ببرم. امیرالمؤمنین فرمود چرا او را از شیر می‌بری مگر او چند ماه دارد. زن گفت بیش از شش ماه ندارد، ولی امیرالمؤمنین رضی الله عنه تنها به بچه‌هایی جیره‌ی نقدی و غیرنقدی می‌دهد که شیر مادر نخورند. عبدالرحمن بن عوف می‌گوید: چون صبح برای نماز به مسجد برگشتیم به حدّی امیرالمؤمنین رضی الله عنه از مشاهده‌ی این حال متأثر شده بود که حتّی کلمات نماز را به خوبی ادا نمی‌کرد. پس از اقامه‌ی نماز بلافاصله فریاد برآورد و ابوساء لِعُمر «وای بر عمر» چه‌قدر بچّه‌های مسلمانان را کشته است. پس به منادی دستور داد که در شهر اعلام کند از این تاریخ به بعد جیره‌ی نقدی و غیرنقدی بچه‌ها از روز تولد منظور می‌گردد و زنان بی موقع بچه‌ها را از شیر نبرند و دستور داد که این مطلب در تمام جهان اسلام بخشنامه شود.[۱۶۵] این مورد با اختلاف عبارت در شماره‌ای دیگر ذکر شده است. و این اسلوب خطابه و سخنرانی فاروق اعظم است که در عبارت‌های مختلف مطالب را بیان نموده‌اند.



۱۶۴ ـ اخبار عمر، ص ۳۷۰.

۱۶۵ ـ اخبار عمر علی طنطاوی و ناجی طنطاوی، ص ۳۷۰

۶۰۵ـ سَمِعَ عُمَرُ سائِلاً یَسأَلُ بَعدَ المَغرِبِ فَقالَ لِواحِدٍ مِن قَومِهِ عَشِّ الرَّجُلَ فَعَشّاهُ ثُمَّ سَمِعَهُ ثانِیاً یَسأَلُ فَقالَ اَلَمْ اَقُلْ لَکَ عَشِّ الرَّجُلَ فَقالَ قَد عَشَّیتُهُ فَنَظَرَ عُمَرُ فَاِذاً تَحتَ یَدِهِ مِخلاةٌ مَملوءَةٌ خُبزاً فَقالَ لَستَ سائِلاً وَ لکِنَّکَ تاجِرٌ ثُمَّ أَخَذَ المِخلاةَ وَ نَثَرَها بَینَ یَدَی اِبِلِ الصَّدَقَةِ وَ ضَرَبَهُ بِالدِرَّةِ وَ قالَ لَهُ لاتَعُد[166]

حضرت عمر رضی‌الله‌عنه شنید که مردی بعد از نماز مغرب گدایی می‌کند و از مردم شام می‌خواهد؛ لذا فاروق به یکی از خویشاوندان خود دستور داد که به او شام بدهند تا سیر گردد طبق دستور او را شام دادند و سیر شد. چندی نگذشت که دوباره شنید این مرد مجدداً از مردم طلب می‌کند. امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه فرمود : مگر نگفتم این مرد راشام دهید و سیرش کنید. گفتند : یا امیر المؤمنین ما دستور تو را اجابت کردیم ولی او مبالات نکرده است. وقتی او را احضار نمود متوجه شد که در زیر بغل خورجینی از نان خشک به همراه دارد. بلافاصله خورجینش را در جلو شتران بیت‌المال خالی کردند. سپس فرمود : تو مرد بیچاره و بینوایی نیستی بلکه تاجر و بازرگان هستی. آن‌گاه تازیانه‌ی تأدیب را فرود آورد و او را کتک زد که مبادا این کار را تکرار شود.

ملاحظه : تازیانه‌ی امیرالمؤمنین همیشه بر سر و کله‌ی ظالمان، ستم‌کاران، متخلفین از برنامه‌های اسلام و یا متکدیان و اشخاص عاطل و باطل فرود آمده است تا در مردم روحیه‌ی تعاون و برادری و برابری و روحیه‌ی خلاقیت کسب و کار تقویت و شکوفا گردد. و عدل اسلامی بر عامه‌ی مردم گسترش یابد و روحیه‌ی اخوت اسلامی نیز در دل‌ها متجلی شود)



۶۰۶ ـ سَمِعَ عُمَرُ رَجُلاً یَثنِی عَلی رَجُل فَقالَ أَسافَرتَ مَعَهُ قالَ لا ،قالَ أَخالَطَّهُ فِی المُبایَعَةِ وَ المَعامَلَةِ قالَ لاقالَ فَأَنتَ جارُهُ صَباحَهُ وَمَسائَهُ قالَ لاَ فَقالَ وَاللهِ الَّذِی لااِلهَ اِلاّ هُوَ لا اَراکَ تَعرِفُهُ

معیار شناخت شخصیت‌ها

حضرت عمر رضی‌الله‌عنه شنید که مردی، مرد دیگری را می‌ستاید. پرسید آیا با او در سفر بوده‌ای؟ آیا در معامله و داد و ستد با او شریک بوده‌ای؟ پاسخ داد خیر. آیا همسایه‌ی شبانه‌روزی او بوده‌ای؟ گفت خیر. پس فرمود : قسم به خدای عالمیان به نظرم او را نشناخته‌ای؛ زیرا ملاک شناخت از اشخاص تجربه‌ی راستی و درستی و امانت‌داری اوست و آن هم جز در این موارد متحقق نمی‌شود.



۶۰۷ ـ سَمِعَ عُمَرُ اَنَّ اَحَدَ اَولادِهِ أَتَّخَذَ خاتَماً وَ اشتَری لَهُ فَصّاً بِأَلفِ دِرهَمٍ فَکَتَبَ اِلَیهِ یُؤَنِّبُهُ وَ یُؤَدِّبُهُ :

۱۶۶ ـ ازاله الخفاء، کل کلمات سیدنا عمر، ص ۱۹۰ الی ۱۹۹.

بَلَغَنی اِنَّکَ أشتَرَیتَ فَصّاً بِألفِ دِرهَمٍ فَبِعهُ وَ أشبِع بِهِ اَلفَ جائعٍ وَ اتَّخِذْ خاتَماً مِن حَدیدٍ وَ اکتُب عَلَیهِ رَحِمَ اللهُ اِمرءً عَرَفَ قَدرَ نَفسِهِ.

حضرت عمر رضی الله عنه شنید که یکی از فرزندانش انگشتری را خریداری کرده و نگینی را نیز به قیمت یک‌هزار درهم بر آن گذاشته است. در نامه‌ای به او نوشت لازم است فوراً آن را به فروش برسانی و با قیمت آن انگشتری از آهن را خریداری کرده و با باقیمانده‌ی آن هزار نفر از گرسنگان را سیر کنی و بر نگین آن نیز بنویسی خدا رحمت کند کسی که مرا به نفس خود آشنا ساخت.

ملاحظه : در گفته‌ی امیرالمؤمنین دو نکته مهم قابل توجه‌است، یکی انذار و برحذر داشتن مردم از اسراف و غرور نفس، دومی رعایت احوال عمومی و توجه به احوال گرسنگان و بینوایان که به حق تذکر این گونه موارد در برنامه‌ی کار امیرالمؤمنین همیشه به عنوان اصلی مورد نظر بوده است.



۶۰۸ ـ سوءُ اللَّحنِ أسوءُ مِن سُوءِ الرَّمی.

اثر سخن گفتن با لحن زشت و ناپسند، بدتر از خطر رها کردن تیر است.

ملاحظه: در اشعار شعرا و در پندوامثال ادبا به‌این نکته نیز اشاره‌شده است.

جَراحاتُ السِّنانِ لَها الالتِیامُ   وَ لا یَلتامُ ما جَرَحَ اللِّسانُ

زخم ناشی از نفوذ پیکان «تیر» به گونه‌ای التیام‌پذیر است ولی زخم ناشی از نیش زبان التیام‌پذیر نیست و تا دیرزمانی اثر آن در دل‌ها باقی خواهد ماند.

حکما و اندیشمندان گفته‌اند: زبان در دهان به مانند اژدهاست که زهر و نیش آن عاقبت شومی را در بر دارد.



۶۰۹ ـ سَیَأتِی عَلَی النّاسِ زَمانٌ یَکونُ صالِحُهُم فِیهِ هُوَ مَن لا یَأمُرُ بِمَعرُوفٍ وَ لا یَنهی عَنِ المُنکَرِ فَیَقولُ النّاسُ: ما رَأینا مِنهُ اِلاّ خَیراً لِکَونِهِ لَم یَغضِبْ اللهَ تَعالی.

خطری که آینده‌ی اسلام را تهدید می‌کند

بر مردمان زمانی، فرا خواهد رسید که مردم، مردان صالح آن زمان را کسانی می‌پندارند که امر به معروف نمی‌کنند ومردم را از منکر باز نمی‌دارند. دلیل آن را چنین می‌دانندکه جز خیر و صلاح از آنها چیزی را سراغ ندارند چون او هرگز خدا را به خشم نیاورده است و هرگز مردم را از خود نرنجانده است.

ملاحظه : این گفته به منزله‌ی اعلام خطری است که آینده‌ی امت اسلام را تهدید می‌کند. در واقع هرگاه مردم درباره‌ی یکدیگر احساس مسئولیت نکنند و اصل مهمی را به عنوان امر به معروف و نهی از منکر را چیزی مهمل و بی‌اعتنا پنداشتند، داعیان دین و منادیان حق را گوش نکردند بی‌شک چنین مردمانی از اسلام جز اسمی بهره‌ای نبرده‌اند. و از اسلام نشانی جز شعار توخالی ندارند. و چنین ملتی مورد لعن و نفرین‌اند، و سرانجام از بار معنوی دل‌های آنان منسوخ و قلب‌های آنان قاسی‌القلب خواهد شد. در حدیث شریف نبوی آمده است : «بر امت اسلام زمانی فرا خواهد رسید که از اسلام جز اسمی و از قرآن جز رسمی باقی نمی‌ماند.» و این فرموده در همان راستا صدق پیدا می‌کند. در آیه‌ی شریفه‌ی زیر به این مورد اشاره شده است :

﴿لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ * كَانُواْ لَا يَتَنَاهَوۡنَ عَن مُّنكَرٖ فَعَلُوهُۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ﴾ مائده/۷۹ ـ ۷۸

«کافران بنی‌اسرائیل به زبان داود و عیسی پسر مریم از آن لعنت کرده شدند که نافرمانی خدا نمودند و از حکم حق سرکشی کردند.»

یعنی : پیامبران بنی‌اسرائیل داود و عیسی (علیهما السلام) به سبب این که قوم و ملت آنان اصل امر به معروف و نهی از منکر را مهمل گذاشتند و بعضی از آنها بعض دیگر را از اعمال زشت باز نمی‌داشتند، آنها را نفرین و لعنت کردند. داود علیه السلام به ملت ایلیه (مقدس) جمله‌ی «اللهم ألعنْهُم» به کار گرفت. همچنین عیسی علیه‌السلام مردمانی که از او درخواست مائده‌ای از آسمان نمودند آنان را لعن و نفرین نمود.

۶۱۰ ـ سَيفانِ فِي غِمَدٍ واحِدٍ إذاً لا يَصلُحانِ .

ازسخنان حکیمانه

«دو شمشیر در یک غلاف واحد هرگز نمی‌گنجد.»

این مقوله به مثابه‌ی مثلی متداول در بین مردم است. فاروق اعظم در این جمله‌ی کوتاه به امر مهمی اشاره دارد که آن اخراج یهودیان و نصاری در سطح جزیرةالعرب است. که نباید ادیان متضاد در صورت احساس خطر و برازندگی آن در سطح جزیرةالعرب که مرکز وحی و تشریع اسلامی است جلوه‌گر شوند.

﴿حرف ش﴾

۶۱۱ ـ شاوِرْ فِي أمرِكَ الَّذِينَ يَخشَونَ اللهَ.

در کارهای خود با کسانی به‌مشورت بنشین که‌از شکوه‌خداوند ذوالجلال بیم دارند. یعنی در ارتباط با همه‌ی کارهای روزمره چه آنهایی که به مسایل دینی و اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ارتباط مستقیم دارد و چه آنهایی که به گونه‌ای به مسایل سیاسی نیز مرتبط است با کسانی به مشورت بپرداز. که از خدای خود خشیت داشته و مؤمن و پرهیزکارند. چون آنان به مردمان خیانت نمی‌کنند و همیشه خیر و صلاح مسلمانان را در نظر دارند، بدیهی است این‌گونه از مردمان متقی و پرهیزکار جز عالمان، عارفان و اندیشمندان و اهل حکمت و دانش نیستند زیرا آنها بیشتر از سایرین خوف خدا را در دل دارند.

مشورت با خدایی ترسان کن — تا نیفتی به دست غدر از پایی
مردمان خدایی‌ترس نیستند — به جز عالمان به گفتِ خدایی

بدیهی است که آدمی هر قدر معرفتش به آفریدگار بیشتر باشد خوف و بیم او از خداوند زیادتر می‌باشد همچنان که آیه‌ی «اِنّما يَخشَى اللهَ مِن عِبادِهِ العُلَماءُ» بدان اشاره دارد

خوف و خشیت نتیجه‌ی علم است — هر که را علم بیش خشیت بیش



۶۱۲ ـ شَرُّ الكِتابَةِ المَشقُ.

درباره‌ی کارهایی که نتیجه‌ی مطلوبی نمی‌دهند.

در نوشتنی‌ها بدترین نوشته‌ها مشق‌نویسی است که تنها جهت تمرین به کار گرفته می‌شود. و آن به این جهت نامطلوب است چون در این گونه نوشتنی‌ها جز تمرین خط چیز دیگری مد نظر نیست لذا کمتر معانی و مفهوم از آن استفاده می‌شود.



۶۱۳ ـ شَرُّ القِراءَةِ الهَذْرَمَةُ.

بدترین قرائت‌ها و خواندنی‌ها آن است که کلمات و جملات در گلو به گونه‌ای پیچانیده شود که تلفّظ آن غیر صریح و نامطلوب باشد.

۶۱۴ـ شِرارُ الأُمُورِ مُحدَثاتُها.

بدترین امور ابتداع و نوآوری در مسایل دینی و اعتقادی است.

به گونه‌ای که با اصل کتاب و سنت و اجماع امت وفق نداشته و تطبیق نکند.

راه پیغمبر و اصحاب برگزین کان رساند تو را به حور قصور

دست از هر چه محدثات است بدار که بود محدثات شر امور

حرف ص

۶۱۵ـ صاحِبُ الحاجَةِ اَبلَهُ لا یَری الرُّشدَ اِلاّ فِی قَضائِها.

انسان نیازمند و محتاج ابله و نادان است. چون او راه رشد را جز در رفع نیاز خود نمی‌بیند.
چون غالباً نیازمندی راه عقل و خرد را مسدود می‌کند و به عقل و خرد انسان لطمه می‌زند.

هر که اوست صاحب‌حاجت‌نیست — جز ابله آن محال اندیش
او نمی‌بیند به دهر مصلحتی — مگر در قضای حاجت خویش



۶۱۶ـ صَلاحُ المالِ اَنْ یُؤخَذَ مِنْ حَقٍّ وَ یُعطی فِی حَقٍّ وَ یُمنَعَ مِن باطِلٍ.

درباره‌ی مشروعیت دریافت و پرداخت اموال بیت‌المال

مصلحت و راه مشروعیت اموالی که در اختیار حکومت مرکزی قرار می‌گیرد و در بیت‌المال مسلمین جمع‌آوری و نگه‌داری می‌شود در آن است که از طریق مشروع دریافت شود. و براساس عدل و انصاف وصول گردد و بر مبنای استحقاق اشخاص و حق اولویت‌های مشروع نیز هزینه شود و مصلحت پرداخت و هزینه کردن آن نیز در این است که به طریق مشروع و بر اساس استحقاق و اولویت‌ها ودر کل در مصالح عمومی هزینه شود و از هزینه کردن آن در امور باطله و غیر مشروع منع و از آن امتناع شود.

یعنی بی‌گمان اتخاذچنین رویه‌ی در امر وصولی‌ها و پرداختی‌ها تنها راه مشروعیت و حفظ آن است به طوری که عدول از آن موجب کیفر دنیا و عقوبت اُخری است.



۶۱۷ـ صَعِدَ عُمَرُ المِنبَرَ فَقالَ الحَمدُلله لَقَد رَأیتُنِی اُوجِرُ نَفسِی بِطعامِ بَطنِی ثُمَّ أصبَحتُ عَلی ما تَرَونَ فَلَمّا نَزَلَ قِیلَ لَهُ ما حَمَلَکَ عَلی ما صَنَعْتَ؟ قالَ اِظهاراً لِلشُکرِ.

در تواضع و فروتنی

حضرت عمر رضي الله عنه بر بالای منبر موهبت‌ها و نعمت‌های خداوندی را سپاس گفته و چنین موقعیت خود را اعلام می‌دارد زمانی در قبال مزد ناچیزی (غذای روزانه و سیری شکم) خود را اجیر می‌کردم سپس تقدیر بر این شد که الآن شما مرا در چنین حالتی (امارت بر مسلمانان) می‌بینید. وقتی که از منبر پایین آمد. پرسیدند : یا امیرالمؤمنین چه چیزی موجب شد که بر بالای منبر موقعیت خود را چنین بازگو کنید؟ در پاسخ گفت: خواستم خدا را در قبال چنین موهبتی (که افتخار خدمت به مسلمانان است) سپاس گویم.



۶۱۸ـ صَلاةُ الجُمُعَة رَكعَتانِ وَ صَلاةُ الفِطرِ رَكعَتانِ وَ صَلاةُ الأضحى رَكعَتانِ وَ صَلاةُ السَّفَرِ رَكعَتانِ تَضبَعُ غَيرَ قَصر عَلى لِسانِ مُحَمَّدٍ صَلى اللهُ عَليهِ وَ سَلَّمَ.

نماز جمعه دو رکعت و نماز عید فطر و قربان نیز دورکعت و نمازَ سفر دو رکعت می‌باشد. که این نمازهای دو رکعتی را بر زبان پیامبرخدا نمازهای دو رکعتی غیر قصر نامیده شده‌اند.



۶۱۹ـ صَلاحُ الأمرِ فِي أداءِ الأمانَة وَ لأخذِ بِالقُوَّة وَالحُكمِ بِما اَنزَلَ اللهُ.

مصلحت امر حکومتداری در امانت‌داری مقدسات اسلامی و در حفظ ارزش‌های معنوی آن است و بقای نظام اسلامی در گرو قدرت کاری و حفظ اداره‌ی امور مملکت و ملت نهفته است و شفافیت آن در اجرای احکام تشریعی و گسترش عدالت اجتماعی متجلی و هویداست.

پس هرگاه امرای اسلام در اداره کردن مملکت احساس مسؤلیت کنند و در ادای امانت‌های اسلامی و حفظ ارزش‌های مذهبی و دینی آن و در امر برقراری و پایداری اصول مسلّم اسلام سعی و کوشش لازم را به کار گیرند و به احکام الهی عمل کرده و حق عدالت و دادگری را رعایت کنند، بی‌گمان این دین و این نظام، مستحکم و پایدار باقی مانده و ملت‌و رعیت با سرافرازی در عرصه‌ی گیتی معزز و سربلند بوده و وارث ملک و مملکت خواهند بود.

حرف ض

۶۲۰ـ ضَرَبَ عُمَرُ رَجُلاً فَقالَ لَهُ الرَّجُلُ اِنَّما کُنتُ أَحَدَ رَجُلَینِ رَجُلٌ جَهِلَ فَعَلِمَ أَوْ خَطأً فَعَضَّ عَنهُ فَقالَ لَهُ عُمَرُ صَدَقتَ دُونَکَ فَأَمتَثِلُ (أی أقتص).

حضرت عمر رضی الله عنه مردی را کتک زد. وی گفت یا امیرالمؤمنین من از حالت یکی از این دو مرد خارج نیستم. مردی که جاهل و ناآگاه بوده است پس آگاه و بیدار خواهد شد. دیگری مردی که به اشتباه رفته است سپس نادم و پشیمان می‌شود . فاروق رضی الله عنه فرمود : تو راست گفتی لکن اگر شما به جز یکی از این دو مورد عمل کرده بودی تو را قصاص می‌نمودم.



۶۲۱ ـ ضَرَبَ عُمَرُ أبنَهُ فَقالوا لَهُ لِمَ ضَرَبتَهُ فَقالَ رَأَیتُهُ قَد أَعجَبَتهُ نَفسُهُ فَأَحبَبتُ أَنْ أُصغِّرَها اِلَیهِ [۱۶۷]

در تأدیب فرزندان خود

حضرت عمر رضی الله عنه پسرش را کتک زد. پرسیدند : چرا او را کتک زدی؟ فرمود: متوجه شدم که نفسش او رامغرور کرده است. خواستم از این طریق او را تادیب کرده و غرورش را پایین بیاورم.

در کتاب تاریخ الخلفاء اثر جلال‌الدین سیوطی آمده است وقتی که پسرش با موهای مرتب و منظم و لباس فاخر و زیبایی بر او داخل شد او را تأدیب نموده و کتک زد تا عجب و غرور بر او غالب نشده و از خود و خدای خود غافل نگردد.



۶۲۲ ـ ضَعْ أمرَ أخِیکَ عَلی أحسَنِهِ حَتی تَأتِیکَ مِنهُ ما یَغلِبُکَ .

در اجتناب از سوء ظن

کار دوستان هم‌کیش خود را تا جایی که ممکن است حمل بر نیکی و خوبی کنید مگر این که امر زشتی آن‌چنان ظاهر گردد که ظن و گمان تو را مغلوب کند.

هر چه از حال دوستان بینی — محملی بایدت نهادن خوب
تا بدان گاه که زشتی اعمال — محملی خوب راکند مغلوب

در قرآن کریم در سوره حجرات آیه‌ی ۱۱ «اِنَّ بَعضَ الظَّنِ اِثمٌ» از بدگمانی و سوءظن به مردم نکوهش شده است. و این مورد با گفته‌ی فاروق اعظم رضی الله عنه مطابقت دارد.



۱۶۷ ـ تاریخ الخلفاء للسیوطی، ص ۱۴۲.

﴿حرف ط﴾

۶۲۳ ـ طافَ عُمَرُ حَولَ الكَعبَةِ يَوماً فَقالَ يا كَعبَةَ الله اِنَّكِ لَجَليلَةٌ وَ اِنَّ لَكِ لَحُرمَةً وَ لكنَّ حُرمَةَ المؤمِنِ اَعظَمُ عِندَالله مِن حُرمَتِكِ.

در احترام به اماکن مقدسه وحفظ شعائر اسلامی

روزی حضرت عمر رضی الله عنه کعبه الله (خانه‌ی خدا) را دور زد و گفت: ای خانه‌ی خدا، به حق تو دارای قدر و منزلت بزرگی می‌باشی و رمز وحدت در بین مسلمانان هستی. اما قدر و منزلت و حرمت مؤمنان.در نزد خدا بزرگتر از قدر و حرمت توست.

و این بدان معنی است که مقام آدمیزاد بس ارجمند و بزرگ است و احترام به خانه‌ی خدا تنها به خاطر حفظ شعائر اسلامی و حفظ نظم و انضباط مسلمین و رعایت وحدت رویه است.



۶۲۴ ـ طُلِبَ مِن عُمَرَ فِي حَياتِهِ اَن يُعَيِّنَ اَبنَهُ عَبدُالله لأَنَّهُ كانَ تَقياً صالِحاً فَقالَ لا أتَحَمَّلُهُ أمركُم حَياً وَ مَيِّتاً.

فاروق نزدیکان خود را از احراز پست‌ها بدور می‌کرد.

از حضرت عمر رضی الله عنه درخواست شد پسرش عبدالله را به جای خودش تعیین کند. چون او مرد صالح و متقی بود. در پاسخ رد به آنها اعلام داشت که من هرگز کار و امر شمارا چه در حال حیات و چه بعد از ممات به او تحمیل نمی‌کنم.

در کتاب اخبار عمر صفحه ۴۹۴ نیز آمده است وقتی امیرالمؤمنین برای استانداری کوفه جویای کسی بود که امین و مؤمن و درستکار و اهل تدبیر باشد، فردی پیشنهاد کرد که عبدالله پسر امیرالمؤمنین شایسته‌ی این سمت است عمر بر او فریاد کشید. «قاتلک الله و الله ما أردتَ اللهَ بهَا» خدا تو را بکشد، سوگند به خدا در این گفته رضایت خدا در نظر نگرفته‌ای. (یعنی نوعی تملق در آن روا داشته‌ای) لازم به تذکر است که امر خلافت منوط به انتخاب ملت است و این امر با سلطنت دنیوی تفاوتی آشکار دارد.



﴿حرف ظ﴾

۶۲۵ ـ ظُلْمُ العِبادِ ظُلُماتُ يَومِ القِيامَةِ [۱۶۸]

درباره‌ی اجتناب از ظلم و ستم

ظلم و ستم بر بندگان خدا موجب ظلمت و تباهی روز آخرت است .

درآیه‌ی شریفه‌ی ﴿وَلَا تَرْكَنُوٓاْ إِلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ ٱلنَّارُ﴾[۱۶۹] تمایل به ظلم و ستم و میل به ظالمان و ستمکاران نیز موجب آتش دوزخ است. پس نباید به آنها کمک کرد.

در روایت آمده است که ابوحنیفه نعمان بن ثابت (رح) طلبی در نزد مردی مجوسی داشت. روزی که به خانه‌ی او می رفت تا طلبش را مطالبه کند جلو در خانه آن مرد کفشهایش نجس شد وقتی آنهارا تکان داد تا نجاستش بر طرف گردد نجاست به دیوار خا نه مرد مجوسی خورد.متحیر ماند تا چکار کند. اگر آنرا ترک می کرد دیوار خانه نجس میشد واگر آنرا به هر شیوه ای پاک می نمود ممکن بود دیوار مخدوش گردد . نا گزیر در را زد. کنیزی جلوی در آمد. به او گفت تا به صاحب خانه بگوید ابوحنیفه جلوی در منتظر ایشان است. وقتی صاحب خانه بیرون آمد چون تصور کرد که ابوحنیفه جهت مطالبه‌ی حق خود آمده است معذرت خواست. ابو حنیفه پس از اندک توقفی خواست او را به بهترین شیوه توجیه کند پس ماجرا را بر او عرضه کرد و کیفیت پاک کردن دیوار را سؤال کرد. مرد مجوسی که جوانمردی و پرهیزکاری او را دریافت در پاسخ وی گفت بهتر آن است که نخست من به پاکسازی نفس خود بپردازم پس بر اثر حسن عقیده وعمل نیک او در همانجا مسلمان شد و خود را از شقاوت رهایی داد و به سعادت ابدی نائل گردید.[۱۷۰]

آورده‌اند پادشاهی از عارفی التماس پند نمود عارف او را چنین پند داد : اگر سعادت دو جهان را خواهی شبها دردرگاه حق داد گدایی ده و روزها در بارگاه خود به داد گدایان برس. سعدی گوید :

تو هم بر دری هستی امیدوار   پس امید بر در نشینان بر آر



---

۱۶۸ ـ تفسیر تنویرالاذهان، ج ۱، صابونی، سوره‌ی بقره، ص ۱۴۷.

۱۶۹ـ سوره‌ی هود آیه‌ی ۱۱۳ . شما مؤمنان هرگز نباید با ظالمان همدست و دوست باشید . وگرنه آتش کیفر آنان شما را در بر خواهد گرفت.

۱۷۰ ـ کتاب تفسیر تویر الاذهان من تفسیر روح البیان جلد ۱ سوره بقره ص ۱۴۷

حرف ع

۶۲۶ـ عَجِبْتُ لِمَن یَبتَغِی الغِنی بِغَیرِ النِّکاحِ وَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ اِن یَکُونُوا فُقَراءَ یُغنِیهِمُ اللهُ مِن فَضْلِهِ.

در تشویق به عقد ازدواج

در شگفتم از کسی که خود را از عقد ازدواج بی‌نیاز می‌داند و ثروت و غنی‌بودن را در غیر آن می‌پندارد در حالی که خداوند متعال وعده داده است که اگر مسلمانان فقیر و بینوا باشند خداوند از فضل خودش آنها را غنی و بی‌نیاز می‌کند.

در احادیث نبوی آمده است که نکاح از سنت حسنه‌ی من است و اگر کسی آن را بدون دلیل ترک کند از پیروان من نیست و سنت حسنه‌ی مرا ترک نموده است.



۶۲۷ ـ عَجِبتُ لِمَن یَعرِفُ المَعارِضَ کَیفَ یَکذِبُ.

درپرهیز از دروغ گفتن

در شگفتم از کسی که به کنایات و عرضه داشتن مطالب در قالبی از ایهام آشنایی دارد، چگونه دروغ می‌گوید.

در باب حرف الف این مطلب چنین آمده است «اِنَّ فِی المَعارِضِ لَمَندوحَةً عَنِ الکَذِبِ» کنایه و تعریض طریقی است درجهت اجتناب از دروغ.



۶۲۸ـ عَجِّلُوا بِکُنِی أولادِکُم حَتّی لاتَسرَعُ اِلَیهِم الألقابُ مُخالَفَةَ اللَّقَبِ اَن یُلحَقَ بِهِم

در کنیه گذاشتن بر فرزندان خود عجله کنید مبادا القاب و شهرت‌های زشت و نامطلوب به آنها ملحق گردد.

یعنی فرزندان خود را به اسم پدر یا پسر یا دختر یا مادر بخوانید مثل کنیه‌ی ابوعبدالله، ام کلثوم و ام‌سلمه و ابوالحفص که این گونه اسم‌ها نوعی تعظیم و حرمت فرزندان را در بر دارد. چون در القاب گاهی قصد تحقیر مدنظر و مورد استعمال است. لذا در این صورت در تکنیه «کُنیه گذاشتن» بشتابید و برای فرزندان خود حرمت و کرامتی قائل باشید.



۶۲۹ـ عُد مَرضی المُسلِمینَ وَ أشهِد جَنائِزَهُم وَ أفتح لَهُم بابَکَ (قالَها لِاَحَدِ الوُلاة)

در توصیه به امراء و حکام اسلام و اعلام وظایف آنها

به بیماران مسلمان عیادت و سرکشی کن به آنها روحیه و نشاط بده و در تشییع جنازه‌ی آنها هم حضور داشته باش و دروازه‌ی منزل و دفترکار خود را بر روی مردم باز بگذار تا مردم به آسانی

بتوانند مطالب خود را عرضه نمایند.

زیرا این امر در ایجاد محبت و هماهنگی مسلمانان و اتحاد بین امیران و رعیت اثر مثبتی را ایفا می‌کند و به اسلام و مسلمین نیز حرمت و عزت می‌بخشد. فاروق ﷺ هرگاه احساس می‌کردند که یکی از امرا به این اوامر توجه نمی‌کند و به عیادت بیماران نمی‌رود و به ضعفا و مستمندان اجازه‌ی ملاقات نمی‌دهد بلافاصله او را از کار و سمت خود بر کنار می‌نمود.[۱۷۱]



۶۳۰ـ عَلَیکُم بِالقَصدِ فِی قُوتِکُم فَهوَ أبعَدُ مِنَ السَّرفِ وَأصحُ لِلبَدَنِ وَأقوی عَلی العِبادَة

در توصیه به صرفه‌جویی در قوت روزانه

بر شماست که در قوت روزانه‌ی خود حد متوسط را رعایت کنید. چون میانه‌روی در قوت روزانه، شما را از اسراف در هزینه کردن به دور خواهد کرد و بر صحت وجود و نیروی جسمانی شما نیز می‌افزاید. و قدرت و توان شما را بر انجام دادن عبادات بیشتر می‌نماید. «و این بهترین راه و روش زندگی است.»



۶۳۱ ـ عَلَیکُم بِتَقوی اللهِ فِی سِرِّکُم وَ عَلا نِیَتِکُم وَ حُرُماتِکُم وَ أعراضِکُم.

بر شما مسلمانان است که در نهان و آشکار، در خانواده و محیط زندگی اجتماعی خود و در مراقبت از حرمت و کرامت خانواده‌ی خود تقوا و پرهیزگاری را پیشه‌ی خود کرده و خدا را بر خود ناظر و مراقب بدانید. (که آن به تقوا نزدیک و مقرون به اجابت است.)



۶۳۲ـ عَلَیکَ بِاِخوانِ الصِّدقِ فَکَثِّر فِی اَکنافِهِم فَاِنَّهُم زَینٌ فِی الرَّخاءِ وَعُدَّةٌ عَن عَظیمِ البَلاءِ

دوست جانی بهتر است از مال فانی

بر توست که دوستان و برادران صادق و مخلص را برای خود برگزینی و در سایه‌ی حمایت آنها زندگی کنی، زیرا دوستان صادق و مخلص در زمان امنیت و آسایش زینت‌بخش مجلس و به هنگام دشواری و گرفتاری‌های روزگار کمک و پشتوانه هستند و در رفع مشکلات قدم‌های مثبتی را بر می‌دارند که گفته‌اند:

ای دوست برو هرچه داری — یاری بخر و به هیچ مفروش

و از عمر محمدرشید وطواط نیز آمده است:

صحبت آنگزین که سینه اوست — با تو آراسته به صدق و ولاء

۱۷۱ـ اخبار عمر طنطاوین، ص ۱۳۲، عنوان بلاغات و اوامر

با تو در زینت تو روز نعیم　　با تو در عُدّه‌ی تو روز بلاء

در تمجید از یاران و دوستان صادق و وفادار، شعرای نامدار چه بسیار شعرهای پر محتوا و برجسته‌ای را سروده‌اند و در مناسبات متعدده به آن پرداخته‌اندکه به تناسب موضوع آنها را در اینجا نقل می‌کنیم:

آورده‌اند که فتح الله موصلی به در خانه‌ی دوستش آمد. کیسه‌ی او را از جاریه درخواست نمود و دو درهم برداشت و باقی را به کنیزک بازداد. چون خواجه به خانه رسید. صورت واقعه از جاریه شنید، به شکرانه‌ی آن انبساط کنیزک را آزاد کرد و بنواخت: (نقل از نگارستان در تفسیر حسینی، سوره مؤمنون ص ۷۹۰)

شبی گفتم جهان فرسوده‌ای را　　که بود آسوده در کنج رباطی

ز لذت‌ها چه خوشتر در جهان گفت　　میان دوستان انبساطی



۶۳۳ـ عَلَیکَ بِرأیِ الشیوخِ فَقَد مَرَّت عَلی وُجُوهِهِم عُیونِ العِبَرِ وَ تَصَدَّعَت لأسمائِهِم آثارُ العِبَر

در استفاده از اندیشه و افکار مردان مجرّب

بر توست که آرا و نظریات مردان پیر و سالخورده و افکار و اندیشه‌های شیوخ مجرّب و آزموده را به گوش دل بشنوی و پند و اندرزهای آنها را به کار گیری. چه بسا جویبارهای عبرت‌انگیزی در روزگار بر سر و صورت آنها فرو رفته است و چه بسا در برابر اسم آنها آثارهای مهمی متلاشی و پراکنده شده است.



۶۳۴ ـ عَلَیکَ بِالصِّدقِ وَ اِن قَتَلَکَ.

درباره‌ی صداقت و راستگویی

بر توست که راه صداقت و راستی را پیش گرفته و از آن عدول نکنید اگر چه در پی آن کُشته شوید.

راستی گفتن گزین که در دو جهان　　نیست اندر دروغ هیچ فروغ

مرد را مرگ با مثوبت است　　بهتر است از عمر با وبالِ دروغ

۶۳۵ـ عَلَیکَ بالصَبرِ و اِعلَم اِنَّ الصَّبرَ صَبرانِ اِحداهُما أفضَلُ مِنَ الآخَرِ فِی المُصِیباتِ حَسَنٌ وَ أفضَلُ مِنهُ الصَّبرُ عَلی حُرُمِ اللهِ تَعالی[۱۷۲]

در ارزش صبر

بر توست که صبر و شکیبایی بر دشواری‌ها را به خود هموار کنی و باید بدانی که صبر دو بخش است و بخشی از آن از بخش دیگر فضیلتش بیشتر است : ۱) صبر و شکیبایی بر مصیبت‌هایی مانند نقص بدن و مرگ و میر کسان و خویشاوندان و ترس و بیم از نقص اموال و ثمرات و تحمل گرسنگی در ایام قحطی و خشکسالی و بخش دیگرصبر از محرمات و منهیات الهی و و تسلط بر خواسته‌های نفسانی و شیطانی است، که بی‌شک اجر و پاداش آن به مراتب بیشتر و بالاتر از مورد دیگر است.



۶۳۶ ـ عَلَیکُم بِدِوانِکُم لا تَضِلوا قالوا وَ ما دِیوانُنا؟ قالَ شِعرُ الجاهِلِیَةِ فَاِنَّ فِیهِ تَفسِیرَ کِتابِکُم وَ مَعانِیَ کَلامِکُم.

در تشویق بر فراگیری فرهنگ و آداب پیشینیان

بر شماست که دفتر و دیوان خود را محفوظ دارید و از آن نگه‌داری کنید که در حفظ کلمات و جملات آن و در تعمّق به ژرفای معانی و مطالب آن راهی را به سوی تعبیر از کتاب خدا و نیز تعبیر از معانی و مفهوم کلام حکما و دانشمندان و در نهایت راهی را در جهت تفهیم کلام و سخنان خود خواهی یافت. گفتند دیوان ما کدامند؟ فاروق اعظم فرمود : اشعار شعرایَ زمان جاهلیت است که در آن تفسیر کتاب شما و معانی کلام شما نهفته است و نیز ادب و فرهنگ ادبای دوران گذشته به مانند قاموسی در آن وجود دارد.



۶۳۷ـ عَلَیکُم بِالأبکارِ فَاِنَّ هُنَّ اَشَدُّ حُبّاً وَ اَقَلُّ خِبّاً «الأبکارُ: البَناتُ البِکرُ»

در انتخاب همسران

بر شماست که دختران باکره را به همسری برگزینید که محبت و علاقه‌ی آنها به شوهران خود بیشتر از بیوه است و مکر و نیرنگ آنها نیز کمتر از آنهاست.

در حدیثی از ابونعیم از ابن عمر آمده است «عَلَیکُمْ بِالابکارِ فَاِنَّهُنَّ اَعْذَبُ اَفواهاً وَ اَنتَقُ اَرحاماً وَ

---

۱۷۲ ـ در مختار الاحادیث آمده است «العدل حسن لکن فی الامراء احسن، والسخاء حسن لکن فی الاغنیاء احسن، الورع فی الانسان حسن لکن فی العلماء احسن، الصبر حسن لکن فی الفقراء احسن، التوبة حسن، لکن فی الشباب احسن، الحیاء حسن لکن فی العذراء احسن». (احمد هاشمی، ص ۹۵).

اَسخَنُ اَقبالاً» برشماست که در اختیار نمودن همسر، دختران را برگزینید که رفاقت و معاشرت آنها بهتر و بوسیدن لب و دهان آنها لذت بخش‌تر و نتیجه‌ی ثمر ارحام آنها اولاد بیشتر است و به هنگام معاشرت جنسی نیز حرارت آنها بیشتر است.

چه زیباست سخن شاعری که گفته است:

تا توانی مخواه جز زن بکر ... تا نمایی به داغ محنت در

بکر را دوستی بود افزون ... بکر را گریزی بود کمتر



۶۳۸ـ عَلَیکُم بِطَرائِفِ الأخبارِ فَإنَّها مِن عِلمِ المُلوکِ وَالسّادَةِ وَبِها تُنالُ المَنزِلَةُ وَالخُطوَةُ عِندَهُم.

در حفظ به اخبار و آثار برگزیده‌ی گذشتگان

بر شماست که اخبار و داستان و سرگذشت‌های آموزنده و دلپذیر گذشتگان را حفظ کرده و در حفظ و نگاهداری از این امر مهم کوشش لازم را به کار گیرید؛ زیرا این گونه طرائف الاخبار (اخبار شیرین و زیبا) از دانش و حکمت پادشاهان و بزرگان پیشین حکایت دارد و از این طریق است که می‌توانید به مقام و منزلت و به سهم مهمی از حرمت و موقعیّت در نزد آنها دست یابید و قدم به پیش آنها بگذارید.



۶۳۹ـ عَلَیکُم بِذِکرِ اللهِ تَعالی فَإنَّهُ شِفاءٌ.

در تشویق به ذکر و یاد خدا

بر شماست که همیشه به یاد خدا باشید که آن شفای همه‌ی دردهاست.

یعنی: یاد خدا باعث طمأنینه‌ی قلب است و به دل انسان نور و روشنایی می‌بخشد که قرآن مجید در آیه‌ی «اَلا بِذِکرِ اللهِ تَطمَئِنُّ القُلوبُ» یعنی بی‌گمان ذکر و یاد خدا آرام‌بخش دل‌هاست بر این موضوع دلالت دارد. در واقع کسی که از این نور و روشنایی محروم است قلبش منبع فساد و مرکز شیاطین و محل وسوسه و اندیشه‌های زیان‌آور می‌باشد و از مواهب عرفانی و برکات الهی محروم خواهد ماند.

۶۴۰ ـ عُمَرُ بنُ الخَطاب اَميراُلمؤمِنين بَخٍّ بَخٍّ وَ اللهِ لَتَتَّقِينَ اللهَ اَو لَيُعَذِبَنَّکَ [۱۷۳]

در تذکر به نفس خود

بەبه عمر بن خطاب امیرالمؤمنین! قسم به خدا این مقام و منزلت ترا را از عذاب روز جزا رهایی نمی‌بخشد. مگر تقوی و ترس از خدا که تقوی داروی شفابخش قلب‌هاست و تنها راه رهایی از عذاب خداست.

علامه و دانشمند بارز در علوم اسلامی استاد حاج ملا عبدالله بیتوشی از مفاخر اهل سنت و علمای بارز در کردستان ایران و عراق مقام تقوا را برتر از هر مقام و منزلتی بر شمرده است آنجا که گوید :

الفَخرُ بِالتَّقوی اِن رُمتَ اَن تَفخَرَ لا فِی نَسَب اَو رُتَب
ما رَفَعَ القُربی اَبا طالِبٍ وَ لَم یَضَع سَلمانَ بُعدُ النَّسَبِ

قرابت ابوطالب و انتساب او به پیامبر خدا او را بلند نکرد و نیز دوری انتساب سلمان فارسی رضی‌الله‌عنه به پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وسلم او را سبک نکرد بلکه ملاک در هر امری تقوا و پرهیزکاری است .



۶۴۱ ـ عَلِّمُوا اَولادَکُم الکِتابَةَ وَ السَّباحَةَ وَ الرَّمِیَ وَ الفُرُوسِیَةَ.

به فرزندان خود دانش خواندن و نوشتن را بیاموزید و آنها را به فنون شناوری و تیراندازی و سوارکاری آشنا سازید . که این گونه دانش‌ها و هنرها از ویژگی‌های ضروری مردان است.

ملاحظه : فاروق طی نامه‌ای به مردم شام دستور داد که عموماً فرزندان خود را خواندن، نوشتن و فن شناوری و تیراندازی و اسب‌سواری را یاد دهند. در عصر پیامبر خدا و ابوبکر صدیق مسابقه‌ی تیراندازی و اسب‌سواری معمول بوده و فاروق رضی‌الله‌عنه به هنگام خلافت خود جایزه‌ی این مسابقه‌ها را پرداخته است. [۱۷۴]



۱۷۳ـ الفاروق، ج ۲، ص ۲۱۲.

۱۷۴ـ البیان و التبیین، ج۳ ص ۱۴۶

حرف غ

۶۴۲ـ غَرَّتنا الدُنیا غَیرَکَ یا اَبا عُبَیدَةَ [۱۷۵] **(قالَها عِندَ ما زارَهُ فِی بَیتِهِ وَلَم یَجِد بِـهِ مِـن زینَـةِ الـدُّنیا شَیئاً)**

دنیا همه‌ی ما را مغرور کرده و فریب داده است جز تو یا ابا عبیده.

فاروق اعظم در سفر شام در مراقبت بر امیران و تفقد احوال رعیت وقتی که به طـور ناگهـانی و بدون اطلاع قبلی به منزل ابو عبیده فرمانده‌ی کل قوا در شام داخل شد و متوجه گـشت کـه او جـز عبای ساده و جامه‌ی کهنه چیزی به تن ندارد و در منزلش هم چیزی زینتی.از اموال و ثروت دنیایی وجود ندارد. فاروق رضی الله عنه با این جمله‌ی زیبنده او را ستود و در فحوای کلام نیز به ایـن نکتـه‌ی مهـم اشاره نموده است که امیران اسلام به اموال و ثروت دنیایی دلبستگی ندارند و شیفته و دلباختـه‌ی آن نیستند.

امیرالمؤمنین رضی الله عنه تنها با این مراقبت‌ها بر امراو فرماندهان سپاه اسلام اکتفا ننمود بلکـه از طریـق ارسال مقداری از اموال نقدی و در پی آن ارسال شخصی به عنوان مراقب بر چگـونگی تـصرف در آن، بر امیران خود کمال مراقبت داشته است که نمونه‌ی آن به طور مختصر در این داستان پیداسـت که مبلغ ۵۰۰ دینار را به ابوعبیده رضی الله عنه حواله کرد تا آن را بر خود و اهل و عیالش هزینه کند. ولی او بلافاصله آن را در بین مسلمانان تقسیم نمود و چیزی را برای خود و خانواده‌ی خود باقی نگذاشـت . همسرش که به خاطر تنگی معیشت و زندگی در فشار بود چـون تقـسیم آن را در بـین مـسلمانان مشاهده نمود گفت : قسم به خدا ضرر و زیان این دینارها بیشتر از نفع آن بود. این سخن بدان خاطر بود که ابوعبیده جامه‌ی کهنه‌ای که بر آن نماز می‌خواندند نیز تکه‌تکه نمود و در هر تکـه‌ای از آن مقداری از دینارها را می‌گذاشت و نزد فقرا و مساکین می‌فرستاد و تـا آخـر دینـار آن تمـام نـشد استراحت نکرد. رحمت خدا بر اباعبیده که به حق او مردی امین و پرهیزکار بود و شایسته‌گی لقب امین امت را داشت. که پیامبر خدا این لقب افتخار را به وی بخشید.



۶۴۳ ـ غَمض بَصَرکَ عَنِ الدُّنیا وَ أله قَلبَکَ عَنها.

در پرهیز از غرور به اموال دنیا

چشم خود را از ناز و نعمت دنیا جز به مقدار ضرورت فروبند و دلباخته‌ی آن مباش و قلب خـود را به آن متوجه نساز و از غرور به اموال دنیا بپرهیز.

این بند در توصیه به یکی از کارداران آمده است که نباید ثروت و اموال دنیایی آنهـا را فریـب

۱۷۵ـ جولة تفتیشیة علی الاقالیم فصل الخطاب عمر بن الخطاب، الدکتور علی محمد الصلابی ،ص ۳۷۹

داده و بموجب آن بر ملت و رعیت ظلم و ستمی را روا بدارند.



۶۴۴ ـ غَمِّضْ عَنِ الدُّنیا وَ وَلِّ عَنها قَلبَکَ وَ اِیّاکَ اَن تُهلِکَکَ کَما اَهلَکَتْ مَنْ کانَ قَبلَکَ فَقَدرأَیتَ مَصارِعَها وَ عایَنتَ سُوءَ آثارِها عَلی اَهلِها.

چشم خود را از دنیا فرو بند و دلباخته‌ی آن مباش و از مکر و نیرنگ آن بپرهیز. دنیا تو را به هلاکت نبرد همچنان‌که کسانی پیش از تو را به هلاکت بُرد و تو خود شاهد و ناظر مهلکه‌ی آن بودی و آثار مترتبه‌ی آن را مشاهده کردی.



۶۴۵ ـ غَنِمَ المُسلِمُونَ ذَهَباً فَاَمَرَ عُمَرُ بنُ الخَطّاب، اِبنَ عَبّاس اَنْ یُقَسِّمَهُ بَینَ النّاسِ وَ اَخَذَ عُمَرُ یَبکِی وَ یَقُولُ وَ الَّذِی نَفسِی بِیَدِهِ ما حَبِسَهُ عَن نَبِیِهِ (اَی الذَّهَب) وَ عَن اَبی بَکرٍ اِرادَةَ الشَرِّ لَهُما وَ اَعطاهُ عُمَرَ اِرادَةَ الخَیرِ لَهُ[۱۷۶]

مسلمانان (در فتح مدائن پایتخت ساسانیان) که جواهرات و اشیاء بسیار نفیسی را به غنیمت گرفته و به مدینه آورده بودند. امیرالمؤمنین پس از اطلاع فوراً به ابن عباس امر کرد که آن را در بین مسلمانان تقسیم کند و (خود از وفور این همه غنائم جنگی و این که مبادا سیل این همه اموال بر او نوعی امتحان و آزمایش باشد گریه کرد و) چنین گفت: قسم به کسی که نفس عمر را در قبضه‌ی قدرت دارد خداوند متعال این اموال را از پیامبر خدا و از ابوبکر صدیق منع نکرده بود به جهت آن که در آن شری باشد و به عمر هم نبخشیده است به جهت آن که در آن خیری اراده کرده باشد.

نقل داستان به نقل از دو منبع معتبر (الفاروق، عمر تألیف: محمدحسین هیکل و الفاروق تألیف: شبلی نعمانی هندی)

پس از کسب پیروزی و تصرف ملک و اموال کسری در عراق، سعد بن وقاص فرمانده‌ی کل قوا، و قهرمان قادسیه و مدائن که دیوار و آثار مجلل ایوان کسری و قصر شاهان ساسانی را مشاهده کرد و از مشاهده‌ی این حال به شگفت آمده بود در رابطه به عبرت روزگار و سرانجام کار جباران

۱۷۶ـ الفاروق عمر، محمدحسین هیکل، ج ۲، ص ۲۰۱ و ۲۰۳، «فَصَلَ سَعدٌ خُمسُ الغَنائِمِ لِیُرسِلَهُ اِلَی المَدِینَةِ» فرش ⇦

⇦ کسری مشهور به فرش بهارستان به شکل مربع بود که هر ضلع آن ۶۰ متر بود. کسری ها وقتی موسم زمستان می رسید و هوا سرد می شد و گلها و نباتات از بین می رفت از آن استفاده می نمودند. روی این فرش تصاویری مشتمل بر خطوط راههای کشور ترسیم شده بود و زمین در آن به رنگ طلایی نشان داده شده بود که در بین آنها نهارهایی جاری به نظر میرسید و با مروارید مزین بود و دو طرف مزرعه هایی که در آن گیاهان بهاری با ساقه های طلایی دیده میشد، قرار داشت و برگهای آن از حریر و میوهٔ آن از جواهر نشان داده بود. به نقل از کتاب الفاروق عمر زندگانی خلیفه دوم جلد ۲ ص ۳۰۴

و دولتمداران ستمکار بی‌اختیار این آیه‌ی کریمه را قرائت کرد :

«كَمْ تَرَكُوا من جنّاتٍ و عيونٍ و زروعٍ و مقامٍ كريم و نعمةٍ كانوا فيها فاكهين * كذلكَ و أورثناها قَوماً آخَرينَ» الآیه قبل از داخل شدن به صحن ایوان کسری هشت رکعت نماز شکرانه را به جا آورد. بر ساحت قدس الهی سجده کرد. در ایوان شاهی به جای تخت سلطنت، منبر برپا کرد و نماز جمعه را در آنجا ادا نمود و این نخستین جمعه‌ای بود که در عراق برپا کردند. بعد از دو سه روز فرمان داد که گنجینه و اشیا نفیس ایوان‌های شاهی را یکجا به حضور آورده و حاضر کردند. از سلسله‌ی خاندان کیانی تا عهد نوشیروان ساسانی هزاران شیء عجیب و آثار قابل یادگار در ایوان‌های شاهی وجود داشت. زره‌ها و شمشیرهای خاقان چین، اشیا گران‌بها و وسائل نایاب قیصر روم و نعمان بن منذر و سیاوش و بهرام چوبین و خنجرهای کسری و هرمز و قباد و تاج زرنگار نوشیروان و لباس‌های شاهی از جمله مجسمه‌ی یک اسب طلایی که با زین نقره مزین و به دانه‌های یاقوت و زمرد مرصّع شده بود. و نیز مجسمه‌ی یک شتر ماده که پالانش از طلا و مهارش از نوع یاقوت‌های گرانبها بود و شترسواری که سر تا پایش به جواهر مرصع شده بود و در بین این اشیا نفیس عجیب‌ترین نفائس فرشی بود که در اصطلاح ایرانیان به فرش بهارستان شهرت یافت، که در موسم بهار بر آن می‌نشستند و جام شراب را دور می‌دادنددر آن وجود داشت.

سعد بن وقاص رضي الله عنه طبق معمول پس از تقسیم این اموال و غنائم نایاب جنگی در میان لشکریان، خمس آن را که شامل فرش بهارستان، تاج و شمشیر و کمربند طلائی و لباس‌های فاخر کسری بود بوسیله‌ی مردی به نام بشیر بن خصاصیه به دربار خلافت ارسال نمود. وقتی که این اموال به دربار خلافت وارد و به نظر خلیفه‌ی اسلام رسید، از مشاهده‌ی این احوال و این همه اشیاء نفیس براستغنا و امانتداری سپاه اسلام که به شگفت آمده بود، می‌گفت: به حق افرادی که در این گونه اشیا و نفیسه‌ی نادره خیانت نورزیده‌اند، همانا اشخاص درستکار و امانت‌داری هستند که آنها را دست‌نزده به خلیفه‌ی اسلام آورده‌اند. (طرفه)

در کتاب الفاروق شبلی نعمانی آمده است که خلیفه‌ی اسلام شخصی را به نام محلّم که فردی خوش‌قیافه و بلندبالایی بود، به حضور خواند. لباس‌های انوشیروانی در بر او کرد تا مردم شهر نگاه کنند. این لباس‌های مورد اشاره مجموعه‌ای از قبیل لباس سواری و لباس دربار و لباس جشن و لباس تهنیت همه را نوبت به نوبت به این مرد پوشاندند. وقتی که نوبت به لباس خاص و تاج زرنگار رسید، تماشاچیان خیره شدند و به چشم حیرت به آن نگریستند. امّا در کتاب الفاروق عمر، ج۲ ص ۲۰۲ اثر محمدحسین هیکل به اختلاف روایت چنین آمده است : «وقتی که تاج و لباس‌های کسری و شمشیرها و ذره و کمربند و سایر تزئینات شاهنشاهی را به حضور خلیفه‌ی اسلام آوردند و این

همه اشیا نفیس و نایاب را مشاهده نمود مردی را به نام سُراقه بن جعشم که او از همه‌ی مردان عرب تنومندتر و بلندبالاتر بود به حضور خواند دستور فرمود پیراهن، لباس‌های کسری و جامه، شلوار، قبا و شمیر و کمربند و بازوبند و کفش‌های کسری را به او پوشاندند. سپس امر کرد که او در انظار مردم چرخی بزند. وقتی که سراقه چنین کرد، و تماشاگران را به خیره افکند و همه از دیدن چنین صحنه‌ای شگفت‌زده شدند.

سپس امیرالمؤمنین رضي الله عنه فرمود: «به‌به مردی عرب از قبیله‌ی بنی‌مدلج قبا و شلوار و شمشیر و کمربند و کفش و تاج کسری را به تن دارد. چه منظره‌ی عجیبی و چه پند و اندرزی از عبرت روزگار.» یا سُراقه بن مالک چه خوب بود چند روزی این لباس‌های کسری را به تن می‌کردی که هم برای خود و هم برای قوم و خویشان خود شرف و کرامتی بود. آنگاه خلیفه‌ی اسلام سرش را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود: «إنّکَ مَنَعتَ هذا رَسُولَکَ و نَبِیَّکَ و کَانَ أحَبَّ إلَیکَ مِنّی وَ أکرَمَ علیکَ مِنی و منعتَهُ أبوبکر و کانَ أحبَّ إلَیکَ مِنّی و أکرمَ علیکَ مِنّی و إعطَیتِنه فأعوذُ بکَ أن تَکُونَ أعْطَیتِنِهِ لِتَمکُرَنی» بعد از آن به عبدالرحمن بن عوف رضي الله عنه امر کرد که چه می‌شود تا آن‌ها را به فروش برسانی و قبل از این که شب به سرآید آنرا تقسیم کنی؟ آری خلیفه‌ی اسلام آن را در بین مردم، به نسبت قدر و شأن آنها تقسیم نمود. چون ایشان می‌دانستند چقدر فتنه و فساد و فخر و مباهات مردم را در برداشت. به این دلیل بود که نمی‌خواست این اشیاء نایاب و مهمات باقی بماند و به فروش آن دستور مؤکد صادر کرد و قیمت آن را در بین مردم تقسیم نمود. او نمی‌خواست تاج کسری را به سر بنهد و لباس او را به تن کند. چون خود را همچون فردی ساده نه امیری و یا امپراطوری حساب می‌نمود تا دلیلی باشد بر این که دولت و حکومت اسلامی در ادای حق مردم، کوتاهی نمی‌کند و به آن جامه‌ی عمل می‌پوشاند.[۱۷۷]

سپس در مورد فرش بهارستان با اصحاب کرام به مشورت نشست. که درباره‌ی آن چگونه عمل شود (که آن را نگهداری کنند یا تقسیم نمایند؟) بالاخره طبق پیشنهاد علی ابن ابی طالب رضي الله عنه آن را قطعه قطعه کرده و تقسیم نمود. قطعه‌ای که به حضرت علی رسید آن را به بیست‌هزار درهم بفروخت (سؤال) و راهی هم جز این نبود که این فرش نفیس را نگهداری کنند و به عنوان چیزی نفیس به عنوان آثار ساسانیان و در آینده زمان نگهداری شود زیرا سازمان دستگاه خلافت آن‌چنان ساده و بی‌آلایش بود که ضرورتی نبود که چنین فرشی را نگه‌داری کنند. آری با پیشنهاد علی‌بن ابی طالب رضي الله عنه و موافقت امیرالمؤمنین رضي الله عنه این فرش نفیس و نایاب را هم مثل سایر اموال جنگی در بین مسلمانان تقسیم نمودند.

۱۷۷ـ حیات عمر، محمود شلبی ص ۱۴۹ که داستان سُراقه را به تفصیل بیان کرده است. الفاروق عمر ج۲ص۲۰۳

حرف ف

۶۴۶ ـ فاتَتنِی صَلاةُ العَصرِ فِی الجَماعَةِ أُشهِدُکُم اَنَّ حائِطِی عَلی المَساکینِ صَدَقَةٌ اَی لِیَکُون کَفارَةً لِما ضُیِّعَ.

در ارزش به احکام اسلام

شما را گواه می‌گیرم که فِلان زمین وباغ من به کفاره‌ی تأخیر و فوت این نماز عصر وقف بر مساکین و فقرا باشد.

حضرت عمر رضی الله عنه بر اثر سرگرمی و مشغول بودن به باغچه‌ای که داشتند نماز جماعت عصرش را فراموش کرد چون به فوت آن متوجه شد به کفاره‌اش باغ خود را وقف کرد.



۶۴۷ ـ فَاِذا کانَ یَومُ الجُمُعَةِ فَانفَضُّو اِلی مَسجِدِ الجَماعَةِ فَاشهِدو الجُمُعَةَ.

(کَتَبَ بِذالِکَ اِلی اَبی مُوسی الأشعَرِی)

در ارزش به اقامه ی نماز جمعه

فاروق اعظم در مورد حضور در نماز جمعه به ابوموسی اشعری نوشت: در روز جمعه همه به مسجد جامع شهر روی‌بیاورید و نماز جمعه را برپای دارید.

قابل ذکر است که این امر به مثابه‌ی بخش‌نامه‌ای به همه‌ی امیران حکومت اسلامی تلقی گردید تا در نماز جمعه شرکت کنند و خود آن را اقامه نمایند تا به موجب آن زمینه‌ای برای ارتباط ملت و امیران حکومت اسلامی فراهم گردیده و به عنوان اصلی در حسن انسجام و هماهنگی مسلمانان تلقی شود.



۶۴۸ـ فَأُعلِمُ یَوماً مِنَ السَّنَة لایَبقی فِی بَیتِ المالِ دِرهَمٌ حَتی تَکتَسِحَ اِکتِساحاً حَتی یَعلَمَ اللهُ اَنّی قَد أدَّیتُ اِلی کُلِّ ذِی حَقٍّ حَقَهُ.

در احساس مسئولیت

آرزو می‌کنم که روزی را در سال اعلام کنم که درهمی در بیت‌المال باقی نمانده و آن را جارو زده اعلام نمایم تا خداوند عالمیان بداند که من حق همه‌ی صاحبان حق را به تمامی ادا کرده‌ام.

ملاحظه : عمر رضی الله عنه این امر را در بازگشت از سفر شام به عنوان بخشنامه ای به مردم ابلاغ کرد و آرزو داشت که اموال بیت المال را به طور مساوی در بین مسلمانان تقسیم و توزیع کند. البته این امری بود که در عصر خلیفه اول ابوبکر صدیق رضی الله عنه متداول بود . امّا تقدیر بر تدبیر سبقت گرفت و بموجب نیل به شهادت مجال پیاده کردن آن را پیدا نکرد.



۶۴۹ـ فَاِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ لا یَمحو السیِّئَ بالسیىء وَ لکِنَّهُ یَمحُو السیِّىءَ بِالحَسَنِ.

در توصیه به سعد بن ابی وقاص رضی‌الله‌عنه

خداوند بزرگوار بدی‌ها و زشتی‌های اعمال انسان را با بدی‌ها و زشتی‌های متعاقب محو نمی کند، بلکه آنها را با اعمال نیکو و خیرات و حسنات محو می کند. که آیه‌ی قرآن «إنَّ الحسناتِ یُذهِبنَ السَّیِّئاتِ» بر آن دلالت دارد.



۶۵۰ ـ فَاِنَّ المَعُونَةَ تَأتِی مِنَ اللهِ عَلی قَدَرِ النِّیةِ وَ الأمرُ عَلی قَدَرِ الحِسبَة.

در خطاب به اُمرا و فرماندهان سپاه اسلام

قطعاً یاری و کمک خداوند به میزان قصد و نیت انسان فرا خواهد رسید و پاداش اعمال نیز به مقدار انتظار خیر و ثواب در آن خواهد بود.

در قرآن مجید آمده است: «اِن تَنصُرواللهَ یَنصُرکُم وَ یُثَبِّت اَقدامَکُم». اگر شما مسلمانان خدا را کمک کنید و دین و برنامه‌ی او را یاری دهید خداوند نیز شما را کمک کرده و یاری می رساند و قدم‌های شما را در جبهه‌ها و در برابر دشمنان اسلام استوار و مستحکم می کند.



۶۵۱ ـ فَاِنَّ النّاسَ مُعافِی وَ مُبتَلی فَارحَمُوا اَهلَ البَلاءِ وَ احمِدِ اللهَ عَلی العافِیَةِ.

انسان‌ها یا سالم و تندرست‌اند یا بیمار و مریض

مردمان یا از بلاها و بیماری‌های دامنگیر معاف و سالم هستند یا به گونه‌ای به آن مبتلا و گرفتارند. پس لازم است بر مبتلایان و بیماران از ساکنان شهرها و شهروندان خود رحم کنید و آنان را دریابید. و بر نعمت سلامتی و تندرستی خدا را سپاس گویید و قدر آن را بدانید. که این وظیفه‌ی هر فرد مسلمان به نسبت دیگران است.



۶۵۲ ـ فَاِنِ اِستَقَمْتُ فَاتَّبِعُونِی وَاِنْ زُغتُفَقَوِّمُونِی(قالَها فِی اَحَدِ خُطَبِهِ)[۱۷۸]

در ارج نهادن به حق آزادی

فاروق اعظم رضی‌الله‌عنه در یکی از خطبه‌های خود به هنگام تصدی امور مسلمین اعلام کرد: اگر من در تصدی این امر راه خدا و پیامبر خدا را پیش گرفتم و به راه راست رفتم مرا کمک کنید و اگر کج رفتم و از آن عدول نمودم مرا به راه راست هدایت کنید و کجی مرا راست کنید.

۱۷۸ ـ الخلفاء الراشدون، عبدالوهاب نجّار، ص ۲۴۳، «قال له رجل من اخریات المسجد لو رأینا فیک اعوجاجاً لقومناه بسیوفنا.»

در روایتی آمده است که حذیفه بن یمان رضی الله عنه گفت: روزی بر امیرالمؤمنین وارد شدم او را محزون و مغموم دیدم. گفتم: چه چیزی امیرالمؤمنین را مغموم ساخته است؟ فرمود: بیم آن دارم که با منکری در اُفتم و کسی به جهت مقام و منزلتم مرا از آن منع نکند. سپس حذیفه گفت: قسم به خدا اگر شما را در منکری ببینم از آن شما را نهی خواهم کرد. در این حالت امیرالمؤمنین خوشحال و مسرور گشت و خدا را سپاس گفت. فرمود: خدا را سپاس می‌گزارم که اگر من به کجی بروم اصحاب کبار مرا به راه راست هدایت می‌کنند.



۶۵۳ ـ فَإِن أَنتُم صَبَرتُم لِعَدُوِّكُم وَاحتَسَبتُم لِقِتالِهِ وَنَوَيتُم الأَمانَةَ رَجوتُ أَن تَنصُروا عَلَيهِم

در توصیه به حُسن نیت به فرماندهان و سپاهیان اسلام

اگر شما در رؤیارویی با دشمنان صبر و شکیبایی نمودی و در پیکار با آنها نیز ثواب و اجر آخرت را ملحوظ داشتی و قصد و نیت شما ادای امانت و انجام وظیفه‌ی دینی بوده باشد رجای من بر آن است که بر دشمنان اسلام غالب آمده و پیروز شوید.



۶۵۴ ـ فَإِنَّ حُبَّ عِبادِ اللهِ مَوصولٌ بِحُبِ اللهِ وَ بُغضِهِم مَوصُولٌ بِبُغضِ اللهِ.

دوستی و محبت با بندگان خدا باید در رابطه با دوستی و محبت کردن با خدا باشد. همچنین بغض‌ورزیدن با بندگان خدا باید در رابطه با بغض و کینه‌ورزی آنها با خدا صورت پذیرد.

یعنی همه‌ی محبت‌ها و دوستی‌ها بغض‌ها و عداوت‌های بندگان با یکدیگر باید براساس محبت‌کردن و بغض‌ورزیدن با خداوند عالمیان باشد. محبت برای رضایت خدا و بغض و کینه به خاطر خدا باشد. در حدیث نبوی آمده است که بندگانی در روز آخرت در زیر سایه‌ی رحمت خداوندی قرار دارند که بغض و حب آنها در راستای حب و بغض با خدا باشد. و همچنین جدایی مردمان از یکدیگر و ارتباط دوستی آنها با یکدیگر همه و همه به خاطر رضای خدا باشد. اگر با کسی محبت کنند به خاطر رضای خدا باشد و اگر کسی را ترک کنند آن‌هم در راستای رضای خداوند متعال باشد.

۶۵۵ ـ فَإِنَّ رَجُلاً مِنَ المُسلِمينَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِن مِئَةِ أَلفِ دينارٍ.

در ترحّم به لشکریان

به درستی در نزد من حفظ جان یک مرد از مسلمانان از یک‌صد هزار دینار مهم‌تر است. نباید به منظور کسب اموال و غنیمت در جبهه‌ها مسلمانان به هلاکت رفته و کشته شوند.

فاروق اعظم رضی الله عنه در توصیه به یکی از فرماندهان سپاه مقرر می‌دارد که احوال و اوضاع عمومی

سپاهیان را در جبهه‌های نبرد به طور کلی مدنظر قرار دهد و آنها را از پرتگاه‌ها، باتلاق‌ها و بیشه‌زارها، مسیرهای مخوف و از جاهایی که به گونه‌ای خطر نابودی سپاهیان وجود دارد، برحذر دارد.



۶۵۶ ـ فَإن عَجَلَ بِی أمرٌ فَالْخَلافَةُ شُوری: فَإن عَجَلَ بِی أمرٌ (اَی مِتُّ).

در اهمیت به مسئله‌ی شوری

اگر مرگ من فرا رسد و مجال امری نداشتم توصیه‌ی من بر این است که کار خلافت و زمامداری ملت باید براساس شوری صورت پذیرد.

یعنی اگر انتخاب خلیفه‌ی بعدی بر مبنای شورا و تبادل افکار و نظر اهل حل و عقد صورت پذیرد، این راه بهترین طریق وحدت و انسجام مسلمانان را در بر دارد.

در روایات آمده است که آن چه راکه مردمان صالح و ارباب نظر و اهل حل و عقد بپسندند، پسندیده است پس اگر امر خلافت بر اساس شوری صورت پذیرد امری پسندیده و نیکو خواهد بود. که جمله‌ی «ما حَسَّنَهُ النّاسُ فهو حسنٌ» بر آن دلالت دارد.



۶۵۷ ـ فَإن قَاتَلُوکُم فَلا تَغدُروا وَ لا تُمَثِّلُوا وَ لا تَقتِلُوا وَلیداً (قالَها لِأحَدِ القادَة).

در توصیه به یکی از فرماندهان

هرگاه دشمنان اسلام با شما در افتادند و جنگ را آغاز نمودند در مبارزه با آنها غدر نکنید و آنها را مُثله ننمایید و بچه‌های آنها را به قتل نرسانید.

ملاحظه: در روایت دیگر آمده است که به سالخوردگان، پیرزنان و بچه‌های معصوم و بی‌گناه آسیبی نرسانید باغ و باغات آنها را قلع و قمع نکنید که این امر خلاف نظم و نظام اسلام است و خلاف عدالت و مهرورزی با مردمان است.



۶۵۸ ـ فَإنَّ ما قَلَّ وَ کَفَی خَیرٌ مِمّا کَثُرَ وَ ألهی.

به درستی در زندگی روزمره آن چه را که کم باشد و کفایت کند بهتر است از آنچه که زیاد باشد و انسان را به غفلت بیندازد.

۶۵۹ـ فَإنَّ مَن لَم یَعرِفَ نَسَبَهُ لَم یَصِلْ رَحِمَهُ وَمَن لَم یَحفَظ مَحاسِنَ الشِّعرِ لَم یُؤَدِّ حَقاً وَلَم یَقتَرِف أدَباً.

در ارزش دانش نسب و حفظ محاسن شعر و ادب

به درستی کسی که نسب خود و سلسله‌ی اجدادش را نشناسد حق صله‌ی ارحام و حق خویشاوندی درسلسله‌ی نسبی خود را بجا نیاورده و کسی که محسنات ادبی و نکته‌سنجی‌های ادیبان و شاعران و ارزش حُسن محتوای آن را نداند و اشعار شعرا را در موارد متعدد به حفظ نداشته باشد در واقع حق شعر و شعرا و ادب و هنر و ارزش‌های معنوی آن‌ها را درک نکرده است.



۶۶۰ـ فَبابُ العَدلِ الاعتِبارُ وَمِفتاحَهُ الزُّهدُ.

درگاه عدالت و داوری برخورداری از حرمت و اعتبار اجتماعی است و کلید این گنجینه‌ی گران‌بها زُهد و پارسایی و ترس و بیم از خداوند عالمیان است. یعنی بر اُمرای اسلام است که به شخصیت اجتماعی و زُهد و تقوای متصدیان امر توجه کنند و آن را مدّ نظر داشته باشند.



۶۶۱ـ فَتَعاهَد قَلبَکَ وَحادِثْ جُندَکَ بِالمَوعِظَةِ وَالنِّیَّةِ وَالحِسبَةِ وَمَن غَفَلَ فَلیُحَدِّثهُما (قالَها لأحَدٍ القادَة).

در توصیه به یکی از فرماندهان سپاه در جبهه‌های نبرد مقرر می‌دارد از صمیم قلب با خدای خود عهد و پیمان درستی را منعقد کنید با سپاهیان به بحث و گفتگو بنشینید و آنها را به موعظه‌ی حسنه و حسن نیت و همچنین به امیدواری به پاداش نیک و ثواب اخروی پند بدهید و چنانچه کسی از این موارد غفلت کند این دو مورد اخیر (حُسن نیت و امیدواری به پاداش نیک و ثواب اخروی) را به او تذکر دهید. چون حُسن نیت و امیدواری به ثواب آخرت در جبهه‌ها عامل ثبات و پیروزی است.



۶۶۲ـ فَتَذَکَّرما تُوعِظُ بِهِ لِکَیما تَنتَهِیَ عَمّا تَنهی عَنْهُ وَتَکُونَ عِندَ التَّذَکُّرِ وَالوَعظِ مِن أُولی النُّهی

به یاد داشته باشید آنچه را که به آن موعظه و نصیحت می‌کنید تا آنچه را که به آن پند می‌دهید خود را از آن منع کنید. و به هنگام ارشاد از اربابان امر به معروف و نهی از منکر باشید.

یعنی بر داعیان دین و مبلغان اسلام است که خود را به آنچه که به آن پند می‌دهند آراسته کنند تا پند و نصیحت آنها مفید و سودمند باشد.

۶۶۳ـ فَعَوِّد نَفسَکَ وَ مَن مَعَکَ الخَیرَ وَ استَفتِح بِهِ.

امیران اسلام باید خود الگو باشند

خود و همراهان خود را به کارهای نیک عادت دهید و خود در عمل به آن پیش‌قدم و الگو باشید تا همراهان نیز به شما تأسی کنند.

۶۶۴ـ فَقاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللهِ مَن کَفَرَ بِاللهِ وَ لا تَعتَدُوا اِنَّ اللهَ لا یُحِبُّ المُعتَدِین.

در جبهه‌های نبرد و در پیکار با دشمنان به خاطر رضای خدا و احیای دین و مقدسات اسلامی با کفر و الحاد بجنگید و از حق و عدالت کنار نزنید. متعدی و ستمگر نباشید که خداوند عالمیان متعدیان و ستمگران را دوست ندارد.



۶۶۵ـ فَقَلَّما کَفَرَ قَومٌ بِنِعمَة وَلَم یَنزِعُوا اِلیَ التَّوبَةِ اِلاّ سُلِبُوا غِرَّهُم وَ سُلِّطَ عَلَیهِم عَدُوُّهُم

کفران نعمت موجب سلب نعمت است

معدود اقوامی بوده‌اند که کفران نعمت کرده و موهبات خداوندی را ارج ننهاده‌اند و به توبه و پشیمانی نیز برنگشته‌اند مگر این که خداوند متعال نعمت‌های خود را از آنان سلب نموده و دشمنان را بر آنها غالب و پیروز گردانیده است.



۶۶۶ـ فَرُبَّ رَحِمٍ مَجهُولَة قَد قُرِنَتْ فَوُصِلَت.

چه بسا خویشاوندان گم شده و فراموش شده‌ای به وسیله‌ی ارتباط و نزدیکی و مراوده با آنها پیدا شده‌اند و در نتیجه‌ی ارتباط با آنها صله‌ی ارحام انجام گرفته است.



۶۶۷ـ فَرِّقُوا بَینَ الْمَنایا وَ اجعَلُو الرَّأسَ رَأسَینِ وَ لا تَلبَثُوا بِدارٍ مَعجِزَةٍ (اَی تُقیمُوا).

توجه به یک مسئله‌ی اقتصادی

در مرگ و میرها فرق است یک رأس بمیرد بهتر است تا دو رأس. پس هر گاه حیوانی را خریداری نمودید در قیمت آن افراط نکنید به قیمت یک رأس واحد دو رأس بخرید که اگر یکی از آنها تلف گردد دیگری باقی بماند.

در کتاب شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید جلد۱۲آمده است : اگر در شهر و دیاری که از کسب و کار و تأمین معاش خود عاجز هستید، به شهر و دیار دیگری روی بیاورید.

۶۶۸ـ فَلا تَحمِدنِي عَلَيهِ فَاِنَّهُ لَو كانَ مِن مالِ‌الخَطّابِ ما اَعطَيتُمُوهُ ولكِنّي قَد عَلِمتُ اَنَّ فِيهِ فَضلاً ولا يَنبَغِي اَن‌أحبِسَهُ عَنهُم: قالَها عِندَما اَعطى مالاً لِفَقيرٍ فَحَمِدَهُ عَلى مُساعَدَتِهِ.

مرا بر بخششی که بر تو تعلق گرفته است ستایش مکن که اگر این مقدار بخشش از خالص مال عمر بود آن را بخشش نمی‌کردم اما چون متوجه شدم از این اموال مقدار زیادی باقی مانده است و لازم است که آن را نگه‌داری کنم لذا به بخشش آن‌ها پرداختم. پس ضرورتی ندارد که مرا بر آن ستایش کنید.



۶۶۹ـ فَلا يَقولَنَّ اَحَدٌ مِنكُمْ اَنَّ عُمَرَ تَغَيَّرَ مُذوَلِّي (اَيِّ الخَلافَةَ).

نباید کسی از شما چنین تصور کنید که عمر از هنگامی که به مقام تصدی امور رسیده حالت او تغییر کرده است و در او احساس غرور می‌شود. هرگز چنین امری متصور نیست.



۶۷۰ـ فَلايَنظُر رَجُلٌ فِيكُم اِلي القَرابَةِ وَلنَعمَل لِما عِندَالله فَاِنَّ مَن قَصَرَ بِهِ عَمَلُهُ لَم يَسرَع بِهِ نَسَبُهُ.

نباید کسی از شما فرماندهان و اُمرای اسلام در تقسیم و توزیع غنایم به مسئله‌ی خویشاوندی توجه کند و کسی از خویشاوندان را بر کسی دیگر برتر بداند. باید همه‌ی ما برای خدا کار کنیم و پاداش و اجر آخرت را در نظر داشته باشیم. براستی کسی که از کار خوب و پسندیده کوتاهی کرده است و اندوخته‌ای نداشته است، خویشاوندان و بستگان او نتوانسته‌اند کار هیچ‌کسی را به نزد خدا به جلو بیندازند.



۶۷۱ـ فَلتَكُنِ التَّقوى عِمادَ بَصَرِكَ وَجَلاءَ قَلبِكَ.

هرآیینه باید تقوی و پرهیزکاری را تکیه‌گاه خود و مورد نظر خود قرار دهید. این مورد در توصیه به عبدالله بن عمر رضی‌الله‌عنه آمده است که داستان آن در کتاب اخبار عمر ذکر شده است.



۶۷۲ـ فَالصَّبرَ الصَّبرُ عَلى ما أَصابَكَ اَوْ نابَكَ تَجتَمِعُ لَكَ خَشيَةُ الله.

زنهار صبر و شکیبایی را بر خود هموار کنید و ملازم آن باشید. در برابر مصیبت‌ها و آنچه که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم با آن روبه‌رو می‌شوید صبر و شکیبایی را بر خود هموار سازید. آن‌گاه خشیت و بیم از خدا در قلب تو حاصل گردیده و بابی از رحمت الهی بر تو گشوده خواهد شد.

۶۷۳ ـ فَلَن أُوتِیَ بِرَجُل نَکَحَ إمرأَةً اِلی اَجَلٍ (اَیْ بِالمُتعَة) اِلاّ رَجَمْتُهُ بِالحِجارَة.

در تهدید از نکاح موقت

هر مردی را به نزد من بیاورند که با زنی عقد موقت «نکاح متعه» کرده باشد قطعاً او را سنگسار خواهم کرد.

زیرا در نکاح موقت بقای نسل و فلسفه‌ی تشریعی آن مد نظر نیست. در این زمینه آیات قرآن و احادیث نبوی هم بدین مطلب گواه صدقی است که برای نمونه به یکی دو موردی از قرآن کریم استناد می‌شود.

ملاحظه : در قرآن کریم آیاتی که در سوره‌ی مؤمنون آمده است، برآن تصریح دارد :

﴿وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ۝٥ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ۝٦ فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ﴾

مؤمنون/۵ـ۷

خلاصه معنی : «مؤمنین کسانی هستند که شرمگاه‌های خود را جز بر همسران خود و جز به کسانی که آنان را به ملک الیمین خود در آورده‌اند، ظاهر نکنند. پس هرکس از این چارچوب که برای ازدواج تعیین شده است، تجاوز کند متجاوز از حدود و مرز الهی محسوب می‌شود» و در سوره‌ی معارج این مطلب نیز تکرار شده است. در این کلام مقدس به احکام زیادی از قبیل ارث، نفقه، حرام‌شدن بوسیله‌ی طلاق و عده و غیره برای آنان در نظر گرفته شده است. و احکام دیگری از قبیل ظهار، ایلا، لعان و حرمت زن پنجم و غیر این موارد که در کتاب‌های فقهی به طور مشروح و مفصل آمده است. در این صورت تجاوز از این حدود، متجاوز از حدود و مرز الهی است و در جامع‌ترین کتاب حدیث، حدیث‌صحیح مسلم به شرح امام نووی (رح) این موضوع آمده است که می‌توان به آن مراجعه کرد. در کل کتاب و سنت شاهدی بر صدق مدعاست.



۶۷۴ ـ فَاللهُ عَزَّ و جَلَّ لَم یُحَرِّم الطَّیِّباتِ عَلی المُتَّقینَ الَّذینَ یَعمَلُونَ الصّالِحات.

هرگز خداوند عز و جلّ خوراک و طعام‌های لذید و پاک را بر متقیان و نیکوکاران، آنان که به اعمال صالح روی آورده‌اند تحریم نکرده است. (اما رعایت اقتصادی و پرهیز از افراط و تفریط امری نیکو و پسندیده است.)

۶۷۵ ـ فَالنّاسُ شَرِيفُهُم وَ وَضِعُهُم فِي دِينِ اللهِ سَواءٌ يَتَفاضَلُونَ بِالعافِيَةِ وَ يُدرِكُونَ ما عِندَهُ بِالطّاعَة.

در برنامه‌ی اسلام و در دین خدا، مردان شریف و با کرامت و مردان پایین‌تر از آنان فرق و تفاوتی با هم ندارند جز در تندرستی و سلامت بدن و تقوی و عبادت پروردگار.

یعنی باید به طاعت و عبادت و اعمال صالحه در پیشگاه خداوندی تقرب جست و امتیازی را کسب نمود. و نباید به قرابت توجه شود. به یقین اگر کسی از عمل نیک کوتاه آید، نسبش به او نفعی نمی‌رساند. این گفته در توصیه به سعد بن وقاص آمده است. یعنی قرابت سعد به پیامبر خدا او را سودی نمی‌بخشد. بلکه تنها عمل او و جهاد در راه الله او را سود می‌رساند.



۶۷۶ ـ فَالزِمْ الحَقَّ لِلهِ الحَقُّ يُبَيِّنُ مَنازِلَ اَهلِ الحَقِّ وَلا تَقضِ اِلاّ بّالحَقِّ(قالَها لِاَحَدِ القُضاة).

در توصیه به قضات محاکم شرعی

همیشه برای رضای خدا ملازم حق باشید که عمل به حق و التزام به آن قدر و منزلت اهل حق را آشکار می‌سازد و هرگز جز به حق قضاوت نکن. خداوند متعال در قرآن کریم سوره ص آیه ۲۶ ﴿يَـٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلْنَـٰكَ خَلِيفَةً فِى ٱلْأَرْضِ فَٱحْكُم بَيْنَ ٱلنَّاسِ بِٱلْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ ٱلْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ به آن امر کرده است و حضرت داود را به داوری کردن به حق دستورداده است. «ای داود ما تو را در زمین نماینده‌ی خود ساخته‌ایم، پس میان مردم به حق داوری کن.»

شعر :

نص قرآن شنو که حق فرمود در مقام خطاب با داوود
که تو را از آن خلیفگی دادیم سوی خلق جهان فرستادیم
تا دهی ملک را از اصل اساس حکمرانی به عدل بین ناس
هر که دانی ز عدل مستور است از مقام خلیفگی به دور است
آن که گیرد ستم ز دیو سبق عقل چون خواندش خلیفه حق

نقل از تفسیر حسینی

امیرالمؤمنین رضي الله عنه به قضات محاکم شرعی تذکر داده است که همیشه در مجلس داوری و قضاوت مردم مواظب حق باشند و به جانب حق نظر خود را معطوف بدارند و از آن عدول نکنند. که التزام به حق قدر و منزلت اهل حق را متجلی و آشکار می‌سازد.



۶۷۷ ـ فَما أصغَرَ المُصِيبَةُ اليَومَ مَعَ عِظَمِ الفائِدَةِ غَداً (اَی یَومَ القِیامَةِ).

در مقایسه‌ی امر دنیا و آخرت

چه قدر مصیبت‌ها و دشواری‌ها در عالم دنیا محقر و ناچیز است و چه قدر فواید آن در فردای آخرت بزرگ و ارجمند است. یعنی دشواری مصیبت‌ها در دنیا به نسبت ثواب و اجر آن در قیامت چیزی کم اهمیت است.



۶۷۸ ـ فَما صَبَرُوا لَکُم فَوَفُّوا لَهُم (قالَها لِاَحَدِ القادَةِ).

در ارج نهادن به خدمات سپاهیان

مادامی که لشکریان اوامر فرماندهان خود را اجرا کنند. شما فرماندهان هم در مقابل به حق آنها وفا کنید و جیره و عطایای آنها را مد نظر داشته باشید، تا عدالت‌اسلامی جلوه‌گر و لشکریان نیز روحیه‌ی سلحشوری را از خود نشان بدهند.



۶۷۹ ـ فَمَن بایَعَ رَجُلاً عَلَی غَیرِ مَشورَةٍ مِنَ المُسلِمینَ فَلا یُتابَعُ هُوَ وَ لا الَّذِی بایَعَهُ لِغِرَّةٍ اَن یَقتَتلا (أی یَتعرَضا لِلقَتلِ).

بیعت نادرست

کسی که بدون مشورت با مسلمانان با کسی بیعت کند، نباید از عمل وی پیروی کرد. و از کسی که بیعت گرفته است نیز نباید پیروی شود. مبادا این کار به قتل و قتول و جدال بیانجامد.

این مورد زمانی بود که به فاروق اعظم رضی‌الله‌عنه خبر رسید برخی از اصحاب در امر خلافت بعدی هر یک به کسی متمایلند و کسی را هم در بین خود تعیین کرده که به او بیعت کنند. در این راستا فاروق هشدار داد هر کس که بدون مشورت و هماهنگی با مسلمانان و اهل حل عقد به کسی بیعت کند و تمایلات شخصی را مدنظر داشته باشد تبعیت از او جایز نبوده و امر آن نافذ و معتبر نمی‌باشد.

و نیز فرمود : یعنی نه بیعت بیعت کنندگان معتبر است و نه بیعت آن کس که به او بیعت داده شده است.

۶۸۰ ـ فَمَن تَآمَرَ مِنكُم عَلَى غَيرِ مَشورَةٍ مِنَ المُسلِمينَ فَاضرِبوا عُنُقَهُ (تآمَرَ مِـنْكُم اَى خـانَ مِـنكُمْ) ۱۷۹

نباید کسی بدون مشورت با اصحاب عقل و خرد بر مردم امارت کند.

کسی که بدون مشورت و هماهنگی مسلمانان بر ملت و رعیت امارت کند گـردن او را بزنیـد؛ زیرا او به مردم خیانت کرده و با زور و قدرت می‌خواهد بر ملت آمارت کند.

ملاحظـه : چون شالوده‌ی حکومت اسلامی بر اصل شوری و احترام بـه آرا و افکـار مـسلمانان استوار است و آن اصل معتبری است که قرآن مجید در آیه‌هـای «وَ اَمـرُهُمْ شُـوری بَیـنَهُم» و «وَ شاوِرْهُم فِی الامر» بر اصالت آن تصریح دارد.



۶۸۱ ـ فِي كُلِّ جُرعَةٍ شَرَقٌ وَ فِي كُلِّ أكلَةٍ غُصَصٌ.

در هر کاری نوعی دشواری است

در هر جرعه‌ای که نوش جان می‌شود نوعی نشاط و شادکامی بر رخسار و چهره‌ی انسان پدیدار می‌شود و در هر لقمه‌ای که تناول می‌شود در آن نوعی گرفتگی و گلوگیری پیداست . یعنی در هر کاری نوعی دشواری موجود است که بایدآن را برخود هموار کرد.



۶۸۲ ـ فَوَاللهِ اِنَّهُنَّ لَيُحبِبنَ اَن تَتَزَيَّنوا لَهُنَّ كَما تُحِبُّونَ اَن يَتَزَيَّنَ لَكُم (اَى النِّساءُ).

زنان در معاشرت اجتماعی با مردان برابرند

قسم به خدا همه‌ی زنان دوست دارند که شما مردان خود را برای آنها آراسته کـرده و بـه طـور مطلوب با لباس پاکیزه و تمیز و سر و صورت زیبا نظر آنها را جلب کنید. هم‌چنان که شما دوسـت دارید آنها خود را برای شما به طور آراسته و زیبا جلوه دهند و توجه شما را جلب کنند.

مورد داستان :

در روایات آمده است که زنی از شوهرش درخواست طلاق نمود. وقتی امیرالمؤمنین شـوهرش را به حضور طلبید متوجه شد که موهای ژولیده و صورت نامرتبی دارد و لباس‌های کهنه و چـرکین را هم به تن کرده است. فوراً دریافت که نارضایتی آن زن از این جهت اسـت. دسـتور داد او را بـه حمام ببرند، بدن و سر و صورت او را کاملاً شستشو نموده و موهای سر و صورتش را اصلاح کننـد و لباس‌های پاکیزه و مناسبی را بر تن او بپوشانند. پس از اجرای این دسـتورات وقتـی کـه آنهـا را

---

۱۷۹ ـ الخفاء الراشدون، عبدالوهاب نجار، ص ۲۴۲.

مجدداً به حضور معرفی کردند و امیرالمؤمنین متوجه گشت که همسرش به حالت پاکیزگی و نظافت او خشنود است. امر فرمود تا هر دوی آنها با هم زندگی مشترک خود را ادامه دهند و به منزل خود برگردند.



۶۸۳ ـ فَوَاللهِ الَّذِي لا اِلهَ اِلاّ هُوَ لَو اَنَّ لِيَ الدُّنيا وَ ما فِيها لَافتَدَيتُ بِهِ مِن هَولِ ما أمامي قَبلَ اَن اُعلِمَ الخَبَرَ (مِن هَولِ ما اَمامِي. اَی هَولِ يَومَ القِيامَة).

درخوف از عذاب خدا

قسم به خدایی که جز او معبودی نیست اگر دنیا و آنچه را که در اعماق آن نهفته است در اختیار من بود همه‌ی آن را از شدت خوف روز آخرت به فدیه می‌دادم پیش از آن که خبر وقوع آن را به من اعلام کنند.

به هنگام بیماری که دسته دسته و گروه گروه اصحاب کرام به عیادت و ملاقات خلیفه‌ی اسلام می‌رفتند و هریک به گونه‌ای خدمات این بزرگمرد اسلام را بازگو نمودند. در خطاب به جمعی که او را به دادگری و حُسن اداره‌ی مملکت یاد می‌کردند و او را مژده‌ی عفو و مغفرت خداوند می‌دادند، فرمود : اگر همه‌ی آنچه که در بساط زمین است ملک من بود از هول و دهشت روز آخرت آن را به فدیه می‌دادم.



۶۸۴ ـ فَوالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً بِالنُبُوَّةِ لَو اَنَّ عَناقاً (عَنزاً) ذَهَبَت بِساحِلِ الفُراتِ لَسُئِلَ عَنها عُمَرُ يَومَ القِيامَة.

در احساس مسئولیت

قسم به خدایی که محمد ﷺ را به پیامبری برگزید اگر بزغاله‌ای به کنار رود فرات دررفته و تلف گردد از عمر درباره‌ی آن در روز قیامت سؤال خواهد شد و من خود را در قبال آن مسئول می‌دانم..

ملاحظه: در این مورد در کتاب تنبیه‌الغافلین آمده است که حضرت علی رضی‌الله‌عنه فرمود : عمر رضی‌الله‌عنه را دیدم که وسائل شتری را بر دوش داشت و در محلی به نام بطحاء با عجله دنبال کاری میگشت. گفتم یا امیرالمؤمنین کجا میروی؟ فرمود : دنبال شتری می گردم که از شتران بیت المال جدا شده است میخواهم پیدایش کنم. امام علی کرم الله وجهه فرمود : به او گفتم یا امیرالمؤمنین تو کار و امر خلفای بعد از خود را به دشواری افکنده‌ای و آنها را در مشقت و ذلت قرار داده ای که چگونه این مهم را انجام دهند . سپس ایشان در جواب فرمود : یا اباالحسن سوگند به خدایی که محمد ﷺ را به

حق فرستاده است در صورتی که بزغاله ای در کنار رود فرات در عراق تلف شود یا لغزش کند عمر رضی الله عنه در روز قیامت در باره ی آن مؤاخذه خواهد شد و افزود هر امیری که حق و حقوق مسلمانان را ضایع کند و هر فاسق و تباه کاری که مؤمنان را بترساند دارای هیچ قدر و حرمت و منزلتی نیست.[۱۸۰]



۶۸۵ـ فَوَاللهِ لَو اَنَّ لِی بما فِی الاَرضِ ذَهَباً لَاِفتَدَیتُ مِن عَذابِ اللهِ قَبلَ اَن اَراهُ.

قسم به خدای عزّوجلّ اگر دنیا و آنچه را از طلا و جواهرات که در قلب آن نهفته است مال من بود همه را از بیم عذاب خدا فدیه داده بودم پیش از آن که آن را ببینم.

تذکر این شماره در محتوا با شماره ۶۸۳ مطابقت دارد. در کل مقصود بیم از عذاب خداست که در عبارت مختلف فاروق بدان پرداخته است.



۶۸۶ـ فَوَاللهِ لَئِن کُنتُ نَطَقْتُ بِأمرٍ اُریدُهُ فَما اُریدُ بِهِ اِلاّ الحَقَّ.[۱۸۱]

فاروق در تقسیم اراضی مفتوحه به مشورت می‌نشیند

قسم به ذات اقدس پروردگار اگر من درباره‌ی کاری که آن را اراده کنم و بگویم جز حق آن را اراده نمی‌کنم و نمی‌خواهم و نمی‌گویم.

اصل داستان:

بعد از پیروزی سپاه اسلام در جنگ قادسیه و سقوط مدائن وقتی سواد العراق فتح شد و تمام زمین‌های آن در تصرف فرماندهان سپاه اسلام در آمدند، فاتحین خواستند که زمینهای مفتوحه را به عنوان غنایم جنگی در بین خود تقسیم کنند. پس از آنکه خمس آنرا جدا کرده و به نزد امیرالمؤمنین فرستادند و خواستند مابقی آن را تصاحب نمایند، از ایشان تقاضا کردند که اجازه دهد زمین‌های مفتوحه را به نفع خود تقسیم کنند. ولی امیرالمؤمنین به هیچ وجه به خواسته‌ی آنها براساس منطق و دلیل روشن موافقت نکرده و مخالفت نمود و فرمود: اگر زمین‌ها و منافع آن چه در عراق و چه در شام بر فاتحین تقسیم گردد پس مسلمانان بعد از آن از چه چیز و از کدام منبع و محلی از بندرها محافظت کرده وآنرا نگهداری کنند و حقوق و معاش لشکریان و کسانیکه از مرز و بوم سرزمین اسلامی محافظت می کنند از چه محلی تامین گردد؟ وقتی فاتحین امیرالمؤمنین را بر تصمیم خود قاطع دیدند گفتند بهتر این است که امیرالمؤمنین موضوع را به شوری بگذارد و با مهاجرین و

۱۸۰ـ ازاله الخفاء مقصد دوم کلمات عمر ص۶۸ و ۶۹

۱۸۱ ـ الفاروق عمر محمدحسین‌هیکل ج۲ ص۲۹۶الی ۲۹۸ کان هنا اجتهاد عمر(رض) و ص ۴۴۹ الفاروق فارسی، ج۲.

انصار و بزرگان دین در این زمینه به مشورت بنشیند. لذا مهاجرین اولیه را به حضور خواند و با آنها به مشورت و بحث لازم پرداخت. سپس خود سخنانی را در اسلوب و شیوه‌ی حکم و حکومت ایراد نمود. و چنین اظهار نمود : من شما را زحمت دادم در امانتی که از کار شما بر عهده گرفته‌ام مرا همکاری نمایید و یاری دهید. من یک نفر از شما و مانند شمایم. هرکس مخالفت کند یا موافقت کند، آزاد است. من نمی‌خواهم که از میل و آرزوی من پیروی کنید. که کتاب خدا با شماست. حق را می‌گوید و بیان می‌نماید. به خدا قسم اگر چیزی را اراده کنم و بگویم جز حق را اراده نمی‌کنم و نمی‌گویم. آنان که چنان گمان کنند که در حق آنان ستم می‌کنم پناه بر خدا اگر مرتکب ستمی بشوم. اگر چیزی که حق آنان است به ستم گرفته باشم و به دیگران داده باشم، براستی ستم کرده‌ام و کار ناگواری را انجام داده‌ام. در مورد سرزمین کسری با این فراوانی و وسعت که فتح شده است، نظر من بر ابقای آن در اختیار دولت اسلامی است. می‌خواهم آن را هم در قبال مالیات و خراج در بین کشاورزان نگهدارم و خراج و مالیاتی که بر آنان تعیین می‌گردد، هزینه‌ی نگهداری مرزها و حق و حقوق سپاهیان اسلام و مصالح عمومی مسلمانان و ملت و مردم شود. شما هم می‌دانید شهرها و سرزمین‌های بزرگ، مانند سرزمین شام، جزیره العرب، بصره، کوفه، مصر، عراق و سرزمین بزرگ فارس نیاز به انتظامات و نیرو دارد. هزینه‌ی آنها وقتی که زمین‌های مفتوحه تقسیم شود از چه محلی تأمین می‌گردد؟ در قرآن کریم سوره حشر آیه‌ی ۱۰ ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ﴾ بر عمومیت دلالت دارد. چه مقاتلین و چه دیگران را در بر می‌گیرد و همه مشمول این فرمان می‌شوند. حال ببینم نظر شما چیست؟ پس از ایراد سخنرانی و توجیه مطالب اصحاب کرام نظرات او را پذیرفتند. در نهایت پس از این بحث و گفتگو و تبادل نظر، انصار نظریه‌ی امیرالمؤمنین رضی الله عنه را مبنی بر ابقای زمین‌های سوادالعراق (زمین‌های بین رودخانه دجله و فرات) و منافع آن در اختیار حکومت اسلامی پذیرفتند و در آخر عثمان و علی و طلحه از بزرگان اصحاب و سپس اکثریت اصحاب نیز این نظریه را پسندیدند که زمین‌های مفتوحه در اختیار حکومت مرکزی باقی بمانند و در مقابل از کشاورزان خراج و مالیات دریافت گردد. پس از تایید این نظریه که اجتهاد عمر را تثبیت می‌نمود دستور فرمود کسانی که به امر تقسیم آشنایی دارند معرفی کنند، سپس عثمان بن حنیف را به عنوان مسئول زمینهای مفتوحه و نظارت بر امر آن مسئول قرار داد و با این امر مخالفت خاتمه یافت.

۶۸۷ـ فَوَاللهِ ما تَرَکتُ مَجلِساً کُنْتُ أجلِسُ فِیهِ بِالکفُرِ الاّ أظهَرتُ فِیهِ الایمانَ غَیرَ هائِبٍ وَ لا خائِفٍ[۱۸۲]

پیشنهاد عمر به رسول خدا در اعلان امر اسلام

به خدا قسم یا رسول الله هیچ مجلسی را که قبلاً در آن به کفر نشسته بودم ترک نکرده‌ام مگر این که در آن مجلس بدون بیم و هراس ایمان خود را اظهار نموده‌ام.

توضیح : فاروق اعظم رضی الله عنه که موقعیت پیامبر و مسلمانان را در در پنهان داشتن برنامه‌های اسلامی دشوار و سنگین پنداشت بر آن شد که از پیامبر خدا درخواست کند اجازه بفرماید دین مقدّس اسلام و برنامه‌های حیات‌بخش آن را با تکیه بر عنایت و یاری الهی علی‌رغم دشمنان دین، وکفار و ملحدین در سطح مکّه و در داخل خانه‌ی خدا اعلام و آشکار کند بدین جهت در حضور رسول خدا اظهار داشت» هیچ ضرورتی را در مخفی نگه‌داشتن این دین مقدس نمی‌بینم. اجازه بفرمایید به خانه‌ی خدا برویم و کعبه را طواف کنیم و در آن شعار اسلام را اعلام نماییم.چون رسول خدا خواسته او را پسندید وتوافق حاصل شد در پی آن دو صف منظم و منسجم ترتیب دادند، که رسول خدا در جلو و حمزه ابن عبدالمطلب و عمر ابن الخطاب در راست و چپ او از خانه‌ی ارقم به سوی خانه‌ی خدا حرکت کردند. کعبه را طواف نمودند و به عبادت و راز و نیاز با خدای متعال پرداختند. علی‌رغم سران قریش عمر اعلام داشت که از این به بعد هرگز خدا را در خفا و در نهان عبادت نمی‌کنیم. کُفّار چون موقعیت پیامبر و مسلمانان را محکم و استوار دانستند با نگاه خصمانه و خشونت آمیز پراکنده و متفرق شدند. پیامبر خدا چون موقعیت عمر را دلیرانه دید، او را فاروق به معنی فارق بین حق و باطل ملقب فرمود. رحم الله عمر. جهت توضیح بیشتر به مقدمه کتاب مراجعه شود.



۶۸۸ـ فَأولی بِالرِّئاسَةِ مِنکُم مَن اِستَبَقَ اِلی الدَّفعِ وَ أجابَ اِلی الدُّعاءِ[۱۸۳]

بهترین شما برای احراز پُست ریاست و تصدی امور مسلمین کسی است که در پیکار با دشمنان در جبهه‌ها پیش‌قدم والگو باشد و دعوت امیر مسلمین به حضور در جبهه‌ها را اجابت کرده باشد.

اصل داستان :

وقتی امیرالمؤمنین رضی الله عنه مسلمانان را به حضور در جبهه‌ی عراق فراخواند. ابوعبیده پسر مسعود

---

۱۸۲ ـ اخبار عمر طنطاوین، ص ۲۱. عنوان ظهور اسلام با اسلام آوردن عمر.

۱۸۳ ـ الفاروق عمر، محمدحسین هیکل.

ثقفی فوراً اعلام آمادگی کرد و سپس سلیط پسر قیس و بعد از آنان هزار نفر از مسلمانان اهالی مدینه نیز اعلام آمادگی کردند. وقتی امیرالمؤمنین متوجه استقبال مسلمین از فرمان جهاد گردید بسیار خوشحال گشت.پس مسلمانان با عجله به حضور خلیفه‌ی اسلام آمدند و درخواست کردند که یکی از مهاجرین یا از انصار را به سمت امیر این گروه برگزینند. فاروق پیشنهاد آنان را نپذیرفت و اعلام داشت خداوند متعال به این جهت به شما عزت بخشیده است که در پیکار با دشمنان از همدیگر سبقت بگیرید و پیش‌قدم بشوید، حال که شما بیم رویارویی با دشمنان را ندارید و حضور در جبهه را مشکل نمی‌پندارید، پس شایسته‌تر به سمت ریاست بر این جمع کسی است که در این امر پیش‌قدم گردیده است والله جز آنان که از ابتدا این دعوت را پذیرفته‌اند کسی دیگر را برنمی‌گزینم. سپس ابوعبیده را به نزد خود خواند و او را به سمت امیر و فرمانده‌ی این جمع برگزید و سعد بن عبیده و سلیط بن قیس را توصیه کرد که اگر شما پیش‌قدم می‌شدید برنده بودید.پس از آن امیرالمومنین، ابوعبیده را توصیه فرمود که با اصحاب به مشورت بنشیند و در کار عجله نکند چون جنگ مرد هوشیار و آگاه به فنون جنگی می‌خواهد.



۶۸۹ ـ فَاِنَّهُ لاشَیءَ أسلَبَ لِلنِّعمَةِ مِن کُفرانِها.

کفران نعمت موجب سلب نعمت است

به درستی هیچ چیز بیشتر از ناسپاسی و کفران نعمت موجب نابودی نعمت نیست. هم‌چنان که هیچ چیز بیشتر از شکرانه‌ی نعمت موجب فزونی آن نیست. در قرآن کریم در آیه‌ی «لئن شکرتم لأزیدنّکم و إن کفرتم إنَّ عذابی لشدید» نیز به این امر اشاره شده است.



۶۹۰ـ فَاِنَّهُ لَمْ یُقِمْ اَمْرَ اللهِ فِی النّاسِ اِلاّ حَصِیفَ العُقدَةِ بَعیدَ الغِرَّةِ (الحَصِیفُ ألرَجُلُ المُحکَمُ العقلِ) الغِرَّةُ الاعِتِمادُ؟ قالَ ذلِکَ لأبیعُبَیدَةَ بن الجَرّاحِ عِندَما عَیَّنَهُ قائِداً لِفَتحِ الشّامِ

به درستی جز مردان اندیشمند و ارباب عقل و خرد و رجال مورد اعتماد و اعتبار ملت کس دیگری نمی‌تواند دستور و برنامه‌ی خدا را در بین مردم و قاطبه‌ی ملّت و رعیت اقامه کند و آن را پایدار و مستحکم بدارد . این مورد در معرفی شخصیت ابوعبیده بن جراح به سمت فرماندهی کل قوا در شام آمده است.

۶۹۱ـ فَإنَّما أنتَ رَجُلٌ مِنهُم غَيرَ أنَّ اللهَ جَعَلَكَ أثْقَلَهُمْ حَمْلاً (قالَها لأحَدِ الوُلاة)

در قانون اسلام در بین آمر و مأمور فرقی نیست

در خطاب به یکی از امرای اسلام تذکر می‌دهدشما جز فردی از مجموعه‌ی این ملّت نیستی با این تفاوت که خداوند متعال کوله‌بار شما را سنگین‌تر و وظیفه‌تان را مهم‌تر گردانیده است. یعنی وظیفه‌ی امیران و حکام امر که مجری برنامه‌های اسلام‌اند و این امر خطیر را به عهده دارند سنگین‌تر از همه است که سعادت و شقاوت ملت و رعیت در عملکرد آنها جلوه‌گر می‌شود. اگر آنها پاک باشند، همه پاک خواهند بود و عکس آن نیز صادق است.



۶۹۲ـ فَإنّي آمُرُكَ وَمَن مَعَكَ مِنَ الأجنادِ بِتَقوَى اللهِ عَلى كُلِّ حالٍ (الأجنادُ الجُندُ قالَها لأحَدِ القَادَة)

در توصیه‌ی حکیمانه‌ی خود به یکی از فرماندهان اسلام فرمود: من به شما و به همه‌ی کسانی که تحت فرماندهی شما هستند توصیه می‌کنم که در هر شرایط و حالتی، تقوا و پرهیزکاری را پیشه‌ی خود کنید؛ زیرا تقوی و ترس از خدا ملاک هر امری بوده و معیار همه‌ی ارزش‌ها است.



۶۹۳ـ فَإنّي أكرَهُ أنْ آكُلَ إسرافاً [۱۸۴]

به درستی من مکروه می دانم که در خوردن غذا اسراف کنم.

ملاحظه: در کتاب حیات عمر تألیف محمود شلبی داستان مفصّلی درباره‌ی موقعیت امیرالمؤمنین رضي الله عنه در سال قحطی مشهور در مدینه آمده است که امیرالمومنین تا رفع مشکلات قحطی گوشت و چربی و لبنیات را از خود منع کرده بود. وقتی خداوند عالمیان باران پربرکتی را نازل فرمود و فراخی نعمت و ارزانی ارزاق را تا حدّی بر مردم ارزانی بخشید و ارزاق به وفور به بازار آمد، غلام عمر مقداری روغن و لبنیات را به قیمت چهل درهم خریداری کرد. وقتی که آن را به حضور امیرالمؤمنین عرضه کرد تا آن را تناول کند پرسید این غذا را چقدر خریدی؟ پاسخ داد: ۴۰ درهم. فرمود: من مکروه می‌دانم که در غذا اسراف کنم. آن را با قیمت گران خریداری کرده‌ای. بروید آن را در بین مسلمانان تقسیم کنید مرا به آن نیازی نیست. بعد از کمی سکوت فرمود: چگونه من درد و الم ملّت را درک کنم که اگر خود آن را لمس نکنم. سعدی گفته است.

آنکه در تنعم و لذت زیست | او چه داند که حال رعیت چیست

۱۸۳ـ کتاب حیات عمر محمود شبلی کیف یعینی شان الرعیه اذا لم یمسنی مایمسهم ص ۲۳۰-۲۳۱

۶۹۴ ـ فَاِنّی لا اَخافُ عَلی هذهِ الأُمَّةَ اَن تُوتی الاّ مِن قِبَلِکُم (قالَها لِاَحَدِ الوِلاة)

در تذکری به یکی از کارداران خود فرمود: به درستی من جزء از طرف شما بر این ملت بیم و هراسی ندارم آنچه به نزد من مهم است، این است که مردم به نزد شما بیایند و به مشکلات و معضلات آنان رسیدگی نشود. پس بر شماست که با عدل و داد به مشکلات مسلمانان رسیدگی کنید تا ظلمی به آنان نشود.



۶۹۵ ـ فَاِنّی واحِدٌ کَاَحَدِکُم [۱۸۵]

در تواضع و فروتنی

من فردی همانند شما هستم و خود را از شما جدا نمی‌دانم.

مواظب باشید که مقام و منزلت امارت من بر شما، مانع حضورتان در مجلس من نباشد. اگر به کسی ظلم و ستمی روا شده به نزد من بیاید تا حق او را از ستم‌کاران بگیرم. اگر من به داد مظلومین و ستمدیدگان نرسم به آنها ظلم کرده‌ام.



۶۹۶ ـ فِی العُزلَةِ راحَةٌ مِن خَلیطِ السُوءِ

انزوا و گوشه‌گیری بهتر است از رفاقت با اشخاص بد سیرت و ارتباط با ارباب سودجو و اهل بدعت.

گر ز یاران بد بخواهی رست	هیچ راهی مدان به ز عزلت
هر که عزلت گزیند گویی کرد	از جوار همه بدان رحلت



۶۹۷ ـ فَأیّاکَ یا عَبدَالله اَن تکُونَ بِمَنزِلَةِ البَهیمَةِ الَّتی مَرَّت بِوادٍ خَصیبٍ فَلَم یَکُن لَها هَمٌّ اِلاّ السِمنَ وَ اِنَّما حَتفُها فِی السِّمنِ (قالَها لِوَلَدِهِ)

در سرزنش فرزندش

زنهار ای عبدالله از این که خود را به مانند حیوانی پنداری که به چمن‌زاری سبز و خرّم روانه گردد و جُز چاقی و فربهی هَمّ و غمی نداشته باشد در حالی که مرگ او در چاقی و فربهی او است.

۱۸۵ ـ در کتاب ازاله الخفاء شاه ولی الله محدث به تفصیل این گونه موارد در امر حق استفاده از بیت المال آمده است.

۶۹۸ ـ فَأیُّما رَجُلٍ كانَت لَهُ حاجَةٌ أو ظُلْمُ مَظلَمَةٍ أو عَتَبَ عَلَینا فِی خُلقٍ فَلیُؤذِنّی فَاِنَّما أنا رَجُلٌ مِنكُم

هر مردی که به گونه‌ای حاجتی دارد یا به او ظلم و ستمی شده است و یا در موردی از من انتقادی دارد و یا از اخلاق و روش من به گونه‌ای انتقاد دارد بر اوست که مرا در جریان بگذارد و از من دادخواهی کند. هیچ مانعی برای او در عرض مطالب وجود ندارد. همانا که من جُز فردی از شما نیستم و خود را هم از شما جُدا نمی‌دانم.

در گفته‌ی دیگری آمده است که اگر حق مسلمانان در قصاص طرف مقابل باشد به یقین مستحقین را قصاص خواهم کرد. عمرو بن عاص که در مجلس حضور داشت، عرض کرد: یا امیرالمؤمنین اگر مستحقین از اُمرا هم باشند آنان را نیز قصاص می‌کنید؟ فرمود: آری! چون من در بستر بیماری پیامبر خدا ﷺ شاهد بودم که فرمود اگر کسی بر من قصاص دارد حاضرم مرا قصاص کند.



۶۹۹ ـ فَقَالَ الحَمْدُ لله الَّذِی لَم یَجْعَلْ قَاتِلِی یُحاجّنی عِندَ الله بِسَجدَةٍ سَجَدَهَا لَهُ قطُّ مـا كـانَ العَـرَبُ لتقتلنی

حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: خدا را بس سپاسگزارم که قاتل مرا کسی قرار نداده است که به وسیله‌ی سجده‌ای برای خدا بر من اتمام حجت کند.

ملاحظه: ملت عرب قصد کشتن مرا ندارند. وقتی که حادثه به وقوع پیوست و امیرالمؤمنین مجروح شد، به ابن‌عباس فرمود: برو تحقیق کن. ببین چه کسی مرا مجروح نمود؟ ابن‌عباس پس از ساعتی جستجو دم در مسجد که مردم گرد آمده‌بودند و از آنها سؤال کرد دریافت که قاتل امیرالمؤمنین، غلام مغیره، ابولؤلؤ مجوسی است و او پس از حادثه خودکشی کرده است. آنگاه به حضور خلیفه‌ی اسلام برگشت و اظهار داشت که قاتل غلام مغیره بن شعبه است. گفت: آن مرد صنعتگر؟ ابن‌عباس در جواب گفت: آری. فرمود: خدا را سپاس می‌گویم که مرگ من بوسیله‌ی کسی است که هیچ‌گاه به خدای عالمیان سجده نکرده است. این طور نیست که مردم عرب مرا بکشند. یعنی آنها این کار نمی‌کنند و این بیگانگانند که به چنین امری اقدام می‌کنند و به ترور مردم دست می‌زنند.

۷۰۰ـ «فإن أذِنَتْ لِي فادْخُلونِي و إن ردَّتْنِي فَرُدُّونِي إلَى مَقابِرِ المُسلِمين و ادخُلُونِي بينَ النَّاسِ.»

در صورتی که ام المؤمنین به من اجازه داد مرا داخل کنید و در صورتی که پاسخ رد دادند، پس مرا به گورستان مسلمانان برگردانید و در بین مسلمانان دفنم کنید و به خاکم بسپارید.

مختصری از این حادثه دلخراش

در جمله مورد اشاره، منظور کسب اجازه از محضر حضرت عایشه أم المؤمنین است. پس از این که خلیفه‌ی اسلام اطمینان پیدا کرد که مرگ او قطعی است و به لقا الله خواهد پیوست، بعد از توصیه‌ی لازم به عبدالله بن عمر رضی الله عنه در تدارک کار و تأکید بر پرداخت بدهی‌های متعلقه و مراسم غسل و تکفین به شرحی که در کتب تاریخ آمده است به عبدالله پسر خود امر کرد که به نزد أم المؤمنین حضرت عایشه رضی الله عنها برو به ایشان بگو عمر رضی الله عنه برتو عرض سلام و ادب دارد و نباید بگویی امیرالمؤمنین که من امروز مشرف بر مرگم امیرالمؤمنین نیستم و امارت من بر مؤمنان خاتمه یافته است و بگو عمر بن خطاب اجازه می‌خواهد که در جوار دو یار بزرگوار خود، دفن شود. آری عبدالله بن عمر به حضور ام المؤمنین رفت. اجازه تشرف گرفت و بر ایشان داخل شد. او را در حالتی یافت که نشسته است و گریه می کند. گفت : یا ام المؤمنین عمر بر تو سلام و عرض ادب دارد و اجازه می‌خواهد که در جوار دو یار و رفیق عزیز خود افتخار حضور پیدا کند. ام المؤمنین در حالی که اشک از چشمانش جاری بود، فرمود : من این محل را برای خود نگاه داشته بودم ولی حالا او را بر خود مقدم می‌دارم. مبارک است. وقتی عبدالله به نزد پدرش برگشت، گفتند : یا امیرالمؤمنین این عبدالله است که از حضور ام المؤمنین برگشته است. گفت : پس مرا بلند کنید. کسی از شما مرا در کنار خود قرار دهد تا بر او تکیه کنم. گفت یا عبدالله چه خبری داری؟ عبدالله اعلام نمود : آنچه که امیرالمؤمنین می‌خواهد همان است، ام المؤمنین اجازه فرموده‌اند. آنگاه فرمود : خدا را سپاس می‌گویم. هیچ چیز به نزد من از این خبر مهم‌تر نبود. پس وقتی جان به جان آفرین تسلیم کردم، جسم مرا بردارید. سپس مجدداً بر ام المؤمنین سلام کنید. و بگویید عمر اجازه می‌خواهد. اگر اجازه فرمودند مرا به حجره شریف وارد کنید. و اگر مرا رد نمود پس به سوی گورستان مسلمانانم ببرید و مرا در گورستان مسلمان دفن کنید. که تفصیل داستان در کتب سیر و در تاریخ معتبر به تفصیل آمده است و نگارنده را مجالی برای تفصیل آن نیست. رحمت خدا بر روان پاک آن رهبر عادل اسلام باد.[۱۸۶]

۱۸۶ـ شرح نهج البلاغة، لأبن أبی‌الحدید ج۱۲ ص ۱۸۴ و ۱۸۹ و کتاب أخبار عمر و أخبار عبدالله بن عمر،عنوان مقتل عمر رضی الله عنه

حرف ق

۷۰۱ ـ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّ اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّمَ لِلصَّحابَةِ أَمُؤمِنونَ أَنتَم. فَسَكَتُوا فَقالَ عُمَرُ: نَشكُرُ عَلى الرَّخاءِ وَ نَصبِرُ عَلى البَلاءِ وَ نَرضى بِالقَضاءِ. فَقالَ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّمَ مُؤمِنونَ وَ رَبِّ الكَعبَةِ!

سه علامت ظاهری ایمان

روزی پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم از جمعی از اصحاب کرام رضی الله عنهم پرسید: آیا شما مؤمن هستید؟ همه سکوت اختیار کردند جُز عمر. بلافاصله وی عرض کرد: آری! یا رسول الله به هنگام فراخی نعمت و سلامتی و صحت، خدا را شکر و سپاس می‌گوییم و به هنگام بلا و مصیبت صبر و شکیبایی را بر خود هموار می‌کنیم و به امر قضا و قدر راضی هستیم و آن را باور داریم. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: به خدای کعبه سوگند شما مؤمن هستید.

یعنی نشانه‌ی ایمان و باور راستین، شکر نعمت‌ها و تحمل مصیبت‌ها و راضی بودن به قضا و قدرهاست.



۷۰۲ ـ قالَ رَسولُ اللهِ صَلّى اللهُ عَلَيهِ وَ سَلَّمَ لِعُمَرَ حِينَ اِستَأذَنَهُ فِي العُمرَةِ وَ أَذِنَ لَهُ لا تَنسنا مِن دُعائِكَ يا أُخَيَّ يا عُمَرُ فَيَقُولُ عُمَرُ كَلِمَةٌ ما يَسُرُّنِي اَنَّ لِي بِها مُلكُ دُنياءٍ.

به هنگامی که حضرت عمر رضی الله عنه در سفر به خانه‌ی خدا برای عمره از پیامبر صلی الله علیه وسلم کسب اجازه نمود و او را اجازه داد، فرمودند: ای برادر، ای عمر مرا از دعای خیر خود فراموش نکن. سپس عمر رضی الله عنه چون محبت رسول خدا را در حق خود دید، بسیار مسرور و خوشحال گشت و همواره با افتخار و اعزاز می‌گفت: به نزد من این کلمه به حدی عزیز و ارجمند است که اگر همه‌ی ملک دنیا را به من بخشیده بودند به اندازه‌ی آن خوشحال و مسرور نمی‌شدم.

تذکر: در آیه‌ی کریمه‌ی «یا أیها الذین آمنوا اتَّقوا و ابتغوا إلیه الوسیلة و جاهدوا فِی سبیله ... الخ» آیه۲۵ سوره مائده در تفسیر المنیر جلد ۵و۶ صفحه ۱۷۵ این عبارت آمده است: «التوسل بالمخلوق و الأستغاثة به بمَعنی طلب الدعاء منه لا شکَّ فِی جَوازِهِ إن کان المطلوب حیّاً فقد صحَّ أنّه صلی الله علیه وسلم قال لعمر لمّا استأذنه فی العمرة لا تنسانا یا أُخَیَّ مِن دعائکَ و أمره أن یطلبَ مِن أویس القرنی (رح) أن یَستَغفِرَ لَه و أمر أمَّتَهُ بطلبِ الوسیلة له کما تقدم. من سأَلَ لِیَ الوسیلةَ حلَّت لَهُ الشَّفَاعَةُ» حال با توجه به مطالب فوق پیداست که توسل به اعمال صالحه و توسل به اشخاص صالح، علماء وپرهیزکاران درزمان حیاتشان امری پسندیده و مستحب است که داستان فوق الذکر مؤید آن می‌باشد. نیز توسل حضرت عمر به عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه در خشکسالی مشهور مدینه به هنگام ادای نماز طلب باران (صلاة الاستسقا) از باب توسل مشروع می‌باشد.

لازم به تذکر است به روایت از اکثر اصحاب کرام و محدثین و مورخین مورد اعتماد اویس قرنی مورد اشاره در حدیث مذکور از تابعین بسیار بزرگوار بوده و رسول خدا ﷺ درباره او فرموده است : «خیر التابعین رجل یقال له أویس» و در مورد تدفین او علاّمه فاضل محمد بن آدم در شرح ذات الشفا نوشته است : «عمار بن یاسر و اویس قرنی رضي الله عنه در جنگ صفین به درجه رفیع شهادت نائل آمده‌اند و صفین در منتهی إلیه حجاز واقع است.»



۷۰۳ ـ قالَ أسلَمُ (وَ هُوَ رَجُلٌ مِنَ الصَّحابَة) رأَیتُ عُمَرَ أستعمَلَ مَولاً لَهُ یُدعی هُنَیَّا عَلی الصَّدَقَة فَقالَ یا هُنَیَّءُ ضَمَّ جَناحَکَ عَنِ النّاسِ وَ اتَّقِ دَعوَةَ المَظلُومِ فَاِنَّها مُجابَةٌ.

أسلم (یکی از اصحاب کرام) گفت: عمر رضي الله عنه را دیدم وقتی که غلام خود هنییء را دربارەی دریافت زکات و صدقات به کار گمارد، فرمود: ای هنیئه در امر اخذ صدقات و زکات تلاش خود را به سوی کسی که مستحق آن نیست معطوف ندار و در تقسیم و توزیع آن حق صاحبان حق را رعایت کن. تا به کسی ستمی روا نشود. و از دعای مظلومین و ستم‌دیدگان خود را برحذر دار که دعای آنها مستجاب است.



۷۰۴ـ قالَ شُرَیحُ القاضِی قَالَ لِی عُمَرُ أَقضِ بِما اِستَبانَ لَکَ مِن کِتابِ الله فَاِن لَم تَعلَمْ کُلَّ کِتابِ الله فَاقضِ بِما اِستَبانَ لَکَ مِن قَضاءِ رَسولِ الله صَلّی الله عَلَیهِ وَ سَلَّم فَاِن لَمْ تَعلَم کُلَّ أقضِیَةِ رَسولِ الله صَلّی اللهُ عَلَیهِ وَ سَلَّمَ فَاجتَهِد رَأیَکَ.

در قضاوت اصل بر کتاب و سنت است

قاضی شریح گفت : عمر رضي الله عنه به من توصیه کرد تا بر اساس آنچه‌که حکم آن به طور واضح در کتاب خدا بیان گردیده است داوری کنم و اگر به طور کامل حکم مسایل وارده بر من روشن نبود براساس آن چه که رسول خدا ﷺ به آن حکم فرموده است عمل کنم و اگر هم حکم مسایل مطرح شده در احکام رسول خدا نیز بر من روشن نشد و حکم آن را در کتاب و سنت نیافتم به رأی و اجتهاد خود عمل کنم.

ملاحظه : به نقل از کتاب فقه المنهجی جلد ۳، قاضی شریح، از کبار تابعین، ۷۵ سال تمام در کوفه در سمت قضاوت ایفای وظیفه کرد. او در فتنەی ابن زبیر ۳ سال کناره‌گیری کرده و در عصر حجاج استعفا نمود.

فاروق رضي الله عنه در تشریح اصول کلی از قضاوت و بیان مطالب ضروری در باب داوری بین مردم

بیشتر بر کتاب و سنت متکی بوده و از آن عدول نکرده است. همچنین در نامه‌ای به ابوموسی اشعری نیز در باب قضاوت و داوری بر دو اصل کتاب و سنت تأکید کرده است.



۷۰۵ـ قالَ عُمَرُ أَمَلِکٌ أنا أَمْ خَلیفه؟ فَقالَ لَهُ سُلَیمانُ اِنْ اَنتَ جَبَّیتَ مِن أرضِ المُسلِمینَ دِرهَماً أَوْ اَقَلَّ اَو أکثَرَ ثُمَّ وَضَعتَهُ فِی غَیرِ حَقِّهِ فَأنتَ مَلِکٌ غَیرُ خَلیفَة فاستَعبَرَ عُمَرُ (اَی بَکی حَتّی ظَهَرَت دُموعَهُ فِی عَینَیه) [۱۸۷]

فرق بین خلافت و سلطنت است

عمر رضی الله عنه (در جمع انبوهی) پرسید: آیا من پادشاه و سلطان بر مردم هستم یا خلیفه‌ی مسلمین؟ مردی به نام سلیمان در پاسخ وی گفت: اگر در مالیات و خراج بابت زمین‌های مسلمانان درهمی کم یا زیاد را جمع‌آوری کرده باشی و در غیر موضع خود آن را قرار داده و بر غیر اشخاص مستحق هزینه شده باشد، پس تو پادشاه و فرمانروا هستی نه خلیفه‌ی مسلمین. و آن نقطه‌ی فارق بین پادشاهان و خلفای مسلمین است که خلفای مسلمین از حق عدول نمی‌کنند و بر مردم ظلم و ستمی را روا نمی‌دارند. فاروق رضی الله عنه از سخنان سلیمان پند گرفت آن چنان که اشک از چشمانش جاری شد.

ملاحظه: در روایت آمده است که سلیمان گفت: فرق است بین پادشاه و خلیفه‌ی مسلمین. زیرا خلیفه‌ی اسلام چیزی را جز به حق وصول نمی‌کند و جز در حق و در موارد حق آن را هزینه نمی‌کند و تو ای امیرالمؤمنین رضی الله عنه انشاالله بر حق هستید. امیرالمؤمنین در حالی که هاله‌ای از اشک بر چشمانش ظاهر بود گفت امیدم براین است که به حق هدایت شوم و کار من بر حق استوار باشد.



۷۰۶ـ قالَ عُمَرُ لِأبی الشَعثاءِ لا تَفتِیَنَّ اِلاّ بِکِتابٍ ناطِقٍ اَوْ سُنَّة ماضیَة.

«حضرت عمر رضی الله عنه همچنان که خود در فتوا و صدور احکام بر کتاب و سنت متکی بود به همین منوال اُمرا و حکام اسلام را نیز مقید کرده بود که جُز به کتاب و سنت فتوا ندهند.» به ابی شعثاء امر کرد که جُز کتاب خدا که کتابی ناطق و گویا ست و جز در راستای سنت رسول الله که سنت و رویه‌ی مورد اعتماد است فتوی ندهند و از آن عدول نکنند.

۱۸۷ـ در روایت دیگری به نقل از کتاب ازاله الخفاء جلد ۲ ص ۱۹۴ این عنوان آمده است.

۷۰۷ ـ قالَ عُمَرُ لِاِبنِهِ عَبدُ اللهِ خُذ رَأسَ مالِکَ وَ اِجعَلِ الرِبحَ فِی بَیتِ مـالِ المُـسلِمِینِ (قالَهـا عِنـدَما تاجَرَ فِی عَهدِهِ).

در اجرای عدالت از خانواده‌ی خود شروع می‌کند

حضرت عمر ﷛ به عبدالله پسرش دستور داد که هر چه زودتر اصل سرمایه‌ی خود را بـردار و سود آن را به بیت‌المال واریز کن.

اصل داستان بدین قرار است:

روزی که امیرالمؤمنین ﷛ به منظور مراقبت بر احوال بازار عمومی به سرکشی بازار رفت و در میدان مناخ شتران چند شتری چاق و فربه را مشاهده کرد، پرسید : این شتران مال کیست؟ گفتنـد : مال عبدالله پسر امیرالمؤمنین است. گفت به‌به پسر امیرالمؤمنین. سپس دسـتور فرمـود او را احـضار کردند. پرسید : یا عبدالله این را از کجا به دست آورده‌ای؟ عرض کرد شتران لاغر و ضعیفی بودنـد که در بازار به قیمت روز آن را خریداری کردم. سپس آنها را به مراتع عامه فرستادم تا چاق شـوند. تا در بازار فروش از منافع و سود آن استفاده کنم. امیرالمـؤمنین ﷛ گفـت : بـه‌بـه، شـتران پـسر امیرالمؤمنین را در مراتع سبز بچرانند و بموقع آنها را آب دهند. چـه معاملـه‌ی سـودمندی اسـت؟!! زودترآنها را بفروش. اصل سرمایه‌ی خود را از آن جدار کرده و سود حاصله از آن را بـه خزانـه‌ی عمومی واریز کن.



۷۰۸ـ قالَ عُمَرُ لِاَبی عُبَیدَةَ اِن لَم‌اَستَعِینْ بِاَهلِ الدِّینِ عَلی سَلامَةِ دِینی فَبِمَن استَعِینُ [۱۸۸]

حضرت عمر ﷛ به ابوعبیده ﷛ گفت اگر من در باب توسـعه و گـسترش دیـن بـه جهـت سلامتی دین خود، از اهل دین و تقوا کمک نگیرم، پس از چه کسانی کمک بگیرم.

اصل داستان :

امیرالمؤمنین ﷛ در انتخاب امرای اسلام، استانداران و فرمانداران و فرماندهان لشکر همیشه سعی بر آن داشته است که ارباب سیاست و درایـت، و اشـخاص امـین و مـردم‌دار، و مـردان متقـی و پرهیزکار به کار گرفته شوند. براین اساس جمعی از اصحاب رسول خدا ﷺ را به حضور خواند و از آنها درخواست کمک کرد . فرمود : «إذا لَم تُعینُنِی فَمَن یُعینُنِی فَقالُوا نَحنُ نُعِینُکَ» اگر شما به مـن کمک نکنید پس چه کسانی به من کمک کنند. در پاسخ امیرالمؤمنین آنها اعلام آمـادگی نمودنـد و گفتند : شما را کمک می‌کنیم و آماده هستیم. پس از اعلام حضور و پاسخ مثبت به ایـن امـر بـه

۱۸۸ـ ازاله الخفاء شاه ولی الله محدث دهلوی جلد ۲ ص ۶۰

عنوان استاندار، ابوهریره را به بحرین فرستاد که در اثر انجام این مأموریت مبلغ پانصد هزار دینار از محل درآمدها را با خود به حضور امیرالمؤمنین آورد. در این امر ابوعبیده رضی‌الله‌عنه بر فاروق اعتراض کرد و گفت: «دَنَّستَ اَصحابَ رَسولِ الله» در به کار گرفتن اصحاب، آنان را آلوده می‌کنید. امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه فرمود: اگر من از ارباب دین و اشخاص پرهیزکار از بزرگان اصحاب کمک و یاری نجویم. پس چه کسانی به من کمک کنند؟ وقتی که ابو عبیده را توجیه کرد آنگاه او پیشنهاد کرد حال که چنین است حق و حقوق و جیره‌ای را برای آنها تعیین کنید که آنها را بی‌نیاز کند تا به خیانت روی نیاورند و به مردم نیازی نداشته باشند.



۷۰۹ـ قالَ عُمَرُ لِاَبی مُوسی اُدعُ لِی کاتِبَکَ لِیَقرَأ لنا صُحُفاً فَقالَ اَبو مُوسی اِنَّهُ لا یَدخُلُ المَسجِدَ قالَ عُمَرُ اَبِهِ جَنابَةٌ ؟ قالَ لا ولکِنَّهُ نَصرانِیٌّ قالَ فَرَفَعَ یَدَهُ فَضَرَبَ فَخِذَهُ حَتّی کادَ یَکسِرُها ثُمَّ قالَ مالَکَ قاتَلَکَ اللهُ! أما سَمِعتَ قَولَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ: یا اَیُّها الَّذِین آمَنُوا لا تَتَّخِذوا الیَهودَ وَ النَّصاری اَولیاءَ: أَلا اِتَّخَذْتَ رَجُلاً حَنیفاً فَقالَ اَبوموسی لَهُ دِینُهُ وَلِیَ کِتابَتُهُ فَقالَ عُمَرُ لا اُکرِمُهُمْ اِذا اَهانَهُمُ اللهُ وَ لا اُعِزُّهُم اِذا اَذَلَّهُمُ اللهُ وَ لا اُدنیهِم إذا اَقصاهُمُ اللهُ.

حضرت عمر رضی‌الله‌عنه به ابوموسی گفت: که کاتب خود را به نزد من بخوان تا این صحیفه را برای من بخواند. ابوموسی در پاسخ گفت: او به مسجد داخل نمی‌شود؟ فرمود: مگر جنابت دارد؟ ابوموسی گفت: خیر ولی او مردی نصرانی است و آنان حق داخل‌شدن به مسجد را ندارند. راوی می‌گوید: امیرالمؤمنین دست خود را بالا برد و ضربه‌ای آنچنان شدیدی را بر ران ابوموسی فرود آورد که نزدیک بود رانش شکسته شود. سپس فرمود: چه کاری کردی خدا تو را بکشد؟ مگر نشنیده‌ای که خداوند متعال فرمود: ای ایمانداران یهود و نصارا را به دوست و همکار خود نگیرید. مگر چه می‌شد مردی مسلمان را به این کار می‌گماشتی؟ ابوموسی در پاسخ وی گفت: دینش برای خود و کتابتش برای من. در پی آن فاروق رضی‌الله‌عنه فرمود: ما برای آنها حرمتی قائل نیستیم. وقتی که خداوند آنها را خوار و محقر کرده است و به آنها عزت و قدری قائل نمی‌شویم، وقتی که خداوند آنها را ذلیل و خوار کرده است. و آنها را نیز به خود نزدیک نمی‌کنیم وقتی که خداوند آنها را به دور انداخته است.[۱۸۹]

۱۸۹ـ ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء مقصد اول ص ۱۶۷

۷۱۰ـ قالَ عُمَرُ لِاَحَدِ عُمّالِهِ اُنظُر رأسَ مالِکَ وَرِزقِکَ فَخُذْهُ وَ اِجعَلِ الآخَرَ فِی بَیتِ المالِ [۱۹۰]

حضرت عمر رضی‌الله‌عنه به یکی از کارگزاران خود گفت: سرمایه و جیره و مقرری خود را در نظر بگیر و بقیه را به بیت‌المال واریز کن.

در روایت آمده است که پرسید این ثروت و اموال مضاعف را از کجا آورده‌ای؟ او گفت که این اموال را از طریق خرید و فروش رمه‌ای از اسب‌ها و جیره و مقرری خود و از طریق خراج بردگان خود کسب کرده‌ام. سپس فرمود: ما تو را به عنوان بازرگان به مناطق نفرستاده‌ایم. پس لازم است به جیره و رزقی که بر تو تعیین شده است اکتفا کنی. سرمایه‌ی خود را از آن برداشت نموده و آن چه را که از سود و منافع حاصله از این طریق کسب کرده‌ای به بیت‌المال و خزانه‌ی عمومی واریز کنی.

ملاحظه: با توجه به منابع معتبر چنین می نماید که مورد داستان ابوهریره استاندار بحرین بوده است وقتی خبر رسید که ابوهریره رضی‌الله‌عنه ده هزار دینار پس‌انداز دارد فاروق أعظم او را به مرکز احضار کرد. چون با احتساب دقیق درآمدهای او معلوم شد که این پول بی‌مورد نیست. لذا او را به محل خدمت خود برگردانید. پس از مدتی دیگرباز به فاروق رضی‌الله‌عنه خبر رسید که پس‌انداز ابوهریره خیلی افزایش پیدا کرده است. این بار هم او را به مرکز احضار کرد پس از محاسبه‌ی دقیق که معلوم شد حساب وی درست در نمی‌آید نصف آن را مصادره و به بیت‌المال واریز کرد.

فاروق هرگاه یکی از استانداران و فرمانداران را محاکمه می‌نمود اگر در بازپرسی می گفت این اموال را از طریق تجارت و بازرگانی به دست آورده‌ام نه تنها آنان را توبیخ می کرد چون به جای خدمت به مردم، کار شخصی و خصوصی خود را انجام داده‌اند بلکه نصف مبلغ اضافی را نیز مصادره نموده و به بیت‌المال برمی گردانید و از نصف دیگر صرف‌نظر می‌نمود و آن را نوعی مضاربه‌ی شرعی محسوب می کرد.



۷۱۱ ـ قالَ عُمَرُ لِامرَأتِهِ (اِنَّما اَنْتِ لُعبَةٌ یُلعَبُ بِکِ ثُمَّ تُترَکینَ) [۱۹۱]

عمر رضی‌الله‌عنه در خطاب توبیخی به همسرش چنین گفت: تو به جز این که به هنگام نیاز با تو به گونه‌ای بازی شود، و وسیله‌ی نشاط خاطر باشی، و سپس هم ترک شده باشی، چیزی بیش نیستی.

۱۹۰ـ اخبار عمر ص ۱۳۴

۱۹۱ـ ازالة الخفاء، کلمات سیدنا عمر، مقصد دوم، ۱۹۰ الی ۱۹۹.

مورد داستان:

یکبار فاروق اعظم رضي الله عنه از مردی از کارگزاران خودخشمگین‌شد. او ناگزیر از بیم مجازات از باب توسل به یکی از همسران امیرالمؤمنین پناه می‌برد، تا بر اثر خواهش و تمنّای وی در کارش مسامحه یا نوعی تخفیف حاصل کرد. وقتی که همسرش این موضوع را در حضور امیرالمؤمنین رضي الله عنه مطرح کرد، عصبانی شد و در حالتی از خشم به همسرش گفت: مگر تو چه‌کاره هستی ای دشمن خدا که در امور مملکتی دخالت می‌کنی؟

در کتاب «ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء» تألیف شاه ولی‌الله محدث دهلوی آمده است به هنگامی که امیرالمؤمنین زمام امور مسلمین را در دست گرفت از بیم آن که مبادا کسی از نزدیکانش در امور مربوط به سیاست مملکت دخالت کند و از باب شفاعت بر وی مطالبی را عرضه کند یکی از همسرانش را که مورد علاقه‌ی خود بود طلاق داد تا مبادا بر اثر شفاعت و وساطت و تأثیرپذیری از جانب وی مرتکب امر نامطلوبی گردد و به موجب آن بر کسی ستمی روا شود که اینک متن عبارتِ عربی آن را عیناً نقل می‌نمایم. کانَت لَهُ زَوجَةٌ یُحِبُّها فَطَلَّقَها خِیفَةَ أن تُشیرَ عَلَیهِ بِشَفاعَةٍ فِی بِاطلٍ فَیُطیعَها وَ یَطلُبَ رِضاها ... [۱۹۲]



۷۱۲ـ قالَ عُمَرُ لِأهلِهِ لا أعلَمَنَّ أحَداً وَقَعَ فِی شَیءٍ مِمّا نَهَیتُ النّاسَ عَنهُ اِلاّ اَضْعَفتُ عَلَیهِ العُقُوبَةَ.

عمر رضي الله عنه به همه‌ی افراد خانواده‌ی خود گفت: اگر دریابم یکی از شما به آن کاری که من مردم را از آن نهی کرده‌ام، مرتکب شده است، حتماً بر او عذاب مضاعف مقرر می‌دارم.

در کتاب ازالة الخفاء شاه‌ولی الله محدث دهلوی بخش دوم صفحه‌ی ۱۹۸ به نقل از ابوجعفر آمده است که هر گاه فاروق می‌خواست مردم را از چیزی منع کند قبلاً همه‌ی افراد خانواده‌ی خود را جمع کرده و آنها را از ارتکاب آن برحذر می‌داشت و به آنها هشدار می‌داد که من می‌خواهم مردم را از فلان چیز نهی کنم چون مردم به شما و عمل شما چشم دوخته‌اند و عمل شما را زیر نظر دارند هم‌چنان که پرندگان به گوشت عریان چشم اندوخته‌اند و به آن می‌نگرند اگر دریابم به آن چه که من از آن نهی کرده‌ام مرتکب گردیده‌اید شما را عذاب مضاعف خواهم کرد. که اینک عین عبارت

۱۹۲ـ ازالة الخفاء ص ۶۴ به نقل از الاحیاء آمده است

آن را نقل می کنیم.

قالَ اَبو جَعفَر اِذا اَرادَ عُمَرُ اَنْ یَنهی النّاسَ عَن شَیءٍ جَمَعَ اَهلَهُ فَقالَ اِنّی عَسَیتُ اَن اَنهی النّاسَ عَن کَذا وَ اَنَّ النّاسَ یَنظُرُونَ اِلَیکُم نَظَرَ الطَّیرِ اِلی اللّحمِ فَاُقسِمُ بِاللهِ لا اَجِدُ واحِداً عَنکُم یَفعَلُ اِلاّ اَضعَفتُ عَلیهِ العُقُوبَة.[۱۹۳]



۷۱۳ ـ قالَ عُمَرُ لِبَنِی عَباسٍ کَم کُنتُم یَومَ هُنَیئَة؟ فَقالَ کُنّا مِئَةً کَالذَّهَبِ لَم نَکثُر فَنَتَوا کَلُ وَ لَم نَقِل فَنَذِلِ قالَ فَکَیفَ کُنتُم تَقهَرونَ مَن ناواکُم وَ لَستُم بِأکثَرَ مِنهُم عَدَداً وَ لا مالاً؟ فَقالَ کُلاًّ نَصبِرُ بَعدَ اللِّقاءِ.

حضرت عمر رضی الله عنه به بنی‌عباس گفت : شما در جنگ هنیئه چند نفر بودید؟ او در جواب گفت: ما صد نفر بودیم مانند حلقه‌های زنجیر زر و زیور، فشرده و به هم پیوسته، از لحاظ مالی نیز آن‌چنان زیادی نداشتیم تا به آن سرگرم و مشغول باشیم و بر آن تکیه کنیم و از حیث تعداد نفرات نیز آن قدر کم نداشتیم که در پیکار با دشمنان خود را ذلیل و خوار پنداریم. فاروق پس از شنیدن سخنان او گفت : پس چگونه بر آنها پیروز شدید؟ که نه از حیث مال و نه از جهت تعداد نفرات از آنها بیشتر نبودید. بنی‌عباس گفت ما در برابر همهٔ دشمنان صبر و استقامت داشتیم. و در برخورد با آنها دشواری‌های نبرد را بر خود هموار کردیم. یعنی این امر باعث شد که کم کم با نیروی ایمان و باور به نُصرت الهی بر آنها غالب آمده و پیروز شدیم . در پرتو آیه کریمه‌ی «**کَم مِن فِئَةٍ قَلیلَةٍ غَلَبَت فِئَةً کَثیرَةً بِاِذنِ اللهِ**» و در محتوای آن پیداست که در پیکار با دشمنان صبر و تحمل بر دشواری‌ها و ایمان و اعتماد بر ذات پروردگار عامل مهم در پیروزی و غلبه بر دشمنان است.



۷۱۴ـ قالَ عُمَرُ لِخالِدِ بن الوَلیدِ حِینَما عَزَلَهُ اِنَّ النّاسَ اِفتَتَنُوا بِکَ فَخِفْتُ اَن تَفتَتِنَ بِالنّاسِ

حضرت عمر رضی الله عنه به هنگام عزل خالد بن ولید فرمود : مردم به تو متکی شده و در فتنه واقع شده بودند و من بیم آن داشتم که تو هم به آنها متکی شده و در فتنه‌ی غرور نفس خود واقع گردی.

فاروق اعظم رضی الله عنه در بیان علت عزل خالد بن ولید قهرمان شجیع و دلاور اسلام اعلام کرد چون مردم گمان می کنند که عزت اسلام مرهون شمشیر کاری توست و بر این اساس بیم آن داشتم که شما هم به مردم مغرور شده و در خود نیز احساس غرور کنی که در نتیجه خللی در کار و امر اسلام به وجود آید . پس بر آن شدم که تو را از پست فرماندهی برکنار کنم تا این ذهنیت در قلب مسلمانان برطرف شود. سپس امیرالمؤمنین به خاطر رفع ذهنیت مردم اعلام داشت که عزل خالد بر اثر خیانت در کار و ظلم بر مردم و یا اغراض شخصی نبوده است بلکه عزل او صرفاً به خاطر

۱۹۳ ـ ازالة الخفاء ص ۱۹۸

مصلحت کُلی حاکمیت و جلوگیری از هرج و مرج داخلی و از طرفی جلوگیری از خودمحوری سرداران قدرتمند که احتمالاً خیالی را در دل می‌پرورانیدند صورت گرفته است و مبنی بر اغراض شخصی نبوده است.



۷۱۵ ـ قالَ عُمَرُ لِرَجُلُ عَلَیکَ بِعَمَلِ العَلانِیَةِ قالَ یا اَمیرَالمؤمِنین وَ ما عَمَلُ العَلانِیَةِ قالَ إذا اُطُّلِعَ عَلَیکَ لَم تَستَحِیَ مِنهُ [۱۹۴]

حضرت عمر رضی الله عنه مردی را توصیه کرد و فرمود: برتوست که کار و امرت علنی و آشکار باشد نه مخفی و پنهان تا از حدس و گمان بد محفوظ و در امان باشی. آن مرد گفت: یا امیرالمؤمنین کار علنی چگونه است؟ فرمود: به نحوی عمل کنید اگر مردم بر آن مطلع گردیدند از پیامد آن شرمنده و سرافکنده نشوید و از آن ترس و بیمی نداشته باشید.

یعنی سعی کن که ظاهر و باطن تو و قول و فعل تو همه یکسان بوده و ظاهرت با باطن و قولت با فعل موافق باشد. شعر:

تا درون وبیرون نگردد راست　　　بوی‌صدق از تو برنخواهدخواست

در این مورد داستانی آمده است که ذکر آن خالی از پند نیست. مردی به نام احنف پسر قیس (مردی دانشمند و سخنور) که یکی از کارگزاران حکومت اسلامی بوده است به نوعی نفاق متهم می‌گردد. وقتی خبر آن به امیرالمؤمنین رسید او را به مرکز احضار نمود. یک سال تمام وی را در مدینه نگهداشت. و کار و امر او را زیر نظر گرفت و بر او مراقبت کرد در خلال این مدت دریافت که احنف مردی صالح و پاک طینت و صاحب فضل و دانش و خرد است. آن‌گاه فرمود: یا احنف من تو را به آزمون و امتحان کشیدم دریافتم که ظاهر امر تو خوب است آرزو می‌کنم که باطن امرت هم خوب و پسندیده باشد. اگر چه ترا به نفاق نسبت داده بودند ولی ما تو را از اتهام مبرآ دانستیم. پس بر توست که کار و امرت علنی باشد که مورد گمان بد واقع نشوی. آری در سیر داستان معلوم شد که فاروق جز از طریق حق و عدالت و کارشناسی دقیق و تحقیق کامل در مسائل کسی را مورد مؤاخذه و مجازات قرار نداده است. لذا وقتی کار و امر احنف بن قیس را به آزمون گذاشت و ظاهر امر او را درست تلقی کرد وی را به محل خدمت خود برگردانیده و او را به خیر و صلاح سفارش کرده است.

۱۹۴ ـ کتاب اخبار عمر طنطاوین، ص ۱۹۱.

۷۱۶ـ قالَ عُمَرُ لِزَوجَتِهِ ما أنتِ اِلاّ لُعبَةٌ فِی جانِبِ البَیتِ اِن کانَ لَنا اِلَیکِ حاجَةٌ وَ اِلاّ جَلَستِ کَما اَنتِ [195]

نباید خانواده‌ی عمر در سیاست دخالت کنند

حضرت عمر رضی الله عنه به همسر خود گفت: تو جز خانمی نیستی که در گوشه خانه با تو ملاعبه می‌شود. که اگر نیازی بود و گرنه همچنان که هستی در خانه و محل خود می‌نشینی.

ملاحظه: شرح این مقوله در شماره‌ی ۷۱۱ نیز گذشت. که از این پند و اندرزها چنین برداشت می‌شود که افراد خانواده، امرای اسلام و نزدیکان امیرالمؤمنین نباید از موقعیت خود سوء استفاده کنند و در امورات مملکتی که مربوط به سیاست کلی در سطح مملکت اسلامی است دخالت مستقیم کنند و وسیله‌ای برای تحمیل مسایل باشند. [196]



۷۱۷ـ قالَ عُمَرُ لِسَعدِ بنِ أبی وقّاص لا یُهَولَنَّکَ کَثرَةُ عَدَدَهِمْ وَ عُدَدَهِمْ فَاِنَّهُم قَومُ خَدِعَة مَکِرَة وَ اِن اَنتُم صَبَرتُم وَ أحسَنتُم وَ نَوَیتُم الاَمانَةَ رَجَوتُ اَن تَنصُرُوا عَلَیهِم ثُمَّ لَم تَجتَمِع شَملُهُم اَبَداً.

در جنگ کثرت نفرات نباید شما را مرعوب کند

ای سعد بن وقاص! مبادا انبوه جمعیت آنها (دشمنان) کثرت نفرات و افزونی تدارکات و ساز و برگ جنگی آنها، تو را بترساند. زیرا اگر چه دشمنان اسلام اهل خدعه و نیرنگ هستند اما چنان چه شما در عرصه‌ی پیکار از خود صبرو تحمل و استقامت نشان دهی و با اخلاص و حُسن نیت عمل نموده و حق این امانت را (امر جهاد) را رعایت کنی، امیدوارم منصور و پیروزمند باشی و بر دشمنان اسلام غالب آیی آن چنان که جمع آنها پراکنده شده و نتوانند ابراز وجود کنند.

خلاصه‌ی داستان:

در سال ۱۵ هجری در وقتی که سپاه اسلام به فرماندهی ابوعبیده به سوی حمص از مملکت شام در حرکت بود تا با رومیان مقابله کند و کار آنها را یکسره کند، همزمان فاروق اعظم رضی الله عنه طی فرمانی سعد بن أبی وقاص را همراه با نیروی سی و شش هزار نفره با ساز و برگ جنگی به عمق دولت فارس در قادسیه‌ی عراق فرستاد، تا او با دولت فارس وارد معرکه شده و پادشاهان عجم را با پادشان عرب در هم کوبد. و او را به موارد مهمی که در شماره‌های ۶۴۹ و ۶۵۳ و ۹۹۱ که در همین کتاب آمده است و به برخی از آنها اشاره شده است توصیه نمود. و دستور فرمود: از قادسیه که

۱۹۵ـ ازاله الخفاء جلد ۲ ص ۱۹۱

۱۹۶ ـ اخبار عمر طنطاوین، ص ۲۹۳، تساله و امر الدوله.

دروازه‌ی فارس است شروع کند و توصیه نمود که انبوه جمعیت دشمنان و تدارکات و ساز وبرگ جنگی آنها او را نترساند و به نیروی معنوی و امداد غیبی و نصرت خداوندی متکی شود. و از خدعه و نیرنگ دشمنان بر حذر باشد. و تأکید کرد که اگر او و سپاهیان از خلوص نیت و با نیروی ایمان به خدای عالمیان متکی گردند، نصرت و پیروزی نصیب آنان خواهد گشت. (طرفه قول آن است وقتی که سعد در قادسیه مستقر شد و آمادگی مقابله با سپاه فارس و تهاجم بر نیروی عظیم شاه کسری را پیدا کرد. و از موقعیت و تدارکات جنگی سپاه یزدگرد شاه کسری نیز خبر داشت، پس جریان امر را در جهت کسب تکلیف به دربار خلافت نوشت. تا امیرالمؤمنین او را ارشاد کند. در پی آن امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه طی نامه‌ای به سعد نوشت، اول چند کسی را به نزد یزدگرد بفرست تا با وی مذاکره کنند. سعد نیز گروهی را از ارباب سیاست و درایت نزد یزدگرد فرستاد تا او را به اسلام دعوت کنند. اگر نپذیرفت، بر او جزیه تعیین کنند و گرنه به جنگ و پیکار با وی عمل کنند. نهایتاً وقتی که گروه سعد او را ملاقات کردند چون غرور کاذب بر او مستولی بود و این پیام را در حق خود عیب و ننگ می‌پنداشت. در حالتی از خشم و غضب چنین اظهار نمود: اگر شما فرستاده نبودی که بر فرستاده حرجی نیست، شما را می‌کُشتم. پس دستور داد: کیسه‌ای از خاک را همراه خود به نزد امیرشان ببرند و امر کرد این کیسه‌ی خاک را بر دوش آنان بگذارند و تا دم دروازه‌ی شهر، آنان را تعقیب کنند و از شهر بیرونشان کنند. و گفت: شما بروید. من رستم فرمانده‌ی کل قوا را می‌فرستم که امیر شما را زیر خاک قادسیه دفن کرده و شما را نیز با وی دفن کند. در هر حال رستم را با نیروی مجهز همراه با یکصد و بیست هزار نفر جنگجو به قادسیه فرستاد. فیل‌ها را در برابر لشکریان اسلام قرار داد که بر اثر آن فضایی از وحشت و خوف بر میدان معرکه حاکم گشت. وقتی دو طرف وارد پیکار شدند که سه شبانه روز ادامه داشت در نتیجه که رستم تاب مقاومت نداشت خود را به رودخانه‌ی دجله و فرات انداخت. که یکی از اصحاب کرام ماهرانه با نیروی ایمان خود را به رودخانه انداخت و او را اسیر کرد و با ضربه‌ی شمشیر خود آنچنان بر پیشانی‌اش ضربه‌ای وارد کرد که او را در دم به درک فرستاد و سپس جالینوس هم یکی از فرماندهان نیرومند سپاه فارس وارد معرکه شد که وی نیز به همین سرنوشت دچار شد.

۷۱۸ ـ قالَ عُمَرُ لِعُتْبَةَ بنِ غَزوانٍ تَستَعمِلُ رَجُلاً مِن أهلِ الوبَرِ عَلی أهلِ الْمَدَرِ[۱۹۷]

حضرت عمر رضی‌الله‌عنه به عتبه بن غزوان فرمانده سپاه اسلام در جنوب عـراق، گفـت : چـرا مـردی بدوی را از چادرنشینان و اهل صحرا را بر شهرنشینان و مدنیان گمارده‌ای؟ (أ تَدْرِی مَا حَدَثَ؟) آیـا نمی‌دانی که چه حادثه‌ای پیش می‌آید؟

سیر داستان به این شیوه است :

ملاحظه : عتبه بن غزوان در جبهه‌ی جنوبی عراق بر لشکریان پارس پیروز شد. شهر حلـوان و دشت میسان را به تصرف خود در آورد. مرزبان میسان را اسیر کرد. کمربنـد، زره و سـایر وسـائل جنگی او را همراه با خمس غنائم جنگی به مدینه فرستاد. خلیفه‌ی اسلام پـس از جـستجوی اوضـاع جبهه‌ها و احوال عموم سپاهیان از گزارش کسی که این غنائم جنگـی را همـراه خـود آورده بـود دریافت که عرب محبت و علاقه‌ی شدیدی را به دنیا پیدا کرده‌اند. آنچنـان کـه از عواقـب بـد آن بیمناک شد. لذا او را به مدینه خواند تا از وی معلوماتی را در این زمینه کسب کند. وقتی کـه او بـه خدمت خلیفه معرفی شد، و از او پرسید چه کسی را به جای خود بر سپاهیان گمارده‌ای تـا امـورات جبهه را اداره کند؟ در پاسخ گفت : مردی را به نام مجاشع پسر مسعود بر سپاهیان اسلام گمـارده‌ام و مغیره بن شعبه را مسئول امور دینی و اقامه نماز قرار داده‌ام. فاروق از سخنان او برانگیخته شد و بـر او انتقاد کرد. گفت : چگونه مردی بدوی را بر شهرنشینان و اصحاب پیـامبر و قریـشیان گمـارده‌ای؟ پس طی فرمانی مغیره را به جای مجاشع بر سپاهیان تعیین و امورات جبهه را به او محـول نمـود. در سیر داستان پیداست که امرا و فرماندهان سپاه باید از جمع افراد آزموده، مجرب، سیاستمدار و آگـاه به فوت و فنّ جنگ با دشمنان انتخاب شوند تا خللی در نظم و نظـام و در سیاسـت مملکتـداری بـه وجود نیاید. از بدیهیات است که افراد بدوی به مسائل و فرهنـگ اجتمـاعی و سیاسـت و کـاردانی آشنایی ندارند. این مورد صرفاً به موارد سیاسی مربوط می‌شود.



۷۱۹ ـ قالَ عُمَرُ لِرَجُلٍ مَن سَیِّدُ قَومِکَ؟ قالَ اَنَا قالَ لَو کُنتَ کَذالِکَ لَمْ تَقُلْ.

عمر رضی‌الله‌عنه از مردی پرسید : بزرگ قوم شما کیست؟ او در جواب گفت : من بزرگ و سیّد قـوم هستم. فاروق رضی‌الله‌عنه گفت : اگر چنین بود، چنین نمی‌گفتی.

مشک آن است کـه خـود ببویـد　　　نـــه آنکـــه عطـــار بگویـــد

۱۹۷ـ الفاروق عمر محمد حسین هیکل جلد ۱ ص ۲۱۴ بقیه متن عربی اتدری ما حدث می باشد و زندگانی خلیفه دوم فضل من الله فضلی جلد ۱ ص ۲۱۶

۷۲۰ـ قالَ عُمَرُ فِی أسری بَدْرٍ یا رَسولَ اللهِ (کَذَّبُوکَ وَ اَخرَجُوکَ فَقَدِّمهُمْ وَ أَضرِبْ اَعناقَهُمْ فَاِنَّ هؤلاءِ أئِمَّةُ الکُفرِ وَ اِنَّ اللهَ أغناکَ عَنِ الفِداءِ).

موردی از موافقات عمر

عمر رضی الله عنه در مشاوره‌ی چگونگی رفتار با اسیران کفار در غزوه‌ی بدر که آیا کشته شوند یا در مقابل فدیه آزاد گردند، پیشنهاد کرد یا رسول خدا صلی الله علیه وسلم این‌ها پیشوایان کفر و الحادند، تو را تکذیب نمودند و از شهر و دیار خود اخراجت کردند. پس دستور فرمایید که آنها را پیش بیاورند تا من گردنشان را بزنم. چون این‌ها پیش‌قدمان کفرند.خداوند تو را از فدیه گرفتن آنها بی‌نیاز ساخته است.

اصل داستان بدین قرار است

در سال دوم هجری در غزوه‌ی بدر ۳۱۳ نفر از قاریان اسلام شهید شدند و شصت نفر از کفار نیز به قتل رسیدند. که در جمع آنها ابوجهل و عتبه و شیبه پسران ربیعه و ولید بن ولید بعنوان بازوان قریش و جمع دیگری از سران قریش از جمله عاص بن هُشام بن مغیره بودند که (مغیره دایی فاروق) به دست خود او به قتل رسید و شصت نفر هم اسیر شدند که از جمله‌ی آنها عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر و عُقیل بن ابوطالب و ابوالعاص از سران قریش بودند. وقتی این گروه به حضور رسول خدا صلی الله علیه وسلم معرفی شدند در چگونگی رفتار با آنها اختلاف نظر شد. پیامبر خدا با اصحاب کبار به مشورت نشست. نظر ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر فدیه‌ی آنها بود زیرا همه از خویشاوندان و نزدیکان بودند. لکن نظر فاروق بر آن بود که همه کشته شوند. وی به پیامبر خدا پیشنهاد کرد دستور فرماید حضرت حمزه، عباس و حضرت علی، عقیل برادران خود را به قتل برسانند و من هم فلانی را که از خویشاوندان من است به قتل برسانم که در اسلام قرابت و نزدیکی لحاظ نمی‌شود. در نتیجه نظر حضرت ابوبکر رضی الله عنه پذیرفته شد و در مقابل فدیه آزاد شدند امّا بعداً آیه در موافقت نظر حضرت عمر رضی الله عنه نازل شد که علما و اندیشمندان گفته‌اند. این امر بعنوان یکی از موافقات عمر محسوب است.



۷۲۱ـ قالَ عُمَرُ فِی وَصفِ وَلَدِهِ (رَیحانَةٌ أشُمُّها وَ عَن قَریبٍ وَلَدٌ بارٌ أو عَدُوٌ ضارٌ).

در طبیعت‌های مردم

حضرت عمر رضی الله عنه در وصف پسرش چنین گفت: من (در حال حاضر) ریحانه و چیز خوش‌بوی را بو می کنم. دیگر در زمانی نزدیک یا فرزندی مسعود خواهد بود یا دشمنی مضر و

بدکار.

یعنی : در آینده این دو امر در انتظار فرزندان است. لکن بچه‌ها در حال طفولیت مایــه‌ی روشـنی چشم پدران و مادران خود و گل خوش‌بوی آنها هستند.

بچـــه ریحـــان بـــود از اول کـــار | بـــاز انـــسان شـــود بــه آخــر کـــار
یـــا تـــرا دوســـتی بـــود مـــشفق | یـــا تـــرا دشـــمنی بـــود مکـــار



۷۲۲ ـ قالَ عُمَرُ للاَحنَفِ اَیُّ الطَّعام اَحَبُّ اِلَیکَ ؟ قالَ الزَّبَدُ و الکُمأةُ فَقالَ عُمَرُ ما هُما بِأحَبِ الأطعِمَةِ اِلَیهِ وَ لکِنَّهُ یُحِبُّ الخَصبَ لِلمُسلِمینَ [۱۹۸]

دیدگاه متفاوت و واقع بینی

حضرت عمر رضی‌الله‌عنه از احنف رضی‌الله‌عنه (یکی از صحابی بزرگوار کـه یـک‌سـال او را در نـزد خـود نگه‌داری کرده بود،) پرسید : شما کدام طعام و غذاها را بیشتر دوست داریـد؟ او در پاسـخ : گفـت کَره و قارچ از همه‌ی خوراکی‌ها و غذاها به نزد من خوشمزه‌تر است. فاروق رضی‌الله‌عنه فرمود : اما آن چه را که به نزد من از همه‌چیز لذیذتر و محبوب‌تر است همانا فراخی نعمت و زندگانی مرفّه مـسلمانان است.



۷۲۳ـ قالَ عُمَرُ لِبلالِ بنِ الحارثِ اِنَّ رَسولَ اللهِ (ص) لَم یَقطَعکَ لِتَحتَجِرَهُ عَنِ النّـاسِ اِنَّمـا اَقطَعَـکَ لِتَعمَلَ فَخُذ ما قَدَرتَ عَلی عِمارَتِهِ وَرَدِّ الباقِيَ.

در بیان عدالت اجتماعی

حضرت عمر رضی‌الله‌عنه به بلال پسر حارث رضی‌الله‌عنه یکی از اصحاب بزرگوار فرمود: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم ایـن قطعه زمین را به شما واگذار نکرده است تا آن را سنگ‌چین و محاصره نموده و مردم را از استفاده و بهره‌ی آن منع کنی، بلکه آن را بدین جهت به شما اختصاص داده است که درآن کار کنـی. پـس هر آنچه را که بر آن قدرت کار داری برای خود برداری و بقیــه را رد کنـی تـا مـسلمانان از آن استفاده کرده و احیا نمایند.

اقطاع مجموعه زمین‌های مفتوحه ای است که شامل زمین‌های بکر و آبادنشده‌ای مـی‌شـود کـه کسی آن را احیا نکرده و حق مالکیت مسلمانی در آن نباشد. بر امام و پیشوای مسلمانان اسـت کـه

۱۹۸ـ به داستان او در شماره ۷۱۵ مراجعه شود

قطعات این گونه زمین‌ها را به افراد و اشخاص واجد شرایط واگذار کند تا آن را احیا و آباد کنند که این امر در حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم و ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه سابقه داشته است. در هر صورت امر اقطاع و مقدار آن منوط به رأی و تشخیص امام و پیشوای مسلمانان است. در روایت آمده است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه قطعه زمینی را به حضرت طلحه رضی الله عنه تخصیص داد و آن را مکتوب کرد و جمعی را نیز بر آن شاهد قرار داد که یکی از آنها حضرت عمر رضی الله عنه بود. چون وقتی آن را به نزد او بردند تا به عنوان شاهد این نوشته را امضا کند، چون او مقدار آن را بیش از احتیاج و نیاز حضرت طلحه پنداشت، از امضای آن خودداری کرد و فرمود: چگونه این همه برای شما منظور گردد ولی دیگران محروم باشند؟ که در نهایت از امضای آن خودداری کرد. سپس طلحه به حالت خشم به نزد خلیفه‌ی اسلام ابوبکر برگشت و اظهار داشت مگر تو خلیفه هستی یا عمر؟ ابوبکر فرمود: او خلیفه بود لکن نپذیرفت. (اشاره به جریان سقیفه‌ی بنی ساعده بود که ابتدا به وی پیشنهاد خلافت شد، ولی از پذیرش آن خودداری نمود) یعنی حرف او مقرون به صحت است و باید به آن توجه کرد. در هر حال فاروق رضی الله عنه در عصر خود مردم را به آبادانی زمین‌های فلات و سایر تشویق و ترغیب نموده است تا آباد شده و بدون فایده نماند. این کار نمونه‌ای از جامعه‌نگری اقتصادی، عدالت و مهروزی خلیفه‌ی اسلام است که نشانگر این مطلب است که ایشان از هر بُعد مردی اندیشمند و آینده‌نگر و مردم‌دار بوده است که تاریخ اسلام شاهد آن است.



۷۲۴ـ قالَ عُمَرُ لِلهُرمُزانِ اِنَّما غَلَبتُمُونا بِاجتِماعِکُم وتَفَرُّقِنا (أی قبل الإسلام) [۱۹۹]

حضرت عمر رضی الله عنه در خطاب به هرمزان (از پادشاه‌زادگان ایران و فرمانده‌ی کل قوای فارس که به حالت اسارت او را به حضور آورده بودند) فرمود: شما ملت فارس که قبل از اسلام در زمان جاهلیّت بر ما ملّت عرب غالب آمدید به این دلیل بود که شما با هم متحّد و متفق بودی و ما متفرق و پراکنده بودیم.

اصل داستان:

وقتی که احنف بن قیس رضی الله عنه از فرماندهان اسلام و اَنس بن مالک رضی الله عنه از بزرگان صحابه‌ی پیامبر خدا که خمسُ فیئ و غنیمتِ شگفت‌انگیز پادشاهان فارس را به دستور ابوموسی اشعری همراه با هرمزان پادشاه اهوازبه مدینه آوردند چون به نزدیکی مدینه رسیدند، تاج شاهی را که مزین به طلا وجواهرات بود بر سر وی نهادند و عصایی طلایی و اکلیلی را که از یاقوت و لؤلؤ درشت بود به

---

۱۹۹ ـ حیات عمر محمود شبلی، ص ۲۶۲ الی ۲۶۴ و الفاروق عمر، محمد حسین هیکل، ج ۲ ص ۱۵ و ۱۶

دستش دادند تا امیرالمؤمنین و مردم مملکت اسلامی سیمای پر از غرور او را مشاهده کنند و دریابند که امیران فارس چگونه خود رابا این زیور آلات زینت می‌دادند. با جلال و شکوه خاصی با جمعی که همراهش بودند از شوشتر (نام شهری در نزدیکی اهواز) وارد مدینه شدند و از محل و مقر امیرالمؤمنین پرسیدند. گفتند : در مسجد جماعتی از اهل کوفه را ملاقات و پس از فراغت نسبی به خواب و استراحت رفته است. وقتی که او و گروه همراه به مسجد رسیدند و دیدند به غیر از مردی که به خواب رفته است کسی در مسجد نیست هرمزان پرسید : امیرالمؤمنین کجاست؟ گفتند : این مردی است که به خواب رفته است. هرمزان گفت : پس حارس و نگهبان و کاتب و دیوانش کجاست؟ گفتند امیرالمؤمنین نه نگهبان دارد و نه کاتب و دیوان . وقتی که چنین دید به موجی از دهشت و وحشت فرو رفت. در این اثنا امیرالمؤمنین از سر و صدای حاضرین بیدار شد وقتی که متوجه شد امیری را در کنار خود می بیند که تاج شاهی بر سر و زیور آلات لباس نایاب بر تن و عصایی از طلای خالص را در دست دارد که در آنها لؤلؤ و جواهر می‌درخشید پرسید : این هرمزان است؟ مردم گفتند آری وقتی که او را در این حالت دید از دید عبرت گفت از آتش دوزخ به خدا پناه می برم و خداوند سبحان را شکر می گویم که این شخص و تابعان او رادر برابر قدرت اسلام ذلیل و مسخر گردانیده است ای مسلمانان به این دین تمسک جویید و از راه و روش پیامبر خدا پیروی کنید. دنیا شما را فریب ندهد. دنیا فریبنده است در این وقت گروهی که همراه هرمزان بودند گفتند : یا امیر المو منین این پادشاه اهواز است با او گفتگو کن و او را اندرز گوی. امیرالمو منین گفت : تا وقتی که زیور آلات و دیبای فاخر بر تن داشته باشد با او سخن نخوا هم گفت. چگونه امیرالمؤمنین با مردی سخن بگو ید که او عده‌ی زیادی از جوانان دلیر مسلما ن را به شهادت رسانده است و خود را در لباس شاهی آراسته نموده است. شاید انجام کار او به زجر و قتل منتهی گردد. سپس مسئولین امر لباسهایش را از تن بیرون آوردند و لباس زبر و خشنی را بر تن او کردند. آن گاه که او را در این حالت دید او را اینچنین مورد خطاب قرار داد : ای هرمزان عاقبت ظلم و ستم خود را چگونه یافتی؟ هرمزان در جواب گفت : ای عمر ما و شما در عصر جاهلیت یکی بودیم که به خدایی معتقد نبودیم و ما به وسیله‌ی قدرت نیرو بر شما غالب گشتیم. حالا که خدا با شماست شما بر ما غالب آمدید. سپس عمر رضی‌الله‌عنه فرمود : اکنون چه بهانه ای داری که تاکنون چند مرتبه نقض عهد کرده‌ای؟ هرمزان گفت : از آن بیم دارم قبل از این که پاسخ لازم را معروض دارم مرا به قتل برسانی. امیرالمؤمنین فرمود : خیر تو را مهلت می دهم تا پاسخ لازم را بیان نمایی. در این لحظه هرمزان از او ظرفی آب خواست. ایشان دستور داد تا برای او آب بیاورند وقتی که ظرف آب را در

بارش قرار دادند، دستش لرزید. سپس گفت : می‌ترسم قبل از این‌که آب را بیاشامم مرا بـه قتـل
انی. امیر المؤمنین فرمود : نگران مباش تا آب را ننوشی هیچ حکمی در باره‌ی تو اجرا نمی‌شـود.
این هنگام هرمزان ظرف آب را ریخت. سپس فرمودند : ظرف دیگری برایش بیاورند. هرمـزان
ت : منظور من از ریختن آب این بود که از کشتن و به قتل رسیدن در امان بمانم. یـا امیـر المـؤ
ن حالا من در امانم. امیرالمؤمنین فرمود : تو مرا فریب دادی تا مسلمان نشوی از کشتن تو صرف
نخواهم کرد. آن‌گاه هرمزان مسلمان شد و مدت زیادی در مدینه در کنار امیر المؤمنین باقی ماند
ز وی در برخی ازکارهای مهم استفاده می‌شد. نهایتاً به طوری که تاریخ نویسان نوشته‌اند بـه اتهـام
ت داشتن در ترور امیرالمؤمنین کشته شد.



۷۲۵ـ قالَ لِعَمروبنِ‌العاص(مَتَی أِستَعبَدتُمُ النّاسَ وَ قَد وَلَدَتهُم اُمَّهاتُهُم اَحراراً)[۲۰]

در بیان آزادی و تساوی در حقوق اجتماعی

حضرت عمر رضی الله عنه به عمر بن عاص رضی الله عنه گفت : از کی این مردم بنده‌ی شما شده‌اند در صـورتی
، مادرشان آنان را آزاد به دنیا آورده‌اند؟

سیر داستان به این شیوه است:

در مصر مقرّ فرمانروایی عمرو بن عاص رضی الله عنه رئیس‌جمهوری شمال آفریقا مسابقه‌ی اسب دوانـی
ارکاران ماهر مسیحی در میدان بزرگ شهر برگزار می‌شود. مسلمانان نیز در آن شرکت می کنند.
میدان مسابقه صحنه‌ی اسب‌های چابک و ممتاز عربی جلب توجه می‌نمـود. در عرصـه‌ی میـدان
ب چابکی که شباهت ظاهری به اسب محمد پسر عمرو بن عاص دارد از دیگر اسب‌هـا سـبقت
گیرد. او گفت : «فَرَسی وَ رَبِّ الکَعبَة» قسم به پروردگار کعبه این اسب من اسـت. ولـی چـون
دیک‌تر شد، معلوم گردید که او به اشتباه گفته است. وقتی صاحب اصلیش آن را شناخت او هم به
خاست و گفت : «فَرَسِی وَ رَبِّ الکَعبَة» قسم به پروردگار کعبه این اسب من اسـت کـه سـبقت
رفته است نه اسب او.

محمد پسر عمرو بن عاص از غرور نفس و اتکا به قدرت و زور خود تازیانـه‌ای خـلاف ادب را
سر و صورت و بدن مرد مسیحی فرود آورده و گفت : بگیر این تازیانه را از دست پـسر اشـرف
رافیان. چگونه باید اسب شما برنده‌ی مسابقه باشد. وقتی مسابقه به آخر رسید و عمـرو بـن عـاص
رضی الله عنه بر واقعه مطلع شد به جای این که پسرش را تأدیب کند، او نیز این مرد بیچاره را زندانی نمود تا

---

۲۰ ـ اخبار عمر طنطاوین، ص ۱۵۵ و ۱۵۶، به نقل از ابن الجوزی، ص ۸۶

مبادا شکایت قضیه را به امیرالمؤمنین در مدینه گزارش کند. در هر صورت پس از چندی به تصور این که قضیه فراموش شده است او را آزاد کرد. مرد مسیحی چون از اشرافیان شهر بود و این تازیانه‌ها را در جهت خود ننگی بزرگ می‌دانست مجدداً راه مدینه را در پیش گرفته و حال خود را مستقیماً به حضور امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه عرضه نمود.

در روایت انس بن مالک رضی‌الله‌عنه راوی داستان که خود در مجلس امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه حضور داشته است آمده است که خلیفه‌ی اسلام او را در مدینه نگه داشت و چندی نگذشت که عمرو بن عاص و پسرش را به مدینه جهت محاکمه و مواجهه‌ی حضوری احضار کرد، پس از سؤال و جواب پسر حاکم مصر ناگزیر به جرم خود اعتراف نمود که پس از اثبات جرم دستور داد تا مرد مسیحی تازیانه‌ی قصاص را بر سر و صورت پسر امیر فرود آورد. فرمود بزن پسر اشراف را بزن. او را پس از اجرای دستور و ایفای حق خود مجدداً دستور داد تا تازیانه‌ی قصاص و ادب را نیز بر بدن عمرو بن عاص فرود آورد که قدرت اوست پسرش را فریب داده است. اما آن مرد التماس کرد که چون حق خود را استیفا کرده است. امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه او را عفو کند. فرمود اگر او را نیز می‌زدی تو را از آن باز نمی‌داشتم. در نهایت پس از اجرای حکم مرد مسیحی به مصر برمی‌گردد و ماجرا را برای بقیه بازگو می‌کند که بر اثر حُسن اجرای عدالت و احساس عدم تبعیض جمع کثیری از مسیحیان مصر مسلمان می‌شوند. رحمت خدا بر قبر عمر بادا آن گاه که در اولین خطبه‌ی خود در مسجد النبی فرمود: من حق ضُعفا را از اقویا بیش از بیش خواهم گرفت به حق حرف خود را عملی کرد و به حق عمر مثلی کامل در حق و نمونه‌ی اکمل در عدالت بود. به طوری که عدالت و دادگری این بزرگ‌مرد اسلام زبان‌زد خاص و عام است. او در مناسبت‌های متعدد اعلام می‌نمود من امیران خود را نمی‌فرستم تا شما را بزنند یا اموالتان را به ناحق بگیرند. آنها را بدین منظور می‌فرستم که امور دینتان را به شما بیاموزند و در بین شما به حق قضاوت کنند.



۷۲۶ـ قاتِلوا فِی سَبیلِ اللهِ مَن کَفَرَ بِاللهِ .

ای گروه مجاهدین کافران و ملحدان را که سدّ راه اسلام‌اند به قتل برسانید. تا مانعی برای توسعه‌ی دین خدا وجود نداشته باشد. و عدالت الهی در سطح جهان پیاده گردد.



۷۲۷ ـ قالَ عُمَرُ لِغُلامِهِ أعطِهِ قَمیصِی هذا لِذالِکَ الیَومِ لا لِشِعرِهِ وَقالَ أما وَاللهِ لا أملِکُ غَیرَهُ (قالَها عِندَ ما مَدَحَهُ شاعِرٌ بِقَصیدَةٍ) (لِذالِکَ الیَومِ أی یَومِ الآخِرَةِ).

جامه‌ی خود را از ترس روز آخرت به مردی اعرابی بخشید

حضرت عمر رضی الله عنه به غلام خود فرمود : این پیراهن را به این مرد بدهید به خاطر آن روز (منظور قیامت است) نه به خاطر قصیده و شعرهایش و سپس گفت : به خدا سوگند از خود هیچ چیز ندارم جز این پیراهن که به او بخشش کنم. شاعری در قصیده‌ی خود از حضرت عمر رضی الله عنه درخواست انعام و بخشش کرد و لباس و پوشاکی برای خانواده‌اش را درخواست نمود و او را به محاسبه‌ی روز آخرت تذکر داد. فاروق به‌غلام خود فرمود: این پیراهن را که به جزآن چیزدیگری ندارم به‌این مرد بده. اینک بعضی ازابیات‌را نقل می‌کنیم:

یا عمر الخیر خیرالجنّه — اکس بنیاتی و اُمهنّه
أقْسِمُ باالله لتفعلنّه — تکون عن حال لتسئلنه

والواقف المسئول یبتهنّه
اما إلی نار و أما جنة

ای عمر خیر و برکت همانا خیرو برکت بهشت است دختران مرا و مادر آنها را لباس و پوشاکی بپوشان. به خدایت سوگند می‌دهم که این کار را بکنی. فاروق فرمود اگر من این آرزوی تو را برآورده نکنم چه خواهد شد. گفت در روز قیامت تورا از حال من سؤال خواهند کرد و تو حیران و پریشان خواهی ماند بعد از آن یا به طرف دوزخ و یا به طرف بهشت راه خواهد بود. فاروق از استماع این اشعار به حدّی بگریست که ریش مبارکش تر شد.رحمت خدا بر امیرالمؤمنین رضی الله عنه که نمونه‌ی کاملی ازمردان خاشع و خاضع و پرهیزکار بود.



۷۲۸ ـ قالَ لِرَجُلٍ لا یُلهِکَ النّاسَ عَن نَفسِکَ الأمرُ یَصیرُ اِلَیکَ دُونَهُم وَ لا تَقطَعِ النَّهارَ سادِراً فَاِنَّهُ مَحفُوظٌ عَلَیکَ ما عَمِلْتَ .

فاروق اعظم رضی الله عنه مردی را توصیه می‌کند که اختلاط با مردم و مشغول‌شدن با آنان تو را از خود غافل نکند چون عاقبت شوم این امر به خود شما بر می‌گردد نه به مردم. و روزگار عمر خود را بیهوده و به عبث به سر نبری. بی‌گمان که اعمال تو محفوظ و بر تو مسجل است.

یعنی هر آن چه که بر زبان آید فرشتگان رقیب و عتید بر آن مراقب هستند و در دفتر اعمال ثبت می‌گردد. که آیه‌ی کریمه‌ی «ما یَلفَظُ مِن قَولٍ اِلاّ لَدَیهِ رَقیبٌ عَتِیدٌ» به این مطلب اشاره دارد.

۷۲۹ـ قالَ عُمَرُ لِابنِهِ عَبدُالله لَمّا حَضَرَتهُ الوَفاةُ : ضَعْ رَأسِي بِالاَرضِ لَعَلَّ اللهَ يَرحَمُنِي

در رجای رحمت خدا به حال احتضار

حضرت عمر رضي الله عنه در بستر بیماری خود وقتی که مشرف به مرگ قطعی بود و سر مبارکش بر ران عبدالله پسرش بود فرمود سرم را به زمین بگذار. باشد که خداوند متعال به حال ذلت من رحم کند و مرا مشمول عفو و رحمت خود قرار دهد.

آورده‌اند که عبدالله بن عمر در هنگام وفات پدر، سر وی را بر ران خود قرار داد. حضرت عمر رضي الله عنه فرمود : سرم را بر زمین بگذار. عبدالله گفت: مگر ران من بهتر از زمین نیست؟ فرمود : مادرت به عزایت بنشیند، گفتم که سرم را بر زمین نِه تا در حال ذلت و خواری به حضور خدای خود بروم و مرا مشمول عفو خود قرار دهد.



۷۳۰ـ قالَ رَجُلٌ لِعُمَرَ اِنَّ فُلاناً قَد جَمَعَ مالاً فَقالَ عُمَرُ فَهَل جَمَعَ لَهُ اَیّاماً ؟

مردی در مجلس حضرت عمر رضي الله عنه به ایشان گفت : فلانی مال و سامانی را برای خود جمع کرده و ثروتی را بر هم انباشته است. ایشان رضي الله عنه در پاسخ او فرمود آیا ایّامی را نیز برای هزینه کردن آن در نظر گرفته است.



۷۳۱ـ قالَ رَجُلٌ لِعُمَرَ لَو وَسِعْتَ عَلی نَفسِکَ فِی النَّفَقَةِ مِن مالِ الله تَعالی، فَقالَ لَهُ عُمَرُ أتَدری ما مَثَلِی وَ مَثَلُ هؤلاءِ؟ کَمَثَلِ قَومٍ کانُوا فِی سَفَرٍ فَجَمَعُوا مِنهُم مَالاً وَ سَلَّمُوهُ اِلی واحِدٍ یُنفِقُهُ عَلَیهِم، فَهَل یَحِلُّ لِذالِکَ الرَّجُلِ أن یَستَأثِرَ عَنهُم مِن اَموالِهِم.

مردی به عمر رضي الله عنه گفت : ای کاش در انفاق بر نفس خود از بیت‌المال و اموالی که خدای متعال در اختیارتو قرار داده است مقداری را به خود اختصاص داده و وسعتی قائل می‌شدی. فاروق رضي الله عنه در پاسخ او گفت: مگر نمی‌دانی که داستان و مثل من و آن قوم (منظور قوم و ملت اسلام) به مانند داستان و مثل قومی است که در سفری هستند و در بین خود مقداری اموال را جمع‌آوری نموده و آن را به یکی از خودشان تسلیم می کنند تا بر آنان هزینه کرده و نیاز آنها را برآورده نماید. آیا برای مردی که امین و مورد اطمینان آنهاست حلال است آن را بر خود تجویز کرده و خود را برتر از آنها بپندارد؟ خیر.

۷۳۲ـ قالَ رَجُلٌ لِعُمَرَ أَتَّقِ اللهَ یا عُمَرُ وَ أَکثَرَ عَلَیهِ فَقالَ لَهُ قائِلٌ أُسکُت فَقَد أَکثَرتَ عَلی اَمیرِالمؤمِنین فَقالَ لَهُ عُمَرُ دَعْهُ لا خَیرَ فِیهِم اِنْ لَم یَقُولُوها لَنا وَ لا خَیرَ فِینا اِنْ لَمْ نَقْبل

مردی به حضرت عمر رضی الله عنه گفت : یا عمر از خدا بترس زیاد این کلمه را تکرار نمود. پس یکی از حاضرین او را تذکر داد که خاموش باش. بیش از حد این جمله را تکرار نمودی. فاروق گفت : بگذار حرف خود را بزند. خیر و برکتی عاید اینان «مسلمانان» نمی‌شود اگر حرف حق را نگویند و تذکر ندهند و خیر و برکتی نیز عاید ما نمی‌شود اگر حق را نشنیده و آن را نپذیریم.



۷۳۳ ـ قالَ رَجُل مِن قُرَیش لِعُمَرَ کُن لَیِّناً فَقَدْ مَلأتَ قُلُوبَنا مَهابَةً فَقالَ أَفِي ذالِکَ ظُلمٌ ؟ قالَ لا قالَ فَزادَنِیَ اللهُ فِي صُدُورِکُم مَهابَةً (قالَها بَعدَ تَولّیة الخَلافَة) [۲۰۱]

مردی از قریش به عمر رضی الله عنه گفت : در حق ما با نرمی و ملایمت رفتار کن که دل‌های ما مسلمانان را مملو از ابهّت و شرم و شکوه کرده‌ای. آن چنان که ابهّت شما در دل ما بیشتر از هر چیزی است. فرمود : مگر آن از ظلم و ستمی است که من بر شما روا داشته‌ام؟ آن مرد گفت : خیر. از قاطعیت در اجرای عدالت و احقاق حق است نه از ظلم و ستم. پس فرمود : خداوند آن را در قلب مسلمانان افزون‌تر کند تا بیشتر از منهیات اجتناب کنند و بیشتر به اجرای عدالت امیدوار باشند .

جریان داستان :

زیاد بن ابی‌سفیان که در جمع بعضی از یاران خود حامل پیام سعد ابن ابی‌وقاص و امین‌دار تحویل غنایم انبوهی از جنگ جلولا بود به حضور امیرالمؤمنین آمد. او با زبانی رسا و نطقی گویا ماجرای معرکه‌ی جلولا و پیروزی مسلمانان را بر خلیفه‌ی اسلام بازگو کرد. سخنان وی آن‌چنان جاذبه‌ای داشت که فاروق رضی الله عنه فرمود : ای زیاد! آیا می‌توانی واقعه‌ی معرکه‌ی جلولا را آن‌طور که هست با نطقی زیبا و رسا بر مسلمانان و در جمع مردمان تشریح کنی؟ و مسلمانان را در جریان امر قرار دهی؟ زیاد در اجرای دستور، گفت : یا امیرالمؤمنین قسم به خدا در بساط روی زمین کسی را سراغ ندارم که مانند شما در قلب من ابهت داشته باشد و شأن و شکوه وی در من اثر بگذارد و عظمت او آن‌چنان مرا بگیرد که از شکوه وی نتوان به طور لازم زبان را به سخن گشود. حال چگونه نمی‌توانم در جمع مردم به شرح واقعه‌ی جلولا پرداخته و آن را بازگو کنم.[۲۰۲]



---

۲۰۱ ـ حیات عمر، محمود شبلی، ص ۱۵۴

۲۰۲ ـ حیات عمر محمود شبلی ص ۱۵۴

۷۳۴ ـ قالَ رَجُلٌ اِنَّ فِلاناً رَجُلٌ صادِقٌ قالَ سافَرْتَ مَعَهُ قالَ لا فَاَنتَ الَّذِي لا عِلمَ لَکَ بِهِ، أراکَ رَأَيتَهُ يَرفَعُ رَأسَهُ وَ يَخفِضُهُ فِي المَسجِدِ.

در اهمیت دادن به ادای شهادت

مردی در مجلس حضرت عمر رضی الله عنه گفت : فلانی مردی است صادق و درستکار. فاروق فرمود : آیا با او به مسافرت رفته‌ای؟ گفت خیر. پس تو هیچ اطلاعاتی درباره‌ی آن مرد نداری. به نظرم شما او را در مسجد دیده‌اید که در سجده سرِ خود را بالا و پایین کرده است که این مورد شما را به مغالطه افکنده است.

در داستانی دیگر آمده است که امیرالمؤمنین پرسید آیا در بین تو و این مرد خصومت و دعوایی اتفاق افتاده است؟ گفت : خیر. آیا چیزی را به امانت در نزد او گذاشته‌ای؟ گفت خیر. آن گاه فاروق فرمود : سپس تو درباره‌ی وی هیچگونه اطلاعی نداری.

یعنی تنها این امر در باب ادای شهادت ملاک امر نیست؛ بلکه ملاک امر در صداقت و درستکاری مردم این گونه موارد است.



۷۳۵ـ قُتِلَ غُلامٌ غيلَةً بِعَهدِ عُمَرَ فَقالَ عُمَرُ لَو أشتَرَکَ فِيهِ اَهلُ صَنعاءَ لَقَتَلْتَهُمْ.

در قصاص استمرار حیات نهفته است

در عصرحضرت عمر رضی الله عنه غلامی را ترور کردند. فرمود : اگر همه‌ی اهل صنعاء «یمن» در ترور و قتل این غلام شرکت داشته باشند همه‌ی آنها را به جرم شرکت در قتل به نا حق این غلام به قتل می‌رسانم.

روایت راوی:

در این زمینه آمده است که امیرالمؤمنین به جهت جلوگیری از هرج ومرج، پنج نفر یا هفت نفر را که در آن دست داشتند قصاص کرد و فرمود اگر همه اهل صنعا در آن شرکت داشتند، همه را می‌کشتم یعنی چون در قصاص استمرار حیات انسانها نهفته است. و این امر دلیلی بر احترام و اهمیت‌نهادن به خون، حیات و شخصیت حقوقی انسان است. بر این مبناست که خداوند کریم درقرآن، قصاص را استمرار حیات انسان سفارش‌فرموده‌است.



۷۳۶ ـ قُم فِي اَمرِکَ عَلى رَجُلٍ تُدرِکُ الآخِرَةَ تَصِفُ لَکَ الدُّنيا.

امورات خود را در راستای امورات مردی قرار ده که بخوبی امر آخرت را درک نموده و به آن توجه کامل دارد. آن گاه کار دنیایی تو سهل و آسان خواهد شد. چون مردی که به درستی کار

آخرت را درک کرده است و به آن توجه کامل دارد بر کارهای دنیوی نیز پیروز خواهد شد. یعنی این نقطه عطف در پیروزی بر همه‌ی کارهای دشوار است.



۷۳۷ ـ قَد جَعَلَ اللهُ لِکُلِّ أمرٍ باباً وَ یَسَّرَ لِکُلِّ باب مِفتاحاً.

خداوند متعال برای هر کاری و برای هر مشکلی راه‌هایی را قرار داده است و کلید و رمز رسیدن به آن را هم میسّر ساخته است.

پس بر انسان‌هاست که از طریق عقل و خرد و از راه تجربه‌ی کاری خود یا دیگران و از طریق به‌کارگیری استعدادها راه نیل به آن را جستجو کند.



۷۳۸ـ قَد دَنَا سُجُودُ الشَّیطانِ وقْتَ الغُروبِ فَاَعلِنُوا ضِدَّهُ ذِکرَالرَّحمنِ عَلاّمِ الغُیوبِ.

اجتناب از تشابه با اهریمن

هرآیینه وقت غروب خورشید و افول آن، زمان سجده کردن اهریمن و کرنش او در مقابل این پدیده عظیم هستی(خورشید) است. پس شما با مخالفت در مقابل آن، بـه ذکـر خداوند بخشنده و مهربان که به همه‌ی نهفتی‌های زمین و زمان آگاه است، پرداخته و مخالفت خود را اعـلام داریـد و سر تعظیم و شکوه را به سوی او فرود آورید.



۷۳۹ـ قَدِمَ عَلی عُمَرَ مِسکٌ وَ عُنبَرٌ مِنَ البَحرَینِ فَقالَ وَاللهِ لَوَدَدْتُ أنّی وَجَدْتُ إمرأةً حَسَنَةَ الـوَزنِ تَزِنُ لِی هذا الطّیبَ حَتّی اَقسِمَهُ بَینَ المُسلِمینَ فَقالَت اِمرَأتُهُ عاتِکَةُ أنا جَیِّدَةُ الوَزنِ فَاَنا أزِنُ لَکَ قالَ لا فَقالَت لِمَ ؟ قالَ لِاَنّی اَخشی اَنْ تَأخُذیهِ فَتَجعَلیهِ هکَذا (وَ أدخَلَ أصابِعَهُ فِی صِدغَیهِ) تَمسَحِی بِهِ فِی عُنُقِکِ فَأُصیبَ فَضلاً مِنَ المُسلِمینَ [۲۰۳]

از بحرین مقداری مسک و عنبر به حضور امیرالمؤمنین آورده شد. فرمود: دوست داشتم زنی را که به خوبی به امر توزین آشنایی داشته باشد پیدا کنم تا این مشک و عنبررا برای من توزین کند تا آن را در بین مسلمانان تقسیم کنم. عاتکه همسر امیرالمؤمنین گفت: من به خـوبی در کـار تـوزین مهارت دارم. اجازه فرمایید تا به آن بپردازم. فاروق رضی الله عنه گفت: خیر، تو را مناسب این کار نمی‌دانم؛ عاتکه گفت: چرا؟ فرمود: بیم آن دارم که مقداری از آن را برداشته و از آن استشمام کنید و آن را نیز بر گردن و سینه‌ی خود بمالید که در نتیجه سهم من بیشتر از مسلمانان گردد و به موجب آن اجر و مزد من در روز آخرت ناقص گشته و مورد مؤاخذه قرار گیرم.

۲۰۳ ـ ازالة الخفاء عن خلافة الخلفا، محدث دهلوی، مقصد دوم، ص ۶۸ و ۶۹ و اخبار عمر طنطاوین.

۷۴۰ـ قَد وَضَّحَتِ الأُمورُ وَ تَبَیَّنَتِ السُّنَّةُ وَ لَم یَترُک لِأحَدٍ مِنکُم مُتَکَلَّمٌ اِلاّ أنْ یَضِلَّ.

در تشریع الهی همه‌ی کارها روشن و واضح گشته است و سنت رسول خدا ﷺ امور ضروری را نیز مبیّن ساخته و برای هیچ کس جای سخنی را باقی نگذاشته است مگر کسی که گمراه شده و به راه کج و انحراف برود.

یعنی بر مسلمانان است که کار و امر خود را با کتاب و سنت تطبیق کنند و به احکام و برنامهٔ آن عمل نمایند که در التزام به آن گمراه نمی‌شوند.



۷۴۱ ـ قَلَّما أدبَرَشَیٌ فَأقبَلَ.

کمتر اتفاق افتاده که چیز از دسته رفته و تلف شده بار دیگر برگردد و در اختیار انسان قرار گیرد.

یعنی مثلاً دوستی که از دست رفت به دست آوردنش مشکل است. پس زمان فرصت مناسبی است برای تدارک کارهای مفید و عام‌المنفعه .

دوست یافته از دست مده — که بدان دوستت نیاز آید
کم بود دوستی که رفت از دست — بار دیگر به دستت باز آید



۷۴۲ـ قِیلَ لِعُمَرِ بنِ الخَطاب وَقَد ناوَلَ رَجُلٌ شَیئاً فَقالَ لَهُ خَدَمَکَ بَنُوکَ فَقالَ عُمَرُ بَل أغنانا اللهُ عَنهُم [۲۰۴]

به عمر بن خطاب رضی الله عنه گفته شد در حالی که ایشان در کاری مردی را کمک نموده بود : «خداوند فرزندانت را محفوظ کند که به تو خدمت کنند.» در پی آن عمر فرمود : خدا کاری کند که ما را از کمک آنان بی‌نیاز کند. (در واقع بی‌نیازی انسان از فرزندان بزرگترین نعمت‌ها و موهبت‌های الهی است.)

ملاحظه : عبارت زیر که در کتاب ازاله الخفاء قسمت دوم صفحه‌ی ۱۹۹ آمده است به عنوان «اَعانَ عُمَرُ رَجُلاً عَلی حَملِ شَیءٍ فَدَعا لَهُ الرَّجُلُ وَ قالَ اَعانَکَ بُنوکَ فَقالَ عُمَرُ بَل اَغنانا اللهُ عَنهُم» صحیح‌ترین عبارت در این مورد است.

۲۰۴ ـ ازاله الخفاء جلد ۲ ص ۱۹۹

۷۴۳ـ قِیلَ لِعُمَرَ فِلانٌ لا یَعرِفُ الشَرَّ قالَ ذالِکَ أجدَرُ أن یَقَعَ فِیهِ.

به حضرت عمر رضی الله عنه گفته شد: فلانی به کار شر و ضرر و زیان ناشی از آن آشنایی ندارد. وی در جواب گفت: چه بسا ناآگاهی از شر و عدم درک مضرات آن بیشتر او را به وقوع در آن می‌افکند. شاعری گوید:

عَرَفتُ الشرَّ لا لِلشرِّ بَل لِتَوقِّیهِ   فَمَن لَم یَعرِفِ الشرَّ یَقَعُ فِیهِ

من شر را به خاطر اجتناب از آثار شوم آن شناختم تا از این طریق از آن محفوظ بمانم؛ زیرا کسی که به عواقب شوم آن آگاهی نداشته باشد، بدون شک در آن واقع خواهد شد.

بیخودی بمان که در دنیا   همه آفات ز بیخودی افتد
هر که او بذر نیک نشناسد   بیم باشد که در بدی افتد

شاعری دیگر گوید:

چون بدی گناه را دانی   کشدت جانب پشیمانی
ور ندانی گنه را که بد است   آن نشان شقاوت ابد است



۷۴۴ ـ قَلیلُ النَّجاسَةِ لا یَمنَعُ جَوازَ الصَّلاةِ.

نجاست کم، به طوری که اثر آن کمتر بر بدن و لباس و جامه دیده شود (مثل خون و قیح و غیره) مانع صحت و جواز نمازخواندن نیست.



حرف ک

۷۴۵ـ كانَ عُمَرُ يَغزِي الأَعْزَبَ عَن ذِي الحَليلَةِ وَ يَغزِي الفارِسَ عَن القاعِدِ.(ذِي الحَليلَةِ ـ المُتَزَوِّجُ)

در کارشناسی امور حرب و سیاست آن

عادت حضرت عمر رضي الله عنه بر این بود که مردی مجرد را به عوض متأهل و مرد سواره را به عوض پیاده به جبهه می‌فرستاد.

ملاحظه : این امر یکی از شاهکارهای سیاست کاری عمر رضي الله عنه بود و در اعزام نیرو به جبهه‌ها از این طرز تفکر به عنوان عاملی مهم در پیشرفت امور جنگی و غلبه بر دشمنان تلقی شده است.



۷۴۶ـ كانَ عُمَرُ إِذا أَتاهُ الخَصمانِ بَرَكَ عَلى رُكبَتَيهِ وَ قالَ اللّهُمَّ أَعِنّي عَلَيهِم فَإِنَّ كُلَّ واحِدٍ مِنهُما يُرِيدُنِي عَن دِينِي .

عادت عمر رضي الله عنه بر این بود که هرگاه دو طرف دعوا بحضور وی می‌آمدند به زانو می نشست و می گفت : پروردگارا مرا در فیصله‌ی کار این‌ها یاری ده که هر دو طرف قضیه مرا بـه نفـع خـود می‌طلبندو می‌خواهند مرا از دین خود باز دارند.

ملاحظه : این امر یکی از حالت‌های ویژه‌ی امیرالمؤمنین در مجلس قضاوت و داوری بود کـه هرگاه دو نفر به قصد فیصله‌ی دعوای خود به حضور ایشان می‌آمدند خودرا جمع و جور کرده و بـه زانو می‌نشست تا توان و نبوغ فکری خود را در فیصله‌ی دعوای آنان به کار گیرد و با تفکّر در ابعاد قضیه و دشواری‌های آن، حکم نهایی را صادر کند و از خدای خود می‌خواست که در اصابه‌ی حـق وی را به راه حق هدایت کند.



۷۴۷ ـ كانَ عُمَرُ إِذا نَزَلَ بِهِ مُعضَلٌ دَعا الفُتيانَ وَ أستَشارَهُم وَ قالَ هُم أَحَدُ قادَتِنا (الفُتيانَ ـ الشَّبابُ).

در ارج نهادن به افکار و اندیشه‌ی جوانان

از ویژگی‌های حضرت عمر رضي الله عنه این بود که در برخی مشکلات و مسائل امـور و در برخـی از مسایل مهم مملکتی جوانان را به نزد خود می‌خواند و با آنها به مشورت و بحث می‌نشست و آنهـا را در جریان کارها قرار می‌داد تا با استفاده از نبوغ فکری و استعدادهای آنان مشکلات حاصله را حـل کند و در ارج نهادن به افکار جوانان می گفت این‌ها رهبران ما هستند و نسل‌های مفید وارزشمند مـا در حال و در آینده‌ی‌اسلام می‌باشند. شاه ولی‌الله محدث در کتـاب الحجـة البالغـة آورده اسـت کـه فاروق در همه‌ی کارها با صحابه‌ی کبار به مشاوره و بحث و گفت‌وگو نشسته اسـت تـا بـه یقـین می‌رسید. به همین سبب فتاوا و قضایای او در شرق و غرب نافذ و مورد پسند همگان بوده است.



۷۴۸ـ كانَ عُمَرُ إذا دَخَلَ السُّوقَ قالَ اللّهُمَّ أنِي أعوذُ بِکَ مِنَ الكُفرِ وَالفُسوقِ وَمِن شَرِّما اَحاطَت بِهِ السُّوقُ.

در پرهیز از فتنه بازار

حضرت عمر رضی‌الله‌عنه عادت داشت که به هنگام وارد شدن به محوطه‌ی بازار و در معامله و داد و ستد در بازار می‌گفت: پروردگارا به تو پناه می‌برم از کفر و فسق و فجور و آنچه که بازار به آن احاطه کرده است.

و آن به این معنی است که چون در بازار، مسائل مادی مطرح است باید تلاش کرد که از خدعه و نیرنگ و آز و طمع کاذب برحذر بود.



۷۴۹ـ كانَ عُمَرُ اِذا رأى عَبداً مِن عَبيدِهِ مُلازماً لِلصَّلاةِ اَعتَقَهُ فَقيلَ لَهُ اِنَّهُم يَخدَعُونَکَ فَقالَ مَن خَدَعنا بِالله نُخْدَعَنا لَهُ.

در تشویق و ترغیب به عبادات

فاروق اعظم رضی‌الله‌عنه هرگاه یکی از غلامان خود را بر نماز خواندن پایبند می‌دید، وی را آزاد می‌کرد. گفتند: یا امیرالمؤمنین: این غلامان از این طریق می‌خواهند تو را فریب دهند. در جواب آنها فرمود: مانعی ندارد. کسی درباره‌ی کاری که مربوط به خداست با ما نیرنگ کند، ما خدعه و نیرنگ او را می‌پذیریم.



۷۵۰ـ كانَ عُمَرُ يُدنِي يَدَهُ مِنَ النّارِ ثُمَّ يَقولُ يا ابنَ الخَطّابِ هَل لَکَ عَلى هذا صَبرٌ وَيَبكِي حَتّى كانَ بِوَجهِهِ خَطّانِ أسوَدانِ مِنَ البُكاءِ.

عادت حضرت عمر رضی‌الله‌عنه بر این بود که دست خود را به آتش نزدیک می‌کرد و می‌گفت: ای پسر خطاب آیا تاب این آتش سوزان را داری؟ و الم آن را می‌توان تحمل کنی؟ (اگر چه شدّت و حرارت این آتش به مراتب کمتر از آتش دوزخ است.) آن‌گاه آن‌چنان می‌گریست که بر اثر آن دوخط سیاه بر چهره‌اش نمایان بود.

در کتاب رفع الخفا شرح ذات الشفا تألیف: شیخ العلامه محمد ابن الحاج حسن الآلانی الکردی در این زمینه این ابیات آمده است که به‌تناسب موضوع به ذکر آن می‌پردازد:

وَرُبَّمَا كَانَ لِنَار أوقَدَا	ثُمَّت وَيُدنِي مِن لَهِيبِهَا اليدا
يَقُولُ هَل تُطِيقُ فِي ذا تَصبِرُ	وَالله إن لَم تَتَّقِي يَا عُمَرُ

لَتَهْلُکَنَّ وَ کَانَ بالليل يمرُّ　　　　بِـآيَةٍ يَبکِي لَـهَا حَتَّى يَخِرّ

حضرت عمر رضی الله عنه چه‌بسا آتش برافروخته‌ای را که از نزدیک می‌دید، دست خود را به سوی آن نزدیک کرده و می‌گفت: ای پسر خطاب آیا تحمل و توان این آتش افروخته را داری؟ که به مراتب حرارت آن کمتر از آتش دوزخ در روز آخرت است. اگر طاقت و صبر آن را نداشته باشی، پس چگونه طاقت و توان آن آتش را در روز قیامت خواهی داشت. سپس می‌گوید: سوگند به خدا اگر تقوا و ترس از عذاب خدا در تو نباشد، هر آینه از زمره‌ی هلاک‌شدگان به هلاک خواهی رفت.

ملاحظه: فاروق را عادت چنین بود که در نماز شب وقتی که به آیتی از آیات قرآن کریم برخورد می‌نمود که در آن تهدیدی از آتش دوزخ بود، آن چنان گریه می‌کرد و تهدید آن در وی آن چنان تأثیری داشت که بی‌اختیار به زمین می‌افتاد و چندی به مانند بیماری به عیادتش می‌رفتند. امام نووی (رحمه الله) در کتاب التبیان بیان کرده است که حضرت عمر رضی الله عنه در نماز صبح وقتی که سوره‌ی یوسف را قرائت می‌نمود، گریه می‌کرد. آن چنان که صف آخر نمازگزاران صدای گریه‌ی او را می‌شنیدند. آری گریه کردن در حال قرائت قرآن از صفات عارفان و بندگان صالح خداست که آیه‌ی «وَ يَخِرّون للأذقَان يَبكُونَ و يَزيدُهُم خُشُوعَاً» بر آن دلالت دارد.



۷۵۱ـ كانَ رَجُلاً فِي عَهدِ عُمَرَ يَخضِبُ بِالسَّوادِ فَنصَلَ خَضابُهُ وَ ظَهَرَت شَيبَتُهُ فَرَفعَهُ اَهلُ المَرأة اِلى عُمَرَ بِرَدِّ نِكاحِهِ وَ أوجَعَهُ ضَرباً وَ قالَ غَرَرتَ القَومَ بِالشَّبابِ وَ لَبستَ عَلَيهِم شَيبَكَ (فَنصَلَ ـ فَوقَع).

در تأدیب نیرنگ کاران

در عصر حضرت عمر رضی الله عنه مردی موی خود را سیاه می‌کرد. او با نشان دادن جوانی خود با خانمی ازدواج کرد. پس از مدتی که اثر رنگ بر او نماند و حالت پیری بر وی ظاهر شد. اولیای آن زن او را به علت نیرنگ و فریبکاری به نزد امیرالمؤمنین خواندند. نیرنگ و فریب کاری او را مطرح کردند و باطل کردن عقد را درخواست کردند. امیرالمؤمنین به دلیل خدعه و نیرنگ او را کتک زد و گفت شما خدعه کرده‌ای و پیری خود را از آنها پنهان داشته‌ای باید شما را تأدیب نمود.



۷۵۲ ـ كانَ عُمَرُ كَثِيراً ما يَتَصدَّقُ سَكراً فَقيلَ لَهُ فِي ذالِكَ فَقالَ أنّي أُحِبُّهُ وَ قَد قالَ اللهُ تَعالى (لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّى تُنفقُوا مِمّا تُحِبّون)

حضرت عمر رضی الله عنه را عادت بر این بود که در اکثر اوقات از شیرینی‌جات بخشش می‌کرد که

چون پرسیدند علت آن چیست؟ فرمودند : چون آن را دوست دارم و خداوند متعال فرموده است هرگز به اجرو پاداش نمی‌رسید مگر ازآنچه را که ازهمه چیز دوست‌تر دارید بخشش و انفاق کنید.

در روایتی آمده است: فاروق سهم زمین خود رادر خیبر نیز به همین منظور وقف کرده است و صحابی بزرگوار طلحهٔ الخیر نیز قطعه باغ مشهور به دحداح را نیز به قصد نیل به این پاداش بزرگ وقف نموده است. علمای اسلام عمل امیرالمؤمنین را در وقف قطعه زمین خیبر اولین وقف در اسلام دانسته‌اند.



۷۵۳ـ کانَ عُمَرُ یُداوِی إبِلَ الصَّدَقَة وَ یَقُولُ لِلبَعِیرِ اِنِّی لَخائِفٌ اَن اُسأَلَ عَمّا بِکَ.

عادت حضرت عمر رضی‌الله‌عنه بر این بود که شخصاً خود به مداوای شتران بیمار از گله‌ی شتران بیت‌المال پرداخته و به آن رسیدگی می‌کرد. و می‌گفت من در برابر بیماری که تو به آن مبتلا شده‌ای احساس مسئولیت می‌کنم و بیم آن دارم که به خاطر آن محاسبه شوم.



۷۵۴ـ کانَ عُمَرُ یَبکِی لِرَسولِ اللهِ بَعدَ وَفاتِهِ وَ یَقُولُ بِأَبِی اَنتَ وَ اُمّی یا رَسولَ اللهِ لَقَد دَعا نُوحُ عَلی قَومِهِ فَقالَ (رَبِّ لا تَذر عَلیالأرضِ مِنَ الکافِرینَ دَیّاراً) وَلَو دَعَوتَ عَلَینا لَهَلَکنا وَ لَقَد وُطِیءَ ظَهرُکَ وَ شُجَّ وَجهُکَ وَ کُسِرَت رُباعِیَتُکَ فَما زِدتَ عَلی اَن قُلتَ اَللّهُمَّ أغفِر لِقَومِی فَاِنَّهُم لایَعلَمُون.

حضرت عمر رضی‌الله‌عنه را عادت بر این بود که بعد از وفات پیامبر به شدت می‌گریست و از سوز دل مهربانی و دلسوزی‌های رسول خدا را در خاطره‌ی خود تداعی می‌نمود و می‌گفت : یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم پدر و مادرم به فدایت، چه‌قدر مهربان و رئوف بودی. اگر امت خود را دعای شر کرده بودی بی‌گمان به هلاکت رفته بودند. اگر چه بر پشت مبارکت فشار آوردند و رخسار شریفت را زخمی کردند و دندان‌های پیشینت را نیز شکستند، اما با این حال نیز از خدای عالمیان بدین گونه دعای مغفرت فرمودی که خداوندا این قوم جاهل و نادانند آنها را بیامرز، ولی حضرت نوح ◆ قوم و ملت خود را دعای شر کرد و گفت پروردگارا احدی ازاین قوم و ملت را بر عرصه‌ی گیتی باقی نگذاری دعای وی مستجاب شد و غرق در طوفان گردیدند.



۷۵۵ـ کَتَبَ عُمَرُ اِلی اَبی موسی الأشعَرِی: قَد بَلَغَ اَمیرُالمُؤمِنینَ اَنَّهُ مُنشأٌ لَکَ وَ لِاَهلِ بَیتِکَ فِی لِباسِکَ وَ مَطعَمِکَ وَ مَرکَبِکَ ما لَیسَ لِلمُسلِمینَ مِثلُها.

حضرت عمر رضی‌الله‌عنه به ابوموسی اشعری رضی‌الله‌عنه «امیر کوفه» نوشت به امیرالمؤمنین خبر رسیده است که برای شما و خانواده‌ی شما نوعی لباس و پوشاک و غلام مخصوص و اسبهای ممتاز و چابک

تدارک دیده‌اند و به گونه‌ای از این نوع امکانات استفاده می‌کنید که مسلمانان مانند آن را ندارند.

یعنی بر امیران حکومت اسلامی است که خود را از ملت و رعیت جدا ندانسته و برای خود امتیازی قایل نشوند.پس امیرالمؤمنین او را وادار کرد که تغییر موضع دهد و به احوال عمومی ملت و رعیت توجه کند و گرنه مورد محاسبه قرار خواهد گرفت.



۷۵۶ـ كَتَبَ عُمَرُ عَهداً لِنَصارَى القُدسِ وَ مِنها لا يُكرَهُونَ عَلى دِينِهِم وَ لا يُضارَ اَحَدٌ مِنهُم وَ لا يُسْكَنُ بِإيلياءَ القُدس مَعَهُم اَحَدٌ مِنَ اليَهودِ.

در تطبیق عدالت اجتماعی

حضرت عمر رضی الله عنه عهدنامه‌ای را برای نصارای قدس نوشت که برخی از آن از این قرار است: اهالی قدس در باب دین و مذهب خویش بر آنان هیچ‌گونه اجباری نیست و به هیچ‌یک از ایشان ضرر و زیانی نمی‌رسد و هیچ یک از یهودیان در شهر ایلیا (قدس) حق سکونت و همزیستی را با آنان ندارد.

عهدنامه‌ی نصارای قدس

موارد عهدنامه

امیرالمؤمنین در شهر جابیه استانی از مملکت شام، عهدنامه‌ای را به شرح زیر برای نصارا و اهالی ایلیا (قدس) نوشت و جمعی از بزرگان اصحاب را بر آن به عنوان شاهد امان‌نامه مذکور قرار داد: خالد بن ولید، عمرو بن عاص، عبدالرحمن بن عوف، و معایه بن ابوسفیان رضی الله عنهم.

ابتدا فرمود: به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان ـ این خط عهدنامه و امانی است که از طرف بنده‌ی خدا عمر امیرالمؤمنین برای شهر ایلیا (قدس) رقم می‌پذیرد که به موجب آن جان و مال اهالی ایلیا چه سالم و تندرست و چه رنجور و بیمار، کلیساها و صلیب‌های آنان، و سایر ملت‌های هم‌کیش و هم مذهب آنان محفوظ و در امان است. و به هیچ گونه‌ای کلیساهای آنان به محل سکونت تبدیل نمی‌شود و ضرر و زیانی به آن و آنچه در محوطه‌ی آن است وارد نمی‌شود و نقص و عیبی را نمی‌بیند و نباید هیچ یک از یهودیان در ایلیا (قدس) با نصارا سکونت و همزیستی داشته باشند. در مقابل حمایت مسلمانان از آنان بر اهالی ایلیاست. به مانند اهالی مداین در عراق به دولت اسلامی جزیه پرداخت کنند و نیز بر آنان است که اهل یونان (رومیان) و دزدان و افراد ناامن و خائن را از قدس بیرون کنند. و هرکس خارج شود جان و مالش محفوظ و در امان است. تا به شهر و محلی که به آن پناه می‌برد و اگر هم متمایل به اقامت و ماندن در قدس باشند باید خراج و جزیه متعلقه را

بپردازند و چنانچه کسانی از اهل ایلیا متمایل باشند که خود و اموال و دارایی‌های خود را همراه خود رومیان به خارج ببرد یا عبادتگاه‌ها و صلیب‌های خود را تخلیه کرده و ترک نمایند، آنان نیز از حیث جان و مال خود از حیث عبادتگاه‌ها و صلیب‌های خود در امان خواهند بود تا زمانی که به محل مورد قصد می‌رسند و چنانچه هم به ایلیا بر گشتند، تا اهل و عیال و یا کسان و خویشان خود یا محصول خود را درو می کنند مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرند. بر محتوای این عهدنامه و تمام مواد آن، خدا و رسول خدا، خلفای اسلام و اهل اسلام تعهد دارند و بر محتوای این امان نامه اشخاص مورد اشاره گواهی می‌دهند. این عهدنامه در سال ۱۵ هجری رقم خورده است. نگارنده به تناسب موضوع و به جهت تجلّی عدالت و مهرورزی در مواد آن به ذکر و بیان آن پرداخته است.

تذکر: جمله «و لا یُسکَنُ بإیلیاءَ مَعَهُم أحَدٌ مِنَ الیَهُودِ» به این جهت است که به زعم‌نصارا، قوم یهودحضرت‌عیسی‌را به‌صلیب کشیدند واین واقعه درقدس به وقوع پیوسته است. لذا به پاس حرمت ایشان این شرط در صلح‌نامه‌ی مذکور گنجانیده شده است که بر اساس آن باید یهود قدس را ترک کنند. [۲۰۵]



۷۵۷ـ کَتَبَ عُمَرُ اِلی عُمّالِهِ أیّاکُم وَ الهَدایا فَاِنَّ الهَدایا هِیَ الرّشاءُ. اَی الرِّشوَةُ [۲۰۶]

در تحذیر از رشوه گرفتن

حضرت عمر ﷺ به همه کارداران خود نوشت شما را از گرفتن هدایا بر حذر می‌دارم چون گرفتن هدایا برای والیان رشوه محسوب می‌شود.

در کتاب اخبار عمر ﷺ از اسحاق بن راهویه ﷺ در اخبار و منابع معتبر آمده است: زنی از قبیله‌ی قریش با مردی خصومت داشت. چون این مرد می‌خواست دعوای خود را به حضور امیرالمؤمنین ببرد. این زن ران گوسفندی را به عنوان هدیه به خانه‌ی امیرالمومنین فرستاد، وقتی که محکمه شروع شد و حکم علیه این زن صادر گردید، این زن گفت : یا امیرالمؤمنین قضیه‌ی ما را به گونه‌ای فیصله بدهید، که ران گوسفندی از بدنه‌ی آن منفصل می گردد. منظور این زن هدیه‌ای بود که به نزد امیرالمؤمنین فرستاده بود. پس بر اثر آن فاروق أعظم ﷺ بخش‌نامه کرد که هدایای قضات محاکم به معنی رشوه است و باید قضات از پذیرفتن آن برحذر باشند.

۲۰۵ـ الفاروق عمر محمد حسین هیکل جلد ۱ ص۲۵۷ ـ و لا یسکن بایلیاء معهم احدٌ من الیهود، الفاروق، شبلی نعمانی هندی، ج۲ ص ۱۸۴

۲۰۶ـ اخبار عمر، صفحه‌ی ۲۳۵ و ۲۳۶

۷۵۸ـ کَتَبَ عُمَرُ اِلی الوُلاهِ اِجعَلُوا النّاسَ عِندَکُم فِی الحَقِّ سَواءً قَرِیبهم کَبَعِیدِهِم وَ بَعِیدهِم کَقَرِیبِهِم.

حضرت عمر رضی الله عنه به کلیه‌ی امرا و فرمانراوایان خود نوشت : مردم را در برابر حق مساوی قرار دهید. نزدیکان آنها را هم‌چون کسان دور و کسان دور آنها را هم‌چون نزدیکان محسوب بدارید.



۷۵۹ـ کَتَبَ عُمَرُ اِلی اَبی مُوسی الأشعَرِیِّ اِعرِفِ الأشیاءَ وَ الأمثالَ وَ قِس الأمورَ.

حضرت عمر رضی الله عنه در بخش‌نامه‌ی کلّی به ابوموسی اشعری رضی الله عنه نایب ـ الحکومه‌ی رییس جمهوری در بصره نوشت که در احکام صادره وامور قضایی باید بر اساس کتاب و سنت عمل کرده و احکام را بر مبنای این دو اصل مهم صادر کنی و اگر چنانچه حکمی را در این دو اصل نیافتی و حکم آنها به ذهن شما خطور ننمود ، نظایر آنها را شناسایی کنی سپس حکم مسایل را از راه قیاس و موازنه اشیاء معلوم نمایی.

یعنی بر قضات محاکم است که در احکام صادره آنچه را که به حق نزدیک‌تر و به واقعیت نزدیک است مورد توجه قرار دهند تا با تفکّر لازم در این مهم از مهلکه آن رهایی یابند که در واقع ناجی از این ورته کم و هالک در آن کثیر است.



۷۶۰ـ کَتَبَ کاتِبُ لِعُمَرَ هذا ما رَأی اللهُ وَ رأی عُمَرُ فَقالَ بِئسَ ما قُلْتَ قُل هذا ما رَأی عُمَرُ فَاِنْ یَکُن صَواباً فَمِنَ اللهِ وَ اِن یَکُن خَطَءً فَمِن عُمَرَ.

کاتبی برای حضرت عمر رضی الله عنه مکتوبی نوشت و گفت این رأی و نظریه‌ای است که خداوند عالمیان و عمر بر آن رأی و نظر داده‌اند. فاروق به او هشدار داد که این کلمه بد کلمه‌ای بود که گفتی. بگو این نظریه و رأی عمر است اگر به حق اصابه کرده و به حق مقرون است از خداست و اگر به خطا و اشتباه است از طرف عمر است. یعنی اگر به حق اصابه کند از خداست و الا خطاست. باید از آن انتقاد کرد.



۷۶۱ـ کَتَبَ عُمَرُ اِلی عُمّالِهِ مُرُوا الأقارِبَ اَن یَتَزاوَرُو وَ لا یَتَجاوَرُوا [۲۰۷]

حضرت عمر رضی الله عنه بصورت بخش‌نامه‌ای به همه‌ی کارداران خود نوشت به خویشاوندان توصیه کنید که با هم قطع ملاقات نکنند و با هم مراوده و ارتباط حسنه داشته باشند تا صله‌ی ارحام در بین آنها محفوظ باشد اما از مجاورت با هم دوری کنند، یعنی همسایه‌ی یکدیگر نباشند مبادا در مجاورت

---

۲۰۷ ـ ازاله الخفاء عن خلافت الخلفاء جلد ۲ ص ۱۷۶

با همدیگر فتنه واقع گردد.

در میــان دو خـــویش پرسـیدن	ســهم دیـن اسـت و سـنت اسـلام
بــاز همـسایه بــودن ایـشان	اصـل کـین اسـت و مایـه‌ی دشـنام



۷۶۲ ـ کَتَبَ عُمَرُ اِلی آذربایجانَ أَنّکُم اَهلُ بِلادٍ تُذبَحُ فِیها المَیتَةُ فَانظُروا ذَکیَّهُ مِن مَیتَتِهِ

در توصیه به امر ذبح و ذبائح

حضرت عمر رضی‌الله‌عنه بخشنامه‌ای به اهالی آذربایجان نوشت و آنها را در مسایل ذبح و ذبائح هشدار داد. شما اهل دیاری هستید که در آن ذبح شرعی نمی‌شود و ذبائح آن میته و مردار است.پس به هنگام ذبح دقت کنید مرده و حلال را از یکدیگر جدا سازید.



۷۶۳ ـ کَتَبَ عُمَرُ رضی‌الله‌عنه اِلی أمَراءِ الأجنادِ اِحفَظُوا ما تَسمَعُونَ مِنَ المُطِیعینَ فَاِنَّهُم تَنجَلِی لَهُم اُمُورٌ صادِقَةٌ.

حضرت عمر رضی‌الله‌عنه به فرماندهان سپاه اسلام نوشت : آن چه را که از لشکریان سپاه و افراد مطیع و فرمان‌بردار و اشخاص مخلص و آگاه می‌شنوید به گوش دل بسپارید سخنان آنان را بپذیرید؛ زیرا در اثر اشعه‌ی ایمان و باور راستین، پاره‌ای از حقیقت‌ها بر آنان متجلی خواهد گشت که از صداقت و راستی و درستی می گویند.



۷۶۴ـ کَتَبَ عُمَرُ اِلی عَمروبنِ‌العاصِ فَاِنَّهُ قَد بَلَغَنِی اِنَّکَ اِتَّخَذتَ مِنبَراً تُرقِی بِهِ عَلی رِقابِ المُسلِمِینَ اَما حَسبُکَ اَن تَقومَ قائِماً وَ المُسلِمونَ تَحتَ عَقِبَیکَ فَعَرَفتُ عَلَیکَ اِلاّ ما کَسَرتَهُ.

عمر بن خطاب رضی‌الله‌عنه به عمرو بن عاص رضی‌الله‌عنه (نایب الحکومه‌ی رییس جمهوری در مصر) نامه‌ای نوشت و به او هشدار داد به من خبر رسیده است که منبری را تدارک دیده‌ای که بر بالای آن بنشینی تا بر گردن مسلمانان مسلط شوید. مگر تو راکافی نیست که به هنگام ایراد سخنان و اجرای فرمان بر پای خود ایستاده و مردم را زیر قدم و پای خود ببینید. به شما اخطار می‌کنم که آن را شکسته و به حال عادی در برابر مردم خطبه بخوانی.

عدالت عمر در امرای اسلام تجلی بخشیده است

وقتی که سعد بن أبی وقاص رضی‌الله‌عنه قلعه بابلیون را در کشور مصر محاصره نمود، دستور داد تا خیمه (قبّه) را در کنار آن برپا کنند که مسلمانان این قبه را فسطاط می‌نامیدند. پس از فتح آن که

مصمم شد به اسکندریه برود، دستور داد تا آن قبه را بر کنند. متوجه شد که کبوترها در آن جوجه گذاشته‌اند. پس گفت چون این کبوترها به ما پناه آورده‌اند، تا بچه‌های آنها بزرگ شده و نیروی پر و بال می‌گیرند این قبّه را به جای خود واگذارید. و به صاحب قصر هم دستور داد تا از آن نگهداری کند. وقتی که فتح اسکندریه نصیب شد و به سوی قلعه‌ی بابلیون برگشت و قبه را خالی دید دستور داد تا در اطراف قلعه خانه بسازند و اطراف شهر را کارشناسی نمودند تا در آن خانه بسازند و در بین اعراب تقسیم گردد. در محل فسطاط نیز مسجدی را بنا کنند. حسب امر در وسط باغچه‌های سرسبز و درخت‌های سر به فلک کشیده مسجدی را بنا کردند که جلب توجه می‌کرد. سپس در صدد تعیین قبله‌ی آن بر آمدند و در آن منبری را قرار دادند که به هنگام سخنرانی و ایراد خطبه‌ها بر بالای آن می‌رفت. در نهایت همین امر باعث شد که امیرالمؤمنین برانگیخته شود و دستور تخریب آن را صادر کند. به هر حال قصد نگارش این مطلب گوشه‌ای از عدالت و مهرورزی عمرو بن عاص بود که او نقطه به نقطه اوامر و دستورات خلیفه‌ی اسلام را پیاده کرده و راه و روش وی را دنبال نموده است.[۲۰۸]



۷۶۵ ـ كَتَبَ عُمَرُ اِلى عَمرو بنِ العاصِ عَجِبتُ لِإبطائِكُم مِن فَتحِ مِصرَ اَنَّكُم تُقا تِلُونَهُم مُنذُ سَنَتَينِ وَ ما ذالِكَ الاّ لِما اَحدَثتُم وَ اَحبَبتُم مِنَ الدُّنيا ما اَحَبَّ عَدُوُّكُم.

حضرت عمر رضي الله عنه در نامه‌ای توبیخ‌آمیز به عمرو بن عاص فرمانروای مصر چنین تذکر داد: تعجب می‌کنم از این که در فتح مصر تأخیر کرده‌ای و کار آن دو سال به طول انجامیده است. علت آن جز این نیست که در دل و درون شما تغییراتی به وجود آمده است و به آن چه از اموال و مطامع دنیوی که دشمنان شما به آن دلباخته‌اند روی آورده‌اید به طوری که محبت دنیا شما را فریب داده است.

یعنی بر شماست که نیات خودرا خالص کنید و دین و برنامه‌ی خدا را یاری دهید. «اِن تَنصُرُوا اللهَ یَنصُرکُم» اگر شما دین خدا را یاری دهید خداوند نیز شما را یاری خواهد داد.



۷۶۶ ـ كَتَبَ عُمَرُ قَبلَ مَوتِهِ اِلى عُمّالِهِ اُقتُلُوا كُلَّ ساحِرٍ وَ ساحِرَةٍ[۲۰۹]

حضرت عمر رضي الله عنه پیش از فوت خود نامه‌ای را به کارداران و امرای خود نوشت و در آن تذکر داد همه‌ی مردان و زنان ساحر و شعبده‌بازان را گردن بزنید که آنها از طریق شعبده و سحر خود

۲۰۸ـ الفاروق، عمر، محمد حسین هیکل ج۲ ص ۱۷۰

۲۰۹ـ اخبار عمر ص ۱۷۵

اعتقاد و باور مسلمانان را مختل می‌سازند.

در روایتی از بجاله کاتب جزء پسر معاویه عموی احنف پسر قیس آمده است که یک سال قبل از فوت امیرالمؤمنین فرمانی به این عنوان که «همه‌ی ساحران را گردن بزنید» به نزد ما فرستاده شد که براساس آن سه نفر ساحر و شعبده‌باز را به قتل رساندیم ولی در بین مردان و همسرانشان فرقی قایل شدیم.



۷۶۷ ـ کِذبُ بَکرٍ وَ بُخلُ تَمیم.

ضرب المثل متداول در بین مردم

قبیله‌ی بکر در عرب به کذب و قبیله‌ی تمیم به بخل شهرت دارد. پس باید اهل عرب بر سخنان قبیله بکر اعتماد کم کند و از مروت قبیله‌ی تمیم قطع امید کنند و کسی که این دو عادت مذموم را داشته باشد، شایسته‌ی دوستی نیست.

هست بکر و تمیم را از عرب ‌‌ ‌ کذب و بخل آن دو است وصف ذمیم
آه زان سفله که مجتمع است ‌ ‌ نزد او کذب بکر و بخل تمیم



۷۶۸ ـ کَفی بِالمَرءِ شَرَهاً أن یَأکُلَ کُلَّ ما یَشتَهِی.

در پرهیز از نفس‌پروری

برای نفس‌پروری انسان همین قدر کافی است که هر چه را که میل کند بخورد .

در روایتی از جابر بن عبدالله آمده است که روزی برحسب اتفاق عمر بن خطاب رضی‌الله‌عنه مرا به حالتی دید که مقداری گوشت در دست داشتم پرسید : یا جابر این چیست؟ گفتم : یا امیرالمؤمنین گوشت است. نفسم اشتها کرد و آرزو کردم مقداری گوشت بخورم و اینک مقداری گوشت خریده‌ام. فرمود : یا جابر مگر هر چه نفس اشتها کندباید آن کرد مگراز تهدید این آیه‌ی کریمه نمی‌ترسی؟ «اذهَبتُم طَیِّباتِکُم فِی حَیاتِکُمُ الدُّنیا» لذت‌های نفسانی خود را در دنیای فانی دریافت کرده و سهم خود را گرفتی.

در هر حال در بسیاری از موارد فاروق مردم را از نفس‌پروری برحذر داشته است.[۲۱۰]

عَن جابِرٍ قالَ رَأنِی عُمَرُ وَ اَنا مُعلِقٌ لَحماً فَقالَ یا جابِرُ ما هذا قُلتُ لَحمٌ اِشتَرَیتُهُ بِدِرهَمٍ لِنِسوَهِ عِندِی

۲۱۰ـ اخبار عمر ص ۲۸۰ـو ازالته الخفا عن خلافه الخلفاء جلد ۱ ص ۲۳۴ مگر نمی‌شود مقداری از این هزینه‌ها را برای همسایگان و خویشاوندان خود هزینه کنید

قَرمنَ اِلَیهِ فقالَ أوَکُلَّ ما یَشتَهِی اَحَدُکُم شَیئاً اَلاَّ صَنَعَهُ ما یَجِدُو اَحَدُکُم اَن یَطوِیَ بَطنَهُ لِجارِهِ وَ ابـنِ عَمِّـهِ اَینَ تَذهَبُ هذهِ الآیَةُ اَذهَبتُم طَیِّباتِکُم .(الخ)



۷۶۹ ـ کَفَی بِالمَوتِ واعِظاً یَا عُمَرُ.

درس عبرتی از مرگ

ای عمر رضی الله عنه موعظه و نصیحت مرگ تو را کافی است.

ملاحظه : در روایت آمده است که بر نگین انگشتر فاروق این جمله‌ی زیبنده نوشته شده بود که فاروق خود هم در بیشتر اوقات در خطاب با نفس خود آن را زمزمه می‌نمود.



۷۷۰ ـ کَفَی ضِیاعاً بِمَنْ تَأکُلُ الکِلابُ لَحْمَهُ.

برای عبرت‌پذیری انسان از جهت ضایع شدن و تلف رفتن جسم او، همین قدر کافی است که درندگان گوشت بدن او را طعمه وخوراک خود می کنند.



۷۷۱ ـ کُلُّ النّاسِ اَعلَمُ مِن عُمَرُ قالَها تَواضُعاً (رَضِیَ اللهُ عَنهُ)

در باب تواضع و فروتنی

همه‌ی مردمان و بندگان خدا، از عمر رضی الله عنه آگاه‌تر و عالم‌تر ند.

خلاصه‌ی داستان :

روزی عمر رضی الله عنه بر بالای منبر اعلام داشت نباید مردم بیشتر از مقدار چهارصد درهم مهریه را بپردازند. زنی در مقابل او گفت : چگونه ممکن است که امیرالمومنین مهریه را تعیین کند. در حالی که در قرآن به عنوان قنطار یعنی «مال کثیر» از آن یاد شده است. در روایت آمده است امام شافعی رحمه الله فرموده است : میانه روی در مهریه بهتر است. من دوست دارم که مهریه از مقداری که رسول خدا برای همسران خود قرار داده بود بیشتر نباشد در میان همسران پیامبر تنها مهریه ام‌حبیبه چهارصد دینار بوده است اما مهریه دیگر همسران و دختران پیامبر پانصد درهم بوده است [۲۱۱]



۷۷۲ـ کَم مِن عالِمٍ فاجِرٍ وَعابِدٍ جاهِلٍ فَاتَّقُوا الفاجِرَ مِنَ العُلَماءِ وَ الجاهِلَ مِنَ المُتَعَبِّدِینَ

پرهیز از دانشمندان فاجر و عابدان ظاهر بین

چه بسا دانشمندان و عالمان فاجر و ستمکار و عابدان و پارسایان جاهل و نادان در بین مسلمانان

۲۱۱ ـ به نقل از کتاب یسئلونک فی الدین والحیاه دکتر احمد شرباصی

مشاهده می‌شوند.

بر مسلمانان است با تفکر کامل به عملکرد این گونه اشخاص از علما و دانشمندان فاجر بپرهیزند و کار آنها را به حساب اسلام نگیرند و پارسایان جاهل و ناآگاه به اسلام را از متعبدین و پارسایان آگاه و هوشیار جدا سازند.

چون عملکرد آنها در جامعه‌ی اسلامی اثر نامطلوبی را بر جای می‌گذارد پس باید که آنها را از برنامه‌ی اصیل اسلام تفکیک کرد و عمل عالمان فاجر و عمل عابدان جاهل را به حساب اسلام منظور نکرد.



۷۷۳ـ کُلُّ عَمَلٍ کَرِهتَ مِن اَجلِهِ المَوتَ فَاُترُکهُ ثُمَّ لا یَطوکَ المَوتُ.

هر عملی را که موجب کراهت از مرگ است را ترک کنید که بعداً پدیده‌ی مرگ چه در حال احتضار و چه در حال عالم برزخ و چه در محشر تو را در هم نپیچد.

در واقع عامل اساسی در رهایی از عواقب شوم بعد از مرگ ترک گناهان و اجتناب از معصیت است.

قطعه :

ای که از فعل بد پیوست	رنج مرگت عظیم بنمائید
دست از فعل بد بدار و بدان	که تو را رنج مرگ نگرائید



۷۷۴ ـ کُلُو الخَبلَ الفَطِیرَ بِالجُبنِ فَاِنَّهُ اَبقی فِی البَطنِ.

نان تازه را با مقداری از پنیر میل کنید که آن در معده‌ی انسان بیشتر باقی خواهد ماند و گرسنگی را بیشتر دفع می‌کند.



۷۷۵ ـ کُن لِرَعیَّتِکَ کَما تُحِبُّ اَن یَکونَ لَکَ اَمیرُکَ.

در حسابرسی نفس

در معامله و رفتار با رعیت آن چنان عمل کنید که می‌خواهید امیرانتان با شما آنچنان عمل کنند.

دانی که چیز است کمال مردی   مپسند به کس آنچه به خود نپسندی

۷۷۶ ـ کُن مِن خَشیَةِ اللهِ عَلی وَجَلٍ ... وَجَلٍ حَذَرٍ .

از خوف و ترس عذاب خدا برحذر باش. یعنی لازم است که از خشیت و بیم خداوند ذوالجلال امین نباشید و از خشم خروشان خداوند بترسید. که آن عامل اساسی در اجتناب از گناهان است . عارفان راه حق، علما و دانشمندان علوم و معارف اسلامی، آنان که بیشتر به عظمت و شکوه خداوندی و به عیوب نفس خود بینا هستند ، ترس و بیم آنان از خداوند و انتقامگیری ذات اقدسش زیادتر از دیگران است . پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود ترس من از خداوند از همه‌ی شما بیشتر است. شاعری چه خوب این حقیقت را بیان داشته است که گوید:

خوف و خشیت نتیجه‌ی علم است — هر که را علم بیش خشیت بیش



۷۷۷ ـ کُن واعِظاً لِنَفسِکَ.

همیشه خود را پند و اندرز ده و ناصح و واعظ نفس خود باش.

یعنی با پیمودن این طریق دارندگان نفس لوّامه راهی را به سوی رسیدن به نفس مطمئنه خواهند یافت و نتیجه‌ی مطلوبی را بدست خواهند آورد.



۷۷۸ ـ کُنّا نَترُکُ تِسعَةَ اَعشارِ الحَلالِ مَخافَةَ اَن نَقَعَ فِی الحَرامِ.

حال ما این طور بود که نُه دَهُم از حلال را ترک می‌نمودیم از ترس آن که مبادا به حرام و منهیات واقع شویم.

ملاحظه : این مقوله محتوای حدیثی است از پیامبر خدا به عنوان «الحلال بینٌ و الحرامُ بیّنٌ و بینهما مشبهات لا یعلمُها کثیرٌ مِنَ الناس فمن اتّقَی المشبهات استبرأ لدینه و عرضه»[۲۱۲] که فرموده است : حرام معلوم است و حلال نیز معلوم ، و در بین این دو مشتبهات است، پرهیزکار واقعی کسی است از شبهه بپرهیزد.



۷۷۹ ـ کُنّا نَعُدُّ المُقرِضَ بَخیلاً اِنّما کانَتِ المَواساةُ.

عادت و حال ما این گونه بود که کسانی را که جز از طریق قرض به مردم کمک نمی کردند. مردمان بخیل می‌پنداشتیم چون آن چه که معمول و متداول و مورد پسند همگان بود، کمک و

۲۱۲ـ جواهر البخاری شرح القسطلانی، باب فضل مَن استبرأ لدینه، حدیث ۱۷ به روایت از عامر ص ۳۸

همکاری و احساس همدردی بود .



۷۸۰ـ کُنْتُ اَرْعی اِبِلَ الخَطّاب بِهذا الوادِی فِی مَدْرَعَـهِ صـوفٍ وَ کـانَ فَظـاً یَتعَبُنِـی اِذا عَمِلـتُ وَ یَضْرِبُنِی اِذا قَصرتُ وَ قَد اَمسَیْتُ وَ لَیْس بَینِی وَ بَینَ اللهِ اَحَدٌ (قالَها رَضِیَ اللهُ عَنهُ تَواضُعاً)

اظهار تواضع

فاروق ﷺ وقتی گذرش به درّه‌ی ضجنان در شهر مکّه افتاد، خاطره‌ی زمان شبانی خود را به یاد آورد که وقتی در این محل لباسی از پشم گوسفندان در تن داشتم شـتران خطـاب را مـی‌چرانیـدم. خطاب مردی خشن و سخت‌گیر بود اگر کار و امر او را انجام داده بودم خسته و کوفته بودم و اگـر به گونه‌ای تقصیر می‌کردم مرا کتک زده بود. حال در شرایطی قرار گرفته‌ام که جز خداوند عالمیان بر بالای سر من کسی نیست. خدا را سپاس می‌گویم .



۷۸۱ـ کُنْتَ وَضیعاً فَرَفَعَکَ اللهُ وَ کُنتَ ضالاً فَهَداکَ اللهُ وَ کُنْتَ ذَلیلاً فَاَعَزَّکَ اللهُ فَما تَقـولُ لِرَبِّـکَ غَداً اِذا اَتَیتَهُ؟ قالَها عُمَرُ رَضی اللهُ عَنهُ اِعترافاً بِنِعمَةِ اللهِ عَلَیهِ .

اعتراف به موهبتهای الهی

حضرت عمر ﷺ در اعتراف به نعمت‌های خداوند عالمیان در خطاب به نفس خـود گفـت تـو مردی فرومایه و خوار بودی خداوند تو را عزت و رفعت بخشید. تو مردی گمـراه و بیراهـه بـودی خداوند تو رابه راه راست هدایت نمود. تو مردی ذلیل و ناتوان بودی خداوند تو را عزیـز و ارجمنـد گردانید. پس فردای روز آخرت به پیشگاه خداوندعالمیان چه حرفی داری و بـا وجـود ایـن همـه موهبت‌های فراوان، تو را چه حجتی باشد.



۷۸۲ ـ کُونُوا اَوعِیَةَ الکِتابِ وَیَنابیعَ العِلمِ ... الکِتاب القُرآنُ .

در توصیه به فراگیری علم و دانش

مانند ظروف و جلد به کتاب بچسبید و بر اثر ملازمه به آن سرچشمه‌های فـوران علـم و دانـش شوید.

یعنی در التزام به آن قصص و داستان و سرگذشت پیامبران و سرانجام کار نیکوکاران و ظالمان و ستمکاران را خواهید یافت به علاوه مطالعه‌ی کتب و آثار بزرگان هم وسـیله‌ی تحکـیم عقیـده و باور راستین و تثبیت عقل و خرد انسان است.

۷۸۳ ـ کَیفَ یُعِینُنِی شَأنُ الرَّعِیَةِ اِذا لَم یَمسُسْنِی ما یَمُسُّهُم [۲۱۳]

چگونه می‌توانم درد و محنت ملت و رعیت را دریابم و مشقت و دشواری‌های آنها را درک کنم. اگر آنچه را که ملت و رعیت را به تنگنا و مشقت افکنده است درک نکنم و آن را لمس ننمایم.

موضوع داستان به این شیوه است :

در سال قحطی در جزیرةالعرب وقتی که امیرالمؤمنین متوجه گشت مسلمانان در مضیقه‌ی گرسنگی شدید قرار گرفته‌اند و مدت‌ها است گوشت و روغن و لبنیات نخورده‌اند، قسم خورد تا مشکل گرسنگی و قحطی مسلمانان مرتفع نگردد، گوشت و چربی و لبنیات و غذاهای مفید را میل نکند. زیرا از این طریق می‌توانست در خود محنت ملت و رعیت را درک کند. سعدی گوید:

آن که در راحت و تنعم زیست　　　او چه داند که حال گرسنه چیست

آری با این حالت رقت‌بار سه ماه متوالی این دشواری‌ها را بر خود هموار کرد به طوری که آثار آن در وجود مبارکش و در چهره‌ی نورانیش و در گفتار و کردارش به طور آشکار پیدا و هویدا بود. پس از این که خداوند عالمیان باران رحمت را فرستاد و تا حدّی فراخی نعمت و ارزانی ارزاق در سطح شهر و بازار فراهم گشت. روزی غلام امیرالمؤمنین در بازار مقداری روغن و لبنیات را به قیمت چهل درهم خریداری کرد و به نزد ایشان آورد، تا امیرالمؤمنین پس از تحمل این همه رنج و مشقت از آن استفاده کند. و اظهار کرد که خداوند سوگند تو را پذیرفته است.

امیرالمؤمنین رضی الله عنه وقتی از قیمت آن پرسید و آن راگران پنداشت، فرمود : من این غذاها را نمی‌خورم و مکروه می‌دانم غذایی همراه با اسراف بخورم. پس به غلام خود هنیئه دستور داد تا آن را در بین مسلمانان تقسیم کند و فرمود : چگونه درد و الم مردم را درک کنم که اگر من خود آن را لمس نکنم؟ در هر حال او در طول دوران قحطی در کنار مردم و در فکر و اندیشه‌ی مشکلات مسلمانان بوده و ناراحتی‌های آنها را لمس کرده است زیرا انسان گرسنه می‌تواند درد گرسنگی را درک نماید و از همه‌ی کارگزاران خود در مناطق حکومت اسلامی نیز درخواست کمک کرده است. رحم الله عمر.

۲۱۳ـ حیات عمر محمود شبلی ص ۲۳۰و۲۳۱ و الفاروق هیکل، ج ۲، ص ۲۱۲. و اشتراکیة عمر، محمود شلبی‌ص ۹۵

حرف ل

۷۸۴ ـ لَئِن کانَ حَظُّنا فِی هذا الحُطامِ وَ ذَهَبوا بِالجَنَّةِ لَقَد بایَنُونا بَوناً بَعیداً . (قالَها عِندَ ما قَدِمَ لَهُ طَعاماً شَهِیّاً (الحُطامُ ـ الکَسادُ) (بَوناً ـ فَرقاً)

وقتی غذای اشتهاآوری را به حضور آوردند با نگاهی عمیق به آن فرمود: چگونه من این غذاها را تناول کنم اگر سهم ما در این متاع دنیایی این باشد و مسلمانان پیشین از ما سبقت گرفته و به بهشت خدا و ناز و نعمت آن نایل شده باشند به راستی ما را با آنها فرق و تفاوت بسیاری است.

یعنی مسلمانان پیشین از نان جوی سیر نشده اند و با قناعت و صبر و بردباری دنیای فانی را وداع گفته اند که بموجب آن در بهشت خدای جای گرفته اند . حال چگونه ما این غذاهای لذیذ و اشتهاآور را تناول کنیم و چشم امید هم به بهشت خدا بیاندوزیم. راستی تفاوت حال ما با آنان تفاوت فاحشی است. چه خوب گفته است سعدی خوش بیان آنجا که گفته است :

آنکه در تنعم و راحت زیست　　او چه داند که حال گرسنه چیست



۷۸۵ـ لاأُبالِی عَلی اَیِّ حالٍ اَصبَحُ عَلی ماأَکرَهُ اَوعَلی ما اُحِبُّ لِاَنَّهُ لا اَدرِی الخَیرَ فِی اَیِّهِما

در عدم اعتنا به امر حیات

من مبالات نمی کنم که به چه نحوی شب را به روز خواهم آورد و این که چگونه این حیات دنیوی بر من می‌گذرد، آیا به گونه‌ای بر من می‌گذرد که خواهان من است یا به نحوی که خواهان من نیست زیرا من خبر ندارم که خیر و صلاح من در کدام یک از آنها نهفته است.



۷۸۶ ـ لا اَجرَ لِمَن لا خَشیَةَ لَهُ.

برای کسانی که بیم خدا را در دل نداشته باشند و از بیم و خشیت خدا از گناه و معصیتی دوری نجسته‌اند اجر و پاداشی نیست.

یعنی اجر و پاداش اخروی منوط به ترس و بیم از شکوه و عظمت خداوندی است که هر کسی را خشیت بیشتر اجر و پاداش او بیشتر است.



۷۸۷ ـ لا اَجرَ لِمَن لا حَسَنَةَ لَهُ.

اجر و پاداشی نیست برای کسانی که خیرات و حسناتی ندارند. (و باقیات الصالحاتی را از خود بر جای نگذاشته‌اند.)

یعنی اجر و پاداش اخروی زاده عمل نیک است و نتیجه اعمال نیکوکاران است.



۷۸۸ ـ لا اَجعَلُ مَن قاتَلَ رَسولَ اللهِ کَمَنْ قاتَلَ مَعَهُ (قالَها عِندَ تَقسِیمِ الغَنائِم)

من هرگز کسانی را که با کفار علیه پیامبر ﷺ جنگیده‌اند با کسانی که با پیامبر خدا با کفار جنگیده‌اند برابر نخواهم دانست.

مقایسه‌ی دو طرز تفکر از دو پیشوایان بزرگ اسلام :

در عصر خلافت ابوبکر رضی الله عنه تقسیم واردات و توزیع غنائم به صورت مساوی و بدون توجّه به مراتب نزدیکی با پیامبرخدا و سوابق بیشتر فداکاری‌های افراد در بین مسلمانان صورت می‌گرفت. وقتی فاروق رضی الله عنه پیشنهاد کرد که با توجه به مراتب حقوق جیره‌ها را متفاوت نماید، ابوبکر در جواب گفت : در زندگی اجتماعی مساوات بهتر از برتری است پاداش مراتب فداکاری و سوابق خدمات افراد در جهان دیگر است و مزد آنها بر خداست. آری این طرز تفکر ابوبکر بود، اما طرز تفکر فاروق اعظم در تقسیم غنائم و در تقسیم بندی جیره‌ها بر حسب مراتب افراد در نزدیکی با پیامبر و سوابق خدمت آنها در جبهه‌های نبرد صورت می‌پذیرفت.

مقایسه این دو دیدگاه

رأی عمر رضی الله عنه در پرداخت اموال و جیره‌های پرداختی بر پایه‌ی تفاضل و برتری بود. و بر اساس سوابق خدمت در اسلام صورت می‌پذیرفت. اما رأی ابوبکر رضی الله عنه بر تساوی حقوق در تقسیم اموال و جیره‌بندی بود. به این دلیل که همه‌ی مسلمانان برادر و خواهرند. و پدرشان اسلام است. و اجر و پاداش سوابق خدمت در اسلام و فعالیت و ایثار برای پیشرفت آن نزد خداوند است. این دیدگاه خلیفه‌ی اول اسلام بود؛ ولی سرانجام حضرت عمر به دیدگاه حضرت ابوبکر برگشت و تصمیم بر اجرای آن گرفت. اما متأسفانه اجل فرصت چنین کاری را به وی نداد. لازم به ذکر است که این قضیه از بزرگترین قضایای سیاست اقتصادی است که آیا در حق مردم تساوی برقرار گردد یا تفاضل؟ در کل اختلاف در اجرای حق است و آن دلیل بر انحراف از حق و اجرای آن نیست. بلکه دلیل بر حیات و زنده بودن مردم است.



۷۸۹ـ لا اُحِبُّ اَن یَکونَ الاَرِقّاءُ اَی العَبیدُ مُؤذِنینَ وَاللهِ لَو اَطَقتُ الاَذانَ مَعَ الخَلیفَة یَعنِی : الخَلافَةَ : لَأَذَّنتُ

من دوست ندارم که بندگان آزاد شده اذان بگویند. قسم به خدا اگر وظیفه‌ی اذان گفتن با سمت خلافت و امر زمامداری ملت تقارن داشت و مجال رسیدن به این مهم را داشته بودم شخصاً خود اذان می گفتم .

هر کـه شـد مبتلائـی در کـار صـعب / چـون در آن کـار صـعب رنجوراسـت
گـر بـه کـار دیگـر نپـردازد / نـزد اربـاب عقـل معـذور اسـت



۷۹۰ـ لا أَدرَكتُ أَنا وَ أَنتَ زَمَناً يَتغايَرونَ فِيهِ العِلمَ كَما يَتغايَرونَ عَلى الأزواجِ

خدا نکند من و تو زمانی را درک کنیم که مردم بر اثر حمیّت جاهلیت و از روی حسّ برتری و موضع‌گیری در علم و دانش دینی بر یکدیگر اظهار غیرت نموده و افتخار کنند و به یکدیگر حسادت بورزند. هم‌چنان که مردان بر زنان خود فخرفروشی و اظهار غیرت می‌کنند.



۷۹۱ ـ لا اِسلامَ لِمَن تَرَكَ الصَّلاةَ.

کسی که نماز (واجب) را ترک کند، مسلمان نیست و احکام اسلام درباره‌ی او صدق نمی‌کند.

چون نماز شعار بندگی و اظهار فروتنی در پیشگاه پروردگار است و یگانه وسیله‌ی ارتباط معنوی بین بندگان و حضرت باریتعالی است. لذا اگر کسی بدون معذرت آن را ترک کند و به آن اهمیت ندهد، پیداست که او سر تسلیم به جانب قدسی الهی فرو ننهاده است. در این صورت که اگر کسی نماز را ترک کند، مسلمان نیست.



۷۹۲ ـ لا أُوتِيَ بِمُحالٍ وَ لا مَحَلِّلٍ لَهُ اِلاّ رَجَمتُهُما.

محال و محلّل را به نزد من نیاورده اند جز این که آنان را سنگسار کرده‌ام.

ملاحظه: مرد محلّل کسی است زنی را که سه طلاقه داده شده است به عقد خود در آورد، سپس او را طلاق دهد تا برای شوهر اولش حلال شود و مرد محال کسی است که زن خود را که سه طلاقه کرده است، پس از عقد به شوهر دومی او را مجدداً به عقد خود درآورد. در تفسیر المنار از استاد الامام شیخ محمد عبده آمده است که محلل کسی است که بخواهد خون را با ادارار پاک کند و این عمل پلید اندر پلید است. امام مالک و امام احمد و ثوری و ظاهریه از ائمه مذاهب و اهل حدیث و فقه نیز چنین می‌گویند. در روایتی از حضرت عمر رضی‌الله‌عنه و عثمان رضی‌الله‌عنه آمده است که چنانچه هدف قبلی کسی از نکاح تحلیل آن برای شوهرش باشد او محلّل است گرچه در عقد شرط نکرده باشد این بزرگان عمل تحلیل را سفاح می‌دانند بر مسلمانان است که از این عمل پلید اجتناب کنند.



۷۹۳ ـ لابأسَ بِطَعام المَجوسِ اِنَّما نُهِیَ عَن ذَبائِحِهِم .

هیچ مانعی در مصرف کردن خوراک ترسائیان نیست چون تنها از ذبائح آنان نهی شده است .

ملاحظه : وآن به این علت است که مجوسیان اهل کتاب نیستند و معتقد به خدای یگانه نمی‌باشند، لذا ذبح آنها میته و مردار است چون برای خدا و به نام خدا ذبح نشده است. و آن به این جهت است که حیات و خون انسان در بدن از مواهب الهی است و استمرار حیات در جهان حاضر به طور مشروع مفید و ارجمند است. لذا جز برای خدا شایسته نیست خون‌ها ریخته شود.



۷۹۴ ـ لا تَأخُذکَ فِی اللهِ لَومَةُ لائِمٍ (قالَها لِاَحَدِ الوُلاة)

در توصیه به یکی از استانداران خود فرمود : در اجرای احکام خداوند و در اجرای عدالت اسلامی به سرزنش سرزنش‌کنندگان توجه مکن. (که آن نشان بارز از ایمان و صداقت در اسلام است.)



۷۹۵ ـ لا تَأخُذکَ فِی اَحَدٍ رَأفَةٌ حَتی تَنتَهِکَ مِنهُ مِثلَ ما اِنتَهَکَ مِن حُرمَةِ اللهِ (قالَها لِاَحَدِ الوُلاة)

در تذکر به یکی از فرمانروایان خود فرمود : به هیچ فردی رأفت و شفقت نشان مده تا همان‌طور که او حرمات خدا را هتک نموده و آن را به مسخره گرفته است شما هم او را مهتوک کرده و مسخره می کنی.

ملاحظه : زیرا دفاع از حریم خدا و مقدسات الهی امری لازم و واجب است و مجازات تباه کاران به مقدار هتک حرمت الهی و تباهی است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید : «جَزاءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِثلُها فَاعتَدَوا بِمِثلِ مَا اعتَدی عَلَیکُم»



۷۹۶ ـ لا تُبالِ عَلی مَن وَجَبَ الحَقُّ (قالَها لِاَحَدِ القُضّاة).

در توصیه به اجرای احکام

اهمیت مده به این که در قضاوت و اجرای احکام حکم بر چه کسانی واجب می‌شود و چه کسانی مشمول آن خواهند بود. چون عدالت برای همه‌ی افراد جامعه است و همه در برابر قانون و احکام الهی یکسانند.



۷۹۷ ـ لا تُبَغِّضُوا اللهَ اِلی عِبادِهِ .

هرگز نفرت از خداوند را در دلهای بندگانش قرار ندهید. برعلماء و داعیان دین و ارباب وعظ و نصیحت است که در وعظ و تبلیغ و ارشادات خود در صفات جباری و قهاری خداوند مبالغه نکنند

و در دل مردم نفرت به وجود نیاورند. به وظایف سنگین در کار دینی مردم را تلقین نکنند تـا در دل مردم از عبادت الهی نفرت پیدا نگردد. در حضور خداوند به عبادت کم با حضور قلب بسنده کنند.

هــر امــامی کــه هــست پــیش‌نمــاز		هــم مــذکر اگــر ندانــد احمــق
هــر دو مــوجز کننــد تــا ندهنــد		خلــق را نفــرت از عبــادت حــق

جج



۷۹۸ ـ لا تَتَبَدَّلوا وَلا تُغَيِّرُوا فَيَستَبدِلَ اللهُ بِكُم غَيرَكُم.

در دین و برنامه‌ی خدا هیچ گونه تغییر و تبدیلی انجام ندهید تا نتیجه‌ی آن چنان شود که خداوند کسی را از غیر خودتان بر شما مسلط گرداند که به شما هیچ رحم و شفقتی نکند. این مورد بـه آیـه کریمه «اِنَّ اللهَ لا يُغَيِّر ما بِقَومٍ حَتى يُغَيِّروا ما بِاَنفُسِهِم» اشاره دارد. «همانا خداوند قومی را کـه خـود خواهان تغییر نیستند، تغییر نمی‌دهد تا این که خودشان را تغییر ندهند.»



۷۹۹ ـ لا تَتَزَوَّجوا العَجَمياتِ فَاِنَّ فِيهِنَّ خَلابَةً عَلى نِسائِكُم (قالَها فِي آخِرِ حَياتِهِ)

ازدواج با زنان بیگانه

زنان بیگانه را به عقد خود در نیاورید و با آنها ازدواج نکنید.

ملاحظه: و آن به این معنی است که زنان بیگانه با مکر و حیله‌ی زنانه‌ی خود، شما را فریب می‌دهند تا بر زنان خودتان چیره شوید. این داستان در کتاب اخبار عمر صفحه‌ی ۱۹۱ به این شرح آمده است .

در جنگ قادسیه‌ی عراق مسلمانان دسترسی به ازدواج زنان مـسلمان نداشـتند. نـاگزیر از بـاب ازدواج با زنان اهل کتاب درآمدند. وقتی جنگ به پیروزی رسید و زنان مسلمان کم‌کم پیـدا شـدند، فاروق اعظم رضی‌الله‌عنه بوسیله‌ی پیک ویژه به حذیفه فرمانده‌ی سپاه چنین سفارش کرد، بـه امیرالمـؤمنین خبر رسیده است که از اهل کتاب در مدائن زن گرفته‌اید. به مجرد رسیدن ایـن دسـتور آن را رهـا کنید. حذیفه در پاسخ امیرالمؤمنین نوشت تا از حلال بودن و حرام بودن ازدواج با زنان اهل کتاب ما را خبر ندهی و قصد خود را در این فرمان بیان نفرمایی چنین کاری را انجام نمی‌دهم.

امیرالمؤمنین طی نامه‌ای به حذیفه نوشت: ازدواج با اهل کتـاب حـلال اسـت و مـانعی در آن نیست؛ اما در غریزه‌ی زنان بیگانه و نوعی داعیه‌ی فریبکاری نهفته است که اگر به آنان محبت نشان داده شود و به عقد شما درآمدند، قطعاً شما را بر زنان مسلمه چیره کرده و بر شما غالب خواهند آمد. آنگاه که حذیفه راز آن رادریافت، امر امیرالمؤمنین را پذیرفت و زنی را که از اهل کتاب بـه عقـد خود درآورده بود طلاق داد.



۸۰۰ ـ لا تَتَعَرَّضْ لِما لا یَعنِیکَ وَ اعتَزِل عَدُوَّکَ وَ احذَر صَدیقَکَ مِن القَومِ الا الأمینَ وَ لا اَمینَ اِلاّ مَن خَشِیَ اللهَ تَعالی (قالَها لِاَحَدِ الوُلاة).

در توصیه به یکی از استانداران فرمود به چیزی که مورد اهتمام تو نیست و تو را به خود مشغول نساخته است متعرض نشویدو خود را در پی آن به دشواری نیندازید. و از دشمنان خود کناره بگیری و از دوستان خودنیز برحذر باشی مگر آنان که صادق و امینند و هیچ کس صادق و امین نیست مگر کسی که از خدای خود خوف و بیم داشته باشند.

از همه دوستان حذر میکن جز آنکس که ناصح است و امین
بر زمین ناصح و امین آن است که بترسد ز کردگار متین



۸۰۱ ـ لا تَجبُنُوا عِندَ اللِّقاءِ وَ لا تُمَثِّلوا عِندَ القُدرَةِ وَ لا تُسرِفُوا عِندَ الظُّهورِ وَ لا تَقتُلوا هِرَماً وَ لا اِمرَأَةً وَ لا وَلِیداً وَ تَوَقَّوا قَتلَهُم اِذا التَقَی الجَمعانِ عِندَ حَمَّةِ النَهَضاتِ وَ فی شَنِّ الغاراتِ. (قالَها وَصِیَّةً لِجُندِ الإسلامِ)

در جنگ عدالت اسلامی را رعایت کنید

امیرالمؤمنین به هنگام برافراشتن پرچم درجنگ و به هنگام بدرقه‌ی اُمرا فرماندهان و لشکریان اسلام را به موارد زیر توصیه فرمود: به هنگام رویارویی با دشمنان ترس و رعب را به خود نشان ندهید و به خود نیرو بدهید تا پیروز شوید به هنگام قدرت و تسلط بر دشمنان از مثله کردن و نفله کردن آنها بپرهیزید و به هنگام وفور نعمت نیز اسراف نکنید و از کشتن مردان پیر و سالخورده و زنان و بچه‌های آنان نیز بپرهیزید. وقتیکه سپاهیان دو طرف با انبوه جمعیت و در حال شعله‌ور شدن جنگ به همدیگر هجوم می‌برند، سعی کنید دشمنان بر شما غالب نشوند و شما را به قتل نرسانند.



۸۰۲ ـ لا تَجعَلِ المالَ دُولَةً بَینَ الاَغنِیاءِ (قالَها لِاَحَدِ الوُلاة)

در دستوری به یکی از فرمانداران خود فرمود: اموال و ثروت را در بین ثروتمندان به گردش در نیاورید. (یعنی نباید ثروت و سامان عمومی فقط در قدرت و اختیار ثروتمندان قرار گیرد و آن زمینه‌ای باشد برای احیای نظام طبقاتی و سرمایه‌داری)



۸۰۳ ـ لا تُجَلِّدِ العَرَبَ فَتُذِلَّها (قالَها لِاَحَدِ الوُلاة)

در توصیه به یکی از استانداران و فرمانروایان خود تذکر داد فرمود ملت عرب را با شلاق نزنید

که در نتیجه ذلیل و خوار شوند .

امیرالمؤمنین در اعزام امرای خودومعرفی استانداران و فرمانداران و والیـان امـر در جمـع مـردم همواره بر این نکته تأکید کرده است.

به خدا قسم من فرمانروایان و امرای خود را به سوی شما نمی‌فرستم تا شما رابزنند یا اموالتان را به ناحق از شما بگیرند. لکن آنها را بدین منظور می‌فرستم که امور دینتان را به شما بیاموزند و سـنت و روش پیامبر خدا را در عملکرد خود به کار گیرند و در بین شما به حق قضاوت کنند و احکام خـدا را در بین شما به عدالت اجرا نمایند. و در تذکر به امرای اسلام نیز هشدار می‌دهـد «اِنّـی لَـم اَبعَـثکُم جَبابِرَةً وَ لکِن بَعَثتُکُم أئِمَّةً فَلا تَضرِبوا المُسلِمینَ فَتُذِلُّوهُم». من شما را بعنوان حـاکم ظـالم و سـتمکار بسوی مردم نفرستاده‌ام. بلکه شما را به عنوان داعیان دین فرستاده‌ام تا مردم را به راه حق و بـه مـسیر عدالت دعوت کنید. مسلمانان را نزنید و به آنها آزار نرسانید که در نتیجه‌ی آن ذلیل و ناتوان گردند و در خطاب به یکی از امیران خود نیز هشدار می‌دهد که ملت عرب را با شلاق نزنیـد، تـا ذلیـل و خوار نشوند زیرا ضرب و کتک آنها ذلت آنهاست و هتک حرمت آدمیت را دربر دارد).[۲۱۴]



۸۰۴ ـ لا تَجعَلوا خَطَأَ الرَّأی سُنَّةً للأُمَّة.

در تذکر به قضات محاکم در آرای صادره

هرگز اشتباهات خود را راه و روش و سنت در بین مردم قرار ندهید.

یعنی در نظریه‌های خود و آرای صادره‌ی خود تجدیدنظر کنید، اگر اشتباهی رخ داده بود انرا بـه جانب حق بر گردانید و در اشتباه خود فرو نروید که گناه و عواقب شوم سنت سیئه و اتباع مـردم از آن دامنگیر عامل آن است.



۸۰۵ ـ لا تَجعَلوا آرائَکُم وَ أهوائَکُم مُقَدَّمَةً عَلی کلامِ اللهِ وَ کَلامِ رَسولِ اللهِ.

در تحذیر قضات از اتّباع از هوای نفس

هرگز آراء و نظریات خود را بر کلام خدا و بر کلام رسول خدا مقدم ندارید.

چون کلام خدا و فرموده‌ی رسول خدا در هر موردی اصلی مستحکم و پایداری بـوده و هرگـز احکام و دستورات آن تغییرپذیر نیستند و همه‌ی منازعات و اختلافات حاصله در تطبیق بـا ایـن دو اصل مهم تشریعی معتبر و قابل تنفیذ است.

۲۱۴ـ اشتراکیه عمر جلد اول ص ۳۰۶

۸۰۶ ـ لا تَجُوزُ شَهادَةُ الوالِدِ لِوَلَدِهِ وَلا المَولُودُ لِوالِدِهِ (قالَها لِلقُضّاة)

در اعتبار شهادت

در باب قضاوت و داوری بین مردم شهادت پدر به نفع پسر و همچنین شهادت پسر به نفع پدر جایز نبوده و قابل اعتبار نیست.

ملاحظه: و آن به این جهت است که در این گونه شهادتها نوعی منافع خصوصی مدنظر است. براین اساس نباید این گونه شهادت‌ها را معتبر دانست.



۸۰۷ـ لا تَدنُوهُم وَقَد اَقصاهُمُ اللهُ وَلا تُكرِمُوهُم وَقَد أَهانَهُمُ اللهُ وَلا تَأمُرُهُم وَقَد خَوَّنَهُمُ اللهُ فَهُم يَستَحِلّونَ الرِّشا (اَی الرِّشوَةَ) قالَها لِاَبی مُوسى الأشعَری وَقَد جَعَلَ كاتِبَهُ نَصرانياً.

یهودیان را به خود نزدیک نکنید در حالی که خداوند آنها را به دور انداخته است و به آنها حرمتی نشان ندهید در حالی که خداوند آنها را بی‌ارزش و خوار گردانیده است و هرگز آنها را امین مپندارید در حالی که خداوند عالمیان آنها را خائن قرار داده است.

اصل داستان به این شیوه است:

ابوموسی اشعری رضی الله عنه وقتی غنایم جنگی را همراه خود به مدینه آورد، نامه‌ای را نیز درباره اوضاع جبهه‌ها به حضور امیرالمؤمنین تقدیم کرد. وقتی فاروق رضی الله عنه خواست نامه را باز کند به ابوموسی گفت: کاتب خود را به نزد ما بخوانید تا نامه را برای ما بخواند. ابوموسی گفت: یا امیرالمؤمنین او به مسجد نمی‌آید. فرمود: چرا مگر جنابت دارد؟ گفت: خیر او مردی مسیحی است و به مسجد راه ندارد. امیرالمؤمنین به حالت عصبانی گفت چرا آنها را به کار می‌گیرید و مرد مسلمانی را برای این کار تعیین نمی‌کنید؟ در جواب گفت: دین و آیینش برای خود و من از کتابتش استفاده می‌کنم.



۸۰۸ـ لاتُزَكّونی بِما لَيسَ فِیَّ فَاِنَّ اللهَ اَعلَمُ بی (قالَها عِندَ ما دَنَت وَفاتُهُ)[۲۱۵]

به چیزی که در من وجود ندارد مرا تمجید و تحسین نکنید. آنچه که مسلم است خداوند به حال من آگاه‌تر است

ملاحظه: هنگام مرگ جمعی از مهاجرین و انصار و اصحاب کبار چون ابن عباس و ... امیرالمؤمنین را به صفت عدالت و دادگری و برخی صفات پسندیده می‌خواندند. گفتند: تو رفیق و صاحب همیشگی رسول خدا بودی، تو در بین مردم به عدل و داد عمل می‌کردی، امیری عادل و

۲۱۵ـ اخبار عمر ص ۴۶و۴۷ و کتاب تاریخ الخلفاء للسیوطی، ص ۱۳۴.

مخلص و درست کار بودی. تو را به بهشت خدا مژده می‌دهیم. اما ایشان از بـاب تواضـع و فروتنـی فرمودند : «أبِالأمارَةِ تُزَكُّـونِي؟» آیا به امارت و مقام خلافت مرا می‌ستائید؟ خداوند خود به حال مـن آگاه تر است به خدا دوست داشتم که خداوند مرا طوری محشور کند که نه سودی و نه زیانی نبـرم ولی آنچه برای من عزیز و ارجمند است رفاقت و التزام حضور رسول خداست و بـدان چـشم امیـد دوخته‌ام.



۸۰۹ ـ لا تَسألُوا النّاسَ فِي مَجلِسِهِم وَلكِن سَلُوهُم فِي مَنازِلِهِم فَمَن أعطِي أعطى وَمَن مَنَـعَ مَنَـعَ ۲۱۶

درباره‌ی طبیعت‌های آدمی

در مجالس عمومی از مردمان چیزی را طلب نکنید. اگر ممکن بود در منازلشان از آنها چیزی را بخواهید، اگر کسی بخواهد بخشش کند کار خوبی انجام داده است و اگر هم منع کند مانعی ندارد .

و این به این معنی است که با این شیوه حرمت و کرامت هر دو طرف محفوظ گردیده است.



۸۱۰ ـ لا تُساكِن فِي بَلدَةٍ يَتَمَنَّكَ النِّساءُ بِها ۲۱۷

نباید در شهری سکونت داشته باشی که زنان خواهان تو بوده و به تو دسترسی داشته باشند (و تو مورد فتنه واقع گردی.)

موضوع داستان به این شیوه است :

مورد داستان نصر بن حجاج وشخصی به نام ابو ذئب که هردو از خوش سیماترین مـردان مدینـه بودند. امیرالمؤمنین در گشت شبانه و مراقبت بر اوضاع شهر در حال گذر بر دروازه‌ی خانه‌ای شـنید که زنی برای جمعی از زنان این شعر را زمزمه می کند:

أَلا سَـــبيلَ إِلَـــى خَمــــرٍ فَأَشـــرَبَها   أَم هَـل سَـبيلٌ إِلـى نَـصرِ بـنِ حَجـاجِ

آیا راهی یافت می‌شود که شرابی بنوشم و با نصر بن حجاج همنشین شوم. در حـال فـاروق رضي الله عنه فرمود : «أمَّا عِشتُ فَلا». سپس امیرالمؤمنین از این موضوع سخت تحت تاثیر قرار گرفت. سـپس از حال نصر پرس و جو کرد و او را به حضور طلبید. وقتی او را دید متوجه شـد کـه او دارای حـسن

۲۱۶ ـ اخبار عمر ص ۲۶۸

۲۱۷ ـ الفاروق محمد حسین هیکل جلد ۱ ص ۲۹۹

صورت و چهره‌ای نورانی و دارای موهای به هم فشرده و شفاف است. لذا به منظور سنجش ابعاد زیبایی‌اش امر کرد تا موهای پیشانی‌اش را به عقب بر گرداند وقتی چنین کرد متوجه شد که او واقعاً دارای چهره‌ی جذاب و دل فریب است. مجدداً امر کرد که موهایش را بر پیشانی اش فرود آورد وقتی که چنین کرد دریافت که زیبایی‌اش دو چندان می‌شود. پس گفت : بی‌مورد نیست که زنان مدینه او را توصیف می کنند. فرمود : تو زنان مدینه را به فتنه انداخته‌ای، لذا دستور دادبه خاطر قداست و موقعیت شهر مدینه او را به بصره بفرستند و هزینه‌ی لازم راجهت امرار معاش در اختیار وی قرار داده و او را به نحو احسن اسکان دهند.

همچنین روزی امیر المؤمنین در شهر مدینه از کنار جمعی از زنان گذر کرد پرسید که زیباترین مردان در مدینه کیست؟ یکی از آنها گفت: مردی به نام ابوذئب. امر نمود تا به حضور معرفی گردد وقتی او را دید متوجه شد که این مرد دارای جمال و چهره‌ای جذابی است. آن‌چنان که مورد توجه زنان مدینه است در نگاهی به او گفت : یا ابوذئب تو گرگ زنان هستی. نباید در شهری که من در آن زندگی میکنم اقامت کنی. باید به شهر دیگری بروی. وقتی او نظر خلیفه را قاطع دید درخواست نمود او را به جایی بفرستد که پسرعمویش را به آنجا فرستاده بود. او را نیز به بصره فرستاد و حقوق و معاشی را در حق او مقرر نمود.



۸۱۱ ـ لا تَستَنصِروا عَلی أهلِ الحَربِ لِظُلمِ أهلِ الصُّلح (قالَها لِأحَدِ الوُلاة).

در توصیه به یکی از فرمانروایان خود فرمود : از یکدیگر علیه اهل حرب کمک طلب نکنید که سبب ظلم بر اهل صلح گردد.

ملاحظه : در جبهه‌های نبرد اگر دشمنان درخواست صلح کردند، بپذیرید که اصل صلح کار خوب و پسندیده است و باید آن را پذیرفت چون نتیجه‌ی جنگ و ستیز ویرانگری است. چه خوب گفته است حافظ خوش‌بیان:

یک حرف صوفیانه بگویم اجازت است ای نور دیده صلح به‌ازجنگ‌وداوری است



۸۱۲ ـ لا تَسمُوا الحَكَمَ وَ لا أبالحَكَمِ فَأَنّ اللهَ هُوَ الحَكَمُ.

در احتفاظ به قداست اسم و صفات باری‌تعالی

فرزندان خود را به اسم حکم و ابالحکم نام گذاری نکنید و از تسمیه به این گونه اسمها و کنیه‌ها پرهیز کنید زیرا این دو اسم بمعنی اجراکننده‌ی حکم و فیصله‌دهنده‌ی کارها است و آن از اختصاصات خداوند است.

در روایات نیز آمده است که پیامبر خدا فرمود: از استعمال ملک الملوک و قاضی القضات بر مردم و نیز هر اسمی که به ذات خداوندی شایسته است اجتناب کنید.



۸۱۳ ـ لا تُشارِ وَ لا تُمارِ وَ لا تَبَّع فِي مَجلِسِ القَضاءِ وَ لا تقضِ بَينَ اِثنَينِ وَ اَنتَ غَضبانُ (قالَها لِاَحَدِ لِلقَضّاة) [۲۱۸]

در توصیه به یکی از قضات و داوران محاکم فرمود: در مجلس قضاوت نباید به یکی از طرفین اشاره کرد و یکی از آنها را به گونه‌ای وادار به دفاع نمود و همچنین با طرفین دعوی به مجادله ننشینید و به معامله و داد و ستد چه برای خود و چه برای دیگران مشغول نباشید و به حال غضب و خشم نیز در بین دو نفر قضاوت نکنید تا بر اثر آن حق کسی ضایع نگردد.



۸۱۴ ـ لا تَعتَمِد عَلی خُلقِ رَجُلٍ حَتّی تُجَرِّبَهُ عِندَ الغَضَبِ.

بر هیچ کس اعتماد نکنی و بر اخلاق هیچ کس متکی نباشی تا او را به هنگام خشم و غضب به تجربه و آزمون نگذاری. چون به هنگام خشم و غضب میزان تقوا و ایمان مردم آشکار می‌گردد.



۸۱۵ ـ لا تَعمَلُوا بِمَعاصِي اللهِ وَ أنتُم فِي سَبِيلِ الله (قالَها لِلمُجاهِدِينَ)

در توصیه به مجاهدین و افراد سپاه فرمود: به هنگام جهاد درمیدان نبرد به گناه و معصیت آلوده نشوید. و این بدان معنی است که ارتکاب گناهان با روح جهاد تضاد کلی دارد، زیرا در جهاد، فداکاری، حسن اخلاق و حُسن نیت و اطاعت از برنامه و دستور خدا مطرح است و ارتکاب گناهان با آن تضاد کلی داشته و دارد.



۸۱۶ ـ لا تَعلَمُوا رِطانَةَ الأعاجِمِ وَ لا تَدخُلُوا عَلَی المُشرِکِینَ فِي کَنائِسِهِم یَومَ عِیدِهِم فَاِنَّ السُخطَ یَنزِلُ عَلَیهِم.

کلام و لغات بیگانه را که بر شما دشوار و سنگین و نامفهوم است یاد نگیرید. و به کنیسه و معبد مشرکان درایام عید داخل نشوید زیرا عذاب خدا بر آنها نازل می‌شود. (و شما را نیز فرا خواهد گرفت.)

۲۱۸ـ اخبار عمر طنطاوین، ص ۲۳۳.

۸۱۷ ـ لا تَغالُوا فِی مُهُورِ النِّساءِ (تَغالُوا ـ تَکثُرُوا)

در مهریه‌ی زنان زیاده‌روی نکنید

در روایت آمده است که روزی امیرالمؤمنین رضی الله عنه در خطبه‌ی جمعه اعلام داشت بـه مـن خبـر رسیده است که مردم در مهریه‌ی زنان افراط می‌کنند. به هیچ کس اجازه نمی‌دهم که در عقد نکـاح بیش از چهارصد درهم مهریه مقرر نماید. زنی بر سخنان امیرالمؤمنین اعتراض کرد و گفت : تو حق نداری مهریه را تعیین کنی و مرز معینی را برای آن مقرر داری در حالی که خداوند در قرآن مجیـد فرموده است و «أتیتُم إحداهُنَّ قِنطاراً فَلا تَأخُذُوا مِنهُ» بهنگام متارکه همسران خود اگر مال کثیری را مهریه تعیین کرده‌اید آن را از آنها پس نگیرید، امیرالمؤمنین سخنان او را پذیرفت و فرمود ایـن زن درست گفت و گفته‌ی من صحیح نبود. این موضوع از نظر امام شافعی رحمه الله به تفصیل ذکر شده است. در این زمینه به کتب فقهی در مذهب امام شافعی رجوع شود.



۸۱۸ ـ لا تَغتَسِلُوا بِالماءِ المَشَمَّسِ فَإنَّهُ یُورِثُ البَرَصَ.

یک مورد طبی

با آبی که بر اثر شدّت گرمای خورشید گرم شده است، غسل نکنید زیرا اسـتعمال آن موجـب بیماری برص خواهد بود و عوارض بدی را در بر خواهد داشت.



۸۱۹ ـ لا تَغلِق بابَکَ دُونَهُم فَیَأکُلُ قَوِیُّهُم ضَعِیفَهُم (قالَها لِأحَدِ الوُلاةِ)

در خطاب به یکی از فرمانروایان خود هشدار داد، نباید امرای اسلام در منزل و دفتر کـار خـود را بر مردم ببندند و از حال و وضع عمومی مردم و مشکلات امـور آنهـا غفلـت نماینـد در نتیجـه آن قدرتمندان حق ضعیفان و بینوایان را پایمال کنند.



۸۲۰ ـ لا تَقُولُوا کَیفَ یَهزِمونَنا وَ نَحنُ المُسلِمُونَ وَ هُمُ الکُفّارُ فَرُبَّ قَومٍ سَلَّطَ اللهُ عَلَیهِم بِذُنُوبِهِم مَن هُوَ شَرٌّ مِنهُم.

هرگز نباید گفت کفار بر ما مسلمانان پیروز نمی‌شوند. چون ما مسلمان هستیم و آنها کافرند، چه بسا خداوند متعال قوم و ملتی را به علت ارتکاب گناه و معصیت مغلوب قوم و ملت دیگر کرده است. و کسانی بدتر از خودشان را بر آنها غالب و مسلط گردانیده است.

۸۲۱ ـ لا تَقُومُوا لِلصَّلاةِ حَتّی یَقُولَ المُؤَذِّنُ قَد قامَتِ الصَّلاةُ.

در آداب نماز جماعت

تا وقتی که مقیم و مؤذن می‌گوید قد قامت الصلاۀ وقت اقامه‌ی نماز فرارسیده است برای نماز جماعت برنخیزید. زیرا گفتن اقامه مقدمه‌ی نماز بوده و دعوت به آمادگی اقامه‌ی آن است.



۸۲۲ ـ لا تَکثُرُوا الکَلامَ بغَیرِ ذِکرِ الله فَتَقسُوا قُلُوبُکُم فَالقَلبُ القاسِی بَعیدٌ مِنَ الله .

به هیچ چیز زیاد خود را مشغول نکنید به جز ذکر و یاد خدا که در نتیجه دل‌های شما سخت گردد. بدیهی است که دل‌های سخت و قاسی از نور خدا به دور است.

عارفان و ارباب دانش و دین از روی یقین گفته‌اند که ذکر خداوند باعث صفای قلب و پاکی نفس و کشف بعضی اسرار ملکوتی و تابش انوار قدس و اطمینان قلب و ارتقاء به مقام انس و محبت ذات اقدس است و ضد آن که غفلت قلب است باعث وسوسه و خطورات شیطانی است.



۸۲۳ ـ لا تُکرِهُوا فَتَیاتِکُم عَلی الرَّجُلِ القَبیحِ فَاِنَّهُنَّ یُحبِبنَ ما تُحِبُّونَ.

دختران و خواهران خود را با زور و اکراه به مناکحت و ازدواج با مردان نامطلوب و بدریخت مجبور نکنید. زیرا آنها آنچه را که شما دوست دارید ایشان هم آنرا دوست دارند .

گر دهی دخترک به شوهر زشت   به ستم زان فساد افزاید

دخترک آدمی است او را نیز   چون تو همخوابه‌ی نکو باید

در این زمینه روایتی آمده است که زنی شوهرش را به شکایت پیش امیرالمؤمنین رضی الله عنه برد. شوهرش مردی خاکینه و به ظاهر بد ریخت و دارای موهای ژولیده و به هم ریخته بود. وضعیت خودبا شوهرش را بر امیرالمؤمنین تعریف کرد و گفت : یا امیرالمؤمنین «لا أنا وَ لا هذا خَلِّصنِی مِنهُ». من و این مرد به هم نمی‌خوریم. مرا از دست این مرد نجات دهی. وقتی فاروق به ظاهر حال این مرد نگریست دریافت که مشکل کجاست. بلافاصله دستور داد او را نظافت کردند. موهای ژولیده و به هم ریخته‌ی او را به تمامی اصلاح نمودند سپس با سر و صورت پاک و تمیز و موهای مرتب او را به حضور امیرالمؤمنین برگرداندند. آن گاه به این مرد امر کرد تا دست همسرش را بگیرد و به منزل خود برگردند. این زن چون شوهر خود را در این حالت نشناخت و او را مرد بیگانه‌ای پنداشت گفت سبحان الله فلانی در حضور امیرالمؤمنین چگونه جسارت می کنی که دست مرا می گیری. ولی پس از اندکی که او را شناخت و سر و صورت و قیافه‌اش را پسندید امر خلیفه را پذیرفت و همراه شوهرش به خانه و کاشانه‌ی قبلی خود برگشتند.

۸۲۴ ـ لا تَكُونُوا عَيالاً عَلی المُسلِمین: عَیالاً، فُقَراءَ مُتَسَوِّلین.

در تشویق بر کسب و کار و تلاش

مخارج خانواده‌ی خودرا بر مسلمانان تحمیل نکنید.بر مردم بارگران نباشید.

در مقوله‌ی دیگری از تکدی این چنین نکوهش شده است «حِرفَةٌ یُعاشُ بِها خَیرٌ مِن مَسأَلَةِ النّاسِ» یعنی دسترنج و درآمدی که کفاف معاش روزانه بود از گدایی پیش مردم بهتر است. حکما و اندیشمندان گفته‌اند هر کاری را زمانی است و هر امری در گرو وقتی می‌باشد که تنبلی پیشه کردن فرصت و زمان را از دست خواهد داد و انسان را به بدبختی و بیچارگی و سیه‌روزی کشاند.

دَعِ التَّکاسُلَ تَغنَم فَقَد جَری مَثَلُ که زاد راهروان چستی‌است وچالاکی



۸۲۵ ـ لا تَكُونُوا مِن جَبابِرَةِ العُلَماءِ فَلا یَقُومُ عِلمُکُم بِجَهلِکُم.

در توجیه علما و دانشمندان

نباید شما استانداران و فرمانداران حکومت اسلامی از جمله عالمان جابر و ستمکار بر مردم باشید به طوری که دانش شما کجی‌های شما را راست و درست نکند.



۸۲۶ ـ لا تَنالُونَ نِعمَةً اِلاّ بِفِراقِ اُخری .

به نعمت‌های جاودانی روز آخرت نمی‌توان رسید مگر با وداع گفتن و ترک نمودن نعمت‌های فانی دنیایی.



۸۲۷ ـ لا تَنظُرُوا اِلی صِیامِ اَحَدٍ وَلا اِلی صَلاتِهِ وَلکِن اُنظُرُوا مَن اِذا حَدَّثَ صَدَقَ وَاِذا اُئتُمِنَ اَدّی وَاِذا أشقی ـ أی هَمَّ بِالمَعصِیَةِ ـ وَرِعَ.

معیار پرهیزکاری

هرگز بدون امتحان و آزمایش به نماز و روزه هیچ مردی توجه نکنید؛ بلکه به گفتار و کردار و اخلاق او بنگرید. که هرگاه سخن گوید و زبان به سخن گشاید و هرگاه امانتی به او سپرده شود کمال امانت را رعایت نماید و به هنگام قهر و عصبانیت همچنین دروقت اشتهای نفسانی ورع و پرهیزکاری را رعایت کند.

یعنی شخصیت ذاتی و معنوی انسان در این خصلتهای پسندیده متجلی می‌شود.



۸۲۸ ـ لا تُزَهِّدِ التَحَبُّبَ فَإنَّ النَبیینَ قَد سَأَلُوا مُحَبَّتَهم.

از دوستی و محبت‌کردن با مردان خدا و رجال صالح و با تقوا کناره‌گیری ننمایی. چون پیامبران از آن سؤال و جستجو کرده‌اند.

قرآن کریم به این مورد اشاره دارد که با صادقان همنشینی داشته باشید و شیوه‌ی کار آنان را دنبال کنید.



۸۲۹ ـ لا تَشُقَّ عَلی مُسلِمٍ وَ لا مَعاهِدٍ (قالَها لِأحَدِ الوُلاةِ)

در ترحّم بر مسلمانان و معاهدین

در توصیه به یکی از استانداران و فرمانروایان خود دستور داد که بر مسلمانان و معاهدین (کسانی که با اسلام پیمان دارند و تحت رعایت اسلام هستند) سختی نگیری و به آنها فشار نیاوری مبادا شکایت خود را به امیرالمؤمنین رضی الله عنه تقدیم کنند که آن گاه از کسی چشم‌پوشی نمی‌شود.



۸۳۰ ـ لا تَصحَبِ الفاجِرَ فَتَتَعَلَّمَ مِن فُجُورِهِ وَ لا تَطَّلِعهُ عَلی سِرِّکَ.

با انسان‌های فاجر و ستمکار دوستی را برقرار مکن تا در نتیجه‌ی رفاقت و دوستی با آنها به فسق و فجور آلوده شده و راه آنها را دنبال کنی و هرگز آنها را بر اسرار خود مطلع نگردان. زیرا انسان فاجر و ستمکار امین و درستکار نیست . در مثل آمده است که :

هر که سرّ خود را مستور دارد　　　سر رشته کار به دست اختیار خود دارد

و نیز سعدی گوید:

منه در میان راز با هر کسی　　　که جاسوس هم‌کاسه دیدم بسی
اگر جز تو داند که راز تو چیست　　　بر آن روی و دانش بباید گریست

در گفته‌ی دیگر از فاروق آمده است : مَن کَتَم سِرَّهُ کانَ الخِیارُ بِیَدِهِ

هرکه اسرار خود نگه‌دارد　　　رشته‌ی اختیار در کف اوست
گربخواهد بپوشد از دشمن　　　ور بخواهد برون نهند با دوست

سعدی گوید: .

اگر آرام‌خواهی در این آب و گل　　　مگو تا توانی به کس راز دل

۸۳۱ـ لا تُصَغِّرَنَّ هِمَمَکُم فَاِنّی لَم أرَ اَقْعَدَ مِنَ الْمُکرَماتِ مِن صِغَرِ الهِمَمِ.

هرگز اراده و تصمیم خود را به دست کم مگیر. چون به درستی من در تجربه‌ی کاری خـودهیچ چیزی را بدتر از ضعف اراده و عدم تصمیم‌گیری مشاهده نکرده‌ام. که انسان را به زمین فرو نشانده و به پرتگاه سقوطش بکشاند.



۸۳۲ ـ لا تُعَجِّلُوا بِفِطامِ أطفالِکُم فَاِنّا نَفرِضُ لأَطفالِ المُسلِمینَ مُنْذُ یُولَدُونَ (قالَها عِنـدَما عَلِـمَ بِفِطـامِ الاَطفالِ قَبلَ وَقتِ الفِطامِ)

بیمه نوزادان

عجله مکنید، بچه‌های خود را قبل از موعد مقرر از شیر نبرید و شیر مادری آنان را قطـع نکنیـد. که به درستی ما جیره‌ی نقدی و غیرنقدی اطفال را از روز تولد منظور می‌کنیم.

ملاحظه: اگر چه این موضوع در شماره‌های قبل ذکر شده است امّا به جهت تناسـب مـضمون، این چند بیت علامه محمد بن الحاج حسن الآلانی الکُردی، مؤلف کتاب رفع الخفا، شرح ذات الـشفا را که در این رابطه آمده است، بیان می‌کنیم تا به این موضوع حُسن ختام بخشد:

قال اتَّقِی فِی طفلِکِ وَ احْـسِنِی أعجلتُـهُ　　قالت له دعنی فقد ابرمتنـی　إلاّ

الـفطـــامَ أذْ لا یَفـرِضُ فَـقَـــال وَ　　لِمَن یُفـطَمُ هَذَا الغَـرَض صـلاة فجـرِ

ارضِعِیـه ثُمَّ جاء　و أمَـــرَ النـداء　　یـسمـعِ البُکـا فرضـی لکـل ولـــد

فِی الأنـــام　و لیلة الصغـار کیف　　الاســلام　و الـدقیق و الـذی

قد حمل　　عـــــــــــمل[۲۱۹]

امیرالمؤمنین رضی الله عنه به همراهی عبدالرحمن بن عوف در گشت مراقبتی شـبانه اطـلاع یافـت کـه درکنار شهر گریه و زاری بچه‌ای به گوش می‌رسد. وقتی که به سراغ آن رفتند دیدند زنی است کـه بچه‌اش را در بغل خود گرفته و زار زار می‌گرید. در دو سـه فقـره سرکـشی و تـذکر مـادرش را نکوهش کرد. در آخر پرسید چرا این بچه گریه می‌کند. مادرش گفت راستی می‌خواهم او را از شیر ببرم.

۲۱۹ـ رفع الخفا شرح ذات الشفا ج۲ ص ۲۲۰

امیرالمؤمنین رضی الله عنه گفت : مگر چند ماه دارد؟ گفت : شش ماه بیشتر ندارد. امیرالمؤمنین بر او فریاد کشید : ای بلا بر تو پس تو چرا بی‌موقع این کار را می کنی . در جواب گفت : امیرالمؤمنین جز به بچه‌هایی که شیر مادر نمی‌خورند جیره نمی‌دهد. و من به این منظور او را از شیر می‌برم. وقتی امیرالمؤمنین به شهر برگشت پس از اقامه‌ی نماز صبح فریاد برآورد. وای بر عمر چه قدر بچه‌های مسلمانان را کشته است. پس به منادی دستور داد که اعلام کند از این تاریخ به بعد جیره‌ی نقدی و غیرنقدی بچه‌ها از روز تولد منظور می گردد. (اخبار عمر، صفحه‌ی ...، مراقبت‌های عمر).



۸۳۳ ـ لا تَغُلّوا عِندَ الغَنائِمِ وَ نَزِّهوا الجِهادَ عَن عَرَضِ الدُّنیا وَ أبشِرُوا بِالرِّباحِ فِي البَیعِ الّذِی بایَعتُم بِهِ وَ ذالِکَ هُوَ الفَوزُ العَظِیمُ . (قالَها لِلمُجاهِدِین) لا تَغلُوا. لا تُسرِفُوا [۲۲۰]

در دستوری به سپاهیان اسلام هشدار داد زنهار هرگز از اموال غنیمت که در جبهه‌های جنگ و در فتوحات ممالک به دست مسلمانان می‌رسد سرقت نکنید و به آن چشم طمع نداشته باشید. سعی کنید امر جهاد را از مطامع دنیوی وخواهش‌های نفسانی منزه کنید. همواره در بیع و معامله و داد و ستد مبشر نفع و سود مشروع بوده و در بیع و معاملات روزمره اهل انصاف و مروّت باشید و در حد ممکن در داد و ستد روزانه سهولت را نشان بدهید که خیر و برکت در آن است.)



۸۳۴ ـ لا تُأثِرْ غَنِیَّهُم عَلی فَقِیرِهِم فَاِنَّ ذالِکَ بِاِذنِ اللهِ سَلامَةٌ لِقَلبِکَ وَ حَطٌّ لِوِزرِکَ (قالَها لِاَحَدِ الوُلاّة)

در خطاب به یکی از استانداران و فرمانداران خود فرمود : چه در تقسیم و توزیع غنایم و چه در سایر کارهای حکومتی، مبادا ثروتمندان را بر فقرا و بینوایان ترجیح داده و بدون مجوز به آنها حق اولویت بدهی. انشاالله چنین امری موجب آرامش قلب و سلامتی درون و باعث زدودن گناهان خواهد بود.



۸۳۵ ـ لا تُؤَخِّر عَمَلَ یَومِکَ اِلی غَدِکَ.

کار امروز خود را به فردا مینداز.

از وقت و زمان به حد ممکن حُسن استفاده کنی . یعنی راه منفی را پیش نگیری. چون عقربه‌ی زمان بازگشت ندارد.

---

۲۲۰ ـ اخبار عمر، ص ۲۴۰

در این زمینه در جمله‌ی دیگری از فاروق آمده است :«قَلَّ ما أَدبَرَ شَیءٌ فَاَقبَلَ» یعنی چیزی که از دست رفته باشد، دوباره به دست آوردنش از نوادر است .

دوست یافته از دست مده / که بدان دوستت نیاز آید
کم بود دوستی که رفت از دست / بار دیگر به دست باز آید



۸۳۶ ـ لا تُهاوِنْ بِالحَلفِ بِاللهِ فَیَهنِکَ اللهُ.

هر گز سوگند به ذات و صفات خدا را دست کم مگیر که سرانجام خداوند نیز تو را دست کم بگیرد و به تو اهانت کند. (یعنی آن را مقدس و معزز بدار که در به کم گرفتن آن و سستی نشان دادن در آن خدای عالمیان تو را خوار گردانیده و به ذلت می‌کشاند.)

کار سوگند بس بزرگ آمد خوار شد / خرده کاری نبایدش پنداشت
خوار شد به نزد او / هر که سوگند را عزیز نداشت

ج



۸۳۷ ـ لا تَرفَعُوا بَینَ ظَهرانَیکُم الصَّلیبَ وَ لا تُجاوِرکُم الخَنازِیرُ [۲۲۱]

نباید که اهل ذمه (مسیحیان) در جمع شما مسلمانان صلیب را بر پای دارند و نباید گُراز را به جمع شما نزدیک کنند.

خلاصه‌ی داستان :

در معاهده‌ی بیت‌المقدس که به فرمان حضرت فاروق ﷺ و بر طبق دستور خود املای آن نوشته شده و خالد بن ولید و عمرو بن عاص و عبدالرحمن بن عوف و معاویه بن ابی سفیان ﷺ نیز آن را امضا کردند، این موارد مندرج شده است: اهل ذمه در مجالس اهل اسلام صلیب بر نیاورند و خنزیر (گراز) را به محوطهٔ مسلمانان نبرند که این امر به منزله‌ی سلب مسئولیت و حمایت مسلمانان از آنهاست. این موضوع در شماره‌ی دیگری از همین کتاب و نیز در مقدمه‌ی کتاب، فصل آزادی ادیان در قدس، بیان شده است. می‌توان جهت اطلاع بیشتر بدان مراجعه نمود.

۲۲۱ ـ الفاروق جلد ۲ باب ۲ ، بحث صلیب و خنزیر، ص ۲۰۰و۲۰۱ والخراج، ص ۸۰ شبلی نعمانی هندی

۸۳۸ ـ لا تُصانِع فِي الحَقِّ اَحَداً: لا تُصانِع ، لا تُجامِل.

هرگز در مجلس قضاوت و داوری‌های بین مردم و در بارهٔ حق و حقوق آنها با هیچ کس مجامله نکنی، زیرا عدول از حق و پایمال کردن حق و حقوق مردم عامل بدبختی است و موجب غضب و قهر خداوندی است .



۸۳۹ ـ لا تُضَیِّقُوا عَلینا السَّبیلَ . الطُرُق (قالَها لِلباعَةِ فِي السَّواقِ)[۲۲۲]

امیر المومنین با سد معبر مبارزه می‌کند .

راه‌را بر مردم تنگ‌نکنید ومزاحم‌نشوید. مورد‌داستان مردی است بنام ایاس.

ملاحظه : به شهادت تاریخ امیرالمؤمنین هم‌چنان که به امورات سیاسی مملکت و رتق و فتق مشکلات ملت در مرکز و خارج از مرکز حکومت اسلامی مشغول بوده وبه کلّیات امر پرداخته است به امور جزئی چون نظارت بر امر شهروندان و حال و اوضاع کسبه وبازاریان نیز پرداخته است و بر امور شهربانی و شهرداری هم در نهایت احساس مسئولیت نظارت کرده است که این مورد یکی از موارد آن است. قابل ذکر است ایاس که این مرتبه مورد تأدیب امیرالمؤمنین قرار گرفته بود، اظهار می‌دارد در سال آینده وقتی که به حضور امیرالمؤمنین رسیدم پرسید : ایاس می‌خواهی به حج بروی؟ گفتم : آری یا امیرالمؤمنین. پس دستم را گرفت و مرا به منزل برد و مبلغ ششصد درهم را به من بخشید. سپس فرمود : این مبلغ را هزینه‌ی سفر حج کن و آن به تلافی تازیانه‌ای است که پارسال به علت سد راه در بازار به تو اصابت کرد گفتم : یا امیرالمؤمنین اصلا من آنرا به خاطر ندارم فرمود من آنرا به خاطردارم و فراموش نکرده‌ام.



۸۴۰ ـ لاتَظُنَّ بِکَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِن اَخِیکَ المُسلِمِ شَرّاً وَ اَنتَ تَجِدُ لَها فِي الخَیرِ مَحمِلاً

در حُسن ظن

هر کلمه‌ای را که از جانب برادران مسلمان خود می‌یابی و به گونه‌ای قابل توجیه است گمان بد به آن نبری و سوء نیت نداشته باش. مادام که محملی خوب برای آن بیابی آن را بر آن حمل کن که آن ناشی از حُسن ظن و حسن نیت و نبوغ معنویات انسان است.

هرچه از حال دوستان بینی — محملی بایدت نهادن خوب
تا بدان گاه که زشتی اعمال — محمل خوب را کند مغلوب

۲۲۲ـ عبقری عمرص ۴۳۱

۸۴۱ ـ لا تُقطَعُ الیَدُ فِی عَذقٍ وَ لا عامَ سَنَةٍ اَی مَجاعَةٍ.

در باب فتوی

از سرقت خوشه‌ای (از انگور و یا خرما و امثال آن که ارزش قیمتی آن پایین و چندان قابل توجه نیست) قطع ید نمی‌شود همچنین در خشکسالی به طوری که مردم بر اثر گرسنگی، سدّ رمقی ندارند و ناگزیر به خاطر حفظ حیات خود سرقت می‌کنند دست قطع نمی‌شود و احکام بر آن جاری نمیگردد. چون ضرورت امر باعث آن گردیده و در ضروریات اباحه‌ی بعضی از منهیات شده است.



۸۴۲ ـ لا تَنخَلّوُا الدَّقیقَ فَاِنَّهُ کُلُّهُ طَعامٌ (قالَها تَواضُعاً)

در تذکر به تواضع و فروتنی

امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه از باب تواضع و فروتنی وقناعت پیشه‌کردن در معیشت فرمود: نباید سبوس مواد خوراکی را غربال (الک) کرده و پوسته و سبوس آن را جدا ساخته و آن را رها سازند زیرا هر دوی آن طعام مورد نیاز آدمی‌زاد هستند.



۸۴۳ ـ لا جَدیدَ لِمَن لا خَلِقَ لَهُ.

کسی که کهنه‌ای نداشته باشد تازه‌ای هم ندارد.

یعنی کسی که از جامه کهنه خود نگهداری نکند و آنرا برای روز نیاز و احتیاج نگاه ندارد همچنین است که جامه تازه‌ای را هم نداشته است.

در روایت آمده است که زنی از انصار از امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه درخواست نمود تا پیراهنی را به او ببخشد. وقتی که امیرالمؤمنین متوجه شد به صورت ظاهر این زن جامه مناسبی را به تن دارد، فرمود ضرورتی نیست که از بیت المال دامنی به تو ببخشند در پاسخ گفت: یا امیرالمومنین راستی جز این دامنی که به تن دارم بدلی ندارم تا از آن استفاده کنم آنگاه امیرالمونین امر فرمود از انبار پوشاک پیراهن جدیدی را به او بخشیدند و به او نیز توصیه فرمود که پیراهن کهنه خود را هم نگاهداری کند تا در صورت لزوم به آن وصله زده و به موقع از آن استفاده کند.



۸۴۴ ـ لا جَهْلَ أَبْغَضَ اِلی اللهِ مِن جَهْلِ اِمامٍ (اَی خَرْفِهِ)

جهل و نادانی رهبران دین بدترین جهل و نادانی در نزد خداست.

یعنی اگر جهل و نادانی به طور عام و در ابعاد کلی آن ننگی بسیار بزرگ برای اشخاص

محسوب می‌شود به‌طور خاص درباره‌ی بزرگان دین و پیشوایان مسلمین ننگ آن بیشتر و پدیده‌ی شوم مؤثرتری را در بردارد باید در انتخاب و انتصاب پیشوایان به ابعاد مثبت‌آن یعنی دانش و خرد و سیاست و درایتشان توجه کرد نه ابعاد منفی آن. امیرالمؤمنین رضی الله عنه از بُعد نبوغ فکری خود به این نکته مهم اشاره دارد که وبال و کیفر آن در مرحله‌ی اول به عهده‌ی کسانی است که به این منصب و مقام چسبیده و بر اریکه‌ی امارت با این صفت نشسته‌اند و در مرحله‌ی دوم نیز وبال و کیفر آن به عهده‌ی مسلمین است که باید نابسامانی‌های عملکرد آنها را اصلاح کرد و به احسن تبدیل کنند. در مقوله‌ی دیگری آمده است اَشقَی الوُلاَة مَن شَقِیَت بِهِ رَعِیَّتُهُ. بدترین حکام آن است که باعث زحمت رعیت باشد.

نیست نزد خدای عزّ و جلّ	هیچ خصلت چو بنگرد عاقل
بدتر از جهل والی جاهل	بهتر از حلم و والی عادل



۸۴۵ ـ لا حَدَّ اِلاّ فِیما حَبسَ العَقلَ اَی فِی السُّکرِ.

در هر مشروبی حد شرعی نیست.

جز در آن چه که عقل و خرد را حبس و مخدوش کند، حدی نیست.

ملاحظه: در مشروبات مباح و نوشابه‌های گرفته از خرما و انگور و عسل و دیگر میوه‌جات در باغات و غیره هیچ گونه محذور شرعی وجود ندارد و بر شرب و تناول آن حد شرعی نیست جز مشروبی که علت اسکار(مستی) در آن وجود داشته باشد و به موجب آن عقل و خرد انسان و هوش و تفکر و شعور او مختل و مخدوش گردد که در این صورت حد شرعی محدود است، به آنچه که عقل و خرد را تلف کرده و شعور و ادراک بشری را محبوس و مخدوش ساخته است در علم فقه الاصول این قاعده مورد توجه است که هر مسکری خمر است و هرخمری حرام است و علت اسکار بعنوان علت مشترکه در هر مشروبی که تحقق پیدا کند موجب حرمت تناول آن و موجب حد شرعی در آن خواهد بود. این موضوع به یک مسأله‌ی اصولی و فقهی ارتباط دارد.



۸۴۶ ـ لا حَظَّ لِإمرِیءٍ فِی الإسلامِ اَضاعَ الصَّلاَةَ.

در تهدید از ترک نماز

هر کسی که فریضه نماز را ترک کند و به آن اهمیت ندهد به عنوان ترک رکن اعظمی از اسلام و از مزایای آن سودی نبرده است.

در شرع اسلام تاریک الصلاة فاقد عدالت است و شهادت وی در مواردی چـون عقـد نکـاح و همچنین سایر دعوای و بینات که به گونه‌ای در محاکم مطرح می‌شود غیر نافذ و فاقد وجـه شـرعی می‌باشد.

۸۴۷ـ لا حِلمَ اَحَبَّ اِلی اللهِ مِن حِلمِ اِمامٍ عادِلٍ وَ خَرقِهِ وَ رِفْقِهِ (اِمامٌ. اَی خَلیفَةٌ)

هیچ حلمی و هیچگونه خویشتن داری به مانند حلم و خویشتن داری امام و پیشوای عـادل اسـلام به نزد خداوند متعال نیکو و پسندیده نیست.

یعنی صبر و بردباری و خوش اخلاقی در برخورد اجتماعی با مردم و ارفاق و سهولت در کارهـا اگر چه به نسبت هر فردی مورد رضایت و خشنودی خداوند متعال اسـت و بـی شـک بـه عنـوان خصلت خجسته و برجسته ای تجلی بخش شخصیت انسانهاست اما این فضیلت نیکو و مستحـسن بـه نسبت امامان و پیشوایان دین که رهبریت جامعه را برعهده دارند نزد خداوند عالمیان بیـشتر از هـر کس دیگر مورد رضایت و خشنودی پروردگار است و بیشتر جلوه می کند. لذا بر پیـشوایان اسـت که با ملت و رعیت با روحیه صبر و شکیبایی و با ارفاق و خوش اخلاقی برخورد کنند تا مردمـان از انان نفرت نداشته و بیشتر جذب اسلام گردند بدین جهت است که امیر المومنین به نـسبت حکـام و امراء دین این خصیصه را مورد توجه قرار داده و امرا را به رعایت این امر مهم فرمان داده است.



۸۴۸ـ لا خَیرَ فِیما دُونَ الصِّدقِ مِنَ الحَدِیثِ.

جز در سخنان و گفته های راست و درست خیر و برکتی نیست.

در سـخن راسـتی همـی بایـد — کـار در تـازه و ممکـن نبـود
هـر سـخن کـان در آن نباشـد صـدق — هـیچ چیـز انـدران سـخن نبـود



۸۴۹ـ لا خَیرَ فِی اَمرٍ أبرِمَ مِن غَیرِ شُوری.

توجه به امر شوراً در اسلام امری معتبر و مورد توجه است.

هر کاری که بدون شورا انجام گیرد در آن خیر و برکتی نیست.

ملاحظـه: به امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه در ایام بیماری‌اش خبر رسید که جمعی به فکر آن هستند که بعد از وفات خلیفه اسلام فلان و فلانی را بر حسب تمایلات شخصی خود به عنوان خلیفه‌ی بعدی تعیـین کنند و با او بیعت نمایند. امیر المومنین دراین راستا در مصداق آیه‌ای کریه «وَ اَمرَهُم شُوری بَینَهُم»

اعلام فرمود هر امری که بدون مشورت و اتخاذ تصمیم در شورای مهاجرین و انصار صورت پذیرد نافذ و معتبر نیست و چنین امری هیچگونه خیر و برکتی را در بر ندارد و آن عدول از رای و نظریه اصحاب حل و عقد است.



۸۵۰ ـ لا عَمَلَ لِمَن لا نِیَةَ لَهُ.

کسی که در کار و عمل خود قصد و نیت خیری نداشته باشد مانند آن است که کاری را انجام نداده است.

یعنی قبول اعمال آدمیزاد در نزد خداوند متعال چه کم و چه زیاد و چه از نظر کمیت یا کیفیت بستگی به قصد و نیت خیر در آن است بنابراین هر عملی که فاقد نیت و قصد قربت به خدا باشد و جهت مثبت در آن مد نظر نبوده باشد فاقد ارزش معنوی است و **کأن لم‌یکن** تلقی می‌شود. که حدیث شریف «**اِنّما الأعمالُ بالنِیّاتِ وَ اِنَّما لِکُلِ إمریءٍ مَا نَوی**» بر آن دلالت دارد.

کار اگر نیست تورا منتظر اجرمباش   مزد مزدور به اندازه‌ی کردار دهند



۸۵۱ ـ لا صَلاةَ بَعدَ طُلُوعِ الفَجرَ الاّ رَکعَتا الفَجرِ وَ هِیَ أدبارُ النُّجومِ.

در فضیلت نماز صبح

پس از طلوع فجر صادق جز دو رکعت نماز صبح نماز دیگری جایز نیست. و این پایان دو رکعت را ادبار النجوم به معنی سفیدی بعد از افول ستارگان نامیده‌اند. و آن به این جهت است که فریضه‌ی نماز صبح به جهت حضور و شهود فرشتگان در آن عزیزترین و گرامی‌ترین اوقات است. که آیه‌ی کریمه‌ی «اِنَّ صَلاةَ الفَجرِ کانَ مَشهُوداً»[۲۲۳] بر آن دلالت دارد.



۸۵۲ ـ لَأُعَزِلَّنَّ خالِدَ بنِ الوَلِیدِ وَ المُثَنی (مُثَنّیَ بن شَیبان) حَتّی یَعلَما أنَّ اللهَ. اِنَّما کانَ یَنصُرُ عِبادَهُ وَ لَیسَ إیّاهُما کانَ النَّصرُ.

هرآیینه من مصمم هستم که خالد پسر ولید و مثنی پسر شیبان (دو فرمانده‌ی مشهور اسلام) را عزل کنم تا آنان دریابند که تنها خداوند است که بندگان را پیروز می کند و مسلمانان را در نبردهای آزادی‌بخش بر دشمنان اسلام غالب خواهد کرد. نه قدرت بازو و شمشیر این قهرمانان نامدار.

۲۲۳ـ سوره‌ی اسراء آیه ۷۸. نماز وقت زوال آفتاب تا اول تاریکی شب به پا دار و نماز صبح را نیز به جای آر که آن نماز مهم است و مد نظر فرشتگان شب و فرشتگان روز است.

امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه وقتی متوجه شد نوعی غرور و خود محوری و حسن شهرت در این دو قهرمان مشهور اسلام به گونه‌ای اثری نامطلوب و ذهنیتی منفی را هم در قلب آنها و هم در قلب مسلمانان بـه وجود آورده است. آنچنان که پیروزی اسلام را مرهون زور بازو و شمشیر خـود مـی‌پندارنـد. لـذا نسبت به عزل خالد بن ولید و مثنی ابن شیبان از سمت فرماندهی سپاه و حتـی بـه نـسبت خالـد در همه‌ی پستهای حکومتی تصمیم قطعی را اتخاذ نمود و اعلام داشت من به این منظور خالـد و مثنـی را عزل می‌کنم تا اینان و سایر مسلمانان به خوبی دریابند که پیروزی اسـلام منحـصر بـه زور بـازو و شمشیر کاری آنان نیست و این پیروزی‌ها فقط از آن خداست و بندگان غیـر از وسـیله‌ای چیـزی بیش نیستند.



۸۵۳ ـ لا مالَ لِمَن لا رِفقَ لَهُ.

کسی که درثروت و اموال خود با مردمان ارفاق نداشته باشد مانند آن است که مالی نداشته است. یعنی ارزش واقعی و معنوی ثروت و سامان دنیوی همانا در ارفاق با مردمـان فقیـر و مـستمند و در انفاق و احسان بر مستمندان است بی شک هر ملک و سامانی که خالی از آن است صـاحبان آن بـه منزله فقرا و بینوایانند و آنچنان است که هیچ ملک و اموالی را نداشته باشند.



۸۵۴ ـ لا وَضُوءَ اِلاّ عَلی مَن نامَ مُضطَجِعاً.

در یک مورد فقهی

بر کسی که به پهلو خوابیده است وضو نیست.

در فقه اسلامی آمده است که خواب کسانی که به مقعد تکیه نکرده باشند و کسانی که بر پهلـو خوابیده‌اند به جهت شل بودن اعضای بدن موجب تجدید وضو خواهد بود.



۸۵۵ ـ لَاِن أَستَنْقِذَ رَجُلاً مِنَ المُسلِمِینَ مِن اَیدِی الکُفّارِ أَحَبَّ اِلَیَّ مِن جَزیرَةِ العَرَبِ.[۲۲۴]

توصیه در حفظ جان سپاهیان اسلام

اگر من مردی از مسلمانان را که در اسارت کفار قرار گرفته است رها کنم به نزد من مهم‌تـر و ارزش‌مندتر است از تملک بر جزیرة العرب.

ملاحظه: بر این اساس مقرّر داشت که آزادی کلیهٔ اسیران را از بیت المـال مـسلمین محـسوب

۲۲۴ـ اخبار عمر ص ۱۶۹ ـ عنوان المسلم الاسیر

دارند و هزینه فدیه و بدل اسیران را از آن پرداخت کنند تا در اسارت مشرکان رنج نبرند.

فاروق رضی‌الله‌عنه همه‌ی توان خود را برای آزادی و رهایی کسانی که اسیر شده‌اند، و در دست دشمن‌اند، به کار می‌گرفت. حتی آماده بود که در میدان معرکه فرو رود، و به خاطر این که اسیری را از دست دشمن نجات دهد، اگر فدیه می‌خواستند از خزانه‌ی عمومی آن را می‌پرداخت و اگر فدیه را نمی‌پذیرفتند برای آزادی آن اسیران آماده‌ی جنگ می‌شد و اعلام جنگ می‌داد. فاروق مسلمانان اسیر در دست دشمن را همیشه مد نظر داشته و در امر آزادی آنها تمام توان خود را به کار می‌برد و مسلمانان را به عنوان برادر و یار و یاور همدیگر می‌خواند. آزادی فرد، آزادی جمع، آزادی ملت در نظر اسلام امر مقدسی است که باید به آن توجه نمود. ایشان به خوبی این موضوع را درک کرده بودند که اسلام یگانه دینی است انسان را از بردگی هرچیزی و هرکسی آزاد می‌کند، می‌رهاند و ایشان از این بعد به شخصیت حقیقی مردم می‌نگریست. او کسی بود که به عمرو بن عاص حاکم مصر در مسأله‌ی آن مرد مسیحی که پسرش او را کتک زده بود و او خود نیز او را حبس کرده بود، فریاد تاریخی خود را بر او کشید. «مردم چرا برده و بنده‌ی شما باشند، در حالی که مادرانشان آنان را آزاد به دنیا آورده‌اند.»[۲۲۵]



۸۵۶ـ لأنْ اَشهَدَ صَلاةَ الصُّبحِ فِی جَماعَةٍ أحَبُّ اِلَیَّ مِن أن اَقُومَ لَیلَةً.

فضیلت نماز جماعت صبح

اگر من در نماز جماعت صبح حضور پیدا کنم به نزد من محبوب‌تر است از این که تمام شب را به نماز احیا کرده باشم.



۸۵۷ـ لأن یَضَعَنِی الصِّدقُ وَ قَلَّما یَفعَلُ اَحَبَّ اِلَیَّ مِن أن یَرفَعَنِی الکِذبُ وَ قَلَّما یَفعَلُ.

ارزش صداقت

اگر صداقت و درستکاری منزلت و موقعیت مرا متزلزل کند و مرا به سقوط کشاند که چنین ذهنیتی باطل و چنین امری متصور نیست به یقین این کار به نزد من مهمتر و ارزشمندتر از آن است که از طریق خدعه و نیرنگ و سخنان دروغین مقام و منزلتم بالا برود و موقعیت من محفوظ و در امان باشد که به یقین چنین امری هم ممکن نیست).

راه راست گزین که در دو جهان　　　نیست اندر دروغ هیچ فروغ

۲۲۵ـ اشتراکیة عمر، محمود شلبی ص ۳۷۰ عنوان «تحریر الافراد و الشعوب»

مـرد رامـرگ بـا مثوبـت راسـت بهتـر از عمـر بـا وبـال دروغ

در قرآن کریم از پیامبران خدا ادریس، ابراهیم، اسماعیل و یوسف و چه بسیار از بندگان صالح خدا نیز به صفت صداقت و راستگویی یاد شده است که آیه‌های ۵۷ و ۵۶ از سوره‌ی مریم ﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ﴿٥٦﴾ وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾ و نیز آیه‌ی «واذکُر فِی الکِتابِ ابراهیمَ اِنَّهُ کانَ صدیقاً نَبیاً» و آیه‌ی از سوره یوسف «یُوسف اَیُّها الصِدیقُ اَفتِنا فِی سَبعِ بَقَراتٍ سِمانٍ» بر آن دلالت دارد. شاعران و ادبا نیز در این زمینه در اشعار و قصاید خود از صفت صداقت و راستگویی به عنوان اصلی مهم در معرفی شخصیت معنوی انسان‌ها یاد کرده‌اند.

سعدی گوید:

گر راست سخن‌بگویی و در بند بمانی به از آنکه دروغت دهد از بند رهایی



۸۵۸ـ لا یَجتَمعُ بِبِلادِ العَرَبِ دِینان.

نباید دو دین (متضاد) در مملکت عرب با هم جمع شوند.

سیر داستان بدین قرار است:

امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه در اجرای دستور رسول خدا که در حال حیات خود فرمود: اگر من در حال حیات باقی بمانم، یهود و نصارا را در سطح جزیرهٔ العرب بیرون خواهم کرد وقتی که امیرالمؤمنین متوجه شد یهودیان به تعدی و ستمکاری در جزیره دست زده‌اند و عبدالله ابن عمر را که برای سرکشی اموال خود به آنجا رفته بود شب هنگام اذیت کرده و دست و پای او را شکسته‌اند. در خطبه‌ی مهمی ضمن تشریح مصالحه وقراردادی که پیامبر خدا ﷺ در حال حیات خود با آنها برقرار کرده بود با توجه به حدیث شریف «لا یَجتَمِعُ دینانِ فِی جَزیرَةِ العَرَبِ» یعنی دو دین متضاد نباید در جزیرة العرب در کنار هم جمع شوند مقرر داشتند یهود و نصارا را از جزیره و از سرزمین فدک اخراج کنند که آنها بر اثر آن به محلی به نام تیمی و اریحی در فلسطین روی آوردند.در ضمن فاروق کلیه اموال فدک که در مصالحه پیامبر خدا حق نصف ثمر و نصف زمینهای آن را در برابر کار و عمل کشاورزی و باغداری به آنها بخشیده بود محاسبه نموده و حق الزحمه‌ی آنان را به قیمت نقدی برآورد کرده و دستور داد شتران

و پالانشان را نیز به آنان تسلیم نمودند که بدینوسیله جزیره را از وجود آنها پاکسازی کرد. در کتاب ازاله الخفاء شاه ولی الله محدث دهلوی آمده است: «وَ قَد اَجلا عُمَرُ ابن الخَطّاب یَهودَ نَجرانَ وَ فَدک فَامّا یَهودُ خَیبَرَ فَخَرَجُوا مِنها لَیسَ لَهُم مِن الثَّمَرِ وَ لا مِنَ الأرضِ شَیئٌ وَ اَمّا یَهُودُ وَ فَدکٍ فَکانَ سَهمُ نِصفِ الثَمَرِ وَ نِصفُ الأرضِ فَاَقامَ لَهُم عُمَرُ قِیمَتَهُ مِن ذَهَبٍ وَ وَرِیقٍ وَ اِبِلٍ وَ حِبالٍ وَ اَقتابٍ ثُمَّ اَعطاهُمُ القِیمَةَ فَاَجلاهُم مِنها» [۲۲۶]



۸۵۹ ـ لا یَحِلُّ لِی مِن هذا المالِ اِلاّ ما کُنتُ آکِلاً مِنْ صُلْبِ مالِی .

استفاده از بیت‌المال

از این اموال (بیت المال) جز آن چه که برای من مقرّر و معیّن گردیده است و مال من است چیزی بیشتر از آن برایم حلال و جایز نیست.

امیرالمؤمنین رضي الله عنه همواره در سخنرانی‌های خود این حقیقت را بیان کرده است که هر فردی از مسلمانان در این اموال دارای حق و حقوق معینی است چه به او داده شود و چه از آن منع گردد. و در بسیاری موارد اعلام می‌نمود : که من جز فردی از آنها نیستم مثل من نسبت به بیت‌المال مسلمین به مانند قیّم و سرپرست یتیمان است که اگر نیازی بود از اموال آنها هزینه می‌کند وگرنه از آن نگه‌داری کرده و در حفظ آن سعی و تلاش لازم را به کار می‌گیرد.



۸۶۰ ـ لا یَخرُجُ الحَقُّ مِن اِحدی ثَلاثٍ اِما یَمینٌ اَو مُحاکَمَةٌ اَو حُجَّةٌ.

مواردی که در قضاوت مورد نظر است

اثبات حق از این سه مورد خارج نیست. ۱ـ سوگند که حق کسی است اصل ماجرا را انکار می‌کند، ۲ـ حکم قاضی محکمه در مواردی که براساس قراین و دلایل محکم صادر می‌گردد، ۳ ـ اقامه‌ی بیّنه اعم از معرفی شهود یا ارائه‌ی مدارک مستند که بر این اساس هر حکمی که مشمول این موارد است نافذ و معتبر است.



۸۶۱ ـ لا یَدخُلَنَّ رَجُلٌ بِمُغِیبَةٍ اِنَّ النِّساءَ لَحمٌ عَلی وَضَمٍ [۲۲۷]

در حفظ امانتداری

هرگز نباید شخص نامحرم به درون خانه‌ی زنانی که شوهر آنها به جهاد و جنگ با کفار رفته و

۲۲۶ـ ازالة الخفاء ص ۱۳۴ در این زمینه آمده است که تعداد آنها ۴۰ هزار نفر بوده اند .

۲۲۷ ـ اخبار عمر و اخبار عبدالله بن عمر، ص ۱۸۲.

یا به هرنحوی از خانه و کاشانه خود فاصله گرفتهو غایب هستند وارد شوند.

زیرا زنان در هر ضعف و ناتوانی و عدم امتناع به مانند گوشت آماده سر تختهاند که هر کس می‌تواند آن را بردارد مگر آن که از آن نگه‌داری شود..

در کتاب ازالة الخفاء نیز این مورد به عبارت جامع‌تری آمده است که از خلوت با زنانی که شوهران آنها غایب هستند نکوهش شده است.

دو جوان مسلمان با هم دوست صمیمی بودند. یکی از آنها به جهاد می‌رود و در غیاب خود، امانت و نگه‌داری بچه‌هایش را به دوست خود سفارش می کند که گاه و بیگاه به آنها سرکشی کند. این جوان مسلمان در شب تاریکی که باد تندی هم می‌وزید در پاسی از شب به سرکشی منزل دوستش رفت. وقتی نزدیک شد متوجه گشت چراغ منزل روشن و صدای مرد بیگانه‌ای (که جوانی از یهودیان بود) به گوش می‌خورد. او اشعاری را به این مضمون زمزمه می کند بگذار پیشانی اسلام به وسیله‌ی من غبارآلود گردد که من با همسر یکی از مجاهدین در خلوت به سر می‌برم. امشب را بر سینه‌ی این زن زیبا می گذرانم و از اندام‌های عریان او لذت می‌برم. این مرد جملات و اشعار او را به خاطر سپرد، بلافاصله به منزل خود برگشت شمشیرش را برداشت و به سوی خانه‌ی دوستش شتافت. جوان یهودی را طعمه‌ی شمشیر خود کرد و او را به درک فرستاد و لاشه‌اش را در کوچه پرت کرد و به منزل خود برگشت.

فردای آن شب که قوم و کسان این جوان بر واقعه اطلاع پیدا کردند، شکایت حال را در حضور امیرالمؤمنین مطرح کردند. امیرالمؤمنین به منادی دستور داد در سطح شهر ندا کند تا هر کس از این واقعه به گونه‌ای خبر دارد گزارش کند. این مرد مسلمان با شهامت خود را معرفی کرد. اشعار و جملات جوان یهودی را بازگو کرد و به قتل او نیز اعتراف نمود. فاروق که از قضیه باخبر شد او را تحسین کرد و گفت «لا یَقطَعَ اللهُ یَدَکَ». خدا هرگز دست تو را کوتاه نکند. بدین جهت خون جوان یهودی را مُهدر اعلام نمود.

واشعَثَ غَرَّةُ الاسلامُ مِنّی	خَلَوتُ بِعِرسِهِ لَیلَ التَّمامِ
اَبیتُ عَلی تَرائِبِها وَ یَضحی	عَلی جَرداءَ لاحِقَهِ الحِزامِ
کَأنَّ مَجامِعَ الرَبَلاتِ مِنها	فِئامٌ یَنهَضونَ اِلی فِئامِ[۲۲۸]



۲۲۸ ـ اخبار عمر اخبار عبدالله بن عمر طنطاوین ص ۱۸۲ عنوان قتله دفاعاعن عرضه

۸۶۲ـ لا یَدخُلَنَّ رَجُلٌ عَلی أمرأةِ اَخیهِ قِیلَ حَموُها قالَ اَلا حَموُها المَوتُ. (حَموُها. اَخُ زَوجها)

هرگز نباید مردان در خلوت با زنان بیگانه و نامحرم بنشینند و به منزل آنها وارد شوند اگر چه این زنها همسر برادرانشان باشند، بیدار باشید اینگونه ارتباطها فتنه‌ی قتل و قتول را در بر دارد. در کل برادر شوهرها حق ندارند به منزل خلوت همسران برادرش وارد شوند و این امر برای آنها مرگ قطعی است.

هیچ مردی به هم زنی دیگری | مشو او اگر چه خویش وی است
که زنان را در این جهان محرم | بجز از مرگ او وخویش کی است



۸۶۳ـ لا یَستَقبِلُ مُعَمَّرٌ مِن عُمرِهِ یَوماً اِلاّ بِهَدمِ آخَرَ مِن أجَلِهِ وَ هُم اَعوانُ الحُتوفِ عَلی اَنفُسِهِم فَأینَ المَهرَبُ مِمّا هُوَ کائِنٌ. الحُتُوفُ. المَوتُ.

هیچ مرد پیر و سالخورده‌ای روزی به استقبال عمرش نرفته است مگر این که روز دیگری از عمر خودش را سپری کرده و نابودش کرده است.

در حقیقت روزهای عمر انسان همه در نابودی‌یکدیگر مددکار یکدیگرند. در این صورت هیچ فراری از مرگ نیست و لاجرم آن چه را که آمدن آن قطعی است خواهد آمد.

۸۶۴ـ لا یَعجِبُکُم مِنَ الرَّجُلِ طَنطَنَتُهُ وَ لکِن مَن ادّی الأمانَةَ اِلی مَن اِئتَمَنَهُ وَ سَلِمَ النّاسُ مِن یَدِهِ وَ لِسانِهِ (طَنطَنَتُهُ. سَمعَتُهُ).

به زمزمه‌ی نماز و روزه‌ی هیچ مردی تعجب نکنید و ظاهر امر او شما را فریب ندهد. بلکه به این امر توجه کنید که هرگاه به او امانتی سپرده شود کمال امانت را رعایت نماید و به هنگام قهر و عصبانیت، مردم از دست و زبان او محفوظ و در امان باشند.



۸۶۵ـ لا یُغنِی عَنْکَ اَنْ تُزَکِّیَ نَفسَکَ.

هرگز مجرّد ادعای تزکیه‌ی نفس و درون پاکی تو را از ظنّ و گمان مردم بی‌نیاز نخواهد کرد. بلکه آن چه که نظر مردمان را به خود جلب می‌کند اعمال نیک و تجلّی اندیشه و افکار توست که ظن و گمان مردم را از تو زدوده خواهد کرد.

۸۶۶ ـ لا یَقعُد اَحَدُکُم عَن طَلَبِ الرِّزقِ وَ یَقولُ اللّهُمَّ اُرزُقنِی فَاِنَّ السَّماءَ لا تَمطُرُ ذَهَباً وَ لا فِضَّةً وَ لکِنَ اللهَ یَرزُقُ النّاسَ بَعضَهُم مِنَ البَعض.

نباید کسی از شما به خانه بنشیند و خود را از کسب و کار و تلاش روزی به دور کند و زمزمه نماید خداوندا به من روزی ببخش، زیرا آسمان طلا و نقره و زر و سیم را بر کسی نبارانیده است. در کسب روزی خداوند را سنّت بر این است که بعضی رابه وسیله‌ی بعضی دیگر روزی می‌رساند و آن جز از طریق تحرّک و خلاّقیّت و به‌کارگیری استعدادها ممکن نیست. که آیه‌ی کریمه‌ی ﴿وَ أَن لَیسَ للأنسانِ إلاَّ مَا سَعَی * وَ أَنَّ سَعیَهُ سَوفَ یُرَی﴾ بر آن دلالت دارد. در این زمینه سعدی چه زیبا سروده است :

نا برده رنج، گنج میسر نمی‌شود مزدآن گرفت، جان برادر که کار کرد

و فردوسی نیز گوید :

به رنج اندر است ای خردمند گنج نیابد کسی گنج نابرده رنج



۸۶۷ ـ لا یُقیمُ أمرَ النّاسِ اِلاّ حَصیفَ العَقلِ أریبَ العُقَدِ لا یُطَّلَعُ مِنهُ عَلی عَورَةٍ وَ لا یُخافُ مِنهُ عَلی حِرَّةٍ وَ لا تَأخُذُهُ فِی اللهِ لَومَةُ لائِمٍ. (الحَصیفُ. ذُوالرَّأیِ السَّدِید).[۲۲۹]

امتیازهای امرای اسلام

جز مردان اندیشمند و متفکر و جز مردان آزاده و جوانمرد که مردم آنان را به عیب و عار متهم نکنند و جز مردانی که در امر خدا از لومه و طعن دیگران باکی نداشته باشند کسی نمی‌تواند این امر مهم را اداره کند و به کار مردم رسیدگی نماید.

ابن عباس رضی‌الله‌عنه گفت : به خدا قسم عمر رضی‌الله‌عنه خود همین‌طور بود و او مشمول چنین صفاتی بود.

سیر داستان بدین قرار است:

از ابن عباس نقل شده است: در خدمت عمر رضی‌الله‌عنه بودم که به شدت آه سردی کشید. آنچنان که نزدیک بود دنده های پهلو یش شکسته شود گفتم یا امیر المو منین این آه شما حاکی از امر و مسئله‌ی مهمی بود، در جواب فرمودند: آری در فکر و اندیشه‌ی این بودم که امر خلافت را به چه کسانی واگذار نمایم. گفتم: شکر خدا امیرالمؤمنین این قدرت و توان را دارند که کسی را که مورد اعتبار و اطمینان کامل باشد، به این مهم بگمارند. فرمود: به نظرم شما یار و رفیق خود علی رضی‌الله‌عنه را پیشنهاد می کنید؟ گفتم : مگر چه مانعی دارد؟ او مردی مجاهد، اندیشمند و اهل فضیلت و تقوی

۲۲۹ ـ ازالة الخفا شاه ولی الله محدث دهلوی جلد ۲ ص ۱۹۴

است و همچنین او دارای سابقه درخشان در اسلام است و از خویشاوندان و نزدیکان رسول خدا و (صهر) داماد آن حضرت می‌باشد. فرمود: آری چنین است ولی با این وصف وی مردی خوش طبع و اهل مزاح و ظرافت است و در کارها سختگیر و شتابزده است. گفتم : عثمان بن عفان رضی الله عنه فرمود: اگر چنین کنم او قبیله بنی معیط را بر مردم تحمیل می‌کند و آنها به نافرمانی و تباه کاری روی می آورند و در نتیجه مردم بر او شوریده و او را خواهند کشت. گفتم : پس طلحه ابن عبیدالله رضی الله عنه فرمود : او مردی سخت دل و مردی خودپسند است خدا نکند تا او دارای این حالت باشد من او را به این کار مهم بگمارم. گفتم : زبیر ابن عوام فرمود : او مرد صعب الخلق و حسودی است و در معاملات خوش برخورد نیست در معامله‌ی یک مَن گندم سر و صورت خود و مردم را می‌زند. گفتم: عبد الرحمان بن عوف رضی الله عنه. فرمود : **(نِعمَ الرَّجُلُ)** او با این که مرد خوبی است ولی ضعیف الازاده است و توان تصمیم گیری لازم را ندارد.در روایتی آمده است اگر او متصدی امر مسلمین شود مهر خلافت را در دست همسرش می گذارد. گفتم : پس سعد ابن ابی‌وقاص رضی الله عنه چطوراست؟ فرمود : او مردی صاحب عشیره و چابک سواری ممتاز و تیراندازی نستوه و سلحشور است. اگر این امر به او سپرده شود قبیله و عشیره‌ی او به اتکای قدرت او بر مردم می‌شورند. سپس گفت : راستی این مهم را جز کسانی اندیشمند و اهل رأی و تدبیر، محکم و استوار، مردانی جوانمرد، آزاده، قوی و قدرتمند ولی نه با زور و عنف ،ملایم و آرام ولی نه از روی ضعف و ناتوانی ،سخاوتمند و با کرامت ولی نه با اسراف و تبذیر، مقتصد ولی نه از روی بخل و آزمندی را نشاید. آری امر خلافت را جز مردانی که واجد این چنین شرایطی باشند نسزاید. ابن عباس فرموده است : به خدا سوگند عمر رضی الله عنه خود واجد این شرایط بود.



۸۶۸ ـ لا یُقِیمُ أمرَاللهِ الاّ رَجُلٌ لا یُضَالِعُ وَ لا یُصالِعُ وَ لا یَتَّبِعُ المَطَامِعَ.

فرمان و دستور خدا را هیچ کس نمی‌تواند به درستی انجام داد جز مردان قاطع و مصمم. مردانی که موضع گیری و سازش‌پذیری را نداشته باشند و خودخواهی و خود محوری را به خود راه ندهند و به دنبال مطاع دنیایی نروند.



۸۶۹ ـ لا یَکُن حُبُّکَ کَلِفاً وَ لا بُغضُکَ تَلفاً.

نباید محبت و دوستی شما نسبت به مسلمانان به صورت تکلفی و تصنعی و بدون علت و انگیزه باشد و نباید بغض و عداوت شما با مسلمانان بی مورد و بدون انگیزه و علت صورت پذیرد. زیرا حب و بغض در این موارد فاقد نتیجه‌ی مطلوب و فاقد اجر و پاداش به نزد خدای عالمیان است.

۸۷۰ ـ لا يُمنَعُ مِنَ النِّكاحِ اِلاّ عَجزٌ اَو فُجُورٌ.

جز اشخاص عاجز و ناتوان و افراد فاجر و فاسق هیچ کس از عقد ازدواج منع نمی‌شود.

در واقع عجز و ناتوانی افراد چه از جهت فلسفه‌ی عقد ازدواج و چه از جهت عدم قدرت بر انفاق و هزینه‌ی نکاح و یا ارتکاب به گناهان به جهت فقدان عدالت، مانع از عقد ازدواج است. البته مسئله‌ی فقدان عدالت به دلیل مرتکب شدن به گناه از طریق توبه و استغفار قابل علاج است.



۸۷۱ ـ لا يَنبَغِي لِمَن أَخَذَ بِالتَّقوى وَ تَزَيَّنَ بِالوَرَعِ اَن يَتَواضَعَ لِصاحِبِ الدُّنيا.

شایسته و زیبنده نیست برای کسی که به صفت ورع و تقوی آراسته است به صاحبان دنیا تواضع و فروتنی کند.

در احادیث شریفه آمده است هرکسی که به صاحبان دنیا به خاطر کسب اموال دنیا وطمع به ثروت آنها تملق وتواضع کندیک سوم ازدینش را ازدست داده است.



۸۷۲ ـ لا يَنفَعُ تَكَلُّمٌ بِحَقٍّ لا نَفاذَ لَهُ [۲۳۰]

فاروق ﷺ در نامه‌ای درباره‌ی اصول کلی قضاوت به ابوموسی اشعری ﷺ توصیه می‌کند اگر در قضاوت و داوری حقی بر تو ظاهر گشت فوراً آن را ادا کن، زیرا حقی که اجرا نشود سودی ندارد.

ملاحظه: امیرالمؤمنین ﷺ در باب امر به معروف و نهی از منکر نیز توصیه می‌کند که اظهار حق نفعی ندارد وقتی که طاقت و توان اجرایش نباشد. یعنی از امر به معروف چه فایده، اگر بر اجرای آن طاقت نداشته باشی.

تو نصیحت مکن که نینوشند	تا نگیرد نصیحتت در حلق
گفتن حق چه سودمند بود	چون نیابد روائیی بر حق

۲۳۰ ـ کتاب الفاروق محمد حسین هیکل، ج ۲، ص ۲۲۵ و ۲۲۶، کتابه الی ابی موسی الاشعری قطعه من ادب القضاء خالده علی الزمان فهو یقول بسم الله الرحمن الرحيم الی آخر الدستور.

۸۷۳ ـ لا يُوسَرُ أحَدٌ فِي الأسْلامِ بِشُهَداءِ السُّوءِ فَانّا لانَقبَلُ اِلاّ العَدولَ.[۲۳۱]

در پرهیز از شهادت ناحق

ما شهادت را جز از اصحاب عدل نمی‌پذیریم تا مبادا حقّی از کسی ضایع گردد.

هیچ کس در اسلام بر اثر شهادت ناحق و شهادت دروغین اسیر و زندانی نمی‌شود. چون در قانون اسلام اگر حقی بر اثر شهادت کذب ثابت گردد کیفر آن پیش خداست. پس بر انسان‌هاست که از آن اجتناب کند.

ملاحظه: مردی به نزد فاروق رضی الله عنه آمد و اظهار داشت در میان ما شهادت ناحق فزونی یافته است. چه می‌شود امیرالمؤمنین امر کند شاهدان دروغین را حبس و زندانی کنند تا مردم از آن پرهیز نمایند. ایشان در پاسخ او چنین گفت : ما هیچ کس را بر اثر آن زندانی نمی‌کنیم.



۸۷۴ ـ لَئِن بَقِيتُ اِلِى الحَولِ لأُلحِقَنَّ أسفَلَ النّاسِ بِأعلاهُمْ.

عمر رضی الله عنه به رأی ابوبکر رضی الله عنه بر می‌گردد

هر آینه اگر ماندم سال آینده در تقسیم غنایم و اموال عمومی گروه آخر را به گروه اول ملحق می‌نمایم و به طور مساوی اموال و جیره‌ها را تقسیم می کنم.

ملاحظه: ابوبکر رضی الله عنه با پیروی از پیامبر خدا اموال بیت المال و جیره‌ها را به طور مساوی در بین مسلمانان تقسیم می‌نمود. به عمر رضی الله عنه گفتند که او هم همچنین عمل کند. ایشان در جواب گفتند : من اولویت‌ها را در نظر می گیرم. به ترتیب الأقرب فالأقرب هر کس به پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم نزدیک‌تر باشد، عمل می کنم. در نهایت وقتی متوجه شد اموال و ثروت بالا گرفته است و نظام طبقاتی در حال شکل گرفتن است، نتیجتاً به رأی ابوبکر صدیق رضی الله عنه برگشت.



۸۷۵ ـ لَئِن عِشتُ حَتّی يَكثُرَ المالُ لاَجعَلَنَّ عَطاءَ الرَّجُلِ المُسلِمِ ثَلاثَةَ آلافٍ اَلِفٌ لِكُراعِهِ وَ سِلاحِهِ وَ اَلِفٌ نَفَقَةٌ لَهُ وَ اَلِفٌ نَفَقَةٌ لأهلِهِ.

افزایش حقوق مجاهدین و شهروندان

اگر من تا هنگامی که غنائم و واردات حکومت اسلامی فزونی یابد، در حال حیات باقی بمانم، مصمم هستم که معاش هر فرد مسلمانی راتا سه هزار درهم افزایش دهم. هزار درهم برای اسب و سلاحش، هزار درهم برای نفقه‌ی خودش و هزار درهم دیگر برای نفقه‌ی اهل و عیالش.

۲۳۱ـ شرح نهج البلاغه لابن أبی‌الحدید، ج ۱۲ کلمات حضرت عمر رضی الله عنه

فاروق اعظم ﷺ در نهایت کار خود بر آن شد که بر دستمزد و عطایای مجاهدین و شهروندان بیافزاید. بر این اساس در سال آخر خلافت اعلام نمود اگر تا آن هنگام که اموال بیت‌المال فزونی می‌یابد و عمر امانتم وفا کند مقرّر می‌دارم که عطایا و جیره‌ی هر فرد مسلمانی سه‌هزار درهم منظور گردد. یک هزارش برای اسبان و نفقه و هزینه‌ی آنها، و یک هزار دیگر برای هزینه‌ی سفر و یک‌هزار باقی‌مانده‌ی آن بابت نفقه‌ی اهل و عیالش. (رحمت خدا بر عمر باد) که او همیشه در فکر و اندیشه‌ی رفاه حال سپاهیان و مجاهدین بود چون رضای خدا را در آن می‌دید.



۸۷۶ ـ لَئِن كَثُرَ المالُ لأفرِضَنَّ لِكُلِّ رَجُلٍ اَربَعَةَ الاف دِرهَمٍ أَلفٌ لِسَفَرِهِ وَ اَلفٌ لِسُلاحِهِ وَ أَلفٌ لِاَهلِهِ وَ أَلفٌ لِفَرَسِهِ وَ بَغَلِهِ.

اگر اموال در بیت المال بیشتر شود و درآمد و واردات فزونی یابد مصمم هستم که برای هر مردی چهارهزار درهم منظور نمایم . هزار درهم آن برای هزینه سفرش، هزار درهم برای سلاح و تجهیزات جنگی، هزار درهم برای نفقهٔ اهل و عیالش و هزار درهم برای اسب و قاطری که در اختیار دارد.

ملاحظه: در روایت دیگری از فاروق آمده است که اگر تا سال دیگر زنده بمانم افرادی را که در رتبه پایین قرار گرفته اند با افرادی که در رتبه‌ی بالا قرار دارند همه را در یک ردیف قرار خواهم داد. فاروق چون متوجه شد که عدّه‌ای به علت افزایش حقوق و معاش خود، مازاد بر زندگی روزمره خود را وسیله‌ای برای تجارت و بازرگانی قرار داده‌اند و از آن طریق نظام طبقاتی بوجود آمده است، لذا بر آن شد که در تقسیم غنائم و اموال تغییر جهت دهد و روش حضرت ابوبکر صدیق ﷺ را پیش گیرد که آن عبارت‌بود از مساوات در تقسیم معاش و غنائم. بحق این امر بهترین نمونه از یک عدالت اجتماعی است که مردم را در حقوق، مساوی فرض کرده و در یک‌ردیف قرار دهند، اما تقدیر چنین شد که ایشان قبل از پیاده کردن آن‌که نمونه‌ای کامل از عدالت اجتماعی است به مقام شهادت نائل آمدند. قابل تذکر است که با تعمق در محتوای این چهار شماره که شرح آن گذشت پیداست که فاروق اعظم شخصیتی جامعه‌گرا و واقع بینی بوده‌اند و در همه‌ی ابعاد حال و اوضاع ملت و رعیت را مد نظر قرار داده و چنان چه در هر موردی قابل تعدیل بود بدان توجه خاصی را مبذول می‌داشتند.



۸۷۷ ـ لَئِن نُمتُ النّهارَ أُضَيِّعَنَ الرَّعيَةَ [۲۳۲]

هر آینه اگر در روز به خواب فرو روم کار رعیت و ملت را ضایع می‌کنم.

اصل داستان:

وقتی معاویه پسر خدیج از طرف حاکم مصر به حضور امیرالمؤمنین وارد شد و پیام فتح اسکندریه را تقدیم نمود: امیر المومنین پرسید: یا معاویه وقتی که به صحن مسجد آمدی تا مرا ملاقات کنی، تصور تو درباره‌ی من چگونه بود؟ در جواب گفت: تصور کردم که امیرالمؤمنین در حال استراحت است. فرمود: یا معاویه چه تصور نامطلوبی درباره‌ی من داشتی، اگر من در روز به خواب بروم کار ملت و رعیّت را ضایع کرده‌ام.

در روایت دیگری از عمر رضی الله عنه آمده است که اگر به شب هم به خواب استراحت بروم کار خود را ضایع کرده‌ام یا معاویه. با وجود این دو حالت مهم چگونه می توان به خواب و استراحت فرو رفت. راویان اخبار گفته‌اند: خواب و استراحت امیرالمؤمنین رضی الله عنه شبانه‌روز بیش از چند ساعتی متفرقه و پراکنده نبوده است و آن به این خاطر بوده است که همواره در اندیشه‌ی رفاه ملت و رعیت و رسیدگی به امور مملکت بوده است.

سعدی چنین می‌فرماید:

ألا تا به غفلت نخسبی که نوم　　　حرام است بر چشم سالار قوم



۸۷۸ـ لَبِئسَ الثَّمَنُ اَن يَكوُنَ حَظُّ أمرءٍ مُوالاةُ عَدُوِالله الداعِي اِلي مَعاصِيهِ. [۲۳۳]

چه بهای بی‌ارزشی است این که ثمرهٔ کار انسان و بازتاب عمل او در آخرت فقط دوستی و محبت و ارتباط با دشمنان خدا بوده باشد. دشمنانی که مردمان را به گناه و معصیت دعوت می‌کنند.



۸۷۹ ـ لَحِرفَةُ أحَدِهِم أشَدُّ عَلَيَّ مِنْ عَلَيَتِهِ (عَلَيَتِهِ. فَقرهِ).

در اهتمام به حرفه و کسب و کار مردم

هر آینه تهیه‌ی کسب و کار و حرفه و صنعتی برای یکی از این جوانان و تهیّه‌ی کاری در حق آنان برمن مهم‌تر است از این که فقر و بینوایی آنان را از طریق بیت‌المال چاره کنم.

ملاحظه: به امیرالمؤمنین رضی الله عنه خبر رسید که جوانان در انفاق اسراف می‌کنند. اموال زندگی را که در اختیار دارند، ریخت و پاش می‌کنند. آن گاه عدم اشتغال آنان را خطری جدی در فساد اخلاقی و

۲۳۲ـ اخبار عمر طنطاوین، ص ۲۹۰. و لئن نمت الليل لاضيعن نفسي فكيف بالنوم.

۲۳۳ـ اخبار عمر ۱۹۱

ولخرجی آنان تلقی کرد. بدین خاطر مصمم شد که برای حفظ حرمت جوانان این نسل آینده‌ی جامعه‌ی بشریت صنعت و پیشه‌ای را برای آنان تدارک ببیند تا قدر نعمت را دانسته و بدان مشغول و سرگرم باشند و هزینه‌ی خود را بر بیت المال عمومی تحمیل نکنند. ظاهر امر این است که این جوانان به علت بیکاری از بیت المال تغذیه می‌کردند. به این دلیل بود که فاروق به تهیه‌ی کار برای آنان می‌پردازد و این امر یکی از اسلوب‌صحیح سیاست مملکتی او در امور اقتصادی و اجتماعی مملکت است. یعنی عامل اصلی فقر و بینوایی نبودن کسب و کار و فقدان ابزار کار است. در واقع نبودن کارگاه‌های تولیدی و صنعتی و کمبود فرصت‌های شغلی در هر شرایط عامل اساسی در فقر و بینوایی و بدبختی ملت‌ها و سقوط فعالیت و نیروی کاری آنهاست. بر دولت مردان است که در راستای سیاست کاری خود به این معضل بپردازند و این خلاء را پر کنند.



۸۸۰ ـ لُحومُ المُؤذِنینَ مُحَرَّمَةٌ عَلی النّارِ.

در ارزش اذان گفتن

گوشت بدن مردان مؤذن از طعمه‌ی آتش دوزخ محفوظ و در امان است.

در روایتی دیگر از فاروق ﷺ در رابطه با ارزش اذان گفتن آمده است: «**لَو اُطیقُ الأذانَ مَعَ الخَلافَةِ لأذَّنتُ**» که اگر با منصب خلافت وظیفه‌ی اذان گفتن را نیز می‌توانستم انجام دهم آن را به عهده‌ی خود می‌گرفتم. این سخن بر اهمیت اذان گفتن در اسلام دلالت دارد.



۸۸۱ ـ لَستُ اُریدُ اَن تَتَّبِعُوا هَوایَ فَمَعَکُم مِنَ اللهِ کِتابٌ یَنطِقُ بِالحَقِّ [۲۳۴]

در پیروی از کتاب خدا

من نمی‌خواهم که از آرزوهای من تبعیت کنید در حالی که کلام خدا و کتاب آسمانی پیش روی شما و در دسترس شماست و به حق ناطق و گویاست.

امیرالمؤمنین ﷺ در همه‌ی کارها بر تبعیت و پیروی از کلام خدا و سنت رسول خدا تأکید داشته است. ایشان در مورد سرزمین‌های سواد العراق (زمین‌های بین دجله و فرات) در مشورت با بزرگان اصحاب آنان را به پیروی از کتاب خدا سفارش نمود. فرمودند: من نمی‌خواهم از رأی‌من پیروی کنید. کتاب خدا با شماست. از آن پیروی کنید. در این راستا به آیه‌ی «**وَالذینَ جاؤوا مِن بعدهِم**» استناد فرمود که در موضوع در شماره ۶۸۶ ذکر شده است.

۲۳۴ ـ الفاروق عمر، ج ۲، باب تقسیم زمین‌های مفتوحه، نظرخواهی از کبار اصحاب رسول الله.

۸۸۲ ـ لَستُ بِالخِبِّ وَ لكِنَّ الخِبَّ لا يَخدَعُنِي.

نه فریبکاری و نه فریب خوردن

من نه فریبکارم و نه فریب می‌خورم. و آن قدر هوشیارم که هیچ فریبکاری نیز نمی‌تواند مرا فریب دهد . شعر از سردار خان :

در سرشتم نیافرید فریب — خالق جن و انس و رب و دود
لیک خادع نمی‌تواند نیز — به خلافم ره حیل پیمود



۸۸۳ ـ لِقاءُ الإخوانِ جَلاءُ الأحزانِ.

ملاقات یاران و دیدن دوستان باعث زدودن غم و ناراحتی است.

به حقیقت دوستان صادق و نیک‌پندار در زمان آسایش موجب آرامش قلب و زینت‌بخش مجلسند و به هنگام سختی معاون و همکارِ جان نثارند.



۸۸۴ ـ لَقَد اِبتَلَيتُ بِوِلايَةِ الأمَّةِ (اَى الخَلافَة)

فاروق اعظم رضی الله عنه در یکی از خطبه‌های خود و به آن هنگام که به مقام خلافت برگزیده شد در منبر اعلام داشت : که هر آینه من در امر امارت بر شما و در تصدی امور مسلمین به آزمون گذاشته شده‌ام.

در جمله‌ای دیگر از فاروق چنین نقل شده است : به‌راستی من این مهم را در حق خود امتحانی بس بزرگ می‌پندارم. «**اِنَّ اللّهَ اِبتَلاكُم بِي وَ ابتَلانِي بِكُم**». خداوند شما را به من و مرا به شما به آزمون گذاشته است و همه را در برابر یکدیگر مورد امتحان و آزمون قرار داده است، تا در چه حدی آن را در توان داریم.



۸۸۵ ـ لَقَد أكتَوَيتُ كَيَّةً بِنارٍ ما أبرَأَتْ مِن أَلَمٍ وَ لا شَفَتْ مِنْ سَقَمٍ.

پرهیز از عمل داغ نمودن

هر آینه که من یک مرتبه خود را با آتش داغ کردم که نه درد و المم را بهبود بخشید و نه بیماریم را شفا داد.

یعنی نباید کاری را انجام داد که سرانجام آن در عالم آخرت آتش سوزان دوزخ باشد که آن نه درد و الم را بهبودی می‌دهد و نه بیماری‌را شفا می‌بخشد بلکه درد و الم را افزون می گرداند. در کل

عمل داغ کردن نوعی امتحان و آزمون در کارهاست.



۸۸۶ ـ لَقَد آلَیْتُ عَلی نَفْسِی اَلاّ أذُوقَ السِّمْنَ وَ اللَّحْمَ حَتّی یَشبَعَ مِنهُما المُسلِمُونَ جَمیعاً (قالَها عامَ المَجاعَة).

هرآیینه بر علیه نفس خود تصمیم گرفتم و قسم خوردم که تا همهٔ مسلمانان از چربی و لبنیات و گوشت سیر نشوند آن را تناول نکنم.

مختصری از داستان:

فاروق رضی‌الله‌عنه در سال قحطی از جهت احساس درد و الم مسلمانان مصمم گشت تا خداوند عالمیان بلای قحطی و خشکسالی را برطرف نسازد از لبنیات و گوشت و چربی استفاده نکند. وقتی بزرگان اصحاب از وی خواستند که بر خود سخت نگیرد و مقداری از از گوشت و چربی را که به حضور ایشان آورده بودند میل کند از آن امتناع ورزید و در پاسخ آنها فرمود: تا درد و الم ملت و رعیت را احساس نکنم چگونه می‌توانم به مشکل آنها رسیدگی کنم.

در اینجا این شعر سعدی صدق می‌کند که می‌فرماید :

آن که در تنعم و راحت زیست   او چه داند که حال ملّت چیست



۸۸۷ ـ لَقَدْ جاءکَ بِحَسَبِ الدُّنیا وَ الآخِرَةِ أمّا حَسَبُ الدُّنیا فَالمالُ وَ أمّا حَسَبُ الآخِرَةِ فَالتَّقوی (قالَها لِاَحَدِ الوُلاّة). [۲۳۵]

در رفع تبعیض نژادی

هر آیینه این مرد آن چه را که برای دنیا و آخرت کفایت می کند به نزد تو آورده است. آن چه را که برای حرمت و اعتبار دنیوی است، مال و ثروت است. و آن چه را که برای آخرت کفایت می کند تقوی و پرهیزکاری است. و این مرد دارای هر دوی آن است.

فشرده داستان:

مردی از غلامان به خواستگاری خواهر مردی از قریشیان رفت. مال فراوانی را به مهریه اعلام کرد. اما مرد قریشی او را رد کرد. وقتی عمر بر قضیه اطلاع حاصل کرد پرسید : چرا این مرد را رد کردی؟ او مرد صالحی است و مهریه‌ی مطلوبی را نیز به خواهرت پیشنهاد کرده است. مرد قریشی گفت یا امیرالمؤمنین ما دارای اصل و تباری و اسم و رسم و اعتباری هستیم و این مرد با ما هم سطح

۲۳۵ ـ ازاله الخفاء شاه ولی الله محدث دهلمی جلد دوم ـ ص ۶۱

نیست. امیرالمؤمنین در توجیه او چنین فرمود: اگر خواهرت به این مرد تمایل دارد او را بـه عقـدش در بیاور. آن گاه او به توصیه‌ی امیرالمؤمنین با خواهرش به مشورت نشست. وقتی او را متمایـل بـه ازدواج با این مرد دانست خواهرش را به عقد او درآورد و امر امیرالمؤمنین را اجرا کرد.

فاروق رضی‌الله‌عنه ازدواج بین قبایل را هم وسیله‌ای برای اُنس و الفت بین قبایل دانسته است و بـا ایـن گونه توصیه‌های حکیمانه بر تبعیض‌نژادی مُهر بطلان زده است که در اسلام مسئله تقوا و کرامـت و شخصیت ذاتی مطرح است که آیه‌ی ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ ٱللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾ بر آن دلالت دارد.



۸۸۸ ـ لَقَد خَشِيتُ اَن يَطولَ بالنّاسِ زَمانٌ حَتّى يَقُولَ قائِلٌ لا نَجدُ الرَّجمَ فِي كِتابِ الله فَيَضِلّوا بِتَـركِ فَرِيضَة أنزلَها الله اَلا وَاِنَّ الرَّجمَ عَلى مَن زَنا وَقَد اَحصَنَ اِذا قامَتِ البَيِّنَةُ [۲۳۶]

من بیم آن دارم که در طول زمان این مسئله به فراموشی سپرده شود و کسی بدون دلیـل اظهـار کند که ما چیزی جز شلاق‌زدن را در آیه‌ی «فَاجلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنهُما مِـأة جَلـدَة» در قـرآن کـریم نمی‌یابیم. آن‌گاه گمراه شده و این فریضه را ترک کنند.

شرح داستان:

حضرت عمر رضی‌الله‌عنه در روز جمعه و پس از اذان به پا خاست و بر منبر رسول خدا رفـت خـدا را سپاس گفت و بر روان پاک رسول خدا ﷺ درود فرستاد و سپس گفت : من تذکر این مطلـب را بر خود ضروری می‌دانم و شاید هم بیان این مطلب با مرگ من فاصله‌ی چندانی نداشـته باشـد. هـر کس این مطلب را به درستی تعقل کند و آن را به درستی به خاطر بسپارد بر اوسـت کـه آن را بـر مردمان بازگو کند و اگر به درستی تعقل نشود نباید کسی بـر مـن دروغ گویـد و آن را نـاقص و متروک نقل کند. خداوند متعال محمد را به حق فرستاد و کتاب خود را به حق بر او نـازل کـرد. از جمله کتاب خداست آیه‌ی رجم و ما آن را تلاوت نمودیم و تعقل کردیم. و آن را بـه درسـتی بـه خاطر سپرده‌ایم. پیامبر خدا در حیات خود آن را اجرا کرده و مستحقین را سنگسار کرده‌اند و ما نیـز آن را به اجرا گذاشته و مستحقین را رجم کرده و سنگسار نموده‌ایم.

من اعلام می‌دارم که مساله رجم در کلام خدا و در اسلام امر متحقـق و لازم‌الاجـرا مـی‌باشـد و اجرای آن درحق کسانی است که به عمل زنا مرتکب گشته‌اند ولی شرط اثبات آن اقامه‌ی دلیل یـا اعتراف به آن است. یعنی نباید بدون دلیل عمل کرد و به مجرّد شـایعه‌سـازی، مـسلمانان را هتـک حرمت نموده و شخصیت معنوی آنان را ترور نمود. چون به حق اسـلام حـامی شـرف و کرامـت

۲۳۶ ـ کتاب عمر ابن خطاب حیاته علمه و ادبه الدکتر علی احمد الخطیب ـ ص ۱۸۵

انسان‌هاست و بدون دلیل بر هیچ کس و کسانی ظلم و ستمی را روا نداشته است.



۸۸۹ ـ لَقَد کانَ رَسولُ اللهِ یُعطِی المُؤَلَّفَةَ قُلوبُهُم وَ الإسلامُ یَومَئِذٍ ضَعیفٌ أمّا الیَومَ فَقَد اَعَزَّ اللهُ دینَهُ وَ اَعلَی کَلِمَتَهُ فَمَن شاءَ فَلیُؤمِن وَ مَن شاءَ فَلیَکفُر وَ لَن یَتَّسعَ هذا الدّینُ الاّ لِمَن یَدخُلُهُ راغباً مُؤمِناً.[۲۳۷]

هر آیینه رسول خدا در برنامهٔ خود دربارهٔ مؤلفه القلوب کاری درست و دستور به حقی را اجرا فرمود. آن گاه که رسول خدا از سهم زکات سهم معینی را به مؤلفه القلوب تخصیص داده بودند. این کار بدان دلیل بود که در آن برهه از زمان دین ضعیف بود و رعایت احوال آنان امری ضروری بود تا از این طریق این گروه دلگرم و پایه‌ی عقیده و باورشان مستحکم و پایدار گردد. امّا امروز و در حال حاضر که خداوند عالمیان به این دین عزیز و ارجمند، عزت بخشیده است و پایه‌ی آن را مستحکم و استوار گردانیده است این ضرورت رفع گشته است به طوری که هر کس می‌تواند با میل و رغبت خود مؤمن یا کافر باشد و این وسعت و مجال فقط برای کسانی است که با میل و رغبت خود ایمان می‌آورند و به آن علاقه‌مند و پای‌بند خواهند بود. لذا من مصلحت نمی‌بینم که مؤلفه القلوب از زکات دارای سهم ویژه‌ای باشند و این حق برای آنها همیشه ماندگار باشد.

ملاحظه: فاروق رضی‌الله‌عنه دربیان این مطلب می‌خواست که حاکمیت‌مطلق اسلام را اعلام کند که اسلام دارای عزت و شکوه است. اسلام امروز دینی است پیروزمند ـ گسترده و پایه و اساس آن مستحکم و استوار است. اگر رسول خدا از صدقات و زکات، سهم معینی را به مولفهٔ القلوب عطا نموده و احوال عمومی آنها را مراعات کرده‌اند، به این دلیل بوده است تا آنها به آیین مقدس اسلام دلگرم و در پناه اسلام با خاطر آسوده زندگی کنند در آنروز و در آن مقطع زمانی اسلام ضعیف و نوپا بود. اما امروز خداوند ذوالجلال به این دین مقدس عزت بخشیده است و شعار «کلمة الله هی العلیا» در سطح مملکت روم و فارس طنین‌انداز است. ضرورتی به اعطای سهمیه زکات به مولفه القلوب را نمی‌بینم. هر کس می‌تواند با میل و رغبت خود مسلمان شود و در کنار اسلام از رحمت خدا برخوردار گردد و نیز می‌تواند کافر شود و راهی دیگر را برای خود انتخاب کند. آری فاروق بر این اساس سهم مولفه القلوب را قطع کرد. که آن اجتهادی مبتنی بر نص کتاب خدا بود.[۲۳۸]

۲۳۷ ـ کتاب الفاروق محمد حسین هیکل، ج ۲، صفحات ۲۸۳ ۲۸۴، ان الله اعز الاسلام و اغنی عنکم

۲۳۸ ـ کتاب الفاروق، محمد حسین هیکل، ج ۲. هذا اجتهاد من عمر فی تطبیق نصٍّ من نصوص کتاب الله.

۸۹۰ ـ لَقَد كُنّا أذِلاّءَ فِي الجاهِلِيَةِ فَاَعَزَّنَا اللهُ بِالإيمانِ بِهِ فَمَهما طَلَبنَا العِزَّ مِن غَيرِهِ اَذَلَنا اللهُ.

در قطع سهم مؤلفه القلوب

هر آینه ما در عصر جاهلیّت ملّتی ذلیل و خوار و بی‌اعتبار بودیم. به وسیله‌ی اسلام خداوند ما را عزت بخشید. پس هر گاه شکوه و عزت خود را از غیر خدا بخواهیم بی گمان ما را ذلیل وخوار می گرداند.

اشاره‌ی کوتاه به داستان این موضوع

این داستان هنگامی بود که حضرت عمر رضی الله عنه پس از فتح شام به آن دیار سفر نمود. در نزدیکی‌های شهر قدس فرماندهان به استقبال آمدند. وقتی وی را در آن لباس ساده و بی‌آلایش و سوار بر اسبی لنگ و بدون زین مشاهده نمودند. از وی درخواست کردند که به خاطر ابهّت اسلام در انظار رومیان آنها را تغییر دهد. و جامه‌ای نو پوشیده و بر اسبی چابک سوار شود. ایشان در توجیه آنان فرمود : که عزت ما به اسلام است نه به این شأن و شکوه ظاهری.



۸۹۱ ـ لَقَد لِنتُ لِلنّاسِ حَتّى خَشِيتُ اللهَ فِي اللينِ ثُمَّ اِشتَدَّتُ عَلَيهِم حَتّى خَشِيتُ اللهَ فِي الشِدَّةِ فَأينَ المَخرَجُ؟ (قالَها فِي اَحَدِ خُطَبِهِ) [۲۳۹]

هر آینه که من آنقدر با مردمان مهربانی کرده و با نرمی و ملایمت با آنها رفتار کرده‌ام که از افراط در آن بیم دارم خداوند مرا مورد مواخذه و محاسبه قرار دهد و آنقدر هم با مردمان در پاره‌ای از موارد سخت گیر بوده و با آنها با تند خویی رفتار نموده‌ام که بیم آن دارم از تفریط در آن مشمول عذاب و محاسبه‌ی شدید خداوندی شوم. پس در این صورت راه گریز من به کجا باشد.

اگر خداوند عالمیان مرا مشمول عنایت و رحمت خود قرار ندهد بیگمان به هلاکت رفته‌ام.

سیر داستان به شرح زیر است:

جمعی از اصحاب کبار، عبدالرحمن بن عوف را به حضور امیرالمؤمنین سفارش کردند تا درخواست کند امیرالمؤمنین کاری کند هیبت و شکوه وی که دلها را فرا گرفته است کمتر شود چه بسا کسانی چنین بیان کرده‌اند که از هیبت و شکوهش نمی‌توانند خواسته‌های خود را در حضور بازگو کنند که ناگزیر همان طور که آمده‌اند برمی گردند. عبدالرحمن بن عوف به این منظور روزی به نزد ایشان رفت و مطالبی را با وی در جریان گذاشت. امیرالمؤمنین پرسید : تو را به خدا این پیشنهاد از علی و عثمان و طلحه و زبیر و ... است یا از شخص خود عبدالرحمن. گفت : آری این

---

۲۳۹ ـ اخبار عمر طنطاوین، ص ۱۵۹.

پیشنهاد و خواسته‌ی آنهاست. آن گاه امیرالمؤمنین فرمود: «وَ اللهِ لَاَنَا اَشَدُّ مِنهُم فَرَقاً مِنهُم مِنّی». به خدا قسم بیم من از محاسبه‌ی خدا درباره‌ی آنان بیشتر از بیم آنان از من است. پس ای عبدالرحمن راه نجات من کجاست؟ سپس به شدّت گریست و از جای خود برخاست و بیرون رفت. دیدم که عبایش را به دنبال خود می‌کشانید. عبدالرحمن بن عوف از مشاهده این حال گفت: **«أفٍّ لَهُمْ مِن بَعْدِکَ»** بعد از تو وای بر این مردم. در مقایسه حال ابوبکر با حال عمر رضی الله عنه در اخبار آمده است که ملایمت و نرم‌خویی و شفقت و مهربانی ابوبکر صدیق به حدّی بود که بچّه‌های مسلمانان وقتی او را می‌دیدند به سویش می‌شتافتند و با کلمه‌ی یا اَبَتِ ای پدر عزیز به او سلام می‌کردند و خود را به آغوش پر مهر و محبت او می‌انداختند و او هم دست‌های پرنوازش و مهربان خود را به روی آنها می‌کشانید و آنها را مورد محبت قرار می‌داد.

امّا فاروق به حدّی سخت‌گیر و تندخوی بود که هرگاه مردم او را می‌دیدند از هیبت و شکوه وی به کنار رفته و ناظر بودند تا چه کار می‌کند. وقتی ایشان متوجه این قضیه شدند که مردم از سخت‌گیری وی چه در حیات رسول خدا و چه در حیات خلیفه‌ی اسلام بیم دارند آنها را به مسجد خواند و طی خطبه‌ای موضع خود را در حیات پربرکت پیامبر خدا و در عصر خلافت صدیق رضی الله عنه بیان کرد و اعلام نمود که سخت‌گیری و شدّت عمل او با نرم‌خویی و ملایمت پیامبر صلی الله علیه و سلم و ابوبکر رضی الله عنه به هم آمیخته است. در هر جایی که ضرورتی بود شمشیر از غلاف کشیده بود و آن را در اجرای دستور به کار می‌گرفت. و درباره‌ی وضع فعلی خود اعلام نمود که سخت‌گیری او پس از تصدی امور فقط بر ظالمان و ستمگران است و نرم‌خویی و ملایمتش با فقرا و مستمندان به مانند تبادل عواطف و خوشرویی آنها با یکدیگر و در بین همدیگر صورت می‌گیرد و بدان شیوه با آنان رفتار خواهد شد.



۸۹۲ـ لَقَد هَمَمْتُ اَنْ آمُرَ بِالصَّلاةِ فَتُقامَ ثُمَّ آمُرَ رَجُلاً فَیَئُمَّ النّاسَ ثُمَّ اَنطَلِقَ مَعِیَ بِرِجالٍ مَعَهُم حَزَمٌ مِن حَطَبٍ اِلی قَومٍ لا یَشهَدُونَ الجَماعَةَ فَأُحرِقَ عَلَیهِم بُیُوتَهُم بِالنّارِ (قالَها فِی الّذینَ لا یُراجِعُونَ المَساجِدَ).

در اهمیت به نماز جماعت

هر آینه من تصمیم دارم که امر کنم نماز جماعت اقامه شود و به کسی امر کنم که امام جماعت باشد. سپس خود همراه جمعی با مقداری هیزم و چوب خشک به سوی کسانی که در جماعت حاضر نمی‌شوند حرکت کنم و خانه و کاشانه‌ی آنها را به آتش بکشم تا طعمه‌ی حریق گردند. تا کیفر عمل خود را لمس کنند. باشد که دیگران هم پند گیرند و این مهم را ترک نکنند.



۸۹۳ـ لَقَد هَمَمْتُ اَنْ اَبْعَثَ رِجالاً اِلی هذهِ الأمصارِ فَینظُروا کُلَّ مَن لَهُ جِدةٌ وَلَم یَحُجَّ فَیضرِبُوا عَلَیهِمُ الجِزیَةَ ما هُم بِمُسلِمِینَ (قالَها فِی الَّذینَ یَجِدُونَ المالَ وَلَم یَحُجّوا).

هر آینه من تصمیم دارم که جمعی را از طرف خود به شهرهای تحت حکومت اسلامی بفرستم تا جستجو کنند و متوجه گردند چنانچه کسانی که واجد شرایط حج خانه‌ی خدا هستند و به حج نرفته‌اند، بر آنها جزیه تعیین کنند زیرا آنها از جمله‌ی مسلمین نیستند.

در کتاب خدا در آیه‌ی ﴿لله عَلی النّاسِ حِجُّ البَیتِ مَن اِستَطاعَ اِلَیهِ سَبِیلاً فَمَن کَفَرَ فَاِنَّ اللهَ غَنِیٌّ عَنِ العالَمِینَ﴾ به این نکته‌ی اخیر اشاره شده است که کسانی استطاعت حج دارند و به حج نمی‌روند به آیات خدا کافرند و خداوند از همه‌ی عالمیان بی‌نیاز است.



۸۹۴ـ لَقَلیلٌ فِی رِفْقٍ خَیرٌ مِن کَثیرٍ فِی عُنْفٍ (اِرفاق)

سهولت در وصول مالیات و خراج

هر آینه وصول مقداری کم از مالیات و خراج به خاطر ارفاق با مسلمانان بهتر است از مقدار زیادی از آنان که با زور و عنف وصول گردد.

زیرا در آن عدالت و مردم‌سالاری بیشتر جلوه‌گر می‌شود. این مقوله در توصیه به مأمورین وصول مالیات‌ها و متصدیان آن آمده است که آن نمونه‌ای دیگر از عدالت پروری و مهرورزی خلیفه اسلام در حق مسلمانان است و شیوه‌ی رفتار رسول خدا با مسلمانان است که در مورد وصول زکات در جمله‌ی «إیاکم و کرائم الأموال» به ارفاق با مسلمانان اشاره شده است.



۸۹۵ـ لِکُلِ أناسٍ فِی بَعِیرِهِم خَیرٌ.

برای هر فردی در شترانی که دراختیار دارد نوعی ازخیر و برکت وجود دارد.

۱ـ استفاده‌ی سواری در سیر و سفر و در حمل و نقل وسایل و ابزار مورد نیاز از محلّی به محلّ دیگر. ۲ـ استفاده‌ی گوشتی و شیردهی به لحاظ تأمین مواد خوراکی و استفاده از پشم و موی آن در تهیه‌ی پوشاک و تزئین وسایل منزلی و تهیه‌ی خیمه ها و چادرهایی که به عنوان محل سکونت از آن استفاده می کند. ۳ـ استفاده از سود بازرگانی آنها در خرید و فروش اصل و فرع آن. ۴ـ بقای نسل به قصد زینت اموال و استفاده‌ی مادی از آنها.

ملاحظه: در جمله‌ای از فاروق نیز این عنوان آمده است «**لکل أناسٍ فِی حمیلهم خیرٌ**» مردم در فرستاده و پیام‌آور خود به نزدیکان نوعی خیر و بهره را منظور نموده‌اند و به آن می‌اندیشند و

براساس آن او را به عنوان نماینده و فرستاده‌ی خود می گمارند. مـردم کوفـه گروهـی را بـه نـزد امیرالمؤمنین فرستادند. مردی به نام عرباء پسر خشم مجوسی حامل پیام آنان بود، او مردی بـه ظـاهر ضعیف البنیه و لاغر اندام و دارای لباس کهنه و مندرسی بود. اما با این حال او مردی خوش کـلام و خوش بیان و دارای اخلاق و عملی خوب و آراسته به حسن بیان بود. در وقـت ملاقـات سـخنان او امیرالمؤمنین را در تعجب و شگفت انداخت. پس گفت: به این جهت است مردم کوفه او را فرستاده و سخنگوی خود کرده‌اند. و وی را بر دیگران برتر شمرده‌اند. این امر به مثابه‌ی ضرب المثلی اسـت که گفته شده است : یعنی خبره و بصیرت این مرد بالای هیأت و منظره‌ی اوست.[۲۴۰]



۸۹۶ ـ لِكُلِّ شَيءٍ شَرَفٌ وَشَرَفُ المَعرُوفِ تَعجِيلُهُ.

هرچیز در حدّ ذات خود دارای شرف و اعتباری است و از ارزش مخصوصی برخـوردار اسـت. شرف و اعتبار عمل نیک و حرمت و ارزش کارهای خوب و عام‌المنفعه در تعجیل آن است.

هـر چـه انـدر ممالـک یـزدان ... گـشت موجـود از کثیـر و قلیـل
هـست هـر چیـز از آن ... شـرف خیـر نیـست جزتعجیـل



۸۹۷ ـ لَمّا جَمَعَ عُمَرُ النّاسَ فِي صَلاةِ التَّراويحِ قالَ نِعمَ البِدعَةُ هذِهِ.

وقتی که حضرت عمر رضی الله عنه مردمان را به اقامه‌ی نماز تراویح در مسجد جمع کرد و بـه صـورت جماعت مردمان را منظم دید فرمود: چه کار خوب و پدیده‌ی جدیدی است این امر که مردمـان در یکجا به جماعت نماز تراویح می‌خوانند.

در کتاب ارشاد الساری شرح بخاری جلد ۳ صفحه۴۲۸ درباره‌ی مشروعیت نماز تراویح در عصر پیامبر صلی الله علیه وسلم در روایتی از عروه بن زبیر از عایشه ام‌المؤمنین آمده است که به تناسب موضوع به ذکـر آن می‌پردازد.

در شبی از شب‌های رمضان پیامبر صلی الله علیه وسلم در قلب شب به مسجد رفت. جمعی به صورت جماعـت نماز تراویح را در حضور پیامبر خواندند. شب دوم که اطلاع یافتند جمعیت بیشتر شـد و بـه مـسجد آمدند. پیامبر خدا نیز به مسجد آمد و نماز تراویح را با آنها به جماعت خواند.

در شب سوم که مسلمانان بیشتر اطلاع یافتند جمعیت به حدّی زیاد شد که مسجد ظرفیـت آن را

۲۴۰ـ شرح نهج البلاغه لأبن إبی الحدید ج ۱۲ ص ۱۶۹ عنوان « و فی حدیثه لکل ....»

نداشت. پیامبر تا هنگام نماز صبح به مسجد نیامد. پس از ادای نماز صبح در خطاب به مسلمانان فرمود من از آمدن شما به مسجد بی‌اطلاع نبودم و به این خاطر برای نماز جماعت به مسجد نیامدم چون بیم آن داشتم که بر شما واجب گردد و توانایی آن را هم نداشته باشید. بعد از رحلت پیامبر مردم بعضی به صورت انفرادی و بعضی به صورت جماعت آن را برگزار می‌کردند. وقتی امیرالمؤمنین عمر رضي الله عنه در شبی از شب‌های ماه رمضان که عروه بن زبیر راوی داستان نیز همراه او بود به مسجد آمد چون مردم را در برگزاری نماز تراویح متفرق و پراکنده دید که جمعی به صورت انفرادی و جمعی به صورت جماعت آن را برگزار می‌کنند. نگران شد و فرمود: و الله من بر این باورم که اگر مسلمانان را دستور دهم که نماز تراویح را به صورت جماعت و به اقتدای یک فرد واحد برگزار کنند بهتر است و نظم و انسجام مسلمانان هم در آن‌منظور گردیده است لذا بر این اساس و با این ذهنیت به ابیّ ابن کعب که بهترین قاری قرآن بود دستور داد که امام جماعت نماز تراویح تمام مسجد گردد.

وقتی که امیرالمؤمنین رضي الله عنه در پی این فرمان مردم را در برگزاری نماز تراویح به صورت جماعت منظم و منسجم دید خوشحال شد و فرمود: «یا عروة نعمت البدعة هذه» چه امر نیکو و پسندیده‌ای است که به این ترتیب این نماز را برپای می‌دارند و چه بدعت خوبی است این. آری با این سبک و شیوه‌ی نیکو از آن تاریخ در تمام جهان این نماز را به صورت جماعت برگزار می‌کنند و مسلمانان با شور و شوق زیاد از آن استقبال می‌کنند. امام علی وقتی که مساجد را به هنگام نماز تراویح در رمضان روشن و منوّر دید فرمود: عمر، مساجد را روشن و منور ساخته است. خداوند قبر او را منوّر و روشن نماید.[۲۴۱]



۸۹۸ ـ لِلقُلوبِ حَقائِقُ یُنشِئُها اللهُ اِنشاءً مِنها السِّرُّ وَ مِنها العَلانِیَّةُ فَأمّا العَلانِیَّةُ فَاَن تَکُونَ ما قَد ذامَّهُ فِي الحَقِّ سَواءً اَمّا السِّرُّ فَیُعرَفُ بِظُهُورِ الحِکمَةِ مِن قَلبِهِ عَلی لِسانِهِ وَ بِمُحَبَّةِ النّاسِ.

بیداری وجدان

در دل‌های انسان حقیقت‌های نهفته است که همیشه اشعه‌ی آن متشعشع و فروزان است که برخی از آن مخفی و پنهان و برخی دیگر آشکار و نمایان است. اما نشانه‌ی آشکار و علنی آن به این صورت است که همه چیز به نزد انسان یکسان است بطور مثال چه او را به خاطر گفتن حق مدح کنند و چه او را مذمّت کنند به نزد او یکسان است و بخش نهان آن حصول حکمت است که

۲۴۱ـ تاریخ الخلفاء للسیوطی، باب اولیات عمر، ص ۱۳۷. قال نورالله علی عمر فی قبره کما نوّر علینا فی مساجدنا.

در قلب انسان پیدا است و نشانه‌ی آن نیز در محبت کردن با مردمان متجلی و نمایان است.



۸۹۹ ـ لَما اَتِیَ عُمَرُ بتاجِ کِسری وَ سِوارِیهِ جَعَلَ یَقْلُبُهُ بِعُودٍ فِی یَدِهِ وَ یَقُولُ واللهِ اِنَّ الّـَذی اَدی اِلَینـا هذا لَاَمِینُ [۲۴۲]

درس عبرتی از روزگار

وقتی که تاج و جواهرات و حلقات زنجیره‌های متنوع از گنجینه‌ی شاهنشاهی ایران را به حـضور امیرالمؤمنین آوردند با چوب عودی که در دست داشت آن را زیر و رو کرد و همه‌ی قطعات طلاها را بررسی نمود آن گاه فرمود: قسم به خدا شایسته است این مردمان را ستود که ایـن همـه طـلا و جواهرات را دست نزده به سوی ما آورده‌اند. براستی اینها مردانی امین و درستکاری هستند

سعد بن ابی وقاص رضی‌الله‌عنه که مداٸن را فتح نمود و بر خزاٸن کسری واموال و غنیمت‌هـایی کـه از یزگرد بر جای مانده بود، دست یافت، غناٸم را تفکیک کرد و به تعداد لشکریان که بالغ بـر ۶۰۰۰۰ سواره بود به هر کدام ۱۲۰۰۰دینار بخشش کرد و به کسانی که در نبرد، شداٸد بیـشتری را متحمـل شده بودند امتیاز بیشتری داد سپس یک پنجم این مجموعه غناٸم را به مدینه فرستاد. وقتی کـه بـشیر بن الخصاصیه فرستاده سعد غناٸم را نزد امیر المومنین گذاشت چون او قبلاً به وسیله سعد در جریـان بود وقتی کثرت اموال را مشاهده کرد و متوجه شد که مسلمانان آنها را بدون کم و کاست تقـدیم نموده‌اند پس درخطاب به حاضرین چنین گفت: کسانی که این اموال را بدسـت آورده‌انـد و آن را نیز به درستی با خود به همراه آورده‌اند به راستی مردمان درستکار و امانتداری هـستند. فرمـود: «اِنَّ قَوماً اَدّوا هذا لَاُمَنَاءُ» علی بن ابیطالب فرمود: یا امیر المو منین تو پاک بودی و رعیت تو نیـز پـاک شدند و اگر تو خا ئن بودی رعیت تو نیز خاٸن می شدند. «**اِنَّکَ عَفَفتَ فَعَفَّت رَعِیَتُکَ وَلَـو رَتَعتَ لَرتَعَـت**» امیرالمؤمنین به سوی جامه های کسری، شمشیر و زره های یزگرد و صندوقچه های طلا و جواهرات و سایر اشیا نفیسی که به سوی او آورده بودند با چشم خیره نگاه کـرد لباسـهای فـاخر و نفیس یزگرد را برروی چوبی آویزان و در حضور خود نصب نمود تا مردم به عنـوان درس عبرتـی به آن تماشا کنند که ادامه داستان در شماره‌های ۶۴۵ ذکر شده است.

سعدی گوید:

توپاک آمـدی برحـذر بـاش و پـاک   که‌ننگ اسـت ناپـاک‌رفـتن بـه‌خـاک

---

۲۴۲ ـ تفصیل داستان در کتاب حیات عمر محمد شبلی ص ۱۴۷ عنوان سراقه ابن جعثم ص ۱۴۸

۹۰۰ـ لَمّا حَجَّ عُمَرُ قالَ لِغُلامِهِ كَم أنْفَقْتَ فِي سَفَرِکَ قالَ ثَمانِيَةَ عَشَرَ دِيناراً فَقالَ عُمَرُ وَيْحَکَ أجْحَفْنا بِبَيتِ المالِ المُسلِمِينَ.

وقتی که حضرت عمر رضی الله عنه از سفر حج فارغ شد و به منزل برگشت. از غلام خود پرسید : در این سفر چه‌قدر هزینه کردی؟ او گفت : هجده دینار. فاروق فرمود : وای بر تو به بیت‌المال مسلمین ظلم کردیم.

در روایت آمده است مردی به نام سیار بن نمیر که ناظر خرج بود وقتی فاروق از وی پرسید : چه قدر در سفر حج هزینه‌کردی؟ گفت : پانزده دینار. در روایتی دیگر گفت : یکصد و هشتاد دینار. امیرالمؤمنین گفت : راستی در این اموال ما اسراف کرده‌ایم. در اینجا ذکر این مطلب لازم است که هزینه‌ی سفر حج و عمره را در هر سال به دلیل این که حضور امیرالمؤمنین در سمینار حج در منا به خاطر رسیدگی به امور عمومی مسلمانان ضروری بود از بیت المال منظور کرده بودند. با این حال حضرت عمر رضی الله عنه در سفر حج و عمره صرفه‌جویی می‌نمود و آن هزینه‌ها را اسراف پنداشته است.



۹۰۱ـ لَمّا طُعِنَ قالَ لَهُ النّاسُ اِستَخلِف فَقالَ اَیُّ ذلِکَ ما أفعَلُ فَقَد فَعَلَهُ مَنْ هُوَ خَيرٌ مِنّي اِنْ اَترُکُ لِلنّاسِ أمرَهُم فَقَد تَرَكَهُ نَبِيُّ اللهِ صَلی الله عَليهِ وَسَلّم [۲۴۳]

وقتی که امیرالمؤمنین ضربت خورد و طبیب حاذق زخم وی را کاری و مؤثر دانست گفتند : یا امیرالمؤمنین جانشینی تعیین کن. در جواب فرمود : هرکدام از آن را تعیین و عدم تعیین که انجام ندهم کسی بهتر از من آن را انجام داده است. اگر از غیر خانواده‌ی خود فردی را جانشین قرار دهم از ابوبکر پیروی کرده‌ام و اگر هیچ فردی را جانشین قرار ندهم و این امر را به مردم واگذار کنم از پیامبرخدا صلی الله علیه وسلم پیروی کرده‌ام.

امیرالمؤمنین رضی الله عنه اگر چه از شدّت زخم به خود می‌پیچید با این حال مسئله‌ی خلیفه‌ی بعدی را جدی گرفت و آن را در بین بهترین یاران رسول خدا صلی الله علیه وسلم شش نفر از اصحاب کبّار که پیامبر(ص) تا آخرین لحظات زندگی خود از آنها راضی بود یعنی علی و عثمان و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن وقاص و طلحه و زبیر به شورا گذاشت تا در بین خود یکی از این شش نفر را برای پُست خلافت بعدی انتخاب کنند. و پسر خود عبدالله رضی الله عنه را نیز به عنوان مشاور نه عضو شورا معرفی کرد و فردای روز بعد آنها را به منزل خود خواند و به آنان توصیه‌ی خیر نمود. سپس فرمود : به منزل

---

۲۴۳ ـ الفاروق عمر، محمدحسین هیکل، ج ۲، ص ۳۱۴. مقتل عمر عالج الامر بان جعل الخلافه شوری.

ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها بروید و مشورت کنید تا مشخص شود کدام یک از شما برای پست امارت بر مردم انتخاب می‌شوید.



۹۰۲ـ لَمّا طُعِنَ عُمَرُ قالَ لِإبنِ عَبّاس اِحفَظْ مِنّی ثَلاثاً فَانّی اَخافُ اَن لا یُدرِکَنِیَ النّاسُ أمّـا أنـا فَلَـم أقْضِ فِی الکَلالَةِ قَضاءً وَ لَمْ أستَخلِف عَلَی النّاسِ خَلیفَةً وَ کُلُّ مَملُوکٍ لِی عَتیقٌ.

وقتی که امیرالمؤمنین رضی الله عنه ضربت خورد به ابن عباس رضی الله عنه فرمود : این سه مورد را از من به یـاد داشته باش که بیم دارم که دیگر مردم مرا نیابند. من درباره‌ی کلاله «کسی که فرزند و پدر نـدارد» هیچ حکمی را صادر نکرده‌ام و کسی را هم به جانشینی خود قرار نداده‌ام و تورا نیزوصیت‌می کنم که همه‌ی بردگانی که در اختیار من هستند آزادند.

ملاحظه: از جمله‌ی این بردگان، غلام غیرمسلمانی بود که قبلاً به او پیشنهاد کرده بود مـسلمان شود ولی او نپذیرفته بود. فوراً این غلام را آزاد کرد و فرمود: هر کجا می‌خواهی برو که ایـن نـشان بارزی از عدالت پروری و روحیه‌ی آزادمنشی امیرالمؤمنین رضی الله عنه است.

۹۰۳ـ لَمّا طَعَنَهُ أبولُؤلُؤَةَ قالَ قاتَلَهُ اللهُ وَ اللهِ لَقَدْ کُنتُ أمَرتُ بِهِ مَعرُوفاً.

وقتی که ابولؤلؤ (فیروز مجوسی) امیرالمؤمنین رضی الله عنه را زخمی کرد فرمود : خدا او را بکُشد. قـسم به خدا من در حق او نیکی کردم.

در حدیث «إتَّقِ شَرَّ مَن أحسنتَ إلَیهِ» یعنی از شرّ کسی که در حق‌او نیکی می کنی بر حذر باش، به این مورد اشاره شده است.

یعنی او را به کار گرفتم و دربارهٔ افزایش دستمزدش و تخفیف خـراجش خواسـتم بـا آقـایش، مغیره، صحبت کنم . ابولؤلؤ اسیری غیرمسلمان از مجوس بود. مردی پلید و نژادپرسـت و عنـصری نامطلوب و کینه‌توز بود. و از طرفی چون او اسارت خود را حقارت می‌پنداشت. بالاخره او و هرمزان و جحیفه که همه ایرانی و نژادپرست بودند توطئه‌ی شومی را تدارک دیدند. ابولؤلـؤ در کـار مـورد نظر خود که توطئه علیه عمر رضی الله عنه بود پیروز شد و به این جنایت بزرگ دست زد که در نتیجه خـود را هم کُشت و به دوزخ ابدی رفت.

۹۰۴ ـ لَمّا طُعِنَ عُمَرُ قالَ كانَ أمرُالله قَدَراً مَقدُوراً . [۲۴۴]

امیرالمؤمنین رضی الله عنه وقتی که زخمی شد و زخم خود را موثر پنداشت فرمود: امـر خـدای عالمیـان قطعی الوقوع و برحسب تقدیر انجام گرفته است . آنگاه به اصحاب کبار مهاجرین و انصار و بزرگان اسلام اجازه حضور داد. بعداً به عبدالله پسرش دستور لازم را درباره غـسل و کفـن و دفـن و دیگـر مسائل مربوط به آن را توصیه فرمود به شرحی که در آخر شماره ها و در فصل ویژه‌ای به آن اشاره خواهد شد.



۹۰۵ـ لَمّا قَدِمَ عُمَرُ الشّامَ فَسَمِعَ بِالطّاعُونِ فَرَجَعَ عُمَرُ مِن دُخُولِ الـشّامِ فَقـالَ اَبوعُبَیـدَهَ بـنُ الجَـرّاحِ لِعُمَرَ أفِراراً مِن قَدَرِ الله یا عُمَرُ؟ فَقالَ عُمَرُ نَعَمْ فِراراً مِن قَدَرِالله اِلی قَدَرِالله لَو غَیرُکَ قالَها یا أبا عُبَیدَهَ؟ ثُمَّ قالَ أرأیتَ لَو اَنَّ رَجُلاً هَبَطَ وادیاً لَهُ عَدوتانِ أحداهُما خَصبَةٌ وَ الاُخری جَدبَةٌ ألَیسَ یَدَعُ الجَدبَةَ بِقَـدَرِالله وَ یَدَعُ الخَصبَةَ بِقَدَرِالله [۲۴۵]

امیرالمؤمنین رضی الله عنه پس از پایان یافتن آثار قحطی و خشکسالی در جزیره العرب بـه طـرف شـام سفر کرد تا ضمن سرکشی از شهرهای مفتوحه در شام پادگان‌هایی که بیش از ده ماه بر اثر قحطـی و خشکسالی متوقف گردیده بود به راه بیندازد. وقتی در مرز حجاز به روستای سرغ رسید، سـرداران سپاه اسلام همراه ابوعبیده فرمانده‌ی کل سپاه به استقبال آمدند، به امیرالمؤمنین اطـلاع دادنـد کـه در عموم استان‌های فلسطین بیماری طاعون بروز کرده است و کم و بیش این بیماری به شهرهای شـام نیز سرایت .کرده است. وقتی که گزارش موضوع به عرض رسید جمعی از مهاجرین و انـصار کـه همراه امیرالمؤمنین بودند پیشنهاد کردند که سفرش را به شام ادامه دهد و جمعی دیگر گفتند چـون این بیماری، بیماری واگیر و خطر مرگ و نابودی را در بر دارد، به هیچ وجه مصلحت نیـست کـه امیرالمؤمنین رضی الله عنه به شام وارد شود و مصلحت در این است که به مرکـز مدینـه برگـردد. در کـل مهاجرین و انصار با اختلاف نظر هر یک طریقـی را برگزیدنـد. در نتیجـه امیرالمـؤمنین جلسه‌ی مشورتی آنها را تعطیل اعلام کرد و پس از لحظاتی مجدداً با مهاجرین فاتح در جهبه ها بـه مـشورت نشست که با تعمق کافی در پدیده‌ی شوم.این بیماری و دلایل موجود بالاخره مـصمم شـد کـه بـه مدینه برگردد. ابوعبیده ابن الجراح که از تصمیم خلیفه‌ی اسلام اطلاع یافت عرض کرد : **أفـراراً مـن**

۲۴۴ـ کل شماره های ۹۰۱ تا ۹۰۵ در کتاب حدیث تاج الاصول جلد ۳ باب وصیه عمر والبیعه لعثمان از صفحه ۳۱۹ تا ۳۲۲ به تفـصیل ذکر شده است. جهت توضیح بیشتر و اطلاع بر وصایای حضرت عمر بهتر است به کتاب مذکور مراجعه شود .

۲۴۵ ـ ازاله الخفاء جلد دوم ۱۷۵

قدر الله یا عمر؟ (یعنی یا عمر مگر تو از قضا و قدر می گریزی). فـاروق در نگـاهی متعجّبانـه بـه ابوعبیده فرموند: ای کاش کسی دیگر جز تو این سخن را می گفت. اگر جز تو کسی دیگـر چنـین گفته بود، حتماً او را به بشدت زده بودم، آری از قضا و قدری به سوی قضا و قدر دیگری می گریزم. پس با بینش عمیقی که از قضا و قدر داشت افزود : یا اباعبیده خوب توجه کنید اگر مـردی همـراه گله‌های خود به دره‌ای فرود آید که در مجاورت آن دو تپّه یکی سرسبز و خرّم و دیگری خـشک و لم‌یزرع وجود داشته باشد، شبان گلّه‌های خود را چه در این تپّه و چه در آن تپّه‌ی دیگر بچرانـد در هر دو مورد از حکم قضا و قدر خارج نگشته است. سپس در مجلس خلوتی بـا ابوعبیـده راجـع بـه اوضاع شام و طریقه‌ی جلوگیری از بیماری طاعون به بحث و گفتگو پرداخت و بـه مدینـه مرکـز حکومت اسلامی بر گشت.[۲۴۶]



۹۰۶ ـ لَم یُقِم جَنِینٌ فی بَطنِ حَمقاءَ تِسعَةَ أشهُرٍ اِلاّخَرَجَ الوَلَدُ مَائِقاً.[۲۴۷]

در طبیعت‌های انسان

مادران احمق، نادان و ناآگاه به اصول بارداری و یا اصول و طریقه تغذیه مفید به جنین خود، بعـد از نه ماه که بچه خود را به دنیا بیاورند غالباً نوزاد آنها به عللی عصبی بوده و نوزادی نامطلوبی خواهـد بود.

این مورد به مسائل ارثی خانوادگی و یک مورد ژنتیکی نیز اشاره دارد که در جملـهٔ «اِنَّ العِـرْقَ دَسّاس» از فاروق ﷺ به آن اشاره شده است.



۹۰۷ـ لَن تَخُورَ قُوَّةٌ مادامَ صاحِبُها یَنزَعُ وَ یَنْزُوَ: یَعنِی یَنزَعُ : فِی القَـوسِ وَ یَنـزُوَ عَلَـی الخَیـلِ اَی یَصعُدَ.

توصیه به ورزش

هر گز نیروی بدنی و قوای جسمانی انسان به ضعف و سستی مبدل نمی‌شود مادام که کمـان بـزه بتوان برد و بتوان به آن تیراندازی کرد و مادامی که بتوان بر اسبان بدون رکـاب سـوار شـد و بـه اسب‌دوانی سر گرم بود. یعنی تا انسان اهل تحرک و ورزش باشد نیروی جسمانیش ضعف و نقـص

---

۲۴۶ ـ الفاروق، محمدحسین هیکل، ج ۱، ص ۲۹، امیرالمؤمنین به منظور رهایی از بیماری وبا او را به مدینـه خوانـد، لکـن او مانـدن در کنـار لشکریان را ترجیح داد که نتیجتاً به مقام رفیع شهادت بموجب بیماری طاعون نائل آمد . که آن موجب تأسف و تألم امیرالمومنین گردید .

۲۴۷ ـ در کتاب الاسلام عقیده و شریعه ص ۲۲۹، تألیف شیخ محمود شلتوت نیز به این موضوع اشاره شده که زن احمق و نادان بچه‌ی احمق و نادان را به دنیا می‌آورد. (حثّت الشریعة علی اختبار ذات العقل لان الحمقاء یتعدّی حمقها الی ولدها).

پیدا نکرده و قوای بدنش به سستی و ناتوانی نگراییده است.

نتوان مرد ناتوان گفتن — تا نگردد سرش ز ضعف نگون
تا کمان را بزه تواند برد — تا نشیند به پشت اسبر حرون

فاروق اعظم در گفته‌ی دیگری از گفته‌های پر بهای خود نیز به اهمیت این موضوع اشاره دارد. «لاتَزالُونَ اَصیحاءَ ما نَزَعتُم وَ نَزَوتُم». شما همیشه سالم و تندرست خواهید بود مادامی که به تیراندازی و اسب‌دوانی مشغول و سرگرم باشد. چه زیبا این سخنان گُهربار را سردار اسدالله خان به زیور نظم درآورده است. آن جا که متن این جمله‌ی عربی را در قالب شعر به رشته‌ی نظم و تحریر درآورده است.

از پی صحت بدن لازم — هست مشق تفنگ و تیر مدام
التزاماً بوقت صبح و مساء — هم سواریّ اسب چابک گام



۹۰۸ ـ لَنَحنُ أعلَمُ بِأیِّ الطَّعامِ مِن کَثیرٍ مِن آکِلیهِ وَ لکِنّا نَدَعُهُ لِیَومٍ تَذهَلُ فیهِ کُلُّ مُرضِعَةٍ عَمّا أرضَعَتْ وَ تَضَعُ کُلُّ ذاتِ حَملٍ حَملَها.

قطعاً ما بیشتر از همه‌ی کسانی که به غذاهای لذیذ و خوش‌مزه علاقه دارندبه غذای لذیذ آشنا هستیم. لکن ما این غذاها را ذخیره می‌کنیم برای آن روزی که زنان مرضعه (شیرده) و زنان باردار از خوف و دهشت بچه‌های شیرخوار خود را رها کرده و حمل خود را بی‌موقع می‌گذارند و سقط جنین می‌کنند.

سیر داستان بر این منوال است:

ابوموسی اشعری رضی الله عنه در رأس یک هیأت اعزامی از بصره به مدینه آمد او و افراد این هیئت مدّت زیادی در خدمت امیرالمؤمنین در مدینه ماندند روزها که در سر سفره‌ی امیرالمؤمنین حضور داشتند به صورت نادر غذای لذیذ و اشتهاآوری را سر سفره‌ی امیرالمؤمنین مشاهده می‌کردند روزی امیرالمؤمنین در خطاب به آنان گفت احساس می‌کنم که غذای ما را نامطبوع می‌دانید و از آن دوری می‌کنید. به خدا اگر می‌خواستم فرمان می‌دادم کبابی از جگر و کرکره و سنام شتر آمیخته با ادویه‌جات اشتهاآوری را برایم تهیه می‌کردند. اما چون معتقدم که هر اندازه در این جهان خوشی داشته باشم به همان نسبت از خوشی‌های جهان دیگرم کسر می‌گردد لذا به این جهت این کار را

نخواهم کرد تا بر مبنای آن به خوشی‌های دنیا روی آورم و بیشتر از حد نیاز بر آن تکیه کنم. همچنین یک بار دیگر در ملاقات با حفص ابن ابی العاص که او از غذای سفره‌ی امیرالمؤمنین تناول نمی‌کرد، پرسید: چرا از غذاهای سفره‌ی ما تناول نمی‌کنید؟ او به امیرالمؤمنین گفت: غذاهای سفره‌ی تو خشن، گلوگیر و نامطبوع هستند. من در منزل خود از غذاهای خوش‌طعم و مطبوع استفاده می‌کنم. امیرالمؤمنین گفت خیال می‌کنی من نمی‌توانم غذاهای خیلی لذیذتر از غذاهای تو را داشته باشم. من می‌توانم کباب ناب و ممتاز و نان تازه‌ای از مغز خالص گندم تهیه کنم و با شربت خوش‌مزه و گوارا آن را تناول کنم. لکن من این گونه غذاها را با غذاهای جهان دیگر عوض نمی‌کنم.



۹۰۹ ـ لَن یَهلکَ النّاسُ عَلی نِصْفِ بُطونِهِم (قالَها دَعوَةً لِلایثارِ).

هرگز مردم از نیم‌سیری به هلاکت نمی‌روند.

فاروق اعظم رضی الله عنه در سال قحطی مشهور در مدینه و جزیره العرب که اثر آن را مضاعف دید و سنگینی آن را در بین توده‌ی مردم احساس نمود، لذا مردمان را به ایثار دعوت کرد و سفارش نمود تا مردم نصف غذای روزانه‌ی خود را به نیازمندان و افراد گرسنه و بینوا بخشش کنند. زیرا هرگز انسان در نیم‌سیری به هلاک نرفته است پس چه بهتر است که نصف غذای خود را به مسلمانان گرسنه و نیازمند بدهند.

گر چه نانت کفایت خودت است — در مبندی به خود از راه هوس
ماحضرپیش مهمان بگذار — که نمیرد ز نیم سیری کس



۹۱۰ـ لَن یُغَیِّرَ الَّذی وُلیِّتُ مِن خلافَتِکُم شَیئاً مِن خُلْقِی اِنَّما العَظَمَةُ لِله وَحدَهُ وَلَیسَ لِلعِبادِ مِنها شَیءٌ.

هرگز مقام امارت من بر شما در اخلاق و رفتار من تغییری به وجود نیاورده و در من اثر منفی نگذاشته است و در خود نیز بزرگی و برتری بر شما را نمی‌بینم همانا شکوه و عظمت، شایسته‌ی مقام خداوندی است و بندگان را بزرگی و عظمت نشاید.

ملاحظه: چون امیرالمؤمنین رضی الله عنه به مقام امارت دست یافت، با احساس شدتی که قبلاً در برخی از کارها از وی سراغ داشتند، مردم تصور کردند که در تصدی امور بیشتر از قبل سختگیر و با شدت و تندی بیشتری با آنها معامله خواهد کرد، لذا امیرالمؤمنین وقتی که عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه این

مطلب را در حضور وی معروض داشت با احساس چنین ذهنیتی در مـردم آن را برطـرف نمـود و موقعیت خود را در احراز پست خلافت اعلام داشت.



۹۱۱ ـ لَو اَنَّ اَحَدَکُم اَومی اِلی السَّماءِ بِاُصبُعِهِ (لِشِرکٍ یَعنِی) بِالاَمانِ فَنَـزَلَ اِلَیْـهِ عَلـی ذلِـکَ فَقَتَلَـهُ لَقَتَلْتُهُ.

لفظ مترس امان است

چنانچه کسی از شما مسلمانان در نبرد با دشمنان چه به اشاره انگشت به آسمان و چـه بـه زبـان شوخی یا به راست به کسی امان داده یا اشاره‌ای کرده است و یا سخنی گفته اسـت (متـرس) کـه اوچنان پنداشته که به وی امان داده شده است. سپس به همین منظور بر او وارد شده و خود را تـسلیم کند ولی بر خلاف آن او را بکشد من در مقابل این عمل او را خواهم کشت.

و آن به این معنی است که وفاداری به امان دادن امری معتبر و قابل اجرا است و در اسلام نقـض عهد نکوهش شده است. این مورد به تفصیل در کتاب الوثائق آمده است.



۹۱۲ ـ لَو لا حُبُّ الوَطَنِ لَخَرِبَ بِلادُ السُّوءِ.

وطن دوستی و میهن پرستی امری فطری است.

اگر عشق و علاقه به وطن، زادگاه پدران و نیاکانی که در آن به دنیا آمده‌اند و از هستی آن مایه گرفته‌اند در وجود انسان‌های زنده و در روحیه‌ی انسان‌های وفادار نبود بی‌تردید شهر و دیاری که در آن ظلم و تباه‌کاری و بی‌عدالتی وجود داشت به خرابی و نابودی مطلق فرورفته و اسـمی هـم از آن باقی نمانده بود اما حبّ وطن دوستی و علاقه به زادگاه و میهن که از ایمان و وجدان بیدار است مانع از تخریب شهرها و آثار تاریخی باستانی آنست. این موضوع در شماره‌ی دیگری به اختلاف عبارت به آن اشاره شده است. جهت توضیح بیشتر بدان اشاره شود. در جمله‌ی «**العمائم تیجان العرب**» نیـز به اصل حب وطن و حفظ سنن ملی اشاره شده است.



۹۱۳ـ لَو لا اَن اَسیرَ فِي سَبیلِ الله ، وَ اَضَعَ جَبهَتِي لِلّهِ، وَ اُجالِسَ اَقْواماً یَنتَقُونَ لِـی اَحْـسَنَ الحَـدِیثِ کَما یُنتَقَی التَّمرُ لَم اُبالِ اَنْ اَکونَ قَدِّمتُ.

اگر بخاطر شرکت در جهاد و سجده برای خدا و نشستن در مجالس دینی و علمـی و اسـتفاده از سخنان و پند و اندرز دانشمندان و استفاده از سخنان برگزیده‌ای که به مانند خرمای ممتازی هـستند نبود، از این که مرگ من کی فرا مرسد باکی نداشتم.

و آن به این معنی است که حیات اجتماعی در چنین شرایطی مفید و ارجمند است و اگر نه حیاتی که عاقبت حُسنی را در بر نداشته باشد چه سود دارد.



۹۱۴ ـ لَو ضاعَ جَمَلٌ عَلَی شاطِیءِ الفُراتِ لَخَشیتُ أنْ یَسأَلَنِیَ اللهُ عَنهُ.

در احساس مسئولیت

اگر شتری در کنار رود فرات در مملکت عراق بلغزد و به گونه‌ای ضایع گردد من بیم آن دارم که خداوند ذوالجلال درباره‌ی آن از من سؤال و بازخواست کند و مرا به محاسبه بکشاند.

در بیان یک واقعیت:

عمر فاروق رضی الله عنه از باب نبوغ فکری و رشد سیاسی و از بُعد نبوغ معنوی و سیاست مملکت‌داری خود چه درباره‌ی جامعه‌ی بشریّت و چه درباره‌ی حفظ اموال عمومی ملّت حتی در مراقبت از گلّه‌ی شتران بیت‌المال و حفظ ابزار و مال ملّت و رعیّت احساس مسئولیت می‌کند. و بیشتر موارد خطبه‌های خود را به این گونه مسایل تخصیص داده است که تاریخ اسلام شاهد این واقعیت است .و این مورد از حضرت علی رضی الله عنه نیز آمده است که وقتی امیرالمؤمنین را در محلی در گرمای داغ یافت که وسائل شتری را بر دوش گرفته است و دنبال کاری می‌گردد. از او سؤال‌می کند : یا امیرالمؤمنین دنبال چه می‌گردی؟ فرمود : شتری از شتران بیت المال جدا شده است دنبال آن میگردم، پس حضرت علی رضی الله عنه فرمود : وای به حال خلفایی که بعد از تو خواهند آمد که چگونه این مهم را دنبال کنند . این موضوع در شماره‌ی قبل به آن اشاره شده است .

۹۱۵ ـ لَوْ عَثَرَت بَغلَةٌ بِالعِراقِ لَرَأَیْتَنِی مَسئُولاً بَینَ یَدَیِ اللهِ لِاَنّی لَم اُمَهِّدلَها الطَّرِیقَ.

اگر قاطری در مملکت عراق به علت هموار نبودن راه به گونه‌ای لنگی پیدا کرده و بلغزد قطعاً مرا در پیشگاه خداوندی خواهید دید که درباره‌ی آن محاسبه شوم زیرا راه همواری را برای آنها تهیه نکرده‌ام . مورد این شماره با شماره قبلی یکی است.



۹۱۶ ـ لَو عَلِمْتُ اَحَداً مِن وَلَدِی یَعزِلُ لَنَکَّلْتُهُ (اَی یَمنَعُ الحَمل).

اگر اطلاع پیدا کنم که یکی از فرزندان من از بارداری همسران خود جلوگیری کند بی‌تردید او را به شدت مجازات خواهم کرد.

وآن به این معنی است که فلسفه‌ی عقد ازدواج و نکاح اگر از یک طرف ارضای غریزهٔ جنسی و حفظ عصمت است از طرف دیگر بقای نسل بشریّت است. در این صورت جز در موارد خاص که تفصیل آن در کُتُب فقهی بیان شده است هر نوع وسایل منع کردن از باردار شدن زنان مورد نکوهش است.

۹۱۷ـ لَو عَلِمْتُ اَنَّ اَحَداً اَقوی مِنّی عَلی هذا الأمرِ، (اَیِّ الخَلافَة) لَکانَ ضَربُ العُنُقِ اَحَبَّ اِلَیَّ مِن هذهِ الوِلایَة.

بخشی از خطبه‌ی مشهور (عرش)

اگر چنانچه می‌دانستم در اداره‌ی امور مملکت و ملت کسی از من قوی‌تر است و حُسن تدبیر او مفیدتر است اگر با شمشیر گردنم را زده بودند به نزد من خوبتر از آن بود که این امر را به عهده بگیرم.



۹۱۸ـ لَوَدِدْتُ اِنّی وَ اِیّاکُم فِی سَفینَة فِی لُجَّةِ البَحرِ تَذهَبُ بِنا شَرقاً وَ غَرباً فَلَنْ یَعجزَ النّاسُ اَنْ یُوَلّوا رَجُلاً مِنهُم فَاِن اِستَقامَ اِتَّبَعُوهُ وَ اِن حَیَفَ قَتَلُوهُ.

هر آینه دوست داشتم که من و شما یک‌جا در یک کشتی می‌بودیم آنچنانکه امواج پرتلاطم دریا ما را به شرق و غرب سوق داده بود به طوری که مرگ همه را تهدید می‌نمود. آن گاه مردم به خاطر این که کشتی غرق نشود کسی را در بین خود تعیین می‌نمودند تا کشتی را از خطر غرق نجات دهد. که در اینصورت اگر این مرد کشتی را به راه نجات هدایت می‌نمود از وی پیروی کرده و او را یاری می‌دادند و اگر این مرد در فکر نجات آنها نبود او را به قتل می‌رسانیدند.

یعنی مثل و داستان ولی امر و ملّت و رعیت را باید از این راستا نگریست. اگر مردی که برگزیده‌ی آنانست و آنها را به ساحل نجات هدایت کند. شایسته است که او را کمک کرده و یاریش دهند و اگر به امر آنها توجه نکند و آنها را به طرف طوفان می‌کشاند، او را به قتل برسانند.



۹۱۹ـ لَو کانَ الصَّبرُ وَ الشُکرُ بَعیرَینِ لَم اُبالِ اَیَّهما رَکِبتُ.

اگر صبر و بردباری بر مشکلات و دشواری‌ها و شکر و سپاس بر نعمت‌ها را به دو شتر چابک و ممتاز تشبیه کنیم من در قید آن نیستم که برکدام یک از اینها سوار شوم که مرا به منزل برساند چون هر دوی آن وسیله‌ی رسیدن به مقصد هستند.

صبرو شکرار هردوراحله گردند	هر دو را من به طبع گیرم دوست
گر بود شکر صبر کنم زیباست	وربود صبر شکر کنم نیکوست

۹۲۰ـ لَو کانَ المَرءُ اَقوَمَ مِنَ القَدحِ لَوجَدْتُ اللهَ، غافِراً.

اگر مردی هم‌چون زه کمان راست و مستقیم باشد و در آن هیچ کجی و خمی وجود نداشته باشد یقین داشتم که خداوند او را می‌بخشد. (یعنی همه‌ی دشواری‌های موجود در پیچ و خمهاست. سعدی می گوید: کس ندیدم که گم شود از ره راست)



۹۲۱ـ لَوْ تَرَکتُ عَنزاً جَرباءَ عَلی‌جانِبِ‌ساقِیَةٍ لَم تُدْهَن‌لَخَشِیتُ اَن اُسئَلَ عَنها فِی القِیامَةِ.

در احساس مسئولیت

اگر یک رأس بز مبتلا به بیماری گر را در کنار رودی رها کنم و آن را چرب نکنم و بیماریش را علاج نکنم بیم آن دارم که در روز آخرت درباره‌ی آن محاسبه شوم. یعنی در تمام این موارد رهبر جامعه اسلامی در برابر ملت و رعیت و حق و حقوق آنها مسئولیت دارد. چون اسلام به عنوان یک برنامه‌ی جامع و فراگیر در اصلاح جامعه‌ی بشریت آمده است. عدالت و احقاق حق، حفظ کیان و شخصیت مردمان و حفظ اموال عمومی از وظائف مهم رهبری دینی این دین مقدس است که جمله «الأمام مسئول عن رعیته» در این راستا صدق پیدا می کند و کلمات عمر که به عبارات مختلفی در این زمینه آمده است به آن اشاره دارد.



۹۲۲ ـ لَو لا خَوفُ الحِسابِ لأَمَرْتُ بِکَبْشٍ یُشوی لَنا فِی التَّنّورِ.

اگر بیم و خوف محاسبه‌ی روز آخرت را نداشتم دستور می‌دادم که گوسفندی را بر آتش بریان کنند تا از این گوشت خوش‌مزه استفاده کرده و لذّت ببریم لکن چون لذّت‌ها و خوشی‌های دنیا از خوشی‌های آخرت کم می کند هرگز به آن تمایل ندارم.



۹۲۳ ـ لَو لا رَحمَةُ رَبّی لَهَلَکْتُ.

اگر رحمت و لطف خداوندی شامل حال من نگردد به هلاک خواهم رفت.

یعنی به عمل خود متکی نیستم بلکه فقط متکی به رحمت خدایم. لکن عمل نشانهٔ بندگی است و فاصله بین مسلمان و کافر است.



۹۲۴ـ لَولا یَومُ القِیامَةِ لَکانَ غَیرُ ما تَرَونَ.

اگر چنانچه بیم وخوف ازحساب و کتاب روز آخرت نبود وضع وحال غیر از آن چه بود که شما می‌بینید.

۹۲۵ـ لَو لَمْ یَرفَعْهُ اللهُ (القَحطَ) لَجَعَلْتُ مَعَ کُلِّ اَهلِ بَیتٍ مِثلَهُم (قالَها عامَ القَحطِ).

چنانچه خداوند عالمیان این بلای قحطی و خشکسالی را برطرف نکند من بر این اندیشه ام که هر خانوادهٔ بینوا و گرسنه‌ای را به خانواده‌ی دیگر که وضع مالی آنها مطلوب است و در تعداد افراد مثل یکدیگرند ملحق کنم.

و آن بدین خاطر است تا همهٔ‌مسلمانان هم‌چون یکدیگر احساس خوشی و ناخوشی کنند و روجیه‌ی تعاون و همکاری نیز در نهاد آنها شکوفا گردد.



۹۲۶ـ لَو لَم یَکُن کاهِلِی مُثقَلاً بِعبءِ الخَلافَةِ لَکُنتُ مُؤَذِناً فِی مَسجِدٍ.

اگر چنانچه کار و امور مرتبط به امارت بر دوش من سنگینی نداشت، همراه با سنگینی مقام خلافت می‌توانستم وظیفه‌ی مؤذّنی را نیز به عهده بگیرم، بدون تردید مؤذّن مسجد نیز می‌بودم.



۹۲۷ـ لَوْ نادی مُنادٍ مِنَ السَّماءِ اَیُّها النّاسُ اِنَّکُم داخِلُونَ الجَنَّةَ کُلُّکُم اَجمَعُونَ اِلاّ رَجُلاً واحداً لَخَشیتُ اَنْ اَکونَهُ.

مسلمان باید در بین خوف و رجا باشد

اگر چنانچه منادی از آسمان اعلام کند ای مردم همه‌ی شما به بهشت می‌روید جز یک نفر از شما. من بیم آن دارم آن یک نفر من باشم.



۹۲۸ـ لَو نادی مُنادٍ اَیُّها النَّاسُ اِنَّکُم داخِلونَ النّارَ اِلاّ رَجُلاً واحِداً لَرَجَوْتُ اَن اَکُونَهُ.

اگر چنانچه منادی اعلام کند ای مردم همه‌ی شما به دوزخ می‌روید جز یک‌نفر از شما امیدم بر این است که آن یک نفر من باشم.



۹۲۹ـ لِی عَلی کُلِّ خائِنٍ اَمینانِ الماءُ وَالطِّینُ (قالَها عِندَما بَنی والٍ داراً بَعدَ تَولِیَتِهِ الاَمارَةَ فَعزَلَهُ). [۲۴۸]

در آفت مال دنیا

بر هر فردی از خائنین از طرف من دو امین مقرر است که عبارتند از آب و گل.

فاروق رضی‌الله‌عنه در برنامه‌ی کار خود و در شدت مراقبت بر کار معاونین رئیس‌جمهوری و متصدیان

۲۴۸ ـ اخبار عمر، ص ۱۳۶ و ۱۳۷. در شماره‌ی ۱ این کتاب ب حرف الف به این داستان اشاره رفته است و عنوان آن «ابت الدراهم الا ان تخرج اعناقها» به آن مراجعه شود. شرح نهج البلاغه لأبن ابی‌الحدید ج۱۲ ص ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ که شرحی در مورد مصادره اموال حارث بن وهب و عمرو بن عاص و اموال ابوهریره و ابوموسی اشعری آمده است.

امر تاکتیک عجیبی را به کار می‌گرفت. هرگاه یکی از کارفرمایان و والیان امر جهت ملاقات و تقدیم گزارش برنامه‌ی مورد نظر به مدینه می‌آمدند مقرّر شده بود که در روز به شهر وارد شوند نه در شب تا چیزی که همراه دارند مخفی نکنند و مورد شک و شبهه‌ی مردم نیز واقع نشوند. همچنین هرگاه کسی را که به سمت والی و متصدی امر به خارج از مرکز می‌فرستاد، اموال او را صورت‌برداری کرده تا اگر چنانچه در خلال مدّت خدمت چیزی بر آن افزوده شود معلوم گردد . بر این اساس روزی که در مدینه ساختمان مجلّلی را از سنگ خارا و مصالح درجه یک مشاهده کرد پرسید این ساختمان مال کیست. گفتند: مال یکی از استانداران امیرالمؤمنین در بحرین است که در مراجعت به مدینه در آن استراحت می‌کند. فوراً او را به مدینه احضار نمود و در این زمینه فرمود: درهم و دینارها گردن‌های خود را بر می‌افرازند و ماهیّت خود را ظاهر می‌کنند. پس از تحقیقات لازم که اموال او را افزون بر معاش و جیرهٔ مقرر خود یافت او را برکنار ساخت و اموالش را مصادره نمود و سپس فرمود: ما بر خائنین و ستمکاران دو امین را قرار داده‌ایم که واقعیت‌ها را به ما گزارش کرده و مرا در جریان امر قرار می‌دهند و آن آب و گل است.که هر کس بر بنای خود چیزی را بیفزاید امر او آشکار می‌گردد و انحراف وی معلوم می‌شود. در واقع این تاکتیک عجیب معیاری است که در تشخیص خیانت‌ها جز در برنامه‌ی کار فاروق و جز در ذهنیت حکیمانه‌ی او نمی‌گنجد.

عاملی که مال مردم خورد — روز باشد یا شب دیجور
نزد من آب و گل ایانند — که به تفتیش می‌کنم مأمور

در کتاب اخبار عمر صفحات ۱۳۶ و ۱۳۷ آمده است که اموال ابوموسی اشعری رضي الله عنه حاکم بصره و اموال ابوهریره حاکم کوفه و اموال حارث بن وهب را نیز مصادره کرده است که این امر یکی از کارهای مهم و نمونه‌ی کامل از عدالت و شدت مراقبت امیرالمؤمنین بر امر کارداران خود در عالم اسلام تلقی گردیده است.



۹۳۰ـ لِیَأمَنکَ الاَبرارُ وَ لِیَخَفکَ الفُجّارُ (قالَها لِاَحَدِ الوُلاة).

به یکی از والیان خود توصیه فرمود کاری کنید : آنچنان رفتار کن که نیکوکاران و مردمان متقی و پرهیزکار تو را امین و درستکار پندارند و ستم‌کاران و فُجّار از تو وحشت کنند و تو را بر خود ناظر بشمارند.

۹۳۱ـ لَیتَ شَعری مَتی اَشفِیَ مِن غَیضٍ؟ اَحینَ اَقدِرُ فیُقالُ لِی لَو عَفَوتَ اَم حِینَ اَعجلُ فیُقالُ لِی لَو صَبَرتَ؟

ای کاش می‌دانستم که چه وقت از قهر و غضب خود شفا می‌یابم آیا وقتی که بر آن قدرت دارم و به من گفته شود ای کاش عفو و گذشت می‌نمودی یا آن وقت که شتابزده کاری را انجام داده و به من گفته شود ای کاش صبرو تحمل می کردی. یعنی باید در کارها اندیشید.

۹۳۲ ـ لَیتَنِی کُنتُ کَبْشاً لأهلِی سَمَّنُونی ما بَدالهَمُ ثُمَّ ذَبَحُونِی فَأکَلُونِی وَ أخرَجُونِی عُذْرَةً وَ لَم اَکُن بَشَراً.

در بی اعتنایی به دنیا و عدم دلباختن به آن

ای کاش من گوسفندی بودم که خانواده‌ام مرا هر طوری که میل داشتند چاق و فربه می‌نمودند و سپس مرا ذبح کرده و به صورت چیز زاید و بی‌فایده پرت نموده و همچون آدمیزاد محسوب نمی‌شدم. این تمثیلی است از عدم اهتمام به زندگی اجتماعی.



۹۳۳ـ لَیتَنِی کُنتُ هذِهِ التِّبنَةَ لَم اُخلَق لَیْتَ اُمّی لَم تَلِدنِی لَیتَنِی لَم اَکُ شَیئاً لَیتَنِی کُنتُ نَسیاً مَنسیّاً.

ای کاش من این پرّه کاه ناچیز بودم و مادرم مرا به دنیا نیاورده بود. ای کاش چیزِ آن‌چنانی نمی‌بودم که از من بازخواست کنند و چیزِ فراموش شده‌ای بودم.

امیرالمؤمنین رضی الله عنه به هنگام بیماری و در بستر مرگ که جمعی از اصحاب کِبار حضور داشتند و او را به عدالت و خدمت به رعیّت و ملّت یاد می کردند و او را بعنوان پدری مهربان و با عطوفت می‌ستودند. با قلبی پاک و بی‌آلایش و با خاطری مملوّ از خوف و بیم از حساب روز آخرت در حالی که پرّه کاهی را که در کنار رختخوابش بود برداشت. حال خود را چنین ترسیم کرد.



۹۳۴ـ لَیسَ اَحَدٌ بِهذا المالِ اَولِی مِن اَحَدٍ اِنَّما هُوَ الرَّجُلُ وَ سابِقَتُهُ وَ الرجُلُ وَ قَدَمُهُ وَ الرَّجُلُ وَ بَلاؤُهُ وَ الرَّجُلُ وَ حاجَتُهُ.[۲۴۹]

در سهم بیت‌المال و تقسیم غنایم و اموال جنگی هیچ کس بر کس دیگر حق برتری و سهم بیشتری را ندارد. معیار در این زمینه سابقه‌ی اسلام آوردن او است و میزان و مقدار بلا و مصیبتی است که در خدمت به اسلام به آن دچار گردیده است. همچنین معیارو میزان نیازمندی و احتیاج مسلمانان است که جُز در این راستا و در این مقیاس کسی حق برتری بر کس دیگری را نداشته و ندارد.

۲۴۹ـ الفاروق عمر محمد حسین هیکل جلد ۲ فصل ۲۵ ص

۹۳۵ـ لَیسَ الرَّجُلُ بِمَأمُون عَلی نَفسِهِ اِنْ اَجَعتَهُ اَو اَخَفتَهُ اَو حَبِستَهُ اَنْ یُقِرَّ عَلی نَفسِهِ

قضاوت در فضای آزاد

انسان بر وجود خود تأمین ندارد. اگر گرسنه‌اش کنی یا در حال ترس و وحشت و یا زندانی‌اش قرار دهی. یعنی نباید متهم را به گرسنگی، ترس و وحشت یا زندان کردنش رنج و عذاب داد تا به اتهامش اقرار و اعتراف کند چون به خاطر امنیت خود به چیزی که از او سر نزده است، اعتراف و اقرار می کند و این امر شخصیت انسان را متزلزل و خوار نموده و موجب می‌شود که حق به ناحق و ناحق به حق تبدیل گردد و که از این طریق عدالت مخدوش می گردد.



۹۳۶ـ لَیسَ الصِّیامُ مِنَ الشَرابِ وَ الطَّعامِ وَحْدَهُ وَ لکِنَّهُ مِنَ الکَذْبِ وَ الباطِلِ وَاللَّغوِ.

فلسفه روزه‌داری

روزه گرفتن تنها امساک از نوشیدن و خوردن نیست بلکه در ضمن آن امساک از دروغ و بهتان است. یعنی در روزه‌داری تنها امساک از طعام و خوراک و آشامیدنی لحاظ نشده است چون خداوند عالمیان نیازی به امساک بندگان خود از خوراک ندارد بلکه فلسفهٔ تشریعی آن ایجاد روح مراقبت خدا بر بندگان است و ثمرهٔ آن همانا پرهیز کردن از گناهان و اجتناب از لغزش‌های زبان است.



۹۳۷ـ لَیسَ العاقِلُ الَّذِی یَعرِفُ الخَیرَ مِنَ الشَّرِّ وَ لکِنَّ الَّذِی یَعرِفُ خَیرَ الشَّرَّین.

تشخیص خوبی‌ها و بدی‌ها به وسیله خرد است.

مرد عاقل و خردمند کسی نیست که تنها خوبی را از بدی تشخیص دهد، بلکه مرد عاقل و خردمند کسی است که در بین دو امر شرّ آن را انتخاب کند که ضررش کمتر است. در مصداق «مَن لَم یَعرِفِ الشَرَّ یَقَعُ فِیهِ» در کل هر که بدی را نشناسد به بدی گرفتار آید و هر که درک تمیز خیر و شر نداشته باشد ناچاراً به شرّ مبتلا می گردد.



۹۳۸ـ لَیسَ جَهلٌ اَبغَضَ اِلی اللهِ وَ لا اَعَمَّ ضَرَراً مِن جَهلِ اِمامٍ وَ خَرَفِهِ (اَی جَهلِهِ).

جهل و نادانی پیشوایان و ضرر و زیان ناشی از آن در نزد خداوند بیشتر و فراگیرتر از دیگران است . یعنی اگر جهل و نادانی در حق هر کس عیب و نقص محسوب است لاجرم جهل و نادانی و نادرست کاری پیشوایان دین و امرای مسلمین عیب و ننگی بس بزرگتر از جهل دیگران است و ضرر آن بیشتر از همه‌ی ضرر و زیان‌ها است و پدیده‌ی شوم آن نیز اثر نامطلوبی را در جامعه به جای می گذارد. بدین جهت امیران جاهل و جابر به نزد خدای عالمیان مبغوض‌ترین بندگان هستند .

نیست نزد خدای عزّوجلّ — هیچ خصلت چو بنگرد عاقل
بدتر از جهل والی جاهل — بهتر از حلم والی عادل



۹۳۹ـ لَیسَ عَلی عَرَبیٍّ مِلکٌ.[۲۵۰]

بر ملّت و قوم عرب قیدِ و بند بندگی و بردگی نیست.

ملاحظه : امیرالمؤمنین رضی الله عنه بر حسب دستوری که در پاورقی آمده است، این حکم را صادر نمود: ما اسیرانی را که در جنگ با کفار در اختیار مسلمانان قرار گرفتند و به دست آنها تسلیم شدند، بدل آنان را از مال پدرانشان برآورد می کنیم تا در قبال آن آزادی خود را چون انسانی آزاده دریابند و به سوی کسان خود برگردند. ملت عرب قبل از اسلام بر مبنای عادت جاهلیت اسیران جنگی را برده و بنده‌ی خود قرار می‌دادند. امیرالمؤمنین رضی الله عنه به موجب این فرمان بر این امر ننگین مهر ابطال زد و به آنان حق آزادی بخشید.

۹۴۰ـ لَیسَ خَیرُکُم مَن عَمِلَ لِلآخِرَةِ وَ تَرَکَ الدُّنیا اَوْ عَمِلَ لِلدُّنیا وَ تَرَکَ الآخِرَةَ وَ لکِن خَیرُکُم مَن اَخَذَ مِن هذِهِ وَ مِن هذِهِ.

بهترین شما کسانی نیستند که فقط برای آخرت تلاش می کنند و امور دنیا را رها نمایند و یا این که فقط برای دنیا و خوشی‌های آن تلاش کنند و امور آخرت را رها کرده و به آن توجّه نکنند. بلکه بهترین شما کسانی هستند که برای هر دوی آن تلاش و سعی خود را به کار گیرند. هم دین و هم دنیا را مدنظر داشته باشند.

تذکر : منظور از نکوهش از ترک دنیا و یا ترک آخرت اسراف و افراط در آن است.



۹۴۱ـ لَیسَ لِفاجِرٍ حُرمَةٌ.

انسان‌های فاسق شایسته‌ی هیچ‌گونه حرمت و اعتباری نیستند و آن به این جهت است که عمل آنها منکر است. پس بر مسلمانان است که منکر را از طریق قدرت و یا از طریق وعظ و نصیحت تغییر داده و عمل آنها را نکوهش کنند و یا حداقل آن را از ته قلب، زشت پندارند و خود هم از آن اجتناب ورزند اگر چه مورد اخیر ضعیف‌ترین درجه‌ی ایمان است.



---

۲۵۰ ـ شرح نهج البلاغه لابن أبی‌الحدید ص ۱۴۴ که متن عربی آن را که بر اساس امیرالمؤمنین امر ابطال بردگی را صادر کرد، درج می‌نماییم :
«و لسنا بنازعین من ید رجلٍ أسلم علیهم و لکن نقومهم الملة خسماً مِن الأبل»

۹۴۲ـ لَیسَ مِن حِلمٍ اَحَبَّ اِلی اللهِ وَ اَعَمَّ نَفعاً مِن حِلمِ اِمامٍ وَ رِفقِهِ [۲۵۱]

ارفاق و مهرورزی امامان و خویشتنداری پیشوایان در نزدخداوند عالمیان محبوب‌تر از سایر موارد است.

امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه در بخشنامه‌ی عمومی به شهرها و مراکز استان‌ها خطاب به امیران اسلام و استانداران و فرمانداران در مناطق توصیه می کند شما امیران اسلام و حکام امر بر ملت و رعیت حقی دارید و آنها هم بر شما حقّ مسلمی دارند.از جمله آن حلم و بردباری و دولتمداری شماست. در جمله دیگری در این زمینه فرمود: «**مَن یَعمَل بِالعَفوِ فِیمَن هُوَ بَینَ ظَهرانَیهِ یَاتِیهِ اللهُ العافِیَةَ مِن فَوقِهِ**» چنانچه هر فرد قدرتمندی در میان جمعی که زیرمجموعه‌ی اوست با عفو و صرف‌نظر رفتار کند خداوند حفظ و سلامتی را از بالایش به او عطا می‌فرماید. آری این حقّ مسلمی است که رعیت و ملت بر امرای اسلام دارند که با آنها به ارفاق عمل کنند. و در واقع امیر عادل و حلیم نزد خدای عالمیان محبوب‌ترین خلایق است.



۹۴۳ـ لَیسَ مِن عَبدٍ اِلاّ بَینَهُ وَ بَینَ رِزقِهِ حِجابٌ فَاِن اَقتَصَدَ اَتاهُ رِزقُهُ وَ اِن اِقتَحَمَ هَتَکَ الحِجابَ وَ لَم یَزِد فِی رِزقِهِ.

روزی بندگان پیش خدا مقرر است

بنده‌ای وجود ندارد جز این که بین او و روزی‌اش پرده‌ای و حجابی وجود دارد. اگر در کسب آن میانه‌روی را در پیش گیرد، زندگی‌اش برقرار است و زندگی‌اش در حد متعادل تأمین است و اگر در کسب آن شتابزده خود را به رنج و مشقت بیافکند، پرده و حجاب را پاره کرده و به روزی مقررش هم چیزی نیافزوده است.

رزق مقسوم است و از اول مقرر کرده‌اند
هیچ کس را بیش از آن حاصل نمی‌گردد به جهد
هرچه می‌آید ز بیش و کم بدان خرسند باش
کآنچه خواهی نازل نمی‌گردد به جهد [۲۵۲]

لازم به تذکر است که تحرک لازم و مطلوب، حُسن نیت و توکل بر خدا در کسب روزی امری ضروری و مطلوب است و احترام به سُنن و مقرّرات الهی است لکن شتابزدگی و افراط کردن

۲۵۱ـ اخبار عمر ص ۲۶۹
۲۵۲ـ به نقل از تفسیر حسینی سوره یونس ص ۴۴۹

و نیز عدم توکل و اعتماد بر خدا و پیمودن راه‌های غیرمشروع علاوه بر هتک حرمت حجاب چیزی را به روزی مقرّر او نمی‌افزاید. هدف این است که لازم نیست که بـرای بدسـت آوردن روزی بـه نافرمانی دست زند و مرتکب جرایم شود. مادام که روزی مقرر است نباید بیراهه برود. و ایـن فـراز روش میانه‌روی کامل عمر رضی الله عنه می‌باشد.

ضامن روزی شـده روزی رسان   چند به هر سویی دوم چون خسان



۹۴۴ـ لَیسَ لَکَ مِنَ الدُّنیا اِلاّ ما اَعْطَیْتَ فَاَمضَیتَ اَوْ لَبِسْتَ فَاَبْلَیْتَ اَو أکَلْتَ فَأفنَیتَ[۲۵۳]

از کالای دنیوی و مال و اموال مورد علاقه‌ی شما جز آن چـه را کـه از راه صـدقه و احـسان و خدمت به مردمان بخشش کرده‌ای و جز آن چه را که به هنگام سرما و گرما پوشیده‌ای و نیـز جـز آن چه را از خوراک و طعامی که نوش جان کرده‌ای هیچ چیز دیگرعاید شما نخواهد شد و چیـزی همراه تو نخواهد بود.

در کل جز این گونه موارد و جز باقیات الصالحات هیچ توشه و زادی در عالم آخرت همراه تـو نیست. سعدی شیرین سخن گوید:

برگ عیشی بـه گـور خـویش فرسـت   کـس نیـارد زپـس تـو پـیش فرسـت



۹۴۵ ـ لِیَکُن بَلاغُ اَحَدِکُم مِنَ الدُّنیا کَزادِ الرّاکِبِ.

در عدم توجه به انباشتن مال دنیا

مقدار هزینه و خرج و مخارج سفر شما در رسیدن به مقصد دنیوی به مانند مقدار و هزینه‌ی سـفر سواره مسافری باشد که وی را تا رسیدن به مقصد کفایت کند. یعنی علاقه به اموال دنیـوی و اضـافه بر مقدار حاجت انسان را به مغالطه و پرتگاه خطر افکنده است.



---

۲۵۳ ـ اخبار عمر، ص ۸۳ جمله‌ی فوق از مقوله‌ی حضرت علی است که در توجیه حضرت عمر درباره‌ی تقسیم غنـایم و دربـاره‌ی تقسیم فرش بهارستان آمده است که وی بر این باور بود که باید زمین‌ها را تقسیم کرد و همه‌ی اموال غنیمت به لشکریان داده شود.

حرف م

۹۴۶ـ مَا اللهُ بِقابِلٍ مِمَّن اِفتَتَنَ صَرفاً وَلا عَدلاً وَلاتَوبَةَ قَومٍ عَرَفُوا اللهَ ثُمَّ رَجَعُوا اِلَی الکُفرِ.

خداوند عالمیان بخشش و صدقه و احسان کسانی را نمی‌پذیرد که مردمان را به فتنه و آشوب و جنگ و جدال بیندازد. همچنین توبه و بازگشت کسانی را قبول نمی کند که خدا را به حق شناخته است لکن پس از چندی به کفر و الحاد برگشته است.



۹۴۷ـ مَا الخَمرُ صَرفاً بِأذهَبَ بِعُقُولِ الرِّجالِ مِنَ الطَّمَعِ.

طمع کاری بدتر از شراب خواری است

هرگز مشروب خوردن و عادت کرن به میخوارگی و آن چه سبب زوال عقل و خرد است به اندازه‌ی طمع کاری عقل و خرد انسان را نمی‌رباید و آن عامل مهم شکار مال مردم است و طمع کاذب فقر و بینوایی همیشگی است که از این جهت خطرش بیشتر از میخوارگی است.

از طمع دور باش تا نشوی — همچو آشفتگان قرین جزع
می اگر چند فاترعقل است — نزد عاقل چنان مدان که طمع



۹۴۸ـ مَا اُبالِی اِذا اِختَصَمَ اِلَیَّ الرَّجُلانِ لِأیِّهِما کانَ الحَقُّ.

در قضاوت و داوری بین مردم هرگاه دو نفر دعوای خود را به نزد من بیاورند از باب دادن حق من مقید نیستم که حق به سود کدام یک از آنها خواهد بود.

بلکه فقط مقید به اصل حق و واقعیت امر می‌باشم. یعنی قاضی و حاکم شرع در دادگاه‌ها نباید مقید به این امر باشند که حق به کدام یک از دو طرف معامله تعلق می گیرد. که آن جلوه ای از عدالت اسلامی است.



۹۴۹ـ مَا اُبالِی اَصبَحتُ عَلی عُسرٍ اَو یُسرٍ لِأنِّی لا اَدرِی اَیُّهُما خَیرٌ لِی.

در عدم اعتنا به خوشی و ناخوشی دنیا

من مقید نیستم روزی که بر من سپری می‌شود آیا با دشواری و مضیقت بر من سپری می گردد یا در خوشی و فراخی نعمت می گذرد زیرا من نمی‌دانم که کدامیک از این دو حالت به سود من است «لکن اتخاذ عمل و مباشره‌ی اسباب همراه با حُسن نیت و اعتماد بر پروردگار در انجام کار از عقل و خرد است».



۹۵۰ـ مَا أُبالِي عَلی اَیِّ حال أصبَحتُ وَ اَمسَیتُ مِن شِدَّة أو رَفاءٍ.

من مقید نیستم که در چه حالتی روز و شب را سپری می کنم. آیا در بلا و مصیبت و ضیقت معیشت یا در شادی و فراخی نعمت به سر می‌برم.

یعنی آن چه برای من مهم است رضایت خداوندی و ثواب آخرت است.



۹۵۱ـ ما اِبتَلَیتُ بِبَلاءٍ اِلاّ کانَ للهُ تَعالی عَلَیَّ مِنهُ اَربَعُ نِعَمٍ اِذا لَم یَکُن فِي دِینِي وَ اِذا لَم یَکُن اَعظَمَ مِنهُ وَ اِذا لَم اَحرُمَ الرِّضابِهِ وَ اِذ اَرجو الثَوابَ عَلَیهِ.

به هیچ بلا و مصیبتی مبتلا نشده‌ام مگر این که خداوند بزرگوار در ابعاد آن چهار نعمت را بر من ارزانی بخشیده و منّت گذاشته است. اگر آن بلاها و مصیبت‌ها از نوع بلاهای دینی و آسیب‌های معنوی نبوده و بر دین و آیین من اثر سویی باقی نگذارد و اگر بلاهای وارده در نوع خود بزرگ‌تر از حدّ تصور نبوده و بلایی شدیدتر را به دنبال نداشته باشد به طوری که نتوان بار آن را بر خود تحمل کرد و اگر هم توفیق یابم که به آن راضی باشیم و به آن قناعت کنیم و همچنین از آن امید ثواب و اجری را داشته باشیم که لاجرم آن را در چنین شرایطی نعمتی بر خود می‌پنداریم .



۹۵۲ـ مَا اَتزَوَّجُ اِلاّ لِأجلِ الوَلَدِ.

من فقط به خاطر فرزندان ازدواج می کنم. س

و آن به این معنی است چون در فلسفهٔ ازدواج بقای نسل انسان منظور است نه فرونشاندن غریزه‌ی جنسی و اگر انگیزه‌ی آن هم مطرح شود آن هم به جهت حصول این مطلب (وجود فرزندان) است. عبدالله ابن عمر رضی‌الله‌عنه این صحابی بزرگوار نیز در روایتی این مطلب را تأیید کرده است. «کانَ اَبِی لا یَتَزَوَّجُ لِشَهوَةَ اِلاّ طَلَبَ الوَلَدِ» پدرم امیرالمؤمنین ازدواج را جز به خاطر فرزندان انجام نداده است. در احادیث نیز آمده است (تناکحوا تناسلوا) عقد ازدواج را با همدیگر برقرار کنید تا زاد و ولد گسترش یابد.



۹۵۳ـ مَا أصبَحتُ أخافُ عَلی نَفسِی اِلاّ اَمارَتَکُم.

در احساس مسئولیت

هر بامدادی که بر من می گذرد از هیچ چیز ترس و هراسی نداشته‌ام جز مسئله‌ی امارت بر شما و این مهم بر من از هر چیز بیشتر اثر گذاشته است.

وقتی که اصحاب کرام رضی‌الله‌عنهم امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه را در حالت بیماری، ناراحت و غمگین یافتند،

پرسیدند : یا امیرالمؤمنین غم و هم تو از چیست که تو را با این حال می‌بینیم؟ فرمود : جز مسئله‌ی امارت بعدی شما چیز دیگری در من تاثیر نگذاشته است. «آری فاروق با این ذهنیت کار ملّت و رعیت را بر عهده گرفته است» و از این جهت است که عدالت و عدالت‌گستری وی زبانزد خاص و عام است.



۹۵۴ـ مَا حَنَّ أعجَمِیٌّ عَلی عَرَبِیّ قَطٌّ.

هرگز ملّت غیرعرب بر ملّت عرب توجه خاصی نکرده است و روی مهربانی و رحم و شفقت را به نحو مطلوب به آنها نشان نداده است . و قدم مثبتی را نیز در راه شکوفایی آرمان‌های دینی و ملی و ارزش‌های معنوی آنان برنداشته است.

ملّت عرب مسئولیت دارند که آرمان‌های دینی و ملی و ارزش‌های معنوی را حفظ و تلاش لازم را به به کار گیرند.



۹۵۵ـ مَا رَفَقَ اَحَدٌ بِأحَدٍ اِلاّ رُفِقَ بِهِ یَومَ القِیامَة.

هر که با مردم به مهربانی و ملایمت رفتار کند خداوند نیز با او در جهان آخرت با مهربانی و رحم و شفقت عمل می کند.

ای که جویی سعادت عُقبی	رفق ورز و زخوی بد بگریز
هرکه امروز رفق پیشه کند	رفق بیند به روز رستاخیز



۹۵۶ـ ما مِن غاشِیَةٍ اَدوَمَ اَرقاً وَ أبطَاءَ شَبَعاً مِن عام (اَی مَجاعَة).

هیچ بلایی به مانند قحطی و خشکسالی بر افکار و اندیشه‌ی مردم آن‌چنان چیره نشده که به طور مداوم دل‌های مسلمانان را به رقّت القلب و رحمت و شفقت نسبت به یکدیگر پیوند دهد.

یعنی اگر قطحی و خشکسالی از جهت بار مالی و مادی سختی و دشواری‌هایی را به بار آورده است از بعدمعنوی آن نیز نعمت صبر و بردباری وحدت و انسجام مسلمانان رابه دنبال داشته است و انسانها را چنان به آزمون نشانده است که بر اثر آن خداوند عالمیان عاطفه‌ها را در دلها زنده کردو دلها را به هم پیوند داد و به وسیله باران رحمت بیکران خود سرزمین جزیره بویژه سرزمین پاک حرمین شریف را هم سیراب و زنده و آباد نموده است.



۹۵۷ـ ما تَستَبِقُوا مِنَ الدُّنیا تَجِدُوهُ فِی الآخِرَةِ.

آنچه در حال حیات خود در راه خدا انفاق می‌کنید به یقین پاداش آن را در آخرت خواهید دید.

ملاحظه: در خیرات و مبرّات و در صدقه و احسان و انفاق بر مستمندان از همدیگر سبقت بجویید و پیشی گیرید آن چه را که به عنوان برگ سبزی به گور خود می‌فرستی به یقین پاداش آن را در جهان آخرت خواهید دید. سعدی رحمه الله گوید:

برگ‌غیشی به گور خویش فرست کس نیارد ز پس زپیش فرست



۹۵۸ـ ما کُنْتُ أظُنُّ اَن یَکُونَ فِی هذِهِ الأُمَّةِ مَن یَبنِی بُنیانَ هامانَ لِفِرعَونَ.

من گمان نمی‌کردم که در این ملّت (مسلمان) کسانی باشند بناها و ساختمان‌هایی هم‌چون بنای هامان برای فرعون زمان خود بنا کنند و به آن دلباخته شوند.

یعنی دیری نگذشته است که مسلمانان به دنیای مزخرف دل ببندندو شیفته‌ی آن شوند. امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه در سفر شام که ساختمان‌ها و بناهای مجللی را برافراشته دید با نگاه تعجب‌آوری آنان را نکوهش کرد.

ملاحظه: این تذکر و اعتراض فقط به قصد ساده سازی در ساختار ساختمانی شخصی و دولتی و عمومی است تا مردم بتوانند به حداقل هزینه محل اقامتی را برای خود برپا کنند.



۹۵۹ـ ما اَتَمَّ اِیمانُ عَبدٍ و لا اِستَقامَ دِینُهُ حَتّی یَکمُلَ عَقلُهُ.

تا عقل و خرد بندگان خدا کامل نگردد ایمان و باورش به دین و آیین پایان نمی‌پذیرد. و دینش استوار و پایدار نخواهد بود.

یعنی ایمان و باور راستین نتیجه‌ی عقل و خرد کامل است و هر ایمان و باوری که بر بنای عقل و خرد کامل و بینش صحیح و درست استوار نباشد متزلزل و ناپایدار خواهد بود. در این راستا است که قرآن کریم روی خطاب با ارباب عقل و خرد دارد. که در آیه‌ی «اِنّما یَتَذَکَّرُ اُولُوالاَلبابِ» و آیه‌های دیگر این مطلب به درستی بیان شده است.

۹۶۰ـ ما كانَتِ الدُّنيا هَمُّ رَجُلٍ قَطُّ اِلاّ لَزِمَ قَلْبَهُ أَرْبَعُ خِصالٍ: فَقْرٌ لا يَدْرِكُ غِناهُ وَ هَمٌّ لايَنْقُصُ مُداهُ وَ شُغْلٌ لا يَنفُدُ أَوَّلُهُ وَ لا يَبلُغُ مُنتَهاه.

وقتی که انسان افکار و اندیشه‌اش به سوی متاع دنیا و خواهش‌های نفسانی متوجه گشت و جز آن هم و غمی نداشت ناچاراً چهار خصلت به طور مداوم در نهاد او و در اعماق قلب او شکوفا گردیده و همواره ملازم با آن خواهد بود. ۱ـ فقر و بینوایی آن‌چنان که هرگز ثروت و سامان او را بی‌نیاز نخواهد کرد. ۲ـ همّ و غمی که پایان نداشته باشد. ۳ـ مشغلت آن‌چنانی که اولش پایان نپذیرد و آخرش هم منتهی نگردد.



۹۶۱ـ ما وَجَدَ أَحَدٌ فِي نَفسِهِ كِبراً اِلاّ مِن مَهابَةٍ يَجِدُها فِي نَفسِهِ.

تکبّر از خواری نفس است

هر کس که خود را برتر از دیگران ببیند و بر مردم فخر و مباهات کند، قطعاً در خود نوعی ابهت و بزرگی و در دیگران حقارت و ضعف و ناتوانی را یافته است و امری جز این نیست.



۹۶۲ ـ ما وَجَدْتُ لَئِيماً قَطُّ اِلاّ وَجَدْتُهُ رَقِيقَ المُرُؤة.

من مرد خسیس و فرومایه را نیافته‌ام جز این که او فاقد مروت و جوانمردی بوده است. چون جوانمردی ناشی از کرامت و عزت نفس است و انسان خسیس و فرومایه فاقد آن است.



حرف ن

۹۶۳ ـ نَزِّهُوا الجِهادَ عَن عَرَضِ الدُّنیا[۲۵۴]

شما سپاهیان اسلام مسئول هستید که در جبهه‌های نبرد امر جهاد را از متاع دنیوی پاک کنید چشم طمع به اموال و غنایم جنگی نداشته باشید و به آن خیانت نورزید. چون در جهاد امتثال امر خداوند و تعالی اسلام مطرح و مدّنظر است و این دو امر با هم تضاد دارند.



۹۶۴ ـ نَزَلَ تَحریمُ الخَمرِ وَ هِیَ مِن خَمسَهِ أشیاءَ: العِنَبُ وَالتَّمرُ والحِنطَةُ وَ الشَّعِیرُ وَ العَسَلُ وَ الخَمرُ ما خامَرَ العَقلَ وَ أمّا المَیسِرُ فَهُوَ القِمارُ.

امر تحریم خمر در پنج چیز نازل شده است، انگور، خرما، گندم، جو و عسل و خمر آن است که عقل و خرد را ضایع کرده و بر ادراک و شعور انسان پوشش قرار می‌دهد. فاما میسر قمار است که در آیه‌ی انما الخمر و المیسر تصریح شده است و آن هم حرام و پدیده‌ی آن خطر مطلق کسب و کار و اضاعه ثروت و اموال را در بر دارد در کل هر دوی آن از عمل شیطان است.



۹۶۵ـ نَزَلَ القُرآنَ بِلُغَة مُضَرَ: مُضَرُ قَبِیلَةُ النَّبِیِّ مُحَمَّدٍ صَلی اللهُ عَلیهِ وَ سَلَّمَ.

قرآن کریم به لهجه قبیله‌ی مُضَرْ که قبیله و عشیره‌ی پیامبر است نازل شده است.

چون لهجه‌ی آنها از همه‌ی لهجه‌های دیگر فصیح‌تر و معتبرتر در بین قبایل عرب است. و بر این اساس است که قرآن به لغت فصیح عرب نازل شده است.



۹۶۶ـ نَظَرَ عُمَرَ رَجُلاً مُطَأطِأً رَأسَهُ فَقالَ اِرفَع رَأسَکَ فَاِنَّ الإسلامَ لَیسَ بِمَرِضٍ!.

در نکوهش تظاهر به اسلام

فاروق اعظم رضی الله عنه مردی را که سر بر گریبان خود فرود برده بود و نوعی زهد و پارسایی را از خود نشان می‌داد تذکر داده و چنین گفت گردن خود را بلند بگیرید سر به زانو فرو بردن به خشوع قلب نمی‌افزاید.

یعنی اسلام دینی عزیز و ارجمندی است دینی بی‌جان و آسیب‌پذیر نیست.

زاهدا سر بر آور و تازه بزی — سیرت شاهدان آن چنین شاید
سر فرو بردنت بظاهر تو — به خشوع قلب نیفزاید



۲۵۴ ـ اخبار عمر، و لا تغلوا عند الغنائم و نزهّوا الجهاد عن عرض الدنیا، ص ۲۴۰.

۹۶۷ـ نِعمَ المُستَنَدُ الإحتِماءُ.

قوم و عشیره‌ی زوج مثل پدر و برادر و دیگر عشیره و قبیله‌ی او به هنگام دشـواری‌ها بهتـرین پشتوانه هستند.



۹۶۸ـ نِعمَ العِدلانِ وَ نِعمَتِ العَلاوةُ لِلصّابِرینَ : یَعنی بِالعِدلَینِ الصَّلاةُ وَ الرَّحمَةُ وَ بِالعَلاوةِ الهُدی.

صابران دو اجر دارند

بر ای صابرین بر بلاها و مصیبت‌های وارده دو اجر و پاداش برابر و معادل یکدیگر مقرر است و بهترین علاوه و اجر مضاعف هم برای این دسته از صابران که بلاها را بر خود هموار کرده و بار آن را بر دوش گرفته‌اند منظور گردیده است.

این جمله اشاره به آیه‌ی کریمه‌ی شماره۱۵۵ سوره‌ی بقره است که خداونـد عالمیـان صـابران را مژده به الطاف و رحمت و احسان و عفو و مغفرت داده است و در نهایت نیز آنها را راه‌یافتگـان بـه جاده‌ی حق و حقیقت و طریق خیر و سعادت ستوده است.

﴿وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴿١٥٥﴾ ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَٰبَتۡهُم مُّصِيبَةٞ قَالُوٓاْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ بقره/۱۵۵

در آیه کریمه خداوند (ج) صابران را در برابر تحمل سختی ها و دشواری های ناشی از تـرس و خوف و بیم از تهاجم دشمنان و همچنین در برابر تحمل دشواری های قحطی و خشکسالی و پدیـده شوم آن و نیز صبر و شکیبایی بر مصیبتهای نقص انفس و اموال مژده عفو و مغفرت داده است.



۹۶۹ ـ نُقیمُ أمرَالله فی قَریبِ النّاسِ وَ بَعیدِهِم.

در اجرای احکام فرقی بین سید قریشی و بنده حبشی نیست.

ما در سمت امارت بر مسلمانان و اجرای عدالت اسلامی و ادای امانت الهـی احکـام خـدا را بـر همه‌ی افراد و عامهٔ خلق خدا چه دور و چه نزدیک اجرا می کنیم.

یعنی در اجرای عدالت و احقاق حق تفاوتی در بین سید قریشی و عبد حبشی، ضـعیف و قـوی، افراد نزدیک به سلسله‌ی طیبه و افراد دورتر از آن نیست و بدون مسامحه احکام خداونـد را در حـق همه به اجرا می گذاریم.

۹۷۰ ـ نَنهاكُم عَمّا نَهاكُمُ اللهُ عَنهُ مِن مَعصِيَتِهِ.

ما در راستای امر به معروف و نهی از منکر شما را از همه‌ی منهیّات و محذوراتی که خداوند عالمیان مردمان را از آن نهی فرموده و برحذر داشته است نهی کرده و برحذر می‌داریم و جز آن چه را که خداوند بزرگوار از آن نهی فرموده است نظر خاصی نداریم.



۹۷۱ ـ نُهِينا عَنِ التَّكَلُّفِ.

در اسلام اصل بر آسان‌گیری است

از ما (کار) تکلفی و تصنعی منع شده است و ما را از آن نهی کرده‌اند.

زیرا برنامهٔ اسلام برنامهٔ معقول منطقی و احکام درست و صحیح و در حد معقول ، اختیاری و منطبق با عقل و خرد سالم است و تکلف و تصنع فاقد ارزش‌های معنوی است.



﴿حرف و﴾

۹۷۲ـ واللهِ اِنّی لَأَرجُو اَن یَکُونَ رَبّی خَلَقَنِی سَعِیداً.

حسن ظن از ایمان است

سوگند به خدا من امیدم بر آن است که خداوند(ج) مرا سعادتمند آفریده باشد.

یعنی بر مسلمانان است که در تطبیق اعمال خود با برنامه‌های اسلامی نسبت به عاقبت کار خود حُسن ظن داشته باشند. زیرا در احادیث قدسی آمده است «اَنا عِندَ ظَنِّ عَبدِی بی فَلیُحسِنَ الظَّنَّ بی» بندگان خدا هر طوری که به من عقیده و باور دارند من نیز با آنان همانطور عمل می‌کنم در این صورت چه بهتر که به من حسن ظن داشته باشند.



۹۷۳ـ وَ اللهِ ما اَنا بِمَلِکٍ فَاَستَعبِدکُم بِمُلکٍ اَو جَبرِیَّةٍ وَ ما اَنا اِلاّ کَاَحَدِکُم وَ مَنزِلَتِی کَمَنزِلَةِ والی الیَتِیمِ مِنهُ وَ مِن مالِهِ.[۲۵۵]

سوگند به خدا من پادشاه و سلطان نیستم تا با جبر و زور شما را به برده و بنده‌ی خود بگیرم و با زور و قدرت بر شما سلطنت کرده و موقعیت خود را محفوظ دارم. من جُز بنده‌ای از بندگان خدا نیستم و خود را نیز از شما جدا نمی‌دانم و درباره‌ی بیت‌المال و آنچه را که در اختیار حکومت مرکزی است و در حیطه‌ی تصرف و امارت من است در حفظ و نگه‌داری آن خود را چون سرپرست وقیم اموال یتیمان و متولی امور آنان می‌پندارم و در برابر آن احساس مسئولیت می‌کنم.

یعنی اگر نیازی به هزینه کردن از آن بود به قدر کفاف از آن استفاده می‌کنم و اگر نیازی نبود در حفظ و نگه‌داری آن سعی لازم را به کار می‌گیرم. حاکم نباید در برابر انجام کارش، کاری که برای ملت انجام می‌دهد جز رفع نیاز معمولی اجرت و مزدی دریافت کند. و باید داوطلبانه برای ملت کار کند و در چهارچوب درآمد و اموال عمومی خود را محدود کند.



۹۷۴ـ وَ اللهُ مُظهِرُ دِینِهِ وَ مُعِزُّهُ وَ ناصِرُهُ وَ مَولی أهلِهِ وَ مَوارِیثُ الاُمَمِ.

خداوند متعال از دین و آیین خود حمایت کرده و به آن عزت و شکوه می‌بخشد و پیروان آن را نصرت می‌دهد و خداوند عالمیان مولا و ناصر اهل دین و وارث ملک و اموال همه‌ی ملت‌هاست.

یعنی اگر زمانی دین اسلام به عللی کمرنگ شود بالاخره در زمانی دیگر شکوفای خود را باز خواهد یافت که در احادیث نبوی به آن اشاره رفته است. وقتی که مسلمانان به هنگام بیماری به حضرت عمر پیشنهاد کردند که کسی را به جانشینی خود تعیین کند فرمود خداوند دین و برنامه‌ی

۲۵۵ ـ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۱۳۹. انی انزلت نفسی من مال الله منزله والی الیتیم من ماله.

خود را ضایع نمی‌کند. در این امر نظر شورا مقرون به صحت است و آن امر نیز به شورا مربوط می‌باشد.



۹۷۵ـ وَاللهِ ما أدرَكنا الفَضْلَ فِي‌الدُّنيا وَ لا ما نَرجُو مِنَ الآخِرَةِ مِن ثَوابِ اللهِ عَلى عَمَلِنا إلاّ بِمُحَمَّدٍ فَهُوَ شَرَفُنا وَ قَومُهُ أشرَفُ العَرَبِ ثُمَّ الأَقرَب فَالأقرَبْ. [۲۵۶]

سوگند به خدا ما آنچه را که از نعمت‌ها و موهبت‌های خداوند عالمیان که در اختیار داریم و به آن نایل شده‌ایم و نیز آن چه را از اجر و پاداش اعمال خود که در آخرت به آن چشم امیدی دوخته و مُزد آن را انتظار داریم همه و همه‌ی این‌ها از برکت وجود پر برکت پیامبر خدا است و حرمت و عزت ما هم مرهون رسالت آن حضرت و دین و برنامه‌ی ایشان است که ما را عزیز و ارجمند گردانیده است. و قوم و خویشاوندان پیامبر خدا عزیزترین و شریف‌ترین قوم و ملّت عرب است.اَلاَقرَبْ فَالاَقرَبْ.



۹۷۶ـ وَاللهِ لَو نُمْتُ نَهارِی لَضَیَّعْتُ الرَعِیَّةَ وَلَو نُمتُ لَیلَتِی لَضَیَّعْتُ نَفسِی. [۲۵۷]

سوگند به خدا اگر در روز بخواب بروم کار و امر رعیت و ملت را ضایع کرده‌ام و اگر هم در شب به خواب و استراحت فرو بروم کار و امور خود را ضایع کرده و مجالی را برای عبادت و راز و نیاز با خدای خود نگذاشته‌ام .

وقتی معاویه پسر خُدیج از مصر به حضور امیرالمؤمنین آمد و مژدهٔ فتح اسکندریه را اعلام داشت پس از گزارش تقدیمی، امیرالمؤمنین فرمود ما را در چه حالتی پنداشتی؟ معاویه گفت تصور کردم که امیرالمؤمنین در خواب قیلوله هستند و به استراحت پرداخته‌اند، فرمود «بِئسَ ما ظَنَنْتَ»، راستی تصور بدی از من داشتی، آخر چگونه به خواب بروم حال این که در برابر ملت و رعیت و در برابر طاعت و عبادت خود نیز احساس مسئولیت می کنم.

عَجَباً للمُحِبِّ کَیفَ یَنامُ   کُلُ نَومٍ عَلی المُحِبِّ حَرامٌ

خواب بر عاشقان حرام بود   خواب آن کس کند که خام بود

۲۵۶ ـ الفاروق، ج ۲، ص ۲۳۱.

۲۵۷ ـ اخبار عمر، عنوان متی ینام، ص ۲۹۰.

۹۷۷- وَاللهِ لَئِن بَقِيتُ لَيَأتِيَنَّ الرّاعِيَ بِجَبَلِ صَنعاءَ حَظُّهُ مِن هذا المالِ وَهُوَ مَكانُهُ قَبلَ أن يَحمَرَ وَجهُهُ (يَقصُدُ مِنَ الغَنائِمِ).

سوگند به خدا هر آینه اگر عمر امانت وفا کند و در حال حیات باقی بمانم آن‌چنان ترتیبی اتخاذ خواهم کرد که همه‌ی صاحبان حق حتی چوپان گله‌ی شتران و گوسفندان در کوه‌های صنعای یمن توانسته حقوق و سهم خود را بدون احساس رنج و مشقت در محل و مکان خود استیفا کرده و از آن برخوردار باشد.

فاروق رضی الله عنه چندی قبل از وفات خود مصمّم گشت که غنایم جنگی و اموال و واردات حکـومتی را و آن چه را که در بیت‌المال نگه‌داری نموده است به نحوی در بین مسلمانان تقسیم و توزیع کنـد که همهٔ مستحقین و ارباب حق با رعایت حق اولویت حقوق خود را استیفا کنند و در راه کسب آن زحمتی نبینند. لکن تقدیر بر خلاف تدبیر و حُسن نیت و عدالت گسترده‌ی فاروق بود و تقـدیر بـر تدبیر رجحان پیدا کرد و قبل از توفیق عمل به مقام رفیع شهادت نایل آمدند و دعوت خدا را لبیـک گفتند . رحم الله عمر.



۹۷۸- وَاللهِ لَيلَةٌ مِن أبي بَكرٍ وَيَومٌ خَيرٌ مِن عُمَرَ وَآلِ عُمَرَ: قالَها فِي الثَّناءِ عَلى أبي‌بَكرِ الصِّدِّيق .

در توصیف حضرت ابوبکر صدیق و احترام به شخصیت معنوی او

فاروق رضی الله عنه در ثنای ابوبکر صدیق رضی الله عنه و در ارج نهادن به مقام معنوی خلیفـه‌ی رسـول خـدا در کمال صداقت و صمیمیت چنین می‌گوید، سوگند به خدا تنهـا یـک شـب و یـک روز واحـد از خدمات ارزنده‌ی ابوبکر به نزد خدا بهتر و بالاتر است از همه‌ی خدمات عمر و آل و بیـت عمـر. و آن به این معنی است که ابوبکر در ایمان آوردن به پیامبر خدا و در تصدیق به عـروج ملکـوتی آن حضرت در معراج، در هجرت به دیار غربت در بذل ثروت و اموال خود در راه پیشرفت اسلام و در خدمت به رسول خدا چه در حضر و چه در سفر در سرکوب کردن مرتدین و استحکام نظام اسـلام در بنای مسجد قبا و مسجدالنبی در مدینه و در بسیاری از کارهای دیگر از همه‌ی مـسلمانان سـبقت گرفته است و در نهایت در جوار رسول خدا و در کنار روضهٔ شریف و قبـر پیـامبر(ص) کـسب افتخار کرده است . پس اگر عمر امیرالمؤمنین به این حقیقت اعتراف کرده اسـت و خـدمات او را ارج نهاده است چه از باب حقیقت‌جویی و چه از باب تواضع و فروتنی سخنی به گزاف نگفته است.

۹۷۹ ـ وَیحٌ لِمَنْ أدخَلَهُ بَطنُهُ النّارَ.

وای بر کسی که شکمش او را به دوزخ می‌برد و در پی شکم‌چرانی و آرزوهای نفسانی بالاخره به دوزخ فرو رود.

خلاصه‌ی داستان:

روزی امیرالمؤمنین به حال گرسنگی به منزل برگشت و به همسرش گفت آیا چیز خوردنی هست مرا کفایت کند. همسرش به زیر تخت اشاره کرد وقتی طبقی از خرما را در زیر تخت یافت و مقداری از آن را تناول نمود با دستانش شکمش را مالش داد. و به شرحی که به آن اشاره رفت نفس خودش را ملامت کرد.



۹۸۰ ـ وَیلٌ لِعُمَرَ اِن لَم یَغفِر لَهُ.

درک عظمت خدا

وای بر عمر که اگر خداوند او را مشمول مغفرت خود قرار ندهد. یعنی مسئولیت در قبال نعمت‌ها و موهبت‌های خدایی امری بس دشوارو کار سنگینی است که کمتر در توان بندگان خداست. استاد سخن سعدی شیرازی از آن چنین تعبیر کرده است.

از دست و زبان که برآید — کز عهده‌ی شکرش بدر آید
بنده همان به که زتقصیر خویش — عذر به درگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش — کس نتواند که به جا آورد



۹۸۱ـ وَیلِی وَ وَیلُ أُمِّی اِن لَم یَغفَرَ اللهُ لِی.

وای برمن بر مادر عمر که اگر خداوند عالمیان مرا مشمول عفو و مغفرت خود قرار ندهد.

یعنی کردار و اعمال بندگان در مقابل نعمتهای خدای عالمیان چیزی بی ارزش و غیر قابل اعتماد است مگر خداوند بخشنده مهربان بر بندگان خود بخشش کند و او را بیامرزد.



حرف هـ

۹۸۲ـ هذا اللَّیلُ وَ النَّهارُ یَبلِیانِ کُلَّ جَدیدٍ وَ یُقَرِّبانِ کُلَّ بَعیدٍ وَ یَأتِیانِ بِکُلِّ مَوعُودٍ.

درسی از گردش روزگار

گردش این شب و روزها دلیل کامل بر قدرت مطلقهٔ خداوندی است. پدیده‌های شبانه‌روز و گردش و تحول آن در فصول سال چه بسا چیزهای تازه‌ای را فرسوده کرده و چه بسیار چیزهای دور از انظار و دورتر از افکار را نیز نزدیک کرده است.

به حقیقت تحولات زمان و گردش شب و روز با این نظم و نظام در نزد ارباب عقل و خرد و در کنار آیات محیّرالعقول در نظام هستی بهترین دلیل قاطع و برهان ساطع بر قدرت مطلقه‌ی آفریدگار است . و بر این اساس است که خداوند ذوالجلال انسان‌ها را به تفکر در خلق زمین و آسمان و اختلاف لیل و نهار و تحولات روزگار سفارش فرموده است. ﴿إِنَّ فِی خَلقِ السَّموات وَ الأرضِ وَ اِختِلافِ اللَّیلِ وَ النَّهارِ لَآیاتٍ لِأُولِی الالبابِ﴾ به حقیقت این آیات و نشانه‌های بزرگ در آفریدن آسمان‌ها و زمین در اثبات وجود پروردگار در نزد ارباب عقل و خرد برهان قاطعی بر وجود اوست.»



۹۸۳ـ هذا لَنا فَما لِفُقَراءِ المُسلِمِینَ الَّذینَ ماتوا وَ هُم لَم یَشبَعُونَ مِن خُبزِ الشَّعِیرِ (قالَها عِندَما قَدمَ لَهُ طَعاماً شَهِیّاً)

در سفر شام که طعام و خوراک ممتاز و نایابی را به حضور امیرالمؤمنین تقدیم کردند فرمود: اگر این گونه طعام‌های لذیذ که در پیش روی ما و در اختیار ماست پس حال ما با حال فقرای مسلمین و کسانی را که به حال گرسنگی مردند و از نان جویی هم سیر نشدند چگونه باید توجیه کرد . در روایتی آمده است که خالد بن ولید گفت یا امیرالمؤمنین آنان مزد و پاداش خود را گرفته و در بهشت خدای خود مستقر گشته‌اند. امیرالمؤمنین در پاسخ سخنان خالد که هاله‌ای از اشک در چشمانش حلقه زده بود فرمود پس بین ما و آنان فرق و تفاوت بسیاری است.



۹۸۴ـ هانَ شَیءٌ أُصلِحُ بِهِ قَوماً اَن أُبَدِّلَهُم اَمیراً مَکانَ اَمیرٍ (قالَها عِندَما بَدَّلَ اَمیرَ الکُوفَه بِآخَرَ) [۲۵۸]

بلاغات و اوامر

امیرالمؤمنین رضی الله عنه وقتی که سردار کوفه را جابجا نمود و به جای آن امیر دیگری را جانشین او کرد. در توجیه آن فرمود : این امر بر من آسانتر از آن است که آنها را از پست خود برکنار کنم و

۲۵۸ـ بار عمر، ص ۱۳۲ و ص ۱۲۸ شروطه فی الولاه.

از این جهت اتهامی به آنان وارد گردد.

اصل داستان به این قرار است:

امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه هنگام مسافرت به شام وقتی که از مدینه به شهر جابیه یکی از استان‌های شام رسید و سران کشوری و نظامی را ملاقات کرد و فرماندهان سپاه اسلام گزارش و فعالیت‌های جبهه‌ها و حال و اوضاع منطقه معروض داشتند. پس از فراغت از آن، چنان مصلحت دید که شرحبیل را از فرماندهی عزل و معاویه ابن سفیان را به سمت فرماندهی بگمارد. پس از این تغییرات به فرماندهان و افسرانی که در خور خدمات و فعالیت‌هایی را انجام داده بودند به آنان جوایزی اهدا فرمود. در این هنگام که شرحبیل علت عزل خود را پرسید در جواب گفت به خدا من تو را خیلی دوست دارم و اعلام می کنم که تو هیچ کار بدی را انجام نداده‌ای. اما می‌خواهم سردار بسیار نیرومندی را در سمت فرماندهی قرار دهم که با داشتن شمّ سیاسی و قدرت دافعه و جاذبه آن‌چنان سپاه اسلام را سازماندهی کند که بتواند در جنگ‌های آزادی‌بخش، سپاه دشمن را پراکنده نماید و به گسترش عدالت و شکوفایی اسلام سرعت بخشد. البته منظور امیرالمؤمنین معاویه بن سفیان و عمروعاص بود که آنها در باب سیاست و فن و فنون جنگ آشنایی کامل داشتند. بدیهی است که شرحبیل مرد مؤمن و فداکار و با تقوی و فعالی است ولی در مسایل سیاسی و در قدرت جذب و دفع همتای معاویه و عمروعاص نیست لذا از بُعد تفکر سیاسی‌خود و مصلحت منطقه شرحبیل را عزل و معاویه بن ابی‌سفیان رضی‌الله‌عنه را در سمت فرماندهی بجای او گمارد و طی مشورتی عمر بن عاص رضی‌الله‌عنه را نیز به منظور آزاد کردن کشور مصر به سمت فرماندهی کشور در مصر برگزید و بعداً فرمان آن را صادر نمود . در کتاب الفاروق، محمد حسین هیکل، ج ۲، ص ۲۲۲ آمده است که این عزل و نصب‌ها صرفاً در جهت مصلحت عمومی و سیاست مملکت‌داری امیرالمؤمنین صورت گرفته است که عنوان عربی آن بدین صورت است:

«بَلَغَ مِن شِدَّةِ عُمَرَ فِی مَحاسَبَتِهِ عُمّالَهُ اَن کانَ یَعزِلُ اَحَدَهُم اَحیاناً بِشُبهَةٍ لا یُقطَعُ بِها دَلیلُ وَ قَدْ یَعزِلُ لِرِیبَهٍ لا یَبلُغُ حَدَّ الشُبَه.»



۹۸۵ـ هَلاّ طوّیت بطنک یومین لِجَارِکَ و ابنِ عَمِّکَ (طَوَیت، بطنک، ای جرعت بطنک). [۲۵۹]

چرا شکم خود را دوروز گرسنه و یا نیم‌سیر نمی‌گذارید ومقداری از غذای خود را برای خویشاوندان و همسایگان در اختیار آنها قرار نمی‌دهید مگر باید هر چه نفس اشتها کند آن را انجام

۲۵۹ـ در کتاب اخبار عمر و اخبار عبدالله ابن عمر ص ۲۸۰ این مورد نیز از جابر نقل شده است.

دهید؟ امیرالمؤمنین بر قصابی مردی به نام زبیر بن عوام در مدینه که به جُز آن قصابی دیگری در شهر نبود، نظارت مستمر و کامل داشت. وقتی کسی را مشاهده می‌نمود که دو روز متوالی گوشت می‌خرید تازیانه‌ی خود را بر او فرود می‌آورد و او را به قناعت و رعایت اقتصاد در زندگی توجیه می‌نمود.



حرف ی

۹۸۶ـ یا ایُّها النّاس عَلَیکُم بالعِلمِ فَاِنَّ لله سُبحانَهُ رِداءً یُحِبُّهُ فَمَن طَلَب باباً مِنَ العِلمِ رَداهُ اللهُ عَزَّ و جَلَّ بِردائِهِ فَاِن أذنَبَ ذَنباً اِستَعتَبَهُ ثَلاثَ مَرّاتٍ لِألاّ یَسلِبَهُ رِداءَ ذلِکَ وَ اِن تَطاوَلَ بِهِ ذالِکَ الذَّنبُ حَتّی یَمُوتَ.

ای مردم بر شما لازم است که با سعی و تلاش ممکن به علم و دانش روی بیاورید و آن را کسب کنید. هر آیینه خداوند سبحان را آن چنان رحمت گسترده و فراوانی است که می‌خواهد هرکه از او باریتعالی طلب علم کند و توفیق بر آن را درخواست نماید، لاجرم دری از رحمت خود را بر او گشوده و از این رحمت و موهبت فراوان بر او بخشش کند. و هرکس به گناهی مرتکب شود و سه مرتبه از او تعالی طلب آمرزش کند و رضایت او را خواستار شود اگر چه تا به هنگام مرگ به طول بیانجامد، این نعمت و موهبت را از او سلب نمی‌کند که آن به جهت برکت علم است.

پس چنانچه کسی بر اثر جهل و نادانی به گناهی مرتکب شود، شایسته است سه مرتبه از خداوند ذوالجلال پوزش بطلبد و درخواست عفو و مغفرت کند تا او را از رحمت خود محروم نکند و این رحمت را از وی سلب ننماید اگر چه تا به هنگام مرگ هم به گناهان ادامه دهد. یعنی نعمت علم و دانش و آگاهی به رحم و شفقت الهی برکت بزرگی است که هرکس مشمول آن گردد به سهم عظیمی دست یافته است و اگر کسی با علم و آگاهی به رحمت بیکران خداوندی درباره‌گناهان خود، از بارگاه اقدسش طلب آمرزش کند به یقین او را مشمول چنین رحم و شفقتی قرار خواهد داد. که آیۀ کریمۀ: «فَمَن أُوتِیَ العِلمَ فَقَد أُوتِیَ خَیراً کَثیراً» بر آن دلالت دارد.



۹۸۷ـ یا اَیُّها النّاسُ اِنَّ الرَّأیَ اِنَّما کانَ مِن رَسولِ اللهِ صَلّی اللهُ عَلَیهِ وَ سَلَّمَ مُصیباً اِنَّ اللهَ کانَ یُریهُ وَ اِنَّما هُوَ مِنّا الظَّنُّ وَ التَکَلُّفُ.

ای مردم تنها رأی رسول خدا صلی الله علیه و سلم به حق اصابت کرده است و درآن خللی نیست چون خداوند بزرگوار حقیقت‌ها را به آن حضرت ارائه فرموده است و رأی و نظریه‌ی وی نزدیک به صحت است. امّا رأی و نظریه‌ی ما ظّن و گمانی بیش نبوده و از رنج و تکلف خارج نیست و در کنار رأی رسول خدا صلی الله علیه و سلم جایگاهی ندارد. پس شایسته است از رأی رسول خدا تبعیت کنید و آن را به گوش دل بپذیرید.

۹۸۸- یا بُنَیَّ اِنسِب نَفسَکَ تَصِلْ رَحِمَکَ (قالَها لِوَلَدِهِ عَبدالرَّحمن).

فاروق رضی‌الله‌عنه پسرش عبدالرحمن را درباره معرفت به سلسله‌ی نژادی و نسب‌شناسی سفارش می کند ای پسرم خود را به سلسله‌ی نژادی نسبت بده تا از طریق آن بتوانی روابط خویشاوندی و صله‌ی ارحام را به انجام برسانی که هر کس نژاد و نسب خود را نشناسد صله‌ی ارحام را انجام نداده است.



۹۸۹- یا حَقُّ ما اَبقَیتَ لِی صِدِّیقاً.

حق تلخ است

ای حق، دوست و رفیقی را برای من باقی نگذاشته‌ای.

یعنی این که حق گفتن و حق جُستن جُز مردان خدا و ارباب عقل و خرد کسی را دوستدار نیست که در مصداق جمله‌ی الحق مُرٌّ سخن حق تلخ است و کمتر کسی آن را می‌پذیرد. در این صورت دوستداران حق کم و کمیابند. و برای حق گویان دوستدارانی وجود ندارد.

۹۹۰- یا رَسُولَ اللهِ یَدخُلُ عَلی نِسائِکَ البَرُّ وَ الفاجِرُ فَلَو اَمَرْتَهُنَّ یَحْتَجِبنَ (فَنَزَلَت آیَةُ الحِجابِ)

موردی از موافقات عمر رضی‌الله‌عنه

ای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم مردمان نیک و بد به محل سکونت همسران تو وارد می شوند، ای کاش پیامبر خدا آنان را به حجاب و چادر پوشیدن امر می‌فرمود.

وقتی امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه متوجه شد که اشخاص نیک و بد و افراد متفرقه به منزل پیامبر خدا وارد می‌شوند تا از وجود مبارک و مسعودش بهره‌مند گردند، به جهت حفظ حُرمت و ابهّت و شکوه امّهات المؤمنین پیشنهاد کرد تا رسول خدا دستور دهند همسران محترمه حجاب را رعایت کنند که بر حسب خواسته‌ی او آیه‌ی حجاب نازل شد و سپس چادر پوشیدند و به عنوان اصلی، این امر مهم تشریع گردید و از آن تاریخ ارباب حدیث و تاریخ نویسان اسلام این امر را یکی از موافقات عمر رضی‌الله‌عنه به حساب آورده‌اند.



۹۹۱- یا سَعْدُ لایَغُرَّنَّکَ مِنَ اللهِ اَن قِیلَ لَکَ خالُ رَسولِ اللهِ وَ صاحِبُهُ (یَقصُدُ سَعدَ ابنِ وَقّاصٍ)

در توصیه به سعد بن وقاص

وقتی امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه سعد ابن وقاص رضی‌الله‌عنه را به سمت حاکم و فرمانروای عراق تعیین کرد ضمن دستورات لازم در امور مربوط به جنگ و هوشیاری و دوراندیشی در کارها و احتیاط کامل در برابر حیله و نیرنگ سپاهیان فارس، به هنگام بدرقه‌ی او فرمود: «نباید غرور تو را فرا گیرد ای

سعد ابن وهیب تو به این که گفته می‌شود دایی پیامبر خدا و یار و هم صحبت رسول خدا هستی نباید مغرور شوی.»

ملاحظه: تتمه‌ی این جمله این چنین آمده است : خداوند متعال هیچ بدی را با بدی پاک نمی کند اما بدی را با نیکی پاک می نمایدو نزد خداوند سبحان هیچ کسی نسبت به دیگری برتری ندارد مگر به طاعت و عبادت و تقوا[۲۶۰] که از آن طریق می توان به نزدیکی مقام و منزلت الهی راه پیدا نمود. همه اعم از توانگر و ناتوان به نزد خداوند عالمیان برابرند و هیچ کسی بر دیگری جز از طریق تقوی و پرهیزگاری برتری ندارد. سعی کنید آنچه را که دستور و امر خداوند است بجای آورید و در انجام کارهایتان با تعمق و دقت بسیار وارد شوید و در برابر دشواری‌ها صبر و تحمل را پیشه سازید. قابل ذکر است که سعد یکی از مسلمانان پیشقدم در اسلام بود. او دایی رسول خدا بوده و در سن ۱۷ سالگی مسلمان شد و همواره عنوان می کرد روزی که من مسلمان شدم هنوز نماز فرض نشده بود که به این جهت تصوّر غرور در وی مظنّه گمان بود.



۹۹۲ـ یا عِبادَ اللهِ هاجِرُوا وَ لا تَهَجَّرُوا وَ اتَّقوا الَارنَبَ اَن یَحذِفَها اَحَدُکُم بِالعَصا اَو یَرمِیَها بِالحَجَرِ ثُمَّ یَقُولُ بِأکلِها وَلکِن لِیَذَکَّ لَکُم اَحَدُکُم بِالاَصلِ وَ الرِّماحِ وَ النَّبلِ (قالَها فِی اَحَدِ خُطَبِه) .

در یکی از خطبه های خود فرمود : ای بندگان خدا به هنگام ضرورت و هرگونه احساس محدویت‌های دینی، ملی و ... از محلی به محل دیگر و از دیاری به دیار دیگر مهاجرت کنید تا از تنگنای موجود و محدودیت‌ها رهایی یابید. و در آن اخلاص داشته باشید. قصد و نیّت شما برای خدا باشد و به خلاف واقع به آن تظاهر نکنید و خود را در سلک آنان قرار دهید. و به هنگام شکار نیز از کشتن خرگوش با عصا و چوب و پرتاب سنگ بپرهیزید و برای کسی آن را تجویز نکنید. که خوردن آن جز با ذبح شرعی از طرف یکی از شما به وسیلۀ تیغ و شمشیر و پیکان و رم و یا تیر و تفنگ مشروع نیست.

روایت راوی: از رزّ بن جیش روایت شده است که می گفت به مدینه وارد شدم. پس از روز عید که از آن خارج شدم متوجه شدم مردی که لباسش را در خود پیچیده بود، و به هردو دست خود کار می کرد در میان مردم می گشت. مثل این که او سوار بود و سخنانی را ایراد می‌فرمود ناگاه

۲۶۰ـ رحمت خدا بر علامه بیتوشی که در این زمینه چنین فرموده است:

الفخر فی التقوی ان رمت ان — تفخر لا فی نسب او رتب

ما رفع القربی ابا طالب — و لم یضع سلمان بعد النسب

ابو طالب قرابت از پیامبر ﷺ او را بلند نکرد و سلمان فارسی بعد انتساب به اسلام او را سبک ننمود.

متوجه شدم که این مرد، عمر ﷺ است و می گوید: ای مردم به هنگام ضرورت مهاجرت کنید و در آن اخلاص نیت داشته باشید. مبادا به آن تظاهر کنید و خود را در زمره‌ی مهاجرین قرار دهید، بدون این که مهاجر واقعی باشید. در سوره‌ی عنکبوت آیه ۵۵ «یا عبادی الذین آمنوا إنَّ أرضی واسعةٌ فإیایَ فاعبدون» آورده‌اند: جمعی از مؤمنان مقیم مکه از جهت کمبود زاد و معیشت زندگی و کمبود استعداد و یا به سبب عشق و علاقه به وطن یا اندیشیدن به صحبت دوستان خود هجرت نمی کردند و با ترس وهراس خدا را پرستش می‌نمودند. که در این رابطه پیامبر خدا به آن عدّه امر مهاجرت را اعلام نمود. سپس مسلمانان در پی آن گروه گروه به دیار حبشه و مدینه رفتند. که آن جمله‌ی امیرالمؤمنین اشاره به همین مطلب است که در مهاجرت قصد رضای خدا مدنظر است.

شاعری چه خوش این مطلب را سروده است:

سفر کن چو جای تو ناخوش بود که از رفتن بدان تنگ نیست
اگر تنگ گردد تو را جایگاه خدای جهان را جهان تنگ نیست

(به نقل از تفسیر حسینی)



۹۹۳ـ یا عُثمانُ اِنْ وُلِّیتَ مِن اَمرِ المُسلِمِینَ شَیاً فَلا تَجعَلَنَّ بَنِی اَبِی مُعِیطٍ عَلی رِقابِ النّاسِ (یَقْصِدُ عُثمانَ بنَ عَفان).

درتوصیه به عثمان بن عفان

(ای عثمان پسر عفان)اگر امور مسلمانان را به عهده گرفتی و مسئولیت آن را پذیرفتی نکنند از قبیله و خویشاوندان خود از قبیله‌ی بنی‌معیط حمایت کنی و آنها را بر مسلمانان تحمیل کرده و آنان را به گونه‌ای حق برتری بدهی.

چون در نظام اسلامی جُز در شرایط خاص چه در به دست آوردن پُست‌های حکومتی و چه در اختصاص‌دادن جیره‌ی نقدی و عطایا و چه در تقسیم و توزیع غنایم و در بخشیدن زمین‌های بایر و موات به هیچ کس حق برتری و اولویت داده نشده است.



۹۹۴ـ یا مَعشَرَ الفُقَراءِ اِرفَعُوا رُؤسَکُم فَقَد وَضَحَ الطَّرِیقُ فَاستَبِقُوا الخَیراتِ وَ لا تَکُونُوا عَیالاً عَلی المُسلِمِینَ.

در پرهیز از دریوزه گری

ای گروه فقرا و بینوایان گردن‌های خود را بلند بگیرید، طریق حق و راه رسیدن بـه آن ظـاهر و معین است. به سوی خیرات و حسنات بشتابید و بر مسلمانان خـود را تحمیـل نکنیـد. رزق و روزی خود را بر مردم نیاندازید.

یعنی شایسته است که به کسب و کار مباح روی بیاورید و خیرات و خوبی‌هایی را در حق خود و از توانایی و دارایی خود به جای بگذارید.



۹۹۵ـ یا مَعشَرَ القُرّاءِ أرفَعُوا رُئُوسَکُم لایَزیدُ الخُشوعُ عَلی ما فِی القُلوبِ.

در پرهیز از تظاهر به دین

ای گروه فقرا و قاریان گردن خود را بلند بگیرید (و با عزت و افتخار زندگی کنیـد) سـر بـر گریبان فرو بردن خشوع را در قلب افزایش نمی‌دهد. خشوع در دلهاست نه در صورت ظاهری و سر به گریبان بردن.

زاهـــدا ســـربرآور و تـــازه بـــزی　　ســـیرت شـــاهدان چنـــین شـــاید
ســـرفرو بردنـــت بـــه ظـــاهر تـــو　　در خـــــشوع دلـــــت نیفزایـــــد

ملاحظه : سه جمله‌ی فوق در نکوهش و سرزنش به تظاهر آمده است.



۹۹۶ـ یا وَیلٌ عُمَرَا! کَم اِحتَقَبَ مِن وِزرٍ وَ هُوَ لایَدرِی! (أحتَقَبَ: أصاب).[۲۶۱]

وای بر عمر تاکنون چه‌قدر با گناهان و سستی‌ها و خطاها مواجه شده است که از آن خبر نداشته است.

اصل داستان به این شیوه است:

امیرالمؤمنین رضی الله عنه به هنگام بازگشت از سفر شام و حرکت به سوی دارالخلافة در اثنـای راه کـه خیمه‌ای را مشاهده کرد از مرکب خود فرود آمد و نزدیک خیمه رفت. در خیمه پیرزنی را دیـد. از او پرسید که از احوال عمر چه خبر داری؟ پیرزن در جواب او گفت: آری از شام آمده است. و خدا در بین من و او حکم کند. تا امروز به من هیچ‌گونه کمکی از او نرسـیده اسـت. فـاروق اعظـم رضی الله عنه گفت: خدا تو را بیامرزد انصاف را رعایت کن، عمر از کجا از تو خبر داشته باشد و چگونـه بـا ایـن فاصله و دوری از حال تو آگاه شود؟ پیرزن گفت: اگر از حال قوم و جماعت خود خبر نـدارد چـرا

---

۲۶۱ ـ الفاروق به زبان فارسی قسمت دوم شاه ولی الله محدث، ص ۲۵۷

بار خلافت را بر دوش گرفته است؟ فاروق از شنیدن این سخنان متأثر شد و بی‌اختیار گریـه کـرد. روایت شده است که امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه جیره‌ای را در حق این پیرزن تعیین کـرد و حـق و حقـوق معوقه‌ی او را پرداخته است و نامه‌ای را به امضای خود و به شهادت جمعی از اصحاب بـزرگ بـرای او نوشت که حق و حقوق او را تماماً پرداخت نموده است.



۹۹۷- یا هذا تَنظُرُ القِذی فِی عَینِ أخیکَ وَ لا تَنظُرُ الجِذعَ فِی عَینِ نَفسِکَ.[۲۶۲]

در خود نگریستن

ای فلانی تو در چشم برادر خود پرّهٔ کاهی را می‌بینی در حالی که شاخه‌ای (از خرما) را در چشم خود نمی‌بینی.

یعنی این مرد چگونه است که درباه‌ی عیب‌جویی از مسلمانان در چشم برادر خود پرّه کـاهی را می‌بیند در حالی که شاخه‌ای را در چشم خود نمی‌بیند و خود را معیوب نمی‌داند.

در جلمه‌ی دیگری از حکمت‌های اجتماعی خود چنین می‌گوید: «کَفا بِکَ عَیباً اَنْ یَبدُوَ لَکَ مِـن اَخیکَ ما یَخفِی عَلَیکَ مِن نَفسِکَ». در نفس تو این عیب کافی است کـه معایـب بـرادران خـود را می‌بینی در حالی که نفس خودت به این چنین معایبی آلوده است و تو آن را درک نمـی‌کنـی و از درک آن ناتوان هستی.

شاعری که چه زیبا گفته است:

هر کسی گـر عیـب خـود دیـدی ز پـیش　　　کـی شـدی فـارغ وی از اصـلاح خـویش

محمد بن عمر الرشید الوطواط گوید:

هـیچ عیبـی از آن زیـاده نیـست　　　در ره دیـن کـه اهـل دینـی تـو
گـر تـو بینـی ز دیگـران عیبـی　　　کـه بـود در تـو و نبینـی تـو



۹۹۸- یَسَّرَاللهُ لِکُلِّ بابِ مِفتاحاً.

خداوند برای هر مشکلی راه‌حلی را فراهم کرده است، و برای هر در بـسته شـده، کلیـد و رمـز باز کردن آن را ارائه فرموده است.

۲۶۲- جزع به معنی بچه شتر هم آمده است. یعنی بچه شتری را در چشم خود نمی بینی. (المنجد)

پس بر مردم است که از راه عقل و خرد و از طریق تجربه‌ی کارها با صبر و تحمل دشواری‌ها را تحمل کرد و با اندیشیدن در پیداکردن راه چاره برای رفع مشکلاتی که با آن مواجه شده‌اند آن را حل کند و سعی و تلاش خود را در این زمینه به کار گیرند و سپس بر خدای خود توکل کنند که این امر از سنت دین است.



۹۹۹ـ یُعجِبُنِی الرَّجُلُ إذا سِیمَ حَظّهُ ضَیمَ اَنْ یَقُولَ لا بِمِلءِ فِیهِ (أی فَمِهِ).

من از مردی در شگفتم که وقتی سهم او «چه از جیره‌ی نقدی و عطایا و چه در اموال و غنایم جنگی» معین گردد با قهر و خشونت «بی‌محابا» با لهجه صریح فریاد بر آورد که من این را نمی‌خواهم و آن را در حق خود کم می‌دانم.

یعنی نشاید که مسلمانان از سهم‌های مقرر خود قهر کنند و آن را در حق خود کم و کسر پندارند و بر امیران انتقاد کنند.



۱۰۰۰ـ یَکفِیکَ مِنَ الحاسِدِ أنْ یَغتَمَّ وَقتَ سُرُورِکَ.

برای مجازات و کیفر مرد تنگ‌نظر و حسود این قدر کافی است که هر گاه تو را در شادی و نشاط بیند غم و اندوه او را فرا گیرد و به سوگ و اندوه بنشیند.

ملاحظه : در نکوهش این اخلاق رذیله دانشمندی گفته است : که استفاده‌ی حاسد از مردان خوار شدن و بدگویی از طرف آنان است و از ملائکه کینه و لعنت و در وقت مردن هول و شدت و در روز قیامت عذاب و فضیحت.

شاعری نیز در این زمینه چنین گوید :

الا قُل لِمَن ظَنَّ لِی حاسِداً أتَدرِی ... عَلی مَن اَسأتَ الاَدَبْ

اَسأتَ عَلی اللهِ فِی حِکمَتِهِ ... کَأنَّکَ لَم تَرضَ لِی ما وَهَب

آگاه باش بگو به کسی که به من رشک می‌ورزد بگو که آیا می‌دانی به‌چه کسی اسائه ادب می‌کنی؟ در واقع به حکمت خدا اعتراض کرده و اسائه ادب می‌کنی. مثل اینکه با آنچه که خداوند به من بخشیده است راضی نیستی. یعنی در واقع حسادت نوعی اعتراض به امر خداست. مسلمانان باید از آن بپرهیزند.

خدا را سپاس می‌گویم که این توفیق و سعادت را نصیبم نمود که این بضاعت ناچیز را به دوستداران و یاران رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم تقدیم نمایم. اجر و پاداش آن را از ذات اقدسش می‌طلبم.

وَ صَلّی اللهُ عَلی سَیِّدِنا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ صَحبهِ اَجمَعِینَ وَما تَوفیقِی اِلاّ بِاللهِ وَ لا حَولَ وَ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللهِ
وَ آخِرُ دَعْوانا اَنْ اَلحَمْدُلله رَبِّ العالَمین ...

سقز ـ ۱۳۸۵/۱۲/۱۵

الحقیر سید محیالدین شیخ طه قریشی

مدرس مدرسهٔ علوم دینی مسجد حاج شیخ اسماعیل در سقز

مناجات و تضرع و زاری به درگاه حضرت باری

الله بــه فریــاد مــن بــیکس رس — لطف و کرمت یار مـن بـی‌کـس بـس
هرکس به کـسی و حـضرتی مینـازدای — جـز حـضرت تـو نـدارد ایـن بـیکس
جملــه کــسان عــالم را کــس — یک جـو کرمـت تمـام عـالم را بـس
من بـی‌کـسم و تـویی‌کـسان را یـاری — یارب تـو بـه فریـاد مـن بـیکس رس

شعر از ابو سعید ابوالخیر

ای واقــف اســرار ضــمیر هــرکس — درحالت عجز دست‌گیری هرکس ای
از هــر گــتهم توبــه ده و عــذر پــذیر — توبــه ده و عــذر پــذیر هــرکس

خواجه عبدالله انصاری

خــــدایا درود شـــــه انبیـــــا — به وجهی که شاید نی مقدورماست درود
تو از لطـف خـود جانـب وی فرسـت — و سلامـی که وی را سزاست

حکمت‌های عُمَر رضی الله عنه

بسم الله الرحمن الرحیم

به نام خداوند جان و خرد   کزین برتر اندیشه بر نگذرد

پس از حمد سپاس فراوان بر ذات پاک پروردگار جهان، و درود بی‌پایان به روان مبارک پیامبر خدا، محمد بن عبدالله خاتم پیامبران، اما بعد:

چون بحمد الله تعالی مقدمه کتاب، ترجمه و شرح آن در حد توان پایان یافته و کتاب مذکور در بردارنده‌ی بخش عظیمی از پند و اندرزها و حکمت‌های مفید و حیات و بخش می‌باشد و ابعاد آن در زنده نگاه‌داشتن شعور اجتماعی و رشد فکری مردم به ویژه قشر جوان تأثیر حیات‌بخشی را دارد، لذا نگارنده بر آن شد که به عنوان حسن ختام به ذکر و بیان بعضی از حکمت‌های عمر و برجسته‌ترین گفته‌های حضرت عمر خلیفه‌ی اسلام پرداخته و بدان اشاره‌ی مختصری را داشته باشد. به امید این که این عمل هرچند که مختصر است مورد قبول حضرت حق قرار گرفته و برخی از نیازمندی‌های مردم را برآورده کرده باشد. و ما ذلک علی الله بعزیز.

حکمت‌های عمر

حکمت به معنی سخن ثواب و برحق که در این بخش از پایان کتاب، بر زبان عمر از آن یاد می‌شود که در عبارت‌ها و مسائل مختلف سیاسی، اقتصادی و در مسائل اجتماعی در بین تمام اسلوب‌ها و روش‌های ادبی، مصدر آن از تجارب بشر است. و آن ناشی از سیر تکاملی واقعیت‌های امور مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از ابتدا تا به انتهای بشر در عرصه گیتی است. آنچنان که این حکمت‌ها در درون و خیال مردم عامی عبور نکرده و جز خواص از مردان خدا و اندیشمندان و عارفان میدان حق، هیچ کس و کسانی به آن راه نیابند.

در کل حکمت حاصل تجارب عملکرد انسان در دوران‌های مختلف جهان است. عالمان دین، اندیشمندان و متفکرین و مردان بصیر و آگاه به واقعیت‌ها در حیات اجتماعی با نیروی خداوندی و جاذبه‌ی معنوی در تجارب زندگی از این موهبت الهی نیروی حقیقت یابی و معرفت حقایق اشیا را برداشت نموده‌اند.

عمر بن خطاب که به عنوان عبقری و نابغه‌ی دوران از او یاد می‌شود، و بر زبان پیامبر خدا ناطق به حق، داعی و منادی حق و حقیقت است به شهادت تاریخ یکه‌تاز میدان علم و معرفت،حکمت،

سیاست و معدن‌همه‌ی حقیقت‌هاست و چهره‌ی ممتازی از بزرگان علم و دانش و حکمت است. آری عمر رضی‌الله‌عنه مشمول این موهبت عظمی و مقام والای آنچنانی است که بعد از پیامبر خدا شایسته است حکمت‌ها و گفته‌های آن‌حضرت در سرلوحه‌ی حکمت‌ها و گفته‌های اندیشمندان جامعه‌ی بشریت قرار گیرد.

توضیحی مختصری درباره‌ی اسلوب حکمت‌ها

صوغ ترکیبی و شکل‌گیری الفاظ و عبارت‌های برخی از این حکمت‌ها در القای مطالب و تفهیم معانی چه در زمینه‌ی مطالب دینی و اجتماعی و چه در زمینه‌ی مطالب سیاسی و دینی در قالب عبارت مختصر و کوتاه، اما در عین حال غنی با معنی و پرمحتوا ارائه شده است که بدون تردید از دید واقع‌بینی در دیدگاه فصحا و بلغا و ارباب سخن در فن سخنوری و القای مطالب ارائه‌ی چنین مطالبی با این سبک خاص ناشی از قدرت بیان و فصاحت کلام گوینده‌ی آن است.

و برخی دیگر در قالب الفاظ و عبارات طولانی ارائه شده است که با این حال از لحاظ القای معانی واضح و مطالب آن روشن و آشکار است. و از نظر ابهام معانی دشواری در بر ندارد. به علاوه بخشی هم مسائلی است مشهور و متداول در بین مردم و اثر مطلوبی را در اندیشه و افکار توده‌ی مردم برجای گذاشته است. و بخشی دیگر نیز کلمات و جملاتی ابداعی است که سابقه‌ی استعمال و شهرت در بین مردم را در بر ندارد که نمونه‌ی آن را در بسیاری از خطبه‌های امیرالمؤمنین در توصیه و سفارش لازم به امرا و کارداران حکومت اسلامی می‌توان یافت.

«فِیما یَجری عَلَی السِنَةَ النّاس بتَعابیرَ شَتّیٰ قَوْلُ عُمَرَ»

۱- حِرفَةٌ یُعاشُ بِها خَیرٌ مِن مَسألَة النّاس

۲- اِیّاکُم وَ الدَّینَ فَاِنَّ اَوَّلَهُ هَمٌّ وَ آخِرَهُ حَربٌ.

وَ قَد یُؤخَذُ فِی حِکمَتِهِ شَیئاً مِن حَدیثِ رَسُولِ الله ﷺ قالَ عُمَرُ.

۱-اِنَّ الشَجاعَةَ وَ الجُبنَ غَرائِزُ تَکُونُ فِی الرِّجالِ یُقاتِلُ الشُّجاعُ عَمَّنْ لا یُعرَفُ وَ یَفِرُّ الجَبانُ مِن اُمِّهِ

۲- ترکُ الخَطِیئَة خَیرٌ مِن مَعالَجَة التَّوبَة.

۳- وَ رُبَّ نَظْرَة زَرَعَتْ شَهوَةً وَ شَهوَةُ ساعَة اَورَثَتْ حُزناً طَویلاً

فِیما طابِعُهُ دِینِیٌّ

۱-اِقتِصادٌ فِی السُّنَة خَیرٌ مِن اِجتِهادٍ فِی بِدعَة

۲-اِحذِرْ النِّعمَةَ کَحَذَرِکَ مِنَ المَعصِیَة

۳-مَن أصلَحَ سَریرَتَهُ أصلَحَ اللهُ عَلا نِیَتَهُ

وَ فِیما طابِعُهُ الحُکمُ وَ السیاسَةُ

۱ـ إنَّ هذا الأمرَ لا یُصلِحُهُ إلاّ لِینٌ فِی غَیرِ ضَعفٍ وَ شِدَّةٌ مِن غَیرِ عُنفٍ.

۲ـ إدرَئوالحُدودَ عَنِ المُسلِمینَ مااِستَعطُم فَإنَّ الإمامَ إن یَخطِی فِی العَفوخَیرمِن أنْ یَخطِیَ فِی العُقُوبَة

۳ـ وَ عَرَضَ لِلسلطانِ فِی قَولِهِ ثَلاثُ مِنَ الفَواقِرِ جارٌ مُقامَـةٌ إنْ رَأی حَـسَنَةً سَـتَرَها وَ إن رَأی سَـیِّئَةَ أذاعَها وَ إمرَأةٌ إن دَخَلتَ عَلَیها لَسَنَتکَ وَ إن غِبتَ عَنها لَمْ تَأمَنها وَ سُلطانٌ إنْ أحسَنْتَ لَـم یَحمِـدکَ وَ إن أسأتَ قَتَلَکَ.

(وَ ذُوالوَجهِ الإقتِصادِیِّ)

۱ـ بِعِ الحَیوانَ أحسَنَ مایَکُونُ فِی عَینِکَ.

۲ـ فَرِّقُوا بَینَ المُنایا وَ اجعَلُوا الرَّأسَینِ رَأسَینِ.

۳-مَن أکَلَ بَیْضَةً فَقَد أکَلَ دُجاجَةً.

(وَ تَبدُو حِکمَتُهُ الاجتِماعِیَّةُ فِی قَولِهِ)

۱ـ لِکُلِّ شَیئٍ شَرَفٌ وَ شَرَفُ المَعرُوفِ تَعجِیلُهُ [۲۶۳]

۲ـ ثَلاثٌ مُهلِکاتٌ شُحٌ مُطاعٌ وَ هَوَیً مُتَّبَعٌ وَ اِعجابُ المَرءِ بِنَفسِهِ

۳ـ لَولا حُبَّ الوَطَنِ لَخَرَبَ بَلَدُ السُّوءِ

۴ـ لا تَخُورُ قُوَّةٌ ما کانَ صاحِبُها یَنزو وَ یَنزَعُ.

۵ـ إنَّ المَرءَ لَحمٌ عَلی وَضَمٍ

۶- أعقَلُ النّاسِ أعذَرُهُم لِلنّاسِ

ترجمه حکمت‌های مورد اشاره که بعضی از آنها در شماره‌های این کتاب موجود است:

حکمت‌های مربوط به مسائل دینی

۱ـ اِقتِصادٌ فِی سُنَّة خَیرٌ مِن اِجتِهادٍ فِی بِدعَة...

میانه‌روی در سنتً (و روش و کار و گفتار پیامبر) بهتر است از کوشـش کـردن و تـلاش در

۲۶۳ـ

هـر چـه انـدر ممالـک یـزدان / گـشت موجـود از کثیـر و قلیـل

هـست هـر چیـز را از آن شـرفی / شـرف خیـر نیـست جـز در تعجیـل

بدعت.

۲ـ اِحذَرَ النِّعْمَةَ کَحَذَرِکَ مِنَ المَعصِیَةِ...

از زوال نعمت وسلب آن بپرهیز، همچنان که از گناه و معصیت دوری می‌کنید

۳ـ مَن اَصلَحَ سَرِیرَهُ اَصلَحَ اللهُ عَلا نِیَتَهُ...

هر کس امور و کار نهانی خود را اصلاح کند، خداوند هم کار و امر آشکار او را اصلاح می‌کند.

حکمت‌های مربوط به سیاست و مملکتداری

۱ـ اِنَّ هذا الأمرَ لا یُصلِحُهُ اِلاّ لِینٌ فِی غَیرِ ضَعفٍ وَ شِدَّةٌ مِن غَیرِ عُنفٍ

خلافت و رهبریت (ملت و رعیت را) جز با ملایمت بدون ضعف و شدت بدون زور و عنف با ملت نمی‌توان یافت.

۲ـ اِدرَئوا الحُدُودَ عَنِ المُسلِمِینَ مَا استَطَعتُم فَاِنَّ الاِمامَ اِن یُخطِئَ فِی العُقُوبَةِ خَیرٌ مِن اَن یُخطِئَ فِی العُقُوبَةِ ...

در حد امکان حد و تعزیرات را از مسلمانان بر دارید.

از حکمت‌های اجتماعی و مسائلی که با اجتماع ارتباط مستقیم دارد و در کارها اثر می گذارد به شماره ۸۹۶ و ۵۴۲ در این کتاب اشاره می شودو پنج مورد زیر را در نظر می گذراند .

۱ـ لِکُلِّ شَیئٍ شَرَفٌ وَ شَرَفُ المَعرُوفِ تَعجِیلُهُ...

در هر چیز قدر و حکمت و شرفی وجود دارد. شرف و حرمت کار خیر در تعجیل کردن در انجام‌دادن آن است.

۲ـ ثَلاثٌ مُهلِکاتٌ شُحٌ مُطاعٌ وَ هَویً مُتَّبَعٌ وَ اِعجابُ المَرءِ بِنَفْسِهِ...

سه چیز نابودکننده است : بخل و تنگ‌نظری آنچنان که مردم از آن پیروی کنند و هوای و هوس و آرزوهای نفسانی آنچنان که مردم از آن پیروی کنند و نیز خودبینی و عجب و خود بزرگ شمردن آنچنان که جز خود کسی را نبیند.

۳ـ لَوْ لا حُبُّ الوَطَنِ لَخَرَبَ بِلادُ السُّوءِ ...

اگر عشق و علاقه به وطن و میهن نباشد، شهرهایی که در آن ظلم و ستم وجود دارد به خرابی و نابودی می‌رفت.

در مذمت وطن‌فروشان به طعن، شعرا چه نیکو اشعار زیبایی را سروده‌اند :

آن نفع پرست که وطن داد دست الحق که کسی است فرومایه و پست

دانی به چنین کسی چه گویند به طعن　　　گویند نمک خورد و نمکدان شکست

ابراهیم آصفی

۴ـ لا تَخُورُ قُوَّةٌ ما کانَ صاحِبُها یَنزُوُ وَ یَنزِعُ ...

مادام که انسانی به ورزش و بدن‌سازی و اسب سواری و تیراندازی به‌وسیله‌ی تیر و کمان عادت کند، ضعف و ناتوانی جسمش را نمی‌بیند.

۵ـ اِنَّ المَرأَةَ لَحمٌ عَلی وَضَم.

زنان در ضعف و ناتوانی مانند گوشت آماده بر سر تخته‌ی قصاب هستند که هرکس می‌تواند آن را بر دارد، مگر از آن حمایت و نگهداری شود.

حکمت‌های متداول در بین مردم

۱ـ حِرفَةٌ یُعاشُ بِها خَیرٌ مِن مَسألَةَ النّاس ...

دسترنج و نتیجه‌ی محنت کاری که زندگی را تأمین کند، از توقع و گدایی پیش مردم بهتر است.

۲ـ اَقلِل مِنَ الدَّین تَعشُ حُرّاً...

وام و قرض و قوله کم بگیر تا پیش روی مردم آزاده زندگی کنی. (که گفته‌اند وام گرفتن از ابتدا غم و در انتها جنگ و جدال است)

۳ـ اِنَّ الشَجاعَةَ وَالجُبْنَ غَرائِزُ تَکُونُ فِی الرِّجالِ یُقاتِلُ شُجاعٌ عَمَّن لا یُعْرَفُ...

شجاعت و ترسویی دو صفت سرشتی در انسان‌ها هستند. انسان شجاع در نبرد از هیچ چیز ترس و هراس ندارد و انسان ترسو و بزدل از همه چیز در خوف و هراس است.

۴ـ تَرکُ المَعصِیَةِ خَیرٌ مِن عَلاجِ التَّوبَة ...

ترک کردن گناه بهتر است از معالجه و چاره کردن آن بوسیله‌ی توبه و پشیمانی.

۵ـ وَ رُبَّ نَظْرَةَ زَرَعَت شَهوَةً وَ شَهْوَةُ ساعَة اَوْرَثَت حُزناً طَویلاً...

چه بسا نظر کردن به نامحرمان بعضی از شهوات را در دل‌ها قرار داده است و آرزوی چند لحظه‌ای غم و اندوه بیشماری را در پی داشته است.

ز دست دیده و دل هر دو فریاد　　　که هر چه دیده بیند دل کند یاد

از حکمتهایی که بر حاکمان و فرمانروایان عرضه شده است:

۱ـ ثَلاثٌ مِنَ الفَواقِرِ جارٌ مُقامَةٌ اِن رأی حَسَنَةً سَتَرَها وَ اِن رأی سَیِّئَةً اَذاعَها وَ اِمرأَةٌ اِنْ دَخَلتَ عَلَیها لَسَنَتْکَ وَ اِنْ غِبْتَ عَنها لَم تأمَنها وَ سُلطانٌ اِنْ اَحسَنتَ لَم یَحْمِدکَ وَ اِنْ اَسأتَ قَتَلَکَ...

سه چیز نابود کننده است: همسایه‌ای دائمی که اگر خوبی‌ها را ببیند، پنهان کند و اگر بدی‌ها را ببیند آن را اشاعه کند و پادشاهی که اگر کار خوبی را برای وی انجام دهی، تو را تشویق و تعریف نکند و اگر کار بدی را انجام دهی، تو را به قتل برساند و زنی که با زبان درازی و ناسپاسی تو را اذیت کند و اگر در منزل نبودی در غیاب تو به تو خیانت کند.

حکمت‌های مربوط به امور اقتصادی

۱ـ بَیِّعِ الحَیوانَ اَحسَنَ ما یَکُونُ فِی عَینِکَ:

حیوانی را به بازار فروش عرضه کنید که در نظر شما بهترین حیوانات است.

۲ـ فَرِّقُوا بَینَ المنایا وَ اجْعَلُوا الرَّأسَ رَأسَین:

در مرگ و میرها تفاوت قائل شوید. به قیمت یک رأس [حیوان] دو رأس را خریداری کنید [که اگر یکی از آنها تلف شود، دیگری باقی است و آن به منزله‌ی آن است که آن را از مرگ و میر نجات داده‌ای].

۳ـ مَن اَکَلَ بَیضَةً فَقَد اَکَلَ دُجاجَةً:

کسی که [از خساست نفس] تخم مرغی را بدزدد و آن را بخورد بی‌گمان مرغی را هم می‌بلعد.

پند و اندرزهای امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه در توجیه جوانان و آینده‌نگری آنان:

من وصایا الاسلام لکبار الأمة نحو شبابها أن یوصیهم دائماً بحیاة القُوَّة و الفتوة و الفروسیة و بالتخفُّف من التِّرف و التَّنَعُّم و یتعوَّدُوا الخشونةَ لأن النعم لا تدوم و هذا عمر بن الخطاب یوصی شباب الأمَّة المؤمنة وصیة جلیلة تعدُّ نموذجاً باهراً لأدب الفروسیة و الفتوة فیقول لهم: «إتَّزروا، وَ ارتَدُّوا، و انْتَعِلُوا، و الخفافَ و السَّرَاوِیلَ، و عَلَیکم بثِیَّاب أبیکم إسمَاعِیلَ، وَ إیَّاکُم وَ التَّنعُمَ، وَ زی العَجَم، وَ عَلَیکم بالشَّمس، فإنَّهَا حَمَامُ العَرَب، وَ تَمَعْدَدُوا، وَ اخْشَوشَنُوا، وَ اخْلَولَقُوا، و اقْطَعُوا الرَّکْبَ، وانْزَوا عَلَی الخَیل نزواً، و ارتمُّوا الإغراضَ»[۲۶۴]

یعنی ۱ـ به پوشیدن ازار و ردا (دو تکه لباس ساده و ارزان قیمت و بی‌تکلّف که نه سنگین است

۲۶۴ـ یسئلونکَ فی الدین و الحیاة، الدکتور أحمد الشرباصی، ج۷ ص ۶۳۳ و ۶۳۴

و نه در آن اسرافی است و نه در آن نشانی از ترفّه و تنعم و تشبه به لباس اشرافی است) اکتفا کنید.

۲ـ خود را به پوشیدن کفش زبر و خشن با صلابت، محکم و با دوام و ارزان‌قیمت عادت دهید که آن ساتری کافی در پوشیدن پاهای شماست.

۳ـ خود را از عادت کردن به پوشیدن خُفّ (کف‌پوش) و شلوار نرم و نازک و لطیف رها کنید. چون نرمی و نازکی و نعومت و لطافت آن در نازک گردانیدن ناخن‌های شما تأثیرگذار است. آن چنان که نتوان ضعف ناشی از آن را تحمّل کرد. لذا پوشیدن کفش‌های زبر و خشن بهتر از آن است. همچنین پوشیدن شلوار خشن مقرون به شکست عجب و کبر و هوای نفسانیت است.

۴ـ در پوشیدن لباس تن خود به پدر خود حضرت اسماعیل، جد ملت عرب اقتدا کنید که او با وجود آن که سوارکار چابک، ماهر و شخصیتی متماسک و نیرومندی بود به دو تکه لباس خفیف (ازار و ردا مشهور در میان اعراب) اکتفا کرده و از پوشیدن لباس مترفین و جامه‌ی اعیانی دوری می‌جست و از لباس‌های ارباب عاطل و باطل لباسی که انسان را از کار و کوشش باز دارد، ابا داشت و آن را نمی‌پوشید.

۵ـ زینهار از عادت کردن به پوشیدن لباس عجم (بیگانه) و عادت‌کردن به طرز و مد معمول آنان که بیگانگان به پوشیدن لباس اشرافی، جامه‌ی زیبا و قشنگ و لباس‌های گران‌قیمت عادت دارند و به آن فخر و مباهات می‌کنند، زینهار به این گونه لذات و شهوات نفسانی و تمتّع به آن عادت نکنید که نعمت‌ها دوام ندارند، زودگذر و قابل زوال‌اند.

۶ـ برشماست که از نور آفتاب و حرارت آن انرژی بگیرد، که آن حمام ملت عرب است. لا جرم التزام به آن در سلامتی بدن و استحکام عضلات و استخوان‌ها تأثیری مثبت داشته و دارد. همچنین ذوب نور آفتاب در بدن اشعه‌ی آن فضولات و چیزهایی را که در بدن انسان رسوب دارد، برطرف می‌سازد. مضافاً خود عرضه داشتن به نور آفتاب، نیروی تحمل اشعه و حرارت آفتاب را در وجود انسان تقویت می‌کند.

۷ـ در جمله‌ی عربی «تَمَعْدَدُوا» جوانان را به پوشیدن نوعی لباس معد بن عدنان، جد ملت عرب و اقتدا به او را توصیه می‌نماید که معد بن عدنان مردی چابک‌سوار، نیرومند، و پرتوانی بود که به زیور اخلاق خوب و رفتار نیک آراسته بود. لباس و جامه‌ی ساده‌ای را می‌پوشید.

۸ـ در جمله‌ی «وَ اخْشَوشَنُوا، وَ اخْلَولَقُوا،» مجدداً جوانان را به عادت کردن به پوشیدن لباس زبر و خشن و عادت‌کردن به خوراک و مرکب خشن و تند توصیه و سفارش می‌کند تا ضعیف و ناتوان نگردند و به ترفّه و خوشگذرانی عادت نکنند. همچنان که فرموده است : «وَ اخْشَوشَنُوا، وَ فَأَنَّ

النَّعَمَ لا تَدوموا».

۹ـ هنگام سوارشدن بر اسب رکاب را رها کنید. پای خود را در رکاب قرار ندهید و به آن عادت نکنید. بر پشت آن بپرید که آن نوعی تمرین بدنی و در سالم سازی بدن مفید و سودمند است.

۱۰ـ به هنگام تیراندازی و تیرهاکردن قصد اصابه‌ی هدف را داشته باشید و در هدف‌گیری سعی لازم را به کار گیرید تا آزموده و مجرّب و آبدیده در آیید. در کل رهنمودهای امیرالمؤمنین رضی الله عنه در توجیه جوانان در معنی ساده زیستن و در معنی صبر و شکیبایی در تحمل دشواری‌ها و نابسامانی‌های روزگار و نوعی تجربه و آمادگی در مقابل مشکلات زمان اشاره دارد. یعنی این موارد را جزو اخلاقیات و دربرنامه‌ی کار خود قرار دهید. «مَن جَرَّب المُجَرَّب حلَّت بِهِ النَّدامَةَ» علامه ابن‌قیم جوزی رحمه الله در کتاب خود «الفروسیه» توصیه‌های امیرالمؤمنین را با تعلیق مفید و سودمند به عنوان نمونه‌ای کامل در توجیه جوانان امت تعریف کرده است. نگارنده در این بخش از حکمت‌های عمر به لحاظ حسن محتوا و توجیه صحیح جوانان مسلمان به ذکر و بیان آن پرداخته است. باشد پسند خاطر آید.

برخی از حکمت‌های استاد سخن سعدی شیرازی دانشمند معروف جهان اسلام و ادیب فرزانه‌ی پارسی که به عنوان ارتباط با حکمتهای عرضه شده در این کتاب به ذکر آن مبادرت می‌ورزد که حسن ختام آن باشد.

۱ـ عاقلی را پرسیدند نیکبخت کیست و بدبخت کیست؟ گفت : نیکبخت آنکه خورد و کِشت و بدبخت آنکه مرد و هِشت. (رها کردن)

۲ـ دو کس رنج بیهوده بردند و سعی بی‌فایده کردند یکی آنکه اندوخت و نخورد و دیگر آنکه آموخت و نکرد .

۳ـ علم ار بهر دین پروردن است نه از بهر دنیا خوردن .

۴ـ تا کار به زر بر می آید جان در خطر افگندن نشاید. عرب گوید آخرُ الحِیَلِ السیفُ.

۵ ـ بدخوئی به دست دشمن گرفتار است که هر جا رود از چنگ عقوبت او خلاص نیابد .

۶ ـ خبری که دانی دل بیازارد تو خاموش باش تا دیگری بیارد .

۷ـ هر که با بزرگان ستیزد خون خود می ریزد .

۸ ـ پنجه با شیر انداختن و مشت به شمشیر زدن کار خردمندان نیست .

۹ـ مشورت با زنان تباه است و سخاوت با مفسدان گناه .

۱۰ـ حکیمی با جهال در افتد باید که توقع عزت نداشته باشد .

۱۱ـ آنکه در راحت و تنعم زیست او چه داند که حال گرسنه چیست

۱۲ـ حکمتی از امام محمد پسر عباس پسر شافع مشهور به امام شافعی نیز در این راستا جلب توجه میکند که متن عربی آن بدین صورت است.

مَن کَتَمَ سِرَّهُ کانَتِ الخِیرَةُ فِی یَدِهِ

کسی که اسرار خود را مخفی و در نزد خود نگه دارد اختیار در دستش باقیست.

در پایان مجدداً خدای عالمیان را سپاس می گویم که این توفیق را نیز عطا فرمود که برخی از حکمتهای مورد اشاره را به این رساله به عنوان حسن ختام ملحق نمایم.

و ما توفیق الا بالله و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه و من اتبعه باحسان ولاحول و لاقوه الا بالله .

در آخر عذر تقصیر خود را به پیشگاه خداوندی به این دو بیت پرمحتوا از شیخ ابو سعید ابوالخیر، و همچنین این دو بیت عربی که در تفسیر ایه کریمه ***"ولذین عملو السیات ثم تابو من بعدها و امنو ان ربک من بعدها غفورن رحیم"*** سروده شده است تقدیم می‌دارم.

دفتر تمام شد و به آخر رسید عمر — ماهنوز در اول وصف تو مانده ایم

سعدی

عمر به افسوس برفت آنچه رفت — دیگرش از دست مده بر محال

مَا لَکَ فِی الخِیمهِ مُستَلقیاً — وانتَهَضَ القَومُ وَ شَدُّوا الرِّحال

بس که در این خاک ممزّق شدند — پیکر آن خوبان بدیع الجمال

لَو کَشَفَ التُربَةُ عَن بَدرِهِم — لَم تَرَیَ اِلا کَدَقِیقِ الهِلال

یارب ز گناه زشت خود منفعلم — از فعل بد و خوی بد خود خجلم

فیضی به دلم ز عالم قدس رسان — تا محو شود خیال باطل زدلم

- به نقل از تفسیر قبس من نور القران کریم، تالیف شیخ محمد علی صابونی، جلد ۱ ص ۸۲

یارب اين عظمت ذنوبی کسره فقد عليمت بان عفوک اعضم
ان کان لا يرجوک الا محسنن فبمن يلوذ و يستجير المجرم[۲۶۵]

سقز ـ جمعه ۱۳۸۵/۱۱/۲ هجری شمسی

شیخ محی‌الدین طه قریشی مدرس علوم دینی مسجد حاج شیخ اسماعیل

فهرست منابع و مآخذ به کارگرفته شده در ترجمه، شرح، عبارات و بخش حکمت‌های عمر

منابع و ماخذی که ترجمه و شرح جملات و کلمات کتاب (اَلفُ کلمة لامیر المومنین عمربن الخطاب ﷺ) که نگارنده از آن استفاده نموده است به شرح زیر است:

۱ـ تاریخ الخلفاء جلال الدین سیوطی

۲ـ ازالة الخفاء عن خلاقة الخلفاء حکیم الامت شاه ولی الله محدث دهلوی المتوفی ۱۱۶۷ هـ

۳ـ اخبار عمر و اخبار عبدالله بن عمر علی طنطاوی، ناجی طنطاوی

۴ـ الخلفا الراشدون تالیف عبدالوهاب النجار

۵ـ الفاروق عمر محمد حسین هیکل نویسنده مشهورو دانشمند و مورخ عالم اسلام

۶ـ حیات عمر تالیف محمود شلبی

۷ـ عمر ابن الخطاب حیاته ،علمه ،ادبه ،الدکتور علی احمد الخطیب

۸ـ فصل الخطاب عمر ابن الخطاب الدکتور احمد علی محمد الصلابی

۹ـ دائره المعارف قرن عشرین فرید وجدی ج۶ عمر و خطبه های او

۱۰ـ اشتراکیه عمر محمود شبلی

۱۱ـ یسئلونک فی الدین والحیاة الدکتور احمدشرباصی ج ۶ خطبه‌های عمر

۱۲ـ الفاروق علامه شبلی به زبان فارسی اردو

۱۳ـ اقوال حضرت عمرفاروق ماخوذ اذا طواق الذهب علامه زمخشری با ترجمه فارسی اردو منظومه از محمدبن عمر الرشید الوطواط

۱۴ـ احسن القصص

۱۵ـ رسائل عمربا تأیید و تقریض دانشمند و عالم و مفسر بزرگوار کُرد علامه الاستاذ عبد الکریم رئیس جامعة العلما الاسلامیه فی بغداد

۱۶ـ خلفاءُ الرسول خالد محمد خالد ج ۱ خطبه های عمر

۱۷ـ کتاب محمدرسول الله تالیف سید محمد رضا

۱۸ ـ الاتقان فی علوم القران جلال الدین سیوطی

۱۹ـ دائره المعارف قرآن ترجمه الاتقان دکتر جعفر اسلامی

۲۰ـ مقدمه تفسیر خال قاضی شیخ محمدخال عالم و دانشمند فرهنگ شناس کرد

۲۱ـ نهج البلاغه استاذ الامام الشیخ محمد عبده صاحب تفسیر المنار

۲۲ـ وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی سمهودی

۲۳ ـ تفسیر تنویر الاذهان للشیخ علی صابونی

۲۴ـ رسائل الفاروق عمر بن الخطاب المشتمل علی ۴۳۵ موضوع جمع و تخریج عبداللطیف

اسماعیل عیسی الجبوری و تقریض الشیخ عبدالکریم المدرس به تاریخ ۱۹۸۹/۱۰/۹

۲۵ـ کتاب الخراج للقاضی ابی یوسف یعقوب بن ابراهیم

۲۶ـ کتاب یسئلونک فی الدین و الحیاة الدکتور احمد الشرباصی، ج ۶ باب التأمین الاجتماعی فی‌الاسلام، ص ۶۵۵ و جلد ۵ ص ۲۸۱ الاسلام و اهل الذمه و ص ۵۱ صلاه التراویح و سایر مجلدات

۲۷ـ زندگانی سیاسی و مذهبی عمربن الخطاب نویسنده معروف فرانسوی الکساندر مازاس

۲۸ـ شرح نهج‌البلاغه لابن ابی الحدید الرضی ابی الحسن جلد ۱۲ عنوان:

ـ نُکَتُ مِن کَلام عُمَر و سیرتِهِ و اِخلاقِهِ

ـ نُبَذُ مِن کلام عَمر الی صفحه ۱۲۰

ـ فَصل فیما نُقِل عَن عُمر من الکلمات الغریبۀ الی صفحه ۱۸۲

ـ فصل مِن ذِکر ما طُعن به علی عمر و الجواب عَنه الی صفحه ۱۹۴که شیخ ابی‌الحسن رضی شارح نهج البلاغه به ده مورد انتقاد از برخی مواردی که.به امیرالمؤمنین عمر ابن الخطاب رضی‌الله‌عنه نسبت داده شده است به آن جواب رد داده و به شرح آن پرداخته است.

۲۹ـ الریاض النظرۀ فی مناقب الفترة للامام احمد بن عبدالله الطیری محب الدین طبری، اخراج عبدالحمید طعمه حلبی

۳۰ـ رفع الخفا شرح ذات الشفا، الشیخ العلامه محمد بن الحاج الآلآنی الکردی بتحقیق محمد بن عبدالمجید، صابر محمد العلامه الزیباری

فهرست منابع به کارگرفته شده در بخش حکمت‌های عمر رضی‌الله‌عنه

شرح نهج البلاغه لأبن إبی‌الحدید به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم الجزء الحادی عشر، ۱۹۶۱ دار احیاء الکتب العربیة، عیسی الباعی الحلبی و شرکامه

۱ـ نکت من کلام عمر و سیرته و اخلاقه ج۱۲ ص ۶

۲ـ خطب عمر الطوال ج۱۲ ص ۱۰۸

۳ـ نبذ من کلام عمر ج۱۲ ص ۱۱۶

۴ـ فصل فیما نقل عن عمر بن الخطاب الغریبة ج۱۲ ص ۱۲۰

۵ـ ذکر الإحادیث الواردة فی فضل عمر ج۱۲ ص ۱۷۷

۶ـ ذکر ما ورد من الخبر عن الاسلام عمر ج ۱۲ ص ۱۸۲

۷ـ تاریخ موت عمر و الأخبار الواردة فی ذلک ج۱۲ ص ۱۹۵

۸ـ فصل فی ذکر ما طعن به علی عمر و الجواب عنه ج۱۲ ص ۱۶۵